

عاشقانه
سکانتام

سکانتام عاشقانه
سکانتام عاشقانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عز وجل والصلاة والسلام على سيد المرسلين أما بعد أول النسخة الاختلاف
أما بعد فقد استقر عندنا ما روته بنبيه ومثقل جرحا في الحضرته عليه راجي رحمت باري الوهاب بصديق بن حسن بن علي الحسيني القنوجي
 بنفاسي كان الله له عوضا عن كل شيء ووفاه عن مثل كل شيء كجرح ابن فقير لا يجد حصول عازلة روايت ان شايخ حديث توفيق الهمي نايد رسالت ناسبه
 وسنگري کرد و در حديث ابن علي شريف و اهل مي و مقام هت قامت بشا خودست کتک ب بركت نصاب بلوغ المرام من اوله الاحكام م را که در کتب
 مختصه و الاحكام بدیهه بزرگ شمرت و قبول ممتازست و بسمت غایت صحت و نقد سر فراز ش کند و آنچه در کتب قوم و ده آن بیشترست و هر چه مخالفان
 رسیده و آن کتبه است ابرار خا و بدعالبان رسا بدیعه از اهل علم که بهمت بر تامل و تدلیس مے گشته اند و عند عدم تفسیر شرح آن درین و دیار و درگاه
 پیش ساخته فرمودند که اگر شرحی بزبان فاسی باشد و جامع روایت و درایت بود بر این نفع آن اعم و ثمر حاصل فایده کیش اتم و اکل باشد پس شرح بزبان فارسی
 شروع کرد و جاده اختصار بهیو تاسع موافق بیشتر باشد و الا لاجال الطلعت در آن اگر عایت طریقه نکرده شود و از هر نقیصه و فطیحه بحث رود بسیارست
 اما نظریه بخامف بر اهل شکل کشف فیض و تحقیق مقاصد کتاب تمیز بین سائل الیواب برو بوجه تصویب و اذ کرا جرح و نقد بل و ات از کلام حفاظ لغات
 و محدثین اثبات است ذر سبط اقوال کسان انکاری رجال سبط کلام در آن و حندا و حدیثات خود کتا بس پس مفیده شرحی پس نقیصه سدید آمده و در
 افاضه الاحکام عبادت و حاصل تهنیه خلق مغنی از جعل مجدلات کبار لغا و دنا مش منک المختارم فی شرح بلوغ المرام نهاده و شد و کان و ذلک فی ستمه
 ست و شائین مائید و الله العلی به علی صاحبها الصلوٰۃ و النجیہ امیدوار از حضرت باری تمت کلمت و نعمت نموده آنست که امر و ازین خدمت را خلاص کرد
 و چه کرم خود گردانیده مثل شروع قبول بارگاه خود سازد و فردا کتب حروف را حکم آینه که از اضعیح شکل عامل باشد کما را از کتبت و صرف وقت
 در آن که در اهل عبادتست و کلام عبادت خود نگردانند علی ایضا و قدیر و بلا جایت حدیث و سلسله سندان کتاب را هر سطر و تا صنف میر و بر تیره و سطر
 متصل است و در شربت سطور و ترجمه حافله و صفت یعنی حافظان م شریح الاسلام الشهاب المحمدي الی الناس الخ لانه في حفاظ العالم الرباني شباب الذين

از شل و غدر و بی وفایی سلامت از جد ام و بر من و دیگر ام و و کشته سلامت از جنون و نابینایی و بی سلامتی از شست لطف فرموده باز فقره ای عاجز و غلطم که گرانیده نه از کافران و غلبه و اخوان ایشان که باری می دهند ایشان را بر غلبه و کجا خود شکر این نعمت که از هر دم از اری نادم و چون حال ایشان این باشد خود حال آن ظلم چه خواهد بود اخبر و الکی بن ظلم و انوار اجیم و در تمام حمیدی که کتب خفا کرده که کما کف تمام و توابع و کتاس یکدیگر را که خواند ما بنیست خاصست که کینه ترین قوم اند یعنی آنکه خدمت طلبانند اعانت ایشان بر غلبه نمایند و ظلم صفت بنیست ست که ظلم مال خون مسلمان بخورد و پاک ندارد و فرد لغتم ابلستم چه طافه اند به گفت گرگ و سگ شنای چند به باز را از رقی داد و تجنص توکل و ابسی از اسباب حرف و صنعت پاک چون کتابت و تجارت و زیارت و خطبات و قیامات و مانند آن در کسب پاک و محقر چون و باغ و دجاست و کنایه و قصابی و در کسب شرب که در وی شفت بسیار باشد چون آهنگری و جابر کوئی و بنیز کشی و سنگ تراشی و در و گردی و گنجی و چکان با جمل کتبیا و از شمار بنیت تدبیر باشد یا حدیث قطع که زوال و آخر تمام جمع ایند به که راه و شکر خدا را بپذیرید و بافاق و در جتویان بنزد با جماع و تفکری آن جویند به بصدر هزاران گرگ که نمکن نیست به که و شکر گوین نعمت خدا که نیکو الصلوة و السلام علی نبیه و رسوله و رحمت خدا و سلامت او غافل و بر پیغمبر و فرستاده او که ام سامی و نام نامی او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شتت از جبر مجول شده و همین چنین که کثیر انخسار الی یحیی علیه السلام و غیره بنیست این ایض است از محمد و زکریا که این با خود ست از زمره و آن با خود ست از کافران و ایض ست از اهل کفر و فعل تفسیر است از محمد و رحمتی احمد و قول است که یکی آنکه معنی احمد الحامدین شدست و دیگر آنکه معنی اکثر الحمودین بن شدست و در سلاطین و وصال و محتاج به است که ذکر کردیم و قره المحققون حافظان القیم و در اوائی و المعاد و در بیان و اطاعت کرده و تصدیق و در است منصفان عده و کالت ست از طرف خدا و جل کیکی از بنده گاه نوی القول خوبی سابقه خدمت کسب می بخشد و باین شریف شریفش بر بی نوع و می می تواند بود و سطر این شکر است از انان علی علی و از اراض خلق نموده با صلح معاش و معاد جمیع عباد و کوشه و ایشان را از او بی ضلالت و هلاک بسا علی هدایت و نجات برد و بسعادتی و این فلاح کوین فائز گردان و گمشده استحق شدن گروه باشد که صلوة و سلام بعد حمد بک عظام و در حدیث ضعیف آمده که هر کلام که در وی ذکر کنند خدا را و در دفتر سنده بر پیغمبر آن کلام اقطع و محقق البرکت ست اخراج الی علی و الحافظ عبد القادر را را بوی فی الاربعین عن ابی هریره رضی الله عنه و السلام و صحبه و رحمت و سلام خدا بود بر اولاد و باران او و مرد و بان بنی با شتم اند که صدقه بر ایشان حرام مخصوص باین فاطمه و در صحیح سلوات بر حاکم لفظان آمده مراد بران همین ایشانند نه عمار علی است بنا که کتف گمان کرده اند یعنی که درین باب حجت آنرا نزد اهل معرفت و حدیث در حدیث و می سخن ست و بر غیرت نرسیده و آوردن آن را در اینجا برای انتقال امر حدیث تعلیم است بنا که در کتاب الصلوة بیاید و از وی معلوم میشود که تا صلوة بر آن نفرستند ایشان بما و بر حاصل نیست فرد الهی بنی فاطمه که بر قول ایمان کنم فاطمه و در بر او صحبه هم جمع صاحب ست اقوال ست مختار مصنف و بنیجه افکر است که در کمالی کسی ست که ملاقات کرده اند حضرت را و چون بود و مرد بر اسلام و وجه شارب ایشان بودن ایشان ست و در سطر بلاغ شرع بسوی عباد و الذین ساروا فی نفسی قدینه سبیل احسینا انا که رفتند در راهی و دادن دین او رفتن شتاب آیین صفت است آیه هاب بر و در ست و معاد بر سر جد و اجتهاد و بر سر عمن ست و درین نام وضع الهی ست که در وی اصحاب قول بود قبول با جابر از رسول ست و در وصف کردن ایشان باین صفت اشارت ست باینکه ستحقاق ایشان بکردار و عاریجات و علی اتباعهم الذین و رتوا العلم و رحمت و سلام خدا بود بر پیر و بان ایشان انا که و لرت شدند علم ایشان از اوان علم کتاب و سنت ست مراد باین تابعین اند بلکه جلیلای متبعین که از الله سواد هم و جملنا منهم و الصلوة و اذ الاسباء و عالمان ایشان پیغمبران اند اقتباس از حدیث شریف که علی و رتبه انبیا اند و تحقیق انبیا اند و گشتند در هم و دینار از جزیست که گذشتند علم را بر هر که

غیر الوجود است و قلیل تنجیدادی الشک و زوفاقت وی سج در بعد لو در سند و مسند چهل و یک مجری روز تبعہ وقت چاشت اتفاق افتاد و بعد عصر
مدون شد ابن خلکان در روایات الامعیان گفته اند از او گردند حاضران جنازہ اورا اندوایں سپید شست لک بر آمدند و از زمان شصت ہزار گذشت
کہ اسلام آوردند و در غیر کتب ہی بہت ہزار از نصاری ہی بود و جو جس انتہی و در تخریج وی کتب مستقلا سیطہ تالیف کردہ اند پانہ از ان در خطہ و تحقیق البطلان
فکر کردہ ایم و الحقایق دوم ابو عبد اللہ محمد بن اسمیل بن مغیرہ بن ابی ابراہیم بن برد بن جعفی و اورا بخاری از ان گویند کہ تولد و در بخاری بودہ و بخاری
بمنزل علمای و کتاب ہی شدہ و کتاب حروف نیز بخاری الاصل و الموطن است و عشرہ وی ہنوز بسادات بخاری مشہور است و ہم کتاب بخاری را تمامہ
سند کردہ حق تعالی از فیض این نسبت با محروم نگرداند شہر فی الجملہ نسبتہ بتو کافی بود و مراہہ بلبل ہمین کہ کافیہ کل شود پس است بہ باجماع بخاری
مستند فی حدیث و الموطن اہل حدیث بودہ و اورا در میان محدثان ناصر الاحادیث المصطفویہ و ناصر الموراث المجیدیہ و انیر المؤمنین فی الحدیث
لقب است و کما زیان مع و تعظیم ابو جعد کردہ اند مسلم صاحب صحیح چون نزد وی می آمد میگفت بگذار تا ہر دو پاسے ترا برہم ای طبیب الاحادیث
وای استاد الاستاذ بن می سید المؤمنین و وی در زمان خود در خطہ احادیث و القاش و تم کتاب سنت و حدیث ہمین وجودت و قیودت اجتہاد
و بہتہ با موضوع از اصول و وفور فقہ و کمال زہد و غایت وسع و کثرت اطلاع بطرق حدیث و علی آن در وقت نظر نظیر خود داشت و متجاہل لدعوہ
بود و در شان قاری صحیح خود دعاسے خیر کردہ افاض اللہ علیہ من برکات عانہ روایت حدیث از اصحاب مالک طبرہ ایشان آمد و برای سماعت
و قرات حدیث رحلت متعددہ نمودہ و کتابہا سے متعہ و تصنیف کردہ و این کتاب صحیح و اوضح الکتاب بعد کنیاد است و متواتر است تا مصنف مع
و رحمۃ اللہ الباعثہ لغتہ قلائق المدفون علی ان جمیع انہما من تسلسل المرفوع صحیح القطع و انہما متواتران الی تصنیفہا و انک کہ بن یونان ماہم باہت
نسخ غیر اسمیل المؤمنین انتہی احادیث مرفوعہ این کتاب با سقا طکر و و ہزار بر کشتش صد و بیست و ست حدیث است و او احادیث او آنت کہ میان
او و انحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم است و اسط باشد و شانزہ حدیث بعد حدیث مکر از این قبیل است تحریر سطر تحریر بر آن با فائدہ و در دو سے
ریختہ نوشتہ و ترجمہ حافظ نوی سج در ہدی الساری و ارشاد الساری رسالہ خطہ و احاطت لفظا و غیرہ با مذکور است و سید علاء محمد بن اسمیل امیر
مینی رحم ترجمہ وی در تالیف مفر و جمع نمودہ و کلاوت وی ترجمہ بعد از نماز عصر سیزہم یا شانزہم نزہم شوال سنہ یکصد و نو و چار و در بخاری بود و وفات
شب شنبہ غرہ شوال سنہ و صد و پنجاہ و شش مرقعہ خربنگ اتفاق افتادہ چون ویرا دفن کردند بوی مشک از تربت اومی و سید شہر ہر جا کہ
نو گذری و برداری بی ہیکل رویہ و لالہ رویہ اندیشہ وی گویند بہتے این سخی از تربت او انتقام میکردند و خاک آنجا بہ تیرک می بردند شہر جمال
بہشتین در سن اثر کردہ و گریہ من ہمان خاکم کہ ہستم و صد مسلم سوم ابو جعفر بن مسلم بن حجاج بن مسلم بن قنن کہ گشاد الفقیہی و الشاہ التیساہ
و طائیک الی انما اعلام است و صفات طاعت و مقصد اسلم فن حدیث است و طلب حدیث با تظار عالم رفته جامع حاصل نمود ابو حاتم را زوی و موسی بن ہارون
و احمد بن سلمہ ترجمہ این خزینہ و غیر ہم روایت دارند از وی و نقل کردہ اند صحیح اورا بقبول بلکہ ترجیح دادہ اند اورا بر صحیح بخاری در جودت و وضع کون
سیاق و قلت تکرار متانت تلخیص و زمانت تہذیب تو ذی گفتہ اصح مصنف فی الحدیث بل فی اعلم مطلقا الصحیحان ثم یوجد لہما نظیر فی
المؤلفات انتہی و باجماع کتاب کمالی کتاب بخاری است و مسلم اگر و بخاری است و اعلی اسانیدو سے آنت کہ میان و انحضرت چار واسطہ
و ہشاد و چند حدیث و مرجع وی این عال در او روا تالیفات دیگر بسیار است کہ ذکر ان در احاطت لفظا و خطہ کردہ ایم کلاوتش و در سند و بیست
چار و یقوت و بیست و شش مجری بودہ و وفات در غشا پور شب یکشنبہ بہشت چہارم جب سنہ و بیست و یک و موفن و و خطہ بلکہ واقع شدہ
یا بود او چہام سن یا نہشت بن علی بن شہر حستانی و طلب علم بہ علمائہا کو و اطراف عالم اقدم سیم و ہفت شایع شوق شام نزارن و مصر و غیرہ را و از انشا تہذیب کردہ

متفق و مخدو ذلک نزدیک بایست تعیین بایس لایس به صدوق و تاملون حکار و نزدیک بایست تامل الصدوق روی منتهی نزدیکی حدیث غیر معتبر و معتدل صالح
الحديث مقابل الحديث جيد الحديث حسن الحديث و نزدیک بایست صدوق افتاد الله تعالى ارجو ان لا يامن و لاسو و مراتب ترجیح ممکن الذلک کلا ب
و خارج و قابل کیست یعنی و نزدیک بایست معتدل یا کلا یا و البوسع ساقط یا کلا یا بمتروک ترک یا بقرینه نظر سکت یا اعتدال یا غیر بایس شفته و لا تاملون
مستقل بایست مردود الحدیث معتدل حداد و بقرینه مطروح ابریم به لایس یا لایس و یثیا و نزدیک بایست تصحیف منکر الحدیث معتدل الحدیث معتدل
للمعجم و نزدیک بایست غیر معتدل لیس بکلام بالقری لیس بجمعه فیه علون و یثی الحفظ لیس بکلام فیه اذنی مقابل ثبوت جمع و تعدیل بقول احدیست علی
و اگر در شخص در وجهی غیر معتدل باشد و اگر در مقابل متعدد باشد کلا فی البقیه الغریبه مصطلحان **فصل** احتجاج در احکام بیجم لذاته و حسن لذاته جمع علیه
اگر چه جن در مرتبه کثرت از جمیع و حدیث ضعیف که متعدد طرق بقرینه حسن رسید نیز ترجیح بهت خصوصاً در مضائل اعلان در صفات و الجمال و حرام و حلال
شکوکانی درم و دلیل الاطلاق من لیس فی الذلک احادیثه که در جمیعین باید احدا بایست جائزست احتجاج بدان بدون بحث زیرا که بخاری و مسلم ادرام
کرده اند و ما دست تلوی کرده است آنرا بقبول این مصالح گفته علم یقینی نظری واقع است بآنچه مسند کرده اند از این هر دو بزرگ زیر کلام معصوم
نی کند و سببه ائلی مثل ذلک محمد بن طاهر المقدسی و ابو نصر عبد الرحیم بن عبد الخالق بن یوسف و اختاره اکثر کثیر و حکما و ابن تیریزی و غیره از اهل الحديث
و السلف و الجماعه الکلیه من الشافعیه و الحنا بایه و الا شاعره و الحنفیه و غیره و تلوی گفته محققین اکثر علی خلاف کرده اند این الصالح را گفته اند
که افاده میکند ظن را چیزیست که متواتر نشده است و حکایت کرد این را ازین الدین از محققین گفت نووی و دشمن کرده است ابن الصالح حرفی چند
ساک حکم کرد و در این بعضی اهل نقد بقرینه و غیره و این مواضع معروف اند نزد اهل این شان و همچنین جائزست احتجاج با آنچه تصحیح کرده اند از
معبرین آن بجمیعین و همچنین آنچه تصحیح کرده اند بکسی که در عمل بر حسن جائزست نزد جمیع علما و البخاری و ابن العزلی و حسن بن سبیه و هورست چه
او را که بوجه عمل بر آنجا و قبول وی شامل است در حسن و ازین قبیل است مسکوت عنه ابو داود و ترمذی و ابن الصلاح و نووی زیرا که وی گفته بیان کرده ام که
شدید را که در حدیث کتاب من است و حدیثی که بر آن سکوت کردم صالح است بعضی و بعضی اصح و آوردم درین کتاب صحیح و شایع و مختار بود و معتدل
احادیث سنن او را تنقید کرده بسیاری را از ان ضعیف و از ان بلیس آن خارج است از علل حدیثی که مندری و ابو داود و هر دو از ان سکوت کردند مشک نیست
که آن صالح احتجاج است مگر مواضع سیه و همچنین سکوت عنه امام احمد و مسند و صالح است برای احتجاج و مسند و یثیستی است از هفت لک و هشتاد هزار
حدیث و دنیا و در آن مگر حدیثی که ترجیح بهت و بعضی اطلاق کرده اند صحت را بر همه بخیر و دست بمانند و این جوینی بسیاری از احادیث او را در موضوعات
شمرده و دیگران تعقب وی کرده اند و مخاطبان هر گفت صحیح حدیث در وی موضوع نیست و مسندش در انتقام است از سوطا و ابن ابریه که مصنفین اینها
الترام که در حدیث است بر احادیث انوار احادیثی که در مسند وی نامند از جمیعین است نیست ضعیف تر از احادیث زائده ابو داود و نووی و عرقا گفته
در وی حدیث است جواب و این جوینی را از ان بزرگ حدیث که از مواضع گفته بود و گفت سیوطی فوت شد از عراقی احادیث و دیگر که از ان جوینی
موضوع گفته و آنرا در جزوی بمنی کرده الذیل المند علی مسند احمد نام نهاد و از هر یک جواب گفت و آن جمله حدیث است حافظ ابن حجر در تعقیب المنفقه
فی رجال الارابه گفته هیچ حدیث در مسند وی نیست که برای او اصل نباشد مگر سه یا چهار حدیث از ان جمله یک در زوائد مسند و مسند و اصح الصبح است نسبت
باین خود و هیچ مسند در کثرت و حسن سیاق بوی بی رسد و سیوطی در خطبه کتاب جامع گفته هر چه در مسند است مقبول و حدیث ضعیف و غیره باین است
انتهی لهذا چون بن برکت فضل محمد که ازین شروع در هر یک کتاب مسود و باطله از نوین گفت مصنف راج

ہادی خاصیت سے مذکور تھا حالت نجس نجس نے شود وستر کو بدینی ہم ان احادیث ملی کا کہ راست کہ علت ہی تخریب باشد بفرستہ ثم یغسل ثم
 وینی متعلق باشد بجمع ین و فعل ین ہر دو مقدم و محتمل بلکہ حق آنست کہ علت ایازی ہی آدم و حوا حقان لمن است سبب تخریب الفضل اگر ہی
 الحال متغیر گردد یا سبب تخریب بعدی اگر ہی الحال متغیر نکند زیرا کہ چون این شخص قح با بناید دیگر من اقتدا کند با و امر بخر گردد و متغیر و متغیر
 و تحقیق ہی از جمیع دلیل و غسل نیست بلکہ از ہر واحد بدلیل حدیث ابو داؤد و لایون احکم فی الماء الدائم و لایون غسل فی من البتہ و در روایت
 دیگر منع از وضو نیز آمد و حکمت ہی تکدیر ماست و او را در معرض لغت طہارت سلیہ یافتہ کچھ اقرب تحقیق ہی ناید آنست کہ ایجاد و علت است
 و ہر دو نیز تخریب نجاست و غفلت نجاست پس تخریب اورا تخریب ساز و قطعا غفلت مکروہ مبارکرا بہت شدیدہ کہ جز بغیور نہای مرتکب
 آن شان آب قلیل را بخلاف کثیر و ہر قولی ابن ماجہ یعنی قلیل کہ مخلوط باشد نجاست مشہور از مذہب ملک آنست کہ مکروہ است و بعضی
 گفتہ اند نجاست و ایضا مفہوم حاکم حدیث ظنین و مفہوم خلاف قول مالک تا عمم حدیث ان المدا طہور انشی پیدا کردہ و اللہ اعلم الحق کلام المصنف
 و فی لفظ و در روایت ابو داؤد و ابن جان و غیرہا بجای لم یحل الخ لیس لیس آدم یعنی چون باشد آب مقدار و قلدہ لیس ہی گردد و غفلت
 بجائے لم یحل الخ لیس نیز آمدہ و مجلس بقیم و ہم ہر دوست کمافی القاموس شیخ عبدالحی و دہلوی ح لفظہ و باین روایت اگر صحیح باشد ظاہر شود کہ
 تاویل لم یحل الخ غثا یا کمہ بنے و در حدیث را و ہر ہی تا بد از این پدید میگردد و از جهت ضعف خود طاعت بروایت آن ندارد و چنانکہ بعضی کہہ اند
 صحیح نیست و نیز ظنین است بشرط بود آب ظنین خالی از نجسہ نیست اگرچہ چون آن کردہ اند کہ بلوغ کا ہے از نجاست بکثرت مستحب و دو کجا
 از کثرت بقصد مراد اینجا ثانی است انتہی الخیرہ و بعدہ روایت کرد ابن را ابو داؤد و نسائی و ترمذی و ابن ماجہ و در مشکوٰۃ لفظہ رواہ احمد
 و الدارمی و در جمع الجوامع لفظہ رواہ ابن جان و الحاکم و البیہقی عن ابن عمر و جابر و ابی ہریرہ انتہی و رواہ الشافعی و ابن خزیمہ و مسند احمد و حسن
 ابن حدیث اختلاف است ابو داؤد و تضعیف ہی کردہ و چہ بنی ابن عبد البر و قاضی اسماعیل بن ابی ائمن و ابو بکر بن العربی و غیر ہم و بہیقی لفظہ غیر قویست
 و ترک کردہ از آغاز لی و روایتی بنا بر ضعف و بی وجود شدت اتباع ایشان را بری شافعی و در صغر السعادت لفظہ در باب اذ بلغ الماء غلظتین یا
 حیثہ میگردد حدیث صحیح شدہ و صحیح میگردد بنادر حدیث صحیح و اکابر اہل حدیث در مناقب خود را ہر کردہ اند انتہی شیخ در شرح و س لفظہ بن
 حدیث و صحیح نیست لفظہ اند مخالف اجماع صحابہست و خبر واحد چنان مخالف اجماع لفظہ مرود است و لہذا علی بن مدینی کہ از اقران امام احمد و از شیوخ
 بخاری و امام ایمرہ بن حنفیہ است کہ ثابت نیست ابن حدیث ان حضرت صل علیہ و آلہ و سلم و لفظہ کہ کچھ یکے از فریقین را صاحب در تقدیر و قلدہ
 اب از انحضرت صحیح شدہ و لیکن در کثرتی در شرح خرقی کہ در مذہب امام احمد است لفظہ کہ کچھ کہہ است از ابن خزیمہ و ابن جان و دوقطنی و حاکم لفظہ
 بر شرط ظنین است انتہی کویم ابن ندہ لفظہ مسند ابن حدیث بر شرط مسلم است و نیز جامع ہی دیگر تصحیح کر دہ و دعوی اجماع صحابہ بر خلاف و منظور
 نیست و ابن حدیث اگرچہ دو چہمین نیست اما بخاری و مسلم احتیاج کردہ اند بجمع کلمات و کسب بر شرط ایشان باشد و در دفعہ معلوم شد کہ ایشان
 بہت احتیاج نکردہ اند صحاح را بلکہ بسیاری از اصحابیست کہ بر شرط ایشان بود و محدثہ الخراج آن تذکرہ و لہذا ابن یقی العیہ لفظہ کہ لیمان حدیثیست کہ تصحیح
 کردہ اند و بعضی ایشان و صحیح نیست بر طبقه نقایز اگرچہ در سند اشعار ہے و در بعض الفاظی اختلافی است اما جواب دادہ اند از ابن ابی جری کہ
 ممکن است جمع در میان روایات و ترک کردہ اند از باب علم ثبوت ہی نزد ہم بطریق اشتغال کہ مرید جمہور شود بسوی چہین مقدار ظنین شرکا انتہی
 و بہیقی لفظہ این سنو صحیح موصول است و علی ہی کہتہ خبر ظنین صحیح است و اسنادش ثابت و حافظ ابن القیم در شرح سنن ابو داؤد لفظہ اسامحت شد و ابو
 پس ماندہ شد زیرا کہ راہ حق تعالی ثقات اند نیست و در ایشان کسی مجرم و مستہم و بعضی ایشان از آنرا از بعضی شنیدہ اند انتہی و نامکث و تخلص است

و صحیح است این خبری که در صحیح گفت آنرا این خنیده و شوکانی گفته این حدیثی است که واقع شد است اضطراب در دست و تن و می چنانکه در دو مراطین
 آن حسین است و جواب داده است جواب دهند از اضطراب و بر حال در حدیث دلالت است بر آنکه چون برسد آب بقلبتین بر نمیدارد پسیدی را
 و چون باشد کمتر از قلبتین پس حاصل میشود خنثی را گاهی است آیتان که حدیث الماطور لا یجسده شیء مقید است زیادت جمع علیهما همچنان این حدیث
 نیز مقید است بان ای مقدار قلبتین حاصل نمی شود و هیچ حال که حالت غیر بعض اوصاف نجاست که در وقت البتة بقورت حس و مشام و
 حال خنثی است پس نیست هیچ منافات در میان حدیث قلبتین و در میان این زیادت جمع علیهما و ما دون قلبتین منقطع است اما دران قطعاً و یحتملاً و لا
 بر حال خنثی نیست و بر یک یا پنج از خنثی حل کرده آن خنثی او را از طهوریت برآورده چون خنثی از طهوریت خنثی است که موجب غیر محله با بعض
 اوصاف مثلاً است خنثی غیر محله حاصل آنکه از حدیث قلبتین دلالت برین مفهوم که ما دون وی حاصل خنثی است مستقلاً است مگر بخنثی که گاهی
 درین مقدار از نجاست افتد حاصل خنثی می تواند شد اما این دعوی که آن آب نجس و خارج شد از طهوریت پس خود روی ازین مفهوم چیزی نیست
 و نه هیچ مناسبت است در میان خنثی و در میان نجاست محله از طهوریت چه شارح چنانکه نفی نجاست از آب طلق کرده و در حدیث ابو سعید خدری گذشت
 همچنین نفی نجاست از آب مقید بقلبتین هم کرده چنانکه در حدیث ابن عمر گذشت آن نفی مطلقه که در اعظم صیغ عام است یعنی در اول گفت لا یجسده شیء
 و در ثانی لا یجسده شیء پس استفاضة که هر آب که بر روی زمین یافته شود پاک است مگر آنی که دلودر شد دران تصریح مخصوص این عام با بنظر که این آب نجس
 چنانکه واقع شد و زیادت جمع علیهما زیرا که وارد است بصیغه استثنای این زیادت از خصوصیات متصله است نسبت به حدیث ابی سعید و از خصوصیات
 منفصله است نسبت به حدیث ابن عمر بقول راجع و احوال که یعنی میشود عام بر خاص طلقاً و اینها مع مطلق در میان مفهوم حدیث قلبتین دیگر احادیث ثابت
 شد بلکه گفته میشود که ما دون قلبتین حال خنثی شود برومی که مستلزم تصریح بحالون یا طعم باشد و در صورت البتة موجب نجاست و خنثی از طهوریت است
 و اگر بر وجهی حاصل شود که احد الاوصاف او متغیر گردد پس این حل مستلزم نکات نیست و رفیق است بقدر قلبتین و ما دون قلبتین و نیز بقلبتین شافعی و اصحاب
 او و معتزله و قائلان بآنچه دران گمان جمال نجاست باشد باستمال آب و نیز آنچه دران گمان باشد این گمان باشد این مع و نیز مروی است از شافعی و حنفیه و احمد
 اما معلوم نیست که این دلالت صحیح است یا نه و اهل این مذهب احتجاج کرده اند پیش قوله تعالی و الذی یخرج من حیض و غیره شافعی و حنفیه و احمد و اهل
 از بول و ادر و این همه احادیث اگر چه در صحیح اند اما دلالت بر طلب ندارند و اگر فرض کنیم که بعض ازینا بوجهی دلالت ازین پس این لالت مقید باشد
 با آنچه گذشت چه تعید بقلبتین نیست که وقتی که طلق شرع باشد هیچ عاقل گمان اشتغال نجاست نمیکند مگر با نفوذ که مخلوط شود با آب جرم یا برنج یا یالون
 و سکه و نظایر و تنگ نیست که بخواهد مخلوط با نجاست نجس است زیرا که اگر چه نجس است پس تنوعی استعمل بین نجاست است و اگر برنج یا یالون یا طعم است پس
 خود هیچ مخالفت در میان این مذهب و مذهب راجع نیست مگر همین جهت که ایشان اعتبار نموده اند و اهل مذهب اهل اعتبار نموده و لیکن جعفری نیست
 که صدور این مسئله از غیر اهل و مذهب و شوکانی است پس این خود مخالفت نموده اند و اگر استدلال عین نجاست فقط با عدم اشتغال عین فقط است پس
 این مذهب نقضت غیر مذهب مذکور و لیکن ظاهر همین است که امر ازین اول است و دلالت از بول و وقوع اجماع بر تجسید آب که نجاست می از اهل الاطهار
 او را بر گردانیده باشد پس اهل این مذهب نیز بخند و فائیدن این قول بسبب آنکه داخل این اجماع اند پس مقرر شد که در ادیان سنی اول است اعم از مذهب
 و هیچ و لون و طعم و ثبوت و انقضاء و درین حال هیچ مخالفت نشده در میان هر دو مذهب زیرا که اصحاب مذهب اهل خلان نمیکند درین که اشتغال مستطهر
 با کسب عین نجاست را هم در آب موجب خروج آب است از طهوریت را نه بران خروج که نه اشتغال آب غیر با احد الاوصاف بود و این اجماع چیزی است که
 صحت آب بران مشتمل بوده است در جمیع این مذاهب مختلفه و بین اول و اول بران و بعض اهل علم شکی لال کرده اند بر این مذهب بشل حدیث به تعقیب

یکی از ضعف است پس راجح همان مدلول حدیث باب باشد و لفظ حدیث مستفاد علی بن ابی حمزه است که چون آب خورد و گدازد و ندیده از غلبه آب پاک
 بشود که از آب بار اول لهنق بالتراب بار نخستین از آن هفت بار شستن بمحاک است و بعد روایتی نزد مسلم آمده که بار ششم بمحاک شود این
 دقیق العید گفته قائل است باین حسن بصری و قائل شد بدان خبر او یعنی از مستقیمین و حدیث قوی است و هر قائل نیست باین حدیث است بسبب
 تاویل مجوسی که در میاست که استنباطی از کلام مراد او این قول نوی است که گفت هفت بار بشوید یکبار از آن بمحاک آب بخا باشد پس محاک را قائم مقام
 آب و شست و آداب بار ششم نام نهاد و شد قالی الدمشقی فی شرح المنهاج و زیاده کرد که اطلاق غسل بر تعفیر مجاز است و باجماع در حدیث و دلیل است
 بر همین تراب و شستن بدان در اول بار و نیست فوق در اندک آب را بر خاک ریزند یا خاک را بر آب آخر سه مسکه که ریزند روایت تراب مضطرب نیست
 زیرا که در لفظ اوله من آمده و در لفظ آخر من و در لفظ سابعه و در لفظ هائمه و اضطراب واقع است پس اطلاق وی واجب باشد و وجوب
 داده اند که اضطراب قبی قی قی قی است که همه روایات بر این باشد و در روایت اول من است باینکه در کثرت روایات و اخرج احمد بن حنبل از جمیع خود او را
 از وجوه ترجیح است نزد اخصاف الفاظ این معانی که محاضرات اوله من بوده اند مقام این لفظ نیستند و میان عدم مقاومت نیست که روایت آخر من
 مستفوت یافته میشود و ترجیح کتاب حدیث مستند روایت سابعه بالتراب مختلف نیست و روایت احمد بن حنبل در امهات نیست و فی لفظ له و در
 روایتی از مسلم آمده قلوبه پس باید که بر ذرات او این عام است از آن طعام و در وی دلیل است بر نجاست نجاسات نجاسات
 زیرا که اگر آب بر سر بود و کم یا رقت نداشت و فرو و دیگر مصنف و دفع البیاضی عدم صحت این لفظ از حفاظ نقل کرده این عبد البر گفت نقل کرد از آن چه
 از حفاظ از اصحاب اعمش نقل شده گفته شناخته میشود و از آن حضرت بر جمیع الوجوه استنباطی در اصل اسلام گفته تین حدیث نجاست که بطل معلوم شد و طبعی کرده
 شد بقیع سائرین وی قیاسا علیه زیرا که چون نجاست نجاست ثابت شد و نجاست جزئی از قسم تین است و اگر عرق است و فیه و نجاست پس بقیع تین او نیز بجز
 باشد و این دقیق العید گفته نیست غسل مگر از حدیث یا نجس اما در نجاست تین گفت که این صحر منوع است بجهت آنکه بطریق تعبد باشد چه احکام تعبدیه ثابت
 اند بالا اتفاق و در حدیث نیست پس شستن و شستن غسل بجهت نجاست کلب نیست گفت محمل است که نجاست در فم و نجاست باشد
 زیرا که این محل متعال نجاست است بحسب غلبه نظریه اهل حال او که نجاست را می خورد و ما شرانی می مانند و او نجاست وی و این از آنست که نجاست
 عین او و جمیع قائل اند نجاست مالک و او و او و زهری خلاف جمهور اند و دلیل کسی که می گویند غسل را تعبد است نه نجاست نیست که اگر کسی نجاست
 می خورد که از هفت بار هم کفایت میکرد زیرا که نجاست نجاست نجاست نجاست و چون آنکه غسل حکم کلب نیست معقول المعنی ممکن التعلیل
 یعنی بر سه نجاست است و اصل در احکام تعلیل است پس محمول شود بر علم غلبه تعبدی و در حدیث تین و غسل و این ماخوذ است از شرح عمده و در روایتی
 می تحقیق کرده ایم که اقلیت تعلیل حکم جزئی نیست و رایج در سه علم است و است و غسل تعبد است انتفی کلام اسهل و للقرن مذنی و مرتضی
 راست این لفظ آخر حضرت او و اوله من بالتراب و او در نجاست بر این شک است از بعضی روایات و گفته اند نجاست است که برای تنوع است
 و احمد بن حنبل روایت کرده و بر تقدیر صحت مطلق باشد و محمول شود بر تعبد و آخر من روایت ابو داود است و الشافعی و بالترب روایت احمد
 و در جمیع از همه همان روایت اول من است که نزد احمد بن حنبل است که مقدم و اندک علم نوی گفته تین در مذنی شافعی حکم مگر دارد و لفظی و و
 غیر هفت بار می باید شست و نزد اکثر علما حاجت هفت بار شستن نیست و این نیز که محمول است بر شافعی را و حنبل و این فتاوی و بفتح قاف نامش
 حش بن علی انصاری است که بر او سکون با نادر است و آخر حضرت در آیه بعد و حاضر شده و فاش در مدینه سنه پنجاه و چهارم بوده و گفته اند که در کوفه
 در خلافت ابی المومنین علی بن ابی طالب مرده و صحیح عربی بود عمرش هفتاد و پنج سال و در سنه ثانی است که کنیت بر او نجاست شده

اوست چنانکه نخست گوییم و در اول تعالی ایما المصغر و المتبصر و الا انصاف و الا کلام و جمل من عمل الشیطان جمل
 حکم نجاست هم متزلزل بود که در حدیثی که در غیر این باب انصاف واقع شده و این قرینا صارت است سنی در نسبت را بسوی غیر خود صاحب شرع و لهذا
 قول تعالی ایما المشرکون الحسن زیرا که اگر او صحیح متفق بود هم نجاست ذات مشرکین اند چنانکه وارد شده است در اکل فایح و ادره ایشان و توفی
 از او و ایشان و غرض در این و فرو آمدن ایشان بسجده پس این دلیل است بر آنکه مراد نجاست درین بین نجاست شمس است بلکه از ایشان و این
 بروی و اوست که همان نجاست نیست چنانکه فرمود در حق و در ثقیف و وقت نزول ایشان در سجده که نیست بر زمین از انجاس قوم خبریست بلکه انجاس
 ایشان بر نفس ایشان است و بعد بجا دلالت است بر یکبار این نجاست ملکیت نه حتی و تعبد بجا است حتی است نه ملکیت و آنچه در دست و نجاست ملکیت
 باریخ از سبب و مشک نیست که محل تنبیه است بر راجع بان اگر تعارض مساوی است پس بحسبان اهل عدم تعبد باشد تا درود و سور و خالص از شیب مساوی
 باریخ بر سبب بر جل واجب است منعقد را مقام منع و عدم ترشح از ان ملائک شریعتی و عده و هم و است از انس بن مالک بنی الله
 عذ قال گفت انس لما ن یوم خیر امر رسول الله صلی الله علیه و سلم ابا طلحة هرگاه بود و در غیر خود رسول خدا را بر طوطی که اند
 که خدا دی ان الله و رسوله یهیا نکلمه پس ناکر و بدستی که خدا و رسول او نبی می کنند شمارا بنیان ابیسنه تنبیه است ثابت شده که آنحضرت
 خطیب است که در خطبه خود و من یصعبا گفته بود بنس خطیب القوم فرمود و نیز این جمع در کلام آنحضرت آمده که آنحضرت آیه ماسوا باس تعارض شد باس روایا
 و جواب داده اند که بنی خطیب را نیست که مقام خطابت متفق بسط و انصاف است می بایست که بجای ضمیر اسم ظاهری آورد و جمع بین ضمیر و دیگر آنکه
 آنحضرت را جمع بین ضمیر می رسد نه غیری را بنا بر علم و مسلم بجا دلالت و عظمت می نماید عن طحمر الحمر الا هلهیه فانها رجس از غرض
 گوشه خزان خاک و وجوبش بر او بجا نشی است که گفت حرم گردانیده است رسول خدا گوشه شمای خزان علی را و دنیا آنحضرت از خزان می که آواز گردانده و ان کلام
 باطنی و هم که بحسب است از حدیث جابر که بنی فرمود آنحضرت روز خیر از کلام مراد و اذن داد و در حق می بود و خطای می مسلم نه در ظاهر جمع و در حدیثی که از حدیث جابر است
 حذیث و حدیث است از حدیث جابر که بنی فرمود رسول خدا روز خیر از گوشه شمای خزان انس که سر سبز و منسوب باس است انانی ایام هم خبر سوزنا و انضام و شمس و همچنین خبر داده
 پس انسان گفت از هر سلی که من مال کسی فروزم آتش زانیر و گهسا بگوشتشای خزان که نگاه آواز داد و آواز دهنده بنی غیر اسله الله علیه سلم که بیشک
 رسول خدا نمی سوزد شمارا از خردون گوشه شمای خزان بر او الهامی و فی الباب فک متفق علیه و درین احادیث دلیل است بر تحریم محرم مراد علیه
 و باین قائل اند جمیع صاحبان حدیث و من بعد هم و این عباس بنی الله عده بعد تحریم فته و در بخاری از سبب آورده که گفت انس که می که آنحضرت از ان سبب
 بابر بود که هر چه با حرم کرده شدند و رسول گفته منع این قول غیر مخفی است زیرا که اصل در بی تحریم است اگر چه بدی و ملا معلوم باشد که استعمال کرد و این عباس
 بنی قول تعالی هَلْ لَآ أَحَدٌ هَؤُلَاءِ لَیَّ حَرِّمًا در جواب سائل از تحریم و سبب و حدیث غالب بن یحیی که از او بدو است و در وی است که آنحضرت آنک
 برین یقین متحرک و جواب داده از ان با منظر اب حدیث جعفری در سنن خود گفته که این حدیث مختلف الانما است و مثل منی ساری احادیث صحیح و از حدیث
 انتهی و نیز رسول گفته ذکر کردن بدعت این هر دو حدیث را در باب نجاست بنی برین است که تحریم را تمییز لازم است و هر قول الا که در دو سبب خلالت است
 و حق آنست که اصل در احکام طهارت است و تحریم را نجاست غیر لازم چه خشیت محرم است و طهارت و همچنین بجا عذر است و سموات قائله نیست طهارت
 آنکه در نجاست را تحریم لازم است و لا کس تر که حکم نجاست منع طهارت است اوست و در هر حال چه حکم نجاست بین حکم تحریم است و طهارت حکم تحریم که
 پس حریم و ذهاب حریم است و حال آنکه این هر دو طهارت و نجاست شرعی و با جماع و چون این معنی معلوم شد پس تحریم محرم که مخصوص علیه است مستلزم
 نیست بر آنست نجاست آیه که لا یست از وی و دیگران و در نه بر اصل طهارت که متفق علیه است باقی خواهد ماند و هر که مدعی خلالت این باشد در حدیثی

والمستأخرا علم وكتبا وصفي گفته منی آدمی طاهر است نزد یک شافعی بعد از پنجین عن عایشه انها كانت تمسک لمنی من ثوب رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم يمسح به فيخرج من ثوبه إلى حوضه فيسجد فيه فذلك ما ليس لكفایت مسكه واما لك مسكه فكفایت منی واما قوی نزد یک فقیر قول مالك است زیرا كه شافعی عن ثوب را درین وقت باین ایهام دلالت میکند بر نجاست او اما حدیث كانت تمسک منی نزد یک فقیر تمسک فی اثنا ان غسل منی قوی حدیث غسل منی نزد یک الشافعی عن ثوب را درین وقت شاذه را برهان منی محل پاک کرده و اما علم انتهی و عن الی السجدة ایادست صحابی غلام رسول خداست و قيل هو له وادراهمین بک حدیث است و موضع دفاتش معلوم نیست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يغسل من بول الحاربية شستة میشود از بول دختر و یوش من بول الغنم و آب زوده میشود از بول پسر و باین حدیث است از سلف و از ایشان اندکی اولام علم و ثوری و داود و ابو یوسف و عطاء من منی منی و اما حدیث که روایت تمسک کانی گفته و همین است آن جن که نیست محض زنان و در فقه اند بعضی اهل علم و حکایت کرده اند اما مالك و شافعی و داود از کانی است آب پاشیدن در ذکر و آنی هر دو و این قول مخالف احادیث صحیح است چه حدیث تفرد کرده اند میان زوده و رفقة اند و مسکه و سائر اهل کوفه بوجوب غسل بول غلام و جاریه و این حدیث نیز مخالف احادیث است استدلال کرده اند ایشان با و ادله بارده و در نجاست بول مطلق و ظاهر است که بول جاریه و غلام از نجس مطلق بول با و ادله فائده منصرفه مخصوص بوده است و قیاس بول غلام ببول جاریه در مقابل انقضائنا سدا لا اعتبار است و این جزم گفته که بول ذکر را هر دو پاک باشد یا زنده و این قول شاذ است و در و سب اجمال فیه مذکور است و واجب آنست که مطلق را محکم کند بر عقیده انتهی در جمیع الله الباطن و ادله کرده که در جایست نیز بعین مقرر بود که بول غلام را پاک زنده و بول جاریه را بشویند پس آنحضرت هم همین منی را مقرر داشت اهل مدینه و اهل مدینه هم همین حدیث افذکره اند و محمد الله ان اجتماع قول خود پس نیز شاذ باشد یا که مشهور است میان مردم مدینه از بول و بول با وضو منی انتهی و هیچ در زیر تقریر مسکه باین و چه کرده بر آن مذاهب شافعی آنست که در بول حی که هنوز طعام نخورده است پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آن بعضی در انضا فیه فرق کرده اند میان منی و مسیه و کفایت نفع در اول است نه در ثانی و نزد امام ابوحنیفه و مالك گفته شده باین و در اول نفع و حدیث نزد ایشان غسل است و لم یغسل باین منی است که با نفع در غسل نکرد و از جهت عموم دلالت که دلالت و از نفع غسل بول و طمینی از طحاوی نقل کرده که از نفع اینجا صحبت یعنی بر نفع آب از غیر بدن و بیغشرون و در حدیث آمده از عایشه که خرده را نزد آنحضرت آورد و ندید پس بول کرد و فرمود بر زنده بر سب آب ریختنی و بر بول منی باین کفایت است و لیکن در بول مسیه با نفع و تاکید بیشتر است انتهی و لیکن نفع منی است که در اول گفته که عمل را درین مسکه مذاهب است اول مذاهب غنی و مالک که غسل هر دو واجب است همچو سائر نجاست بقیاس کردن بول هر دو را بر سائر نجاست و احادیث باب را تا و بول کرده اند و هر تقدم بقیاس علی انفس و وجه دومی است مشافیه را و هر اجماع الا وجه مذاهب و آن کفایت نفع است در بول غلام و جاریه و غیره و سب از نجاست علما بالا حدیث الواردة بالفرقة بیننا است و کفایت نفع هر دو بر کلام الا قول علی بنی ارجح ما قد ساء من کلام الشوكاني و اکثر برانکه بول منی نجاست و جزین نیست که تقیصی در مهارت و سب کرده اند و حافظ ابن القیم هم در کلام المتوفین گفته که در غسل ثوب از بول مسیه و نفع آن از بول منی صحیح است که این هر دو طعام خور باشند فقه را است قول است که غسل از هر دو دوم نفع هر دو و سوم تفرق و مسیت بعین ما آورده و این کلام حسن شریف است و تمام حکمت و مصلحت است و فرقی در میان منی و مسیه نیست بجهت یکسان بر داشتن بر و آن و زنان و ذکر را پس مسیه بول و سب عام است حدیث صورت غسل و سب شاذ باشد دوم آنکه بول منی بجای ریزد و ملا متفرق و منتشر میگردد و اینجا و آنجا منی غسل هر دو را که بول منی با و رسیده و خلیه و شوری دارد بخلاف بول انشی که جمیع جی باشد سوم آنکه بول انشی اغتشت و انفسی است نسبت ببول دیگر و بسبب حرارت ذکر و طریقت آن منی است پس حرارت منی بول

سبک و اندیم بر ایشان و امر میکرد بمسواک کردن نزد هر وضو و در واجب تنجز و بخاری و مسلم عوض منوما زاده یعنی نزد هر نماز و وضو یکبار مسواک
 بر آنکه مقصود از تنفیج آب با مسواک تنقیح است و نزد شافعی این حدیث محمول بر طهارت است که براسه هر نماز مسواک مستحب و از نهنگانی نیز تقدیم
 مسواک در سجده است وضو و ذکر کرده و گفته بابر و در او اما بدست چوبه تاوزه درین باب از قول فخر انصاری است که علیه سلم باطلان استنباطی گویم
 و حدیث آمده که سوال از سمن مسلمین است و از خصال فطرت و از طهارات و فضیلتی که در وسه مسواک نما میزند بر نماز است که برای وی مسواک
 نمکند بهشت و حدیث است از احمد و ابن خزیمه و ابی الحاکم و الدارقطنی و غیر جمیع مفسرین است در لغت فضل هر که هر دو اطلاق کند و نیز
 و ذکر در وسه یکسان است و جمع وی شونک است چون کتاب کتب و مراد بدان در اصطلاح علمای استعمالی است و در حدیث است که از اراک که در حدیث
 در دندان برای آداب صفت و غیره و نزد رفق و دندان هم مشهور است حدیث عایشه گفت انعم الله علی رسولی خدا مرصه که در دندان وی
 مسواک کند فرمود آری گفت چنانکه گفت در ادرار و انشست خود و در آن آخره الطبرانی فی الاوسط و در وی ضعف است اما در مصنف گفته تنقیح کرده اند
 مسواک را بر شستن که از او رخ و در آن کند اگر چه خرقه از ثوب باشد الاصح خود و نیز که انصاری علیه سلم و ابی الحاکم و ابی جعفر و ابی جعفر
 بر مسواک میگرد و بهتر مسواک بر مسواک کردن است از جهت اتباع انتهی گویم اصبح بر سر بی دندان است و برای صاحب دندان فایده و حکم و سه سنت
 است نزد جمیع علماء خصوصاً نزد وضو و نماز و نزد شافعی و در غیر و ظاهر گوید ترست و منافق و بی دین و درین بسیار است و مستحالی می باشد بر حال
 مستحب و تنجیست و نزد وضو و قرائت قرآن و نزد وی دندان و تغییر و بانی سبب بی خرابی یا خوب یا سبک است یا اگر سنگی یا خوردن طعام بدوی و مانند
 آن مستحب ترست و مسواک از درخت تلخ باید و از اراک بهتر است حدیثی نیز در آن واقع شده و در طبرانی و غیره میگوید و در درانی و مقدس
 و بر عرض گفته بود که که موجب سود و شستن گوشت و دانه است در بعضی روایات عرشا و طولاً و عرضاً و واقع شده و باید که در حال منفضه باشد و اگر مسواک
 پیدا نشود و انشست و دست راست کفایت میکند و بقیه از آنش درین باب حدیثی نیز آورده و بجا آمد که در دست باشد نیز درست است گویند چهل حدیث
 در فضائل مسواک آورده و در درین گفته اند که در مسواک زیادتی علی ما نه حدیث و اخباری استنباطی فیما الا حدیث الکثیره و غیره بلکه اکثرین الناس را بکثیر
 من الفقهاء فیه فیه عظیمه انتهی آخر حجه ما مالک روایت کرده این حدیث را امام مالک بن انس بن مالک بن ابی علفه الکوفی الحنفی از ابی جعفر
 است و مقتداست فقهاست محدثین امام دارالجمعه و جمعی بن سعید و نهیری با آنکه از تابعین اند و از شیخ وی از وسه روایت دارند و شافعی و اوزاعی
 و شافعیان و ثوری و ابن المبارک و غیرهم از وسه ساعت دارند کتاب وی طولاً کتاب سبک قدیم است و در شهرت و محبت و قبول بدین بسیار رسیده
 شاه ولی الله حدیثی از ابو موسی و ثقیفان نوشته اند که درین دو رکعت عمل کردن بر طهارت و بسیار ساختن تحریکات و انقباضات و بجز از نماز حدیث
 نزدیک عالم لغت عرب می نرود انتهی و آمدن از وسه و در شهر هر بر موطا نوشته یک مصنفی و ابن قاری است و در وی روح امام مالک و کتاب بسیار کرده
 و ترجیح و سه بر آنکه نوشته و ترجیح کتاب و سه بر کتب روی زمین رفته و حق با اوست زیرا که امروز از انقباضات این اربع هیچ کتاب در دست مردم
 غیر از کتاب موطا نیست و سدید دیگر که مشوب اند به عیله ایشان خود تابعین آن نکرده اند بلکه دیگران روایات آنها را کما حق فیه هم نموده منسوب
 بایشان نموده اند و دوم سندی فاین طریق است و در وسه گفتا ذکر فقه حنفیه و شافعی کرده اما سمن این را در حدیث بر مرتب کتب فقه است و بر ترتیب
 کتاب موطا و آنچه فضائل مناقب امام مالک که قطع و در و علم و زهد و عفا و ثمال حسنه و در هر مینه و ضعیف نزد قرائت و سماع حدیث و محبت و جلال
 صورت و تمیز و مجلس خلوص نیست و در تابعین موطا و احیاء و کرام و در حدیث بیش از آن است که درین ترجیح در مناقب ایشان است و در بعضی
 کرده اند بنده سنان از خطای ائمه و ریاض المیزان ترجیح بر اهل السنه ذکر کرده ایم و نیز ترجیح بر ایشان در احیاء العلوم و بستان العشرین غیره با فصل

این باقیست و در آنکه می بینی در میان کعبه و کعبه می بینی کجا بود کجا افتاد دست و می بینی فرمود که نخست دستت را بشوید مثل باران پاک طبع کند
 پس از آن آب از ظرف بگیر و در وضو ساز و متوجه علیهِ و هذا لفظ مسلم و این امر توجیهی است و چون دستت را بشوید مثل باران پاک طبع کند
 در وضو واجب و اگر نشویند دست پاک است و آبی که در دست فرو بریزد یک است زیرا که باید شستن دست در وقت خواب بقیع منقسم
 و مجرد و توجیه و احتمال است و نیز امام احمد که دست شستن بجز اینها مستحب است و اگر نداشت دست و آب اندازد آب نجس گردد و سخن
 نقیض بفتح لام و کسر تاء بن عامر بن محمد بن عیسیٰ بن حماد و کسر بای و صده العقیقه علی مای مشهور است و حدود در اینها طائفه است و ابو جریز است
 که قال ابن عبد البر عیادت کرده اند از وی پرسش عامر بن محمد و غیره با قال گفت گفت ای رسول خدا خبر دهید از وضو که شستن کمال آن چیست
 قال فرمود استیغ الوضوء تمام رکمان و تروا ذکر کن وضو را نصفی گفته است و وضو و نوحی است فرض و سنت استیغ فرض است و استیغاب
 موضوع غسل است و استیغاب سنت و تفسیر آن استخوان واقع شده بعضی با تاء از شستن یک و غیر آن تفسیر کرده اند و بعضی با طاء غره و تجلیل
 و بعضی غفلیه و الله اعلم الحق و حلال و این که احادیث و تفسیل کن میان انگشتان دست چپ و تفسیل در پشت چیزی را در میان چپ است آوردن
 و تفسیل از باطن دست است و نیز ابو نعیم و شافعی و نیز احمد و تفسیل انگشتان چپ است و بیاتان و در تفسیل انگشتان دست از وی در روایت است
 مشهور است که دست است و در روایتی نیست زیرا که تفسیر آنما منشی از تفسیل است و نیز واکا تفسیل خاص انگشتان چپ است و از آنکه اگر گفت
 بآبی و لیکن گفته اند که تفسیل خوشتر است نفس را و این بر تقدیر است که انگشتان چپ است از چپ جدا و کشاده باشد و اگر یکدیگر چسبیده
 و متصل باشند چنانکه یکی تکلف آید در میان آنها نداید واجب است تفسیل و چپ که بر تفسیل و در حق آن آمد و در پای آن افتاد که عمل این
 صورت است و نیز بعضی این حدیث ضعیف است و گویند تفسیل انگشتان چپ است که تفسیر دست چپ است و اگر کشند و غم کنند تفسیر با سه چپ
 و تفسیل انگشتان دست و در آوردن بعضی بعضی است آحاد همین در نماز هیچ شمرده است و در آنکه تفسیل انگشتان چپ واقع شود و تفسیل از
 اسفل اصابع و بدایت از تفسیر دست و ثابت نشده در همین یکی از دو دست چپ است از تفسیر انگشتان چپ است که در تفسیر
 صحیح است زیرا که قال زید که وایت کرده اند ابو داود و ترمذی از حدیث مسطور بن شداد گفت دیدم رسول خدا را چون وضو میکرد می مالید
 انگشتان چپ خود را تفسیر و وایت این ماجه بجای مایه در خلال کردن آمده و در سه شادوی مایه است و در زبان حدیث عثمان است که و
 خلال کرد اصابع هر دو قدم خود را تفسیر و گفت دیدم آنحضرت را که گردن چنانکه من کردم راه الدار فطی کرد و حدیث روایت شده و در راه الدار فطی
 فی السلاطه شادوی ضعیف است و حدیث عایشه را و الدار فطی و در وی عین قیس است و وی سرکه حدیث است و حدیث و احادیث این همه و در راه الدار فطی
 الدار فطی فی الکعبه و در وی ضعف و انقطاع است و حدیث ابن عباس چون وضو می کرد خلال کن اصابع هر دو دست و در روایتی خود را را می گفت
 راه الدار فطی که می گویند چون که واکا و راه احمد و ابن ماجه و الحاکم و در وی صالحی و ابی التیاض است و در وضو است مکن بخاری تخمین می کرده
 زیرا که از روایت موسی بن عقبه انصالح است و جامع موسی از وی قبل از انقطاع است انتحی و کایف فی الاستدقاق و یا لکن در شستن
 در لفظی منقسم آمده و در حدیثی که در روایت تمام درین است مبالغه در آن است که آب تا بچکان برسد و نیز بعضی گردانیدن آب است و تمام درین حدیث
 است تفاق است که آب تا در روایتی برود و مبالغه در آن است که از وی کرده و نیز بعضی شستن آب تا بچکان برسد و یا لکن در شستن
 با شستن رفته و اگر که مبالغه در آن درین هنگام نیست نیست بلکه کرده است بجهت توجیه شستن بر وضو و منقسم است و شستن در وضو و منقسم است و شستن در وضو و منقسم است
 در قول مشهور و غسل وضو و منقسم است و شستن در وضو و منقسم است و شستن در وضو و منقسم است و شستن در وضو و منقسم است و شستن در وضو و منقسم است

یعنی ایوداؤ و ترمذی و نسائی و ابی داود و ابی الدارمی و الشافعی و احمد و ابن الحار و ابی حنیمه و ابن حبان و الحاکم و ابی البقیه و طبرانی و حاکم
و صحیح الترغیب و النہی و ابن القطن و ابن خزیمه و درین باب است از ابن عباس رضی الله تعالی عنہما استثنای شستن دست و شستن پا و شستن
و رواه ابوداؤد و ابن ماجه و ابن الحار و ابی داود و الحاکم قد مر فی باب دلیل است بر وجوب سبیل و تحلیل اصابع و سبیل و دست شستن بر این غیر مسلم
و فی روایه لا بی دأؤد و سناده صحیح اذ اوقصات فکف عن هرگاه وضو کن پس منضم کن زیرا که وضو بر منضمه و دست شستن و پا شستن
و من تعالی امر کرد و غسل در سبیل و طهاره و من غسل اندر آن و تعزیر کرد آنرا بر غیر اصلی و علی علیه السلام غسل و تعزیر خود و هیچ کس نقل نکرد آنرا
که منضمه و دست شستن نکرد و با وجود اقتضای بر قدر کفایت غسل اعضا مرقه و فرمود که این وضوئی است که می چهره و دست و پا را می شست و نیز فرمود
بأن چنانکه در حدیث ابوی هریره نزد ارقطی است و در صحیحین است که فرمود چون وضو کن یکی از شما باید که داخل کتد آب بر دینی خود پس بقیه را از آنرا
و نیاز و بطل چیزی که قاض باشد در آن و رفته اند بر وجوب این هر دو و احمد و احنی و بر قال ابن ابی لیلی و دحان بن سلیمان و جامی بر وجوب آن غسل
و وضو و سنت منضمه در هر دو و حکایه النووی فی شرح مسلم علی بن ثور و عن ابی عبید و داؤد و الطاهری و ابن المنذر و در روایتی از احمد و نیز مرستی
مثل آن از ابی حنیفه و قزوینی و زبیر بن علی و در فقهت مالک شافعی و اوزاعی و حلیث و حسن بصری و زهری و ربیع و یحیی بن سعید و قتاده و حکم
بن عبید و محمد بن جریر طبری بعدم وجوب آن بلیل حدیث عشرين سنن المسلمین و فیه ان منضمه و دست شستن است این حدیث صحیح است للمطابق
لفظ نیامه بلکه بلفظ عشرين المظن و او شده و اگر همین لفظ باشد گوئیم مراد سنت طریقه است که شامل واجب باشد اصطلاح لیل اصول اما حدیث
ابن عباس منضمه و دست شستن است رواه الدارقطنی پس سندش ضعیف است و حسن عثمان بن عفان کنیت ابی ابو عبد الله است
اموی قرطبی است یکی از عشره مبشره و خلفای اربعه است مسلمان شد و اول اسلام بدست ابوبکر صدیق قبل غول آنحضرت و از آن وقت و هجرت کرد
بسوی حبشه و هجرت و حاضر نشد بدر السبب مرض ثقیله بنت آنحضرت و حضرت بر بنی سهم را وروده و حاضر شد و صدقه بیت الرضوان بسبب
آنکه حضرت او را یک درام صلح فرستاده بود و چون بیت کرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم دست مبارک خود بر دست زد و فرمود این بیت از
طرف عثمان است و سنی شد بنی النور بن بسبب جمع کردن وی و دختر آنحضرت را زرقیه و ام کلثوم و بود و فقید رنگ سیاه قد و گفت اندک مگر آن
رفیق البشره حسن ابوی بید یا بنی الحاکمین شیر شعر الراس عظیم الجید یا القصیر مکر و دوازل ازناه محرم سنده است چنانچه خلیفه شکر و شسته شد و بعد
دوازدهم بنی حجه سنده نفس و ثقیل از دست اسودت چهری صری و قبل غیره و دفون شد شب در بقیع و بود و عوی آنروز هشتاد و دو سال و تسبیح
هشتاد و هشت و مدت خلافت وی دوازده سال است چند روز کم و چون وی شنید شد با بخت و قتل درین امت متفق شد که ناقیامت بند شدنی
نیست فتنه شد و وی کاتب حرف و در اقبال الساعه فرشته رضى الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یجمل الحیة
فی الوضوء بدستیک بود آنحضرت تحلیل سیک و دریش شریف خود را در وضو و گفت انش که بود و کثیر شریف انعمه رواه ابوداؤد و هم نزد وی است
بسنه صحیح که بود آنحضرت چون وضو میکرد و میگرفت کفی را آب بر زیر تنک و تحلیل میکرد و بان ریش را و میفرمود این چنین است هر اسیر و گاه
من هر دو را بر چیزی است که شامل هر دو رخسار باشد و تحلیل میکرد و در روایتی از احمد و واجب است و گفت اگر ترک کرد آنرا مبسو و روا باشد و اگر خدا
کرد عاده کند و نزد ابویوسف سنت است و نزد ابویوسف و محمد فضیل سنت ثمنی قول ابویوسف راصح گفته و حسن گفته حدیث عثمان و ال بر
مشروعیت الوضوء و احادیثی که در امر تحلیل و او روده سالم نیست از اعلال نقصان پس منتفی بر کجا باشد بخواند استی و کیفیت تحلیل این است
که در او انگشتان را بر یکدیگر و بر جانب فوق و تحلیل بعد از تخلیث غسل است بظاهر حدیث ابی حجه الترمذی و گفت هر یک که صحیح

و رواه العیاری و ابن ماجه و الحاکم و الدارقطني و ابن حبان بن رواه عامری و شقیق بن شقیق بن سید بن عثمان بخاری گفته حدیث وی حسن است و ما که گفته
شاید علم در وی ضعف بود و چون از وجه و تعیین کرد و را در بعضی بن حنین و روایت کرد که حکم شواهد وی از حدیث الشرح عاریست و علی عار و درین باب است از امام
و ابوالویب و ابوالمران بن عمرو و جریر و ابن ابی لوفی و ابن عباس عبد الله بن علی که روایت کرده اند یعنی از حدیث عایشه و صحیح
ابن خریجه گفته و گفت عبد الله بن احمد بن ابی نعیم و در تحفیل بن حنفی و صحیح و گفت ابن ابی حاتم عن ابیه ثابت نیست از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و در تحفیل بن حنفی و شیخ در ترجمه حدیث و در تحفیل بن حنفی و در بعضی از آن سخن است و در غنی از بخاری آورده که گفت صحیح ترین حدیث
درین باب حدیث عامری بن شقیق است که از ابی وائل از عثمان روایت کرده است بنی ثابت شد که حدیث باب اثبت احادیث این باب است **و عن**
عبد الله بن زید بن عامر الانصاری المزنی رضي الله عنه و ترجمه وی گذشت ان التثبيت صلی الله علیه و سلم انی یقال فی منی
فیجعل ید الی لک و ذلک عینک بدرستیکه آورده شد رسول خدا ابو ثعلث ند پس ما بعد گرفت هر دو را و زوی خود را تا به هم پیوسته و نشد و دال حمل در
خامس گفته بیانه است بقدر و در طول و یک رطل و ثلث وی یا بر یک رطل است با انسان متدل چون بگردد آن هر دو را و در آن کند و دست خود را
بان هر دو را و از بیاناتم نمانده شد و تحقیق بخبر کردیم از انس بن مالک بن انس بن ابی شیبه و در حدیث دلیل است بر شریعت و دلک امر عاضی و وضو و در وی
خلافت است کسی که بوجوب رفته است لال همین حدیث کرده و هر که قائل شده بعد جم جوب گفته ما بر هر دو آیت فصل است و نیست و لک از سماهی و
آخر حجة احمد و صحیح ابن خریجه و در حدیث ام عماره انصاریه نزاد و ابو داود و اسناد حسن آورده که وضو و آنحضرت از آن وی که در وی آب
و وثق ند بود و روایت کرده از ابی بقیه بلفظ وضو که در ثلث ند و این بی اصل است و تفصیح کرد و از زمره از حدیث عایشه و جابر که غسل میکرد و آنحضرت
از صلح و وضو میکرد و از نه و خارج مسلم و حسن حدیث سفینه و ابو داود و از حدیث اسل آورده که وضو کرد و از آن وی که گفت یا بقیه و در طول و از خود و زنی
باین نظر است که گفتار میکنند و وضو و رطل و این جمله حدیث فاضی اند تحقیق در آب وضو و فی آنحضرت از اسراف و این معلوم است و خوب فرمود
که یا بقیه قومی که قدری کند وضو پس هر که تجاوز کرد از آنچه شایع آنرا می گفته بود وی اسراف کرد و قائل که این تقریب است نه تعدیه بعد نیست لیکن
احسن برای تشریح محاکات اخلاق و می صلی الله علیه و آله و سلم و گفته وی **و عنه** و هم روایت است از عبد الله بن زید از عبد الله
التثبی صلی الله علیه و سلم یا عن کذا عنک ماء خلوف الماء الذی اخذه کرا سمد بدرستیکه وی دید آنحضرت را که میگفت و برآ
بر دو گوش خواب و ملات ابی که گرفته بود از آبرای سجده خود و پس آید نشسته همین است که مسح گوش بآب جدید کند و نزد امام ابوحنیفه و بر و ابی نذر
امام احمد مسح گوش بقیه آب مسح کردند دلیل آید نشسته همین حدیث و مافی مناهیه است و گویند و احادیثی که ذکرش نمانده غایت وی عدم ذکر را وی است
آنرا عدم ذکر دلیل عدم نیست و دلیل حدیث عبد الله بن زید بن ابی و این ماجه و حدیث بن عباس است و نزد دافعی با سند صحیح که فرمود
آنحضرت الاذن من الراس یعنی هر دو گوش از سر اند و این حدیث بطریق مستنده آورده و چون از آن سخن باشد لازم مسح بر روی یک آب راس
کافی بود و زنگ بر روی یک عضو و آب گرفتن نمانده و در صورت تکرار و این خبر و ابن حبان و ما که از ابن عباس آورده اند که گفت آیا خبرکم شما را بگو
رسول خدا پس هر که وضو کرد و گرفت غرض از آب مسح کرد و بر دو گوش را و نسائی باین عقد کرده در بیان مسح الاذن مسح مع اللباس و در وضو و نسائی
از عبد الله بن ماجه و فضل وضو آورده که چون وضو میکند بنده ملان بیرون می آید یعنی غنچه گنجان از جن و باستان شاق از منی و غسل و جلز و جاز و ناز و ناز
و غسل میزند از سر تا از میان تا میان و مسح راس را و مسح تا آذن میزند و در اینجا ولایت ظاهر است بر بودن آذن میزند از راس قاع اشنی و در آنکه احادیث
مسح راس و آذن و این واقع شده بی تعرض بآب جدید و ظاهر است که آذن را در بودن او است بآب سر بر آن اولد و از حدیث شریح از طرفه متغیه در شرح سفر السعاده

ویرایند و حدیث بیان آن نمود و تنقیح و دیگران بعد و موجب ترتیب در فضائی صورت گرفته اند و سه تن لای ایشان محدث ابن عباس است که منقول
 کرد آنحضرت پیش شستن بروی خود و سپس دو دست خود را پست بر دو پای خود را پست مسح کرد و سر خود را بپایه آب وضو و لیکن این حدیث را طبرانی
 صحیح ثواب نرفته پس سه تن لای بدان نام تمام است و اول آن بود که مصنف این حدیث را بر حدیث منقول مقدم میکرد و متصل به حدیث ابوهریره ذکر
 می نمود زیرا که در ولایت همد و قریب یکدیگر اند و اشهاد علی و سید و سید روایت است از جابر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا توضأ ادا الماء علی مس فقیک و بود آنحضرت چون وضو میکرد جلای میکرد و آب را بر سر و آنچه خود تمام روایت این است
 پست بر سر و این وضو را اینست که منی پذیرد و خدا ناز را اگر بآن ستم از ابوهریره آورد که کوی وضو کرد تا آنکه شروع نمود در باز و گوشت پچنین بنیم غل
 را صلی الله علیه و سلم در روایتی از ارضانی از حدیث عثمان آمده که وی شستن رو و سر و دست خود را تا آنکه دست رسانید اطراف بازو را و این بیان
 چیزی است که در قرآن آمده پس متفاد شد که غایت و دخل است در اقبل خود قال الله تعالی کاغسلوا و وجوهکم کما و انید یسک خال الخراف
 در سوی گفته مرفیق و لیکن و دخل اندر غسل انتی و شکو کانی در مختصر گفته بشوید سر و دست خود را با هر دو آنچه خود انتی و دلیل بر آن همین آیت
 کتاب نفس سنت است و این سرچ است در دخول غایت و رعیتا و زیاده کرد و بعضی که غسل پنج تن تا مرفیقین فرض است بآن حتی که مرفیقین و دخل حکم
 غسل باشد و پچنین است حال در کعبین با جماع جمهور است ظاهر لفظ شاد داشت و اگر بعضی دست کسی بریده باشد تفریع کرد که فرض است غسل باقی
 اگر کسی گوید که یک دست و یک پای شستن فرض است و شستن دست پای دیگر واجب زیرا که مقابل جمیع جمیع مقابل واحد بود حداقل سیکند این سخن را
 بر روی او باید و مخالف جماع است انتی اخرجه الدارقطنی نسبت است بسوی دارقطن که علماء کلمان است از بغداد و دومی حافظ فیه است برید
 شافعی عارف بود باختلاف فقهاء این طایفه گفته ولادت وی در ذی قعدة ستمت و ثلث مانده شده و وفات یوم الاربعاء هشتم ماه ذی قعدة
 و قبل فی الحجة خمس و ثمانین ثمان مانده فی یلدا و حج البوادم مغربی بروی نماز گذارد و قریب هزار معرفت کفری مدفون شد نسبت وی ابو الحسن است
 و نام علی بن عمر بن احمد بن محمد بن اثنی و ذبی در حق وی گفته حافظ الزمان الامام العظیم علیه السلام صاحب السنن مع من عوالم و مع فی هذا الانسان و حاکم گفته
 دارقطنی او حدیث خود گردیده و حفظ و فهم و ورع و امام و قرات و نحو و او را مصنفاتی است که ذکرش در زمرت و گویا میسیدیم که پیدانند بر او چیزی نماند
 و تحلیف گفته وی فرج عصر و امام وقت خود بود و منتفی شد بسوی وی علم انزو معرفت علل اسمای حلالی صادق بقعت و محققا و آئید حدیث در تبارک و
 اطاعت بسیار کرده اند شاکر و ابوالقاسم بنوی و ابوبکر بن ابی داود و ابن صاعد و محلی و غیره هم است بقره و کوذ و شام و واسط و مصر و سایر که جاهک
 و عبد الغنی و ثنندی و قاضی و ابوالحسن صاحب حلبی شاکر و ابی اندک و مع بود و بیان علم فقه و ادب و شعر از وی پرسیدند که مانند خود دیده هیچ صاحب یافت
 و این آیت بخواند لا تترکوا انفسکم لکم حسن اوارکتب منبر خود حدیث است و اعلمی سند او حاسی است و اول سنن او حدیث ثلثین است و در تفسیر
 طرق و ساندیش سبانه خود دیده و چهار سند بسوی می ذکر کرده ابو نصر بن مالو گفته در خواب دیدم که گویند ملاکر را از جمالی می پرسد که اگر شت
 چون شد را گفته اند او را حدیث امام میگویند انتی با سناد ضعیف و اخرجه البیهقی ایضا با سناد الدارقطنی و در هر دو سناد و سناد فاسم بن محمد بن عبد الله
 بن محمد بن یحیی است و وی ضعیف است تصحیف کرده اند او را احمد و ابن سعید و غیره تا ابوجعفر گفت متروک است و ابو زرعه گفت منکر الحدیث است
 و ابن حبان او را در ثقات شمرده و وی شرف است باین توضیح لیکن جامع اولی است اگر چه مسل سبیل را کنند و با خود جامع بسیار اند و تصریح کرده اند بضعیف
 این حدیث جامع از حفاظ مثل مندی و ابن الصلاح و نووی و غیره و منی است از ابن روایت مسلم از ابوهریره که ما نتم و عن ابی هریره بنه
 و یحیی علیه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وضوء لمن لم یحید کرا اسم الله علیه یغت ابهر بر گفت آنحضرت

بر موضع جفت و حتی آنست که فعل آنحضرت و غسل اعضای وضو مختلف بود چنانچه عادت شما آنحضرت بود برین وضو و غسل مخصوص و مستثنای
و کیفیت آن و مسلماً و فعلاً غیر مختلف و لهذا هیچ یکی از اینها بر وجوب و فرضیت احدی از همین فاعل نشده متفق علیهم و این حدیث نزدیک
و با و دانند و بین اینها گفت و دیم رسول خدا را آنحضرت و مستثنای کرد و از یک گفت و این با سید ابوالفتحی و مستثنای آنحضرت برست دست بود
و مستثنای برست چپ چنانکه داعی از عیبه آورده بودیم و محاسبیت و نظریه که دیم بسوی علی مرتضی بهنگامی که وضو میکرد پس و او بر دست خود در آورد
پس بگوید آب برین خود را پس منضمه کرد و مستثنای و به پیشانند چینی برست چپ و کرد این راسته را بر جبهه گفت هر که خوش دارد که نظر کند بسوی وضو
رسول خدا پس آنست وضوی آنحضرت و عن انس رضی الله عنه قال رأی البقیعی گفت انس دید آنحضرت صلی الله علیه و آله
رجلا مدی را و فی قمره مثل الظفر لم یصبه الماء فقال ارجع فاحسن وضوءه و در پای او مانند ناخن خشک است
کندر سیده است آب آن آب وضو فرمود بر گردن یک نعل وضوی خود را نظر بفرم و خدا و در روی انبساط اجزاء آنها پس است که ذکر کرده شد و جمیع و
انظار است و جمیع الجمع ظاهر و این حدیث میل است بر وجوب شستناب اعضای وضو بآب لغوا و با و قیاسا و غیره و تحقیق ثابت شد حدیث قبل
لا لعقاب من الماء و این حدیثی فرموده که لعقاب را نشسته بودند و بین رفتن از مسجد و برست از ابوصفیه که سعادت است از
نصف عضو یا ربع یا اقل از هر یک پیشی در کتب مقالات این روایات از وی برج کلی است و لیکن خفیه که درین عصر موجود اند میگردانند که این حدیث
و هیچ یکی از اینها و انتهی و جمیع حالات ظاهر گرفته و در شستن هر دو پا سهالته تمام می نمودند و میفرمودند وضو قبل شستن با دست یعنی بسیار که و ناست
واقع شده که آب را با سبزی بران تپسی نمی توان کرد و در کتب مختلف مبالغه پس با این عبارت یا را را با شستن با دست یعنی بسیار که و ناست
و در قول جمیل است و تنهایی بر صفات العالم الیافی الامر بالمعروف و النہی عن المنکر فی الوضوء و الصلوة فلن یری احد الا یستحب غسل ینا و فی الاصل
من انار و الاصل الطائفة فیقول صلی الله علیه و آله غسل فی الدیاس الکلام و غیر ذلک انتی اخبره ابو داود و النسائی و احمد و ابی داود و ابن خزيمة و الدارقطنی
و گفت و دارقطنی متفق است بدان جزیر حارم از عقاده و اوقاف است و روایت کرد و از ابو داود و دارقطنی خالد بن معدان از بعض اصحاب آنحضرت مانند آن
و غلبه وی این است و در آنحضرت مدعی را که میگذازد و نه در پای وی نموده بود و در هر یک که سیده بود و او را آب پس امر کرد و او را با عاده وضو نماز چشمه
گفته این حدیث مسلست و که از ابن القفطان و در وی بحث است اگر تم گوید احمد بن حنبل از ائمه این حدیث است گفت آری گفت اگر مدعی از تابعین گوید
حدیثی بر من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و نام نه و از آب پس حدیث صحیح باشد گفت آری و مندری در وی علل کرده و اینکه در وی بقیعیت نقل کرد
از بقیع که وی برست لیکن و مندرست که بقیع بقیع است حدیث و در وی از بعض از اصحاب آنحضرت است و در وی قول مجمل گفته و در شرح حذاب
نوشته که این حدیث ضعیف الاستاد است و درین اطلاق نظر است بنا بر طرق مذکوره که فی الکلیات علی اثنی عشر و در حدیث دلیل است بر وجوب
سوال است بسبب حکم با عاده و متکوره و در غسل موضع متروکه که اقامه فرمود و گفته اند نیست دلیل بران بلکه مراد نشده و از کار است بران و از کار است
باینکه در بعضی از کتب است و ضعیف این قول ظاهر است و احسن همین است که قول راوی که امر کرد و او را با عاده وضو نماز بران غسل متروکه است
و متمسک به با عاده باعتبار این حدیثی است که می بگردانم وضو که در دو تیمه می وضو شستن حدیثی است بر آنکه حکم عام و ابی حکم عادت
و عنده و دیم و است از انس بری الله عنه که قال گفت کان رسول الله بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وضو نماز
وضو میکرد با عاده یک غسل و ثلث غسل علی است و غسل است اشارت و اشارت چنانکه درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث و درین حدیث
هم برین است چه در بعضی احادیث وضو نموده واقع شده چنانکه درین حدیث و در بعضی درین حدیث و در بعضی درین حدیث و در بعضی درین حدیث

امریکه دارا و قتی که می بودیم با مسافر سفر بفتح سین و سکون فامع سافرت چنانکه صاحب و تاجر جمع و کرب جمع را کب
 ان لا تنزع خفافنا لیسرا ابتکة لکشم ما من دای خود را از پایا ثلثة ایام و لیا لیهن ستر و زوشبهای آنها که من چنانکه مراد اول
 جنایت که در وی مسح بر موزه درست نیست و موز را را یکشید و آن من غائط و بول و نفی و مکر و در مکر و ن از غائط و بول و ن
 که درین چیز بانی یکشید و هم بران مسح باید کرد و درین عبارت بحسب حدیث عربیت کلامی هست که در شروح مبسوط مذکور است اخوجه مسلم
 و الترمذی و اللفظ له و ابن خزيمة و صحیح و دعاه الشافعی و احمد و ابن ماجه و ابن حبان و البیهقی و الدارقطنی ترمذی از یحیی بن
 نقل کرده که ابن حدیث حسن است بلکه قاضی گفته نیست و توفیق چیزی میجوز ترا حدیث صفوان بن عسال ترمذی و صحیح الترمذی و الغطالی و حدیث
 دلیل است بر توفیق اباحت مسح بر خفین برای مسافر سترش باید روز و در وی ولایت است بر اشخاص می بود موزه غسل و هم جمع علی ذلک و ظاهر
 قولش که مسر میگرد و مارا واجب است لیکن اجماع آنرا از انظار صرف کرده بر اباحت یا نپذیرد و آورده و علما اختلاف کرده اند و اگر اختلاف است
 مسح بر خفین باطلع هر دو غسل نمیدین مصنف از ابن منذر نقل کرده که گفت چیزی که من آنرا اختیار میکنم این است که مسح افضل است و توفیق
 اصحابا صحیح کرده اند باینکه غسل افضل است بشرطیکه مسح را بطریق رغبت از دست ترک ندهند چنانکه در تفصیل قصر بر تمام گفته اند و ابن حدیث
 و یحیی بن عکرم است چه مشهور است که نزد وی مسح بر موزه مسافر است در قیام و اقامه محمد در موطا گفته ملک گوید که قیام بر موزه جایز بود اگر
 اکثر معاد است و آثار مرید ملک در قیام و شیع ابن حجر گفته در روایات صحیح از مالک صحیح از یحیی و اطلاق و بعضی گویند توقف ملک در مسح حال ایست
 و غایتش خورش بود اما فتاوی بویور بواسطه و تشریح عن ابی یوب الانصاری گویند که فدا کایه شتون است بجز از آن در سفر و حضر و چنانکه
 گفته در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و مدت حشر یک شب و روز فرمود و مدت سفر سترش بار و زانخی
 و عمرو بن ابی طالب گویند که پیغمبر و رضی الله عنه قال جعل النبی صلی الله علیه و سلم ثلثة ایام و لیا لیهن للمسافر
 و هو ما و لیسلة للقمیم یعنی فی المسح علی الخفین گفت علی گرانید رسول خدا مدت مسح بر موزه ستر و زوشبهای آنرا برای مسافر و یک روز
 و یک شب برای قمیم و قول یعنی المخرج است از کلام علی تا غیر وی از روایات و حدیث دلیل است بر توفیق مسح بر خفین برای مسافر کما سلف
 و بر مشروعت مسح برای ققیم نیز و بر تقدیر زمان اباحت وی بیک روز و شب و زیادت مدت برای مسافر بسبب آنست که وی احق است بحدیث
 از ققیم باینکه شفت مسافر و درین حدیث بجهت غلبه است برای مذهب بهر دو همین است مذهب ابو حنیفه و شافعی و احمد و صاحب علم از اصحاب تابعین
 و متن مجدد هم و مالک گفته که کند و توفیق نیست و ابن قول قدیم شافعی است و بجهت ایشان حدیثیابی جمله است که بیا بدو بر خفین با انفا
 اخوجه مسلم و ابو داود و الترمذی و ابن حبان من حدیث شریح بن ابی و لفظ وی این است گفت آمده عایشه را سوال کننده از مسح بر
 خفین پس گفت بر تو با ندیعی بن ابی طالب یعنی از وی کرم الله وجهه پرس مروی است این حدیث از بنیزه صحابی که مذکور اند در مسح بر خفین
 و احمد از عوف بن مالک عجمی روایت کرده که امر کرد آنحضرت مسح بر خفین در غزوه تبوک ستمشاید روز مسافرا و یک شب مانند قیم را گفت احمد
 که این با جهاد و حدیث مسح علی الخفین است زیرا که در غزوه تبوک است و آن آخر غزوه است که غزا کرد و در حال تمام و آخر فصل است و عمن ثقیان
 یعنی مشقة تنبیه ثوب کینیت او ابو عبد الله ابو عبد الرحمن است ابن عبد البر گفته اول المسح است این بخود و بخدمت مسکون و بخدمت مال و بکماله
 و قبل این بخود بفتح جیم و سکون علی جمله و در آنرا از انبیا سر است که وضعی است میان که در مدینه و قبل من میر و بنده افتاده بود آنحضرت اول
 خرید آنرا کرد و بخواه ماله آنجناب بود در سفر و حضر تا آنکه وفات کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود اول و دو شام پیشرفت بهیچ من و سلم

و سبک تر ناقض شد و تنقیح سبک آنست که زوال عقل ناقض وضو است و تنقیح نوم قاعدا نزدیک شامنی آنست که تنگی نوم مقید بوده باشد پس کسیکه
 بزیل باشد و در میان مقعد و زمین فرقی باشد تنگی حاصل نشد و تنقیح نوم مضطرب آنست که تنگی نوم مقید باشد هر حال که بود و ذکر اضطرب تنقیح
 و مقصور است بر غایب شدن از یک ابرو و تنقیح رکع و ساجد و روزه سنت حکم قاعدا دارد و حکمی که زوال تنگی بقصد حکم مضطرب دارد و جمعی تنقیح آن غایب گردان
 و خواب یک بنامه اند و اول اقوی می نماید زیرا که حدیث قاعدا اذا اضطرب استرخت مفاصله صحیح است و در تفسیر شرا و چون اظهر و در حدیث نوم
 استرخا اضطرب است و استقامت آید بر روی کار آوردند و صرا بان متوجه ساختند از تنگی اخراج بود اگر در وضوء و صفیة الدار قطع و اصله فی
 مسلک و روایت کرده اند از تردید و در وی اینست که غفلت و لصلوة یعنی بیدار کرده می شدند برای نماز و نیز در وی است حتی انی لا سمع
 اصبر مضطربا ثم یعقون فصلون و لا یترضون یعنی تا آنکه می شنیدیم برای یکی از آنها آواز غفلت پس بر سر جای می افتادند و نماز میکردند و غفلت میکردند
 جماعتی از علی ابن ابراهیم را معلوم جالس کرده اند و این تاویل موقوف است باینکه در روایتی از انس بن نفط آمده یعنی چون خوابم می نمود و بیدار میشدم
 خود را و با بعضی اطفال این دقیق المید گفته محمول است بر نوم خفیف و رد کرده اند باینکه ذکر مضطرب و ایضا مناسب آن نیست زیرا که این
 هر دو چیز در نوم مستغرق نمی باشند و باطله احادیث مستثنی اند بر غفلت راس و بر مضطرب و بر ایضا و بر موضع جنوب و در همه اینست که وضو یک و در اینجا
 و از اینجا اختلاف گرفته اند و دران بر پشت قول اول آنکه نوم ناقض وضو است مطلقا هر حال که باشد بدلیل اطلاق آن در حدیث صفوان
 بن عقیل گذشت و در ویست همین بولر فانه نوم پس درین حدیث مطلق نوم را ناقض وضو داشت و بچهار نقطه بولر و حدیث
 بر عبارت کم روی باشد روی دیگر از آنحضرت ایشان را بر آن نیست و نه ذکر نوم بر آنما و این فصل صحابی ببری است بر قسم که واقع شد
 و تحقیق نیست که در افعال و اقوال و تقریرات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این مذهب حسن بصری و حرزی و ابی حمزه قاسم بن سلام و اخنوخ
 و قول غویب شامنی است و این مندر گفته باین قائلیم من کفتم و دلیست سنی آن از ابن عباس و انس و ابی هریره و دوم آنکه ناقض وضو نیست
 مطلقا بدلیل حدیث انس بن حکایت نوم صحاب برین صفات و اگر ناقض می بود حضرت ایشان را بر آن مقرر نمی داشت و می کرده بدلیس آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم درین باب چنانکه می آید و در شان نجاست نعل پس ناز من ابیده بالا ولی صحیح باشد ولیکن حدیث صفوان بن عقیل ایشان
 وارد است و این مذهب ابی موسی شعری و سعید بن السیب ابی جابر و حمید ارج است و سوم آنکه خواب ناقض است تمام وی و معان و دو خفقه است
 اگر چه منوالی باشند یا خفقتا متفاوت و تحقیق یعنی میلان راس است از نفاس و حدودی آنست که چندان فرو نرود که صاحب خفقه بیدار گردد
 و هر که سر وی میل نکند او را بقدر خفقه معاف است و آن میل راس است فقط تا آنکه قیاس برسد از روی قیاس بر نوم خفقه و اهل این مذهب بعد
 انس را حمل بر نفاس میکنند که از آن تمیز نائل نمی شود چهارم آنکه نوم ناقض وضو نیست بلکه مطلقا ناقض است لا غیر پس چون خفت نشسته
 بکنم مقعدا از ارض وضو شکست و درین شکست و این مذهب شامنی است و دلیل می حدیث علی بن العین و کارا انک یخرب نوم فلیتوضا و حسنه
 الترمذی و لیکن در وی بعضی کلامی است و او را ضعیف گفته اند و حدیث انس را حمل بر تنگی مقید کرده اند جمعا برین الاحادیث و حدیث صفوان بن عقیل
 بعین حدیث علی و سنی حدیث علی اینست که نوم مطلقا خروج چیزی است بغیر شعور مثل ریج و جز آن هیچ نوم کند غیر تنگی من خروج ریج غایب بود
 و این غایب ریج محقق گرفتند و حکم کردند باینکه نوم ناقض وضو است مگر نه نفسه بجز آنکه چون خفتند بر چیزی از زمینات صلی چون راکع و ساجد قائل
 پس این ناقض وضو نیست برابر است که در نماز باشد یا خارج آن و اگر خفت مضطرب یا بر قفا باشد و این مذهب ابو حنیفه و داود و قول غویب
 شامنی است و دلیل ایشان این حدیث است که اذا نام العبد فی سجوده یا فی الملائکة یقول یعزونی و محمد بن سعدی و محمد بن ساجد بن ک

واما بعد بقی مضمره و این حدیث را تضعیف کرده اند گفته اند درین حدیث او را ساجد نامیدند حال آنکه در بیستم است و سجد و نیت مگر بطهارت و سجود پیش
 شد که ساجد نامیدن او باطل از اول امر است و باینجا بر میست که ششم آنکه ناقض است مگر نوم کل و ساجد و سجد و نیت مگر بطهارت و سجود
 ماقبل است که در بیستم بر وی است از این جهت که اگر ناقض است مگر نوم کل و ساجد و سجد و نیت مگر بطهارت و سجود
 شصت است در شافعی را و در پیش حدیث مذکور است که ششم آنکه نوم ناقض است علی کل حال و نوم قلیل ناقض نیست و این مذاهب نه بری و نه
 و از نای و مالک احمد است و یکی از دو روایت و اینها میگویند که نوم غسر ناقض نیست بلکه غسل ناقض است پس کثیر غسل است و غسل قلیل و غیره
 انشراح کرده اند بر قلیل و لیکن مقدار قلیل و کثیر ذکر کرده اند که حقیقت کلام ایشان معلوم گردد که آیا غسل است زیر احوال یا نه این است احوال طهارت
 و نوم که مختلف شد نظر ایشان در وی بنا بر اختلاف احادیث مذکور و درین باب احادیث دیگر است که غلی از قیغ نیست و لهذا از ذکر آن عرض
 کردیم و آقا بر قول آنست که نوم ناقض است بحری صفوان و شناخته که این خزیمه و ترندی و خطابی تصحیح وی کرده اند و لیکن لفظ نوم در حدیث
 وی مطلق است و دلالت اقتراش بر شصت پس عنوان گفت که مقرون است ببول غلط و آن هر دو ناقض اند بر هر حال پس این هم ناقض باشد
 و طلق نبود بلکه مفید باشد و در حدیث انشراح که صحابه و مؤمنان و بدو و غلط و وضع جنوب و پدیدار کرده میشدند پس اصل در آن جلالت قبل ایشان
 و ایشان جابل بودند از نوم ناقض و موضوعات ایشان را ایشان مطلقا حکایت کرده و معلوم است که در ایشان علما بودند عادت با موردین خصوصاً نماز
 که عظم ارکان اسلام است خصوصاً کسی که انتظار نماز میکرد و همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چه آنها اعیان صحابه بودند و چون ایشان این باشد
 پس بقید عود باشد حدیث مطلق صفوان بن یوسف است که بانی فائده بآن ادراک کرده و تاویل کرده خواهد شد آنچه ذکر کرده است از انشراح غلط و وضع
 جنوب و ایضا بعد از شتران زیرا که در سبای نوم قبل از استسقاء هم گاهی غلط میکنند و وضع جنوب مستلزم استسقاء نیست زیرا که آنحضرت
 بعد و بوقت فجر بر پلوی غلطید و غمی نیت و بعد وضع جنوب برای نماز صبح برخواست اگر چه گفته اند که این از خصائص آنحضرت است که نوم غری
 و بی ناقض و منو نیست بلکه نوم در موضع جنوب معلوم است و ایضا ظاهر گاهی در سبای نوم می باشد تا مستحب شود و مستغرق نوم نکرد و بوقت
 بنوم افتاد و بنوم و سکیر سر که باشد جامع زوال عقل در شرح مضمری ذکر کرده که اتفاق کرده اند که این چیز ناقض و منو است پس اگر صبح شود
 و پیش اجتماع خواهد بود و کن عالیه رضى الله عنه قالت جاءوت فاطمة بنت ابی حنیس گفت آمد فاطمه دختر ابی حنیس
 بضم حای و حمل و فتح موحده و سکون تحتیه و شین مجرکی از صحابیات است قریشی اسدی زوجه عبداللہ بن جحش الی التبی بسوی رسول خدا
 صلے الله علیه و سلم و قالت یا رسول الله گفت ای رسول خدا ای امرأة استخاض فلا اطهر بر سیکه من زنی هم
 که حاضر کرده میشوم و این پس هرگز پاک نمی شوم و استخاضه روان شدن خون است از فرج زن و غیر وقت آمردن وی افاج الصلوة
 آیا پس با تم نماز اقامین غیض کرد یعنی همچنانکه در حالت حیض نماز گذاردن و درست نیست و در ستم حاضر نیز درست نماند فقال لا فرمود
 همان نماز را اتخاذ کن بجز آنکه زیرا که خطاب بنو نثرت بنو عتق بکسر عین و سکون بلا نیست آن خون استخاضه بزرگی از کما در فرج الکبار
 گفته این رگ را عاقل نامند یعنی جمله و ذال سج و یقال عاذر بر ابدل لام کافی الفاموس و لیسن حیض و نیست حیض کله رحمی آید و حیض
 و هر چه چند و فزون البتة میسر و از برت و دفع مخرج و شفت نماز و روزه را عفو کرده اند و چون در قضای نماز نیز هیچ مخرج بود و قضای روزه
 قضای روزه واجب گردید نه قضای نماز بعد حکم استخاضه بیان فرمود بقول خود فاذا اقبلت حیضتک بضع ما و یا نزلت کسودی
 و مرا و یا قبل ابتدای دم حیض است یعنی پس چون پیش آید ایام حیض تو اگر روزه رها کرده است همان ایام عاده خواهد بود و اگر میبندد است

غراه گویم بخرج آنجا که حرکت کند و نیز الفاظ فرج من السبلین است متاد باشد یا غیر متاد یا گرم مخصوص است به متاد و درین صورت
 مذی که متاد از دلیل متاد ثابت میشود و سابقا اشاره کرده شد که متعجل علی عمرار نفیست که در حدیثی و اهل پیوسته است و متعجل علی
 و اللفظ الباردی و الباردی الحاصل کما فی قوله و قوله و طاری راست باین لفظ که نشوی فکر خود را و در متون و این ظاهر است
 در فصل تمام ذکر همین است مگر آنکه دانامد در و این علما بلفظ الحديث و طاری است روایت ابو داود و بیسلی کرده و انجمیه و نیز در حدیث
 نقل من ذلک فرحک و انجمیه و قوله المصلو و تبسور و شافعی گویند واجب بیسلی محل خروج است تمام ذکر و لفظ ذکر از قبیل المطلق اسم
 کاست بر بعضی و قد بر این قواعد شرح است و زیادت ابو داود و طعون غیرست زیرا که از طریق عروه از علی آمده است و عروه را ساعت از آنجا
 نیست ولیکن ابو داود از طریق عبیده از علی در صحیح خود روایت کرده و در این معنی نیست تصنف و تخلص گفته و ستاده و لایعن فیه و چون
 این زیادت صحیح باشد قول بآن هم درست بود و او خود صاحب السبل فی خواشی شود و انجمیه نقلی گفته ابو بکر اشعین برای استظهار زیادت تفسیر
 چه مذی وقت انتشار انجمیه هم میرسد و تصنیف گفته غسل ذکر بطریق و جوب است پس استظهار در مذی شروع نباشد یا بطریق آنجا است
 یا خارج بر حسب حالت ملاقاتی نزدیک فیه اول است و اقتضای بر حذر و متاد آمده پس متعجل آن برومی که شامل مذی و دوم استقامت باشد
 دل از ان در قیست است و متعجل و کسب طریقه و انجمیه فرحک و سلم راست باین لفظ و متون و پیاشب اب فرج خود را و تصنیف گفته
 مراد از لفظ اینجا غسل است بدلیل روایت دیگر بیسلی ذکره و از فرج قدری که مذی بدان رسیده باشد و این ظاهر است پس اگر غیر فرج آلوده شود
 آن را نیزست با پیشست و اگر بعضی ذکر آلوده شود بعضی آخر را شستن لازم نیست است و درین حدیث دلیل است بر نجاست نجس
 و همین است حکم و مذی که بید شست و بید کردن آید که در آن نیز وضو نیست غسل در صحنی گفته تمیز در میان منی و مذی و دوسه
 ضروری است پس مقام تمیز هر یکی بیان کرده اند کسب طریقه است یا شستن یا وضو یا غسل یا تفتیح یا فتن یا خروج او یا یوی یمن اگر منی بطریق
 و بوی یا منی باشد اگر شست باشد و قدری انت و دفعی و خور وضو نیست و رقیق ترست از منی و بوی یا فتنی شود و دوی وضو نیست
 از بول است و آبی غلیظ که بیرون می آید بعد از بول و ظهور طایفه از خروج و دوی یمن یا وضو ترک وضو داده اند بلکه شست کردن از آنجا
 وضو منتقض می شود از بول و دوی نیز قطره است انسان و عن علیشه رضی الله عنهما ان التبی صلی الله علیه و سلم قبل
 بعض منسائهم بر شستیکه آنحضرت بوسه کرد و بعضی از زنان خود را و این کتابت از خود کرده کما فی حدیث الترمذی تخرج الی المصالحه
 و الله و طاری پس بر او بموی نماز وضو و در این سئله مختلف فهمیست میان خفیه و این مگر که آیا زن نماز است مسود ناقص وضو یا نه
 آیه نموده گویند ناقص است بشدت باشد یا بی شست یا منی باشد یا نه و نیز شافعی پس از آنجا انجمیه بشرط آنکه هر دو کبیر باشند و خفیه لغرض
 از وضو خفیه ناقص نیست و شستک ایشان باینکه میست او لا مستقیم الملتصاء و نیز خفیه را بولیس جامع است و دلیل خفیه حدیث جابر
 که در همین آمده گفت در غار شب که آنحضرت بر میخواست و می بود من در خواب و می بود و بوی من در سجده گاه آنحضرت بر میخواست
 میرفت غلبه میکرد و بایامی مراد یکبار من پیاوار و چون بر میخواست و از یکبار و پیاوار او را بید و غلبه کردن ساس را تعی شد پس سر کردن
 زن ناقص نباشد و این حدیث که مالک روایت کرده از عایشه شست و لیکن شافعی و حدیثی سخن دارند که از ترمذی گفت استخوان بدن
 که عروه از عایشه روایت کرده صحیح نیست زیرا که بطریق هیچ بن نیست است از عروه و هیچ بن از عروه و جامع فارو اما جامع عروه از عایشه
 صحیح است چنانکه ظرر در حدیث ترمذی ظاهر میگردد و این حدیث را از ابی هر از عایشه روایت کرده و در آن غیر ترمذی علمی نموده که صحیح است

واین قوی مردم نقص است انتی و عمر ای هر بقا رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وجد احدکم فی بطنه شیئا فاشک علیہ چون باید یکی از شما در شکم خود چیزی را دیدنیشش یا در جنبشش آن کس پیشش بشد بدی که اخراج منه شیء امر لا یتبرون که از شکم چیزی از ابدان خارج نمیشد پس من المسجد پس باید که بیرون نیاید از مسجد چون در وی باشد بر وی عاده وضو این کتاب است از عدم نقض که بیرون آمدن از مسجد برای وضو لازم است و اشک است که بیرون باید که نماند و جای دی مسجد باشد حتی بسمع صوتا و وجد ریحا تا آنکه بشنود و اوامری را یا بایستد بر وی را و این را غالب است و مقصود حصول یقین است بر اهلین بادی از شکم که چه آوازی شنود و بویائی نیاید و از اینجا سلام کرد که اگر یکی وضو دارد و در شکست آن اشتباهی واقع شود وضو بجدید ساختن حاجت نبود زیرا که یقین بشک نائل نگردد و آیین در مثل حواست و شک نیست که احتیاطا در عاده وضو خواهد بود و این حد شریعت مملی است از اصول اسلام و قاعده ایست از قواعد فقیر که دلالت کرد بر اینکه اصل در شکی باقی آساناست بر اصول دینی تا فو که خلافت آن متیقن نگردد و حدیث عام است از کسی که در نماز است یا بیرون وی و به قول المجاہد و تالکیر از تفصیل و فروق است و در داخل در نماز و خارج از وی که منتقض نیست بر آن دلیل اخراج مسلم و ابو داود و الترمذی و در روایتی باین لفظ است نیست وضو مگر در صوت یا رخ اخراج احمد و الترمذی و محمد ابن ابی بکر و البیهقی من جرئت ابی هريرة و گفت یقینی این حدیث ثابت است اتفاق کرده اند شعیب بن ابراهیم بنی انصریث عبد الله بن زید بن عاصم مانی و عمر . طلق یفتح طاء و سکون لام بن علی الحنفی الحامی بن علی بن طلح ابن عبد البر گفت و این از اهل عامی است که نیست او ابوعلی است و او را طلق بن خثیمه نیز گویند روایت کرده است از وی پیرش قیس قال قال رجل سئلت ذکر فی او قال الرجل یس ذکر فی المملوقه علیه وضوءا گفت طلق مردی مساس کردم و سودوم پست آب خود را یا گفت که دم مساس میکنند و در نماز آیا بروی وضوئی هست و در روایتی باین لفظ است پس سیده شد رسول خدا از مس کردن بر او ذکر خود را بعد از وضو آیا می شکند وضو را نه فقال النبی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا نمی شکند انما هو بضعه منکلت جز نیست که ذکر پاره گوشتی است از وضو در نظری این است قال بل هو الاضغنه منه و در روایت ترمذی الاضغنه آمده و کلن حدیث تحت خفیه است و در عدم انتقاض وضو از مس کردن و در سندی بن حنیف از ابوب بن عبد بن قاضی امامه از قیس بن عمار مردی است و شعیب از شرح الآثار و طی و نقل کرده که گفت ننیدم هیچ یکی را از صحابه که فتوی داده باشد بر وضو از مس کردن مگر ابن عمر و مخالفت کرده است و در بن فتوی اکثر صحابه را و امام محمد و ربوطای خود آنرا که در سلف دران روایت کرده و در سندی بن حنیف نیز آورده و از علی و عمار و ابن عباس نیز روایت کرده اند که گفته اند باک نداریم باین خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت پاره اند فرقی نیست میان آنها و از ابن عباس روایت که گفت اگر بخش محمد بنی تو ذکر خود را پس بر آرد و از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز نقل این آورده و از علی و ابن مسعود و خذیفه بن یمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص از صحابه و از ابن المسیب و ابی هریرة و عطاء بن ابی رباح و غیره هم عدم نقض نقل کرده اند و هم شعیب از اهل نقل می کنند که جاعتی از ائمه که احسن من علی بن ابی طالب و یحیی بن معین از ایشان اند و در حدیثی است که در بعضی است جمع شدند و در نقض وضو پس نقل از اختلاف کرده اند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند یحیی بن معین گفت که ابن عمر وضو کرد از مس کردن و ابن عمری گفت که ابن مسعود وضو نکرد و از آن و یک گفت که وی گوشت پاره از دست پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی است باتباع و امام احمد بن حنبل فرمودند باین مسعود را جمیع است لیکن در بعضی و این از اهل قبیله است و استماع صحیحی وی نتوان کرد پس ابن عمری

استنادی دیگر آورد از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام محمد گفت عمار و ابن عمر هر دو را اندر نه خواهر میان افکنند و هر که خواهر یا آن اند
 کند انتیج عید الحق دلموی مع در شرح سفر السعادة گفته تواند کرد وضو پس امرأة و ذکر واجب نبود و آنجا که کردند یا فرمودند بجهت اغنیای او بگوید
 که خطه شربت و تحویم غایت است و الله اعلم انتی و در ترجمه مشکوٰه فرموده که اختلاف احادیث درین باب بجهت شرفیست بعضی از آنها را بگوید
 و نیز در ترجمه گفته که انقضاض وضو پس فکر مختلف نیست میان اصحاب مذکور و منقول از صحابه نیز اختلاف است و احادیث نیز مختلف آمده و امام محمد
 و مالک احمد با اتفاق من وضو رفتند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقا که شامل ذکر و بر و فرج امرأة است ناقض وضو است و در مذکور امام مالک
 و مس امرأة فرج خود را اختلاف است و نیز شافعی مس فکر باطنی گفت بی حائل ناقض است و بروایتی از امام وضو پس فکر مسقط است
 نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحابی مطلقا ناقض نیست انتی اخروجه الخمسة روایت کردند ابن حنیف را ابو داود و نسائی و ترمذی
 و ابن ماجه و احمد و تیر و دارقطنی و گفت بغوی که این حدیث منسوخ است زیرا که ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدم طلق بن علی چه اسلام کرد
 و رسال منقسم در غرضه غیر و قدم طلق در رسال اول انجرت در وقت بنای مسجد شریف بود پس لابد سماع ابوهریره متاخر خواهد بود
 اجماع طلق و ابوهریره روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود و جاکبایت
 میان ذکر و دست می چری حائل پس باید که وضو کند آنکس را و اما شافعی و دارقطنی و رواه النسائی عن مسروق بن صفوان مگر آنکه ذکر نکردند
 این عبارت که نیست میان ذکر و دست و اجزی و طلق و امام شافعی است و حقیقه بخوبی پیش گفته اند که بجز تقدیر اسلام طلق بن علی بر اسلام ابوهریره
 جزیم نتوان کرد بر تقدیم سماع طلق بر سماع ابوهریره مگر آنکه ثابت گردد و فاقط طلق پیش از اسلام ابوهریره یا معلوم گردد عدم قدم طلق از او پیش
 بعد از جمیع دی جان ثابت شده هیچ از این و امام مس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث منافی نباشد
 و نیز ابوهریره گفته که شنیدم از آنحضرت بلکه گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و شاید که از صحابی دیگر پیش از حدیث طلق شنیده باشد
 و این قسم و احادیث بسیار است و از آنکه اصل صحابه گویند و در کتب اصول حدیث بعضی تأخیر اسلام راوی را نیز منع ساخته اند و بر ایشان
 این سخن که ذکر کرده شده وارد شده است و این جواب را حضرت شیخ مع در ترجمه ذکر کرده اند و خواه ولی الله حضرت دلموی مع در مصنفی بحجاب
 محلی است گفته که این فقیر درین جواب نظر است اول بطریق معارضه که از حدیث طلق بن علی چنان مفهوم میشود که قبل از آن محلی از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم برفته بود یا شنیده بود و یک سال تأخیر شده بود و ال بر وجوب وضو پس ظاهر این است که حدیث طلق تأخیر حدیث دیگر است
 و ثانیاً بطریق مناقضه که اگر این مستللال صحیح باشد پس مثل این جاری نتوان کرد و باب هرگز خصوصاً است آنرا که ابوهریره حدیث
 و وجوب وضو مستانار روایت کرده است و بر آن عمل میکرد محالی آنکه قدم ابوهریره بعد از واقعه خيبر بود و سید بن العفان روایت کرده که
 راه خيبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با مستانار خود و دو غار گذرانند وضو نکردند پس می باید که حدیث ابوهریره با تاریخ آن بیگانه اند این
 چنین نیست با اتفاق و اصل آنست که بسیار بود که ابوهریره از سایر صحابه قدرار وایت میکرد و جمعی از علما گفته اند میتواند بود که حدیث
 مرفوع مس فکر که بنا بر او باشد چنانچه مستحاج و جمعی از غلط کتایب میشود فقیر گوید می تواند بود که این امر شرعی که لازم باشد بر خاصان
 نیست بلکه بیان مصلحتی است پس جمعی از مترجمان صحابه آنرا لایق گفته و جمعی دیگر لازم نگرفته و دلالت نمیکند برین دعا که وضو می شود
 کثیر الوقوع است پس بعد می نماید اختلاف اجلاهی صحابه در مثل این امروا اختلاف در روایات و مثل آن در صحابه شایع بود بلکه جمیع حضرت
 میل میکردند انتی و این نوعی از تطبیق بین الروایاتین است و صحیح این ج و ب و ق صحیح کرده است حدیث طلق را این حبان و طبرانی

و ذکر کرده است این ابی القاسم در مثل از پدر خود که وی سکر است و او را اصلی است ازین و پدر ازین عمر بن عمر بن موفّق است استخفی و باطل است این هر دو حدیث
و دلیل باین در نقض وضو از اکل لحوم ابل و این زمانه است احمد بن حنبل و استخفی بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزیمه و بیهقی و حکایت کرد
از ابی یحیی از اصحاب حدیث و دعا صحابه قاله النعمانی و گفت بیهقی نقل کرده اند بعضی اصحاب را شافعی که گفت اگر هیچ شئ شود حدیث در مثل اکل قاتل
شوم باین بیهقی گفته صحیح است در آن و حدیث یکی حدیث جابر بن سمرة و حدیث برابن عازب و رفته است بسوی خلافت وی همان حدیث
صحابه و تابعین و عمر وی است از شافعی و ابو حنیفه و گویند که این هر دو حدیث منسوخ است بخدیث عدم وضو از عاصم بن النضر از پدر ابی یحیی
و ابن حبان بن حدیث جابر را درین حدیث تصریح بحکم ابل نیست که وضو از آن منسوخ باشد لقوی گفته دعوی نسخ باطل است زیرا که این ابی یحیی
عام است و آن خاص و خاص مقدم است بر عام و این کلام وی چندی است و تقدیم خاص بر عام مطلقا خواص مقدم باشد یا عموم و هر چند نسب
الشافعی و درین مسئله خلافتی است در اصول و در ادب و در تطهیر است که شستن هر دو دست باشد از برای زهر است چنانکه در وضو از شافعی آمده
که لا ینکح و اما و او درین شخصیت است از شرب آن و مذنب بعضی اینست که امر بوضو از لم ابل برای سبب است از اصحاب و این مختار
ظاهر است زیرا که شستن امر بوضو از لم ابل مگر از برای آن که مخلوق است از جن و لند الامر که تمیز در رکوب وی پس امر بوضو
از اکل آن چنانکه امر بوضو از غضب نام استیلائی وی را اکل شود انتهی گویم و او شده که ابل مخلوق است از تشایطین و بر هر یک
و یوی هست مگر انتقام و در حجه الله علیه و آله گفته اند امر در آن باشد زیرا که قاتل نیست بآن هیچ یکی از نقضی صحابه و تابعین و نیست از برای
بسوی حکم نسخ آن و لند کسی که غالب است بر وی شتر هیچ قاتل گشت هیچ وی و تدریج آنست که لایق بودی در آن احتیاط است انتهی یعنی
و مکررون و در و باید گفته و احتیاط ازین هر دو اولی است انتهی و عمر بن هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وسلم من غسل ميتا فليغتسل به كغسله و بدیت را پس باید که غسل کرد تدریجی گفته اختلاف کرده اند ابل علم از اصحاب
و غیر هم بعضی گفته اند واجب است غسل بر غسل میت و بعضی گفته اند وضو و مالک گفته است سبب است غسل واجب و شافعی نیز بمهر بن است
و او حدیث امید و ارم که واجب نشود بر وی غسل و نزد ابو حنیفه غسل شده و وضو و در سفر السعاده گفته در باب امر بغسل میت
خدیج بن صبح گفته است یعنی ظاهر اینست که امر دوی از عدم محتمل حدیث درین باب امر بواجبی است چنانکه و حدیث منیره است نزد احمد که فرمود
تخفرت من غسل ميتا فليغتسل باني كغسله حدیث ابن عباس است نزد احمد و دستند که که پس علیکم فی غسل ميت فليغتسل
و در شرح السعاده گفته در بعضی علماء فاسل میت را باید که غسل کند و در جامع الاصول از ابی داود و او عايشة بنیر و درین باب آورده
غسل میکرد و تخفرت صلى الله عليه وسلم از چهار چیز چنانست و تجو و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پس را
بر سعید بن زید را در بود و ذکر کرده و او را و داشت چنانکه را پس در آمد و بعد نماز گذارد و تعجبه وضو نکرد و بیهقی و استخفی گفته لایق
وضو و این المبارک گفته لا غسل و لا وضو و شوقانی در تحفه گفته مشروح غسل برای کسی که غسل میدیست انتهی و همین حدیث
باب راحت آورده و من حمله علیه توفضا و هر که بر او رویت را پس باید که وضو کند و ننهد نم هیچ یکی را که قاتل باشد بوجوب یا نه
وضو از غسل نیست و لیکن غسل گفته نیست با نفوس حدیث عند از علی بن ابراهیم و غیرست و وضو غسل چنین چنانکه حدیث ابن عباس را در آن
رو و تعلیل آنکه مرد و شباناک است مفید مذنب است زیرا که غسل ظاهر بر وجه غسل این نیست پیش شستن هر دو دست و در غسل میت مند و
شد تعذیر او را آنست که بر داشته باشد او را با شستن بدن خود بقیه سلیق و لقوله لموت جابر از زید که ناسب نیست وضو مگر با شرف

چون مراد غسل در صدر این حدیث غسل شرعی باشد محل حضور غیر محقق شرعی با وجود مقایسه غسل در روی نماید پس این
 باقی است بر غسل یعنی اگر غسل از غسل است واجب است وضو هم از آن واجب و اگر مسح است وضو هم مسح و اگر مسح نیست وضو هم
 مسح نیست غسل را بر غسل شرعی خود آوردن وضو را از حقیقت و در صورتی که وضو را بر وضو واجب است و مسح را بر مسح واجب است و مسح را بر مسح واجب است
 و مسح را بر مسح واجب است و مسح را بر مسح واجب است و مسح را بر مسح واجب است و مسح را بر مسح واجب است و مسح را بر مسح واجب است و مسح را بر مسح واجب است
 فی هذا الباب قال البخاری عن احمد و علی کما نقل الترمذی و تلمیح کرد شافعی قول بران بر مسح غیر کذا فی البوطی و گفت ذلیلی بنیدم مدین باب حدیث
 ثابت و اگر ثابت میشد لازم می آمد ما را عمل کردن بران و گفت ابن منذر نیست درین باب حدیثی که ثابت نشود و گفت ابن ابی حاتم و طبرانی
 رفع نمیکند این را ثقات جزین نیست که کوفت است و گفت رافعی تصحیح کرده است علمای حدیث درین باب چیزی را بطریق رفع مصنف گفته
 تحسین کرده است و اگر ترمذی و صحیح نموده است از ابن حبان و او را طریقهای دیگر نیز هست و ذلیل البوطی این حدیث بنا بر کثرت طرق خود اسود
 احوال اولین است که حسن باشد پس البخاری و ترمذی تحسین او را مقرر نموده است و گفت عیسی و مختصر بیهقی گفته طرق این حدیث اقوی
 از غیرها و حدیث که احتیاج کرده اند بران فقها و علل کرده اند یقوت بلکه تقدم کرده اند و در وقت را و درین باب است از غایب راولو احمد
 و ابو داود و البیهقی و در سنن شافعی و مسند بن ابی شیبہ است و در روی مقال است و تصحیف کرده است و او را ابو زرعه و احمد و بخاری و مسند بن ابی
 و درین باب است از علی بن ابی حمزة و حذیفه و در ابن ابی حاتم و الدارقطنی فی الحلی و قالوا لا یثبت کون غسل شرعی این هر دو ثبوت بطریق معتبر است
 و الا بطریق فضاوی است زیرا که رواش ثقات اند و ترمذی و دیگر کرده که بعضی اصحاب حدیث تخريج کرده اند برای این یک حدیث یکصد
 و بیست طریق مصنف گفته و این و در نیست و جواب اولو احمد از آن آنگاه منسوخ است و همچنین جزم کردن ابو داود و حدیث ابن عباس
 که گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم غسل میکرد غسل اگر از غسل نمیکرد غسل میکرد طاهر را و بعضی محققان این را تسلسل و یکدیگر میکنند
 بیهمتی تضعیف و دیگر کرده اند که در سندش این حدیث نیست و مصنف آن حدیثی کرده و گفته ابراهیم بن ابی بکر و بن شیبہ احتیاج کرده است بران حدیث
 و توضیح کردند و از او موزم و احتجاج البخاری تا آنکه گفته پس این حدیث حسن است و جمیع سیاقی باین طریق می تواند شد که امری از حدیث است
 یا مراد غسل ایست و در حدیث ابن عمر است که ما غسل میدادیم بیت را پس بعضی از ما غسل میکردند و بعضی نمیکردند و راه تخلیه و آب است
 صحیح است و هر دو حسن و جمیع بین هذا الحدیث و عن عبد الله بن ابي حنبله و در سنن ابی حنبله و در سنن ابی حنبله و در سنن ابی حنبله و در سنن ابی حنبله
 و ما را سماکی است قدیم الاسلام حاضر شد با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در طائف و رسید انداخته ای که کمر بستگان بودند چند سال در مدینه
 ماه شوال و نماز نگذاشته بودی پدیدی انقی و شیخ و ترجیح گفته وی بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم است و گفته کروی و پدر و جدی هر دو تابعین اند
 و هر کلاهی عمر بن محمد بن حزم صحابی است و آنحضرت او را عامل برین ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکند از انقی و مصواب همین است که ما
 الظاهر غلط است بنویس و در ساء الرجال مشکوٰه گفته عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم بخاری و فی ابی از اعلام تابعین در نیست و وی
 عن انس بن مالك عرفة بن الزبير و عن الزبير بن مالك بن انس الشامي و ابن عيينة و كان في الحديث رجل صدق قال احمد بن حنبل في حديثه
 و له سنة انتهى و الجمال يگوید این فی الکتاب الذی کتب به بیهوشی و در آن کی که نوشت آنرا رسول الله ﷺ
 که عمر بن حزم برای عمر بن حزم بن زید الخرجی البخاری مکتبی بآبای الفضال حل شایده و حذیق است عامل کرده بود و او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 بر سر آن و وی گفته سال بعد تا با شما زان ایشان را فراتر آن یقوت و درین و بگوید از ایشان حدیثات و نوشت بسوی وی کتابی که در

فرائض و سمن و مسنات و دیات بود و قاتل کرم و عمر و بن حزم در خلاف عمر بنی الدننه و مدینه ذله ابن عبد البر بنی الاستیاب و آن کن پنهانست
پس در این کتاب این هم نوشته بود آن کس الا ظاهر ساس کند و دست نرساند قرآن را اگر کسی که پاک است یعنی از دست
دو او مالک و الله قطعی و مسلک بطریق ارسال و وصله المناسبات و وصول کرد آنرا انسانی و این همان و درین باب است حدیث
حکیم بن عزم بن ائمه لایس القرآن الاطاهر و در سهاش مقال است اما بهیچ وجه الزوال انداختند عبد الله بن عمر فرموده که فرمودند
قرآن را اگر ظاهر بر واه الدارقطنی و الطبرانی و اسنادش با بر است و بعضی گفته رجاله موقوفون و ذکر کرد بری وی و و شاهد و گفت شرم است که در
بر آن احمد قدس بن باب است از عثمان بن ابی العاص بر واه الدارقطنی و ابن ابی داود فی المصاحف و در سندش انقطاع است و در سند طبرانی
کسی است که شافعی می شود و اختلاف است در مراد از ظاهر زیرا که این لفظ مشترک است اطلاق می یابد بر ظاهر از حدیث اکبر و بر ظاهر از حدیث اصغر
و بر مؤمن و بر کسی که نیست بر بدی و بی نجات و لابد است بر عقلی از قیود و اما قولی که لا یستحق الا المظهر و آن پس در این مورد
ضمیمه بسوی کتاب کنون است که ذکرش در صدر آیت بود است و در ظاهرین ملائکه اند و هو معلول و این حدیث حلل است زیرا که از روایت
سلیمان بن داود است و ترک بی تحقیق علیه است کما قال ابن حزم و لیکن او را در اینجا هم رد داده زیرا که لیکن آن که وی سلیمان بن داود بیانی است
حال آنکه چنین نیست بلکه وی سلیمان بن داود و جلالی است و وی نقد است شاکر و اند بر وی اندر همه و ابو حاتم و عثمان بن سعید و جماعتی از
حفاظ و یاقانی متفق بر تضعیف است و تضعیف کرده است او را شیخ حمی الدین در خلاصه و همچنین ابن کثیر در ارشاد و ابن حزم سائر علما و دیگران و او را
دعی از ابن حنفی و لیکن کتاب عمر بن حزم را مردم تلقی کرده اند بقبول و ابن عبد البر گفته بهیچ وجه است بمثل زنا بر تلقی مردم از قبول گفت
بعقوب ابن سفیان نیز بهیچ وجه کتابی صحیح تر ازین کتاب زیرا که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم و تابعین و جمیع می کنند بسوی وی و ترک نمید
رایهای خود را از وی می گفت ملک کوای و او عمر بن عبد الغفره و امام عصر خود بری بهیچ است این کتاب و عن علی بن عاصم و رضی الله عنها
قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یدکر الله علی کل احیان بود رسول خدا که یاد میکرد خدا و نام می برد او را در هر وقت
چه در حالت حدیث و ثابت و چه در غیر آن الا قرآن که در حالت جنابت نمی خواند و ذکر در متوضا نشیکرد و بعضی میگویند که مراد از ذکر در اینجا ذکر بعد از غسل
در صفات و افعال می سجاده است و اول است و غایت و بول و جماع مخصوص است ازین حکم و حدیث متفق ذکر شد است در هر حال از احوال لیکن
مراد بر این مسلم است کما قال تعالی یدکر فکون الله قیاما و ذکورا و علی جنتو بهر شعر در زبان و دوشان است تا هم باره یکم
نمی رود که مری شود و وصف این حدیث را بری آن آورده و تا قویم گفتند که نواقض وضو مانع از آنند از ذکر وی تعالی را در اسلام و عقیده انصاف
و عن انس بن مالک رضي الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم اجتمع وصله و لم یوضأ بهر سیکه حیات کرد
آنحضرت و نماز گزارد و وضو ی جدید نکرد و بنظر خود غسل می جرم یعنی مواضع حیاط و حدیث دلیل است بر آنکه خروج دم ازین غیر ازین
ناقص وضو نیست و درین باب حدیثی است مفید عدم نقض ازین عمر و ابن عباس بن ابی اوفی و بنابین گفته است زید بن علی و شافعی مالک
و جماعتی از اصحاب و تابعین بحدیث باب و دیگر آثار که مراد است و لقوله صلی الله علیه و سلم لا وضوء الا من صلی و یخرج اخرجه احمد و الترمذی
و احمد و الطبرانی بلفظ لا وضوء الا من یخرج اوجاع و حکمت آنکه اصل عدم نقض است تا آنکه قائم شود دلیل راغ حال آنکه دلیل بران قاطع است
اخرجه البیہقی و الدارقطنی و لم یکن یعنی گفت چون کتب زید که در سهاش صلی بن مقال است و او ضعیف است و قوی نیست و ذکر کرد
او را زوی و فصل ضعیف و ابن العربی از جمیع صحیح وی کرده و گفته صحیح الدارقطنی و لیکن مصنف در تحضیر گفته نیست اینچنین بلکه الدارقطنی بعد از ذکر

رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا هرگاه اراده میکرد که روزه بخورد و غسل بفرمود
بمنی جای خالی که قصد می کند بر این قضای حاجت و صبح خاصه می نماید و منی میکشد اکثری خود را در روایتی بجای لفظ منی فرموده
و این فریغ از جهت بودن نفس می محمد رسول الله بود و در ظاهر حکم سقطا می گفته این حدیث اصل عقیدست در منسوب بودن فریغ خاک در روی بهم
مسلم بود و نزد یک قضای حاجت و در صحاح و در عمر ان صحیح و ترجمه گفته از پنج معلوم شد که چون داخل شود و متوضا را باید که چیزی را که در و سه
نام خدا و رسول و قرآن است با خود ببرد و در بعضی شروح گفته کلین شایسته است اسمای تبار دنیا را و مانند آن از نام خدا و رسول خدا نام می
یا جز نام می باشد همین حکم وارد و الله اعلم انتهى و حدیث دلیل است بر ابعاد نزد قضای حاجت چنانکه لفظ خاک را بر مکان خالی و مکان مسجد
گفته می شود افاده آن میکند و بیاید در حدیث غیر صحیح ترین که انطلق حتی تواری و نزد بود او دست باین لفظ افاد او را از البرز انطلق حتی
لا یراه احد و یکست ترجمه چیزی که در روی ذکر خدا باشد بعضی گفته اند حرام است ادخال مصحف و خطا بغير ضرورت و اگر بغفلت بفرموده شود
تضای حاجت باید که خارج و در همین باب ستار و مانند آن چنان کند و آخرین فعل انحضرت معلوم شد که مقصود مسایات نافذ ذکر الله است و محلات متبرکه
و این دلیل مثبت است و خاص نیست بخاتم بلکه هر کس که در روی ذکر خدا باشد همین حکم دارد و آخره این جهان و الحاکم و الا و بعد یعنی
بعد از خود و نسائی و ترمذی و ابن ماجه و گفته نسائی که این حدیث غیر محفوظ است و گفته ترمذی که این حدیث حسن صحیح است نووی گفته تعجیب
وی مرد و دست بروی قالی فی الخلاء است از منبری گفته صواب نزد تعجیب است زیرا که در روایت ثقات اند و اشبات و توجه ابو الفتح القشیری
فی آخر الاقترار و صحاح ابن قتیب العید و گفته شوکانی و هر که این را ضعیف گفته حتی قوی بر ضعیف نیاموده و هو معلول و ابو داود و گفته
منکر است و ذکر کرد و قطنی اختلاف در آن و اشاره کرد و بشد و ذآن و علت وی اینست که از روایت همام از ابن جریج از زهری از انس
و روایت وی ثقات اند و لیکن شیعین از طریق وی از جاش نکرده اند بلکه گفته اند که این جریج سماعت ندارد از زهری بلکه روایت کرده است
آدا از زید بن سعید از زهری از انس بلطف دیگر یعنی انه صلی الله علیه و سلم اتخذ غائما من ورق ثم اتقاه و هم در آن از همام است کما قال
ابو داود و همام گفته است کما قال ابن عیین و گفته احمد ثبت فی کل الشایخ و روایت کرده است آنرا بجای بن خریس بجای و بجای بن کمال
مع همام فرموده انما الحاکم و الدارقطنی و روایت کرد از احمد و بن عاصم و وی از ثقات است از همام موقوف علی الش و بعضی برای او
شامی آورده و بسوی ضعیف وی اشاره کرده و رجال می ثقات اند و روایت حاکم باین لفظ است بغير غائما نقیضه محمد رسول الله و کان
ان داخل الخلاء و قد و لیکن بیعتی وی گفته و نه شام ضعیف و الله اعلم و عنه و هم روایت است از انس بن مالک فی الشیخ
عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا دخل الخلاء بود رسول خدا چون اراده میکرد که روزه بدارد و در آن زمان چنانکه در
روایت بخاری در او مقرر از حدیث الش صحیح آمده که کان ان اذا اراد ان يدخل الخلاء قال لیگفت این کلمات را اللهم احرف
احوذ باک با خدا یا پناه مخا هم متو این استعاذه بجهت آنست که گفت و مزال و حشوش محل حضور شایسته است پس یک منع
میکند ذکر خدا درین حالت میگوید که در آن که ساخته شده است برای خلا مشل آنجا نمایان و عار او پیش از در آمدن بخدا و در آن شروع
لروی مانند و امن جان بر زمین و اگر فراموش شود درین وقت در دل بخواند نه زبان و هر که منع نمیکند جائز میدانند ذکر خدا در هر جای چنانکه
مستقول است از امام مالک ظاهر حدیث الش درست باین کلمات پس هر جان مستحسن باشد من الخیث از خیرت بضم فاء و با جمع
بلطف دیگر و در سبیل گفته جائز است اسکالانی موصوفه غیر استثنائی و در صورتی که پلیدی باشد و تواند که تخفیف نمیشد بضم فاء باشد

که احادیث نمی منسج است بحریث اباحت زیر که در وی قید قبل بود بجام است ... و در شرح مغزی که همین مذهب مایه لغت چهارم که اگر حرام است
 و در ساری نه در جواز نه که احادیث و آمده و در اباحت محمول است بر اباحت و احادیث نمی عام است و بتجذیع عمران بغسل نمی پسین محرماتی که
 ابن عمر چنین نیست که گفتی که از ان در وضو و چون باشد در میان تو دو در میان قبله چیزی که پوشیده است پس با سب است رواه ابو داود و غیره و دلیل این
 این قول چندان بی حد نیست از برای بقای احادیث نمی بر حال خود و احادیث اباحت بر حال خود انتهی و تخم فرق است یعنی استقبال و هر دو در جام
 که مستند بار و هر دو جائز و کین هر دو مستند است زیرا که نمی در هر یکی از استقبال که مستند بار بر او درست و در سب گفته اقرب اقبال قول را بایع است ذکر
 کرده اند از شیخی که سب نمی در سحر برای آنست که سحر خالی نیست الا سحری تلک باشد یا انش یا جن پس نظر او بر عورت این کس نیست که او را با سب
 و چه سبده شد یعنی از اختلاف حدیث این عمر که می دید از حضرت راست بر قبله و حدیث ابو هریره در نمی از ان پس گفت هر دو درست گفته اند
 اما قول ابو هریره در سحر برای آنست که خدا را بندهگان انداز ملائکه و جن که نماز می گذارند پس رو کند هیچ یکی با ایشان ببول نه با غائط
 و نه است بر آنکه ایشان را و اما گفت شما پس ناخواسته بوده اند که بنا کرده شدن نیست قبله در آنها و آیین خاص است بکبر و بیت المقدس یعنی با و است
 بنا بر حدیث ابو داود که نمی کرد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم از استقبال قبلین ببول یا با غائط و لیکن ابن حدیث ضعیف است قدرت نماند بر حدیث
 اصل اضعف از این قول که اوست استقبال قرین است و للشفعة و مراد و بخاری و مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی راست
 من حدیث از حدیث ابی ایوب انصاری و نام وی خالد بن کلیب است از ان که بر صحابه بود حاضر شد بر او و فرو داد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم بخانه او وقت قدوم بدین مرد و حالت غزا در روم ستمه شمسین قیل بعد از او رواه مالک و النسائی و ابن ماجه و ترمذی و ابن
 ابی ایوب و درین باب است از سلمان نزد مسلم و از عبداللہ بن الحارث بن جرد نزد ابن ماجه و ابن حبان و اسحق بن ابی اسحق و ابی داود
 و مسلم بن حنفیث و در یکی و در یکی حدیث مرفوع است اول او این است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا قمتم الغائط فلا تستقبلوا
 القبلة ولا تستقبلوها بغائط او بول و لیکن شقی او غریب و آنحضرت این است که گفت ابویوب که در ان الشام خود را
 مرا نصیحت نمود که بکعبه المحدث یعنی رو کند بسوی قبله و نه پشت و بهین بجانب آن و لیکن رو بجانب شرق کند یا بجانب مغرب کند و کین
 مخصوص است بحدیث مسلم و علی با کعبه الصلوة والسلام زیرا که قبله بدین جنوبی است و درین شمالی کلا عظم است پس اگر از کند اگر استقبال است
 بضرر است و نه پشت و نه بجانب مشرق و مغرب باید کرد و در دیار قبله غربی است پس اگر رو به مشرق و مغرب آرند رو پشت بقبله افتد و لهذا در
 تیر الیوم گفته که کین حکم اهل مدینه کسی راست که قبله وی برین سمت باشد و کسیکه قبله او در شرق و مغرب بود وی استقبال کند از شیخی که در نزد گفته
 این سبده مختلف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که استقبال و نه است یا در ان و بول غائط حرام است مطلقا و نه زواضع و اما کج محرم غائط
 و بر جانب جمعی از علمای صحابه و تابعین من بعد هم رفته و در روایتی از امام احمد و در سبده یا رخصتی هست که استقبال و چینی از امام ابو حنیفه
 نیز روایتی در عدم کراهت است بار آورده و گفته که اگر بنا که استقبال قبله نیست غائل از ان باید که اگر دو بعد از مکان حجت ابو حنیفه حدیثی است
 که گذشت و در آنجا فرقی نکرده اند میان سحر و غائط بلکه مطلق گفته اند و حدیثی را جمعی از صحابه روایت کرده اند و نیز علت نمی عظیم قبله و استرا
 بجانب اوست و غائط و سحر را بجانب راست چنانکه در بیان اند و من و پایی در ان ذکر و ان بآن سوء و جواب حدیث ابن عمر آنست که شاید این عیش
 از نمی باشد و اگر معلوم شود که بعد از اینی است شاید که آنحضرت از جانب قبله اندکی برگشته باشد و این عمر از ان زیاده و من نظر در ان نکرده
 و عظم غلط باشد که گفتی و تحقیق متواتر که روایتی گویند که حدیث این عمر این حدیث است که گفت ابن عمر در مدینه بالا غائط عظمه بر این معنی

بر طبق بول جل کرده ابوال ابلیم مدران داخل کرده اند که المصنف فی فتح الباری در سبب گفته فقد تصفت و قد بینا وجه تصفت فی هوالش فتح الباری
انتفی و لو الخ اکثر فی لفظ من حدیث ابی هریره رضی الله عنه انک الش عذاب القبر من البول بیشتر عذاب قبر از سبب عدم نزایت
از بول است و رواه احمد و ابن ماجه ايضا وهو صحیح الاستناد و این روایت صحیح الاستناد است یعنی نسبت بر روایت اول تصفت و در حقا
چنین گفته و تلخیص فرموده اعلال کرد و الا بوجه گفت که رفع آن باطل است انتهی و عقب نکره از آنکه بحر فی و در اینجا جزم صحت وی کرده تفاوت
کلاما که ما تری و متجانس مغرایی بحکم کلام او را در اینجا مقرر داشت و متنبه باین اختلاف کلام نشد و در سبب بیان لغرض نموده و مفاد این حد
نیز بطلان مفاد حدیث اول است و اختلاف کرده اند و عدم استزاده که از کتاب درست یا صغائر و سبب اختلاف حدیث تبرعن است زیرا که در وی
ما یقتضی بآن من کثیر لیس فی صغائر باشد و رد کرده اند که قول ابی ابلیم باینکه بعد ذکر مذهب بودن یکی از ان هر دو سبب عدم استزاده از بول
و دلیل کبیره بودن او است و گفته اند هر دو آنست که در اعتقاد و محاط بکبر نیست و منزه خدا کبر نیست و گفته اند کبر نیست در شفقت استزاد
و جزم بهذا البغوی و در حجاب بنیق العید و غیر غیل فک و درین باب است از ابن عباس نزد عبد بن جمید فی سنده و الحاکم و الطبرانی و غیر هم
و اسناد حسن من است نیست و روی بزیلی بقی قنات و در وی یمن است و لفظ وی این است که عامه عذاب قبر بسبب بول است پس تنزه اندازان
و بخوبی دست روایت معین در قصه و صاحب خبر که و اما یکی از ان هر دو پس بود که تنزه فیکر و از بول و درین باب است از انس نزد و اقطنی من طریق
ابی جعفر الرزی عن قتاده عنه و صحیح اسناد نقل عن ابی زرعه انه لفظ و گفت الباقی رویناه من حدیث ثمامه عن انس صحیح اسناد و درین باب است
از عباده بن الصامت بر حسنید یار و لفظ وی این است پرسیدیم یا آنحضرت را از بول پس فرمود چون من کنده شام را چری بی بین نشوید یا آنکه سرتیکه
من گمان میکنم که از بول است عذاب قبر و استناد وی من است و گفت مسعید بن یسصور حدیث که را ما فکله از بول بن عبید از حسن گفت فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم طلب نزایت ننید از بول پس بر سرتیکه عامه عذاب قبر از بول است و زوای و ی تفاوت اند از اسالی می و عن
مسرقه بعض من جمله بعد از اقامت وی ابو سفیان بن صالح بن جشم بن جشم گفت بجم جم و سکون جمله و جم شین سحره و این سرقه همان است
که بایامی سبب او وقت تعاقب آنحضرت صلی الله علیه و سلم هنگام هجرت از مکه بحدین فرود رفت و درین باب گویند خطابه ابی جلی شهره یا احکامه
که گفت شاید که لامر جمادی من ساخت قنات و علت و لم شکک ان محمدا رسول برهان من فی اقیامه و وفات وی در صد ظلمات
عثمان در سابع و عشرين اتفاق افتاد و بی کنی فی است نزول قید بود و در ابل مدینه معد و جماعتی از وی روایت کرده اند قال
علمنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی الخ لادان فقد علی الیئس گفت سرقه آموخت ما را از رسول خدا و رضای حمت
کردن اینک ششمین بار بای چپ و اعتماد کثیر بران و کمتر شود احتمال یعنی از برای شرافت وی و نصب الیئس و استاده کثیر بای راست
زیر که این طرز شستن اچال است و دروغ فضلات شکم و احوال من است بر خروج خارج زیرا که معده و رطاب ایسر است رواه البیهقی
و الطبرانی بسند صحیح من طریق رجل من بنی عمر بن ابیه مازنی گفته اند نمی شود درین باب غیر این حدیث و در استادش است
که ششمین می شود و او را که در این از رفقه فی الطلب که درین باب است از انس گفت فلیظ فی اشی و عن عیسی بن یزید و یقع
بای موصه و سکون می جمله و الین مطمئن میان وی الفت است و ضبط کرده اند بخفاخته و تخیره و زای جمیع ایهه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا بال احدکم فلیظ یسره بنای شانه مشتهه دگر که ثلث من است چون بول کند یکی از ان سبب که باید که پیشاند
آلت خود را است یا بر قریب کون و یقوت و جفا استنسر من بول می جنب کرد و استخرج نمود و لقیه بول را از نزدیک استنجا بحس تمام اجتناب

گفته بدان کافی القاموس حکایت مدائن حصول طهریست بآنکه باقی نماید در خارج چیزی که خوف منزعج وی باشد و بعضی از علماء واجب گویند
استبراء بحدیث صاحبی القمینی و آن فساد حدیث باب استبراء شرع الاسلام گفته دل کند همان را با صیغ و سطلی و دلک برین فساد شود
بر الستی عیان با کسر ساین القبل و الذکر را گویند رواه احمد بن مسنده و البیہقی و ابن قانع و ابو نعیم فی المعرفة و ابو داؤد فی المراسل و البیہقی
فی الضعفاء کلام من روایت عیسی المذکور ابن ماجة بسند ضعیف زیرا که در سندش عیسی مذکور است ابو حاتم گفته حدیث وی مرسل
و گفت در علل نیست و او را محبت و بعضی او را در سند و دل کرده اند و گفت ابن حبان در ثقات که بنو او را گویند محبت است و ذکر کرد او را
بخاری و گفت البیہقی بن عیسی او را در تابعین شمرده و گفت ابن حبان شنائت بنی شود و عیسی و بنو پدر او و گفت عقیله در سفاسات گفته کرده می شود و در شنائت
نمی شود و در ابن حدیث و گفت نووی در شرح مذهب القفال کرده اند بر آنکه وی ضعیف است و در حدیث اعتبار در قبول و تحقیق نیست از حدیث
ابن عباس و قسمة بنی القبرین و محمّد بن عمار رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم سأل اهل قضاء بضم قاف
مردود منصرف است و در وی لغتی است بقصر و عدم صرف و در حاشیه بتفصیل گفته در وی شش لغت است تذکره و تائید و مدو قهر و من و عدم
صرف و اصح و اشر مدو قهر و تذکره است متنی آنکه پرسید آنحضرت اهل قضا را و آن قضا را است بر تریل از زمین و در جاهی قائم آنحضرت
صلى الله عليه وسلم از دست عثمان رضي الله عنه افتاد و ان الله يثني عليّ - پس فرمود بر سبک خدا شایسته بر شایر آن کدام امر است که
بسبب وی سخن آشتیلی شد یعنی درین کریمه و رجال یحیی بن أنان قالوا اننا نتبع الحجة الماء گفته با بر و
میکنیم سنگ را آب یعنی اول استخبا بسنگ میکنیم بعد آب رواه البزار فی مسنده بسند ضعیف زیرا که در سندش محمد بن عبد الله بن
و انضعیف است تضعیف کرد او را ابو حاتم و گفت نیست و او را حدیث مستقیم و نیز در سند وی عبد الله بن شبيب است و او نیز تضعیف است و در
که در حاکم از حدیث جابر از ابن عباس اصل این حدیث نیست و در وی مگر استخبا باب فقط و لهذا نووی در شرح مذهب گفته معروف از طریق حدیث
آنست که استخبا میگرداند آنها باب و نیست اینکه جمع میگرداند و در میان ما و احبار و جابر بن الرقة و گفت یافته می شود و این در کتب حدیث
و لذا قال الحب الطبري نحوه و تفصیل گفته و او درست بر ایشان روایت برار و اگر چه ضعیف است صاحب سبل گفته گویم محتمل که او
ایشان را بعد و بعد از حدیث و در کتب حدیث و جابر بن اسمعيل باشد و لیکن اولی درست با نچه در انعام است چه وی تصحیح آن کرده و در بد گفته و در
معدود است زیرا که ابن ابی رومیت غریب و در روایای غریب است اگر قطع کرده شود بسوی وی کباب و ابل لیت که باشد گویم محال میشود ازین همه
اینکه استخبا باب افضل است از مجاهد و جمع میان هر دو افضل از همه باشد بعد بحث آنچه در انعام است و یافته نشد از آنحضرت که جمع کرده باشد
میان هر دو و انتی و اصله فی سنن ابی داؤد و الترمذی و صحیحه ابن خزيمة من حدیث ابی هريرة بدون ذکر
الحجارة و اصل این حدیث را ابو داؤد و ترمذی است و ابن خزيمة تصحیح وی کرده از حدیث ابو هريرة بدون ذکر سنگ بلکه اقتضار بر ذکر
آب کرده یعنی طهارت باب میکنیم و رواه ابن ابی اثیقا بسند ضعیف و نیست و در وی ذکر استخبا باب بلکه لفظی این است بود و در کتب استخبا
باب و در وی احمد و ابن خزيمة و الطبرانی و الحاکم عن عویم بن ساعدة نحوه و اخرج الحاکم من طریق جابر و لفظ وی این است که هرگاه نازل شد آیت
فرشتا و آنحضرت کسی را بسوی عویم بن ساعدة و فرمود و چیست این ظهور که شن گفت خدا را میسبب آن گفت بیرون نمی آید از ما هیچ مردوزن
از غایت که اگر کسی شوید در خود را پس فرمود آنحضرت همین است آن ظهور و رواه ابن ابی شامة و الحاکم من حدیث ابی سفیان طلح بن نافع اخبرنی
ابو ایوب و جابر بن عبد الله و انس بن مالک است و شذیف است و رواه احمد و ابن ابی شامة و ابن قانع من حدیث محمد بن عبد الله بن سالم

و حکایت کرد ایستادم در محراب مصطفیٰ خلافت از وی از شرم بن حوشب و رواه الطبرانی من حدیث ابی امامه و ذکر او اشاعتی فی الامم یعنی کساد و قلعظ و این سبب گفتنی شود که قومی از انصار که پیغمبر را بآب پس فرود دادند ایشان این آیت تعال الخ لانی شیخ ابوبعد و تلیق گفت اتفاق کرده اند جموع را ضعیف بیکدیگر میعان آب و اتحاد مروی از انس بن مسعود و قضا است و در پیش از نابل با قبل است و در کرده بر ایشان و السلام و غیره و همچنین است و در این نیست که نام پیغمبر را بیکدیگر برتن مردم از روی محبت از نابل خود را بر نام پیغمبر نهانند ایشان گفتند

باب الغسل وحكمه .

باب در بیان حکم یکبار و اجابت رسیده است غسل بچشمین و چشم شستن تمام اندام است از اغتسال و غسل بفتح سین
شستن و غسل بفتح نین آب که بران شویند و بکسین چیزی که بران سرشوند چنانکه گل و ارشنان و در سبیل گفته اند مصلح است و اجابت
ضم و دفع و قبل برصد بالفتح است و اغتسال بضم و قبل بالفتح غسل بفتح است و بچشم چیزی که اغتسال کنند بدان و بلکه آنچه جمع کنند بآب چون
کشان انتنی و غسل بفتح یعنی آب و سرشستی هر دو باید و غسل بفتح آب که بران را بران چیزی شستن و تفنیل سبانه کردن و غسل اعضا و جنب
در صغی گفته اند و جنب دلالت بر بیدار شدن و چون جماع در مواضع بیدار و دستور میشود و جنب یعنی جامع اطلاق کرده اند و جمعی گفته اند که مرد و قریب
الجماع بعد است از اعمال تا آنکه غسل کند ازین جهت جنب گفته اند و غسل جنابت شریعت قدیم است که ملت ابراهیمی بران جاری شده حال آنکه
حدیث مانع جماع صریح باینکه گفت که آیا انزال در آنجا شرط است یا نه و این بحث خواهد آمد انتنی نحو ابی سعید و الحادی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الماء من الماء آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل از آب است یعنی از خروج منی بشوئ
پس بگویم که حدیث غسل فی انزال واجب نگردد و درین حدیث از قسم جمیع اجناس است و حقیقت اغتسال رسانیدن آب است بر اعضا و در وجوب
دلک اختلاف است و تحقیق آنست که سکه سهای اوست و اما غسل پس وارد است بلفظ لا یستحب الا ان یغسلوا و درین لفظ زیادت
بر عمر غسل و اقل ذی دلک است و عدول نکردی تعالی در عبارت مگر از برای افاده فرق در میان هر دو امر و اما غسل پس ظاهر است که نیست لک
از سهای او زیرا که بگوید غسل العرق غسل المطر پس باید است از برای خارج بر شریعت و لک و غسل اعضا و وضو و طهارت غسل جنابت و چیزی که
دران لفظ تطهیر وارد شده که مسحت و چیزی که آمده اذ انطقه کت و لکن در حدیث عایشه و سید آمده که گفتا که در آخرت در از ان نجاست
بجو افاده آب بر و لک و اگر تعالی اعلم است بجهت که از برای آن در تنزیل تعبیر کرده از غسل اعضا و وضو و غسل و از ان نجاست تطهیر یا وضو
اتحاد و کیفیت و اما مسح پس گذرانیدن دست است بر چیزی رسد یا بر رسد و وضو انداختن خطا کتب پس بگوید که میان غسل و مسح فرقیست
و قبحی که دلک شرط نباشد در صغی گفته اند غسل نزد یک جمهور اساتد ما بر عضو است بوجبی که نقاشی بر آید و زید که زرش و غسل و مسح بر سر
داخل اند و ملاقات کنانیدن ما بر وضو و فرق و غسل و مسح با است و دست و در زرش و غسل تقاطع و جمعی دیگر را در غسل معتبر دارند و شستن
تجربه مفهوم از انهم می باشد زیرا که دلکی که در غسل الثوب می فسد در وضوی متواتر سلفت هرگز نقل نکرده اند و نه در غسل و الا این سهولت
و آسانی نیست بر آنکه در حدیث حضرت عایشه آمده فاغسل علی جلد الماء و اطهر ما یلذت است و طهارت و طهارت و از ان اساتد آب است بر جمیع بدن
باجل و جمعی تنسک کرده بآن در وجوب وضو و شستن و غسل و ان وضو و آن ضمیمه است زیرا که معنی سبانه در استحباب جمیع بدن
ظاهر است پس لازم نماید بطلان آن در شستن وضو و شستن انتنی و باطل حدیث بجهت هر خود که مستقفاست از توفیق سبانه و در وضو
نزد مسلم بلفظ انما الما من الماء و لک نیست غسل مگر از انزال و نیست از انقاء و تانی و این رفعت و او و اندکی از اعضای بدن

رواه مسلم واهمده الرزدي نحوه و هو متفقان في لغة اختلاف کرده اند و درین سلسله صحابه و تن بعد هم که آیا غسل با تعاقب تنائین واجب بخروج منی است یا بی خروج و من اول است انتهى و وجهه جدال السد ابنا لگفته روایت مختلف است و را که کسالم یعنی جماع بی انزال محمول است بر جماع کامل که در انزال باشد یا نه آنچه صحیح شد روایه و برانند جمهور فقها همین است که هر که بعد از غسل بروی واجب گشت گوا انزال کند و اختلاف است در نفیست جمع میان این حدیث و حدیث الماد من الماد این جماع گفته مراد احتلام است و فیهما فیه یعنی نشان و رو حدیث مسلم آیا بیا سبک از ان و اولی گفت در اول بود بعده منی فرمود و از عثمان و علی تغییر هم و ضموی است و نا انحضرت رفع کرده و نزوم محل او بر با شربت فاشنه و در نیست زیرا که گاهی اطلاق بجمع بروی هم آمده انتهى **و من** امر سلة ام المؤمنین هند بنت امیه تقدم ذکر ما قد رسل ابن حدیث را نگرفته و شرح و تفسیر کرده رضي الله عنها گفت ام سلمه ان امر سليم وهي امرأة ابی طلحة بدستیکه ام سلمه زن ابی طلحة که مادر انس بن مالک است و عثمان بن عفان قال رسول الله لفت ای رسول خدا ان الله لا یستجیب من الحق بدستیکه خدا شرم نگیرد و از گرفتن حق و پرسیدن آن یعنی نمی کرد و از جاداشتن از پرسیدن امر حق و این توطئه اعتذار است ازین سوال که کرد **فهل** علیه المی آة اذا احتلک آیا هست بر زن یعنی غسل و تنبیه احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می بینند قال نعم فرمود آری هست بر زن غسل از خواب دیدن اذا رأت الماء چون بیند آب را و تنها خواب را چنانکه حکم و نیزه همین است و در صغی گفته کسی که محتمل شد نیز در حکم جماع و غسل است با عادت صحیح و جماع و چون محتمل را خوابیم که منع کنیم قیودیم بر تنبیه زیرا که چون عادت جاری است بخروج منی بعد خواب احتلام نکند و الا از دم ناقض غسل نیست و شرطیت نوع غسل را نیز مقول یعنی نه پیش ضعیف بخروج منی را علت ساخت شده و باید و ابو حنیفه قید شهرت زیاده میکند و حدیثی و منی و فارق در اننا چیست چیز شرب گذشت و اگر منی از خروج فیه تا در پیش شرب فیه ان لغزیه کرده اند و وجوب غسل را از نزدیک فقیر بعد می نماید و این بحث در تنقیح اکل و شرب و محل آن بر دخول در حوض غوطه خوردن و این تنقیح گفته اند اول از ان و فارق است بلکه اقل از آن بنیاید که شارب امر کثیره الوقوع را کثیره فرموده و نا در الوقوع را علت ساخته و اگر اصل تنقیح تسلیم کنیم این تقریرها را را گنجایش تسلیم نیست انتهى **الحديث** تا آخر حدیث و آن این است که پس پوشید ام سلمه روی خود را یعنی بهمت شرم گفت ای رسول خدا آیا احتلام میکند و خواب می بیند زن آنچنانکه کباب براید از روی فرمود آری می بیند و می براید خاک آلوده با دوست تو یعنی عجب از تو ای ام سلمه که این چنین میگوئی و بغیر است خود درونی یا بی که زن را آب منی می باشد چنانکه در را اگر زن را آب منی نیست پس چه سبب مانند منی افتد زن را فرزند او متفق علیه این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است از ام سلمه و فطمة بخاری راست و این حدیث را فطمة است نزدیک این هر دو روایت است آنرا مسلم از حدیث ابن از ام سلمه و از حدیث عائشة باین لفظ که منی سوال کرد الخ و درین باب است از عمر بن شعیب عن ابی یمن جده باین لفظ که بسره سوال کرد از هر جابن ابی شیبته و از ابی هریره اخبرنا الطبرانی فی الاوسط و از ابو یونس بن عمار رواده انسانی و در روایتی از مسلم از ام سلمه که بدستیکه کباب بر مسطرت و سفید و آب زن تنگ است و زود پس هر کدام که از آب مرد و زن بالا براید و غالب کرده و بیشتر در رحم افتد می باشد از ان مانند شدن فرزند یعنی پس اگر آب مرد و بیشتر افتد او یا غالب شد فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن بیشتر است یا غالب باشد مانند مادر شود **و** رضي الله عنه بن مالک قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فی المی آة تری فی منامها ما یری الرجل فرمود در باره منی که می بیند و خواب نمی بیند قال لعن الله فرمود غسل کند یعنی وقتی کباب براید چنانکه در بخاری است گفت آری چون بیند آب را یعنی منی را بعد بیدار شدن و در روایتی بن شقائق الرجال را خرج الحمیه الانسانی و در بخاری دلیل است بر آنکه این دیدن آب غالب است بر آنرا بخیر رجال و در روی دست بر کس

بنحو ستم اسلام را پس اگر مردی غسل کند بآب و کنار آن خرد ابو داود و الترمذی و النسائی نحوه و ابن خزيمة و ابن حبان و احمد و محمد بن الحسن
 شوكاني گفته و حق و وجوب است رواة البیهقی و ابن خزيمة و ابن حبان مطولا و الزیاد و لفظه ای این است مسلمان شد شام پس فرمود آنحضرت
 بر این و البیہقی و حاکم و طحاوی و ابی یوسف و دیگران غسل کند بآب و برگ کنار آن و این ناظر بر آن است که امر را با غسل بعد اسلام امام را بیان نزد
 اراده اسلام است چنانکه از حدیث قیس معلوم شد و شیخ در ترجمه گفته و همچنین سبب است که شسته شود و جامه را بپوشد و در آن شست و وضو را بخورد
 انتہی عبد الرزاق صاحب مصنف بن حاتم بن نافع حمیری صفائی حافظ کبیری از اعلام محدثین است کثرت وی ابو یوسف است استفاده علم از
 ثوری و ابو یوسف و ابن جریج نموده و خلق بسیار از وی روایت داده امام احمد بن حنبل و یحیی بن معین و اسحق بن راہوی و ذہبی از شاگردان این
 یکی از او و غیر علم بود کتاب وی مصنف کوچک است از مصنف ابن ابی شیبہ و مرتب است بر ترتیب کتب و ابواب فقہ و اکثرش ثلاثی است
 و شتم کرده است از بزرگان شافعی و شافعی را بر ذریعہ می آخفت صلی اللہ علیہ وسلم و گفته حدیثا معمر بن ثابت عن الشریح قال کان شہر رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم لی ألفاظ اذنیہ و لعمرو قال مولانا اذنا البیہقی رح شہر میسوی رسول با شمی از ذریعہ نام که از اول این شب
 صبح ایمان میشوید پیرایه دیگری گوید شہر مرا از از حدیث او موقوفی پسند است و فضولی میگوید بوی پسند است و ذہبی گفته و ثقه غیر
 و حدیث مخرج فی الصلح انتہی در وی هیچ عیب نیافته اند جز آنکه اندکی تشیع داشت و حدیثی گفت از ابی یوسف بن علی کرم اللہ وجہہ تواتر
 شده است که از تغفیل نهید بر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہما پس کسی تشیعی نیست که از امر وی رضی اللہ عنہ تواتر و زائد عمر طول یافته باشد
 جمیع سال نیست و در نصف شوال سال و صد و یازده انتقال کرد و در حدیث تعالی و اصله متفق علیہ و اعلم صحیحین است و لیکن
 در آن حکم باقتضای نیست بلکه چنین است که وی غسل کرد و لیکن مؤید اوست امر کردن آنحضرت و آنکه در حدیث را باقتضای نزدیک اسلام
 تعدد نکما اخرج الطبرانی مختل بن ابی طالب لکما اخرجہ الحاکم فی تاریخ نسا بوالا اما ندرش ضمانت است و عن ابی سعید
 رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال یرکتیک آنحضرت فرمود غسل الجمعة واجب علی کل متحکم
 غسل جمعه واجب است بر هر بالغ و در روایتی عوض حکم مسلم آمده و مراد آن نیز بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود و این وجوب نزد
 جمهور معلول است بر تکلیف و مبالغه در سبب ارجاع و دیگر که در جواز وضو وارد شده و نزد ابن مسیح و وجوب احتیاط است نه وجوب
 الزام چنانکه باید خود گوئی حق من واجب است بر تو در سفر سعادت گفته خاصیت چهارم سبب غسل است در آن و پیش چشمه و وجوب
 و دلیل وجوب آن قوی است از دلیل وجوب و نزد وضو از مس و نشاء و وضو از تمهید و وضو از نیت و حجامت و وجوب صلوٰۃ پنجشنبه
 صلی اللہ علیہ وسلم در شہر اخیر انتہی کتاب حروف گوید رفع است بر وجوب این غسل مالک و بعضی چنانکه دلیل ایشان و در حدیث است
 و اصل در وی ایجاب است چنانکه یحیی و ترمذی و موطا از ابن عمر آورده اند که فرمود آنحضرت من عار سکرم يوم الجمعة فلیقتل و در روایت
 از ابن اسحاق که فرمود ای گروه مسلمانان این روزی است که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید حدیث و گفته عمر گویا سیدم کہ آن
 واجب است که آن فی البیاض و در مساحت از ابی ہریرہ که غسل جمعه واجب است بر هر مسلمان مثل غسل خنابت و از حفظه آمده که لازم
 بر هر روزنه بخمسه غسل ترمذی گفت که این باب است از ابن عمر و ابی سعید و جابر و برادر ابو الدرداء و حدیث ابن عمر حسن صحیح است خود گوئی
 و جویش از نطفه از سلف نقلی است و قال اہل الظاہر و حکایت کرد و آنرا ابن منذر از ابی ہریرہ و عماره مالک و خطابی از حسن بصری
 و ابن حزم از جماعی از صحابہ و ابن بعد جماعتی است و سیوطی در غرر المعاد فی خصائص يوم الجمعة در بیان خاصیت است و بجم ثابت و بجم حدیث

بمنه رفته و این همان وجوب است که ما عرفیم اما در سبب گفته که دلیل تا بعضی حدیث معروف است اگر چه حدیث اجماع مستند است که از سبب روایت کرده اند و این را شیخین اخراج نموده پس ابو حنیفه برای همین این است که ترک کند غسل جسد را نه این را در حدیث اجماع القیم روح و دیگری نموده گفته اند الا امر بالغسل يوم الجمعة ولو لم يجد ماء وجوبه اقوی من وجوب الوتر و قراة البسملة فی الصلوة و وجوب الوضوء من سنن النساء و وجوبه من سنن الذکر و وجوب الوضوء من التقیة فی الصلوة من الرعافة و الحیاة و النبی و انتهی و آنچه از سفر السعادة گفته شده تا خود است از پنج تا زیاده صاحب سفر شاکر گوید صاحب هدیه است و کتاب سفر السعادة را بحالات و دلائل و عبارات از زوا و السعاد فی مدی خیر العباد با اختصار تمام و بجا کلام انقطاع نموده عربی را بر اصل المستقیم و قدس را سفر السعادة نام کرده و باشد التوفیق رواة الخمسة یعنی احمد و ابوداؤد و ترمذی و ابی یوسف و در ترمذی و کفایت ترمذی و درین باب است از ابی هريرة و عایشة و انس رضی الله عنهم و علی بن مریم است نزد ابی ظر از اصحاب ائمه غیر اصل الله علیه و آله و سلم بعد از ایشان انداخته اند که اندر غسل بار و در جمعه و وضوء و غیره کافی و انداخته اند و حسن الترمذی و در راه این خزیمه البیضا و این حدیث بهفت طریق مروی شده یعنی از حماد از حسن انصاری از حضرت مسلا آورده اند و در امام گفته که از غل را و ابی حسن از سمره علی الاتصال چنین گفته ثابت شده مصنف در تخیص گفته و این مذنب علی بن مریم است که نقله عنه البخاری و الترمذی و الحاکم و غیرهم و گفته اند که کشیدند از وی که حدیث بحقیقه و هو قول الزهراء و غیره و گفته اند که کشیدند از وی هیچ حدیث و قد رثت نکره و مکرر از کتاب وی و در راه ابوبکر النخعی و در حدیث عن الحسن بن ابی هريرة و در غیر اخراج از ابن سیرین و در راه عبدالرحمن بن سعید عن حماد عن انس و درهم گفته اند که الدارقطنی فی الحلی و در راه الصیقل و این بسند ضعیف و الطبرانی فی الاوسط باسناد اشل من سندی بن ماجه و در راه البیهقی باسناد ضعیف نظیر من حدیث ابن عباس باسناد ضعیف انقطاع من حدیث جابر و در راه عبد بن حمید و الطبرانی بسنده بها و که لک استخانی بن ابی هریرة بن حدیث باسناد ضعیف و او را طریق دیگر است در ترمذی و در سراج بن یزید است و در حدیث است از ابی هريرة و حماد عن علی بن رضی الله عنه قال کان رسول الله صل الله علیه و سلم یقرش القرآن ما لم یکمل و جنت با و بود انحضرت فرمات میکنانید و تعلیم میکردی آنرا و فرمات ما تا قرآن را ما میگویند بوجوب و در حدیث ابن عمر است نزدیک ترمذی که فرمود انحضرت نمواند عاتق من مذنب یعنی مرد باشد یا زن هیچ چیز از قرآن و لیکن و سندش اسمعیل بن عمار و در ابی و ابی ذر اهل حجاز ضعیف است و این روایت از همین قبیل است و اما احمد و الخمسة در نسخ بلغ المرام و همچنین است و ابی الدرداء و در بعض نسخ یافته هم شد یعنی ابوداؤد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روایت کرد و الدارقطنی از علی رضی الله عنه موقوفه یا بخواند قرآن را ما میگویند یکبار از شما ثابت است پس اگر پرسید و این سخن خواند و ندیک حرف و این معاند حدیث باب است مگر این خزیمه گفته نیست حجت در روایتی باری مانع جنب از قرات نبره که در وی نیست بلکه حکایت فعل است و بیان کرده انحضرت که جز نبی نیست که باز نماند وی از قرات از برای چنان روایت کرده کاری از این جناس که وی ندید و در قرات بری جنب باکی و اما آنکه در روایتی آمده که نبود انحضرت که عاب آید یا عاجز او را از قرات چیزی سواي چنانست اخراج احمد و اصحاب السنن و ابن خزیمه و ابن حبان و الحاکم و ابوداؤد و الطبرانی و البیهقی و گفته اند که این اصرح است و دلالت بر تحریم قرات بر جنب از حدیث باب یکس این غیر ظاهر است زیرا که این همه الفاظ اخبار است از ترک نمودن انحضرت صلی الله علیه و سلم قرآن را در حال جنابت نخست ثلیل و درین ترک بر کسی عین گفته اند که حدیث عایشة که بود انحضرت که در او میکرد و خدا را در حال خود و این مخصوص است باین حدیث مسلم رضی الله عنه و حق نیست که نیست تا بهن بر حکم بلکه محتمل است که ترک کرده باشد بحالت جنابت از برای کرامت و محرم با و لیکن ابویعلی از حدیث علی که مراد و در آورده که گفت ندیم رسول خدا صلی الله علیه و سلم و شوکر و پشتر خواند چیزی از قرآن باز فرمود و این چنین است مگر کسی را که نیست جنب

والجانب پس بخواند و یک یا سه مرتبه گفتن بسم الله تعالی و موقوف ماند و آن دلالت میکند بر تخریم بر اگر محمول است و معاضد ماسلف و اما حدیث ابن عباس
 مروی که او این احکام را از ابی ابله فقال بسم الله الحدیث پس نیست در وی دلالت بر جواز قرائت برای جنب غیر از حدیث موقوفات است و همچنین
 نیز این گفتن پیش از غسل این اصل واجب گردیدن است و همچنین حدیث ابن ابی شیبہ که بود آنحضرت چون فشیان میکرد و اهل خود را میگفت اللهم
 لا تجعل للشيطان فی ما رزقنی نصیباً الا انین باب نیست زیرا که در وی تسمیه نیست و هذا لفظ الترمذی و حتنه و صححه ابن حبان
 مصنف و تخریص گفته حکم کرده است بصحت وی ترفی و ابن السکن و عبدالحق و بغوی و روایت کرد ابن خزیمه که خود از شیبکه وی میگفت
 این حدیث ثلث احوال من است و حدیث نمیکند بعد از غسل از وی و اما قول نووی که خلاف کرده اند ترمذی را باینکه در تصدیق نموده اند و این
 پس مصنف بجوابش گفته که تخریص ترمذی در تخریص دلیل است بر آنکه مراد نووی تصحیح غیر از حدیث است که غیر وی نیز تصحیح کرده اند انتهى و چون این
 حدیث اصلی بسیار است پس نزد بعضی گفته اند از این حدیث مراد است که هر یک که بخواهد بکشد که بقصد شکر نعمت گوید الحمد لله رب العالمین نه بقصد تلاوت
 قرآن باینکه نهد و نزد بعضی دعای قنوت خواندن نیز حرام است و باقی او مدعی ذکر را باس است **و عن** ابی سعید الخدری رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قال احدٌ من اهله ارجو ان یبکی از شراش خود را یعنی جماع کند شهادت داد
 ان یعودیته خرابه که عود کند و دیگر بار جماع کند فلیتخذاً بهما وضوءاً پس باید که وضو کند میان هر دو وضو و جماع یعنی وضو
 جماع کند چون اطلاق وضو بر غسل بعض اعضا هم آمده اند اما گویند که اگر از این تعول مطلق تا غسل شود مراد وضو شرعی است و در روایت
 ابن خزیمه و یحیی بن ابی انطمة آمده وضوء الصلوة اما شافعی گفته لا یثبت شکی بهیچ گوید شاید وی وقت نشد بر سر حدیث ابو سعید و واقع شد
 بر سهوا و غیر وی زیرا که در وی شده است از عمر و ابن عمر باسنا و ضعیف انتهى و او ه مسلم و رواه احمد و ابن خزیمه و ابن حبان و ابی امامه
 زاد الحاکم و زیاده که در حکم از ابی سعید و درست که خود و ابن حبان در صحیح خود و یحیی و در سنن خود فانه انشط العود که بر این موقوف
 میان دو جماع نشاء آمده است برای عود کردن و در وی دلالت است بر مشروعی و وضو برای عائد و لیکن ثابت شده که آنحضرت جماع کرد
 زنان خود را و وضو نکرد میان هر دو فعل و این هم ثابت شده که بعد از فشیان هر واحد غسله جدید برآورده فاکل جاز گویم الحمد لله للشیخ حنفی رحمه الله
 وللاربعة عن حدیث عائشة رضي الله عنهن انی ابوداود و نسائی و ترمذی ابن ماجه راست از عائشه که قالت گفت کان بود
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ینام و هو جنب خواب میکرد و می نخت و حال آنکه جنب می بود من غیر از آن بیست حاج
 بدون آنکه دست مرا ندانم و این محمول است بر فعل آن برای بیان جواز و در حدیث متفق علیه است از حدیث عائشه گفت بود آنحضرت
 چون نمی بود جنب پس عجلت که بخوابد وضو میکرد مثل وضو خود مرا تا از این نیز سبب است نه واجب و از این عمر آمده که ذکر کرد
 عمر بن خطاب رسول خدا را که میرسد مرا بتراست بر شرب فرمود وضو کن و بشوی وضو خود را پس خواب کن متفق علیین این قدر طهارت نمود جنب است
 چون این که خواب رفت و این گفتند از جمهور دلیل ایشان حدیث باب حدیث طوان آنحضرت بر آنکه غسل است و لیکن محقق نیست
 که در وی دلیل بر عین نیست و داود و عاقلی و یحیی رفته بنا بر رو و امر بوضو و مسلم نیز متأخر است و در بخاری است غسل فرج یک
 ثم توفى و اصل امر بکتاب است و عموماً تاویل آن بستمحباب کرده اند همانین الا و لا و آنکه در روایت ابن خزیمه و ابن حبان آمده از حدیث ابن عمر
 که انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم ان یامرنا ان نغسل من ینام و یتوضأ ان شاء الله اصل این حدیث و صحیحین است که تقدم مگردان لفظ
 ان شاء نیست و لیکن تصحیح و تخریج این خبریه و ابن حبان آنرا در صحیح خود کافی است و در عمل وضو و حدیث باب است و نیست محتاج بسو

چنانکه در قاضی گفته است السائر الباقی لا یجوز کما توهم جماعات انتهى غسل بجلیته پیر شست هر دو پای خود را در آب گدازه تا غیر غسل بعلین
 بهجت نیست که بیاورد محل آلودگی اندک و کل ولای پیر شستن آنرا فائده ندارد و اگر فرس سنگ یا شست بجز باشد مثلاً بیشتر شود تاخیر
 نکند و محل حدیث این می تواند بود و الله اعلم و در بعضی گفته دیگر آنکه شستن با پا در بعضی روایات و در شستن وضو واقع شده و در بعضی
 روایات عقب غسل و هر یک را واجب است متفق علیه و از آنجا معلوم شد که یکی از سنن غسل شستن و دوست قبل از داخل آن شستن فرجه
 و هرگاه نمی رسیده باشد و وضو کردن و اگر کسی بوی سرو داشته باشد بدست آب گرفته و در میان پنج موی ساند و بعضی موی را به بعضی ماله بعد از آن
 جاری کند آب و دیگر تمام بدن با دستپا و دست پا را جاری کردن سنت است باقی ماندن آب زدن بر دو چشم نزدیک به صورت نیست بلکه آب شستن دست
 بر سر و چشم ماله و دفع هر یک بن عیسی فقط کذا فی المصنف و اللفظ مسلم و این لفظ که مذکور شد مسلم است نه غلطی را و لهذا در هر کتاب
 و مسلم است فی حدیث صحیح و در حدیث صحیح و در حدیث مسلم است از ابتدای آنها و وی یکی از ازار و جسطره و غایب است عباس است
 شرافت علی فرجه و غسله بشماله شرف بهای الا رض پیر شستن آب بر فرج خود و شستن آب از آب است چپ پیر
 زو دست را بر زمین و دگر ارض برای از ازار از دست بود و ذکر کرد که فرج را که شست بعد از آن که چپ را زو دست باشد و فرج
 هم باقی است این است آنچه مذکور میشود و از حدیث و در وی دلالت است بر آنکه آبی که بدان محل نجاست را پاک کند ظاهر هر طریقت و دیگر اقسامی از نجاست
 بعد غسل محل مضر نیست و بر آنکه غسل جنابت یکبار است و بخت که راحی باقی مانده باشد و دست را بر زمین برای از ازار از دست زده باشد
 آفرار و رفتن و فی روایة فمسیحها بالتراب پس بود دست چپ را بجا که بجهت مسالغ و تطهیر و اتفاقاً و فی آخره ثوابه
 بالمدنیل فرداً و در روایت دیگر است پیر شستن آوردن آنحضرت را مندی که بدان پاک کند و ماله بدن را و بجهت آب را پس و کرد و از آنکه گرفت
 و در روایتی این است فاست و اندک باطل یا خف و تبدیل بکسریم معروف است و در اینجا دلیل است بر عدم شستن و تشبیه اعضا و در آنجا که
 اشتر است که شستن ترک اوست و گفته اند صباح است و قبل غیر فلک و فیه و در روایت دیگر این است و غسل بفيض الماء بین
 و افشاندن گرفت آب را از دست خود و در اینجا دلیل است بر آنکه افشاندن هر دو دست با لباس پیر است و حدیث لا تغضوا ایدکم فانما لم یوح شیئا
 محاضر اوست و آنکه تضعیف است مقام این حدیث نیست و این هر دو حدیث مشتمل اند بر بیان کیفیت غسل از ابتدای آنها و عن
 امر مسلمة رضي الله عنهما قالت قلت یا رسول الله کفتم ای رسول هذا فی امر آتشد شعره رأسی من زنی
 هستم که تحت یکم موی سر خود را فقط حدیث شریف است شعر پس گوید که صفت روایت با معنی کرده و دفع بفتح ضا و اسکان فافهم من
 یکدیگر بخاک عادت عرب است افانقصه لغسل الجنابة آیا پس شستن آنرا برای غسل جنابت و فی روایة والحیضة و در روایت
 بدل جنابت لفظ حیضة آمده یعنی برای غسل از حیض فقال لا فرموده شستن موی را و غسل جنابت با حیض و این دلیل است بر آنکه واجب نیست
 لغسل شعر بدن و شرط نیست رسیدن آب در هیچ نوزی و این مسئله خلافیه است نزد بعضی و حیض و نفاس واجب در غسل جنابت غیر واجب دلیل
 قول آنحضرت الغضی شعرک و افشانی و جواب داده اند که حدیث باب محاضر اوست و جمع میان هر دو این است که امر لغضی برای بدن است
 یا شعر امر شستن بود و صرف دانست که آب با صول می خواهد رسید و نزد بعضی واجب است اگر آب با صول شعر برسد است و اگر رسیده
 بهجت غرض شعر واجب نیست یا آنکه اگر رسیده دست لغضی کند و الا واجب نیست زیرا که در غیر شستن رسیده و اما حدیث بلو الشعر و انقوا
 البشیرین صلاحیت محاضر حدیث امر مسلمة ندارد و اما ماضی آنحضرت و داخل صلیح و غسل جنابت چنانکه گذشت این فعل است دلالت نمیکند

بر وجوب و در حق رجال است و حدیث ام سلمه و غسل نسائین حاصل شرح مغربی است و لیکن مخفی نیست که حدیث عایشه در حج بود و حج وی احرار
عرب است و حاضر شد قبل دخول که پس اگر مرد او را آنحضرت بقبض راس و شانه کردن و غسل نمودن و باطل نمودن حج و وی هنوز از حیض پاک نشده
پس این غسل وی برای تنظیم نبود نه از حیض پس اصلاً حاضر حدیث ام سلمه نخواهد بود و هیچ حاجت باین تاویل در یک نیست نه از کثرت شعر که
نه دیگری به شکر پس است و همچنین شده و معلوم آن نایب دعوی بلا دلیل است زیرا که لفظ راوی نقض است آری و حدیثی که دلیل است چه و افطانی
افراد و طبرانی و خطیب و غیره و کدی از حدیث الشرح فرموده آورده اند که چون غسل کند زن از حیض خود بشکند می خورد و میشوید و اگر از غلطی
و اگر غسل کند از جنابت بریزد آب بر سر خود و بیشتر و آنرا حدیث پس این حدیث بسبب آنکه ضایع است و حدیث کرده و وی در خارج خود است شرط نموده است
افاده گمان عمل بر این میکند و محمول بر ندب است بنا بر دو خطی می کشانند زیرا که قائل بر وجوب این هر دو نیست پس این فریقه ندب باشد و حدیث
ام سلمه محمول است بر ایجاب چنانکه فرمود انما یکتفی به ان غشی بسکون یا بسست ترا یکبار بریزی آب بر دوش و دست علی ناسا و بر سر
ثالث حیثیات سه بار و مثله مانند خود در وزن و سنی پرسی دو کعب دست و ولالت میکنند بر دم و وجوب نقض حدیث مسلم و احمد که برید عایشه
که این عمر میکند زنان را چون غسل کنند باینکه نقض کنند سر خود را گفت عجب است از این عمر میکند شما را بقبض شعر چه عمر میکند باینکه غسل کنند
سر خود را بر این بود که غسل یک دو مرتبه رسول خدا از یک آند پس بنی افزودم از یک بریزم بر سر خود سه بار و اگر چنان حدیث وی در غسل جنابت است
موظف بر این عمر است که امر وی زنان را بقبض در موضع میثابت هر دو بود و رواه مسلم و زیاده که در مسلم غم تعظیمین علیک الماء
پستری بریزی و روان یکی بر تمام بدن خواب را قطع نمین پس پاک میشوی این ملک گفته و رواه است بر این حدیث بکار سائین آب است
ما موسی اگر آب بر دیگر برسد عدل ثلاث سنت خواهد بود و زن زیادت بر سه واجب است تا آنکه میبرد و آنکه این حدیث مستفاد میشود و گفته اند
آنکه شایع محمول است بر آنکه آب در باطن میوی باطلی رسیده باشد و نه تنگستن میوی بسته واجب است چنانکه در حدیث دیگر آمده که زیر هر جنابت
و برین بوده اند اکثر اهل علم بطلان شخصی و مالک که نقض شعر طلاق واجب گویند و امام احمد گفته نقض آن در جنابت واجب است نه حیض و آنکه
علی افاری فی المرافعة و عمر عایشه رضي الله عنها قالت گفت عایشه قال فرمود رسول الله صلى الله عليه
والله و مسلم و دیگران این خانه را از جانب مسجد تاراه خانه بآن سوزن و در وجه جناب و حاضر در مسجد لانم نایب انی لا اهل المسجد
لحائض و لا جنب بدستیکه من حلال ندادم در اذن مسجد را برای حائض و ندب خواهد بطریق مرد باشد باینکه نزد شافعی بطریق
جائز است و مالک نیز برین است و بطبی نقل کرده که نزد احمد مکث نیز جائز است و الله اعلم و ظاهر حدیث بعومه و اطلاقه مؤید ندب است
و بسبب گفته قول جمهور مع جواز است و نزد او و جواز نیز بر ائمه اهل بیت است و این حدیث رفع آن میکند و اما بعد پس گفته اند که جائز است لقوله
تعالی لا تجزئ عابری سبیل در حق جنب حیض بران مخفی است و مرد و باین مواضع مملو است و وجوب داده اند که آیت در حق کسی
که جنب شده و مسجد او را بر اذن بر این غسل ضرورت و این خلاف ظاهر است و در وی تاویل دیگری نیز هست انتمی رواه ابو داود
و حسن ابن القطان و صحیح ابن خزيمة و رواه ابن ماجه و الطبرانی من حدیث ام سلمه و حدیث طبرانی اتم است و گفت ابو زرعه
صحیح حدیث عایشه است و تضعیف کرده است از ابن حزم باینکه راوی او اقلیت بن خلیف محمول الحال است و این فرموده در وی راوی
متروک است و در سبیل گفته قول بن الرفعه غیر مسلم است زیرا که بعضی اید و وی کرده اند و عیناً و هم روایت است از عایشه
عنها که قالت گفت گفتم كنت اغتسل اتا و رسول الله بودم که غسل میکردم و در نیمه قرار صلى الله عليه وسلم

و نیز دلیل است بر آنکه تيمم با نیت صحیح اجزای زمین و در روایتی این است جعلت لی الارض کلها ولا تيمم سجدا و طهورا و این از نصیحت است یا نه
نزد احمد و غیره و هر که نیت در دست لال کرد باید که بعضی روایات صحیح آمده و جعلت ترابها طهورا اخری مسلم نیست دلیل بر آنست
تراب نریزد که در اصول مقرر شده که ذکر بعضی افراد عام مخصوص آیه است و نیز این مفهوم لغت است نزد محققین بر آن عمل نکنند کسی و بر آنکه کسی
که در صورتی است دلیل است بر آنکه مراد تراب است چه بگوید برین برای تيمم کسی که قال فی الکشاف انه لا یغنی احد من العربین قول القائل
منحت براس من الدین والتراب الاستی القبیض انتهى و بعضی مستحق نمی شود و مگر در مسح از تراب نه از مجاره و حران فایما دلیل آورد که
الصلوة فلیصل پس هر کدام هر دو که دریا بدو اوقات نماز پس باید که نماز گذارد و در هر آنجا که وقت نماز او را دریافته بر هر حال اگر چند باید چه
و نه آنچه یعنی تيمم چنانکه در روایت ابی امامه است فایما رجل من امتی اذ رکعت الصلوة فظلم یحرمه و جلا الارض سجدا و طهورا و در فعلی این است غرضه طهور
و سجده و در وی این است که نیست واجب ریافتن آب و ذکر الحمد و ذکر کرب و جابر بن عبد الله حدیث و ذکر کرب و جابر بن عبد الله حدیث را و لیکن مصنف آنرا ذکر نکرد
نیز که سه چیز باقی است از مساجد و لیکن آنرا ذکر کنیم برای تمام حدیث و تکلیف فائده است ثلاث قول است و اجلت لی الشفاء
و در روایتی المتعلم خطابی گفته حال پیشینان و قسم بود بعضی بدان بود و در جامه و بر او را غنایم نمود و بعضی را که اذن جهاد بود و آنها چون
غیبت میکردند چیزی را حلال نمی شد برای ایشان خوردن آن بلکه آتش می آمد و آنرا پاک می سوخت و برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن
اجازت تصرف شد تقبیل و اصطفا و صرحت و غایتی که ما حال تعالی کل کلا نقال لله و الاستسقاء و چهارم قول است و اعطیت الشفاعة
و در شرح مغربی و از نه شفاعت شمرده که مجموع آن مختص است باحضرت صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی از ائمه و برای غیر آنحضرت هم باشد و محتفل
که مراد آنحضرت با شفاعت شفاعت عظمی باشد و در اوقات مردم از موقوفه نریزد که در کمال بیان است و از اینجا است که باین شفاعت افضل آنحضرت
بر هر که در موقوفه باشد ظاهر گردد و در حدیث قول است و کان للنبی صیحة فی قومه خاصته و بعثت الی الناس كافة پس این عموم
رسالت خاص است آن حضرت صلی الله علیه و سلم و بعثت نوح علیه السلام اگر چه بد غرق مکنین عام بود در اهل ارض نیز که هیچ
یکی جزایمان آنندگان بوی باقی نمانده بود و لیکن در اصل بعثت دی عموم نمود و قبل غیر ذلک و از اینجا معلوم شد که مجموع این خمس مخصوص است
به حضرت دی اگر چه و از افراد غیر وی نیز شراک باشد و درین حدیث فوائد علییه است که در کتب مطول بیان کرده اند و مصنف را می بایست که بعد
قول خود و ذکر حدیث متفق علیه بگفت و بر آن قول خود و فی حدیث ضعیف معطوف می نمود و حدیث را با غیر منسوب بسوی خرج باقی نمی ماند اگر چه
از عطف حدیث مفهوم بشود و لیکن حدیث متفق علیه است و فی حدیث ضعیف عند مسلم و در حدیث ضعیف است نزد مسلم
و جعلت ترابها طهورا و اگر دانیده شد خاک زمین برای پاک کننده و ازین حدیث تخصیص تربت برای تيمم معلوم گردد و در
شافعی و احمد در روایتی رواه تین و ابو یوسف عین است و در روایتی از ابو یوسف و احمد بر یک نیز درست است و نزد امام ابو یوسف و مالک
و محمد در روایتی درست است بر چهار جنس زمین است و هر چه باقیش نگذارد و نرم نشود و نه و عفن خاکستر نگردد و دلیل ایشان بقول حدیث
جابر است که مذکور شد یعنی جعلت لی الارض سجدا و طهورا و اراض همه را شامل است و عمل باین حدیث اولی و احوط است که درین عمل بحدیث
ضعیف نیز است اما عمل بحدیث ضعیف که مخصوص تراب است مغفوت عمل باین حدیث میکرد و بعضی گفته اند که تربت مخصوص تراب نیست
بلکه هر مکان و هر چه در وقت از تراب و غیره اما در قاصد گفته که تربت یعنی تراب و تربت همه یک معنی است اذ المرء یخجن الماء و فی
شیء جم آب را در بعضی گفته و جملان ما مختلف است زیرا که در سکس یعنی آدم و سبب ایشان هیچ زمینی نیست که آنجا آب یافته نمی شود و نیز یک باشد

آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان حدیث ضرب است بر این تعلیم عمار و نوح و ادرکسون دست بر زمین این چنین است و می باید بر زمین طایفه
چنانکه عمار گوید بیان کیفیت تيمم هر چهار مرتبه حاصل گردد و بیان تيمم پس روایت کرد عمار تعلیم کردن آنحضرت ضرب را و نوح و ادرکسون روایت دیگر از عمار
در سنن ابی داود و جز آن آمده است آنچه نفس است و در بون تيمم و وضوء نیست در بعضی روایات این حدیث ضرب و احوه صحیح بلکه گفت
ضربه بکفیه الاض شمس وجه و کفیه و این باطلاق خود احتمال ضرورتین نیز دارد اما ذکر کفین و مسح آنها نیز بحث است که مقصود بیان تيمم چهار
نیست پس اقتصار کردن بر آن از جهت کفایت کردن در فعلی ضرب بدلیل ذکر ذراعین بامر فقین در احادیث دیگر در آنکه مقصود ذکر تيمم چهار
بود و بعضی میگویند مراد کفین اینجا نیز تيمم است و چنانکه گاهی به ذکر میکنند و گفت مراد سید اندر نقل قول تعالی التَّائِبُ وَالْمُسْلِمُ لَا يَكْفِيهِمَا
آيَةُ الْيَمِينِ کس اگر گفت ذکر کنند و مراد دارند و در نیاید پس قول ضرورتین ارجح و اقوی است این است آنچه حضرت شیخ مخ در ترجمه نوشته اند
و بجز این قول گفت که حنفی ذکر کرده قول ثوبی که محفوظ ضرورتین است نه ضربه و احوه مرادش حفظ در سبب است نه حفظ روایت زیرا که احتیاط
در شافیه مذکور است اول است ثانیاً و صحیح محفوظ است که ثانی است انتهی حدیث ضربه و احوه و همچنین است و احادیث ضرورتین و صحیح نیست
پس مقام حدیث عمار نتواند شد و آنکه در بعضی روایات عمار ضربه آمده بی قید و احوه محمول است بر مقید پس فعل ضرورتین نباشد و در بعضی
همین است که تيمم یک ضربه است برای وجه و کفین و دلیل ایشان همین حدیث عمار است و گفته اند که آنچه ما در این حدیث ضعیف است یا در بعضی
و همچنین در سبب علمای اهل حدیث گفتااست بر احتیاج و ظاهر کفین موافق حدیث عمار و از عمار روایات دیگر بخلاف این نیز آمده لیکن ارجح همان است
که در صحیحین است و عمار قوی سید ابان بعد از نبی صلی الله علیه و سلم پس باطل شد احتمال آنکه مراد کفین باشد و آنکه وضوء گویند و مسح بین
بامر فقین نمایند دلیل ایشان حدیث این عمار است که باید و صحیح است که وضوء موقوف است پس مقام حدیث عمار نخواهد شد و نوح و ادرکسون
گفته و حدیث نیامده که در او دست مبارک رخا زد و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و احادیثی که در خلاف آنچه تعلیم واروشه و در بعضی
انتهی و توانا گفته اعضا تيمم تر و و هر دو کف دست مسح کنند و هر دو را یکبار یک ضربه در آنکه ناوی و تسبیح است انتهی و در بعضی گفته
در صفت تيمم احتیاج کرده اند و هر دو تيمم و وضوء یک برای روی و یکی برای دست و دست تا آرنج احمد و تسبیح گفته که تيمم یک ضربه است برای وجه
و کفین پس اختلاف در وضوء است و در عدد ضربه و در قدر مسح و مسح کرده است احمد و تسبیح حدیث عمار و این و حدیث نزدیکی
متعارض نیستند زیرا که فعل این عمر کمال سنت است و در تيمم فعل آنحضرت اقل تيمم است چنانکه لفظ تکبیر بآن اشاره میکند پس چنانکه فعل
یک یک بار شستن بعضی معلوم است و کمال آن سه بار شستن و مسح اذین و مسح و شستن را با و الحاق کردن است همچنان
اهل تيمم یک ضربه و مسح تا و بند دست و کمال آن وضوء و مسح تا آرنج و آنچه جمعی اختیار کرده اند که اگر یک ضربه تيمم کند کفین را بر و مال
و اصل بر این در دست تا آرنج شستن تيمم واقع نشود و حکم محض است و مخالفت ظاهر حدیث عمار و الله اعلم انتهی متفق علیها بین صحیحین
و در وی دلیل است بر کفایت ضربه و احوه و بر کفایت مسح کفین و در مین و بر یک آیت محتمل بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بیان کرده اند
بر کفین و افاوه کرد که ترتیب در آن وجه و کفین غیر واجب است و اگر چه وضوء ترتیب نیست مگر آنکه وضوء شده است عطف در روایت
بخاری ثم مسح وجه و کفیه و مسح علی الاض ثم تغصها ثم مسح بید علی شاکلایک علی شاکلایک علی شاکلایک علی شاکلایک
علی بیدک ثم مسح علی وجهک و الا لالت کرد این حدیث را آنکه تيمم بر کفین است که جنب شود آب نیافت و رفته است بعد از کفایت یک ضربه و مسح
نقل علی بن ابی طالب و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله بن عمر و شعبان ثوری و مالک و ابو حنیفه و اصحاب لای و صاحبین و شافیه

پس برآوردند و بگفتای خود معید را باریکتر مسح کرد و غیر مستحای خود تمام تا سناک آب پاک شوی مسح تا ابط گفته این بحکمست آن بود که در وقت
 ذکر مرتفعین نیست پس گمان برودند که دست تمام تمام عضو است از کف تا ابط انتهی و شیخ ابن الهمام گفته که حکم حدیث ضربین الصبیح بوده و گفته که
 صحیح الاستیاء است و حکم جابه انتهی گویم مصنف در فتح الباری گفته که اتیان بخاری عنوان را بلفظ نرم کتاب التیمم لوجه الکفین باشد خلاف از
 جهت قوت دلیل اوست زیرا که احادیث واره و مصنف تمام صحیح گفته شده از ان جز حدیثی است که هم و عمار و معاذی این هر دو ضعیف است یا مختلف و در فتح
 و وقت و رابع عدم رفع دست و اما حدیثی است که هم پس وارد بلفظ این است بحکم و اما حدیث عمار پس بلفظ کفین است و در صحیحین بلفظ مرتفعین است
 در سنن و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا باط آمده و درین و در روایت مقال است شافعی و غیره گفته اند که اگر این واقع شده است یا نه حضرت
 صلی الله علیه و سلم پس بر تیمم صحیح و ثابت شده است از آن حضرت بعد از ان پس این نسخ اوست و اگر تیسر امر آن حضرت واقع شده است پس بحکم
 در چیزی است که بیان امر کرده اند اگر آنکه از خود کردند و تواتر روایت صحیحین است و اقتصار بر وجه کفین اینکه عارضی سید ابان بعد از آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم را وی حدیث اعرف است بر او حدیث غیر خود را سیاحی مجتهد و جواب دوی در شرح مسلم که مقصود بیان حج و صورت حضرت
 برای تعلیم جمیع آنچه حاصل شود بوی تجمیع است بآنکه سیاق قصد لالت وارد بر آنکه در جمیع است چنانچه از قول آن حضرت اما لکینک
 بیان جمیع چیزی است که کفایت کند و استلال بر اشتراط مسح تمام مرتفعین بقیاس بر وضو قاسدست چاین قیاس است بمقا بلکنس که دالت
 بر مسح کفین با آنکه قائل به عدم نیز قیاس دارد و معارض این قیاس آن قیاس است بر حدیثی که از آن حضرت روایت شده اما الدار قطنی فی سننه تحقیق
 روایت و قدیمی القطن و دیگر غیر تمام و هو الصواب و حال کلام ثقات انتهی و آنکه گفت مصنف و صحیح الاکتفاء و فقه علی ابن عمر
 و گفته اند که از کلام اوست و اما هماد را در ان مسح است و بعضی گفته اند موقوف است بر این عرفا و فعلا و روایت کرده اند از احکام و بعضی موقوف
 و در سناش علی بن شیبان است و دار قطن گفته توشیح کرده است او را یکی القطن و غیره و تصنف گفته تصنیف کرده اند او را غیر واحد و در
 بطریق که در همدان مقال است ضعیفین حسین و غیره و کتب نقل گفته در حدیثی او چند روایات است همه غیر صحیح بلکه موقوف است یا ضعیف یا تعدیه
 عمار و به جزیم البخاری فی صحیح فقال یا التیمم لوجه الکفین انتهی گویم احادیث درین باب مختلف آمده و بعضی ضعیفین و در بعضی ضعیف و واحد و در
 بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی بین الی المرتفعین و در بعضی بین مطلق آن اهل معرفت بحديث بخداوند در ترجیح ضعیف واحد و مسح کفین
 و مقال دارند و احادیث مخالف آن و هو الراجح و لیکن گفته اند که اخذ با حدیث ضعیفین و مرتفعین اخذ است با احتیاط و عمل است با حدیث مرتفعین
 از جهت اشتغال ضربین بر وضو و مسح ذراعین تمام مرتفعین بر مسح کفین و اول الکسر و الله اعلم و **و عن** ابی هریره رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الصعيد وضوء المسلم فاك پاک کنند و مسلمان است تصدیق یعنی خاک آید و بعضی گفته اند
 بعضی بر وی زمین است و تصنیف گفته معید در لغت تراب را گویند و آنچه ذهرن بغیر نقل او را که میکند عدم اطلاق سید است بر ترجیح و انده و سناوند
 خدمت و وقع و وجوب طیب طاهر را گویند پس شرط پیدا شد قصد و تودن تراب یا رمل و طهارت آن انتهی و ان لم يجد الماء عشر سنین
 اگر چه نیاب آب را فرستاده سال در پنج ساله و تا یک دست در طهر و بیت خاک و تنقیه بر آنکه خاک خلط مطلق است مآرب را چنانکه مذکور است
 ضروری مثل ضروری معذ و چنانکه مذکور است فی حدیثی و تصنیف گفته اختلاف کرده اند که تیمم طهارت ضروری است یا طهارت مطلقا از نزدیک
 فقیر نزع لفظی است زیرا که ضروری است بمعنی آنکه مشروعت لکن نزدیک فقدا است و طهارت مطلقه است بمعنی آنکه مؤثر است در آباء
 صلوة و غیر آن بشرح سناوند پس غافل تیمم طبع تر نیست از متوضی بلکه هر یکی در مظان خود مطیع است پس تفرقانی که بر ضرورت تیمم کرده اند

ولفظوی این است که قال ابوذر اجتبرت المدة فامرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بان يهل فقلت فيما فاتت رسول الله صلى الله عليه وسلم
فقلت تلك ابوذر فقال حالك ما كنت اتعرض للجماعة وليس قريني ما قال الصديق لم يزل لم يحسن المار ولو عشر سنين وصححه
وتصحيحه حديث الى وذر ترمذي والحاكم ايضا واختلفت في صنف وخرج الباري انه صحيح ابن حبان والدارقطني وعنه ابو سعدة
بالخبر دي رضي الله عنه قال خرج رجلان في سفر فخصمتهما الصلوة فقلت برون آمدند وروم ودر سفری پس در آمد
وقت نماز وولیس معهما ماء فقیما صعبا طایبا ونمودا ایشان آب پس قصد کردند خاک پاک را یعنی تیمم نمودند پس باز آمدند
نماز را شروع وید الماء فی الوقت پشتر یا قنند آب را در وقت نماز یعنی وقت نماز باقی بود که آب یافتند فاعادوا الصلوة والوضوء
پس باز کردند یکی از ان دو مرد نماز ووضوء را در روایتی صحیح والوضوء بوضوء آمده وشمیه وی با عاده بطریق تطهیر است والا یؤیدونه عنکوا لعلهم
یا تیمموا وضوءکم در خاک گذارشت وکلمه بعد الاخر باز کردند دیگری نماز ووضوء خود را وازینجا معلوم شد که اجتهاد در عصر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم جاری بود شعرا تیار رسول الله پشتر آمدن آن مرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فذکرنا اذ لک یسئران کردند
این قصه را فقال لا یذکر بعد اصبت المشتتة پس فرمود مرا آنکس را که باز نگردانید نماز را یا تیممی که طویفه مسلک را در وین که
بر تقدیر یا قننی آب تیمم کردی و چون یافتی آب را عاده نکردی حکم شریعت همین است واجزا تلك صلاتك ولسست ترا نمازی که کرده
زیر که این نماز در وقت خود واقع شد و آب مفقود بود پس واجب تر است ودر اینجا دلیل بر آنکه واجب نیست اعاده نماز بر کسی که
گذارد است آنرا بتراب در وقت بعد فراغ از نماز و همین است مذهب ابوحنیفه و شافعی ورفته اند بسیاری از علما بسوی وجوب اعاده وقت
بسبب اطلاق قول می فاذا وجد الماء فلیتمی الله ولقولنا تعالی اذ اقمتم فی الصلوة فاعلموا ان خطاب متوجه است باقیاتی وقت
وکنست تادیه و در وقت وچرا که داده اند که هیئت اذا وجد الماء فلیتمی است در کسی که یافت آب را بعد وقت و کسی که یافت آنرا قبل خروج وقت
و در حال نماز و بعد آن و این مرجع مقید است در وقت پس محمول شود مطلق بر مقتضی چه حدیث ابی سعید و کسی است که یافت آب را در وقت و غیر
در وی تعرض با عاده وضوء نموده بلکه اساس بشره فکر کرده و اما میت پس بعد فعل صلوة خطاب را توجه بسوی فاعلم می باقی مانده و یقین
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غیر سعید را فرمود واجزا انک صلوتک واجزا اعراست است از بودن فعل سقط وجوب اعاده عبادت و در عمل
گفته و الحق انه قد انزاه وقال للاخر فرمود و دیگری را آنکه وضوء کرد و باز گردانیده بود نماز را لک الاجرم من تبین مر تر است اجر
و ثواب عمل دوباره یکبار بادی فرض بستم بخت عذر و بار دیگر گذاردن نماز نقل نزول عذر رواه ابو داود والدارقطني والحاکی
والشافعی نحوه که استنادی مختصر السنن للمذری انه اخرجه الفسائی سند او مرسل انتهی و رواه الدارقطني مرصلا وابن المبارک مرصلا
و گفت ابو داود و هم سنائی که مرسل است از عطاء بن یسار که از تابعین است باسقاط ابی سعید و گفت ابو داود و ذکر ابو سعید درین حدیث
موقوف نیست و حکم تصحیح که اتصال او بر شرط شیخین و تصنف گفتن این روایت را ابن السکن در صحیح خود آورده و او را شاهدی است از حدیث
ابن عباس و او اسحق بن مسنده و لفظی این است انه صلی الله علیه وسلم بان یتم فقیل له ان الماء قریب منك قال فاعلم لا یبلغه استی
و در اینجا دلیل بر آنکه بر حیات فانی یک لحظه هم اعتقاد نباید کرد و آنست که زنده ایم زیرا که دم دیگر در باقیمانده و نعم ما قلیل شعر
پرتو عشم چراغی است که در غم وجود و بشیم مژه بریم زونی خاموش است و عن ابن عباس رضي الله عنه فی قوله عت
و جل روایت است از ابن عباس در تفسیر قول خلی فاعلم بزرگ آنست که مرضی اگر باشد شایه بار در مصفی گفته متعلق است

آن مستعمل الجواهر لم يرد له مسح ثم بوجوه غيره من كبر كند بيان بخوان شسته را بعد بچند بار می و مصفی
گفت این است یعنی ما یزید الله لیجعل علیک من حجاج و لکن یزید لیطهر کعبه و لیست علیک من است
در سجده بجا نرود مصاب و در وانی که بر شقوق بغل و باله و مانند آن و اسقاط شرط طهارت عند العصب و در علم سلس البول انقلاب السج
و اشاعله انتهى رواه ابن ماجه بسند و ای روایت کرد این را ابن ماجه و هم را قاضی بسندی که واهی است زیرا که از حدیث محمد بن خالد
روی که آب است و میقی و در اقطبی آنرا بدو طریق دیگر روایت کرده اند که واهی تر اند از روایت اول گفت شافعی در آن مختصر که اگر می شستم
بسند او را بصحت قائل میشدم بآن و گفت امام احمد این حدیث باطل است و انکار کرد آنرا یحیی بن یحیی گفت بهیچ ثابت نمی شود در این باب
از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چیزی و گفت نووی اتفاق کرده اند صفا بر ضعت این حدیث و درین معنی حدیثی دیگر نیز هست لیکن هیچ یک
ثابت نه و گفت بهیچ اصح چیزی که درین باب ثابت است حدیث جابر است که او با هم جد آمد آکسر جمیع حدیثی که در این باب منسوب است بر صدر
ای در ضعف جدا و بدین تحقیق است کافی القاموس پس مراد آنست که حقیق ضعیف تحقیقا یعنی سندی این حدیث صحیح است و در فرائد
احمد و حمور با اینکه تم بعد از آنست و از شافعی در یک قول عدم جواز تنیم خوف ضرر روایت کرده اند شکوای گفت نمیدانم که این عبارت از کجا
زیر که قول وی تعالی از آنست تخلف می شود الخ مؤید این حدیث است و همچنین حدیث عمرو بن العاص و قی که فرستاد او را رسول خدا صلی الله
علیه و سلم و غزوه ذات السلاسل و محکم شد وی و شب سرد و تمیم نمود و نماز گذار و با صاحب خود و هرگاه که آمدند نزد رسول خدا و ذکر کردند این
قصه را فرمود وی عمرو نماز گذاردی با صاحب خود و حال آنکه تو جنب بودی گفت قول حق تعالی را یاد کردم و لا تقفوا الا فکسکم ان
الله کان یکتو نسجنا تمیم نمودم و نماز گذاردم پس خنده کرده و هیچ نفرمود رواه احمد و الدارقطنی و ابن حبان الحاکم و اخرجه البخاری تعلیقا
انتهی در حجة الله البالغة گفته و همین است حکم کسی که استعمال آب بروی نموده باشد گویا وی عادم آب است پس هر کجا که در دریاچه باشد
و بودی از جوه و منوال از آب نتواند که در حکم عادم آب دارد و همچنین است حکم خوف طریق و همین است حکم کسی که محتاج است بشرب که او را حکم
عادم آب دارد و نسبت وضو و آنکه گفته اند قوت نماز با استعمال آب و اگر آن تنیم سبب از اسباب تنیم است و دلیل بر آن یافته نشد بلکه استعمال آب
بروی واجب است زیرا که تراخی او در عاید صلوة تا این وقت اگر بعدی است که برای تأخیر سفیج است مثل نوم و سهو و جزا پس اگر کسی که
او تعالی اگر او را در نماز درین وقت اگر تراخی بی عذر است یعنی اگر وضو میکند وقت نماز در دست وی سرد پس لازم بروی وضو است و آنست
بالمصیة و آنچه گفته اند که طلب کذب را تا این مقدار و مسافات محدوده پس قائم نیست بر آن محتمل نیز بلکه از باب احتیاج است و کلام
درین مسئله بیشتر گفته است و عن جابر بن عبد الله انصاری رضي الله عنه فی الرجل الذی یسج و رقصه مرو
که جرات رسید بسو او از سنگ و آن این است که گفت جابر بر آنیم ما در سفری پس رسیدم مروی را از رفیقان پس انگشتی بر جرات کرد و آن سنگ
در سر آن مروی پس محکم شد وی و رسید یاران خود را با همی با هم برای من خصی و تمیم گفته یعنی با هم برای تو وضعت و حال آنکه تو قدرت داری
بر آب پس غسل کروان مروی و پس هرگاه که قدم آوریم بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم بگردیده شد آنحضرت را تا این واقع فرمود که شستند او را
ایشان بطلعی تعالی چه اسوال نکردند و ارا و قی که ندانست حکم سلسه پس چنین نیست که شافعی یعنی عمرو وانی و نافع همگی برینند است
آنما کان یکلفیه ان تیمم و یصعب علی خرجه خوفاً جزین نیست که پس بعد از آنکه تیمم میکرد و میبست بر جرات خود
جامه پاره را بر تن میبست و یغسل سائر جمدها و پشتر مسح میکرد بر آن خرقه و میبست باقی اندام خود را و درین حدیث دلیل است

برجمع رون میان تیمم مسح و غسل یعنی شستن باقی بدن و این شکل است پس گفته اند که محمول است بر اکثر اعضاء وضو و مسح و بود و اساس آن
باب شستن پس عدول کرد و بوسیله تیمم شستن و آن ساخت آب را بر بقیه بدن خود و اما شستن پس در سر بود و واجب در آن غسل است لیکن مستحب شد
بمسبب شستن واجب غسل بود و مسح نمودن بر آن لیکن مصنف در تخیص گفته که در روایت عطاء الزاین عباس فرمود که تیمم نهمه است پس در مصنف بعد
جابر را یعنی سوختن کرده که دلالت میکند بر یکبار غسل می آید اما کان بکثیر غیر نفع است و حیرن نیست که چون مصنف این حدیث را تفسیر کرده و عبادت
کردال بود بر عدم رفع وی فوت شد و آن عبارت همان است که گذشت یعنی گفت جابر بر ابراهیم مادر سفری تا آخر قعد رواه ابو داؤد
لمسند فیہ صنع زید که متروک است بر آن زبیر بن خرقین یعنی خای پسر و علی مغتو و مشاء و محمد بن سنان و قال گفت دارقطنی این را نقل
و گفت ذمی انصدوق و قد صحح ابن السکن و خلاف کرد او را زای و روایت نمود آنرا از عطاء الزاین عباس موصولاً گفت مصنف در تخیص روایت
کرده است آنرا ابو داؤد و نیز لحدیث از زای و گفت سید ما را از عطاء الزاین عباس موصولاً که در حدیث پسر بن عمر بن الاوزاعی و گفت دارقطنی
اختلاف کرده اند و آن را از زای و موصولاً این است که از زای هر سئل کرد آنرا از عطاء الزاین عباس روایت این ماجه است و گفت ابو زهره و ابو امام
نشدید است آنرا از زای از عطاء بلکه شنیده است از اسماعیل بن مسلم از عطاء بیان کرده است این را ابن ابی العشرون و در روایت خود از او را
و نقل کرد و ابن السکن از ابی داؤد که حدیث زبیر بن خرقین صحیح است از حدیث از زای گفت و این مثل چیزی است که وارد شده است در مسیح و جبر
و واقع شد و روایت عطاء الزاین عباس فرمود که تیمم پس ثابت شد که زبیر بن خرقین متروک است بسباق وی تنبیه کرده است بر آن ابن العطفان
و لیکن روایت کرده اند ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از حدیث ولید بن عبداللہ بن ابی رباح عن عمه عطایا بنی رباح عن ابن عباس که جنب شد
مروی پس امر کرده شد و غسل پس فرمود پس ذکر کرده شد باحضرت علی السدی علیه السلام پس فرمود چه شد ایشان را گفتند ادا نکند ایشان را از
سده بار فرمود این کلمه را تحقیق گردانیده است خدای تعالی صید یا تیمم را ملهم و ولید بن عبداللہ را دارقطنی ضعیف گفته و تقویت کرد او را که
قصیح این حدیث آورده و او را شاهی ضعیف است از روایت عطیة زبانی سعید خدری رواه دارقطنی و نیز در روایت عطایا ذکر مسیح بر جبر
نیامده پس این حدیث از افراد زبیر بن خرقین باشد استحقاق و فیہ و درین حدیث اختلاف است علی را و بیه بر روی او که عطایا
چهاروی زبیر بن خرقین از جابر روایت کرده و او را زای آنرا بلائاً از عطاء الزاین عباس آورده و اختلاف در روایت عطایا واقع شده که آیا جابر
یا از ابن عباس و مدیک از دو روایت است آنچه در روایت دیگر نیست که عرفت ما تقدم و این حدیث و حدیث علی مستفادند بر وجوب مسح
بر جابر کتاب و در وی خلاف است میان علما بعضی گویند مسح کند و جابر بن هرود حدیث اگر چه ضعیف اند و لیکن محمد بن یحیی بن یحیی بن یحیی بن یحیی
خفین بر عامه و این قیاس مقوی انصاف است در سئل گفته و هو الظاهر و حسن ابن عباس رضی الله عنه قال من السنة الا ان یصل
الرجل بالثمتم الا جهلوا و احداً گفت از سنت است اینکه نماز کند و در و بلکه زن نیز یک تیمم مگر یک نماز شستن و جهلوا
الاخری باز تیمم کند برای نماز یکبار و در آن نظر من است آنست که در روایت آنحضرت باشد پس این حدیث و حکم فرغ خواهد بود و محمل کرد
طریق مسکه فی الدین شروع و مسلمین باشد و در حدیث دلالت است بر یکبار یک تیمم برای دو نماز کافی نیست چنانکه مذکور شد شافعی است زیرا که
نموده و واجب است تیمم برای هر فریضه و مذبح ابو صیف و اصحاب او حسن بن صالح آنست که هر قدر نماز یا کنوا هر یک تیمم بخواند و بجز وضو نماید
عمد انما و قیاس فی بعض منوافل و جواب منظر شافعی این است که در منوافل حدیث است و کذا نقل از تخفیف است چنانچه بر علیه ما ندان گذارد
میشوند و عجم مخصوص است با آنچه ذکر کردیم و ابو داؤد گفته که یک تیمم دو فریضه مجتهد فاست زیرا که جمیع هر دو را همچو یکی میگرداند و جواب داده اند

که اجتماع منیست زیرا که اعتبار غایب هر دو فریضه است در وقت نه در وقت اما حافظ شوکانی گفته که سباح میشود و تیمم انجام میشود و بر منوط
بلای کسی که آب نیابد یا بر سر سفره از سه مقام آب و منی شکسته تیمم بفرایغ از نماز و اشتغال بغير نماز و نه خروج وقت علی ما هو الحق و خلاف درین مسئله
معروف است و در وجه الله الباقی گفته تیمم بفریضه وضو و غسل پس اینچنین متوضی با وضوی خود معتدل با جنس خود میبایست که در مثل گذران نماز
و غیره آن همه تیمم را هم جائز است پس میتواند که یک تیمم چند فریضه بگذارد زیرا که حدیثی صحیح درین باب که برای هر فریضه تیمم جدید واجب است یا و نشد
انتهی رواه الدارقطني و البیهقي باسناده ضعیف حدیثی را روایت کرده این حدیث را دارقطنی بسند بسیار ضعیف زیر برگرد و روایت
حسن بن عماره است و او ضعیف است و درین باب است از علی کرم الله وجهه و ابن عمر رضی الله عنهما و با ضعیفان و از ابن عمر واضح است
مگر بوقت و مرسل است پس قائم نشود بدان جهت اصل اینست که او تعالی تراب را قائم قادم آب گردانیده و معلوم است که واجب نیست و ضوابط گراز
حدث قائم نمیشود و باین رفته است جماعت از اهل حدیث و غیرهم و بولار تقوم دلیل او چون تیمم مثل وضو نموده ناقض و مس نیز همان
نواقض وضو است چنانکه شوکانی رحمه الله گفته که هر که نواقض تیمم غرض نواقض وضو ثابت کرده پس آن مقبول نیست که باین بیان یافته
و دلیل که حجت بآن قائم تواند شد پس باین اقتضا است بر نواقض وضو است

باب الحيض

حيض بمعنى سيلان است میگویند حاضر الوادی چون سیلان کرد آب وی و حوض نیز از دست و در شرع عبارت است از خونی که از رحم
زن براید بی علت و لاوت و آنچه بجلت برای آنرا اخراجند گویند و آنچه بعد ولادت و روزه از نفاس گویند و حیض بمعنی حیض آید و حیض کبیر صحاح
که بر آن زن باشد و بیغ یکبار حیض آمدن و حکمت و پدید کردن حیض تربیت اولاد است از این جهت است که حامل حیض نمی آرد و آنچه فاضل مانی
از فاضل آید و میردن بی آید آن خون نفاس است بعد آن خون را که داده حیض بود خون دیگر و اندر باین سبب کم است که مرده حیض را و حاکم و غیره
از این عباس آورده اند که ابتداء حیض بر حوا بود و بعد از سهوا از منته و در حدیث دیگر آمده که این چیزی است که نوشته است آنرا پروردگار بر حق
آورد و نیز آمده که مردان زنان بنی اسرائیل در مسجد جمعه میشدند و نماز میکردند و مصلطی میشدند پس فرستاد خدا تعالی بر زنان ایشان حیض
و منع کرد و ایشان را از در آمدن درون مسجد و تطهیر این و در روایت گفته اند که بنات آدم منافات با ناسی بنی اسرائیل ندارد چه بنات آدم
بی واسطه از نیست و الله اعلم و سخن عایشه رضي الله عنها ان فاطمة بعثت الي حبيش بدمتيك فاطمة فاطمة بنت محمد بن عبد الله
وضبطی و در اول باب نواقض گذشت که انت التخصیض بود که بسیار احتیاج میکرد و آن خونی است که روان میشود و از فرج
زن در غیر بگام می آید پس آنرا فاطمه زهرا آنحضرت و گفت من فی هستم که احتیاض میکنم پس پاک نمی شوم آیا ترک کنم نماز را فقال لها پس فرمود او را
رسول الله صلى الله عليه وسلم ان دم الحيض دهر اسود يعرف بدمتيك خون حیض خون سیاه می باشد و شناخته
میشود و ای شهادت از زنان فاذا كان ذلك بمرکات فامسك عن الصلوة پس هرگاه که باشد این خون حیض نگاه دار و در
از نماز فاذا كان الاخر فحق ضعیف و ضعیفی پس هرگاه که باشد خون دیگر یعنی جز سیاه پس وضو کن و نماز گذار چنانکه حکم معذوران
و درین حدیث رد مستحاضه است بسوی صفت دم که اگر سیاه است حیض است و الا احتیاض است و هذا قال الشافعي فی حق المبتدأة و در نواقض
گذشت که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این رگ است پس چون همیشه آید حیض تو ترک کن نماز را و چون برگردی پیشوا و خون را
و این حدیث منافی نمیست زیرا که قول می گویند حیض سیاه می باشد و غایت میشود و بیان وقت اقبال ما و با حیض است پس مستحاضه چون تمیز

کنند یا حیض بخورد یا بصفت و دم یا بامقوی در وقت عادت اگر مستاده است عمل نماید یا بدست خود و جماعت که فاطمه معتمدیه باشد و مرد یا بان
قول که پیش از حیض تو عادت می بود یا غیر معتمدیه است پس مرد اقبال حیض می بصفت کند و نیست مانع از اجتماع و معرفت و معرفت و حیض
غیر وی و استحاضه را حکم است آنکه آنجا نیست طلی او در حال چنان دم استحاخضه نزد جای هر طهارت را که وی بپوشد و هر دم که ناز و روزه
غیر ما نگذارد فی الجمله و نیز هر دم که بپوشد و دلیل تحریم تلوع نماده این عباس فرمود باید او را روزه وی وقتی که ناز گذارد و نماز اعظم
بسی چون او را با وجود روانی خون نماز جائز شد و برای وی طهارت شرط بود و جماعت هم جائز باشد و آنرا بخند آنکه امر کرده شود با احتیاط و طهارت
حدث و نجاست پس بشود فرج خود قبل و منوط قبل نیم و بپوشد با پاره جامه برای دفع نجاست و تقلیل می پس اگر باین تدبیر هم خون
بند نشود فرج را نگاه کند بطریق که در کتب مطهره معروف است و این واجب نیست بلکه اولی است از برای تقلیل نجاست بحسب قدرت
پس وضو کند و آنرا بخند آنکه وضو کردن می پیش از دخول وقت نماز واجب نیست نزد جماعت بلکه طهارت می وضو می نیست او را تقییر آن
بر وقت حاجت روا که ابو داؤد و النسائی و صحیح ابن حبان و الحاکم و استسکره ابو حاتم و زرک از حضرت عدی بن ثابت
عن ابیه عن جده است و در وی شناختن می شود که کیست و تضعیف کرده است این حدیث را ابو داؤد و نیز و صحیح اسماء بنت عقیس
بضم ممل و فتح سیم و سکون تخذیه اسما و خنوی زن جعفر بن ابی طالب است هجرت کرد و عمره وی و نجسته و زاید برای او عبد الله بن جعفر را
و محمد و حن رابستر هجرت آورد و بر میزد و چون شهادت شد جعفر نزد وی کرد او را ابو بکر صدیق رضی الله عنه و متولد شد از وی محمد بن ابی بکر و چون
وفات کرد صدیق بنی گرفت او را علی بن ابی طالب و زاید برای وی بجی و وجود و از خدا دان و مخلصا فاطمه را و این نبوت صبی الله نعم
روایت کرده اند از وی جمعی از صحابه پیش عمر بن الخطاب و عبد الله بن عباس و ابوموسی اشعری عند آبی داؤد نزد ابو داؤد و این
لفظ که گفت اسماعل بن مسعود رسول خدا بر دستیک فاطمه بنت ابی جیش استحاخضه کرده شده چنین و چنین یعنی مدت و در روزی ناز نگذاشته
فرمود یعنی بطریق تعجب سبحان الله این شیطان است و التمس فی مخرج می باید که بشنید آن در مکر بکر سیم و سکون را
و فتح کاف نام آنکه کلان است که گرفته میشود و در وی آب برای غسل و در نمایه گفته که شسته میشود و در آن جامه و سیم زانده است و این آوند
خاص است مردان را فاذا رأت صفرة فوق الماء پس چون بیند زردی بالای آب و این علامت آخر وقت طلعت است پس شجاع
آفتاب و آخر وقت ظهر زردگون میشود بلکه در ابتدای وقت زوال تغییری بدان راهی باید اگر چنانچه نیست و این غیر صفرا است که در آخر وقت عصر
می باشد مقصود آنست که چون وقت ظهر ظاهر شود فلفظ غسل الظهر و العصر غسلوا و اجل پس باید که غسل کند مگر عصر اگر غسل
و لغسل المغرب و العشاء غسلوا و احل و غسل کند از برای مغرب و عشاء غسل و این دو غسل شدیدی چهار نماز و لغسل
للظهر غسلوا و احل و غسل کند مگر برای یک غسل و این غسل سوم است پس از این حدیث و حدیث محمد بن حنبله باید معلوم شده که هر دو
و شب برای پنج نماز غسل برابرده باشد جمعی از صحابه و تابعین بموجب اغتسال برای هر نماز رفته اند و بعد از آن واجب و گفته اند که در وقت
امر آنحضرت بغسل برای هر نماز تضعیف است و بقی البیهقی تضعیف و لفظة اند شیع است که حدیث فاطمه بنت ابی جیش که وی وضو میکرد و
هر نماز بغسل گفته اند که آنکه شیع محتاج معرفت تا حضرت متذری گفته حدیث اسما حسن است و جمیع میان می حدیث فاطمه باین طریق است
که غسل است و بگوید که بعد از آنکه عدم امر فاطمه را بدان و اقتضای امر وی بوضو پس وضو واجب باشد و قد خرج الشافعی الی هذا انتهى و تنقیح
فما بین ذلك و وضو کند و میان آن غسلها یعنی برای عصر در صورت غسل برای ظهر و عصر و برای عشاء در صورت غسل برای مغرب و ش

این چنین گفت است شیخ این جوهر شرح و در حاشی آن فرشته که مرد و نوافل است در او قایتیک و رسیان این ناز است اگر چه او کفعل کند و و مژگان و دست
کرده است این حدیث را بعد از وقت ابوداؤد روایت کرده است مجازا از ابن عباس رضی الله عنه که هرگاه سخت آمد و دشوار بود بران از آن فصل برای هر نماز
حکم کرد و آنحضرت که هیچ کند میان دو نماز یک فصل انتهی سیدی و والی قدس سره نوشته که در هر فصل خلالت است میان ایند بنا بر اختلاف
احادیث در جمیع این عمرو بن زبیر و عطایا بنی ابراه و جوب غسل است برای هر یک نماز و دو بیت از انبیا و عباس و عائشه که هر روز یک غسل کرد و دو
این سبب و حسن نیست که غسل کند از نماز ظهر تا نماز عصر همیشه و توبیخ کرده است ابوداؤد و حسن خود برای این همه اصول و هر یکی را با بی علم و قوت
ورفته اند و چه بسیار بیک و از بیست بروی غسل گرفت اقبال نماز که اهل عدم جوب است و صحیح نشده است امر کردن بان جز بکار و درین بحث
که ادا و برت فاشه عمل کردم و سلمی انتهی و حسن . حجت بفتح طای عمل و سکون میم بخت حشش و تقدیم جیم مفتوحه برای حمد اله و ذکر
محمّد خاتم النبیین نیز بخت حشش است تحت سبب بن عبید و چون وی شهید شد و تزوج طلح بن عبداللّه اندر آن حالت گفت استحقاق
حیضه کثیره شدن پس گفت همه نبود من که استخاضه میکرد پس باریخت استخاضه و در سن ابوداؤد بیان کثرت آنه که گفت میرز تقی
فاتح التیمی پس امر بمغیر خدا صلے الله علیه و سلم استفتیة که طالب فتوی کنم او را و خبر دهم از حال خود پس با فتم آنحضرت را
و خدایت خود زینب و دختر حشش پس گفت چه میفرمائی مراد حکم این استخاضه که تحقیق منع کرد مرا نماز و روز را و فرمود رسیان نیم متر باریک و پند
که آن می برد و خون را گفت آن خون نیاید ازین دست فرمود پس یکایم کن فرج خود را گفت ازین هم بیشتر است فرمود یکبار حاشه را گفت ازین هم بیشتر
و نیست مگر آنکه میرز فرم خون را از حشش سخت فرمود و یک حکم نکنم تا بد و چه چیز که ام را که بکنی طایلت کند ترا آن یک چیز از دیگر و اگر قوی شوی برود
چیز پس نودا ناری قال فرمود او را اغماهی رکضه من رکضات الشیطان نیست این طایلی که رسیده است یعنی استخاضه
باین خط و دیرت که افتاده توران مگر کفشد از شیطان یعنی از او رها و فاشه و شیطان و طلیس و تحلیط کردن وی بر توران و درین نواز طهارت و نماز و تاک
فرمودش کنانید ترا عادت تو پس گوید رکضه ایست از وی و اصل کفش دفع عاصباتیدن با و زدن بران و بر انگشتن سبب برای و اندیدن و نیست این
منافی آنچه که گفت که آن کی هست که عاذاش خوانند ازین را می توان گفت که شیطان همان رنگ را لثت زد تا آنکه روان گردید و از نظر همین است که کش
وی حقیقه است چنست مانع از عمل می بر حقیقت و ازینجا معلوم میشود که شیطان را و بر آن وی نیز تصرفی نیست که بجلتها اگر قناری گرداند که
بسبب آن از عبادت پروردگار باز میسر دارد بعد از آن بیان آن دو امر میکند و میفرماید فحقیض یعنی تا و احای می شده ستة ایا چارو
سبعة ایا هر پس حائض شوینی الزام احکام حیض کن دران و ترک عملی و صلوة و صوم شش روز یا هفت روز از آنچه موافق باشد ترا از
عادت زنان و مشارک اند در سن و قرابت و مزاج تا آنچه گردانید و در میان کی ازین و در عدد از جهت بودن آنها متعارف و غالب در
عادت زنان و تواند که برای شک بود و آنحضرت یکی ازین و در عدد ذکر کرده باشد و در سبب گفته که از آنرا برای شک است و نیز برای تخمین بلکه
اعظم این معنی است که زنان را یکی ازین و در عدد می باشد انتهی و در و لائل الاحکام از نویدی آورده که نیست این حکم بوجه تخمین بلکه باعتبار حال زنان
قبیل است پس اگر عادت آنها شش روز باشد و نیز شش روز یا حیض کرد و اگر عادت آنها هفت روز باشد هفت روز حیض کند و اشاره
کرد بهیوی این خطایی و گفته بحکم که این زن را عادی باشد لیکن فرمودش کرده و می در یاد که شش روز بود یا هفت روز پس حکم فرمود و اگر کسی
کند و را بجهل نماید و بماند کار خود را بر تحقیق یکی ازین و در عدد انتهی غرض مگر فرمود حائض شش روز یا هفت روز یا هفت روز عادت است
فاذا استتقت فصلی پس عمل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکه زنان بعد از انقضای حیض میکنند پس اگرگاه که پاکیزه شود بی سبب

و نیز معلوم شد که حنفیانین حدیث را از غیر لفظ بود او آورده اند از الفاظی که از کسی که در جمیع بران و درین حدیث دلیل است بر اجماع جمع و دوازده وقت یکی از آن هر دو بعد از آنکه اگر علی علیه السلام باشد سخاوند اولی ترست بآن حال آنکه برای می سیاح نکردند بلکه امر متوعدا و را بتوقت که مافوت و حلال عایشه رضی الله عنهما ان امر حبیبة بدنت سبب استیکرام حبیبة و تخرجهش خواهر ام المومنین زینب بنت جحش شهرت کمینت خود و گفته اند که نامش حبیبة است و کمینت وی ام حبیبة است بغیر از قال الواقدی و تبعه لم یزنی و رحمه الدار کفنی و شهرور و روایات صحیح ام حبیبة است با ثبات تا بود زید بن عبد الرحمن بن عوف که زانی الفسخ و تصدق و تلخیص گفت و از غرض است آنچه سبب از شیخ خود و همین پنج حکایت که نام ام حبیبة نیز زینب بود اما برین صفت که زید بن جحش از حضرت صلی الله علیه و سلم نام غالباً بود و بر ام حبیبة که است و مراد از این تصویب تصحیح چیزی است که در روایات وارد شده که زینب بنت جحش زید بن عبد الرحمن بن عوف بود و اتقی و در صفی گفته قاضی عیاض و شارح الانوار گفته که زید بن جحش درین حدیث و هم است و زینب بنت جحش بیچگاه در کتاب عبد الرحمن بن عوف نبود و اگر در کتاب وی بود ام حبیبة بنت جحش است خواهر زینب و را حدیث دیگر ذکر کرده اند که حنبلت جحش سخاوند شده بود و در عبد الله بن مسعود است که ام حبیبة و حنبلت است و متاثر شده بود و الله اعلم انتمی گویم گفته اند که زینب نیز صواب است زیرا که نام خواهری ام المومنین در اصل زید بود زینب انحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا تغییر کرد و بنام خواهرش خواند سبب آنکه خواهر وی شهرت کمینت شده بود و چون این صفت گفته که جحش را شده و تخرجهش و زینب نام داشت و دیگر حنبلت زید بن طلحه و دیگر ام حبیبة و هم سخاوندی شدند و ذکر کرد بخاری آنچه دلالت دارد بر آنکه بعضی اصحاب المومنین سخاوند بودند پس اگر صحیح شود که هر سخته سخاوند میکرد پس آن زینب باشد و علما شمار کرده اند از نانی سخاوند عبد الله بن مسعود و صلی الله علیه و سلم این سبب شمار ایشان بدو زن و الله اعلم انتمی شکست ای رسول الله حکایت کرد ام حبیبة بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سلم الله عنون سخاوند را در صفی گفته تحقیق آنست که سخاوند و حیض هر دو از یک محل است لیکن حیض موافق عادت ناست و بر طبقه که خدا می تعالی برای زنان خود جلیت ساخته است و سخاوند خلاف عادت است حاصل شده از زنان بر طوبت و فساد و اوعیه و دم پس کنایت کرده شد از فساد و اوعیه تصدع عروق انتمی که ما تقدیم فقال ام کلثوم قد را ما کانت تحبک حبضتک انما عتسیت فرمود توقف کن آنقدر مدت که حبس میکردی ترا حیض تو پس غسل کرد و نماز گزار و کانت تعذلت لکل صلوة و بود ام حبیبة که غسل میکرد برای هر نمازی یعنی بدون آنکه مردن انحضرت او را بنسل که از افی اسبل غاضی گفته این غسل کردن او بر طبقین تطوع بود و ما این رفته اند جمهور و گفته اند که نیست واجب بر سخاوند غسل کردن برای هر نماز بخیر و لیکن بر او نیز واجب بان و منوت که از افی فتح الباری شگوفای در شرح جعفر خود گفته و در هیچ حدیث صحیح نیامده که غسل برای هر نماز یا برای هر روز و یا هر روز واجب است بلکه آنچه صحیح شده آنست که وقت انقضای ایام حیض متاویا می که تا لحظ مقام اوست از تنبیه و غیره بقرآن غسل کند چنانکه صحیحین از حدیث عایشه آمده باین لفظ که چون بیاید حیض یک کن نماز را و هرگاه که برود پس بشوی از خود خون را و نماز بگذار و آنچه در مسلم آمده که ام حبیبة برای هر نماز غسل میکرد آن جفت نیست زیرا که وی این کار را پیش نفس نفس و دیگر و انحضرت او را این حکم نفی فرموده بود بلکه ارشاد انحضرت در حق و س این بود که بقدر آنچه میس کند ترا حیض تو توقف کن باز غسل ببار و این دلیل است بر غسل بعد از انقضای نماز حیض و این بان غسل است که بعد از او با حیض میباشد و ثابت می شود و این عبارت غسل برای هر نماز و در طرقی که غسل برای هر نماز آمده مثل آن جفت تا نمی شود خصوصاً وقت معارض اقتضای با حادیث صحیح وارد و درین باب و نیز در غسل برای هر نماز شققت بزرگ است بر زنان و اینها که غسل کم و درین اندو شریعت مطهره کحه مسلم است و حق تعالی گفته ما جعل علیکم فی الذین من حرج و انعموا الله ما انعمت علیکم انتم انتمی

واین دلیل حج است و خارج از استطاعت رواه مسلم در مسلم گفته حدیث دلیل است بر اجماع صحابه بسوی حرمات که آن ایام ماکو
 اوست چه عادت نبی القبل یا قاضیه بود و وصف خون می که سیاه می باشد معروف است و همچنین عادت زنان آن ایام مدوده و اقبال او را حدیث حضرت
 رواه عاصم بن حماد که گوشت و مراد حصول طهر است زینین بر اینست که صاحب عادت باشد یا نه چنانکه اطلاع حدیث الحاکم آن میکند بلکه نیست مراد
 که حصول طهر نبی از کثرت و ثبوت و امالات اقوی تر باشد و حق وی پسر چون حامل شود ملین و لای حیض واجب شود بر وی غسل و وضو کند بر وی نماز بگذرد
 جمع صوری بوضو و اگر چه بعضی در حق حیض باین معنی وارد نشده و لیکن جواز وی معلوم هر کسی است و اما نگارنده حق می تواند بر این وضوی فرقی بین حکمت
 و علماء ازین بر آنست که نفاس است و **حایضه** یعنی آنکه در حق حیض است و اما نگارنده حق می تواند بر این وضوی فرقی بین حکمت
 موصوفه و غیره است و گفته اند در حارث الفساری بیعت کرده با رسول خدا و غزاهای خود همراه وی و دوامیکه در مرضی حج را و بعد از آنکه صاحب
 جماعتی از وی را وی است قال الله لا یصل الاکراه و الصفره بعد الطهر شیئا لغت بودیم که کثرت آنرا بیکدیگر که رت و صفرت را
 بعد که یعنی پاک شدن از حیض چیزی و در مسلم گفته مراد بیکه قصه بیضا است و یعنی حیض یا اختلاک کرده اند علماء و قول می کنند که گفته اند که در حکم
 رفع است زیرا که مراد بر آن زمانه آنحضرت و علمای آنست پس تقریر باشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و این امری بخاری است از علمای حدیث بر آنست
 باشد و این حدیث دلیل است بر آنکه نیست حکم حیض چیزی را که نیست خون سیاه غلیظ شانه شده و بعد ویت قصه بیعت قاف و تشدید صدا
 و در وی خلافی معروف است و در میان علماء انتهی و در صنفی گفته قصه بی که را گویند و آن کنایت است از سفید بر آمدن پارچه که در فرج بگذاشته باشند
 می آید نیز خون و بعضی گفته اند که قصه چیزی است سفید که در وقت انقطاع حیض از فرج زن بر می آید و ظاهر این کلام و جاول است پس چون
 از فرج زنان پارچه سفید خاصی آید و آن با نطفه دم و صفرت باشد حیض از منقطع میشود و همین است مذهب فقها که صفرت و کمرت و آید
 حیض طبعی حیض است و اگر بعد از انقضای عادت ظاهر شود و جاعل بر آنکه حیض نیست و به قال احمد و زوافی حیض است بشرطیکه از پائین رو
 تجاوز نکند و البوصیفه گفته که حیض است بشرطیکه از دوزخ تجاوز نکند رواه البخاری و ابوداؤد و الحاکم و **حایضه** و رواه ابوالصنف
 فی مستخرج و الدارمی و لیکن بل بعد الطهر بعد النسل گفته و بخط مصنف رج یافته شد که بسناد و بعد الطهر صحیح است بر شرط بخاری و **عن**
 انس بن مالک رضي الله عنه ان اليهود كانوا اذا احاضت المرأة فجهروا بوجوههم و دونها و فقیه حنفی سبکدونی در میان این
 که بواجب کفوهای خوردند بآن زن و نمی در اور و در زنان را و همچنین بیکدیگر و در میان ایشان و در آنها بر می سیدند صاحب سوال از این
 حال که حق است یا باطل پس فرمود و در حق امالی این آیت و **وکی علی ناکه علی الحیض قل هو اذی قاع** عکبر لوالله کافی الحیض
 و لا تقربوهن پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تفسیر این آیت اصنعوا و تقربوا الا النکاح یمنی بانان و حج
 از مکات و ضاحجه است مجالس و محالطت مگر جماع و بقیه این حدیث در مشکوٰۃ مذکور است رواه مسلم گفته اند که سائل ازین ابوالصنف
 بود قال الواقدی و صواب آنست که سید بن حصین و عباد بن بشر بودند که فی الصحیح و **حایضه** رضي الله عنها قالت گفت ما
 بودیم من که غسل میکردم من آنحضرت صلی الله علیه و سلم از یک طرف و ما هر دو جنب بودیم و کمان یا مری کا خود را بود آنحضرت که امر میکرد
 که از این بدیم و در حق و پس آنرا می ستم آنرا بنای شده و بمقتضای قاعده صرف التبر بایه بمره پیش از آنکه فیما شکی و انا احاطت
 پس می رسانید بدن خود را ببدن من و من حالش می بودم و این صریح نیست در اجتماع بلکه در وی صرف الصاق و بشو و بشو است پس معلوم
 شد که احتیاط بچیزی که در آنرا است حرام است و جدا از آنکه از آن تا نازوست و این مذهب امام ابوحنیفه و مالک شافعی است و احوال

و گفته اند که اکثر نفاس شصت و نوبت باشد و در روز یا پنج روز گفته اند که بیست و چند نوبت و در بعضی اهل نقل آن نیز گفته اند و بعضی
حدیثی دارند و بیست پس با او یک یا بیست و نوبت است پس از آن بیست و نوبت است پس از آن بیست و نوبت است پس از آن بیست و نوبت است پس از آن بیست و نوبت است
حکم است و خانه باشد و نفاس را بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
بر بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
خود را بر بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
این اتفاق ششاد بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
یعنی از حد بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
زمانه نفاس را بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
شش و در تمام شوکانی گفته بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
جماعتی از فقها است که این حدیث ضعیف مردود است و بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
یونان الا ان تری العلم قول فلان حاکم راست از حدیث عثمان بن ابی العاص وقت رسول الله صلی الله علیه و سلم و نفاس را بیست و نوبت است
احادیث حاصله از بعضی حدیث است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است
این حدیث تصدیق بر آن نکند و بعضی از بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است و در بعضی حدیثی بیست و نوبت است

كِتَابُ الصَّلَاةِ

صلوة و لغت یعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز اصدقه از آنست که نماز امد و شغل است برین معنی بریان کردن گوشت و تصدیع
سختن آن باتش فی ستر نمی خورن چه درست گردانیدن نمی باشد شغل است برین معنی مناسبت تحقیق نگاه داشتن کفصلی را باتش مجامه میکند از
و گمان از ابراهیم و درست نمیکند از ازواج که از دست او است اصوب و جاول است که با بصلوة و خیریت نماز را بچهار دست بلغات معنی فرض آمده
چنانکه علیکم السلام بخود و نماز در وقت و حال صلوة و عباد و طبع و فایک از حیض و نفاس فرض میشود و لذت را که تا بعد از کمال الطهارت نوشتن برحمت

باب الموافقة

سابقیت جمع بیقات است و بیقات قوت معین را گویند قال ابن المدام و مولود و درینجا اوقات معیه بیضیات محسوسه هر گاه در نماز پنجگانه و در شب معراج فرض شده بجهت این دوی اوقات تعیین اوقات می فرود آمد و بنا آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در زیارتی نماز گذار و اوقات را معین بنویسند تا آنکه باید پس تقدیر اوقات محسره برای نماز با حکام شرع است عقل و در این فاشان است نقل نیست لیکن بعضی معانی حکمت در آن میتوان یافت که مناسب باشد

بگویند یا ایها العبد العاصی تغیر یا حسن عبد الله بر عروان المثنی صلی الله علیه و سلم قال وقت الظهور اذا زالت الشمس وقت ما زیدین قتی نیست که زوال یافت آفتاب بسوی مغرب همین است آن و لکن که در دوران طاعت است آخر الصلوة لیل الوطی التکمیل یعنی بر پاکیز نماز با حکام میل کردن آفتاب از میانه آسمان بجهت مغرب که آنرا وقت طالع گویند و اول وقت نیست و آنرا بیان یافت ظهر است آن است

[illegible]

اور اس وقت وہ قول می بینند و العاصم من قضا انما انتهی و باین قول امام محمد کرده اند سنت تعمیل عصر و کذا و غیره یکی مثل آنست که بعضی از اهل
 گفته اند که کلام الله است درین حدیث چنانچه می میرت عمل بود و نصاری بر قول بریکه اهل می شود وقت عصر تا آنکه سایه رخ و چندان شود و بعد از
 انواع حالات و جزین نیست که اهل است بر آنکه از نماز عصر تا غروب شمس آن قصص از انصاف ندارد و وقت عصر و درین خود شک نیست انتهی گویم قول امام محمد
 تا عصر خیر نیست بود آنجا سفید و پاک این می باشد که وقت مثل چنانکه بر عارفان اوقات غیر عینی است یا قدری کمتر از آن بعد و مثل خود آفتاب
 و بیضا غیر محاط بصورت نمی باشد پس تحت و در آن بر شلین چنانکه باین نیست و نیز در وی تصریح نیست تاخیر عصر تا شلین نیز در و حدیث در میان می آید
 اگر است سابقه را این است که در میان اوقات نماز پس از غروب می شود و در و تحویل عصر و گذاردن آن بر یک مثل را گذارنده در وقت عصر این حدیث بخیر
 ابعاج و خارج از حدیث نیست که لا ینفی حدیث بیان آن حدیث بعد از حدیث مذکور در قول امام محمد گفته که آنجا امام ازین حدیث استنباط کرده اند صحیح است
 و در اول حدیث همین حدیث است که باین کلمه العصر ای مغرب الشمس کمتر از این نصف النهار ای صلاه عصر می باید تا وقت علم و کثرت خطا که مقصود اول و ثبوت
 درست کرد و این معنی بدون تاخیر عصر از اهل وقت آن تحقیق نمی شود اما آنچه از بعضی فقها مستقول است که باین حدیث مشک کرده اند و آنکه وقت عصر از
 ما بعد الشلین شروع می شود و قبل از آن وقت غلظت پس در آن حدیث بر آن منع است که ای اگر لفظ ما باین وقت العصر ای مغرب می بود و گواهی این است
 می شد لفظ ما باین صلوۃ العصر ای مغرب الشمس است و ظاهر است که صلوۃ العصر و اهل وقت تحقیق نمی شود تا مدتها قبل کرده و در آن شبیه بر قلعه ما باین ظاهر است
 بروقت آنچه محمول آنجا بود و وقت غروب آن کمتر از این نیم عصر باشد که از ابتدای وقت عصر تا غروب ساقی آن می باشد و اگر کسی را بطحا رسد که شبیه
 تقسیم است و درین صورت تعمیل عدم می آید زیرا که صلوۃ عصر را تعیین نیست هر کسی در وقتی از اوقات تعیین نمی تواند بجا آورد وقت عصر یکی از اینست
 گویم شبیه بر یکی تعیین نمی بیند است و محاطین وقت متعارف نماز آنجا با یکی شناختند پس باین بود با حسن تقییم متحقق شد و دیگر از اقسام
 از ایشان این معنی واضح شد و تقییم متحقق شد نظیر آنست که حضرت عایشه در وقت محمول نماز عصر آنحضرت فرموده است که این صلی العصر و الشمس می چرختا
 لم یظلم الله بعد و علم است که این بیان تفسیر غیر از کسائی که آن آنجا بیا که دیه باشد و بودن آفتاب در آن محمول و در سایه در آن بیا که دیده باشند
 خامه نمیکند که از این تاخیر باید دانست که آنچه در کلام امام واقع شده که درین محل العصر کان ما بین الظل الی العصر تا ما بین العصر الی المغرب بظاهر و تحت
 زیرا که باقی قاعه ظلال الغضای مثل وقتی می شود که ربع النهار باقی بماند و اکثر بلدان پس زمین ساقی باشند و زیاد و کم پس چنان تفسیر کرد که فرمود
 امام از ما بین الظل ما بین وقت متعارف الصلوۃ است یعنی از ابتدای وقت متاخر خصوصاً و از اتمام صلیت که از این است و است و این معنی و سخن
 آبی بزرگه الاستی بفتح موحده و سکون زانما شامش تغلّب بن عبید است و قبل بن عبد الله سلمان قدیم است قاتل عبد الله بن غنفل و همیشه
 غزا کرد و همراه رسول الله علیه و آله تا آنکه مقبوض شد و نزول کرد بصور و غزاه و غزاه و اسان و در و در و قیل بغیر ما در سنین آن حضرت زمین
 قال کان رسول الله کذب الله کذب یه الا کذب علیه وسلم یصلی العصر ثم یرجع احدنا الی صلح سیکند از نماز عصر را به تشریف
 سیکند تا بسوی وقت جای بود و پیش خود وصل یعنی را سکون می حمله فی اقصی المدینه در نایب مدینه و این حال است از صل یا صفت است
 و التمسیر حیة و آفتاب زنده می بود یعنی روشن و تابان و سفید و نفی و قوی الاثر از وی جزیت و کون و اعلیت شافیه گویند که این در وقت
 سیدین سایه بشتین نمی باشد و راست میگویند و نیز در حدیث مدین بحث است و بیجا است و از امام احمد حکمی است که افضل در وقت غیره از اینها نیست
 تا آخر وقت غبار و خشک نیست که در این باب نهیست مختار اهل حدیث و اید و ثلث و فر و صاحبین است که از هر دو که است و کان استیحسان می یقوت
 من العشاء و در وقت میر شد تا یکتا تاخیر کرده شود تا غشاء را در از تاخیر ثلث میل است چنانکه در حدیث ابن عمر زید و سلم آمده که گفت درنگ که بجم

و در وقت استسکانه که شب کوتاه است و مردم خواب نیکو می‌نمایند حاضر جد و غایت اند که این بر تقدیری است که جمیع خائزین با بعضی کس بسیار
تأخیر کنند پس اولی تأخیر است بی خلالت امام شافعی و این دیگر که تحمل در صلوة است و گویند که در تقدیم سرعت است و ادای عبادت پس افضل است
لقد تعالی و سائر نحو الخی فی حق تعالی و در تقدیم و با کسی که در اسفار تأخیر جماعت است و بی شک تأخیر جماعت افضل است و سرعت
به سفر است چیزی است که افضل است نزد خدای تعالی و معنی قضی درین باب آن است که تاخیر غیر تا آخر وقت صحیح است با جمعی عیبه که ابراست تعلیل
جماعت امری که دوست اند از اخص مردم در شرف نیز که دوست چنانکه سازا باشد و از تطویل قنارت و فرموده آنکس آن است و حال آنکه تطویل قنارت در
نماز سنت است خوف تعلیل آن در اول وقت نیز شستن و طهارت نماز بر آن آفتاب سبب است و قنایت تا که و این اسفار نیست و در تقدیم شستن
و اصحاب با یکدیگر که ثابت در روایات از فضل آن حضرت اسفارت و آنچه مروی است از تطویل اگر ثابت شود شاید که در سفر باشد و حکمت در سفر و این
چون آن حضرت در وقت تطویل کس گفته که در غیر وقت محمود نماز کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیثی مایه نیست و من السائر متفقان مع اکثر
باین حدیث و قول اجماع است نزد ما و فضل و شاید که آن در وقتی بود که زمان مأمور بودند به بیرون آمدن نماز بعد از آن شمس غروب گشت با موقوف شدن
الباقی من بعد صیحة انتهی امام این چهار احتمالات است و برابر احادیث صحیح و در هر یک حق نبوت است و دوست با همان نفس با سفر قناته
اعظم لا جوره پس بدست که اسفار بجزیر گستر برلی نزد و ثواب نماز را که ثواب نماز بقدر ثواب جماعت است و جماعت و اسفار
نیامدی باشد از تطویل غالباً و الا الحسنة یعنی آنچه و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه الترمذی و ابن حبان و ابن لفظ
ابو داود است و **ع** (ابن هریر) راجع بالله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من ادرك من الصلوة ركة
قبل ان تطلع الشمس فقد ادرك الصلوة کس که در یاد رکعتی از نماز صبح پیش از آنکه بر آید وقت پس تحقیق دریافت نماز صبح را از رکعت
گفته تا هر یک برلی ضرورت یعنی هر که مسند شد و یک رکعت دریافت می گوید یا تمام نماز دریافت و گفته که تقیید بخند برلی آنست که شارب برلی نماز و اوقات
مقرر کرده و او اول نماز را بعد از اتمام حجت و صحنه و در میان هر دو وقت برلی هر نماز و این نماز مقرر گردانیده و در غیر آن اوقات معتبره
نماز شافعی و نماز امر الی می باشد تا نماز را گردانیده پس من حدیث و دلیل است بر آنکه اول یک رکعت در وقت خارج از اوقات مضره مانند وقت
طلوع و غروب و غلط است بخند و ریش آنکه بجا باشد و نمی تواند که نماز را داند بده شفا یافت و ممکن شد اول که یک رکعت در یاد بجا مانع پاک
شد و توانست که در یاد یک رکعت را انتهی گویم حدیث از مضمون تقیید بخند و خالی است و لهذا حافظ ابن القیم و اعلام گفته مقصود است بجزم و
در صحنه گفته که یک رکعت از نماز در وقت خود بجا آورد و باقی خارج وقت او را حکم ادا است و در صلوة و اتمام آن و ابو نعیم در نماز صبح خلالت
کرده است و آن ضعیف است و جمیع تعزیر کرده اند برین حدیث که اگر عند حضور منقلب شد و از وقت مقدار یک رکعت باقی مانده است او را از
میشود آن نماز مانند آنکه پیش از شمس بخون یا مانع شد صحنه یا ظاهر شد حائضه زیاد کرده انجمی و گفته اند که اگر قصد یک رکعت از وقت یافت
لازم باشد و قضای آن نماز نیز یک رکعت فقیر درین تعزیر نظر است زیرا که استطاعت شرط وجوب است و وجوب قضاء مستغرق بر وجوب ادای آنجا
رکعات اخیر و قضاء است که شارب تعزیر از نصف لا بد و اگر ادا ساخته است و تابع خرفی که در وقت کرده شده است نموده باقی ماند سوال و آن آنست که
چون حال صلوة بر یک نخل است پس تخصیص فجر عصر باین مرتبت چنانچه در اکثر روایات واقع شده سبب چه باشد عمل گفته اند که از تعزیر است
اول آنکه این روایت و در وقت واقع اند و بعضی گفته اند و بعد از آن آفتاب بر یاد افزوده و بعضی معلوم میکنند که وقت زیاد پس اگر این را
حدیث حدیث بیان نمی فرمودگان آن وقت بهین می انجامید و خلالت او را از اوقات نماز باقی می کرد که انسانی آن باین مضمون و مکرر معلوم میشود و هم آنکه

[illegible]

فوقی گفت مؤید اوست روایت ابی داود که من سخت پند می کنم که هر کس که در این نماز و نماز گذارد و در آن بر ساعت که محبت از پیش
 انتهی و آنچه درین حدیث دلالت است بر آنکه هر وقت طواف بخانه و نماز روی در هر ساعت که کند از ساعات ایل و نماز و حدیث ثانی که
 اوست پس مجبور عمل کرده اند بر احادیثی که در آنجا بیان کرده و بیان جهت که احادیثی ثابت است و همچنین فی غیرها جمیع السبع من فی سیرا
 و شافعی و غیره عمل باین حدیث کرده اند گفته اند که در احادیثی که تخصیص بقائه آمده و نافله که پیشینه غایب جموع است مخصوص است باین حدیث
 و کوه نیست و نافله در کفای آنی ساعه من الساعات و نیست باین حدیث خاص و هر یک طواف بلکه شامل بر نافله است بنا بر حدیث ابن حبان که در
 صحیح اوست و لفظ وی این است یا بنی عبد المطلب ان کانکم من الامم شیء فلا تعرفوا احدنا منکم ان یمنع من یصلی عند البیت ایت ساعه شایان
 لیل او نماز در جمیع و تاج شمس مناج گفته و چون قائل شدیم بجزا نفل یعنی در مسجد حرام در اوقات که است پس این مخصوص است مسجد حرام
 یا نماز است و در حدیث حرم که در وی دو وجه است و صواب تعلیم جمیع حرم است انتهی رواه الشافعی و ابن خزيمة و ابن حبان الدارقطنی
 و الحاکم من حدیث جبریل و رواه الطبرانی عن ابن عباس ابو نعیم فی تاریخ اصفهان و الخطیب فی التلخیص عن ابن عباس و کذا سلیل الحنفیة
 یعنی ابو داود و احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صحیح الترمذی و ابن حبان و تصنیف در توفیق گفت این تفسیر این حدیث را بسو
 مسلم کرده است چنانکه گفت رواه الجماعة الا البخاری فی این جهت از وی نیز که مسلم از روایت کرده و در اشاد و گفت اسناد وی بر شرط مسلم
 و تابع شد و او درین مورد موجب طبری گفت رواه السبعة الا البخاری فی این لفظه و گفت رواه مسلم و لفظه انتموا احاداً عند البیت و صلوا ایت
 ساعه شایان لیل او نماز گردید و چون دید که این تفسیر از نسبت بجاعت نموده و ان البخاری اقطاع کرده از بیان جماعه مسلم را و انتموا
 بروی از جماعه و متوقع کرده از لفظ این تفسیر و خطا که در کراشی گویم مردان این تمکید در اینجا صاحب متقی الاخبار است که جدا نمیدارد شیخ الاسلام که
 شیخ الاسلام این تمکید شیخ حافظ ابن قیم است و عن ابن عسیمی رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال
 الشفق - الشمس قد فرود شفق سرخ است و تمام حدیث این است فاذا غاب الشفق وجبت الصلوة پس چون غایب شود شفق واجب گردد
 نماز و باین رفته اند اکثر ائمه و عاقل اهل لغت و نزاد امام عظم و طائفة از علما سنی است که بعد از سرخ پدید گردد و بروایت ابو صیفی نیز سخت
 در جمیع گفته شفق نیز که گفت شافعی و ابو یوسف محمد مفسر است و نزدیک ابو حنیفه مفسر است باین معنی که بعد از غروب شفق ظهور شود و تا آنکه
 اصحاب ابو حنیفه بر قول صاحبین فتوی داده اند انتهی و بروایتی از امام احمد در سفر محرم معتبر است و در حضرت باض جهت جمعی میان احادیث
 باختلاف حال این نظر را که در سفر گاهی نزول نیکند محرم پس می پوشد از دیوار با و گمان برده می شود که غالب شد و چون غالب گردد برین
 یقین میگردد و غیبت است پس شفق نزول محرم است و لیکن اعتبار کرده است بیاض را از جهت بودن فی ایل بر غیبت محرم است شیخ زحوی
 گفته احتیاطاً در حق محرم محرم است و در حق عشا باض تا هر کلام در وقت خود واقع گردد و یقین بر نزول شافعی در قول جزیه وقت مغرب
 مقدار وضو و اذان اقامت میچیز که است و رافعی که از ائمه مذاهب شافعی است گوید که اگر مقدار چند دقیقه که بوی شدت جمیع دفع توان کرد
 نیز اعتبار کنند و در بنا شد و دلیل این قول آنست که جبریل علیک السلام از راه دور و نزدیک وقت گذارد و اگر در هیچ و مستعد بودی چنانکه خود
 دیگر نماز است اشاره بان کردی و در قول فیه ما فیه و دیگر است و خودی گفت که احادیث صحیح صریح است بقول قدیم و اعتبار کرده اند
 از بس که از شافعی مثل ظاهری و یقینی و غزالی و غیره است و در این حدیث که بیان کند این قول جزیه شافعی است و قول قدیم آنست که در این
 دو وقت است که محرم تا مغرب شفق و صبح تا طلوع و غیره و قوی در شرح مذکور ادوکه از راه شافعی آورده و احادیث

عن حماد بن عمار عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يجزئ من الصلوة الا ان يقرأ الحمد والقلوب على ما مضى من الصلوة
 فيشبهه بغيره انما الحمد والقلوب على ما مضى من الصلوة فيشبهه بغيره انما الحمد والقلوب على ما مضى من الصلوة فيشبهه بغيره
 كما قال الشاعر شمر وارضى اصبح يرد وقل ان يهتبه واول الغيث قطر غيثك بجاهتي وحمدا ابن مسعود رضي الله عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الاعمال الصلوة في اول وقتها بركتونها اعمال الكذاون غارست ماولي قوش
 نماز خود و فاضلتين اعمال است بعد از ايمان ولا بد در اول وقت گذاردن فاضل تر خواهد بود و اگر جماعت ميست کرد و سبب نيست دروي تاخير در اول
 حديث است که نماز در اول وقت افضل است از جمله اعمال چنانکه ظاهر تعريض بالا هم است اين حديث معارض حديث ديگر است که در آن دلورده
 که افضل الاعمال ايمان بالله و تعظيم حق نيست که در دين حديث از اعمال نمازي ايمان است بزيک سوال از افضل اعمال لاهل الايمان بود پس موطوف
 ايمان باشد اين وقتين النية گفته اعمال درين حديث عملي انما بزيک سنا دل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود حديث ابوهريرة رضي الله
 ايمان بالله عز وجل و ليکن احاديث ديگر و در اول وقت نماز اعمال اند و اين احاديث معارض حديث بابلند و ظاهر وجه اول
 آنست که آنحضرت صلي الله عليه و سلم هر دو خطاب را بچنان لائق تر بود و بوي و هو و اقوم و ايا رب غيبه انما بزيک سنا دل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود
 و در حق فني صدق داد و غير ذلک و مراد بافضل اعمال با بزرگتر افضل نيست بلکه مطلق افضل است و معارض تعظيم مطلق در اول وقت نيست
 حديث عثمان بن ابي لهب که آنحضرت فرمود اگر مي بودم که دشواري کنم بزيک خود بزيک سنا دل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود حديث ابوهريرة رضي الله
 و احاديث ايزاد و نظر و جواب آنست که اين تخصيص است موعود اول وقت را و نيست تعارض در بيان عام و خاص رواه الترمذي و الحاكم و صحيحه
 و رواه الدارقطني و ابن خزيمة و ابن حبان و گفت که بزيک سنا دل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود حديث ابوهريرة رضي الله
 گفت پرسيد شد رسول خدا صلي الله عليه و سلم که کدام عمل فاضلتر است فرمود نماز در اول وقت خود رواه احمد و الترمذي و ابو داود و گفت ترمذي مروي
 نيست اين حديث مگر از حديث عهد الشدين عمر العري و دي قوی نيست و حفظ و ضبط نماز و ايام حديث انتهي ليکن تفهيم که است اول ايام السكنا في تخفيف
 و اين امر فزود خواهد بود بزيک صريح است و هر که گفت انما بزيک سنا دل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود حديث ابوهريرة رضي الله
 قول فني وقتها و قوی است بر آنست که اين زيادت ضعيف است و گفته اند که متفرست بزيک اول وقتها علي بن حفص از صحابه و صحيحه ايشان روايت
 کرده اند بلفظ علي وقتها و فاضل اول وقتها و جواب لوه اند من حديث الرواية که تفرودي غير متفرست بزيک که هي شيخ صدوق است از رجال مسلم و حاکم و در
 صحيح کرده اند اين روايت را و آخرها اين خزيه في صحيحه و من حديث الداريم باین طور که روايت علي وقتها معني لفظ اول است بزيک که در حديث علي بن حفص
 علي جميع الوقت و روايت وقتها بلفظ تمام غير مفيد است چه مراد آنست که وقتها استقبال وقتها و بغير وقت شرعي معلوم است که نماز در ايشان از زمان
 وقت صحيح نيست پس حين شده که مراد استقبال اکثر من وقتها است و اين بگذاردن نماز در اول وقت ديست و نماز قول تعالى لا تقصروا
 في سائر عتق في التخييرات و بنا بر آنکه در باب آنحضرت صلي الله عليه و سلم اتيان نماز در اول وقت دي بوده و زيک در فضل محمد بن علي بن ابي حمزة
 ابو داود است بزيک نيست که تاخير کرده هي شود و از انجمله ذکر کرد نماز در ايجون حاضر شود وقت دي و مراد آنست که عدم تاخير افضل است و نه تاخير
 بعد از وقت جائز است و دلالت ميکند بر اين حديث و حمدا ابن مسعود رضي الله عنه و قلبي معي و سكون همي حمله و ضم خلل بجمعه بعد و اول و نام
 دي اختلاف است اصح آنست که تاخير کردن معني نيست بزيک سنا دل خواهد بود و اعمال قلوب را پس معارض نشود حديث ابوهريرة رضي الله
 که نام او اوس است و بود دي مؤذن آنحضرت صلي الله عليه و سلم بسلام فتح هجرت کرده و ديک تقسيم شده و موعود بزيک و حسين از ان سيد احکام

صلی الله علیه وسلم العصر شد دخل بیعتی فصلی ز سبقتی گفت گذارد آنحضرت نماز عصر را پیشتر و راه نماز مسکن و گذارد و در رکعت
فصله فقال شغلتن عن رکعتین بعد الظهر فصلی هما الآن پس پسیدم و در فرمود و شغلتن عمن از فرمود رکعت که بعد از غروب است
آن بود و این وقت میان که شغلتن را که اندازد و در نماز و در رکعتین و در وقت از این عباس بن ترزی که آمد که آنحضرت را مال پس شغلتن
او را از رکعت بعد ظهر قلت افغضنیه ما اذا خاتمتنا قال لا نعم یا قضا کنیم ما آن هر دو را چون فوت شوند باز فرمود قضا کنیم و حدیث
دلیل است برینکه قضای نماز درین وقت از نماز صلی الله علیه وسلم بود و دلالت کرد حدیث عایشه بر آنکه نماز میگذارد آنحضرت بعد از عصر
میگردان و اول می نمود و می فرمود و از آن خبر ابو داود و لیکن بعضی گفته چنانکه حدیثی است از حضرت بیان در وقت است بر رکعتین بعد عصر
نه اصل قضای آنست اما بعضی نیست که حدیث ام سلمه را میگردان قول را و دلالت میکند بر آنکه قضای نماز خاص است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و در حدیث
تجید گفته که اشرا بعلیه السلام که رکعت نماز عصر از نماز دیگر و ایت کرده اند و هر واحد که آنحضرت نمی کرد و نماز بعد از عصر حدیث ابن عباس اصح است اما بعضی
دو نماز آنحضرت از قبل بنماز صلی الله علیه وسلم و ما ذکر آن خبر احمد بن حنبل و درینجا سکوت کرده و در فتح الباری بعد از آن حدیث گفته اند
در حدیث ضعیف الاثر هم با جمیع این حدیثین می و بعضی را درینجا نقل نموده و کلامی را ذکر درینجا عیالیه رضی الله عنهما بعد از و کلام در وقت
و در حدیث ابن عباس حدیث واحدین حدیث پیوسته اند و او را هم میماند و ذکر در وقت کرد و ترزی و این حدیث ابن عباس و در حدیث است که کلم بعد نماز

باب ۱. اذان

اذان در وقت یعنی اگر بیدار و خبر کردن و اعلام نمودن است قال تعالی و اذاع من الله و رسوله و در شرح اعلام هر اذان وقت نماز باشد
مخصوص در وقت مخصوص فرض نیست می بینه بود و سال اول از هجرت و وارد شده اند احادیث و آله بر شریعت و می که نیز و لیکن صحیح اول است و مشهور
آنست که ثبوت آن بخواب و دیدن عبداللہ بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب بعد از آن بعضی گفته اند بگوید و غیره و غالی گفته اند بندگان
اذان در خواب و در غالی و بعضی چهارده تصریح کرده اند و صحیح آنست که بعد از خواب بر آن صحابه و می نیز آمده و بعضی گویند که با جهتا و آنحضرت ثابت
شده و تحقیق آنست که آنحضرت کلمات اذان را در معراج شنید و با حکم نشد که این کلمات را در اذان بر می نماز گفته باشند و آنحضرت در کلمات
لی اذان میگرداند و در حدیث آمده و با صاحب و درین باب مشهورست که بعضی اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس می آمد که آن کلمات که بر زبان شنید و او را
بر زمین است اذان باشد این است آنچه شیخ در ترجمه ذکر کرده مخصوصا آنکه کانی گفته آنکه بگوید و در شب با سر بود و هیچ حدیثی صحیح درین باب ثبت
نرسیده و صحیح آنست که شمر است آن در حدیث است و در حدیث اولی یا ثانی از هجرت و ثبوت آن در قرآن بیان آیت است و لا تأذناذینکم الا الله
الاحق و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله
بسیار فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن استی و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله و لا تأذناذینکم الا الله
از امر و توفیق است اولاً بواسطه تعلیم ملک و در تمام عبداللہ بن زید انصاری قرار یافته و ثانیاً بواسطه مقام امیر المؤمنین عمر فاروق زیرا که اعتبار پذیرفته
و ثانیاً بواسطه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که بر آن ملازمت کرده و فرمود و اندازد و حق مرتبه می یافته و ثانیاً بواسطه ثبوت قرآن مجید و حکم بر آن گفته آنحضرت
در دعای آخر اذان در دعوت فاتحه صفت کرده پس از آنکه این ترتیب خالی از حکمت و نکته معتبر نباشد و ثانیاً بواسطه آنکه اذان و اقامت با جمیع مسلمان
از شما از اسلام است پس اگر اهل شری را هر که شنید بر ترک اذان و اقامت سلطان را می باید که با آن جماعت قتال کند و در حدیث صحیح آمده که کان
اذاعه اقامه کند لیکن غیر طبع می فصیح غیر طبعان سمع اذاناً گفت عمنه و ان لم یکن یسمع اعاز علیه و اگر شخصی بغیر اذان اقامت نماز گذارد و عاده بروی

واجب نیست نزدیک جمهور علماء و مذہب حطابین بسیار و علماء و این خبر آنست که اگر اقامت را فراموش کند اعادة نماز لازم می شود و الله اعلم الحق
و **ابن محمد** عبد الله بن زید بن عبد ربه و ای انصاری خریجی است از شاہ ابی صباح حاشیة عقیده و بر و شاہ ابی کبیر است
و عمرو در مدینه سنه ثلثین و ثلثین و ہوا بن اربع و ستین و در لایبوی حجتہ مدعی عن ابی محمد و سعید بن السیّد ابی اسی و الذی اُمری الاذان فی
السنه سنہ واحدی بن الحجۃ یقال لربنا جلالہ و اذان عدادہ فی اہل السنۃ قال گفت چون امر کرد رسول خدا بنا قوس که ساخته شود و زده شود
برای جمع مردم برای نماز طاف بی و انا فاشعرج رجل و زنیال در آمد و احوال آنکه من در خلع مروی یعنی بیستم مروی را در خطاب کہ رسید
ناقوس را در دست خود و یک غم ای بندہ خدا آیا میفرماید این ناقوس را گفت آن مرد چو یکس از لغت میخوانم مردم را بخوان قوس بسوی نماز
فقال پس گفت آن مرد آیا راه نمایم تا بر چیزی آن کہ بہتر است از آن گفت اُمری گفت نقول بگوئی اذان کہ بر کیفیت مخصوصہ الله اکبر
الله اکبر خدا کہ الاذان پس ذکر کرد اذان را تا آخر بہتر بیج الکلبہر بکلیہ جہار بار و می آید آنچه حاضر است و حاضر او بہتر
بغیر تر جمیع یعنی در شان و تین در شرح مسلم گفته خرج عودست بسوی شما و تین بر رفع صوت بعد گفتن آن و دو با تخفیف صوت و با سق قریباً
و الاقامۃ فراڈای و ذکر کرد اقامت را مفرد و بول نکلا در و چیزی از الفاظ و ای الاقل قاصد الصلوٰۃ لکن این لفظ را مکرر گوئی آنرا
قال فلما أصبحت أنیت گفت پس چون من بچ مردم آمدم رسول الله صلی الله علیہ وسلم را و خبر دادم با آنچه در خواب دیدم فقال
پس فرمود انخفضت انھا لروایح بدستی کہ این خواب کہ تو دیدی خواب راست است انشاء الله تعالی الحدیث طارخ حدیث و کان یست
کہ فرمود پس نیست باطلان الفاظ کنعوی چیزی را کہ دیدی در خواب پس باید کہ اذان گوید بلال با آنچه دیدہ تو نیز کہ بلال بلند تر و شیخین تر و بہتر است هر کوتر
از تو پس استاد بلال قال گفت آن کلمات را بروی و اذان گوید و می دان گفت عبد الله پیش خیلین بر اعراب الخطاب افعال اکبر در خانه خود بود پس
بیرون آمد و جالیکہ یکشہ چادر خود را و گیو گیو می رسول خدا گویند کسی کہ فرستاد و را بحتی ہر اینہ دیدم من مانند آنچه فرمودہ شدی یعنی این ندید پس
فرمود انخفضت و الله اعلم یعنی حدیث خدا را بر توافقی این دور و بیت رواہ ابو داؤد و الدارمی و ابن ماجہ و گفت ترمذی کہ این حدیث صحیح است
لیکن قصہ ناقوس را ذکر کردہ پس این اشبت باشد چنانکہ در کتابست اخرجه احمد و ابو داؤد و صحیحہ الترمذی و ابن خزيمة
و حدیث دلیل است بر شریعت اذان برای صلوات برای خواندن قاریان تا حاضر شوند نماز را و لهذا اہتمام کرد و تخفیرت و نظر در چہرے
کہ فراموش کند ایشان را پس این اذان ہم خواندن است بسوی نماز ہم اعلام است بہ خوال وقت وی و اختلاف است علماء را در وجوب آن و شک
نیست کہ از شعار اہل اسلام است و از حاسن اینچہ مشروح کردہ است آنرا خدی تعالی و ادّٰر محتمل اند و وجوب همچنین اختلاف است و دیکت الفاظ
وی و دلالت این حدیث بر آنست کہ بگوید در اول وی چهار بار و روایت مختلف آمدہ و حدیث ابو مخنفہ و بعض روایات ہم ترجیح آمدہ و ہم
تشکیل پس جاری عمل کرد نہ ترجیح بنا بر شریعت روایت نیز کہ زیادت عدل مقبول است و حدیث دال است بر مدہم شریعت و ترجیح و در وی نیز
اختلاف است پس هر کہ آنرا غیر مشروح گفته عمل برین روایت کردہ و ہر کہ مشروح گفته عمل بحدیث ابی حمزہ نمودہ و نیز دلالت کہ روایت حدیث بر
افوا الفاظ قاصت الاقفا اقامت کہ آنرا کہ را بگوید و ظاہر حدیث آنست کہ بگوید ہم در اول یکبار یا بگوید گفت لیکن جمہور بر آنند کہ بگوید در اول اذان
متکثر است و دلیلی با بگوید گفت لیکن نظر بکبر بر آن و اذان چهار بار گوید و اقامت غیر متکثر است و همچنین کہ مست و آنروای و باقی الفاظ یکبار
یا بگوید گفت و روایت کردہ است بخاری حدیث امر بلال کہ تشفی کند اذان را و ایتار نماید اقامت را مگر لفظ اقامت و سیاقی و باین استدلال
کردہ است ہر کہ گفت اذان در کلمات خود یعنی تشفی است و الفاظ اقامت قرآنی است الاقامۃ الصلوٰۃ جواب ادہ اندازان اہل ترجیح

لین روایت صحیح است دلالت می‌دهد بر این که روایت ترجیح نیز صحیح است بلا هیچ و این زیادت از عمل است و زیادت بدل قبل
پس قائل ترجیح کبر در اول اذان عامل است بهر دو حدیث و خواهد آمد که زیادت شفع اذان دلالت نمی‌کند بر ترجیح کبیر و مخفی نیست که لفظ کبر توحید
در آخر اذان و اقامت معروف است بالاتفاق پس خارج باشد از علم تشفیغ اذان و علم گفته اند که لکنت در تکرار اذان و از اقامت آنست که اذان
برای اعلام ناخبران است پس در این حاجت تکریر است و لهذا در وی رفع صوت و شروع گشته و اینکه در محل مرتفع باشد بخلاف اقامت که برای
اعلام حاضران است پس حاجت نیست بکثیر الفاظ وی و لهذا در وی خفض صوت شروع شده و تکرار جمله قده قاسم الصلوة برای آنست
که مقصود اقامت همین کلمه است پس پس و زاد احمد فی آخره و زیاده که واحد در آخر حدیث این زیاده که هر الفاظ هر قصه قول
بلال را فی اذان الفصحی در اذان نماز صبح و آن اینست که خوانده بلال روزی به محمد بسوی نماز پس گفته شد که رسول خدا نماز است
پس با کمال و بلال اعلای صوت خود الصلوة خیر من النعم نماز بهتر است از خواب بگفت سمیع بن السکین پس بلال که در شد این کلمه در اذان
نماز صبح و علی قاری گفته یعنی لذت نماز بهتر است از لذت خواب نزدیکار باین وق و اصحاب شوق و یکین که از بایا سهل علی بن اهل باشد انتهی
و لیکن درین زیادت انقطاع است با وجود وثقت رجال می و ذکره ابن السکین سن طریق اخری عن بلال و این در طریق دیگر
از صف بن عمار بلال آن نیز منقطع است و رواه البیهقی فی المعرفه من هذا الوجه و روایت کرد از ابن ماجه از حدیث عبدالرحمن بن اسحق از زهره
از سالم از پدرش پس ذکر کرده تمام ایشان را بخیر می که فراهم کنند بآن مردم با قبل تشریع اذان و گفت در آخر آن که زیاده که بلال در نماز
صبح الصلوة خیر من النعم پس مقرر داشت آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم تصنف و تخریص نکند پس سنا و ضعیف جدا و تندی واحد و این ماجه از حدیث
عبدالرحمن بن ابی لیلی آورده اند که گفت بلال گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم ثوب گوید هر چه نماز کرد نماز صبح و لیکن در سند وی ضعف
و انقطاع است و بود بر صنف که ذکر میکرد این را حسب عادت خود گفته اند که ثوب و دبارت کافی سنن ابی داود و نیست الصلوة خیر
من النعم و حدیث عبداللہ بن زید چنانکه توهم سیدم عبارت مصنف حیث قال زاد احمد فی آخره و نیست مرا و نگار گفته سق کرد احمد حدیث ابن زید
پس رسول خود بدان روایت بلال را و لا یخیزه عن النس رضی الله عنه قال گفت النس من الشیخة از سنن است یعنی طریق
آنحضرت صلی الله علیه و سلم اذا قال المؤمن فی الفصحی که چون گوید مؤذن در بانگ با دعا و حتی عک الفلاح و آن زوقی است یعنی بیجا
بسوی مصیبت وی قال گوید الصلوة خیر من النعم و رواه الدارقطنی و البیهقی ایضا هر حدیث النس صحیح ابن السکین و در روایت نسائی
الصلوة خیر من النعم و در اذان اول است از صبح و در وی تقدیر و ایات مطلقه است ابن رسلان گفته تصحیح کرده است این روایت را ابن خزیمه
و گفته که تشریع ثوب جزین نیست که برای اذان اول نخست زیرا که این اذان برای بیدار ساختن نام است و اما اذان ثانی پس برای اعلام غفل
وقت و خواندن بسوی نماز است و لفظ ثانی در سنن کبری از طریق سفیان از ابی جعفر از ابی سلیمان عن ابی مخنف و درین است که گفت ابو مخنف و
بودم من که اذان میگفتم برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس میگفتم در اذان قبل عمل می علی الصلوة حی علی الفلاح الصلوة خیر من النعم الصلوة خیر من النعم
این خرم گفته بسنا و صحیح است می و تخریج از حدیث الرافعی و ثل اوست در سنن کبری بیهقی از حدیث ابی مخنف و در کوی ثوب گفت در اذان
اول از صبح بلال آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفته پس نیست ثوب از الفاظ اذان شروع بری خواندن بسوی نماز و اخبار بدر آمدن وقت و
بلکه اذان الفاظ است که شروع اند بری بیدار ساختن چنانکه پس گو یا این ثوب بجز الفاظ صحیح اخیر است که مردم درین احوال تا خود عادت آن
گرفته اند و عرض اذان اول و چون این بر شناختی آسان شد بر تو آنچه خود خوان شده اند فقها از اجل آن ثوب که یا اذان اذان است باینه و یا

ما زبانی اذان واقامت و نحوه و زمان حدیث جابر بن سمرة فی المتفق علیه و در حدیث بخاری مسلم عن انصرفت ابن عباس رضی الله عنه و نظمی نزد بخاری از وی و از جابر بن عبد الله این است که گفتند این هر دو نبود یعنی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که اذان گفته میشد برای یوم الفطر و یوم النحر و غیره و جز این عباس از وی که سابق و بعضی گفته اند که در عید عید اقامت المصلاة جایزه گویند و رسول گفته و از او نشد سنت بدان و در همین بنوی گفته آنحضرت چون بصلی میسرید شروع و نماز عید میکرد و بغیر اذان و اقامت و نبود قول الصلوة جامع است آنست که هیچ یکی از اینها نکرده و از اینجا شناخته شد که آنچه در شرح گفته که مستحب است در عید الفطر الصلوة جامع جزیره نماز عید و آنچه در آن اذان مشروع نیست مثل چنانچه غیر صحیح است زیرا که نیست دلیل بر استحباب و اگر مستحب بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم خلفا را شنید بعد از وی هرگز ترک نمی کرد و نماز کسوف ثابت است و در غیر وی زیرا که هر چه مستحب بود و عروسی صلی الله علیه و سلم با فیه شد و بعد از آنحضرت از آنکه در پس من آن بعد عصر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدعت است پس صحیح نیست اثبات آن بغیر او و غیره و اتقی و عن

ابی قتادة الحارث بن ربعی الانصاری رضي الله عنه في الحديث الطويل و در حدیث دراز و قصه خفتن آنما از نماز صبح و این هنگام صبح از غره و خبر بود این عبد البر گفته و هو الاصح شراد ان بلال اذین پسر اذان و اد بلال حکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم چنانکه بنکر بود و او شرم بلال را ان یتادی بالصلوة فتودی بها فصل رسول الله صلی الله علیه و سلم کما کان یصنع کل یوم پس نماز کرد و آنحضرت چنانکه بود که میکرد و هر روز و در سجالات است بر شریعت تأذین بزرگ از فائده منوم و طی است بدان منبر زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر روز در یک یک می گفت که حیث قال من نام عن صلاة او نسيها الحديث و نزد مسلم است از حدیث ابو هریرة که مر که آنحضرت بلال را با قامت ذکر کرد و اذان را و چون فوت شد آنحضرت را نماز و زندقه امز مود با قامت و ذکر کرد و اذان را کما فی حدیث ابی سعید عند انشأ شافعی و این معارض روایت ابی قتادة نیست زیرا که آن ثبت است و در بخاری هر چه و ابی سعید ذکر اذان نیست و از اثبات پس بر شما معارضه باشد چه عدم آنست ذکر نیست و در حدیث گفته با جملة اقامت و ذکر است و اذان نیز در حدیث فائده بدعت نیست و الله اعلم و راه مسئله شرح در ترجمه گفته ظاهر این حدیث آنست که اذان در نماز قنای نیست و مذهب شافعی این است در یک قول و قول دیگر و می آنست که اذان است و اقامت و در جای گفته که آنحضرت قضا کرد و فجر و در فاه لیاة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث درین بنی از مسلم و ابی داود و جز ایشان را منوط آورده و گفته و آنجا از مسلم درین قصه آمده که هر که در بلال را پس اقامت گفت منافات آن حدیث ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بحدیث دیگر که باذان و اقامت هر دو گذارده و انجی و آنکه میگوید که اذان مشروع انبوی اعلام است بدخل وقت و خواندن با جمیع و در فائده هیچ از این امر استیلاج نه چو را ش آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل ثواب بزرگ این کلمات و لهذا افضل آنست که در نماز اذان و اقامت گوید و انجی و با جملة او بیغیر هیچ خالص است بآنکه اذان و اقامت هر دو برای نماز قضا است و در همین است قول قدیم شافعی هر چه و مسلم است

عن از حدیث جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم اقی المزدلفة برسئیکه آنحضرت آدمزد و لغز و اوقات الفرائض از عرفات فصله المخراب والعشاء پس گذارده و آنجا نماز مغرب و عشاء را یعنی جمع کرد و میان هر دو باذان و احویل و اقامت متین یک اذان و دو اقامت یعنی چنانکه ظهر و عصر را بجز اوقات گذارده بود و این مذهب شافعی و زفر و بعضی دیگر از ائمه است و نزد ابو حنیفه و وبر و ابی انانام احمد و بسیاری از علما یک اذان و یک اقامت زیرا که عشاء در نماز و وقت خود است پس احتیاج باقامت جدا و علامه باشد و عصر در وقت و غیر وقت خود بود پس محتاج بود به زیادت اعلام و نزد بخاری است از حدیث ابن مسعود که نماز گذارده و می یعنی در نماز مغرب باذان اقامت عشاء باذان

باز است کمال مشرب بعد دخول فجر این حدیث متفق علیه و فی اخره ادراج و در اخر این حدیث ادراج است یعنی کلام راوست
 کلام آنحضرت و بمقتول و کان جل امی الزمان ابو بکر الخلیف فی کتابه یفصل لوصول الصبح فی النقل و لفظ صحاح این است قال و کان بعد
 امی زیاده لفظ قال و گفته اند که این کلام از قول ابن شهاب زهری است و بعضی از قول سالم از شامند و **وعنه** ابن عمر رضی الله عنه است
 بلا الا اذن قبل الفجر بترتیب که بلال اذان را دو پیش از فجر و این ناذین و می پیش از این بود که این ام که من مامور با اذان گردیدم و چنانکه گردانیدم
 آنحضرت و در این اذان است فاهمه النبی صلی الله علیه و سلم ان یرجع پس حکم کرد و در رسول خدا را یکبار گردود و بینادی و در آنکه
 که الا ان العبد نامر آگاه باشد که بنده کفایت در حال گفتن تاویل این حدیث برود و چیست مکی آنکه بلال عدول کرد و از وقت چنانکه میگوید
 غلانی از حاجت خود کفایت یعنی غفلت و زبید و ساحت خود قیام نکرد و دوم آنکه عود کرد و ساحت بنا بر آنکه چیزی از شب باقی بود و مردم آگاه شوند
 و از نوم و سکون خود بترسید و در خواب باشد آنست که این پیش از اذان بخت باشد زیرا که ثنات از بلال آنست که وی در آن اذان حیات آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم اذان شب میگفت و رفته اند بخوان آن مالک آنحضرت و از زاعی و شافعی و احمد و ابو یوسف و اولی قائل بقول ابو یوسف بود و گفتی
 که نیست چنانکه قبل از اذان بخوان چون جمع کرد و گفت اذان قبل طلوع فجر لا باس است بنا بر تابع این حدیث و رفته اند بعضی اصحاب حدیث بخوان
 آن وقت بودند و نمون برای مسجد چنانکه آنحضرت را بود و چون همین یک نمون باشد جائز نیست مگر بعد دخول و وقت پس بنا بر این جماعت
 که بود بخوان آنحضرت را وقت نمی که یک نمون که بلال باشد بعد از اذان یا ساز ساخت چون این ام که من مامور با اذان گردیدم و چنانکه گردانیدم
 و الترمذی و ضعفه زیرا که گفت عقب اخراج وی بنا بر حدیث لم یروه عن ابی یوسف الا باذن ابن سلمه منندی گفت ترمذی گوید بنا بر حدیث غیر محفوظ
 یعنی یعنی اخطاست و صواب و قع و است بر این عمر و واقع شد و در این باجر با نمون خود شش و گفت بهی اذان برای هیچ شب نیست
 نزد یک اهل علم بحکمت و نقل کرده اند آنحضرت بنیاد بر این غیر ناز و احتجاج کرده اند بر این منع بر اذان ابوداود و از ابن عمر گفت علی بن المدینی این حدیث
 غیر محفوظ است و نقل کرده است و در وی حدیث ابن عمر بن سلمه است و در این حدیث است و در این حدیث است و در این حدیث است و در این حدیث است
 که بود و نمون که گفته شد و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود
 گفت و در قطنی متفق است بر آن ابوداود و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود و در اسر و گفت ابوداود
 این است که گفت او را آنحضرت اذان مگر تا آنکه قایم شود و تا فیه کذا فی التخصیص و تسبیل گفته است بلال که در حدیث ابن عمر کسی که گفت مشروح
 اذان قبل فجر با مخفی نیست که این حدیث مقادیر حدیث متفق علیه فیهین نتواند شد و اگر ثابت شود که این حدیث صحیح است تاویل می آن باشد
 که این قبل شریعت اذان اول بود چون نمون اول آنحضرت بلال است که بعد از این زید بروی القای الفاظ اذان با آنحضرت کرده بعد
 این ام که من مامور با اذان گردیدم و چنانکه گردانیدم و در این حدیث است که بعد از این زید بروی القای الفاظ اذان با آنحضرت کرده بعد
 می گفت **وعنه** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سمعتم النداء
 فقولوا مثل ما یقول المذنبون چون شنیدید شما اذان را پس بگوئید مانند آنچه میگوید نمون بر هر حال که باشد از عبارات و جز آن که
 جنب یا حاضر شنیدید مگر وقت جماعت و وقت تحلی بنابر کرامت ذکر درین هر دو حال و چون سامع و ناز باشد و روی اقبال است اقب آنها نیست
 که دیگر کند و اجابت تا خروج از نماز و امر ولایت میکنند در جواب اجابت بر سامع دیگر کسی که نمون را بر نداده و آواز وی نشنیده یا کرده و در
 و جواب اجابت اتکاف است نزد ابو یوسف و اهل ظاهر و اجماع نزد جمهور و غیر واجب که مثل اذان کرده اند یا یکبار شنید آنحضرت صلی الله علیه و سلم

و ابو داود و ابن جریر و بعض اصحاب آنحضرت آورده که شروع کرد بطلال و اذان بقتل پس چون گفت قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود اقامه الله و اهلها و در سائر اقامت مثل حدیث عمر از اذان گفت انشی گویم و در روایتی زیاده کرده و جعلی من صالحی الیها مقصدت و تخفیف من الله و در کلام اقامت پس ابو داود و ابن جریر ابو امامه آورده و آن ضعیف است و در روایتی که در وصیت طایف اصل است و همچنین نیست اصل بدی بخیری که ذکر کرده اند از امام الصلوة نیز اینهم انشی اما بخوبی شما متینان آن آمده و گفته اند که اگر در مسجد بعد نماز آمده است اجابت مؤذن لازم نبود زیرا که ما بعد از اجابت نعلی حاجت باجابت نعلی نیست

و عمر ابی عبد الله عثمان بن ابی العاص بن بشر الشقی صحابی مشهور است عامل آنحضرت بود بر طاعت و مهربان بود تا خلافت ابوبکر صدیق و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عمر او را عزل کرد و الی گردانید بر عثمان و کوفتن در سبیل گفته بود از او قدین بر آنحضرت و در وفات عقیق و مخرایشان در سن تسع و عשר و ن ستم و چون وفات کرد آنحضرت قبیلہ اشقیف غزیت ردت کرد و ی گفت ای عقیق بودی شما آخر مرد مرا

پس شاید اصل ایشان در مدت پس باز نماند از مرگ شدن و فرمود وی در سن پنجاه و یک بخیری دیبره روی چند جاذبه من التابین انما قال

یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اجعلنی امام قومی گفت ای رسول خدا بگردان مرا امام قوم من فقال انت امامهم پس فرمود تو امام این قومی یعنی گردانید مرا امام این جماعت و در اینجا دلالت است بر جواز طلب امامت در امر غیره و وارد شده است در امر عید که **و اجعلنا للمتقین** اما ما گوشت این از باب طلبیست که در میان است که متعلق باشد به دنیا که نیست طایف دینی حتی خطا و اعدا و اقدس باضعفهم و اقتدر کن بضعیف ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قرات و دیگر ارکان چنان کن که ضعیفان بر نمانند و تنگ آیند و جماعت ترک و بپند و انخداد مخدایا اخذ علی اذانه اجزا گوید مؤذنی را که گوید و بر اذان خود اجرت و در نقلی است مگر مؤذنی که بگیرد بر اذان خود اجرت را شاید گویند اخذ اجرت همانست مع الکراهیه و نیز خفی جواد دلیل حرمت باین حدیث است و لیکن بعضی گفته اند که این حدیث دلالت بر حرمت ندارد و گفته اند اجرت است بر مؤذنین بخلاف آن که درین صورت اجرت بر اذان نیست بلکه بلاست مکان و لیکن دلیل مسلم

اوست آنچه أخرجه الحنفیة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و حسنہ الترمذی و صححه الحاکم **و عمر** مالک بن الحنفیث الشیخی کتبت او ابو سلیمان است آمد و اقامت کرد و آنحضرت بیست شب و نزول کرد در بصره و مات ستمه اربع و تسعین

عمر عبد الملک روی عن ابنه عبد الله و ابو قلابة قال قال لنا النبی صلی الله علیه و سلم گفت مالک فرمود مرا آنحضرت بگذارد نماز را چنانکه دیدمیرا که بگذارد اما احضرت الصلوة فلیق ذن لکم احدکم چون در امر وقت نماز یا بد که اذان گوید برای شما یکی از شما بیست باید که اذان کند شما را بزرگتر شما الحدیث تا آخر حدیث و این مختصر است از حدیث طویل نیز بخاری که با الفاظ است و مصنف باه از آن که در بعضی مواضع در آن دلالت میکند بر ثبوت علی الاذان و اینجا بلم بر آن آورده و باقی را ترک و در آخره التبعیة یعنی احمد و بخاری مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه **و عمر** جابر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیلال بدستیکه آنحضرت فرمود طلال یا اذان ذنت فترسل چون اذان گویی پس ایست و نرم و فرو شد گوشتی تابلی کن ترسل یعنی ثانی است و در سبیل گفته یعنی ترتیل کن باظهار و ترتیلی کن و اذا اقمیت فاحذروا و چون اقامت گویی پس شتابی کن در تلفظ و سکوت کن در میان کلمات بلکه نیز گوید یعنی اسرعت و احذر من ملل و کسر لحن و اجلل بین اذانک و اقامتک قد ما یفرغ الا کل من اصحابه و برگردان میان اذان خود اقامت خود مقدار این فایده گرد و طعام خوردن و از خوردن خود الحدیث تا آخرین حدیث منصوص است بر آنکه بفعل فعل مجزوف است ای اقرا الیه او اقرم او نحوه و حاجت رفع وی بر خیریت بدست بدی حمد و ثن و این عبارت را جاری می آرند که شیعیانی فقط حدیثی گویند و مثل است قبول ایشان

الآیه والیت وحسن این حدیث را مستفیفاً مکرره و تمام می‌اینست و تا آنکه فارغ شود و یک نوشته اندوختن خود و آنکه محتاج است به یونی
و غایب چون در ایام رب عابد برای قضای حاجت خود و در نیز برای نماز و دیگر برادران تا به رسیدن ایام بیرون آمده اند و درون خانه و در وقت نماز
که چون می‌ایستاده و گویا به بیرون است شاید که آنحضرت نیز درین وقت بیرون می‌آمده و آله الترمذی وضعه گفت نمی‌شناسم این حدیث را
مگر از حدیث عبدالنعم بن یحیی و همساری مجهول است انتهى و حکم نیز از روایت کرده و او را شواهد است از حدیث ابوهریره و حدیث سلمان اخبره
ابو الشیخ و از حدیث ابی بن کعب اخبره عبدالنعم بن احمد و کله و ابینه و لیکن تقویت می‌یکنند معنی مشروطه که نیز گفته اند برای غیر حاضرین است تا نماز را
حاضر شوند پس لا بد است از حدیث یحیی بن عیسی بن شعیب التلمیذ و حضور یا و الا فانه نوافل است و بخاری بر این آن ترجمه کرده و گفته باب کم
بین الاذان و الاقامه و لیکن تقدیر آن ثابت نگذرد این بطلان گفته این احدی معین نیست و در علم جزئی است و در علم کلی است
بر شریعت ترسل و از آن نیز که در غرض از آن اعلام نیست و آن در ترسل زیاد و حاصل است چه ابلغ است و در اعلام بخلاف اقامت که مقصود
از آن صرف اعلام حاضرین است پس مناسبی است باطل است تا جلد فارغ شده نماز مشغول شوند و آله و ترمذی در این حدیث
ابی حمزه رضى الله عنه ان التبعی صلعم الله علیه وسلم قال لا یقذن الا متوضی فرمود اذان نگویند مگر با وضو وضعه
ایضا و این حدیث را نیز ترمذی ضعیف گفته زیرا که از حدیث نهی از ابوهریره است و آن منقطع است و راوی از نهی ضعیف است و راوی
من روایت یونس عن الزهری عن عمر فروغ و از واضح و روایت کرده است از ابو الشیخ و کتاب الاذان از حدیث ابن عباس باین لفظ که اذان متصل
تا زلزله اذان نهی کی از شما مکرر اند و می‌طاعت و این دلیل است بر شریعت طهارت برای اذان از حدیث اصغر و از حدیث الکلبی اذان
جنب صحیح باشد مگر از غیر متوضی صحیح است علامه هذا الحدیث کذا فی الشرح گویم چون حدیث اذان باشد شرط متوضی بودن مؤذن پس بیخبر
برای تفرقه میان هر دو حدیث است لال صحبت اذان محدث بحديث اصغر بقیاس بر جواز قرأت قرآن قیاسی است در برابر نقل لایع
فی الاصول و در فقه اذان و دیگران بعد مبحث می‌علامه هذا الحدیث و آنچه درین حدیث مذکور شد تصحیح کرده است ترمذی و وقت ادراک ابوهریره
و انا اقامت پس اکثر شرط متوضی و وضو اند بر این می‌گفته اند که وارد نشده است اقامت بر غیر طهارت بعد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لا یخفی فانی
و قومی گفته جائز است بلا وضو اگر چه کرده باشد و دیگران گفته اند با کرامت جائز است و آله و ترمذی راست است و زیاد بن الحارث
الصقلی بنی صام و معلوم است بشما قبایله است از زمین صحابی است بیعت کرد با آنحضرت و اذان گفت پیش می‌آمد و دست را بر می‌چین قال
گفت زیاد و امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینکه اذان گوید و نماز را بدین اذان گفتیم پس خواست بلال که اقامت گوید قال فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بر سر تکیه برادر صدیق یعنی زیاد صدیق اذان گفته است و من اذن یحیی بن عیسی و هر که اذان گوید پس
همان کس اقامت گوید و در اینجا دلیل است بر اینکه اقامت حق مؤذن است پس صحیح باشد از غیر وی و حنفیه و غیره را هم گویند کانی است اقامت
غیر مؤذن بنا بر عدم موضوع دلیل بلال بران و ضعفه ایضا و ترمذی این حدیث را هم ضعیف کرده و گفته من تا نمی‌شود مگر از حدیث عبدالرحمن
بن زیاد بن النعمان و فی بعض القلقان و غیره و گفته بخاری بر موقارب الحدیث و ضعفه ابو حاتم و ابن حبان و گفته ترمذی و علی بن مریم
نزد اکثر اهل علم که هر که اذان گوید همان کس اقامت گوید و آله ابو داود و ابن ماجه ایضا اسطولا و لای و داود فی حدیث عبد الله
بن زید بن عبیده انه قال دی گفت انا را دیده‌ام من و یدم از او در خواب یعنی الاذان و انا کنتم اید قال فخر است
و من بخیر استم آنرا از نبی و آنحضرت اقامت گوید و گفته ضعفه و در روی از ضعفه است پس با کرامت و انشا الله

رضای دوست بخوابد آنروز معلوم شود که مقام محمدیست و صد و سلطان آن مجلس و مرکز است شهر و مقامی که صدارت بزرگان بخشد و چشم مردم که با هم از هر انزوی باشی و الاذی و عدل آن مقام محمود که وعده کرده و اورا قبول خود که و قرآن مجید است عسکی آن بیست و یک از یک است مقامات خود و لفظ بخاری صحیح این است اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوة النافعة آت محمد الولاية والفضيلة والبشر مقام محمود والذی وعدته انتهی و زیاده و غیره و اینک اختلاف المبدأ و حلت له شفاعتی و یور القیامة هر کس این دعا را بخواند و بعد از آن فروموی آید و از شفاعت من روز قیامت و سختی میگردد و از اگر چه از جمله گناهکاران برآی شغرت ذنوب و نیکوکاران برآی نفع و رحمت امیدوار شفاعت اند و لیکن صاحبین عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص ممتاز بود بعضی از علما رحمت الله تعالی مثال این باشد که از آنای از صریح توبت و موت برآیند و داشته اند شفاعت مخصوص میوهان است پس بشارت شفاعت مستلزم باشد یا بیان باشد چنانکه در حدیث من از قریب حجت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم انزلنا اخرجه الا ربعة یعنی ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و بخاری نیز که تقدم و در سبیل السلام این حدیث را نگرفتند که اگر بعد از بعضی نسخ بلوغ المرام نبوده باشد و الله اعلم

باب شروط الصلوة

شروط پنج شرط است و آن در وقت یعنی علامت است و منقوله تعالی فقد جاءه آتس الطهارة ای علامات الساعة و در سان فقام چیزی است که لازم آید از عدم وی عدم شرط و عمر و عیال بر طلق گذشت طلق بن علی در فرائض و مشوین عبد البر گفته گمان یکم او را و الاطلاق بن علی حنفی و مسلم کرده اند و بخاری بسوی اینکه علی بن طلق و طلق بن علی نام ذات واحد است کذا فی السبل و لیکن ترمذی گوید بخاری گفت نمیدانم عمر بن علی بن طلق را غیر این حدیث واحد و شناسایی من را از حدیث طلق بن علی گویا وی اعتقاد کرد که این مرد و یک است و گفت ابو عبد الله گمان یکم او را و الله طلق که تقدم و باطل طلق بفتح طاء سکون لام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت علی فرمود آنحضرت اذا قضی احدکم فی الصلوة یخرج من کوزه یکی از شما در نماز برگردن بادی از مقعد و فلیتوضأ و لیستوضأ پس باید که برگردد از نماز و وضو کند و لیجد الصلوة و باید که عاده کند نماز را این حدیث و سبیل است بر آنکه فاسا ناقض وضو است و این جمیع علیست و دیگر فرائض مقبول اند بر وی و برینکه باطل میشود نماز وی و گذشت در حدیث عائشه که هر که بر سر او را در نماز وی فی بایعات باطل پس باید که برگردد و نماز و بنا کند بر آن اگر کلام کرده است و آن حاضر این حدیث است و در هر یکی از این هر دو مقال است و شارح مغربی سبیل بسوی ترجیح این حدیث کرده و گفته که این مثبت استثنای گذشت و آن ناقص صحیح و این اثبات نماز میکند پس اولی ترجیح است و اینکه این حدیث را ابن حبان صحیح و تضعیع آن بهنجار گفته اند و فقه ارجح من حدیث بصحة انتهی و شیخ در ترجمه گفته این بر وجه افضلیت و طولیست و اگر بنا کند بشرطی که در وقت مذکور است نیز مانع است انتهی و رواه الحنفی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و رواه الاطلاق یعنی ابی یوسف و لیکن در آن لفظ بعد الصلوة ذکر کرده که هر چه این حدیث را و باطل علل کرده است ابو یوسف و القطان باینکه مسلم بن سلام الحنفی غیر معتقد است کذا فی التمهید و صحیح ابی حنبله و ترمذی این حدیث را از ابی یوسف صرف و در اصل عبارت چنین است و اخر جیه ابن حبان و محمد و این قسم حدیث درین کتاب بقرات و کررات گذشت و بیاید و یصل کاین حبان صحیح عاده پیش بخارج غیر خود کرده باشد و خود خارج آن نموده و لیکن ابن ابی عمیر و عیال عایشه رضی الله عنها انت التبیح صلی الله علیه و سلم قال فرمود آنحضرت لا یقبل الله صلوة حافض فیقول فی کند نماز زن بانکه در سبیل جنس یکصد است الا بجماع و اگر سببش نماز کس بخاری محمد و اصل چیزی که پوشیده شود و آن سر او کنون استمال آن در صورتش نشان گیر

[illegible]

و اگر نماز باشد بخیر سقینه صحیح است نماز در وی با جماع گوید گاهی فرق میکنند میان هر دو باین طریق که در رکوع و جان ارض متعذر است پس بر نفس
 جان است بخلاف رکب نهوج و اما وقتی که رکع استاده باشد پس نزد شافعی نماز بر نفس صحیح است چنانکه صحیح است نزد ثنای و ابو جهمید و در
 در سیر بر محل بر حال چنان استاده باشد و اما بکوتی نماز است که فرض است بر همه کلفین پس دارد شود که و تر میگذارد آنحضرت بر اهل خود و در وقت
 بر وی و لای داود من حدیث الشیخ رضی الله عنه کان اذا سافر فاراد ان یقطع استقبال بناقته القبلة یجوز و یجوز
 یجوز است که بگذارد نماز نفس استقبال بکند و بناقته خود قبل از کعبه صلح است که آن وجه رکع است پس بکسی گفت ایست نماز میگذارد و جای
 می بود روی سوار بای او در روی دلیل است بر استقبال قبل از رکع ایست و این زیادت مقبول است و حدیث حسن است پس عمل کرده شود روی
 نیست رکوب بر ناقه شرا نیز که در صحیح مسلم ثابت شده که نماز گذارد آنحضرت علی السلام و حکم بر نافه خود و بر کسر شرط کرده لویا از زمین حدیث اخبر فراه
 و لیکن نیست ظاهر در شریعت و اما ناکه حسن و صحیح ابوالسکن و اما نماز بر محلی پس جایز نیست بر اسکنه نیست جایز بر سطح که بر سطح باشد
 و همین است حکم این دو خانه یعنی بل گاهی که در بین میان شیوع یافته و علت عدم جواز بران عدم استقرار وی بر زمین است چه استقرار چینی که بران نماز
 لازم ضرورت چنانچه اگر کتب نقد حنفیه ظاهر است و این رعایت سیراوست که فرض واجب و سنت غیر بر غیر بران جایز نیست و اما اگر اسکان باشد
 همچون خانه و بران جایز نیست زیرا که سیر بر دارد و همچنین جایز نیست نماز بر محل مستقر بر چوبی قائم بر زمین نزد حنفیه بر محل محموله و البته سطح که با و نافه
 محتمل الحکم و جایز نیست نماز اگر چه علی بر چیزی استقرار پذیرد و شل قرار بر زمین همچون غیره و همچنین جایز نیست نماز بر گشتی مربوط بر کناره بشرط
 اسکان خروج و حالت عدم استقرار بر زمین و استقرار باشد بر زمین و فلیس بل گشتی و همان مستحکم که نماز در آن بحالت سیر و روان
 و یا با جایز نیست منظور نیست زیرا که جواز نماز و جواز گشتی بشرط ضرورت و حدیث که عبور دریا بغیر آن نمی تواند شد و اما ایست ضرورت نیست در
 هم جایز نیست آری ستم نوافل بحالت حرکتش جایز است و اگر عذر شرعی یا ندیده شود نماز فرض واجب و سنت غیر بر هم و یا باشد و بخلاف عذر خوف و غلبه
 نفس تلف یا بلیوسه یا تلف واجب است از روی داورنه یا دشمن یا آنکه سوار می رام نبود که بعد از نزول رکوب بران بی اعانت دیگری ممکن باشد
 یا سواران چنانکه ضعیف است که بی سینی سوار نمی تواند شد و همین موجود نیست یا گلی و لای چندان است که سیر در سجده بر زمین قرار نمی گیرد و بعضی
 بارش بران و ذهاب رفقا را نیز عذر شمرده اند و چون عذر در سفر است منزل شتر یا برادر و یا باده توسط السیر در قصر ایام سال از ابتداء صبح صادق
 تا زوال آفتاب است اگر کسی این سافت را در کم از دست و زخمی مثل آنکه با سب تیر تو یا یا نایه تیر گام را باده و خانی سوار شود و تیر گام سافر دارد نماز را
 تصرف نماید چنانکه از محرابی و در محراب عالمگیر و عزرائیل ظاهر است **و عن ابی سعید الخدری** رضی الله عنه عن النبی
 صلی الله علیه و سلم قال **الارض كلها مسجد** زمین همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جایز است بی کراهت الا المقبرة المرفقه
 که در وی جایز نیست و آن زمینی است که دفن کرده میشود و در وی مرد یا بر است که بر وی قبر باشد یا در میان قبور بود و برابر است که قبر بموش باشد
 یا کافر بموش بر ای کراهت و کافر بی بعد از خشت وی و این حدیث تخصص حدیث نبی صلی الله علیه و سلم است و در کتب شافعی غیره بجهت آن
 که غالباً در وی قدرت و اختلاط اثر نیست اوست آنچه جدا میگردد از مرد و یا از نجاست و اگر مکان ظاهر و نظیف باشد پس هیچ بکی نیست و کراهت نیست
 و بعضی بر آنند که نماز در مقبره و کراهت است مطلقاً از حدیث انما زجانب قبر حرام است و اتفاق اکثری تصدیق باشد و شاید بعضی نیز از آن کفر رستا
 و الحاکم و مگر حکام که در وی همچون نیست از جهت آنکه محل کثیف عورت و اما بی شیطانی است و گفته اند محل نجاست است پس مختص باشد تمامی کعبه
 با نجاست بود و لا غیر و گفت احمد بن حنبل صحیح نیست و روی نماز اگر چه بر سطح وی باشد و علمای اهل حدیث و جمهور بصحت رفتن و لیکن با کراهت و در مسلم گفته

القول لا تطلع مع احد انتي وروى الصواب وكره يصحح عجم بفتح ح تحت الهمزة والارض بيمين مقبوره وطمست بلام مجهول ياء وكرهت كد ودر حديث اينده هي كيد
رواه الترمذي و الشافعي و احمد و ابن ماجه و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و ابو داود و الدراري و له حقه و حديث رطلت ست زير الكفان كره و انه
ورسل و ارسال او زدي گفته روي عاصدين سلمه عن عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن ابي سعيد و روايت كره او زدي از عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله عن النبي صلى الله عليه وسلم
وروايت ثوري اصح و اثبت است و مروى است از عبد العزيز بن محمد بن بلب و در روايت و ابن خزيمة است كه دروي اضطراب است و در اذيت روايت
كره او ز عبد الواحد بن زياد و عبد الله بن عبد الرحمن بن محمد بن يحيى عن ابي سعيد و روايت كره او زدي از عمرو بن يحيى عن ابي سعيد و روايت كره او زدي از عمرو بن يحيى
بن محمد مؤذن از سري بن يحيى الزابوني في مصداق سفيان از عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله بن محمد بن بلب و در روايت و ابن خزيمة است و گفته شافعي يافتم ابن
حديث لا تزدك خود موصول و مرسل يعني هم ترجمه ارسال هي كره و نووي و در خلاصه گفته ضعيف است و در سبيل گفته روايت كره او زدي از نووي مرسل
عن عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله بن يحيى عن النبي صلى الله عليه وسلم و روايت نووي اصح و اثبت است انتي و صاحب امام گفته حال چيزي كه تحليل كرده اند بدان ارسال است
و چون دهم نقد باشد مقبول است و ابن فضال در كتاب توبه گفته صحيح است و صحيح طبراني از طرف و صواب نكره زير الكفان مصنف و تلخيص گفته ابن خزيمة
شواهد است از اين حديث ابن حمرست مرفوعا كره او زدي از عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله بن محمد بن بلب و در روايت و ابن خزيمة است و حديث علي بن ابي طالب است
۴ خراج ابو داود و عمر بن رضي الله عنه قال هي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن هي كره او زدي از عمرو بن يحيى
از نماز كردن و بخت جاكي المزملة بفتح ج و هم از جامي سرگرم انداختن و زيل بكسر زاي سرگرم و ديكر نكاست و حكم است بلكه بعضه سخت تر از ان
و الجسد و دم مجزئه بجم و زاجاي نيك كردن حيوانات از جهت نمازات نجاسات سوم و المقبرة مقبرة بفتح م و قارعة الطل بن چهارم و راي
راه جامي كوپاك بود است كه سينه را از ان جهت شغل خاطر كنند زانگان و تنگ كردن جابر ایشان و فين مردم اگر بغير وقت از پیش نماز كنند تا آخر شوند و اگر ایشان را
خروجي باشد معلمي بزه كاري شود و الحاح و عجز هم و وارد شده است از ان حلال بآنكه محل شايطين است و معاطل الاكل و جامي و حبش
شتران نماز كردن ایشان نشوئيش راه نيايد و در سبيل گفته تحليل و بي مخصوص است بآنكه معاطل اهل ايش شايطين است از جرا ابو داود و در فقه اهل كابل
و در فقه اهل ابله و ابن عامر است از اساطين الابل و فوق ظهر بيت الله و بر پشت خانه كعبه از جهت ادب و بعضي مقيد كرهه اند از نماز كردن
بر طرف باص و جامي كوپاك برون آيند از ان هوام و ذيق و الاصح است و در سبيل گفته حقيقي نيست كه اين تحليل مطل معني حديث است زير الا چون استقبال كنود
نماز باطل شد عدم الشرايه بخت بودن و بي رايام كعبه چنان كه اين حديث ثابت شود بي بظاهر خود نماند و در جامي مذکور شد و مخصوص بود عموم بختي في
الارض مسجد را كين و دروي ضعف است اما حديث قيو بن حيان مذکور است صحيح شده است انتي رواه الترمذي و ابن ماجه و ضعيفه زير الكفان گفته شد
ابن عمر بن زيك القوي و كرهه اند و زيرين و بغيره من قبل خطا انتي و هو ضعيف جدا و بغيره من قبل خطا انتي و هو ضعيف جدا و بغيره من قبل خطا انتي و هو ضعيف جدا
هست و در سبيل گفته صحيح است و در سبيل گفته صحيح است و در سبيل گفته صحيح است و در سبيل گفته صحيح است و در سبيل گفته صحيح است
علل از اين محلات پس گفته اند كه مقبره و مجزئه را بي نجاست و طهر بنابر برون حق غير در ان پس صحيح نيست نماز دروي واجب باشد بآنكه علم النبي
انتني گويم و در زيرين است از حديث ابو هريره كه فرمود اخذت من النبي صلى الله عليه وسلم نماز را يد در مريض غلبه يعني جاني شستن گو سفند و نماز را يد نشسته و شتران
و اختلاف كرهه اند و اگر كني براي تحريم يا تنزيه و بر هر تقدير علت نهي دانست كه مكان نجس است و الا جائز باشد و اما كنجه مخصوصه است و در ان
و زيرين برين مقبره ظاهر ان بود و بايد گفت كني كره او زدي از عمرو بن يحيى عن ابي عبد الله بن محمد بن بلب و در روايت و ابن خزيمة است و حديث علي بن ابي طالب است
و بالاي سجاده نماز كنند بغير كره و است و عمر بن رضي الله عنه قال هي رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يصلي في سبعة مواطن هي كره او زدي از عمرو بن يحيى

چون پی بر کند نجاست را بر دو اثنان تیراب و میرسد او را که در این دو مسجد و پی سپهر کند زمین او را بر این مراد بعبادت جز آن صلوة نیست بلکه بعبادت
در دخول مسجد و وی ارض است نیز که طهارت در نجاست حسن است اگر چه واجب نیست و این تا بل غالی از بعد می نیست بحسب ظاهر عبارت و سوال است
که در بل گفته دین حدیث و آلات است بر شریعت نماز در فعل و بر نجاست مثل از نجاست مطهر است از قدر و اذی و ظاهر این بر هر دو اصطلاح
نجاست است بر اینست که تر باشد یا خشک و آلات یکند بر این سبب حدیث و آن اخبار بر مثل علیه السلام است آنحضرت را که در فعل می اذی است در
نماز می و مقرر اند نماز و مصلی چون در نماز و نماز تکلیف است نجاست و نمیدانند آنرا یا فراموش کرد و بر شریعت است و دشنامی نماز خود واجب شد بر وی
از آن بدنامی نماز و درین همه خلاف است مگر آنکه مخالف را و علی که قیام این حدیث تواند شد نیست که اطاعت بکار وی کفایت نموده است و طهریت نماز
بش تیراب آخره ابوداؤد و صحیح ابن خزيمة و لیکن اختلاف کرده اند در وصل و ارسال می ابو جهم ترجیح وصل کرده و راه الحاکم سن
حدیث انس بن مسعود و راه الدارقطنی عن ابن عباس بن عبد الله بن الشخیر و سنن ابی حنيفة و رحمه الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا طوى احدكم الاذى يحقنقه فطهروها التراب چون پی بر کند یکی از شما نای را بر دو و بر دو
خود پس پاک کننده آن هر دو خاک است یعنی باید رنگ پاک میشود اگر چه خالی باشد که بعد از پی سپهر کردن اذی بر وی گذشته است متوجهانی گفته
ضابطه و تطهیر نجاست آنست که اگر از شاع و ارمی صفت طهارت واروست و آن امر قصار بر همان صفت وارده باید کرد و تفاوت بزرگ است
اندر آن باید کرد چنانکه درباره پا پوش واروست که چون تلوک نجاست گردد و شاع خاک پاک گردد و چنانکه تطهیر حیض و عاب سنگ اگر می است که
شاع حکم نجاست می کرده اما صفت تطهیر واروسته پس در آن از آن عین آن واجب است تا آنکه از آن و لون و طعم هیچ چیزی باقی نماند زیرا که در هر چه
بیش با طعم موجود است علم است که در آن جزوی از عین باقی است اگر چه در لون و در باقی نماند چه رطوبت همان وقت جدا میکرد و که از این خبر بود از آن
یافته نشود و همچنین یافته می شود طعم گرمی که چیزی از شعی طعم در باقی نماند انشی اخوجه ابوداؤد و صحیح ابن حنبل و اخرجه ابن الحاکم
و البیہقی من حدیث ابی هريرة و سند ضعیف و اخرجه ابوداؤد من حدیث عائشة و فی الباب غیره بر باسنید لا تخلو عن ضعف الا انشد بعضنا بعضا
و تقابل حدیث است که پس سید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم که من زنی ام دهن در از میوم در طای نخس فرمود پاک میکند او را بعد از آنکه او را بد
و از فرقی این بابت و نحو خواست اینکه زنی از منی عبد الله شغل گفت ای رسول خدا ما را را می است بدو لبسوی مسجد پس چون ننیم و بیکه باریه شویم فرمود آیت است
بعد می که ای پاکیزه ترست از منی گفت آری فرمود نموده بنده اخرجه ابوداؤد و این بابت خطابی گفته در سنن او این هر دو حدیث مقال است و قضا
تاویل کرده است این را برای که خشک است و نجاست می بکار می چسب گویم این غیر مناسب است بعون می که باریه شویم و مالک گفته تلبیس
ارض بعضی را چنین است که چون بعد طوی ارض قدر طوی ارض طیبه یا بسکه در بعضی می و بعضی پاک ساخت اما نجاستی که بکار میاد بر رسیده است
جز آب پاک نشود و گفت و این اجماع است و تواتر حدیث باب و بودن او بظاهر روایت بهیچ است از ابی الطعن عن امیر عن جده گفت متوجه شدیم
باغلی بن ابی طالب لبسوی جمعه و او پیاده بود پس حامل شد سیدان او مسجد حوضی از گل پاک پس بر وی آورد و سلب و نعلین خود گفتیم باید که پیوسته
بر طهر این چیز را گفتند و در امر و اب چون برادران پوشید فعل و سر او بل و نماز گذارد و با مردم و در مشقت پایبای خود و معلوم است که آب
جمعه از منی غالی را نجاست نمی باشد و عمر و معاوية بن الحکم و یحیی بن جابر سلمی است معبود و اربل حجاز ساکن در منی سلمی سلمی سلمی
ابنه کثیر و عطاء بن یسار و غیره تا مردم و در سبک صد و بنده مجری رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان هذا
الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس این نماز که ما را کرده اند بگذاردون آن نیکو نیست و روایت در وی چیزی از سخن مردم

و در این است که خطاب خوان کرد بان ایشان را و توان طلبید از ایشان شش و در ترجمه گفته در سائل آورده اند که اگر کسی در نماز است و در سجده نماز پیشانی
 مانع تر بود به دلیل و الباطل و الحاکمات قرآنی است یا شش که پیش او استاده است مردی است یا شش نام و کتابی نام و پیش او مانده پس گوید یا بخیلی
 خدا کتاب اگر اراده او مانده بحیثی فاسد میگردد و نماز او اگر اراده و قدرت کند فاسد نمی شود و شش گفته حدیث را سبب است حاصلش آنکه مردی
 غلط شد و در نماز و بعد از این حدیث او را جواب عطف گفت و حال آنکه در نماز بود صحابا که نزد وی بودند آنکارا کردند بر وی سبب آنکه وی فهم کرد جواب را
 پس فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان هذه الصلوة التي وجدت را فاعظماست و مرد او اندم صلاحیت حدیث است و از کلام کان و مخاطبه مردم
 که در هر یک سبب پس حدیث دلالت کرد بر آنکه مخاطبه در نماز باطل نماز است برابر است که بر این اصلاح نماز باشد یا غیر او و بر آنکه باطل باشد یا نه نماز را
 دوی معذرت سبب جعل غیر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مساوی با عاده نکرد و در مخاطبات که این غیر میگذشت بر مردی و او نماز بخواند پس مسلم
 کرد بر وی پس جاب سلام و او آن مرد سخن گفتن یعنی بر زبان گفت و علیکم السلام پس بر آنکه است بسوی او این حرف گفت چون سلام داده شود بر کسی از شما
 و او نماز میخواند پس آنکه که سخن نموید باید که اشاره اند به سبب خود و تصحیفی گفته این عمر با عاده نماز امر نکرد بلکه او را این کرد و دیگر در نماز سخن نموید همچنین
 آنحضرت عاودین الخ را منع فرمود از آنکه سخن نموید و امر با عاده نماز فرمود و فقیه با حال طلع نشده است بر دلیل از دلایل شرعی که دلالت اند بر وجوب
 اعاده نماز از کلام و آنچه است دلالت میکند بر منع فقط و در عالمگیری مذکور است که اگر بخواند خود را یک حرف یا زیاده بر آن تعلیم کرد و نماز فاسد شد آنکه
 مرد و این سخن تمام باشد تعلیم و اگر اتمام خود فرمود پس هیچ آنکه است که نماز فاسد نمی شود و هیچ حال خواند نماز فرمود باشد باطل و خواه بعد از آنکه یا بخوبی
 الصلوة فخر و باطل از آن و در سنان مذکور است که اگر فصلی نظر قرآن حکم کند قصد نیم فاسد نمی شود و نماز او الا فاسد می شود و مثلاً شخصی که یا بخیلی
 خدا کتاب بقدره بر زبان نماند و قصد قدرت قرآن نماند هیچ یک نیست و نیز اجماع فقهاست بر آنکه اگر فصلی بر سلام کند نماز را باطل می شود و اگر
 بدست اشاره کند در عذاب امام عظیم جائز نیست و نزد غیر وی جائز است و الله اعلم انتهى کلام و انما هو و جزین نیست که کلا میگردد وی از آن است
 و نماز باطلی که کمال است در ان التسمیة والتکبیر و قراءة القرآن سبحانه الله والشکیر و خواندن قرآن است که اینها از جنس کلام و اینها
 نیست و اگر کسی بگوید خود که سخن بگوید و تسبیح و تکبیر گفت و قرآن خواند حادث نشد و مضمت باین هر سه را و غیره و خواندن رواه مسلم و این
 پاره ایست از حدیث طویل که در مشکو و غیره مذکور است و رواه ابو داود و النسائی و ابن حبان البیهقی ایضا مختصر و علم و زیاده بر آن ضم
 گفتی بانی عمود الانصاری الخرجی معصود است و در کوفین آن سخن شد که کوفه و مؤثر آنجا در سه شصت و شش روی عبادت رجبی الله عنه قال ان
 کما انکم فی الصلوة علی عهد رسول الله بدستیکه سخن میگردد و نماز بر آنکه در سه شصت و شش روی عبادت رجبی الله عنه قال ان
 صاحبه به حاجت سخن میگردد و آن صاحب خود را بر می داشت خود حتی منزلت تا آنکه فرود آمد این است حافظوا علی الصلوات
 حافظت کنید بر نمازهای پنجگانه و نگارید آنها را و الصلوة الوسیطة و تخصیص حافظت کنید بر نماز میان در تصحیف گفته اختلاف کرده اند صحابه نماز
 و خطی گفته اند نماز است بقرینه آنکه ایفر باید و قوله الله فانتبهن و قنوت طول قیام با قدرت را گویند و نماز صبح مخصوص است بآن
 لقوله تعالی و قرآن الفجر لان قرآن الفجر کان مشهوراً و الحبيب انک بر وقت متوسط میان بیل و نماز و جمعی گفته اند که نماز در وقت
 زیرا که درین روز او که در جمعی گفتند نماز عصر است و حدیث مرفوع آنرا مسند کرده اند و حدیث حضرت عایشه حاضر است زیرا که درین
 دلالت میکند بر مغیرت و آنچه حضرت عایشه و حضرت مالک کرده اند حرفی بود از حرف قرآن و وضعت حامل شده است و در قرآن جمیع احرف و مقبضه
 این و ب گفته نماز مغرب است زیرا که آن حضرت مقارن متوسط است و نماز عشاء را هیچ کس از انست و خطی گفته است و بعضی متاخرین بآن قائل شده اند

نیز که در وسط دست و میان دو نماز که هر کدامی شود از تنگی گویم محبت است که صاحب صلی که بفعل اختلاف سلفان گفتا کرده و سخن در شرح نمود و مکرر در حدیث و
 وجهی پس ترجیح کی این اقوال ظاهر شده و بعضی از اهل علم در تحقیق این ناز سائل مستحق تابعین نمودند و طاعت کلام در آن کرده و اکثر آن بطویل
 لاطاعت است و معجزی است که نیست بر آن اثبات از علم و شک نیست که مراد باین نماز نماز عصر است پس این سخن حدیث صحیح صحیح که نزد بخاری و مسلم
 و ابی یوسف است شغلنا عن الصلوة الوسطی صلوة العصر الحدیث مشکوکانی و رفع القدر فی غنی الروایة و الدرایة عن التفسیر لکفیه و اختلاف اهل التفسیر فی بیان تأثیر
 قول او در معانی شرحی لکفیه و ذکر است که باطله و اربع الاقوال و اصحابی که از هر یک از اینها تصریح کرده اند و اکثر ملک و نه و وقت ماستفاده
 تبیین ملک انهم یروا یعارض ان الصلوة الوسطی صلوة العصر و اما جمیع بقیه الاقوال فلیدر فیها شیء مما یشغی الاشتغال لانه ثبتت عن النبی صلی الله علیه و آله
 فی ذلک شیء یوضح القائلین عقل علی امر لا یجوز علیه فقال انها صلوة کذا الانما و علی بالعبیة الی ان قبلها کذا من الصلوات و بعدا کذا من الصلوات و هذا المراد فی تحقیق
 البحت لا یشغی ان استدلال الیه الاحکام الشرعیة علی فرض عدم وجود ما یعارضه عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کما یطعن مع وجود ما یجوز فی اعلی درجات البهت و القوة و الثبوت
 عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یأید العجب من قوم لم یکتفوا بتقصیرهم فی علم سنة و اعراضهم عن خبر العلوم و الفعاضی کلفوا انفسهم التکلیف علی احکام الله و انبیا
 علی تفسیر کتاب الله و تفسیر علم و لا بدنی فجاوا بما یضلل من تارة و یکلی من اخری انتهى و شک نیست که با وجود تفسیر نبوی حاجت تفسیر هیچ باین نیست خلاف بطریق
 استنباط و شاید را بی محض و خواه از سلف بود و خواه از خلف و هر که از سلف خلاف آن گفته باشد عدد علم در بیان مندرضا و است و حسیل گفته بی صلوة
 العصر علی اکثر الاقوال و قد اعی فی الجامع انتهى و قد یؤید فی قاضیین و استاده شود بری ضلوعان با قرآن خوانان و در بیان گفته صحاب از این کتاب و هر که
 فهمیده اند نیز که سکوت یکی از ایزاده منی قنوت است و گویا ایشان این معنی بالخصوص از قرآن یا از تفسیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرگرفت از حدیثی که گویند
 حافظ بن العین عن عرقی معانی قنوت را درین قول جمع کرده منظم و لفظ القنوت اعدو معانیه تجوید مزید علی عن عثمان بن مریضیه و ما رشح و علیا و طاعة
 انما استقرنا بالعبیة بسلوک صلوة و القيام و طوره کذا و کذا و ام الطاعة الرابع انیبه فاجوزا بالسلوک است پس اگر کرده شدیم بعد از آن که است
 بخاموش ماندن و نه بختنا عن السلام و نمی کرده شدیم از آن کردن و نماز از اینجا معلوم شد که سخن در نماز سلفان است زیرا که اهل این سخن محبت
 که نماز را از آنوی و در شرح مسلم گفته درین حدیث دلیل است بر تحکیم جمیع اقوال کلام آدمیان و اجماع کرده اند طبرانی که حکم عام و عالم تحرم دینی و در آنکه
 بنیة صلوات نماز و مانند آن سهل نماز است و کذا خلاف در کلام برای صلوات نماز و شرح حدیث ذی الیدین و بابا یاسمو خوا باند و رسول گفته در حدیث یحیی
 که در جاشی شرح نموده که اگر پس از آنکه مضطر شود و میسر یسوی تنبیه خود پس صلوات کرده شاعر برای او یعنی از انظار فاجانکه حدیث آئینه فقید است انتهى
 مشکوکانی روح گفته درین خود میان اهل علم خلاف نیست و نقلی که است و در سخن ساهی است و در سخن کسی که واقف نیست از من کلام در نماز پس حکم جابل حدیث
 معاویه بن الحکم عام دعوت و حال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم همین بود که شکی نمی کرد و جابل و حکم بعضیانی می فرمود و ادراغ جابل بلکه اقتضای عقل و دیر
 اخبار جواز آنچنانی است از حدیث میکرو و حکم عامه کثیری می فرمود و چنانچه حدیث شیعی است و این بابت لطف و احسان است بر است نیست فرقی ظاهر بود کلام
 ساهی و ناسی و کلام غیر علم بیعت کلام انتهى متفق علیه و اللفظ لمسلم و غیره یحیی بن یزید حدیث را روایت کرده اند و در جمیع من غیر ما است از ابن مسعود
 رضی الله عنهما باین لفظ که هر آینه در نماز مشغول نباشی که در آن عظیم است که محل شایع با حق و اختلاف در عبودیت است و بجا نوبی است که در بدین معنی و نقل
 حادث میکند از علم خود آنچه میخیزد و تحقیق حادث که در اینک سخن کند در نماز یعنی بقصد رواه احمد و النسائی و البیضاوی و ابن حبان فی صحیح و حسن

ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم التسيير للرجال تسبيح بلى مروان است و در حدیثی از ابن مسعود
 که چون بر سر شام اعراسی پس تسبیح برای رجال است مرا و تسبیح آن است که گویا تسبیحان البته تا بجا نماند دینی در نماز است و در سب بر خیزند که اول از این بزرگوار

[illegible]

مثل مؤخره الرجل وخنزیر است که نشو و بین یا شمال دارد و روبروی چشم لیکن در حدیث ابن عباس آمده که نماز گذارد آنحضرت در میان نمود پیش روی
 پنج پیش روی و او را بود و او را خارجیه الحاکم و در حدیث ابن عمر است که بود رسول خدا میرفت و رقت با و دوسوی صلیبی عید و غنچه پیش آنحضرت
 بود آشتی می شد می ستاده که می شد سبلی پیش آنحضرت یعنی بطور شتر پس نماز میگذاشت دوسوی آن و غنچه و میقات تمام نماز ختم است که گمان دارد و قدر
 سنگین بود و او را العنبر و در حدیث ابی حمزه است که گذارد آنحضرت ستوجه بجانب غنچه با مردم و در حدیث ابی حمزه است که گذارد آنحضرت ستوجه
 متفق علیه از پنج معلوم شد که بعد از انقباض شتر گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد و نماز گذاردگان آن نمی شوند و عموماً ابی حمزه رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقطع صلوة المرء المسلم می رود و باطل میگردد و اندام نماز و مسلمان را یا یکم می کند
 ثواب او را اذال می کند بین یدیه مثل مؤخره الرجل و فیکه نباشد پیش او و مانند جوب پسین بلان شتر ستوجه المرأة که می زن و طهارت
 و در نماز الکلب لا سود سوم سگ سیاه که از پیش منقلب میگذرد و الحدیث ابی حمزه الحدیث و تمام وی این است که گفته شود با و در رکعت
 سگ سیاه را از سبک او و بعضی گفت ای پسر زدن سگ سیاه را یا خنکله پسیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس فرمود سگ سیاه شیطان
 و فیه و درین حدیث این است الکلب لا سود شیطان و حدیث و لیل است بر قطع شدن نماز کسی که شتر را در میان چیزی یا در ظاهر قطع
 باطل است و علماء و عل برین حدیث مختلف اند قومی گفته زن و سگ قطع می کنند خرد حدیث ابن عباس که دوی داشت روبروی صفت بر خرد
 و آنحضرت نماز میگذاشت و عاده نکرد و عاده کرد و صحابه را با عاده آن از خنک الشیطان پس این حدیث را مخصوص حال گردانیده اند و امام احمد گفته سگ سیاه
 قاطع نماز است و از زن و خرد نفس من چیزی نیست اما خرد پس حدیث ابن عباس را مانان پس حدیث عائشه که در وی ذکر نماز و باطل است او
 روبروی آنحضرت است پس اگر گذشتن زن قطع شود باطل است او با و لا می قطع گردد و چه و گویند که هیچ چیزی از اینها نمی شکند و تاویل میکنند
 حدیث را که مرد و باطل قطع فصل حدیث ابی حمزه که باطل نباشد قلب صلی باین چیز یا و باز مانان از خنک و حضور تدریجاً و ذکر و مخالفت چیز
 که واجب است از امر صلوة پس این حدیث دیگر و بعضی گفته اند که این حدیث منسوخ است بحدیث ابی حمزه که لا تقطع الصلوة شیء و در روایتی آمده
 که قطع میکند نماز را بودی و نفرانی و مجوسی و خنزیر و این ضعیف است از حدیث ابی عباس منسوخ آنرا خارجیه مسلم و از حدیث
 و النسائی و ابن ابی شیبة و طبرانی و غیره است عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه ما نذرت ابی زردون الکلب بدون ذکر
 سگ همچنین است و در نسخ بلوغ المرام و لیکن چون مراجعت کردیم بسوی حدیث معلوم شد که لفظ سگ و حدیث وی صحیح است و لفظ این است
 که گفت ابو هریره فرمود آنحضرت قطع میکند نماز از زن و خرد و سگ و کلبه و سید را و این را یعنی قطع نماز را مثل مؤخره الرجل و او را سلم و که می دادند
 و النسائی و ابن ابی شیبة و طبرانی و غیره است عن ابی هريرة رضي الله عنه نحوه ما نذرت ابی زردون الکلب بدون ذکر
 آنحضرت ابی هریره نیست و آن قولی است و لفظی من ذلک مثل مؤخره الرجل پس غیره را در مراجعت با حدیث ابی هریره و لیکن مصنف لفظ
 حدیث وی ذکر نکرد که کما خرفت و اعادة ضمیه بسوی آنحضرت ابی و در نسخ نیست زیرا که حق ضمیه خود بسوی اقرب است و در سبیل گفته چون مراجعت کردم
 بسنن ابوداؤد و لفظ وی چنین یافتیم یقطع الصلوة المرأة الحائض و الکلب انتی پس حمل شد عبارت مصنف که ما و بقول ابی زردون آنحضرت
 ابی زردان شد و هو توله الکلب لا سود شیطان یا آنحضرت ابو هریره و هو ما ذکرنا و اقرب همین است زیرا که مصنف لفظ حدیث ابو هریره ذکر نکرد
 و اگر چه اعادة ضمیه بسوی می صحیح باشد اما نه علی المناظر و علی المرام و قید المرأة بالحائض و ضمیه که است زن و الحائض و این مقتضی عمل طهارت
 بر سبیل قطع است و اگر حائض چنانکه ذکر کردیم باطل است زیرا که سبیل پس تعیین شد قطع در زن و سگ سیاه بطریق عمل مطلق بر قید و این قول را

مسئله منقول گردد و اگر پس ستره نباشد این را با سواد و دفع کند و بی سرسری از تفسیر از جانب مصلی است بر تقدیر ازین احادیث مستفاد شد که مصلی
 مصلی نماز نیست و نیز معلوم شد که اشاره و توجیه و منفی علی غیر نیست و الله اعلم انتهى و . آجی هر چه رضی الله عنه ان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال اذا صلى احدكم فليجعل تلقاء وجهه شيئا من غار ثيابيه لكي لا يراه من يقابل برويهم
 چیزی را از جنس یار و درخت و ستون و غیره فان لم يجد فليصنع عصا او پس چنان نماید چیزی را که بگرداند آنرا مقابل روی خود پس باید
 که استاد کند چوب و بی خود و بخاند آنرا در زمین و اگر زمین سخت بود بجهت عصا را بران طولا عرضا تا بر سرش ظاهر شود و آنرا بگرداند
 پس اگر نماند یار و عصا پس باید که بکشد غلی بر زمین و درخت و دلیل است بر آنکه کافی است ستره بر چیز که باشد و مختصر سنن است که گفت ثمانی
 و عیم شریک را که نماز گذارد و با او در نماز بود و عیسی بن یساکه را که خود را روی خود و در صحیحین است از حضرت ابن عمر که بنا سیکر و راعی خود را و نماز میگذارد و سیکر
 و گذشت اینکه اگر هیچ یک از اینها در دسترس نباشد باید که بر روی خود و در صحیحین است از حضرت ابن عمر که بنا سیکر و راعی خود را و نماز میگذارد و سیکر
 از ابو داود و مسند انیس و در روایتی از ابو داود و انام مشرقه در سبیل گفته در قول میثم لایضرب و دلیل است بر آنکه اگر این چنین بکشد زبان دارد و اگر
 نماز باطل آن و این قبحی است که مصلی اهل باید یا ستره و قبحی که موم باشد زیرا که درین صورت امام ستره و است یا ستره امام ستره و است که مسلف
 و تقلید لایطاری و ابو داود و طبرانی و در او سطر از حضرت انس مر فو ا آورده که ستره الامام ستره فلیمن خلفه و اگر چه ضعیف است آنچه شافعی و انیس
 و ابن جابر البیہقی و احمد و ابن ماجه و ابو داود و در حدیث عام است در امر بخلاف ستره و در فضا و غیره و ثابت شد که آنحضرت چون نماز میکرد
 بسوی دیوار میکرد و اندر دیوار خود و در میان می گفت مخره کفر سفند و در روایتی از انان بلکه امر کرد بقرع از ستره و بود چون نماز میگذارد بسوی عمود
 یا عمود یا شجر میکرد و اندر آنرا بجانب راست یا چپ خود می گردانید یا چپش بود که در نزد سیکر و در حدیث از حضرت ابن عمر و نماز میگذارد بسوی می و قیاس کرده اند
 شافعی بر آن است و مصلی و غیره را جامع اشعار را که می گردانست و صحیح و صحیح ابو حنن و احمد و ابن المدینی قیاما لاین عبد البرقی
 الاستدلال و اشاره کرده اند انشای ابن عیینه و شافعی و یغوی و غیره هم بسوی ضعیف وی و گفت شافعی و ربوبی و خطا غش مصلی و بر وی خود را که
 باشد و در حدیثی صحیح ثابت و همچنین گفته است در سنن حرط و روایت کرد آنرا از فی در متوسط از شافعی و آن جدید است نیست مختص بقدم گفته مصنف
 و هر چه من زعم انه مضطرب : هو حسن و صواب نکر کسی که گمان کرد که این حدیث مضطرب است بلکه آن حسن است گویم زاعم
 ابن الصلاح است چو می آید از رجال مضطرب آورده و مصنف در گفت با وی نزاع نموده و مختصر سنن است که گفت ابن عیینه می یا چپ چیزی را که بر چشم
 این حدیث را بران و نیامده که گویند و چه بود و سبیل بن اسیر چون روایت میکرد این حدیث را می گفت بل عنکم شیء تشذونه به و گفت یقینا لایابن فی ثل
 فلا یحکم ان شاء الله تعالی انتهى شیخ در ترجمه خط کشید قول قیام شافعی و امام احمد و بعضی از متأخرین مثل شیخ حنفیه زبان قائل شده اند و از اکثر
 مشایخ حنفیه روایت و مالک معتبر نیست امام محمد گفته الخط ای شی و شافعی نیز آنرا در قول جدید نقل کرده و گفته که حدیث ابو داود و درین باب ضعیف و مضطرب
 و نیز خط و حیول اعتبار ندارد و از معیار تیز و مری نه و مختار صاحب دایه نیز زمین است و شیخ ابن همام گفته که سنت لولی است با شیاع و فی الحقیقه بطور
 و استیازی می دارد و موجب محبت خاطر و انتشار میگردد و انتهی و بعد از آن اختلاف و مصنف خلاصت نزد احمد و حمیدی بر شکل اطلاق است و مستنجد
 ابو داود و طول و لغت صاحب منبیطیل بجانب قبله و نزد بعضی بر عرض میخا و خا لا یجوز چنانچه و مختار قبل بطل است و عمر و ابی سعید طخانی
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقطع الصلوة شیء فی رداءه و لا یجوز ان یزنی فی رداءه و لا یجوز ان یزنی فی رداءه و لا یجوز ان یزنی
 مصلی و او را اما استطاعت و دفع نیز برانید بقدری که توانید از برای نگه داشت خضوع و خشوع و در روزه خانام سلطان زیاد کرده

بفضل شهر رمضان است زیرا که این ماه است و آنچه واروده مخصوص است از معانی دوی عادت ترست کسب حقیقت و احتمال و اندوختن و رفع باشد و انوار الهی
 و آنچه در صبح واروده مقدم بر غیر و در روزی آمده که اختصار است بل ناست در ماهی شرح بیشتر عن ابن عمر و در بیان میبودند و اشکال یکصد که در این
 از احتیاجی باشد و جواب میدهد که مراد آنست که چون از نظر ایام در وقت قیام کشتند از سحر تا شمس از غایت عالم الصلوات و دیگران متصفین
 حدیث آمده باشد پیش مشق ناست که در کتب نمی باشد و از عبادت عبادت با حقی و
 و سلمه قال اذا قدر العشاء فابدؤا بهم و اولهم جملهم و این آورده شود طعام شام پس شروع است بعد بران عشاء دوست که با طعام می کشی که
 العشاء من صلی غیر شامگاهی بخوردن و تخصیص این جهت ناست که در وقت غروب قدری و شش وقت که در یکجا باشد و غیره و جز وقت که در وقت
 و دیگر وقت و طعام که در آنجا باشد بطعام و در صورت احتیاج و ضیاع طعام یا در یک وقت است تا باعث بشود از این که در وقت قبل آن اصولا مغرب
 پیش از آنکه بگذرد و از مغرب و در بعضی روایات طلع نماند و این چنین العید گفت طلع محمول است بر بقدر و او شده است این از این که پیش از
 عشاء یکی از شام روزنه و است و مقید نشود این چنانکه در اصل است که ذکر که خاص مشق تصدیق به خصوص نیست و زیاده که در طبعی چه و بافتن کرده
 نماز و یکی از خاصا هم است پس ایند که در عشاء شامی نماز مغرب و شامی یکست یا از عشاء خود و اتفاقا غیر من حریت عایشه بنتا و درین باب است
 از ابن عباس و در طلعی و از ابو هریره و زودی و در وسط و سهاده حسن و عن سلمه بن الاکوع و در حدیثین حضرت که فرمود آنچه در شامی و در شامی
 چون آمده شود طعام یکی از شام و یکبار شود و معنی تکبیر بر آورده شود پس آغاز کند طعام و شامی کند آن کس تا آنکه فارغ گردد و از شامی بخورد و این بود
 این عمر که شامی شد طعام تکبیر می کشد بر این که آغاز نماز تا آنکه فارغ می شد از نماز و حال آنکه در حدیثی که در وقت نماز است و طلع علیه السلام
 موصوف است بحال است و اتبل پس و بعد از این عمل از وی ناشی از کمال استقامت و تمکین است متفق علی حدیث و دلالت کرده بر یکجا تقدیم
 اکل عشاء این ماحضه و صلوة مغرب و بعد از آنکه کرده اند از این عبادت و ظاهر و که میزد بلکه واجب است تقدیم پس از مقدم نماز را باطل شود علما
 بطعام الامر پس در حدیث ظاهر است و در تقدیم عشاء مطلقا بر اینست که محتاج باشد بسوی طعام نماند و بر اینست که جبر سزا و غذا و طعام نماند و بر اینست
 که ضیق باشد یا نه و معنی حدیث تقدیم بر اینست که بعد از این وقت و معنی کرده اند علت امر تقدیم را و گفتند که نشویند غایب است و بعد از طعام و آن مقتضی و یک
 خصوص است و در این علم است که نسبت بروی میل اگر چه مقدم میشود از کلام بعضی صحابه چون ابی شیبہ از ابو هریره و ابن عباس آورده که این در
 طعام می خورد و در وقت گوشت بر اینست پس خراست بخوردن که قامت گوید پس گفت و در این عبادت می کشد که بخیزیم و در نفس جایی نباشد
 و در این است که در وقت نشوید و از نماز یا چیزی از نماز و این ابی شیبہ است از حسن بن علی رضی الله عنه که فرمود اختصار قبل العسله و پس از این است
 پس درین آثار از شدت است تطهیل و دیگر و این قیام است که وقت و است و باشد و اعتقاد است در وقت جنگ که اگر طعام بخورد و وقت از وقت
 میزد و بعضی گفته اند تقدیم اکل اگر چه وقت بر و در این مخالفت به تحصیل شوق و در نماز و این کسی است که قائل است بوجوب شوق و در نماز
 گفته اند که بر اینست چنانکه بر این مخالفت بر حرمت وقت و این قول جمهور است و در وی این است که خصوص طعام درست و در یکجا حاجت نماند و بعد از
 جماعت و سخن . ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا قام احدکم فی الصلوة فلا یسبح
 الحصى فان ارجعه فواجبه چون بایستد یکی از شما یا از پس یا که هموار کند زمین را از سنگریزه یا که در وقت که در وی آید شنبلی را و انشای می کند
 و منزل میگرد و در وی پس این است که درین مقام سوره اوب اخب بعضی گفته اند از حدیث که اولی از من و در وقت که در وی می کشد و از آن است که در وقت
 باطل است و در چیزی می آید که در نماز بعد از این است زمین باشد یا حسی پس باید که هم بر حسی بجهد کند و تقیه در و در و است و بعضی می کشد سوره آورده

فرمود ان حضرت بسوی ایشان و اگر التماس نمیکردند از ایشان بابت آنجناب و اشارت شریفی در او و آنحضرت ایشان را برین التفات مقرر داشت
و عن النبی صلی الله علیه و آله قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان احدکم فی الصلوة فانه یسبح ربک
چون باشد یکی از شما در نماز پس هر گشتی میکند پروردگار خود را و در روی تو نواز میست باین لفظ هر گشتی که میگوید و بسیار بود و گاه
قبیله است و در اینها بابت اقبال او تعالی است بروی رحمت و رضوان فلا یمصقن بهن یدیه و عن عیبه بن یساف عن یساف عن یساف عن یساف
و آنجناب راست خود در حدیث ابو هریره علیه السلام و یساف بن یساف و یساف بن یساف و یساف بن یساف و یساف بن یساف و یساف بن یساف و یساف بن یساف
آنجناب چه خود بر پای خویش متفق علیها و فی رواية او تحت قد میگوید و در روی تو نواز میست و در روی تو نواز میست
قد را بسوی و این در غیر سجده است و در سجده و جامه خود بگیرد و بباله و حدیث و ال است برنی از این بابت بسوی قیله و همین در نماز و در حدیث ابو هریره
والی صید بطن نبی آمده و لفظ و این است که دید آنحضرت بخامه و روی او سجده پس گرفت جسمی و دست که از او فرمود چون آید یعنی اندازد یکی از شما
پس باید که نیکو بسوی روی خود و زمین و لیکن به جگانه براق را از لباس خود بیاورد و بر پای چه خود متفق علیه از اینجا چه کرد و روی بسوی در هر حال
چه و کل نماز و چه خارج آن برابر است که در سجده باشد یا غیر وی و حدیث انس در حق مصلی است و لیکن غیر وی از احادیث مفید تر هم بر این است بسوی
قبیله مطلقاً در سجده و غیر وی و بر پای صلی علیه و آله و این خنیمه و این همان در صحیح خود از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده اند که هر گوی اندازد و بروی قیله بسیار
روز قیامت و باشد تفل و بی در میان هر دو چشم او و این خنیمه راست از حدیث ابن عمر مرفوعاً را نیکو بشود صاحب خنیمه و قیله و زقیامت پس
خنیمه در روی او است و همچنین است بصاق آنجناب راست مطلقاً عبد الرزاق از ابن مسعود آورده که وی کرده است بصاق از زمین خود و حال آنکه
عیس و در نماز و روی است از نماز و این چهل که براق نمیدانم آنجناب راست خود از وقتی که مسلمان شدم و از عمر بن عبد الله بن عمر که میگوید از این و آنحضرت
بیان فرمود که آنجناب چه اندازد و بیاورد بر پای چه و درین بیان جهت و مکان هر دو مطلقاً فرموده و در حدیث انس است نزد واحد و مسلم که بر سر گرفت
گوشه چهار دیو و در نماز کرد و در آن روز که بعضی از ارباب بعضی یعنی مالید و فرمود این چنین باید کرد و قول و حق او تحت قد خواست که هر گوی که در سجده است
و اگر در سجده باشد و جامه بباله باین حدیث که بصاق در سجده خطی است و گفته اند این عقیدت بیخیزان از حدیث بسوی قیله یا آنجناب راست چه شایع
و آنجناب بسیار تحت قدم از او داده و در خطبه از آن توان داد و در صفت در فتح الباری گفته در روایت طبرانی است از حدیث ابو امامه که علی بن ابی طالب
پیش طای تعالی و فرشته او بر جانب راست او می باشد و قرین او بر جانب یسار است و این تعلیل منش است از شایع و نقل همین وقت بر قرین
می افتد و آن شیطان است و شاید که فرشته بسیار را درین وقت چیزی نمی رسد زیرا گوی و در حالت نماز آنجناب بسیار بر جانب راست بر سر گوید
و نمیدانم و بجا نیست بر این تشریف آن فرشته است و نیست و بجا نیست و در اعمال نماز آنجناب بعضی متاخرین گفته اند و بهم از بعضی و ایستاد
و این ابی شیل از حدیث حذیفه مرفوعاً آورده و لایع همینه خان عن حمید که آنجناب راست و در طبرانی است از حدیث ابی امامه باین لفظ و این عقیدت همین است
و لکن عن حمید و فرموده عن بسیار **و عن** حدیث ابی امامه است از انس بن ابی حمزة قال گفت آنجناب قدام خدا داشته بود قدامی مرا یا خدا را و حق
بیکر قاف و تخفیف را برده و باریک سرخ و رنگین منقش از صوف گفته اند چنانکه در روی خدا می باشد مستحکم بهم جانب یسار است و بجا نیست که بر سر دیده بود آن
برده گوشه خانه خود را ظاهر آن است که دیوار خانه را بآن پوشیده و زمین ساخته بود و بعضی گفته اند مثل حماله عروس ساخته بود و بعضی گفته اند ساعی خانه
داشت باین پرده از آن پوشیده زیرا که از آن پوشیدن دیوار را پرده گرفتن آنرا نمی کرده اند پس عایشه بنی مکه در آن کتاب بنوده باشد مگر آنکه علم داشته باشد
و تواند که این مال پیش از نبی باشد فقال لها النبی صلی الله علیه و سلم امیطی عننا قدامی و در آن روز که از پیشش را باین پرده خود را

و تعلیم کرد و از نماز و وضو استقبال قبل از نیت بر آن افزود که عمدتاً در وقت تر و قریب ترین شرائط است اذا قمعت الى الصلوة فاسبح الوضوء چون
 خرابی یا سستی برای نماز پس کمال آن زمان که کن وضو را و در وی نیت بر وجوب وضو چنانکه در قوله تعالی است اذا قمعت الى الصلوة و مراد
 کسی است که بحث باشد که عاف من غیره و تفصیل این مجمل در روایت بخاری و نسائی چنین آمده حتی یسبح الوضوء نکما امره الله فیسبح وجه و ینزع
 الى المرفقین و یسبح و یطیع الى العینین و این تفصیل در آن است بر عدم وجوب وضو در اشتغال در غیرت بر آن که آن را در وضو و نیت است بر وجوب نماز
 قبل از آنکه نماز در گذشت بیان شود و عفو استقبال متخلل آن باشد استقبل القبلة فکذا یسبح و رکعتان قبله پس تکبیر گویند تکبیر احرار و فقط وی الله اکبر
 و دلالت میکند بر تعیین می روایت طبرانی از احمد بن حنبل و قاضی عیاض بقوله الله اکبر و روایت ابن ماجه از حدیث ابی حمید از فضل اخضرخت که چون استناد
 بسوی نماز بر ایستاد و در داشت هر دو دست پست گرفت الله اکبر و محمد بن خزیمه و ابن حبان و یزار از حدیث علی کرم الله وجهه با ستاد صحیح که بشرط
 مسلم است آورده که بود آنحضرت چون می ایستاد بسوی نماز میگفت الله اکبر و از اینجا ظاهر شد که در تکبیر احرار همین لفظ است و ظاهر حدیث
 وجوب اوست بشعرا قرآن ما تیتس معات من القرآن پست بخوان آنچه آسان و آگاه گردد و از قرآن که با شست و محفوظ است و در وی
 دلیل است بر وجوب قرابت قرآن و نماز بر آنست که فاخته باشد یا غیر وی و نیز از اینجا معلوم شد که واجب نیست دعای استفتاح چنانکه واجب بود
 امر میکرد و بدان آنحضرت و ظاهر وی آنست که کفایت میکند در آن قرآن غیر فاخته و تحقیقش باین نظر آنست که حتی نظم من در آنست
 پست رکعت کن تا آنکه قرار دارم گری در رکوع و در وی ایجاب رکوع و الطمان در دست کفایت می در روایت احمد چنین آمده چون رکعت کن بگردان هر دو
 کف دست خود را بر روی رکوع خود و در آن رکعت خود را و ممکن کن رکوع خود را و در روایتی است ثم کبر ثم کبر حتی تطمئن سفاسلا و تشریف شعرا رفع
 حتی تفتل لی فاشعرا پست بر او سر از رکوع تا آنکه هموار شود و در روایتی استوی است سجای تستمل یعنی تا آنکه بر ایستای و در وی دلالت است
 بر وجوب رفع از رکوع و بر وجوب انتصاب قائما و بر وجوب الطمان قائما شعرا سجده حتی تطمئن مساجدا بعد از آن که رکعت کن تا آنکه رکوع
 گیر می در سجده و در وی وجوب سجود و وجوب الطمان در دست شعرا رفع حتی تطمئن مساجدا پست بر او سر از سجده تا آنکه آرام گیرد
 در نشستن سجده اولی و این نشستن باطنه است راحت گویند و نیز شافعی سنت است که بعد از سجده بنشیند و بعد از آن بر ای رکعت دوم برخیزد
 و در روایتی این لفظ آمده ثم ارفع حتی تستوی قائما پست بر او سر از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین لفظ ذکر بطنه
 به تراحت نیست شعرا سجده حتی تطمئن مساجدا پست سجده دوم کن تا آنکه آرام گیرد بری در سجده همچو اولی و این صفت یک است
 از رکعت نماز قیاما و تلاوة و رکوعا و اعتدالا و سجودا و طمانینه و جلوسا بنشیند پست سجده دیگر است همچو اولی و باطنیان پس این صفت یک
 کامل شد و در وی دلالت است بر وجوب سجود و طمانینه در آن و تفصیل می در روایت نسائی از ابن عمر بن ابی طلحه این لفظ آمده ثم کبر و سجده حتی کن
 وجه و چپته حتی تطمئن سفاسلا و تشریف و نیز در آن است بر وجوب سجود و طمانینه در آن و تفصیل می در روایت نسائی از ابن عمر بن ابی طلحه این لفظ آمده ثم کبر و سجده حتی کن
 و نیز صلبه و در روایتی است نماز در آنست که فاجلس علی فخذ کل الیه سری و از اینجا معلوم شد که کعبه است قعود میان هر دو سجده و نشستن پس است
 شعرا فصل ذلک پست بر این هر که مذکور شد از افعال الا تکبیر احرار که آن مخصوص رکعت اولی است و معلوم شد است از شرح حدیث که از
 آن در رکعات فی صلاتک کلها در نماز خود و آنچه از حجه الشبهة روایت کرده اند این را احمد و بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی
 و ابن ماجه با لفظ استقامه و باللفظ الجاری و این لفظ که صفت ذکر کرده مر بخاری است تنها و لا بن حلیة و مر ابن ماجه را است از
 حدیث ابوبکر برده با ستاد مسلم پس کسی که معتبر است نزدیک مسلم یعنی جالی و جالی مسلم اند و در سراج آنرا پسندید که بر شرط بخاری است

روایت کرده فی علی غر الشین حتی قطع من قاشما عوض لفظه غاری حتی تقعد یعنی تا آنکه آرام گیری راست ایستاده نشوید و درین
لفظ هم ذکر استراحت نیست اما ولایت دارد و وجوب طبعی مانع قضا عدال از رکوع و تصفی لفته جلوس استراحت و ترک آن هر دو در حدیث
آمده است و هر دو صحیح است و منتهی فی حدیث رفاعه را نندروایت این باجه است و حدیث رفاعه که بیان این باغ صحابی انصاری نیز
گفتی بانی ماعواف شد که در ویر و سائر مشاهد برادر رسول خدا صلی الله علیه و سلم حاضر شد و علی بن ابی حمزه علیه السلام و صفین را و مرد و اولی امدت مساعیه
و بعد از آنقباست دوی برادر ملک بن باغ و غلاب بن باغ است و دوی اول کسی است که ایمان آورد از قبیل خزرج و حاضر شد عقبه اولی را و دوی
ابناء و مسیر و سواز و ابن خنیس بن خالد و عتد احمد و ابن حنن نزدیک امام احمد و ابن حبان بلفظ حتی قطع تا قاشما و فی لفظ لاحمد
و در فظی مرام احمد راست از حدیث رفاعه قاشما صلیب کفین چون بر داری سر از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را بکمال اعتدال
حتی ترجع العظام الالکبر و در سخرانهای پشت بسوی بند پای خود و با پای خود چنانکه در مصالح است الی فی فاصلا و رواه ابوعلی بن سکن
فی صحیح و ابوکریم بن ابی شیبہ فی مصنف حدیث رفاعه بلفظ ثم ارفع حتی قطع تا قاشما گفت صفت در تخفیف فاعده کرد در شیخ الاسلام جلال الدین را و در
بقعه که این لفظ در حدیث ابی هریره در سنن ابن ماجه است و یومکا قال زاده الشرح النقی و باجمعه در وی و لالت ست بطانیت و اعتدال و المناسک
و ابی داؤد من حدیث رفاعه بن داغ و نسائی و ابو داؤد و درست از حدیث رفاعه بن باغ و ترجمه دوی گذشت آنها امر استم
صلوة احد کمر حتی یسبح الموضوع بدستیکه شان این است که تمام نمی شود نماز یکی از شما تا آنکه کامل خوانم کند و ضرر احکام امره الله تعالی
چنانکه امر کرده است او را رضای تعالی بفرموده سورم آمده یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة فاعلموا و جئوهم کفر و ایدیکم
الی المرافق و استسبحوا و استکبروا و استکبروا الی الکعبین و تصفی گفته اصبح آن است که تفسیر افرتم از اقامه است و در حدیث عرب
اراده را بقیام شبری گفتند و صورتی که الی صلوة پشت باشد پس غرض اینجا بیان شرط است و شوت صحت نماز را یعنی چون قصد را می نماز باشد
و ضوئیه تا نماز شایع باشد و حدیث لا تقبل صلوة احدکم حتی یوضا اوضح است درین معنی و از منطوق آیه چهارگون و ضوئیه شد و پشت جمیع
طاعت لا بدست لقوله تعالی و اما بعد و الا لا یعبد و الله یخلف صلی الله علیه و سلم یعنی مخلصین لا العبادة اخلاص خالص کردن عبادت
از تشک و ریاء و عادت و این معنی بدون نیت صحیح صورت نمید و لقوله صلی الله علیه و سلم اما الاعمال بالنیات و وضو عبادتی است از اعظم عبادات
مکفر ذنوب و مقرب بجنب حضرت حق پس در وضو فرضی و دیگر باید باشد خواه رکب باشد خواه شرط امام شافعی از ترتیب ارکان را بعد و او را درون
سبع مابین وضو و عدول از ترتیب اصلی کلام فرضیت ترتیب فهم میکنند و انما خلف سلف را و حکایات جمعی از حضرت صلی الله علیه و سلم را که
که هیچ وضو را اسلام بغیر ترتیب مقبول نشد که محکوم بصحت بوده باشد و ترتیب مرجع است و وضو و رج و هر چه در آن اجزای گفته و بهم آمده اند
این بمقدام فهم ایشان را و در بالا ساخت بالجمله با وجوب و این همه جمعه فهم است ابو حنیفه بسنت آن قائل است انتهی شمس یکبر الله به تکریم احرا
گوید و بزرگی یاد کند ضرر را و یحیی و محمد گوید او را یعنی بغیر ترتیب فایده و لیکن قول می فایده آنکه باید بدست شمس با یکدیگر و اقبال و
و جمعه غیر قرائت است که آن دعای مستحق است و از اینجا وجوب طعن جمعه را بعد تکریم حرام گرفته میشود کلام حدیث باب یام و یحیی علیه
و شانه که بر دوی و قیام و در روایت نسائی و ابی داؤد و درست از حدیث رفاعه فان کان معک قرآن پس اگر باشد یا تو در حفظ لفظ
مقداری از قرآن فاقرأ پس بخوان و لفظی و او را بدست فافرا بام الکتاب و نزد احمد و ابن حبان بلفظ است ثم اقرأ بام القرآن ثم اقرأ
بما شئت و ترجمه این جان باب فرض الصلوة فاعلم الکتاب فی کل رکعة پس یا نضر ج روایت بام القرآن قول می بانی هر یک محمول باشد یا فاعلم

والمعالي عند كل بعد كل فقار مكانه تأمل ما في شمس بعد بدای السجود ان پشت سجای خود فقار بفتح فاء همزة ولف بند و
 استخوان پشت واحد فقار وفتح فاء وفتح کسر فاء وکون فاء وفتح آن نیز آمده ودر سبیل گفته ودر وی بواجب تقدیم قاف بر فاء انتهی و فاء
 یعنی و در وی شقی از دست که از سر سگی و تا توانی پشت شکست شده مراد کمال اعتدال است و تقدیر اوست روایت ثم کثرت فاما حتی لیت
 کل عضو موضع فاذا سجده وضع یدیه پس چون سجده میکردی بناد و دوست خود را بر زمین یعنی بمقابل رو غیر مقتدر پیش گسترانید
 دستها بر زمین و لا قالیهما و نکر و آورده آنها را بسوی پهلوی انگشتان و گنهار بر زمین نهاده و ذراعها باز و بازو را برآورده چنانکه اگر خواست
 برفاله خود از میان آنها برسد و درین حدیث این مذکور نشد که چون از قمر که سجده رود و نخست زانو را بر زمین نهاد یا گنهار برود و دست
 اول فاضل تر و خفتر اکثر است و استقبل باطراف اصابع رجليه القبلة و بجانب قلبی و پشت سر انگشتان هر دو پای خود
 و حالت سجده و بیان می در شرح حدیث امر ان اسجد علی سبعة اعظم غلام و اذا جلس فی الزکوة فکفی و چون نمی نشست بعد از رکعت بر
 تشبیه وسط مجلس علی رجليه الیسرى و نصب الیسرى فی پشت بر پای چپ خود و ستاده و یکد پای راست و اذا اجلس
 فی الزکوة الاخيرة و چون نمی نشست در رکعت دیگر برای قده اخیر قوم رجليه الیسرى و نصب الاخیر و قد علم علی مقعد تمام
 پیش می آورد پای چپ خود را و ستاده و یکد پای دیگر را که پای راست باشد و نمی نشست بر شنگاه خود و در اینجا دلیل است بر تفاوت هر دو مجلس
 که بر یک تشبیه وسط و اخیر باشد و علما در وی خلاف است و در صفتی گفته شافعی خست مبارک کرده است در تشبیه اول که نصب کند قده یعنی و بنشیند بر پیری
 و در تشبیه آخر که بر پیری قدم نهد و بر او از زیر آن اعتماد را نچسب بر زمین واقع شود و مالک در هر دو قده نوک را افتاده کرده است و چون سف
 نصب یعنی و مجلس بر پیری در هر دو قده اختیار نموده است و این هر دو واسع و عازمت مستحله بر صفت که نشیند از ترجیح و نوک انداخته
 جائز باشد و اختلاف اید در سنت است و شب آن می نماید که نمونوی بر صفتی که مروی شده است مروی سنت است آخرجه البخاری
 و ابو داود و الترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و زیاده کرد ابو داود و ثم حکم یعنی پیستر سلام میداد و زیاده کرد ابو داود و چون سلام میداد سلام میداد
 از جانب راست خود و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از جانب شمال خود و همچنین زیاده کرد ابو داود و گفته یعنی صحابه که برین که راست یعنی از چپین بود
 که نماز میگذاشت و تحفصت علی الله علیه و سلم و الجمال این حدیث مروی است از ابو حمزید رضی الله عنه قولا و فعلا بطریق و صفت بیان نماز آن حضرت
 و در حجة الله الیه گفته که اصل در هیئت نماز حدیث الی تحمید ساعدی است که مروی و دس از اصحاب آنحضرت روایت کرده و آنها با اتفاق
 در تبیین کردند و حدیث عایشه است و حدیث وائل بن جریر است فی الجملة و حدیثان عمر است و در دفع برین و غیره انتهی گویم در حجة الله الیه طریقه نماز
 نوشته و اسرار تشریع ارکانش بیان نموده اینجا اسرار مدعف نموده تر جمیع طریقه نماز نوشته می آید که کمال از نفع نیست و آن اینست که چون کبر
 تحریر برادر هر دو دست خود تا مهر و گوش یابد و دوش بر دلو و او را کمال ستمه و دست راست بر دست چپ نهد و هر دو پا را بر یکد و نظر بر جای
 سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را محکم کند و دعای استفتاح خواند و سجده شد درین دعا صیغها عبده قنود کند و در حق و بر حسب نیاز
 بعد از سجده گوید آمین و اعتقاد درین است زیرا که در ایت مختلف آمده است در بودن و نبودن آمین ایت از فاتحه و میج نیست است از آنحضرت اقتضا
 کردن نماز با حمد و هم هر چه است الله عبده سوره فاتحه و یک سوره دیگر از قرآن بتدریج و در وقت بر رکس آیت بخواند و در نظر و در صحت
 و امام هر کند و در فجر و در رکعت اول مغرب و عشا و ما موم بشود و قافش ماند و در هر امام مقتدی هیچ بخواند و گرفت سکوت یا اگر بخواند بخواند
 و فاتحه بروی بخواند که موجب تشویش نام نشود و این اطلاق قول است نزد و این جمیع کرده بشود و زبان را عادت این باب و یکبار آمین می

که شریعت نزدیک گردانیده بسوی تو که بدان در روزگاه تو تقرب توان جست یا نیست شمر سوگو کننده بسوی تو و رسنده بزرگوار و قبولی چنانکه
فرمود **وَاللَّهُ يَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ** آنست و الهی که من فوق کننده و سهواری کننده ام بتو و آنچه آندام بسوی تویی نیم دی نیم حق
و بعد است تو باز میگردد بسوی تو یا من قائم بتو و رغبت کننده ام بسوی تو در اشقة اللمعات گفته شیخ سیح بن فرمود این حرف و حق و اندیشه حق
بر فعلی که مناسب باشد تقدیر کند انتی تحت کربت ریتا و تعالیست بزرگی و برتری و بلند ی تو از رسیدن او را که بکثره ذات و صفات تو
استغفرک و اتوب الیک آمزش میخواند و باز میگردد از گنا بان بسوی تو رواه مسلم و آخر این حدیث آنست و اذا کمل قال
چون رکوع می کرد آنحضرت میگفت **اللهم لک رکعت و لک استسقاء و لک ابرار** تو و طاعت تو و رضای تو رکوع کردم و رکعت
و رکعت پشت خم دادن باشد و بتو ایام آوردم و بوجود تو و صفات کمال تو و ملک سلطنت و مژده اسلام آوردم و کار خود را بتو سپردم
و خشک لک سمعی و بصیرتی فروتنی کردم ترا شنوایی من و بینایی من و محنتی و عظمی و عصی و مغز استخوان من و استخوان من و پل من
و تقدیم خیر استخوان شاید که بکمت آن باشد که خشوع از باطن بظاهر می آید و بدین نکته تقدیم بر عصب می تواند بود و اگر بعضی راسته قال
پس چون برید پشت سر خود را میگفت **اللهم ربنا لک الحمد** خدا وای پروردگار من مرا تراست ستودن ملأ السموات و الارض
و ما بینا چنانچه آسمانها و زمین و چیزی که میان آسمان و زمین است و ما را تراست من شیء و بی چیزی که نیاید بوجود آوردن
پس از آسمان زمین آنچه میان آسمان و زمین است از مکنات معدوم چون کمال قدرت و سبحان آسمان زمین را و آنچه میان آسمان و زمین است
مقدورات و مکنات است و در گذشته است هر چه پاسبان شایش بر وی خواهد بود و اذا اتممت قال و چون سجده میکرد میگفت **اللهم لک
الحمد** و لک استسقاء و لک سلطنت خداوند مرا سجده کردم و نه غیر ترا اشاره است با خلاصی و بتو ایام آوردم و مژده اسلام
آوردم و سپردم بتو کار خود را بحد و حسی للذی خلق سجده کرد و روی من یا زات من مر کسی را که پدیدار او را و صورت او را و صورت
او را و یعنی و جسم مرا فی الصلح بقصود صورت کردن و آفریدن و شوق سمع و بصيرة و تکلف شنوایی و بینایی او را و اکتاف شنوایی
و بینایی است که مرا پدیدار کردن گوش و چشم است و چون بصورت تکلف اند تعبیه بشوق کرد و ربنا لک الحمد احسن الخالقین
بزرگست خدا که نیکوترین پدیدانندگان است بلکه پدیداننده همه اوست تنها و جزوی پدیداننده نیست و جمع خالقین باعتبار ظاهر است چنانکه
مختصه می سازند و نمیکنند من بخدا یا بقول بین التشکک و التسليم پسری بود از آنرا آنچه میگفت آنحضرت بیان انبیاء
و سلام این دعا **اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت** خداوند مرا بجزایم مرا گنا بان را که پیش کرده ام و آنچه پس کرده ام و ما اسرعت
و ما اعتسنت و آنچه گنا بان پنهانی کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام و ما اسرعت و آنچه اسراف کرده ام و غزونی کرده ام و از اصل اعتدال
و گذشته ام و اعال و اعال جاه و امثال آن و امانت اعلم به من و گنا بان که تو دانستی بان از من است المقدم و انت المخیر
توئی پیش کننده هر که خواهی از بندگان خود و قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس انگنده هر که خواهی لا اله الا انت نیست هیچ معبودی بجز تو
بعده مسلم و فی دوایه لک و در روایتی از مسلم چنین است ان ذلک فی صلوة الکلی این دعا در نماز شب می بخواند
مصنف و تفسیر گفته از شافعی و ابن زبید آمده که در نماز فرض میگفت حدیث علی کرم الله وجهه را و است در آن پس استمال تخصیص عموم هر دو در روایت
ابن هریره رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا لزم للصلوة است بود آنحضرت چون تا سیم
می گفت بزی نماز مشورت شد ههههه ساعی لطیف و در روایتی باین لفظ است کان یسکت بین التکبیر و بین الاداء اسکا تا یعنی تا خاموشی نشد

میان کعبه و میان قنات خاموش شدنی هیچ در ترجمه گفته مراد بملوت و ریخا ترک چیست نه سکوت از ذکر قبل ان یقرأ پیش از آنکه خواند فاتحه
و در وقت تخریج اذان یا اقامه گفته مراد است از آنحضرت و دستگیر یکی در میان کعبه و قنات برای تخریج قوم با جمعیت است و چون خبر متعلق قنات است بعد از کعبه
در میان قنات فاتحه در حوره تا آسان گردد ایشان را و احوال بی نشوینش و انصاف گویم چه شی که اصحاب سخن درین باب روایت کرده اند صریح نیست و گفته
امام برای قنات مأمور بکف یا بر لب است که این مکتبه بر لبی تلفظ نمایند مست فز و کسی که آئین بسر میگوید یا سکت ایست نازک میان فاتحه و آئین و قنات و غیر
قنات شسته نشود و فز و کسی که آئین بکعبه میگوید یا سکت ایست لطیف برای رتبه نفس قلمی و بر تقدیر تخریج از این احوال حالت و اسد بر نمودن و
شسته ستقرو و بنا بر عمل کرده و انبران به عمل استی فسالته فقال پس پسیدم و در این فرمود و در روایتین باین لفظ است فقلت یا سکت
است و این روایت در حدیث است که در این کتاب است و در این کتاب است که در این کتاب است و در این کتاب است که در این کتاب است
خاموش شدن تو میان کعبه و میان قنات چیست و چه میگوید و چه میخوانی و ان قال اقول گفت آنحضرت میگوید این کلمات را اللهم یا علی و این
خطایابی ابا عدیث بین المشرق و المغرب با ضمایا و در یکی میان سن و میان گنا یا سن کرده ام نه آنکه در یکی میان شرق و غرب
مراد جدی و تخریدن گنا یا سن کرده است به توبه و آمرزیدن بر وجه سالت و تاکید یا عصمت از گنا یا سن آئیده یعنی چنانکه مشرق و غرب با هم جمع نشوند و در
خطایابی سن بر کعبه شریع اللهم تقنی خدا و نایاب گردان مراد روایتی نقلی با گردان دل را من خطایابی اذ گنا یا سن کرده و ناکره
کما یقنی انشوب الا بعض من الناس چنانکه پاک گردانیده میشود و جاده سفید از چکر درینا طلب میکند و آثار زواید گذشته و حفظ و صحت از
گنا یا سن آئیده تخصیص بجایر سفید بخت مبالغه و ترقیه است که ظهور درش و دری بیشتر است اگر قلیل باشد یا شایسته یعنی حضرت که مولود است آدمی زاد
بران و نقش بیخ و ال و مون و سن جمله و قنات گفته یعنی چکر است اللهم اغسلنی من خطایابی بالماء و الشیل و الکبر و خدا و نایاب
از گنا یا سن کرده و ناکره و سن باب و رفت و ثلثا اذ شرت است با انواع طهارت و اقامه منغفرت و سالت و در غسل و تخریق و نیکون لایم است و جبر
تخریک بجمع برود خطایابی گفته ذکر درست و تلح تاکید است یا هر دو و آب اندک که سها استعمال آن نکرده اند و گفت ابن قیم العیون چیست انما یخرج
چه جای که آنرا بتر چیر شوند بجا بی نفی کرده و فیما قال آخر متفق علییه در حدیث دلیل است بر نیکو این ذکر را میان کعبه و قنات گوید سزا و بر نیکو
مشارع میان این دعا و دعای که از حدیث علی کرم الله وجهه گذشت یا جمع کند میان هر دو و عیسی رضی الله عنه الله کان یقول
روایت است از عمر بن الخطاب بر سر تکیه و می گفت یعنی رسول خدا چنانکه در حدیث عایشه است که رسول خدا بر آن آغاز میکرد و نماز را میگفت و بعد از آن
سبحانک اللهم تنزه یکدم تنزه بکالی یا دیگر تنزه بکالی لانی باشد بجناب قدس توای خدا و بچهارک و تسبیح یکدم تسبیح و محتاط بود
ذات پاک تو پس این جمله درستی بجان الله و الله شد باشد و تبارک اسمک و بزرگست نام تو و تعالی جنت و بزرگست عظمت و سلطنت
و دعای تو و حدیثی بخت و سلطنت و غنا و بزرگ شدن و چشم مردم بر لا اله غیرک نیست پیرو دین جز تو و بعضی گفته بسیاری از آنکه گفته اند که
دعای اشتیاق نزدیک کرده است و این بنایت بعید است با وجود صحت حدیث آن و آنچه پیش این نفع ظاهر می نماید آنست دعا بخانه شد
آمد بهم خیر است و در اداری و افضل نیست اما سکت نیست و صحابه بران التزام نه کرده اند و همین است غرض امام مالک الله اعلم و همین است حال توفد
پیش از قنات و در روایتی تشدید نیز برین قبیل است و فی الواقع باید چه علی که دلالت کند بر التزام صحابه و در روایتی تشدید پس از آنکه است تشدید
استانده و شامی در دعای استیجاب حدیث علی کرم الله وجهه و می الت و الوعیهه بسوی حدیث حضرت عایشه و ابو سعید خدری رفته بجانک اللهم
در همین بود علی حضرت و بخوای گفته اختلاف علما در آنکه صلوة مثل دعای استیجاب و دیگر که روع و وجود و بعد تشدید بلکه در صبح تشدید نیز از جمیع احتیاجات

گفته از خبر تعلیمها السلام مفید و خوب است اگر چه در حدیث سنی مذکور نیست اشعری و ذهب احمد و شافعی و جمهور ائمت که شروع در تعلیم از پدر
مالک در قولی یک تسلیم است و این قولی ضعیف است مشافعی را و گفته اند که تسلیم ثانی نزد وی حجت است و تشدید کرده اند بعضی ظاهر و مالکیت
و واجب گردانیده اند از او این مخالف اجماع کسانی است که پیش از این یوزن در جمعی گفت اختصار امام مالک آنست که امام و مفرد و یک تسلیم کرده
السلام علیه قصد کند بآن پیش روی خود بعد از آن بجانب راست سر خود را بگرداند و مقتدی یک تسلیم پسین با سلوب بگوید و دیگر جنبه با علم پیش
روی خود قصد کند و اگر بجانب یسار کسی بروی سلام کند تسلیم سوم بجانب یسار بگوید و این اقل سلام است و اکمل آن بحریت نزدی عن عبد الله
بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و سلم ان کان یسلم من سینه و من یسلمه الله السلام علیکم و رحمة الله و لعلنا جمهور علیا بر و یک ظاهر شده
در حق امام و مفرد و مقتدی و زیارات و رحمة الله علیه مسئله اقل سلام الله علیه یکبار است چنانکه این عمر سکر و اکمل آن اسلام علیه و رحمة الله
بجانب چپ و راست اتفات نموده مسئله ترتیب ارکان بوجهی که ذکر کرده شد فرض است زیرا که چون رجوع کنیم بمفهوم از لفظ صلوة و نماز یک
بیشتر ترتیب کرده شود و اطلاق لفظ صلوة بر آن راست نمی آید پس اگر چه پیش از رکوع کند نماز تمام شود و اگر سهواً آنرا بجهت رکوع است
و این همان منتهی کار خود را تمام نموده و بعد از آنکه اندیشی از سجدة مسلمة و لعلنا و آن این است که مسلم آنرا از روایت ابی الجوزا از عائشة آورده
ابن عبد الله گفته این حدیث مرسل ابی الجوزا است و التالیف و وی از عائشة نشنیده و نیز مسلول است باینکه مسلم آنرا از طریق اوزاعی کتابه خارج کرده
و عن ابن عمر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یرفع یمنه یسجد و منکبها اذا افتتح الصلوة یرو
تخضر کبریه را است هر دو دست خود را بر سر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را بیان وی و در حدیثی ابی حمزیه ساعدی گذشت و اذا کبر
للرکوع و اذا رفع و استقام من الرکوع و بر سر داشت هر دو دست خود را بر سر هر دو گوش خود چون بکبیری بر آورد و برای رکوع و چون سر بر داشت
از رکوع تمام بر حدیث چنین است رفعها کذا تکلم برمی داشت هر دو دست را بچپین یعنی بر سر و شامه او قال سمع الله من حمدة
و میگوید این کلمه یعنی شنید خدا کسی را که ستود او را برین آلت الحمد خدا و عام تر است ستودن و **و ما یروون** فی بعض اصحاب فی السجود
و بود که دیگر این را در سجده یعنی در وقت رقت سجده و سر برداشتن از آن و بعضی از شافعیه آنرا نیز گفته اند اعتبار آنست که کند و آنچه بعضی رسیده است
نزد شافعیه رفع یمن است نزد افتتاح و رقت رکوع و سر برداشتن از آن و قیام بر کعب سوم و در غیر این چهار موضع بثبوت نه سجد شیع در سجده
برداشتن و سجد و غیر تکبیر احرار گفتند فیست میان ما و شافعیه و ما حدیث و آثار و در هر دو جانب آمده و قدر محقق و روی این است که یا بر هر دو دست
گامی این و گامی این و از صحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده یا رفع و از ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گفت و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود و کمال
بود بشرایع اسلام و احکام آن و متفق بود باحوال رسولی خدا و ملائم آنحضرت بود و در هر دو طرف از آنکه و ظاهر احتمال ثانی است و از امر المؤمنین علی
رضی الله عنه عدم رفع و روایت میکنند و اگر فرضاً بر دو بود عدم رفع لمحض است بآنکه وی از بعضی سکن است که مناسب بحال صلوة و فرض بر دو
و کلام درین مقام و این است جملة ائزان و در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم اشعری و آنچه در شرح سفر السعاده ذکر کرده ایم است که مصنف این سخن را بگوید
و از خبر دیگر از این باب که گفت لایزال برین کیفیت بود تا درین جهان و علت کرده است شیخ بریست و حق آنست که با قیام نظر اکثر شریکین و بعضی از
اخبار و آثار و در هر دو جانب موجود است پس شافعی و عدم آن باختلاف اوقات هر دو بود و یا اقل رفع بود و آخر منسوخ گشت اکنون لایزال در کتب رفع ذکر
نیمه متعلق ظاهر شود باینکه نزدی در شافعی و خود و باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع و درین باب حدیث ثقیان مهر آورده و بعد ازین حدیث شافعی
ما روایت اشارت میدهد بطریق حدیث از صحابه دیگر کرده و علی حسینی از صحابه و تابعین و غیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی و ذهب الله و شافعی

و احمد و سحر بن بران ذکر کرده اند و شافعی نیز همان را این جانب مودعه است و در مابین این دو مذهب باب من لم یصلح الا عند الافتتاح و درین باب حدیثی است
از عبد الله بن مسعود که بایاران خود فرمود و گفت اربع شعا غار رسول الله علیه و سلم پس گذارد نماز و بر داشت و دوست خود را و ابی هریره را
تکبیر افتتاح و درین باب گفت که از برابری عذاب نیز آمده و گفته است که حدیث ابن مسعود و حسن است و بیان قائل اند که شری از اهل علم اصحاب را تابعین می گوید
قول عثمان قوی و اهل کوفه این است و در جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داود و ترمذی و حاکم و ابی داود و ترمذی آورده اند و حدیث ابن مسعود را
چون افتتاح می کرد و بر می داشت و دوست خود را تا نزدیک دو درشش ثم لا یعود و فی روایتی ثم لم یرفعه حتی انصرف و آنکه ابو داود و ترمذی این حدیث صحیح نیست
احتمال دارد که مراد عدم صحت این طریق خاص بود پس ضرر کند در صحت اصل حدیث و احتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی گفته است
و حدیث حسن فی خلاف صحیح است و امام محمد در کتب طحاوی خود بعد از روایت حدیث ابن عمر از مالک اند می از سالم بن عبد الله بن عمر از پیشش که در وقت عین
نزد رکوع و نزول پس ایستاده میگوید که است آنست که تکبیر گوید و بر خضض نصف المرفع بین جزو ابتدای نماز یکبار می شود و این قول ابی حنیفه است
و در وی آثار کثیر آمده است بعد از آن ماص بن کعب جزئی از پیشش که از تابعین اسیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است بخود روایات آورده که در بی غیر
شیکر و جزو تکبیر اولی و آنرا بر همه بخشی آورده گفت برادر دوست ما در نماز بعد از تکبیر اولی آورده اند که در بی مردمی نزد بخشی از اولی حضرت می داشت
روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس بیدم که آنحضرت بر داشت و دوست خود را نزدیک تکبیر اولی و نزد رکوع و نزول بر می داشت
از رکوع بخشی گفت نمیدانم که وی ندید آنحضرت را در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی و یاد گرفتند از ابن مسعود و اصحاب او و ندیدیم که بعد از
من از هیچ یکی از ایشان در ایشان بر می داشتند و دستهای خود را بر می داشتند و از عبد الله بن عمر بن عبد الله بن عمر از ابن عمر از کبر بر می داشت
و ستاد را در اول تکبیر افتتاح و بر می داشت و در مسوای آن و از تشریح حدیث ابن مسعود را نیز نقل کرده و انشی و از شکاکات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت
کرده از عمار که گفت گذاردم نماز خلف ابن عباس بن جبرئیل بر می داشت و دوست خود را مگر در تکبیر اولی و مسوای آن کرد گفت بیدم عمر بن الخطاب را بر می داشت
و دوست خود مگر در تکبیر اولی و چون عمر علی را این مسوای آن حضرت صلی الله علیه و سلم برین باشند و بعد از ایشان ابن عمر را و بعد از آن
میگرد پس آنچه بخلاف آن نقل کنند اولی و اخی بقول نباشد و صریح این تمام از حدیث و اطمینانی و ابن عمری از محمد بن جابر و از عمار بن ابی سلیمان
از ابی هریره از عبد الله بن مسعود آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی هریره پس گفتند و دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده
که جمع شد امام ابو حنیفه با از ابی بکر و در دار الحناطین پس گفت از ابی جبرئیل را به شاکر استماعی خود را نزد رکوع و صد و بیست و نه از ان ابو حنیفه گفت از آن
که صحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی پس گفت حدیثی از ابی هریره عن سالم بن ابی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یرفع
یده فی الافتتاح و عند الركوع و عند المرفع من قبل گفت ابو حنیفه حدیثی را ماص بن جبرئیل را به شاکر استماعی خود را نزد رکوع و صد و بیست و نه از ان ابو حنیفه گفت از آن
علیه و سلم کان یرفع یده فی الافتتاح الصلوة ثم لا یعود بشی من از ابی هریره از ابن مسعود را نیز نقل کرده و انشی و از شکاکات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت
از ابی هریره از عبد الله بن مسعود آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی هریره پس گفتند و دستهای خود را مگر نزد افتتاح صلوة و نیز نقل کرده
ابن عمر بن مسعود را و در دار الحناطین پس گفت از ابی جبرئیل را به شاکر استماعی خود را نزد رکوع و صد و بیست و نه از ان ابو حنیفه گفت از آن
که در جبهه او در وقت حضرت رسالت مشهود است پس از ابی هریره حدیث بخود رساند و ابی حنیفه بعد از روایت و مذکور وی چنین است که آنقدر فی
اصول الفتوح و در جبهه شریع جاب میگوید که از این خبر روایت کرده اند که مردمی را بعد از نماز میگذاشتند و در مسجد الحرام و بر می داشت و دوست خود را نزد رکوع و نزول
رفع را پس از رکوع پس گفت این خبر این چنین است که از ابی جبرئیل را به شاکر استماعی خود را نزد رکوع و صد و بیست و نه از ان ابو حنیفه گفت از آن

و قاله و این ادیس از نیزه زبر که چون سو حفظ و اختلاط دوی در آخر ثابت شد روایت از وی ترک کرد پس شریک تفرد و اندرین حدیث
و اما تاویل تضعیف ابوداؤد و بایکمه را و از عدم محتمل اثبات حسن حدیث باشد پس بیاق عبارت ابوداؤد آبی است از آن چه را از قول محمد بن ابی
حدیث ثابت نشده و این باب حدیثی بصورتی سرسیده نفی ثبوت اصل آن حدیث می باشد نفی وصف خاص چنانکه بر عالم سحر پوشیده نیست اما
حدیث محمد در سوطا پس ردی عاصم بن کلیب است و دوی مختلف نیست غیر واحد و تضعیف کرده اند علی بن ابی الدیعی گفته لا یجوز به اذا انفرد و امام احمد گفته
لا بأس به و ابو حاتم را زنی گفته صالح و مسلم برای او حدیثی اخراج کرده و وثقه ابن سعید و تضعیف کرده و ابن حبان گفته در روایتی بی شک است و نیزه
معارض است روایت رفع کمر دوی است از علی بن ابی طالب و ذکر مثله الترمذی و ابوداؤد و احمد و غیرهم و اما روایت طحاوی از عمار بن محمد سننش را و یک
بن عباس است و دوی استی الحفظ است و روایت دوی حاضر است روایت نافع و سالم و ابن جرود و ثبوت اند و عمار بنانی است و ثبوت مقدم است و اگر عمار
شود کمر دوی ترک کرده که یک برلی بیان جواز مرقه نموده تا معلوم شود که دوی رفع را واجب نمی و اندر و همچنین روایت اسود و معارض است روایات صحیح
و دیگر در آن از عمار بن خطاب رفع دوی شده و اما حدیث محمد بن جابر پس ذکر کرده است از ابن الجریج در موضوعات و نقل کرده از امام احمد که نیست محمد بن جابر
چیز و حدیثی نمی کنند از دوسه که مگر کسی که بدست از وی گفته و در تخیص که قد افشیت فی المذبح حال نه الخیر با وضع من بذلت انتی گفت
ابن حبان و علی بن ابی طالب العروق و من لم یکن علم الحدیث من صناعة انتی و نیزه ابن حبان گفته ارفع ید یک عن حدیث ابن جابر و گفت ابن جابر
که این حدیث موضوع است و اما مناظره از اعمی و ابو حنیفه و احتجاج اوزاعی بسند عالی و احتجاج امام بقعه را وی پس منظور نیست زیرا که
احادیث رفع را نه همین یک طریق است که اوزاعی ذکر کرده بلکه راویان همی عشره بشره اند و ایشان سبب شک و شبهه افتد از انتها
راویان حدیث ابو حنیفه و بیان آن خواهد آمد و در بر منبر مناظره سفیان و عثمان و ابن مبارک ذکر کرده و شافعی را همین باب مناظره طویست
و حال این همه مناظرات ترجیح رفع بر عدم رفع و در ضایع که قول ابن زبیر ذکر کرده آن حدیث مرفوع نیست و معارضه معارض است حدیث یحیی بن علی
و در کتاب اهل حدیث هیچ کسنادی صحیح برای این قول یافته نمی شود و اما قول ابن عباس پس آن قول می است نه حدیث مرفوع و معارض است حدیث
یحیی بن زکریا و ترمذی و از ائمه اهلین رفع کرده بآنکه این قول می منقوض است بر رفع در قنوت و عیدین و حدیث لا ترفع الایدی را خود حضرت شیخ
غیر صحیح گفته و فرموده که معنی حصر نیست و اما حدیث وائل بن حجر و طعن کردن بر ابراهیم برومی باینکه دوی اهل اهل ابودیس گفت حدیث جلیل شیخ ابوالکریم
سندی شایع صحیح است که این طعن از ابراهیم انصاف نیست زیرا که در جامع الاصول و در تخریج وائل ذکر کرده که دوی خلی ابودان اقبال حضرت و پدرش
از ملک ایشان بود و خود را در آن حضرت صلی الله علیه و سلم و گویند که آنحضرت بشارت داد و اصحاب خود را قبل از قمر دوی و فرمودید یا شمار و اهل حج
از زمین در آن حضرت طالع را غنای الله عزوجل و فی رسول و بولقیته ابنا الملوک و چون و اهل شد آنحضرت مرجع گفت و ابو داؤد و یک نموده پس
هرگز نمی شود که در حق این چنین صحابی اعرابی بادی نشین گفته شود زیرا که غالب بر اعراب جفا و عدم قطع رجعت پس شایسته است و هر که پادشاه زاده بود و چون
شان و می باشد چه اگر آن صحابی طالع ادا و است بر شایسته اعتدای دوی با حضرت صلی الله علیه و سلم و هر که چنین باشد لا محاله اعتدای او متبع احوال رسول
صلی الله علیه و سلم سخت تر و زیاده تر بود تا مقصدی پیغیر باشد و نه فائده هجرت دوی همی رسول چیست و این ظاهر است بر هر که ادنی واریت می دارد و انتی
و در یک وقت روایت بهی بلین افتاد که گفت و انا انیت رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت لا ترفع یدک فی المذبح انتی کلام صحیح
گویم نه نیست و روایت وائل روایت متفرق و شاکر بطن را عزم است بر یاد و روایت حدیث صحیحین و غیره تا که در رفع و ادا و نه شولید و متابعت روایت و سه
و تخریب و ثبوت دوی بوده اند و شیخی که لا یجوز منعه است و ایضا زکند از آنکه متصرف فی ترصیف و نیزه خفیه شک کرده اند حدیث دوی بدستین هر دو

زیر کینست در سعادش چیزی زیاد کرد و خلاصی کرد و دعای دیگر بعد از کلام ابن العسکری که آن علی اعلم این مانده و قال من ثم انه بدعه فقه طعن فی الصحابه استیسه
و احاد و ث درین باب بسیار است تا آنکه در سفر السعاده گفته اند که از شریک روایت این معنی بخوار نامیده است چهار صد اثر و غیره درین باب صحیح شده و عشاء و مشرف
روایت کرده اند که لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت کرد و غیر ازین چیزی ثابت نشده است و در بعضی قاضی بن گفته اند که این فاضل است از صاحب
سفر السعاده زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین ربع این اخبار و آثار هم نیاموده و این مسکین بنو است که وی درین باب حواله بر کتاب بخاری نمی کند
و بخاری در آن کتاب ادعای استحباب اخبار و آثار را در وی درین باب کرده بلکه ظاهر آنست که مراد وی چهار صد طعن باشد نه ستون چنانکه بکاتب عبا
وی بران دلالت دارد و حجت قال از شریک روایت این معنی بخوار نامیده است و بالجمعه بعضی ازین اخبار و آثار در رساله تنویر العینین در جز آن مذکور است و بدعه
آن گفته در قوت فی هذا الباب و روایات لایس که در مقام اساسی بعضی روایات این سست گردانیده اند از ادعای مشرف و حجت عالم گفته نیست
هیچ مستحقی که روایت کرده باشد از شرف و مشرف جزیع یزید در روایت که از ابوجحید سعدی ر و بر وی ده کس از اصحاب با هم با نفق گفته و ستم حسن
بن علی و سهل و زید و قتیبه و ابومسعود و سلمان و ابوموسی و عمار و شرف و قبری و عمار و دام الدراء و عمر و علی و داود بن حجر و مالک بن الحریث و آن و ابوجحید
و قتیبه بن سلیم و ابوقناده و ابوموسی و عمار و حمید اللیثی و ابوجاس و ابن زبیر و ازنا بن یحیی حسن بصری و خطا و طلاس و عمار و نافع و سهل
بن عبد الله و حید بن زبیر و ابن سیرین و قناده و قاسم بن محمد و کحل و غیر هم و از فقهاء ابن مبارک و قاضی و احمد و آحق و از داعی و مالک و جز ایشان
مقتضی از این روایات

[illegible]

بدر کتاب رفع الیدین بلفظ راه بالخصی و بالجملة تا قبل علمادین باب پیش از شمارست و تحف و تخلص مدین باب بسطه لائق و کلامی فائق آورده
 رفع المذبح گردانیده و حق باوست زیرا که ترجیح و تقاضی احادیث با بقوت سندست یا بیشتر و بی باکثرت عمل صحابه و این همه نیز بادرین سبک و سبک
 نیز ثابت گردیده که رفع آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق قربت و عبادت بودن عادت و این ظاهرست زیرا که افعال نماز همه عبادت است که سبک
 این برین فعل و غیر نماز بطریق عادت نبود و اگر عادت می بود صحابه و نقض اهتمام می کردند بر وایت و استماع و می و از روایت حکم که ان الله امره بقول
 علی الله علیه وسلم ان رفع الیدین من الاستسکانة مفروم می شود که عبادت است و از رفع کردن آنها بر روی آنحضرت و خلفای ایشان و عدم ثبوت آنها
 نشان از ثابت است که برین فعل مختص با حضرت نبود آری برین قدر است که آنحضرت ملزم می نبود و میسر میگرد و بار دیگر ترک میفرمود و این امارت
 هم موجب و سنت نموده است و هر کس میسغ رفع دست و می و حقیقت مثبت است و ترک سبک بظاهر مکرر است زیرا که ظاهر برین است که آنحضرت
 آنحضرت ثابت شده اما استماع آن از دست تا وقتیکه دلیل بر نسخ آن ثابت نشود پس مکرر نسخ را هیچ وجه و لائق مانع کافیست و چون جمع تمام
 ما تقدم مع ثابت گردیده و عدم اجماع بر ترک بی غنی از بیان است بلکه لائق آن است که دعوی اجماع بر فعل آن کرده آید بسانه بعضی از علما بوجوب
 رفع مدین بر واضح فغان که ذکره صاحب الفتوحات و غیره و نزد اکثر اهل علم سنت است و بعضی از آثار سلف عرض آمده اند لیکن قوت حار و قوت کلامی
 مع و ذلک شافی دعا می بایستند آن صاحب و مختصر گفته نمی شناسم رفع مدین را گفته اند که سنت است انتهی و مقوی سنیت است و برین عملی است
 و تا قول مالک فی آخر عمره انتهی و دلیل علیه حدیث الموطا و اودامت بر سنت غیر مذکوره مجموع است فاعل آن باجماع سلف و خلف ثابت است با آنکه بدیم
 نماز یا جاست و اشراق و چهار رکعت قبل عصر و قرأت طویل از فصل فیهل است از آنرا که آن با آنکه اینها سنن غیر مذکوره است و این مطلب ظاهر بر این است
 اینها ثبالت آن توان کرد و همچنین تارک سنت غیر مذکوره را مذکور نیست باجماع چنانکه تارک سنن مذکوره ملازم نیست با توجه این معنی که چون عدم
 سنت باشد تارک بی بای که تارک باشد بود پس عدم فعل نیست آری اگر عدم ستم باشد در زمان آنحضرت و خلفای و می البته قطع می بدعت باشد
 نیست و مذکور بدعت از ازل است تا آنکه لازم آید بودن عدم سنت بلکه نقوش فعلی است که کرده نشد در زمان ایشان آری اگر اول سنت
 طایفه مسکوک در عدم آنحضرت دارند پس معنی بودن عدم رفع سنت یا سنت بودن رفع آن باشد که انکفا بعد میسر میگرد و شک نیست که فاعل
 مثل این است و ثابت نیست زیرا که فعلی و در رکعت بعد و جمع و ثواب برگردان این و در رکعت می بایند بر ترک آن آری کفایت میکند برای می در تمام
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم این و در رکعت و هر که چهار میگردد ثوابش مکمل است از ثواب اقل و الله اعلم و المسلمون **ع** مالک بر المصنوع
 رضی الله عنه صوح حدیث ابن عمر علی لکن قال حتی یصلی بهمما فروع اذینیه و مسلم راست از خبر مالک مانند حدیث ابن عمر
 لیکن باین لفظ گفته چون بکسی می گفت بر سر داشت هر دو دست خود را تا آنکه حمای میگردانید هر دو دست بالای هر دو گوش را باین ملک گفته فرج شود
 اعلای است و گفته اند که فرج گوش شجده است و بکسی گفته میگردانید هر دو دست و باجماع و ارفع و عولی است و باجماع و ارفع و عولی است و این فاعل و ایت است
 و این حمید است و درین لفظ و بعضی ترجیح داده اند روایت ابن عمر را بنابر آنکه متفق علیه است و دیگران میان هر دو وجه کرده اند باینکه هر دو گوش
 حمای میبندند و اطراف تا قبل از حمای از زمین دارد و بنا بر آنکه روایت ابو داود و او را نقل باین لفظ حتی کانت حبال علیک و حمای
 با ساسیه اذینیه و سبک گفته و باجماع حسن انتهی و تحف و تخلص در میان اختصار فعل و ایجاز عمل بکار برده اند زیرا که از این نیز قویتر می شود که ارفع و عولی
 صورت رفع نزدیک بر سر است پس حال آنکه در حدیث ابی طلایه از مالک بن الحویرث که در حمای و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و نسائی است آمده
 می و ذلک مالک اگر چه نماز نکرده تکیه می گفت و هر دو دست برداشت و چون خواست که رکوع کند برداشت هر دو دست و چون برداشت

اندرون در داشت هر دو دست و گفت که آنحضرت ^{صلی الله علیه و آله} این را در وقت قنوت رفته و این شد در چهار موضع مذکور باین روش
 بسیاری از اهل علم چنانکه از ما سنی ظاهرست و اعتراضاتی که بر بعضی متوجه اند و گویند که این عام بر هر رافع و دیگر خاص یعنی بر رافع رافع آنکه اولی
 لغت آنکه رافعی روایات که در این رافعیین استلال میکنند حدیث ابن عمرست که مسافت حال آنکه جای گرفته که کسی نماز کند باین عمر و وی دست نبرد
 نماز را و در اصول مقرر شده که چون راوی روایت خود عمل نکند حدیث از جهت بیعت و ترویجش آنست که این اعتراض وقتی بر او روا شود که این عمر را و او را
 و چون رافع گویند حال آنکه این بی گویند زیرا که جای هر حکایت فعل این عمر کرده و فعل را عموم نیست چه وی گفته که این عمر گاهی دست نمی برداشت بلکه گاهی
 نمازی مخصوص کرده بآنکه در حدیث مسلم و تافیه است که کسی نماز کرد و دست هر دو دست و این حدیث مشهورست و حاصل میشود از جمیع اینها اینست
 و نیز که هر دو مرقه و مرقه و مرقه و مرقه پس این دلیل محتملست بر ایشان رجعت ایشان بر ما و تیره گویند که در قرآن صحابه پشت داشت و بسیار
 از صحابه آنرا نمیکند و نیز چنین نیست که بعضی از ایشان احیانا یکدند چنانکه از قول یحیی بن عباس که ندیدم هیچ یک از آنکه نماز کند چنانکه این زبیر کرد
 و آنست که در این وقت منوع نمی بود ترک اکثر صحابه آنرا استبعد می نمود و در جوابش آنست که لازم نمی آید از زمین بیرون هیچ یکی را رافع
 گفته منصرف رافع را که در کتب صحابه خبر یافته و روایت وی از ایشان ثابت نشده غایب مافی الباب آنکه عزیمت این فعل در قرآن تابعین
 ثابت شود و در خطای سلفین قرن هیچ استنباط نیست چنانکه تکبیر زهر بر بعضی منصرف هم درین قرن مخفی مانع چنانکه از روایت بخاری
 از عمر که ثابت شده که وی گفت این عباس وقتی که دیدم مردی را که نماز میکند رو دست آینه تکیه میکند که وی ایمن دست و عکس را عمل است از این
 و این قول را سناس است از کلام یحیی و آن محاضرات روایات صحیح و ائمه اتفاق بسیاری از صحابه و جمعی فقهاء از تابعین بر اینست و تیره گفتند
 که این مسعودیان هر دو دست علم و علامه و در دوام صحبت با آنحضرت و کثرت اجتماع و عکس و حدیث او را و یحیی بن عباس رضی الله عنه محلی است پس
 اگر غیر منوع می بود این هر دو محلی علیه القدر چه قسم از ترک میکردند و چه از اینست که آنچرا از علی رضی الله عنه حکایت کرده اند و حدیث برسد
 بلکه خلاف آن صحیح شده و در نزدی اقتراض صحیح گفته و از این مسعود هم روایت انکاریش بی ثبوت برسد بلکه ترک آن صحیح گفته و آن منافق مطلق است
 و بر تقدیر تسلیم می توان گفت که هر وی مخفی مانده چنانکه با حجه صحابه شیعیان بسیار بر شمشیر آمده مثل آنکه علی رضی الله عنه حرمت بیع او است
 و ملا و مخفی مانده و بر عمر بن خطاب علیه السلام از جنایت و مثل این بسیار است بآنکه اتفاق اکثر کبار بر اینست مثل ابی بکر و عمر و جابر و غیره و یحیی بن عباس
 و فضا بیشتر مذکور شده و تیره گفته اند که ابوحنیفه و صحابه می دوشی و این ابی بکر و جابر و یحیی بن عباس و غیره از روایات و خصوصاً از روایات
 حدیث است بآن قائل نشده پس حکم بیشترش چه قسم توان کرد گویند بسیار علمای راجع العلم و شیخ الترمذی آنکه بر ایشان اجماع سائل مخفی مانده حال آنکه
 آن سلسله پیش از ایشان مشهور بود و حدیثش آنکه امام مالک علم از ثوری است چنانکه از قول ابی حمزه و فضا شارب است سعد ثوری می شنود دست برست
 دیگر و در نماز پشت مانده و حکایت کرده اند که وی حکم کرد و با سال بآنکه وضع علیه علی الاذی در قرآن اول مشهور بود و علمای بسیار در قرن آخرین
 اتفاق کردند و تیره گفته اند که این فعل درین بلا و تشبیه بر او افض است زیرا که شیوع وی در سبب تخفیف متروک است و فاعل آن نیز شیعه نمید و تیره
 غیر خود و چه چیز از مواضع تهم که در کتب این تصور شاست که منع را ترک کرد و یا آنکه شاعر شیعه شده شارب را که بر فعل آن اتفاق ندیده و تیره گفتند
 و چون شمشیر ای تیره از تشبیه یحیی بن خالد غیر شمس است ترمذی و شاربلی آورده که آنحضرت فرمود یکبار داشت موسی سر را و شمس کان فرق می کردند
 و حضرت موافقت اهل کتاب در غیر ما و در دست می داشت پس فرق کرد موسی سر را و دیگری گفت که فرق باین جهت کرد که او را معلوم شد که
 تیره از سنن ابراهیم برسد و در هر دو آنحضرت تشبیه اهل کتاب با وجود کفار و دین اهل اوست داشت در و چنانکه بود این اثر بر انبیاء

[illegible]

شیخ ابن امام گفته ثابت نشد یعنی صحیح که واجب کند عمل را در بودن و وضع زیر سینه یا زیر ناف و معهود از حنفیه زیر سر و از شافعی تحت صدر است
 و از احمد و قول است کاند بهین و تحقیق مساوات میان هر دو انتی کلام التوزیر از نجاست که شواکی و مختصر نعم بین گفته و قیید تحت سر و علی
 الصدر نموده و لیکن در معنای مراد منظر جانان غنی قدس سره نوشته که در صلوة دست بر زیر سینه می‌بستند و می‌فرمودند که این روایت از
 روایت زیر ناف انتهی اخبرجه ابو نصر بیعة و اخرجه ابو داود و النسائی بلفظ ثم وضع ید الیمنی علی ظهر کفة الیسری والیسر من الساعه
 و یسر یضم لا و سکون سین جمله مفصل را گویند که در میان ساعه و کف بوده است **و سخن** ابی الولید عبادة که بعضی عین جمله تخفیف بوده
 و بعد الف الی جمله **و الصلوة** مت بن قیس الخزرجی الاصبهری السالمی است حاضر شد بر تشعیه و در وجه مشابه را عین خطاب او را تا غنی شام
 و حکم کسان آنجا مقرر کرد و وی اهل در محصل اقامت نمود پسر بسوی طسطنی آمد و در راه انتقال کرد و گفته اند که در بیت المقدس نیز کسب اربع و شائین
 و هجرات الثمین و سبعین ستند و یکی از آنهاست که کعب بن اشرف یهودی را شش روی عنه النسن بن مالک و عبدالرحمن بن ثابت و قتل یوم الیمامة
 رضی الله عنه قال قال رسول الله **صلی الله علیه و سلم** لا صلوة لمن لم یقرأ بآخرة القرآن فست نماز هر کسی را که نخواند آخرت نماز آن
 و این نیز مسلم سوره فاتحه است بحمت شمالی بی برقا صید قرآن که ثنای بر خدا عز و جل و بعد بامرونی و بیان و عدد و عید است با چون صید او دفع
 قرآن است که حاصل و قشاد است و در روایتی از مسلم و ابو داود و ابن حبان فصاعده آمده یعنی اگر چیزی زیاد کند بر فاتحه هم درست است لیکن
 ابن حبان گفته که متغیر دست باین زیادت سمع از زهری و اعطال کرده است آنرا بخاری در جزاء القاروة و در روایتی باین لفظ است لم یقرأ بآخرة القرآن
 عوض لم یقرأ بآخرة القرآن شیخ در ترجمه گفته تسک کرده باین حدیث شافعی و احمد و روایتی بر فرضیت قرارت فاتحه در نماز را گفته که نماز را تسک
 که فاتحه خواند و نماز را مکمل است بدلیل قول تعالی قَدْ قَرَأَ مَا تَنْقُرُ **القرآن** و نیز فرمود آنحضرت لعلمی را قرأ ما تسر تسک من القرآن
 پس فرض که نماز را دی را خواند و خواندن چیزی از قرآن است هر چه باشد فاتحه یا بجز آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و شیخ
 گفت بحر طور صغری حد خواندن فاتحه در هر رکعت فرض است بدلیل این حدیث و دیگر احادیث صحیح که وارد آمد درین باب و آن احادیث بیان تمییز
 من القرآن اند و در حدیث مسی است نزد احدی بهی و ابن حبان این لفظ که باین را در هر رکعت بعد قولی وی که بخوان آتم القرآن را و احادیث
 در وجوب و صاحب منور الدلائل این روایت را ثبت بخاری کرده از حدیث قتاده و این و هم است و آنچه در عظمی است از حدیث وی این است
 که آنحضرت می خواند در هر رکعت فاتحه کتاب و در او بقول می افصل فلک فی الصلوة کلما نیر هر رکعت نماز است نه جمیع نماز را که این را در روایت
صلی الله علیه و سلم بعد بیان چیزی که کرده میشود در هر رکعت ارشاد فرموده و این قریه نواله است بر او هر رکعت و نیز آنچه آنحضرت عملی از حدیث مسلم
 به او قرارت فاتحه را سفایت کعب و وجود و اعتدال و خواندن ذکر کرده مامور است در هر رکعت و مخالفی می گوید که کعب و وجود و اعتدال و اهدیان و بیعت
 از نماز است فی تا قرا و فاتحه هم در بعضی رکعات کافی باشد پس فاتحه را در بعضی رکعات و باقی چیزها را در هر رکعات واجب گفتن تقوی و در حدیث مسلم
 بلا دلیل از زنجی سلیم و تسنن شده که در آن قول می بین این را در حدیث نماز خود رکعات نماز است و نیز آنحضرت فاتحه را در هر رکعت بخواند که در مسلم و فرمود
 صلوا لکم انما یجوز فی اسبیل من اسبیل شکر که در هر رکعت بخوانند و حدیث دلیل شد بر نفی صلوة شرعی چون نصی در آن فاتحه خواندن زیر کلاه که در هر رکعت است از احوال
 و افعال هر یک مستثنی میشود و انتهای هیچ اجزا و بعضی اجزا حاجت نیست بسوی تقدیر نفی کمال زیرا که ضرورت تقدیر نزد تقدیر صدق نفی ذات می باشد
 و بعضی تقدیر که در علم می شود که نفی سوجه است بسوی کفایت با آن مانند نفی ذات است و در آن زیر کلاه کفایت نمی کند نماز شیخ می گوید و در حدیث
 جابر بن عبد الله می گوید که یقرا فیما بین القرآن ثم یصل الادار الامام گفته که یوحینة فلیت فاتحه را در هر رکعت از نفل و در هر رکعت از نفل واجب گفته

در پس امام می بایست معنی پس بگوید خ الله اعلم الله بوجه ذلک و او را بخاک کرد و گفت: اقرأ بها فی نفسك یا خاشع الخیر و صلوات الله علیه
و صبح در هر رکعت بسرا بید خواند پست گفت و در ناسی که امام هر کند تو فریاد کنی وی بخوان و اگر کسی نکت قبل از وی و بعد از وی و بهر دو بخوان
و هر کس نکت آنرا در هیچ حال رواه ابو داود و در نسخه الحاقی گفته ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته طویله میکرد که ماموم و در آن فاشی می خواند
فقی سته کل من اللایة من بیت طهانی من حسن المجودة انتی و نووی و در آن گفته مستحب است تطویل این کسبه تا ماموم فاشی بخواند انتی یا خاشع الخیر
در کتاب الصلوة که در مصنفات او فرموده منقول نیست از آنحضرت با سند صحیح و در ضعیف که سکنه میکرد و در قرآن فاشی تا بخواند فاشی را که که
خلف است و اگر این کسبه طویله که در آن ماموم قرأت فاشی را در یاید میکردی بر اصحاب وی خفی نمادی و معرفت و نقل ایشان آن کسبه را هم تر
می بود و اگر کسبه افتتاح انتی و مصنف صحیح و در خرین الاذکار برای قول نووی دلیل مرفوع ذکر کرده پس قول صاحب بجه الحاق قولی عجیب است
و با کمال احتیاج کرده آنحضرت بر عدم خفیت فاشی بحدیثی نیز که در آن است بقرات تائیس من القرآن و شافعی را ازین احتجاج چرا بکاست
اقوی اجوی یا بن حدیث التخری صلوه است و دیگر آنکه در حدیثی نیز فاشی را بتم القرآن و در شده سواد احمد و ابو داود و ابن حبان و دیگر اصل حدیث
شعی است بر ماجز از نقل آن و حال آنکه وی از اهل اوست و درخیل الاوطال گفته قول می تائیس بجل همین است با سبطی مقید یا سیم فاشی که تائیس
برای حفظ مسلمین همین فاشی بود و گفته اند که ما در تائیس را واد علی الفاشی است جمابین الاولة نیز که حدیث فاشی زیادتی است که غیر صحیح است و این واقع شده
و این جمع حسن است و حسن الشی رضي الله عنه ان الشی صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر ک انوا یستغفون بعد من یک
آنحضرت و ابوبکر و عمر شروع میکردند نماز را بالحمد لله رب العلمین و ازین حدیث معلوم می شود که بسم الله الرحمن الرحیم نمی خوانند
لیکن قرأت آن جمع علیه است و هیچ کجی را در آن خلاف نیست و با حادیث دیگر از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده خواهد جز و فاشی و ازین
چنانکه شافعی گویند یا بن حدیثی که مذکور است و لیکن در اول صلوه فقط زود ماموم ابو حنیفه را که در افتتاح صلوه میراد مثل توفیق و در فاشی
از وی و بجز هر یک در اول هر رکعت نیز که تسبیح افتتاح قرآن است و هر رکعت مستقل است و از جهت احتیاط و اختلاف علماء در زیست تسبیح فاشی را
نه در میان فاشی و سوره مکرر زود ماموم محمد و صلوات الله علیه پس شافعی تاویل میکند این حدیث را که ما با محمد مدرب العالمین سوره است و ما میگوییم که در
نقی هر است بجه نه نفی قرأت آن در بعضی گفته ظاهر ازین حدیث آنست که نمی خواند بسم الله الرحمن الرحیم و بجه نه همین است مذکور امام مالک و بعضی تاویل
کرده اند بآنکه خواند بوجهی که سمیع می شود پس دلالت کند بر نفی هر جز بر نفی قرأت مطلقا و فقیر هیچ دلیل بر نفی آنحضرت صلی الله علیه و سلم ندارد
که دلالت کند بر خواندن بسم الله و بجه نه در شافعی خواندن بسم الله و بجه نه نیز که جز و فاشی است و هر یک بسم الله و صلوه هر یک است و در پیش
ابو حنیفه مستنون است خواندن آن بطلان اشفا و جبره و سهره و الله اعلم انتی و حافظ الامن القیم در می فرموده که آنحضرت گاهی هر سیم کرد
بسم الله الرحمن الرحیم و اختصار می فرموده از هر رکعت نیست که اگر همیشه هر سیم کرد و در هر دو رکعت بار و سفر و حضر پوشیده می ماند بر خلفای و
و بر جمیع اصحاب اهل بداهه و در اعصار فاضل که این از اهل محال است و در شافعی وی احتیاج با الفاظ جمله و احادیث و ایه باشد صمیمی تا لا اله الا الله
غیر صریح و صریحا غیر صریح انتی متفق علیها و درین باب احادیث دیگر است و مستوفی صاحب المتقی اکثر الفاظ و علماء اعتقاد کرده اند و در هر
بسم الله را از آنکه هر چه را مأموم که می نازد کند و هر که بسم الله و قرأت و گفت بعد فراغ اذان الی لا شکیما صلوه بسم الله رواه انس و ابن حجر
و ابن حبان فی صحیح و ابو الحاکم فی المستدرک و صحیح الدارقطنی و الخلیل و البیهقی و غیرهم و از ابن عباس آمده که شروع میکردند از بسم الله الرحمن الرحیم
رواه ابو داود و الترمذی گفت ترمذی پس سهند و خاک و بدایت کرد حاکم و مستدرک کتابین مجلسین باین نقطه که بود آنحضرت بجه هر یک که بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

سازد آنرا شب و روز که اقل او کمین در سبیل تسلیم گفته که این حدیث دلیل است بر آنکه این دو کافرا هم مقام قرأت فاتحه و غیره است برای کسی که قرأت نمی توانست کرد و ظاهر وی آنست که واجب نیست بروی تعلیم قرآن تا بخواند و نماز زیر کسبی الاستطیع للاخطا الا بحسب غیا پس اگر ندانند و حافظه وی بکماله که در و این الفاظ با آنکه ممکن بود و حافظه فاطمه چنانکه حفظ کرد این الفاظ را و اگر اشت و حدیث سبی است که گویم ظاهر آنست که لغزش این الفاظ یکبار که قنایت یکیند قیاسا علی الفاتحه که در افی البدر و در مصفی است اگر فاتحه بخوانی و اندر گوید هر قدر بخواند و نین سب آیات یا سبع النوع ان ذکر مستندی قوی ندارد انتهی الحدیث بمصعب ای اتم الحدیث و تمام وی در سنن ابی داود است که گفت ای رسول خدا این برای خداست پس صحبت برای من فرمود بگو اللهم رحمتی و ارحمتی و عافیتی و اهدنی و چون ریخت آن مرد فرمود که از او شاکه کرد بخت خود پس گفت آنحضرت اما این مرد پس بگوید و دست خود از غیر انهی لیکن در سنن ابی داود و لفظ العلی العظیم نیست رواه احمد و ابو داود و التستائی و ابن الجارود و ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و الافظله و بر سند وی ابراهیم سبک از رجال بخاری است لیکن عیب کرده اند بر بخاری بر این حدیث و بنی ضعفه النسائی و گفت ابن قطان تضعیف کرده اند او را قوی پس بنیاء بر نهجی و ذکر کرده است او را توفی و خلاصه و فضیل بن عیاض و گفت در شرح منزه رواه ابو داود و النسائی بسنا و ضعیف و پیش کلام ایشان است در ابراهیم و گفت ابن عسک بنیایم را و از حدیثی مسترک المعنی انتهی و ضعف نیست وی باین حدیث بلکه وایت کرده اند این را طبرانی و ابن حبان در صحیح خود نیز از طریق طبرانی عن ابی اوفی لیکن در سنادش فضل بن موفی است و ابو جاتم و از ضعیف گفته که از فی التلخیص و صححه ابن حبان و الدارقطنی و الحاکم و عن ابی قتاده رضي الله عنه انصار بن عقیق بری است حاضر شد بهر شاهر از مشایخ صحابه است قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي بنا بوجوه رسول فذا نماز سجدوا و با فبقرا في الظاهر والعصر في الركعتين الا ولبين پس بخواند در نماز پیشین نماز دیگر در دو رکعت نخستین بفاضة الكتاب و شور تین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعتی فاتحه و یک سوره هر کدام سوره که باشد از قرآن بخواند و یسمعها الا یة احیاناً و می شنو اند ما را این آیات سوره که بخواند گاه گاه و ظاهر آنست که این خوانند بقصد ابوابه اند که بعد از فاتحه سوره بخواند یا فلان سوره بخواند یا برای بیان جواز آنکه اگر در نماز ستره یگان آیتی بجز خواندن مفسد نیست و بعضی گویند که این محمول است بر غلبه استغراق و تدبر که بی اختیار جبر حال می شد و ظاهر مغموم استماع در قصد و اغتیاس و تخصیص بظن و عصر اتفاق است و یطوّل الركعة الا ولی که در آن میگوید و قرات کنت نخستین و در و ابی آمده اند که در آن نمی کرد و در وقت پسین بخوبی شنید و در نماز دیگر یعنی عصر و نماز صبح و تطویل رکعت اولی در مذبح ثلاثه و در نماز است و در مذبح امام محمد نیز همین است بعضی در عصر و صبح و یقیاس و در مغرب و عشا و عبد الرزاق او هم در آخرین حدیث زیاده کرده که ما گمان می کردیم که مقصود آنحضرت از این تطویل آن بود که مردم رکعت اولی در میانند و ابو داود و ابن خزیمه نیز بخوبی روایت کرده اند و نیز و امام ابو حنیفه و ابو یوسف این مخصوص نماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت و در تحقیق قرات بر این پس در مقدار نیز برابر باشد چنانکه در حدیث دیگر آن که بخواند در هر رکعت مقدار آیتی است و اطال و حدیث محمول است بر دعا و استفتاح و تعوذ و تسمیه و بکبر آنست و در سبیل گفته ظاهر تطویل سوره است در رکعت اول و او را که این همان که تفصیل جزین نیست که بتربیل قرات است و در آن با استوائی مقرو و سلم از حدیث حفصه روایت کرده که کان یترقی السورۃ حتی لیکن طول من الحول منها و اذ قرات پس هر دو برابر بود چنانکه از حدیث ابی سعید که بیاید ظاهر است و همچنین گفته تطویل کند و اولی اگر منتظر کسی هست و هر سه توحامید و ابی لیکن انتهی و در خلاصه گفته قول محمد احب است که از فی شرب این الهام نیز که اوقات است بعد از آنکه

برسبیل ولایت و مصوب است بقدر اعنی در رفع دست بر خیزد مبتدای حمد و توبه که این حرکت و جویست بر رفع تنزل کفایت و آنرا هر
اعراب پس تعیین است بر سهیده باضافه و فی الاخرین قد را نصف من ذالک و در دو رکعت اخیر مقدار غیری از آن و از پنج رکعت
که در رکعتین آخرین نماز سرور و بخواند مخفف تر از آنچه در اولین بخواند و فی الاخرین من العصر علی قد را الاخرین من العصر
و در دو رکعت اولی از عصر قدر قیام آورد و رکعت آخری از ظهر و معلوم است که در دو رکعت اول از عصر سرور جز فاتحه خوانده می شود
و الاخرین علی النصف و در دو رکعت آخری از عصر قدر نصف از آن ای از اولین آن روا مسلم احادیث و در پنج رکعت
در روایتی نزول مسلم و شافعی از ابی سعید آمده که اقامت گفته می شد برای نماز ظهر و میرفت رفته بسوی البقیع و قضا میکرد و حاجت خود را پیش می کرد
نزول خود و وضو میکرد و می یافت آنحضرت را مسلمی الله علیه و سلم در رکعت اولی بنا بر طالت و می این رکعت را واحد مسلم از حدیث ابی سعید
آمده که بود آنحضرت مسلمی الله علیه و سلم بخواند در دو رکعت اولی در هر رکعت بقدر تنی آیت و در دو رکعت اخیر بقدر پانزده آیت با گفت
نیمه آن و در دو رکعت اول و در هر رکعت پانزده آیت و در دو رکعت اخیر نصف آن بنا بر طالت مسلم و در حدیث دلیل است بر اینکه بخواند در دو رکعت
اخیر از عصر هر فاتحه بخواند و در دو رکعت اخیر از ظهر جز فاتحه همراه فاتحه و گذشت حدیث ابی قتاده که بخواند آنحضرت و در دو رکعت اخیر از ظهر از کتاب
عومی شغف تید ما را احیانا حتی و ظاهر وی آنست که زیاده نمی کرد بر آرم الکتاب و شاید که این روایت ارجح است از حدیث ابی سعید من حیث الروایة زیرا که
بخاری و مسلم بروی اتفاق کرده اند و من حیث الدرایة نیز که این خبری است مجزوم به و خبر ابی سعید منفر دست بان مسلم و نیز آن خبر است از غیر تفرقه
و تخمین و جهت که جمع کرده و سیان هر دو بیان طریق کما بی در آخرین غیر فاتحه همراه فاتحه بخواند و احیانا در آن بر فاتحه اقتضای سبک پس زیادت
بر فاتحه در آن در دو رکعت سنت خواهد بود و فعل احیانا و نیز احیانا و عن ابی ابوب سلیمان بن یسار بفتح یا تخفیف میسر مسلم
و دلی اثم المومنین میسر از آن برای تابعین و فقهای سبزه میست برادر عطاء بن یسار و فاضل فقه عابد و جمع مترو در سنه ۴۰۰ و در سنه ۴۰۰
ست قال کان فلان گفت بود فلان بنوی در شرح است گفته مراد از فلان شخصی است که دلی مدینه بود و از جانب مروان بن عبد الملک ناشن عمرو
بن سلمه بن النبیع بود و بعضی گفته اند که آن عمر بن عبد العزیز است و این خطاست زیرا که ولادت عمر بن عبد العزیز بعد از فوت ابوهریره است
بیک مثال تور پشتی گفته ولادت عمر بن عبد العزیز در سنه شصت و یک هجری است و وفات ابوهریره در سنه پنجاه و هشت یا پنجاه و نهم
بوده است و بعضی گویند که مراد از فلان علی بن ابی طالب است و در حال حدیث تصریح است باینکه ابوهریره نماز گذارد و پس این فلان سلیمان گفت که نماز گذاردم
من پس آن مرکه ابوهریره و او را شپه صلوة بی رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته بود یطیل الا و لیکن من العصر علی قد را الاخرین من العصر
اول از ظهر و در روایتی و سبک سبک و در رکعت پسین از ظهر باینکه بخواند در آخرین نماز با سرور قصیر مقصود ذکر تطویل زیارت فکر است
و یخفف العصر و سبک سبک و در رکعت پسین از ظهر باینکه بخواند در آخرین نماز با سرور قصیر مقصود ذکر تطویل زیارت فکر است
از فصل و آن از اوقات تا آخر قرآن است علی آنچه که فی التوشیح و در سبک گفته از ساعات یا جاثیه یا اقبال یا فنج یا حرات یا صفت یا باینکه فاتحه بخواند
و اتفاق کرده اند باینکه منتهای اوقات قرآن است و شیخ در ترجمه مراد بصل بر قول مشهور از سرور هجرت تا آخر قرآن است و فصل از آن است که
که در وی فصول یعنی فصلها بسبب این است و بعضی گویند از جهت قلت تنویر در وی و در بعضی گفته می شود که منتهای اوقات قرآن است و فصل از آن است که
طوال مفصل خوانده و ظهر و عشا اوساط و در عصر و مغرب تصار آن و فصل یک سب است از سبای قرآن که سبای احزاب خود را بر آن سبای خوانده اند
که بر سب سوره قسم طول آن اوساط و قصار طول آن اوقات تا سوره بروج است و اوساط از بروج تا اوساطی با سوره نزلان باقی قصار تا آخر قرآن

وقی العشاء بوسطه و میخیزد و عشاء بوسط مفصل که میان او دراز و کوبای و فی الصبح بطواله و در نماز با دو سوره شامی در آن فصل
 بداند که در نماز ظهر طوال مفصل گفت بلکه بجز گفت که تطویل میکرد و عصر نیز تخفیف ذکر کرد و از قضا و اواسط آنچه گفت بعمل و مقرآن آن وقت ظهر
 قرات طوال مفصل است چنانکه در صبح و در عصر اواسط چنانکه در عشاء فقال ابو هريرة ما صلیت وراء احد اشبه صلوة رسول الله
 صلى الله عليه وسلم من هذا گفت ابو هريرة و گذاردم پس هیچ یکی که مانند تر باشد نماز وی نماز رسول خدا از شیخ حسن بن حسن السلام گفته
 علما گفته اند که سنت آنست که در نماز صبح و ظهر طوال مفصل خواند و صبح الطویل بود و در عشاء و وسط و مغرب قضا و لقیته اند که حکمت در تطویل صبح
 و ظهر آنست که این هر دو وقت فقلت اند نماز روزم و آخر لیل قال که پس در تطویل او را که تا آخرین بقیعت نوم و نحو بیاست و در عصر حال نیست بلکه
 وقت اعمال است پس تخفیف مناسب است و در مغرب بیعت وقت است پس احتیاج زیادت تخفیف است بنا بر حاجت مردم بوی عشاء و روز و در نماز
 و در عشاء غلبه نوم است و بیک وقت بی واسطه است پس باید بدیده هر دو صلوة شود و اختلاف نماز آنحضرت چنانکه مغرب باید بطریق دیگر تمام شود و این
 این تفصیل انتهی أخرجه النسائی باسناد صحیح و روایت کرد از ابن ماجه نیز تا قول در می تخفیف لعصر **و عن جابر بن مطعم**
 بعمر بن مسلم عن طای ماله و کسیر بن رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم یقرأ فی المغرب بالطور
 گفت شنیدم بن جابر بخواند از نماز مغرب سوره طور و این شنیدن وی قبل سلام بود که فی الفجر و این حدیث دلیل است بر آنکه مغرب تخفیف است
 بقضا و مفصل و در شب تمام مفصل است الحارث که در بن عباس و مار بن عباس فضل بن عباس است آمده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 میخواند در مغرب سوره و المملکات را متوقف علیه و نیز وارد شده که میخواند آنحضرت در مغرب المصن صافات و حم الدخان و سجده هم ربک الاعلی
 و همین و نحو همین و قضا و مفصل و کما احادیث صحیحه پس این احادیث و احادیث دیگر که در نماز این بزرگ واقع شده اند و احوال و اندر بر دو تعیین
 قرات چنانکه ائمه انما قرا و او انداز طوال مفصل در فجر و ظهر و اواسط و عصر و عشاء و قضا و مغرب و در اوست بر قضا و مفصل و در مغرب فعل
 مروان ابن الحکام است و زید بن ثابت بروی الحاکم کرده گفت چیست ترا که میخوانی قضا و مفصل تحقیق بدیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم که
 میخواند در مغرب بطولی الطویلین تا خرج البخاری و بی الاعراف و شامی آورده که خواند آنحضرت اعراف را در دو رکعت مغرب و در
 عشا ثین و توقیت کرد برای معاذ در آن بالشمس وضعا و باللیل اذ ابیته و سجده هم ربک الاعلی و نحو ما و در صبح عمر و بن شعیب عن ابیسه
 عن جده آمده که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر و نه کبیر که شنیدم من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که اقامت میکرد و بدان مردم را در نماز
 و کسب گفته جمع بیان این روایات چنین است که واقع شد آنحضرت این همه باختلاف حالات و اوقات و اشغال و عباد و وجود و استیسه
 مستوفی علیه شیخ و در ترجمه گفته اصل و دلیل در تعیین فقها این سوره کتاب امیر المؤمنین عمرت بجانب ابی موسی شهرکی که دالی کوفه بود
 از جانبش پس این نوشت این تفصیل را و از آن کتاب و قرا یافت امیر ایران و با جملة امر قرات در نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم در طول قصر
 مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و تعلیم و حراز و رخصت و بعد از آن مقرر شد امر کتاب امیر المؤمنین عمر و لایه او را و دلیل و دعا
 آنحضرت ثبوت صلی الله علیه و سلم درین باب خواهد بود و شاید که غالب احوال صلی الله علیه و سلم همچنین و در زمین منج خواهد بود و احیاناً بخلاف آن
 و برست از روی حجت و دلیل قول عمر بن رضی الله عنه انتهی **و عن ابی هريرة** رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم یقرأ فی صلوة الفجر يوم الجمعة یخوند نماز فجر و جمعه در رکعت اولی التختیل البصره
 و هل فی علی الانسان سوره مجده و در رکعت دوم سوره و هر مستوفی علیه و ایل سنن نیز از او روایت کرده اند که در نماز

مکلم تمام باشد و کلنا لک عبد و مال لک باجنان تر و بعد و ایم الله لا مانع لما اعطيت خداوندانست هیچ کس بازدارنده
 می را که توبی و لا ... لما صنعت و دست هیچ کس نمیده پیزی را که تو بازدار می و در بعضی روایات طارفاً لما قضیت نیز آمده و دست بازدار
 که و لا یمنع ذالجد ملک الجهد و سودی کند خداوند سخت مال و دولت از تو و عذاب تو چه دفعه بیغ می هر وقت تو فکر
 یعنی هر چه بدتر میزمر او دارند یعنی نسبت فائده ندارد نزد تو عمل می باید و فضل تو و موی است چه که میسر می بینی که شش در
 هم امثال را که سختی از عذاب و این را به ضعف است و او را مسلک الضامن حیرش این عباس تمامه و رواه باج
 حیرش علی حقیقه و مرسته و حدیث دلیل است بر جمع نام میان التمجید و تحمید چنانکه مذرب شافعی است و بر شرح است این ذکر و این مکن برای هر مصل
 ع . ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم **الصلوة امانة** و بعد **الصلوة امانة** و بعد
 مرده شدم که سجده کنه بر پشت استخوان و لا برست از الطبیان در سجده و از آنکه بر موضع سجود قفل اعضا واقع شود و این قید بخت تحقیق
 نع است و لا برست از انقطاع اسافل بر اعلی و این قید از لفظ سجود فهمیده می شود و الا انبطاح باشد سجود و اکمل آنست که تکبیر گوید و نیز رفع
 بین و بخت که رکنین بر زمین نهد بعد از آن بدین رابعه از آن جهر و افتاد و در سری از اذکار با فوره گوید و می باید که دو دست را نزدیک
 تکبیر غصه و صانع خود بجانب قبله نشاند و تفریق کند میان رکنین و لیکن از فخذین بر از جنین جلودار و علی الجبهة
 پیشانی و علی متغی اندر و جوب و وضع جبهه در سجود اما نادان دوست و دوزانو و دو قدم نزدیک شافعی واجب است و نزدیک ابو یوسف وضع
 بین سنت است و اشاد بهین **الی ان فقه** و اشاره کرد برست خود بسوی بینی خود و تفسیر این اشارت در روایت نسائی چنین آمده که گفت
 بن طاووس و نهاد دست خود بر پیشانی خود و گذر انداختن بر بینی خود که این واحد است قرطبی گفته این لالت میکند بر آنکه اصل در سجود پیشانی است و بینی
 بع اوست این قرین العید گوید می وی آنست که گویا هر دو را یک عضو گردانیده و از اعضا هست خواهند شانه می و در روایتی جهره الف
 در روایتی عرض جهره و واقع شده و از اینجا است که اکثر ائمه بر آن رفته اند که بینی و پیشانی هر دو باید نهاد و لی آن سجده روا نشاء و در نه
 تخیه سجده بجهه الف هر دو فضل است و اگر یکی از این دو کند کفایت است علی دوی در عین المذهب گفته ان اباضیة یقول لو قصر علی الا
 و عندهما و اثنته لا بلا عذر انشی و از اینجا معلوم شد که اجزای سجود و الف فقط مذهب ابو یوسف است و صاحبین او محمد بن حسن البیرونی گفته
 س اند پس اگر بجهه تنها کند زرد نام ابو یوسف صاحبین که اینست بجزیه اگر ایاف تنها کند نزد صاحبیه امام شافعی جائز نیست و در روایتی از امام اعظم
 جائز نبود و در روایتی دیگر جائز است و البیرونی در دوست مرا و فقیه اند و در روایتی همین لفظ واقع شده و در بعضی گفته متفق اند
 که کشف هر دو دست و بر آوردن آنها آنستین ضرورتی است و التکبیر و دو زانو و نادان و دستها و زانو با سنت است نزد حنفیه
 ثانیة و فقیه ابواللیث گوید که اگر زانو بر زمین نهد چنانچه در کوفی شرح این العلم و اطراف القدمین و کرانای هر دو پا که این همه اعضا
 بجا نهد در سجده بر زمین باید نهاد و اگر هر دو پا بر وارد نماز فاسد است و اگر یک پا بر وارد کرده است و مرا و اطراف اقدام آنست که هر دو قدم را
 بطول اصابع هر دو قائم کند و هر دو عقب مرتفع باشند و ظهور قدین متقبل قبله بگذر چنانکه در حدیث ابو حمید و در صفت سجود وارد شده و گفته اند که
 اصابع بدین منسوب است زیرا که صورت انفعال بر روی بعضی از آنها از قبله منحرف خواهد بود و اما اصابع طلعین پس و حدیث ابی حمید صواب
 نه الصلوة گذشتند و تقبل اصابع بر طبع القیامه و این حدیث دلیل است بر وجوب سجود و صاحب کبیر نیز که آنحضرت بلفظ انبدا ذکر کرده و هر دو
 نو که منحرفه صاف و این منید و وجوب است و اختلاف است در سجود و جهره و افت ابو یوسف بر تنها الف کافی گفته پس ایشاء سیده الی انک

برای مسلمانان و در کافران حدیثی و یاقین می و ترک نکردند از این معنی که آن نزدیکان به هم خوانده می شود انتی و سخن الی مالک
 مسجد بن طایق بن النخعی بر طرف امر الاصحیح و او را این شهاب گویند در نسخ طبع العلم سحر آمده و لیکن صحیح سعدت بن عقیقه
 بن عبد البر گفته طایق محدث است و در کتب قدیم روایت که رازی پسر وی سعد قال گفت سعد قلت لابی نعم مرید خود را یا ابست قد صلیت
 خلفت رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابی بکر و عمر و عثمان و علی ای پسر بر سر سید که خوانده کرده پس آنحضرت و هر چه از طریق
 وی و در روایتی بنابر ابی القاسم یعنی اینها و کوفه و این متعلق باصل است زیرا که نازش کوفه پس علی بوده خلفای ثلاثه خواص حسن بنین نزدیک پنج سال
 افکارنا یقتنون فی الجهر پس یوندا ایشان که نیت می خوانند در نماز صحیح و جز آن از نماز یا بی چگانه قال گفت ای جمعی محمد بن حنفی
 پس که من ای که می خواند و محبت بران نمایند دعوت است خود پدید آمده و درین و خواندن آنحضرت بنمود یکبار که در وقت صبح خلفه بعد از ترک
 داده چنانکه گذشت علی گفت لای من ای آید از منی که چون این صحابی نفی قنوت زیرا که این شهادت نفی است و جماعتی دیگر شهادت با اثبات آن داده
 مثل حسن بن ابی هریره و انش و ابن عباس و غیر هم و در سبیل گفته و مروی است خلاف آن از خلفای اربعه و جمع میان هر دو باین و بدست که گاهی
 قنوت کردند و گاهی نکردند و اما ابو صیف و غیره می گویند باین حدیث زیرا که چون محدث شد بدست باشد دعوت سخی حساست است
 رواه الخمسة الا ابدا و ذی یحمد و زفری و سالی و ابن ابی و سندش حسن است که ذی النخعی شیخ در جبهه گفت ابن ابی لیل
 بر زبیب حنفی و شیخ ابن حجر و شیخ خود میگوید که ابی داده اند از ابن ابی که آن کسائی که احادیث قنوت در وقت صبح آمده اند و اثبات آن کرده
 علماء اند و بسیار اند و واجب است تقدیم ایشان بر دیگر کسائی که نفی آن کرده اند و میگویند حدیثی که از ابن مسعود روایت کرده اند که قنوت خوانند آنحضرت
 در صبح نماز میضیع است و همچنین آنچه روایت کرده شد از ابن عباس که گفت بدعت است و همچنین روایت کرده شده است از لم سلمه که نفی کرد
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم از قنوت که این احادیث همه ضعیف اند و این کلام خالی از تکلف نیست و اندر اعلم انتی گویم حالتی است از تکلف زیرا که احادیث
 نفی در سنن است و احادیث اثبات در صحیح پس محاض نشو و بدان و اثبات مقدم است بر نفی غایت باقی الباب آنکه فعل مره و ترک کفری و این بنا
 ثبوت و یقین است فی الجمله و سخن ابی محمد الحسن بن علی علیه السلام سبط رسول خدا و صحابه وی متولد شد در نصف رمضان
 سنه سه هجری این عبد البر گفت ابن ابی احوال است بود علم سلیم و مع قائل و این فضل و درع او ادعای شده بترک ملک دنیا نیست که در باو
 بعد پدرش بود و خلیفه و در حق و خراسان تا هفت ماه و با نعلان وی در کوفه بیعت زیاد از چهل هزار کس بودند و وی کار خلافت بجا و یکله اثبات
 و رخصت جمادی الاولی سنه هجری ثانیة فاما اندر و در بابی دنیا الدنیه و بهر سید شهاب الی السلام گفته فضل الله شخصی قدر که را منشا شد امر
 فی الروقة النذیر انتی و در کتاب استیجاب و دفعه فضاقل و احوال بسیار کرده پس شرح حسن بن حسن جماعتی کثیر از وی است توفی رضی الله عنه
 فی سنه اصدی فی جمیع النعم و سلیم حسن نام داشت ابن نام شرح در وی عجب ناشی کرده که در کمال اتم حسن بن ملک مال خود را به بزرگ و رفیع و بجا اند
 می داشت و تمام عمر خود را در کمال فقری بسر برد هر چند که او را چین بود اما کما حسن کرد از اینجا است که او را لا و لا حسن خوانند و کیف که حسن بن عیسی بن
 اولی آن خوشبختی دارد و حسن بن علی را هم از فیض این نسبت محروم گردانده و بر طبقه ایشان نفعه دارد و میراث این فخر آیین قال عسکری رسول الله صلی
 الله علیه و سلم کلامی است اقول حق فی حق است اقول حق تعالی که در مراد از او مانع مشتمل بر چند چیز میگوید از او قنوت و شرطها آنست که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حقش داشت که از او قنوت خواند و لیکن می گویند و بعضی روایات آمده است که آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم فرمود که در آن ایمن را در فرمود و این روایت خوب است و اندر آنکه سبیل گفته و فی بیان محل انتی و در اکثر روایات معلوم آمده که کلان

البهره بده قلب است از روی حقیقت قال فی بعض بدیه قبل کتبیه و اصل می باین است و بعضی گفته قبل بدیه و دلالت میکند برین قلب اول حدیث یعنی اول
 انقلاب که کباب بر کباب المعیر چه معرفت از بزرگ بعیر تقدم معین بر بر طین است و ثابت شده است از حضرت صلی الله علیه و سلم که مخالفت سایر صحابه را
 در حدیثات قاز پس نمی کرد از اختلافات کثیفه از انترش کافر شرب السبع و ملائکه کافه الکلب و از انترش قراب و از نض ایدی کا تا بخیل
 شمس این وقت عالم و جمعا قولنا ایامات از انترش قاتل الصلوة قاتنا نمینا من الاثان فیها سبعة و بزرگ بعیر و اختلافات کثیفه و نقر قراب فی
 سجود الفریضه و و اخار کلب او کسب فرامه و واذنا بخیل عند فعل الخیمه و و صاحب بل برین ایامات زیاده کرده و گفته است و زنا کتب المعیر و
 لعن و تصویب الراس بکعبه و آیین مهم است اثبتی مکرر انک لودی گفته حدیث نبع ضعیف است و بالمجاهد فی وائل ابن حنیس رایت النبی صلی الله
 علیه و اذا سجد وضع رکتیه قبل بدیه البهره آنحضرت را که چون سجده میکرد می نمود بر زمین هر دو زانو خود را پیش از انقضای سجده
 خود تمام حدیث این است که چون برخواست بر پشت هر دو دست خود را پیش از بدو زانو تا پنج مرتبه گفته گفته اند مانند آن اعتقاد کعبه است
 قرب است بر زمین هر چه بر زمین نزدیکتر نمودن او پیش و بر پشت بر عکس آن و بنامد بین و پیشانی ترتیبی نیست که هر دو یک یک عنوانند و یک بعضی بین
 پیشتر نهد که نزدیکتر است بر زمین شوی گفته که اگر دشوار افتد نمادن از او پیش از دستها بجهت غرضی انداخته و جز آن بند و دستها را پیش از تنی و بر شین
 گفته گفته اند که این حدیث اصح و ثابت است از حدیث البهره و جمعا از حفاظ تضعیف نموده و ترجیح کرده اند چون در حدیث مختلف آمد بعد از آنست که عمل با و
 واضح کنند و بعضی گفته اند که این حدیث ناخبر حدیث البهره است انتی که دعوی شیخ بحث بخواب و حدیث البهره بر هر قوی است حدیث اهل بیت
 و قول مقدم است قبل از حدیث آنرا القوی است آنکه اوجه کلامه یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و راه ابن خزیمه و ابن حبان این سخن فی صحیح
 مرطون شریک عن عاصم کلین ابن راه الدراقی ایضا گفت بخاری ترمذی ابوداود و بیقی که تقریر است بران شریک از اشنا بدی است از عاصم لول
 از انترش گفت و دیم سوال چکر از خطاطا سیکر و بنکیه تا انکه بسقت کرده بر و زانو می او بر دو دست او را افرجه الدراقی و الحاکم و البیهقی و کوف
 حاکم بر شرطین است و گفت بهیقی تفرد دست بدان ملا بن عطاء و علامه جمل است فان للادلی زید که بر این تخمین است حدیث البهره شاهدی
 من حدیث ابن عمر شاهی است از حدیث ابن عمر که توفیت وی میکند صحیح ابن خزیمه و دوی از این معتبرین علم حدیث است و تفصیح او
 حجت است درین فن و لیکن برای حدیث وائل نیز شاهی است چنانکه گذشت و حاکم از اعلی شرطها گفته و غایت وی این است که برابر باشد
 باشد بر حدیث البهره که مستفرد است جلان شریک و در خصوص البهره و وائل در قوت تنفی باشد و موافق تحقیق حافظ ابن القیم حدیث البهره
 آمل است بسوی حدیث اهل بیت و دوی که قرب و این با انکه نتوان کرد زیرا که قلب و الفاظ بسیار از اعاذ است واقع شده و از نجاست که جویم
 اید و الوصفه و شافعی و اصحاب قبل در آنچه مشهور است از بدی می عمل حدیث اهل بن محمد و اند و زانو با پیش از دستها نمانده و از اعلی واحد
 در روایتی اندکی و طائفه از محدثان عمل حدیث البهره کرده اند و دستها را پیش از زانو نمانده و ذکره البخاری معلقا و موقوفا
 و ذکر کرده است حدیث البهره را بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق و وقف یعنی گفت قال یاف کان ابن عمر یضع یدیه قبل یزید و یزید یزید و یزید یزید
و عن ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان اذا قعد للتحشه وضع یدیه الیسری علی رکتیه
 الیسری و الیسری علی الیسری و اذا انقضت جردت الیسری فی شمس و رشت اول بایان می نمود دست چپ خود را بر زانو چپ و ید می نمود دست را
 خود را بر زانو راست خود و عقد ثلثه و خمسين و عقد یک و سجاه و تدرار و صورش برین است که قبضت کف خضره و سوطی را بر سوط کف
 است و اگر آنرا سبانه نیز گویند و هنر طرف انگشت بزرگ آنرا ابهام خوانند و پنج مسجود شافعی و اصحاب و ابی باین اند که و اندر علامه هذا الحدیث

و در بعد از تسبیح است و صورت اولین است که قبض کند غصه و نهضد را و بسط کند سحر را و بند سر را بام سر بر سطر و طاعت کند و نذر غصه و غبار بکشد
 امام محمد بن است و شافعی در قول قهر نیز یاقین قائل است اولین در حدیث مسلم از عبد الله بن ابی زید آمده و در حدیث احمد و ابوداؤد و اناس بن جریر است
 و نذر و مالک قبض کند و همه ایشان دست راست بسط کند سیاه را و شافعی را در کیفیت تخلیق و چپ دیگر است و آن نشان در سر انگشت سطر میان
 دو عقده و ابهام است و روایت ثالث آنست که بسط کند همه انگشتان را تا مستقل قبله شوند چنانکه در حالت سجود و در بعضی احادیث اشارت بنی هاشم
 آمده و شافعی حدیث ابن است غابا علی آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مختلف بود که ای چنان و در بعضی در اکثر مواضع که روایات مختلف
 آمده همین است و بسط کند انگشت الظاهر از عجز بین الیهات و وجه الحکمة شغل کل عضو و جاد و انتهی و اشارت باصبعه السبابة و اشاره می کرد
 با انگشت سبابة که نام انگشتی است که عسایر انگشت نیست و سبابة از سب است بمعنی برخاستن کردن و عادت عربان است که بآن و دعای خود را می خوانند
 کنند و در زبان شرح نام می است و انگشت شهادت نیز گویند پس آنحضرت اشاره میکرد باین انگشت بود نصیحت حق تعالی و صورت اشارت آنست
 که بر دانه آنرا نذر تلفظ بکلام لا اله الا الله یا نذر بکلام یا الله و مشهور آنست که بر دانه این انگشت را نذر و نفي و نذر نذر اشارات و از بعضی اشاره شافعی منقول است
 که بر دانه اشاره آخر شهادت و باید که تمام فوق اشارت بخند و در حدیث و الا الله و که بر دانه آنحضرت انگشت خود پس دریم که حرکت سیاه را نذر
 و در عساکره بران رسوا این خیزند و در حدیث ابن ابی زید آمده اشاره میکرد بلسان و حرکت نمی داد و آخر از حدیث احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن خنبل
 بی حدیثی گفته می خنبل ان کیون مراده بالفتح یک الاشارة لانکریه بحرف کحی الاصل صریح است ابن ابی زید می خواند و مسلم شریف در ترجمه گفته ما نذر که از شافعی یا ابوالانبر
 و هندوستان ابن علی و عقده اشاره ترک بخت و نذر نذر مستقیم همان اول است و در تخریج ایشان ایشان خلافتی ظاهر شده و مختار و حدیثی جبرین حدیث
 از ابواب علم ان است و تحقیق خفیه شیخ ابن الهمام گفته که در اول تشهد تا شما دین بسط کند و در وقت تعلیل عقدا اشارت گفته تا علم در وسط تشهد
 گردد و گفته است قول یعنی اشاره خلاف روایت و در حدیث است و حضرت شیخ علی متقی رح رساله درین باب نوشته و حاجب علم را راجع ساخته اند
 و در سفر السعادت از ان نقل کرده ایم و در محیط گفته است رفع سبابة یعنی نذر از خفیه و محمد از سن است و همچنین مروی است از ابویوسف و محمد بن زاهد
 گفته که متقی اند و آیات از اصحاب با هم در برون می کنند و چون در ایه از حدیث ابو قتاده و بسیاری از اصحاب و تابعین و علمای کوفه این است و سبابة
 اخبار و آثار در ان عمل بدان اولی را صحیح باشد انتهی و درین باب رساله ملا علی قاری و در ان تشنیع کرده و یکبارگی بر من او ازین اشاره طعن
 بر حدیثین گفته که اگر جلالت او در علم و دین معلوم نبود این قول و کابل الحدیث کافی بود برلی تفسیر و درین باب است رساله قاسمی از شاه ولی الله
 محدث دیوبندی و مکتوبی از مرزا مظفر جالپان قدس سره که در ان انظر حضرت محمد و ائمه الثانی شیخ احمد سرحدی حدیثی منقول بابت عدم نذر ذکر کرده
 و عمل خود بران ثابت نموده و سنانا محمد فاخر را از آباء ابی روح در متونی خود حکایت نموده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و ذکر گوش شیخ محمد بن حنفی
 بشاه خوب اندر روح و خواب گفته از شما عجبت که اشارات بسبب شیخی کنید از ان باؤی نیز رفع شده و کرده و ابوالخیر بن باب رسایل و تحذیرات ابی اطم
 قدیم و حدیثا بسیار است و عمل بران جاری می ساری است لهذا از بسط و درین مسند اعراض نموده شد و فی روایة له و در روایتی مسلم است
 و قبض اصابعه کما فی قبض کرد آنحضرت به سر انگشتان خود را و اشارت یاقینی تسلیم ابهام و اشاره کرد با انگشتی که نزدیک است به
 و تحذیر الله الهان و ارادش است که لغز نذر نذر خود را بسط چپ خود و بند عقده بچاه بسته و اشاره کند بلسان و مروی است قبض و اصبع و طاعت
 باقی و دیگر گفته نهیب ابو صفیه ترک اشاره نمودن است بسجود می خطا کرده و نیست روایت و در حدیث معتضدی چنانکه ابن الهمام گفته آنست محمد از
 رسایل فکر نگرفته و در خطا ذکر نموده و باقی بعضی که تمیز نمی کرد و میان قولی که نیست اشاره و ظاهر نهیب و درین قول ظاهر نهیب این است

صالحی از نماز قریباً صلواتاً صلوة شریفه است و نظیر و حقیقت عرفه مقدم است وقت تردد بین العینین نیز ثابت شده است و وجوب دعا در آخر تشهد آخر
 من الامر به و در آنحضرت پیش از دعا واجب است لماعفت من حدیث فضالة و باین مقام است ایجاب صلوة بر آنحضرت بعد از تشهد قبل دعا که احوال
 بر وجوب باینکه این زیادت را نیز ازین بیان و در اقلی و عاکم روایت کرده اند و از خبرها البواعث و باین خیریه فی صحیحها و حدیث دلالت میکند بر وجوب
 صلوة بر آنحضرت علی الله علیه وسلم که از بظا هر امر یعنی قول او باین رفته است جماعتی از سلف و اید و شافعی و احناف و دلیل ایشان همین حدیث است
 باینکه واجب مملو در سبیل السلام گفته و نیز متفقین وجوب صلوة است بر آل و آن قول احمد است و نیست عذر بر این حال وجوب صلوة باین حدیث
 در قائل شدن بوجوب آن بر آل زیرا که مأمور به واحد است و دعوی نفوی و غیره اجماع را بر یک صلوة بر آل مندوب است مسلم نیست بلکه سبب دیگر که صلوة
 بر آنحضرت تمام نمی شود و نه معتدل آن نمی گردد تا باین لفظ که در وی آن است صلوة نفرستد زیرا که اسکان لغت بود کفایت فصله علیک و چون احوال
 فرموده که آن صلوة است بر وی بر آل می پس هر که ذکر آن نکرد و صلوة بکفایتی که بدان مأمور بود نفرستاد پس معتدل امر نبوی نشود و صلوة بر آنحضرت
 نگردید و همچنین بقیه حدیث از قولی که صلوات لازم است بر آل نیز از کفایت مأمور به است و هر که در الفاظ این کیفیت فرق کرده بوجوب بعضی الفاظ
 و ندب بعضی پس نیست او را و بر این از اینجا معلوم شد که حذف لفظ آل از صلوة چنانکه در کتب احادیث و نقلی و حدیثی نیست و پسریده شد
 ازین بزمنا که قیوم پس جواب داده که صحیح شریفه است زیرا که حدیث باینکه صلوة هم برین پنج یعنی بر آنحضرت و بر آل می و ایشان
 ثرویات آن اند و یکین حذف کردن ایشان آل را در کتابت خوفا بوده است زیرا که در ولایت امویها کار میکرد و خبر ذکر آل را در عمل مردم هر یک از اهل
 گرفت بطریق متابعت می کردند و اگر او را و او همی بر سر ترک آن نیست و بسط شافعی این جواب و جوابی عمده کرده ایم انتهی و چه می رسد و جمع گفتند
 فی شرح ابیات التثبیت من باب سخن نفیس کرده علیه جمع الیه و یا حی و یا قیوم صلوات با الفاظ مختلفه وارد شده و خواندن هر یکی از آنها کافی است
 و در بعضی روایات و احوال هم که احوال است و ترجمت واقع شده و لیکن بعضی ترسیده و در ترجمه التثبیت گفته اند که صلوات این است اللهم صل
 علی محمد و علی آل محمد که صلوات علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علی محمد و آل محمد و زیادت که صلوات علی ابراهیم و آل ابراهیم و علی محمد
 و علی آل محمد و زیادت که صلوات علی ابراهیم انک حمید مجید انتهی و معنی صلوة دعا و رحمت و استغفار آمده است و در رد بر سوالی اصلیه علیه وسلم
 و صلوة از ایندگان طلب فاضله رحمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر آنحضرت و اجماع کرده اند که امر بر وی وجوب است بر بعضی گفته اند
 که واجب است هر بار که ذکر شریف وی بگردد و بعضی گویند فرض است یکبار در عمر خاندان نبوت و بی صلوات علیه وسلم و زیاده بر آن سخت
 و سنون دارند و او که سنن سلام و شمار آن است قاضی ابوبکر گفته فرض گردانید خدا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبری و اگر در آنجا
 آن وقتی محسن پس واجب است که باینکه گفته شود صلوة و غفلت و زبرد نشود و در آن و بعضی از علما قول اول را صحیح دانسته اند و شافعی در
 تشهد فرض گفته و گفته اند که لیکن قول از وی شایسته هیچ یکی از علما در آن شرکت نمیکند نیست و نزد ابو حنیفه واجب است فی الجملة و تشهد است
 و فضائل صلوة و سلام بر آنحضرت و شمار است و همچنین صحیح وی چه مانور و چه غیر آن بسیار است و درین باب کتب و رسائل مستفاد ساخته ایم
 و شک نیست که آنچه ما قریب است اصح و ابلغ است و اختلاف کرده اند در آنکه بر غیر انبیا با استیقامت است یا نه و خدا همو است که مختص
 بانبیا و مشارک نیست با ایشان غیر ایشان بلکه غیر ایشان ذکر کرده شود و مغفرت و رحمت و رضوان و طیبی نقل کرده که آن خلاف اوست
 و بعضی گفت اند که حرام است یا مکره بخبرهای با سنن نبی شیخ و در هر گفته تعارف و متقدمین سلم بود بر آل بیت رسول از ذریه و ازواج
 سلمه و در کتب قدیمه از مشایخ اهل سنت جماعت کتابت آن یافته میشود و الله اعلم انتهی گویم که ما قال و سخن ابی هر بقره رضوان الله علیه

شیخ عباد بن عیسیٰ آن ثواب شد و در حق منی و رحمت و مهربانی من مرا انک انت الغفور الرحیم بدست علی بن ابی طالب و در کتب معتبره برندگان و دعوی بر تو است بسوی منی خطای آسمانی او نیز طلب حاجت و استدعا و کمالات و هر یک که هر مقام معنی مناسبان تمام ذکر کند مثل لفظ غفور و رحیم نیز طلب مغفرت و نحو و از قنایات خیر از حقین نزد طلب رزق و قرآن مجید و ادعای نبویه معلوم باین استغفار علیه حدیث و نقل است بر شریعت و دعا و غار علی الطالقی غیر حقین محل و از محلات اوست بعد تشهد و درود و استعاذه لفظی بعد سر ایستاده و وار شده است و در دعا بعد تشهد الفاظ دیگر نیز از آنجمله حدیثی جا برست نزول ناسی که میگفت آنحضرت در نماز خود بعد تشهد احسن الکلام کلام الله و احسن البدی هر چه بخواند و از این مسجود آورده که می آموخت آنحضرت ایشان را این دعا بعد تشهد الکرم ایف علی الخیر یومنا و ابلغ ذاتینا و اهدنا سبیل السلام و یجئنا من الظلمات الی النور و یجیبنا الفرح و الفیض ما نطلب مننا و ما یطمن و یدک لنا فی الساعات و البصائر و قلوبنا و از این دعا و در نماز و شب علیه انک انت التواب الرحیم و اجعلنا کما یرید من شئین بها قالنا و اهدنا علیها و بهم نزد ابوداود است از بعض صحابه که گفت آنحضرت مردی را بگونه میگوئی در نماز گفت تشهد بخوانم بهتر میگویی اللهم انی اسألك الجنة و عودک من النار و لیکن خوش نمیدارم و نذر تراوند و نذر عباد را پیش سرود آنحضرت حول ذلک نذرنا و معاذ تو می دراذ که گفته و نذر کلامی است که کسی آن عقیده نشود و منی حولماندن آنست که حول الجنة و النار و حول سالها که یکی سوال طلب است و دیگر سوال استعاذه و از اینجا معلوم شد که انسان غیرت بر لفظی عبادی که در نماز یا توبه و غیره

و عن و اعل بن جعفر رضی الله عنه قال صلیت مع النبي صلی الله علیه و سلم فكان یسکر عن یصیتم گفت و اعل بن جعفر را درم بدست رسول خدا پس بود آنحضرت که سلام میداد و از راستای خود میگفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و در روایتی از سعد آمده دیدم آنحضرت را که سلام میداد و از همین مثال خود گویا من می بینم بسوی منفر خضار شریف می و در روایتی آنکه دیدیم ما سفیدی رخسار می و از خجسته سلام و ناسی و عن شعاع له و سلام میداد و از چپای خود السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و در روایتی از ابن مسعود آمده تا آنکه دیده می شد سفیدی رخسار است و چپ می از اینجا عقیده شد که بهر دو طرف چنان احترام می فرمود که باض خد مساکر می می شد رواه ابوداود ابوداود این حدیث را از علقم بن اعل عن ابیهر روایت کرده و مصنف در تخریص پیش بسوی ابی جابر بن اعل کرده و گفته وی از پدر ساعت نداری پس محلل شد با انقطاع و در اینجا گفته با سند صحیح و چون مراجعت بسنن ابوداود کردیم دیدیم که از علقم بن اعل عن ابیهر روایت کرده است و سماع علقم از ابی ثابت است پس حدیث سالم با شد از انقطاع و تصحیح مصنف حدیث را در اینجا اولی باشد اگر چه مخالف چیزی است که در تخریص گفتند و حدیث تسلیمین را پانزده کس از صحابه روایت کرده اما ما بدیش مختلفه که در وی صحیح چون وضعیف و متروک همست و هر یک از این احادیث بدون زیادت و برکات است الا درین روایت و اعل و روایت ابن مسعود که نزد ابن ماجه است و در ابن حبان و ابی حاتم حدیث و اعل چنانکه مصنف در اینجا گفته متعین است قبول زیادت زیرا که زیادت عدل است و عدم ذکر آن در روایت غیر اعل روایت عدم زیادت نیست متابع معنی گفته که قائل به جوب زیادت و برکات دیده شد در سبیل گفته چون این زیادت درین حدیث آمده و بصحت رسیده هیچ عدل از قول بآن نیست و قال الشرحی و الروایاتی فی الحلیة و قول ابن الصلاح که این زیادت ثابت نشده مصنف صح از ابن عجب کرده و گفته ثابت است نزد ابن حبان و در صحیح می و متروکی داود و در نزد ابن ماجه مگر آنکه ابن سلطان در شرح حسن گفته که بنا فیم ما نرا در این ماجه که چون شش صحیحی قنارت کرده شده این ماجه را حجت نمودم در وی این زیادت یافتیم لفظی این است باب تسلیم حدیثنا محمد بن عیسی بن ابیهر حدیثنا عمر بن عبید عن ابی یحیی عن ابی الاوص عن صبد الشان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یسکر عن یسکر عن یسکر

[illegible]

اعلم مني انت المقدم هانت المخر لا الا انت قد رايت كروا وادو ولساني ان حضرت عقیب بن عامر گفت اگر مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که بخوانم سوره قین را در پس هر نماز و مسلم ان حضرت بر آرد و ده که میگفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد نماز رت قتی غدا یک یوم بحث عبادک
و وارد شده است بعد نماز مغرب و نماز صبح بالصبح گفت لا الا الله وحده لا شریک له لا الملک ولا اله و هو علی کل شیء قیوم و بار خیر احمد
و هر زیاده علی ما ذکر فی غیرها و ترجمه از این زیاده که فرمود آنحضرت هر که بگوید در این نماز غیر حال آنکه وی و دانسته هر دو پای خودست بر این
سخن کند لا الا الله وحده لا شریک له لا الملک ولا اله یحیی و میست و هو علی کل شیء قیوم و بار نوشته شود و آوازه حسن و بخورده شود و از وی
و ده سجده و بلند کرده شود و برای وی ده درجه باشد و درین روز خود و در نزد هر مکرده و در حرس ان شیطان و بی وسع گناهی را که بداند پیش
درین روز دیگر شرک بخدای عزوجل ازین گفت این حدیث مغرب حسن صحیح است و روایت کرد از انسانی ان حضرت سعاد و زیاده که در ان بیرون
و نیز این گفته که باشد او را هر بار که بگوید ثواب برابر حقن یک قبه و ترجمه از ان حضرت عامر بن شعیب آورده اند که گفت فرمود رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم هر که بگوید لا الا الله وحده لا شریک له لا الملک ولا اله یحیی و میست و هو علی کل شیء قیوم و بار بعد مغرب بر آنکه برای وی
خدای تعالی فرشتگان را که نگارند و از ان شیطان بجهنم تا آنکه هیچ کند و نویسد بر لبی وی بسبب این کلمات ده حسنة و همچنین از وی ده سبب نجات
سویقات و باشد برای او ثواب برابر حق ده رقبات و نجات ازین حدیث حسن است نمی شناسم و در ان حدیث بر شریفین سعد و بنی شیم
برای عمار سماع از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رواه مسلم در سبیل السلام گفته و الا قرات فاتحه بیتی که لا ولا چنانکه الا ان متعارف است پس
دلیل بر ان وارد شده بلکه جهت است و نام و در آنحضرت بعد تمام صحیح و ثنائین علیهم در کسفت است و صلوة بر آنحضرت اول عابنه سبب
اما عادت گرفتن جان و آزار حکم سنن را سه و شصتن و همچنین عاکرون امام مستقبلی علیه مستند را سومین پس سنتی بدان وارد شده بلکه وارد شده
این است که آنحضرت را و میگرد و بسوی مقتدیان و قتی که سلام سیده فارسی گفته است استقبال کند امام مردم و او قتی که سلام دهد و بار و در حدیث
مکره بن جندرب و حدیث زید بن خالد که وی چون نماز میگذارد و میگرد و میاید وی خود و ظاهرش را دست مست برین علی انتی و سخن معاذ

بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال له اوصیایک یا معاذ لا تدعن در بک صلوٰة
ان تقول برستی که گفت آنحضرت سافرا و صیت یکس که ترا ای ماذ ترک کن این کلمات را پس هر نماز قرآن را من نیست از قول ان
و ده مگر آنکه ماضی وی مجبور الاستعمال شده و اگر شربا بر پستخا از و تیرک و قدر و ندید او قتی ما و دو یک ربک و قتی در اصل برای تحریمت
پس ال باشد بر سجای این کلمات و پس نماز و گفتن ازین ارشاد است و لا بد است از قریه بران و گفته اند یحیی که در حق ساذنی تحمیر باشد
و درین قول بعد است و این کلمات عام است خیر دنیا و آخرت را و لفظ کل صلوة عام است از کتوبه و نافله و ظاهر اول است و در جمادات است بر
مشرو حیت و معاذ نماز فرض منجمدی باقی عقد کرده و گفته بایلد عابده الصلوة المكتوبة و دفعه ابار گفت و درین تجربه روت بر کسی
زعم میکنند که عابده قریه شرح نیست بحمدی مسلم از روایت محمد بن الحارث الاعاشیه که ان نبی صلی الله علیه و آله وسلم ان سلم لا یثبت للقدر
ما یقول اللهم انت السلام الخ و جواب آنست که مراد از قتی نفی اقرار طوس است بر یستی قبل امل مگر این قدر زیاده که ثابت شده که بعد نماز و یکید
طرف اصحاب خویش از عابده نماز آمده و محمول است بر آنکه بعد اقبال بر اصحاب یکید و حافظ بن القیم رح و در پی گفته و اما الد عابده السلام استقبال
القبلة سوار الشفوه و الا ما هم الماسوم فلم یکن فیک من بر لبی صلی الله علیه و آله وسلم اصلا و لا روحی عنه باستان و صحیح و احسن و مخصوص بعضی از ک
بصلواتی الفجر و لم یقبل علی صلی الله علیه و آله وسلم و لا ارشد الی امته و انما هو استخسان راه من راه عوشا من سینه بعد بها و گفت

قال صل رسول الله صلى الله عليه وسلم نماز گذار و آنحضرت در روایتی آمده گفت ابراهیم بنی پس زیاده کردیم و در نقلی آمده که نماز گذار نماز پنج رکعت فلما تسلم پس هرگاه که سلام داد و از نماز قیل له یا رسول الله احدث فی الصلوة شیء گفتند شیء از نماز آید پدید آمد و نماز چیزی در روایتی اینست آید زیاده کرد و در نماز یعنی چهار رکعت بود و آنچه حکایت شده و ما ذاق فرمودیم این پرسیدن شما و برای چمی پرسیدیم که زیاده چهار رکعت گذاریم قالوا صلیت لک و آن گفتند گذارده چنین و چنان یعنی پنج رکعت و در روایتی بجهلی گذارنده آمده قال فثنی رجلاً و استقبل القبلة فجد سجدتین گفت این سعود و پس و تا کرد و آنحضرت هر دو پای خود را و نزدیک و بسوی قبله سجده کرد و سجده برای سحر سحر پسترسلام داد و شما قبل علیما بوجهه فقال انما لو حدث فی الصلوة شیء انما نکسر به پسترسر و کرد و بر ما دست و سجده بسوی ما بر روی خود و فرمودشان اینست که اگر حادث می شد در نماز چیزی خبر بگویم شمار را بآن خبر نپدید شده و لکن انما انا بشر متشکک و لیکن نیست من مگر آدمی مانند شما در بشارت و بیان فرمود و چه مماثلت بقول خود انشی کما تفتنون فراموش میکنم چنانکه فراموش می کنید شما و این استدلال کرده اند هم بر جواز زیاده بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم در افعال بلاغیه و عبادات و منع کرده است گروهی ازین جواز و تاویل کرد این حدیث و مانند آنرا و بر تقدیر اول گفته اند اکثر کس شرط آن ندیده است صلی الله علیه و سلم بر نزد متصل جا و وقوع نمی شود در آن تأخیر و درنگ تجویز کرده است گروهی ازین تأیید حیات و بی حلی اندیده و سلم و همین است مختار امام الحرمین اما اقوال بلاغیه پس سحر در آن تمتع و تسخیل است اجماعاً و اما امور عاقله و امور دنیوی پس پنج جواز سهوست و افعال الشرائع کذا فی الدلیل صحیح مسلم بن الحجاج الشیخی روح کاذا الذی سجدت فاذا ذکر فی پس چون فراموش کنم می یاد و هم مرا و اذا سجدت احدکم فی صلاته و چون شک کند یکی از شما نماز خود که زیاده گذار و یا کم فلیکسر الصواب پس باید که تحریری طلب کند صواب را بغالب ظن یا بن طریق که عمل کند بظن خود بغیر تعارف و بیان در رکعت یا بکسر و تفهیمش و حدیث عبدالرحمن بن عوف چنین آمده گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود پس نداند که یک رکعت گذار د یا دو پس بگذرد آنرا هر دو را یک رکعت و چون نداند که دو رکعت گذار د یا سه پس بگذرد آنرا و چون نداند که سه گذار د یا چهار پس بگذرد آنرا تا سه پسترسجده کند و حق که فارغ شود از نماز و حالیکه نشسته است پیچ اندانده سلام دهد و بگوید فلیتم علیه پس باید که تمام نماز را بنا بر غالب ظن پسترسجده پسترسلام بگوید نشهر سجد سجدتین پسترساید که سجده کند و سجده برای سحر سحر هرگاه حدیث آنست که صحابه تابعت کردند آنحضرت را بر زیادت و در وی جعل است بر آنکه تابعت و قوم را هم در ظن و بی واجب است و قصد صلوة نیست زیرا که آنحضرت ایشان را امر با عاده نموده این در حق صحابه است و مثل این صورت بنا بر تجویز ایشان تغییر را در حضرت و لیکن اگر مثل این اتفاق درین وقت افتد و امام برای رکعت پنجم برخیزد کسی که در پس او باشد تسبیح گوید و او را ندانند نماز پس اگر نشانی از انتظام قعود او کنند تا آنکه تشهد خوانند و سلام و میزند براه تشهد و سلام او که این مفید نماز نیست زیرا که آنچه در حق بی واجبیت و همان کرد و این دلیل است بر آنکه عمل سجده بعد سلام است مگر آنکه گویند که آنحضرت را سهو خود معلوم نشد و نماز بگذر سلام داد و آنرا پس دلیل نباشد و احادیث در محل سجده سهو مختلف آمده و بسبب آن اقوال ایمنه مختلف شده بعضی از حدیث گفته اند که احادیث بسیار بسیار و سهو متعدد است از آنجمله است حدیث ابو هریره در باره و شک کسی که نماز گذار و ندانست که چند گذار و در وی امر است بر سجده اما موضع سجده شکست و این حدیث است که جماعتی از اخرج آن کرده و در وی ذکر کرده که عمل این سجده سهو سلام است یا بعد از آن می نزد او بود و این ماجه در وی نقلی

در مجموع بقول فقهاء و ائمه علم در هر صورت سجده سهو یا یک رکعت و یا قوی آن نمی نماید که اگر در اثنای صلوة شک داشتی سجده سهو لازم نمی گردد و بدین گفته
 و صحیح ابن خزيمة این است که کسی که بعد از رکعت اول و قبل از رکعت دوم در سجده سهو یا یک رکعت و یا قوی آن نمی نماید که اگر در اثنای صلوة شک داشتی سجده سهو لازم نمی گردد و بدین گفته
 کرده شدیم که آنحضرت سجده سهو پیش از سلام کرد و بدان امر نمود و روایت کرده شدیم که سجده مذکور بعد از سلام کرد و بدان امر نمود و هر دو صحیح
 و هر دو را شاهد است که طویل میشود کلام دیگر آن بعد از گفتن شهادت بصواب و از هر دو است و چنانکه گفتن این است غرض بسیاری از اصحاب
 اثنی در حدیث عبدالرحمن بن عوف است که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم میگفت کسی که بگذارد نمازی را که شک می کند در نقصان
 چنانکه شک کرد در راعی است که گزیده بود و یا چهار پس باید که بگذارد آنرا شک کند در زیادتی رواه احمد یعنی بنا کند بر اقل چنانکه در صورت مذکور
 سه رکعت قرار دهد پس رکعت دیگر بگذارد تا شک کرد که چهار شد یا پنج یا خال آنکه شاید در نفس الامر چهار رکعت باشد و این رکعت پنجم را می گویند
 که فرموده بگذارد تا شک کند و زیاده و آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در نماز خود شک در عدد رکعات واقع نشده صورت گاهی بجهت غلبه کبریا
 و توجه جانب حق نمایان افتاد که گزیده اما شک هیچگاه وجود نداشته و میفرمود که شک از شیطان است چنانکه در حدیث ابو هریره آمده که چون
 نماز کند یکی از شما می آید و شیطان پس تمییز میکند بر وی تا آنکه در غمی یا بدی که چند رکعت گذارده است پس چون بیاید آنرا یکی از شما پس باید

که کند دو سجده و جایگزین شش است متفق علیه و حسن المفسر بن شعبه رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا شك احدكم فقام في الركعة فليكن چون شك كروي في انما ليس يتبادر و در دو رکعت و قصد نکرد و فرق بین
 شک سهو است که سهو جزم میکند در یک جانب و در شک در دو رکعت که این است آن فاستتم و قاله العباس بن سید الساجد و انما يتبادر
 فلبعض ولا يعيد و ليس بعد تنهين پس باید که بگذرد و عود نکند برای تشهد اول و سجده کند و سجده سهو و ذکر نکرد و محل آن هر دو
 فان لم يستتم قائما فليجلس و اگر تمام نکرده است در حالت قیام پس باید که بنشیند و تشهد اول بخواند و در روایتی هر دو جایز است
 و لم يستتم استوی و استوی آمده و لا سهو عليه نیست سجده سهو بر وی ظاهر این حدیث است که سجده سهو کند و در هر یک گفته که یعنی
 گفته اند که سجده نکرده است تاخیر را صح است که نکرده و او را در این محاجة و الدار قطنی و اللفظ له بسبب ضعیف تر است
 مابروی در جمیع طرق بر برابر جعفری است و هم ضعیف چنانکه گفت ابو داود و خارج مکرر درین کتاب خود غیر این حدیث و این حدیث
 دلالت دارد بر آنکه معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاهر غرض جعفری آنست که اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشهد بخواند و اگر بقیام اقرب
 باشد برگردد و بنشیند و اختلاف کرده اند و تفسیر اقرب بعضی گفته اند اگر بضعف مفضل راست است و بقیام اقرب مست و کرده بقعود
 و بعضی گفته اند که معتبر بر داشتن زانو است جعفری ابن الهمام گفته اقربیت روایتی است از ابو یوسف که اختیار کرده اند از اشباح و خلا
 اما ظاهر غرض نزد عدم اعتبار قیام و عدم است و هو الاصح اثنی و نیز درین حدیث دلیل است بر آنکه سجده سهو که در هر یک از رکعات اول
 نه بر این فعل قیام بقعود و لا سهو علیه باین رفته است جماعتی واحد گفته سجده کند بر لی سهو تا بر روایت یحیی از حدیث انس که در وی جنبه بر آن
 قیام از دو رکعت اخیر عصر بر طرفین سهو پس هیچ گفته اند گفته اند این پیش شست و سجده کرده بر لی سهو و خارج الدار قطنی و این بر فضل است
 موقوف بر وی لیکن در بعضی طرق وی آمده که گفت انس نه است و حدیث غیره مرجح است بر این سبب مرفوع بودن و مؤید است
 حدیث ابن عمر فروقا لا سهو الا في قیام عن جلوس عن جلوس عن قیام خارج الدار قطنی و الحاكم و البیهقی و در بعضی ضعیف است و لیکن مؤید است
 اینکه وارد شده است احادیث بسیار در فضل قلیل افعال که صادر شده است از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و از غیر وی بطریق اهلین و ائمه که

در آن سجده سهو نه خود سجده کرد و از صد و ران گویم شایسته آن حضرت این سجده آورده که آنحضرت نماز گذارد پس ایستاد و در رکعت پیشین سجده نکرد پس گذشت آنحضرت و چون فارغ شد از نماز خود و سجده کرد باز سلام داد و حمد و ترنم از حضرت زیاد بن علاقه آورده که نماز گذارد و با ما منیر و بن شعبه چون در رکعت خواند ایستاد و نه نشست پس تسبیح گفتند که سائیکه در پیش می بودند پس اشاره کرد و بسوی ایشان که برخیزند و چون فارغ شد از نماز سلام داد و ایستاد و سجده کرد و تسبیح گفت صبح بنا رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که این روایت در حق کسی است که گذشت بعد از آنکه تسبیح کرد و نماز پس محمول شود و اینکه سجده کرد برای نشاندن و بالطاهر ترندی این حدیث را صحیح گفته لیکن حافظ منذری گفت در حدیث ابی عبد الرحمن بن عبد الله بن عبید بن عبد الله بن مسعود الکو فی المذلی است بخاری بوی سستنا و کرده و غیر واحد و در وی حکم نموده تا آنکه گفت حدیث ابی عیسی که در حدیثی است درین باب زیرا که احتیاج کرد: ه اندیشین بای عیسی بن عبید بن عبد الله و محمد بن احتیاج کرده مسلم و صحیح بیات بن عبد الله و مراد روایت ابی عبد الله و ابی جابر که ابو داود و ابن ابی شاره کرده قبول خود و رواه ابو عیسی عن ثابت بن عبد الله عن شعبی عن النخعی و مثل حدیث زیاد بن علاقه و عن حماد بن ابی الخطاب رضی الله عنه عن النخعی صلی الله علیه و سلم قال لیس علی من خلفه الا امام ستمی نیست بر کسی که پیش امام است سهو اگر چه وی را سهو واقع شود فان سهی الامام فعلیه و علی من خلفه التهی پس اگر سهو کند امام پس بر وی است سجده سهو کند و بر کسی که در پیش است زیرا که سجده سهو از تمام نماز است و صحاح سجده سهو کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم رواه اللیث و البیهقی بسند ضعیف زیرا که در وی خارج بن عبید است و اوضاع نیست و روایت کرده از اقطبی زیاد کرده و در وی که اگر سهو کرد در پیش امام پس نیست بر وی سهو امام کافی است او را و درین مجله روایات خارج است و درین باب است از ابن عباس که در حدیثش متروک است در حدیث دلیل است زیرا که واجب نیست بر عوام سجده سهو چون سهو کند در نماز خود بلکه وقتی واجب است که امام سهو کند و باین رفته است زیرا بن علی و خنیه و شافعی و عن ثوبان رضی الله عنه عن النخعی صلی الله علیه و سلم قال یحکم سهو سجدتان بعد ما یسلم برای بر سهو و سجده است چنانکه مذکور در مسند خنیه است رواه ابو داود و ابن ماجه بسند ضعیف زیرا که در حدیثش دلیل بن علی است و در وی مخالف خلافت است بخاری گفته چون حدیث کند از اهل بلد خود یعنی شامین پس حج است و این حدیث خنیه است که از روایت شامین آورده پس در تضعیف این حدیث نظر است و حدیث دلیل است بر دو سجدگی آنکه چون مقتضای سجده سهو تعدد باشد برای هر سهو و سجده باید و تعدد علی عن ابن ابی لیلی و جابر بعد از سجده و رفتن اگر چه بوجهش متعدد باشد زیرا که آنحضرت در حدیث ذی الیدین سلام داد و کلام کرد و می نمود تا زیاد و سجده نکرد و اگر گویند که قول اولی است بعلی افضل جوابش آنست که نیست دلالت در آن بر تعدد وجود تعدد و تعدد یعنی بلکه برای عوام است هر هر ساهی را پس حدیث مفید خواهد بود و باینکه هر که سهو کرد در نماز خود هر سهو که باشد مشروع است او را و سجده و مخفص نیست این هر سهو و سجده بمواضع که در آن سهو واقع شده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نه بالزاع سهو وی و محل برین معنی اولی است از محل معنی اول و اگر چه ظاهر در آن همان معنی اول است براس جمع میان وی میان حدیث ذی الیدین با آنکه میتوانی گفت که در حدیث ذی الیدین سهو مذکور بحال نماز و اوضاع و آن محل نزاع است پس معارض حدیث کتاب نخواهد بود مسئله زیرا که احتیاج است بدان بر سجده سهو بعد سلام و کلام در آن اگر گرفته و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال سجدنا مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فی إذا التفتنا إلى الشفت والفرأنا ثم رکبنا الذي خلقنا گفت ابو هریره سجده کردیم با آنحضرت درین و دوسره پس ثابت شد که درین و دوسره سجده تلاوت است و فی البخاری و مسلم و یزید که سجده اقرار و در روایتی از بخاری است که اگر نمی دیدم آنحضرت را که سجده میکرد در سجده شکر کردم و روایت کرده است بزار از حدیث ابی هریره

سنت را واجب کرده و صواب نموده و منکر سجده فلا اتوا علیک و هر کس سجده نکرد پس نیست بزه بر وی و سجده نکرد و عمر این بار و مردم
 نیز نگذاشت که سجده کنند و اده البخاری و فیه و هم بخاری است از عمر ان الله لم یفرض السجود بر ستمگر خدای تعالی
 فرض نکرد سجده تلاوت را بار بالا ان نشاء مگر آنکه از خراجیم مال پس سجده کنیم و هو فی الموطا و ابن روایت و در مطای امام مالک است
 از هشام از عمره عن ابیه ان عمر بن الخطاب را روایت در صحیح بخاری نیز هست و عمر که در مزی که سالی است آن و هم است و مصنف این هم را
 و تعلق الخلق بلیل واضح کرده و لفظ بخاری این است ان المسلم یکتبها علینا الا ان نشاء و رواه البیهقی من ذلك التوریه ایضا و مولد البیهقی
 آتی مستخرج و از اینجا معلوم شد که سجده تلاوت سنت است چنانکه در مسند حضرت عمر و مالک و شافعی است و واجب چنانکه حنفیه گویند و در بعضی متون
 کرده اند و الا ان نشاء برینکه هر کس شروع کرد درین سجود واجب است بر وی اتمام آن زیرا که این از بعضی حالات عدم فرضیت سجده است و جواب
 داده اند اما بیک این مستثنا منقطع است و در روایت که این مکرول است بسند شیخ **ما و عمر** ابن عمر رضی الله عنه قال کان
 السجود علی الله علیه و سلم یقرأ القرآن فاذا امر بسجدة کثرو سجدا و سجدنا معا بود آنحضرت کسی خواند بر ما
 قرآن را پس چون می گذشت بر آن سجده بکسی می گفت و سجده میکرد و سجده میکردیم ما بوسی پس معلوم شد که سجده بر قاری و سماع بر وی واجب
 و بعضی از سلف برین هم گفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است نه بر سماع اگر اتفاقات این سجده بی قصد بگوشتش رسیده واجب نگردد و بعضی گویند
 اگر قاری سجده نکرد بر سماع نیز واجب نگردد و گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند
 که وجوب بر تقدیری است که قاری قصد قرائت کند نه قصد قصد و حکایت و بخواند چنانکه قصه خوان می خواند و در بعضی متون و در بعضی روایدها است
 که واجب است بر قاری و سماع مطلقا بشراء الطریقه و بعضی گفته سجده تلاوت مسنون است قاری و سماع را و ناگه می شود و بعضی و تاریخی شرط
 صلوة شروط سجده تلاوت و شکر اند زیرا که سجده مناسبت تمام دارد و نماز بعضی علما تشبیه داده اند از نماز و طریقه از این پس تکبیر اول سلام و تکبیر
 انتقال از قیام و سجود و تکبیر بی رفع راس سلام امر کرده اند و بعضی آخر تشبیه داده اند از او بر سجده نماز پس تکبیر احرام و سلام مفورده اند از انتهای شیخ
 و در ترجمه طهارت شرط است در سجده تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر که وی بی وضو نیز می کرد
 و هیچ یکی از علما درین حکم بوسی موافقت نکرده الا شعبی و نیز میگوید گاهی شعبی در راهی میرفت و اشارتی بسجده میکرد و بغیر جهت قبله بی وضو
 میگذشت که از اقال شیخ ابن الهمام انتهی گویم روایت ابن عمر صحت رسیده و عدم موافقت هیچ یکی بوسی دعوی بی دلیل است زیرا که اصل
 در آن عدم شرط طهارت است و این درزم و دیگر اجتهاد عمدا یا و حدیثا بوسی متفق اند و هو الاصح الاربع کما سبق و بر روی شرط طهارت
 که دلیل صریح بیارد و از این فلیس در حدیث دلیل است بر تکبیر و شریعت وی و بود و کسی که خوش می آمد او را بن حدیث ابوداؤد و گفت بعضی
 از جهت تکبیر و اختلاف است و انکار این تکبیر افتتاح است یا نقل اصل اقرب است لیکن کافی است از تکبیر نقل گفته اند که برای نقل بهم تکبیر
 و نیست عدم و دلیل بعضی گفته اند که تشبیه خواند و سلام و در قیاسا التحلیل علی التقریم جواب داده اند که این قیاس کافی نمی شود پس دلیل
 بر آن نتواند بود رواة ابوداؤد بسند فیه کین زیرا که از روایت عبد الله بن عمر بن الخطاب است و در حدیث است و عالم که آن را از
 عبد الله بن مسعود آورده و وی را رد میگردانند و اتفاق کرده اند بر عدالت وی و وی گفته است حاکم گفته توانیش بر شرط شیخین است مصنف در
 غیض است اعلمش و صحیح است از حدیث ابن عمر لفظ دیگر انتهی گویم که این است که گفته اند ابن عمر بخوانند آنحضرت آیت سجده را و احکام
 نزد وی می بود و پس سجده کرد و آنحضرت و سجده کردیم ما بوسی پس انبری میگردید تا آنکه می یافت یکی از اهل بیتشانی خود را خایک سجده کردند

خاتم است و سجده در طایف نماز هر چند قسم است سجده سهوست و حق خود در حکم سجده نماز است و دیگر سجده تلاوت است و در این مضاف است
و دیگر سجده مناجات است بعد از نماز و ظاهر آنکه کلام اکثر ائمت است که این نیز کرده است و دیگر سجده شکر است بر حصول نعمت آن دفاع بلیت و آن نیز
اکثر سنون است و بر الاصح و دیگر سجده تحیت است و آن حرمت است و دیگر سجده تعظیم است بر ایضه خدا از ملوک حکام و آن کفر است و **وعن**
عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه کتبی یا با محمد زهری بر فرشی یکی از عترة مشرقة و آنکه بنیست مسلمان شد و در قدیم بر دست
ابوبکر صدیق و دو هجرت کرد و سیوی چشمه و بکلمه مشاهد را حاضر شده و ثابت ماند روز احد و فاخر گذار و آنحضرت در پس می بنفوذ و تبرکات تمام
باقی نماز خود و در آنجا یک چهره سفید رنگ سرخی آمیز بزرگ گفت بلند بی انگ بود و نمی شد روز احد و دست زخم باز یاده برداشت
بعضه از آن چاهی می رسیده بود ده سال بعد از واقعه فیل پیدا شده بود و در سینه می آید و در حق شد و رقیع روی عیة این عباس بنیفره
قال سید الشیخ **صلی الله علیه و سلم** گفت عبد الرحمن بن سیده که در رسول خدا می چون بشارت ربانی با حضرت رسید که هر یک یکبار
مسئله بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد و هر یک یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پس آنحضرت در دست
سجده شکر این نعمت بشارت گذار و **فاطال الشیخ** و بغایت سجده طویل کرد پس اطلالت این سجده هم سنون باشد و در طایف نموده آورده
که یکی از اصحاب بطلب طوت لازم است آنحضرت بمنزل بشریعه می آمد و خبر داد و نه که بنین ساعت بحاجت بیل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است
بر آمد چون این صحابی بان جانب رفت و در غاری از آن که دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم سجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زبان
سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که گریه پاک می آسمان رفته و ازین السلامی چیز فرستاده و می نیز قید و بی طاعت گشت
و سبب اختیار گیرید و را دل پس آنحضرت سر از سجده بر آورد و بحاجت می دید و گفت چه شد از ای فلان چیز ایگی که عرض کردم ترا در سجده
دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده بر نداشته گمان بردم که مگر چیزی مانع شد و روح زبانتان برود بی اختیار گیرید برین زور آورد و فرمود و چون
چیز نال آمد و خبر رسانید که بر دو کار تعالی میفرماید که آری امانی نمی سازد ترا می محمد که یکبار بر تو در و در فرستد من به بار بروی و در و در فرستم
بر رسیدن این بن خدای سجده رفت و شکر از این نعمت بگذارد و شد و دفع داشت که پسر برداشت سر خود از سجده و قال **و فرمود** آن صحابی
طایع السلام **اتانی فبشیرتینی فیجیدت** و الله شکر **بدرستی که** جبرئیل آمد از نزد خدای تعالی و فرموده و او را بینی بصلوة و سلام فرستاد
خدا و بار بر صلوة و سلام فرستاد بنندگان یکبار رواه احمد بنی سنده من طریق ابن سیده که در می شکر خود از سجده شکر و در آن اشکال
می آید که چه صورت و او که در و در حضرت مصطفی یکبار بود و بر دیگران ده بار بنی زیاد از آنچه آنحضرت است جوابش آنکه در و در خدای
بر آنحضرت حدیث **لا یرحمکم من جئتوا بالحسنة قل الله عفو و کنته** بیان سختی و در و در دید و تحقیق جواب آنکه صلوة از بنده
در خواستن رحمت است از حق بر جناب رسالت صلی الله علیه و سلم بنده باین درخواست که فضل اوست بخواه آن برسید اکنون حق جگر
رحمت میفرستد بر حسب خود آنچه که میخواهد و چند آنکه بخواد یکبار بدون از کمال لازم آمد یکبار در و در فرستاد بنده طلب اوست
رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی لائق که برائی خود و لطیفی که بحسب خود دارد و در و در میفرستد چند آنکه لائق اوست و اگر نمیگوید
تو آنکه آن یکبار در درجت و کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد و الله علم فلا **احمد و رحمه الله** و خارج از این را بر این
فی فضل صلوة و تقوی فی ضحیة و احسن طرق می سجده و الحاکم حکم من صحبت عبد الرحمن بن عوف گفت یوحی و درین باب است نجاریه و ابن عمر و ابن جریج
و ابی حمزة و در سفر حاة و در حاکم گفته که در سنن ابوداود و سنن امام احمد از سعد بن ابی وقاص است که گفت غصی الله علیه و سلم از آنکه مدینه میرفت و چون قریه

عزلی بن عوفی است بن الحسن بن محمد بن قزو آمد دست به عابدی و دعا کرد و بعد از آن سجده کرد و زمانی طویل در سجده کش کرد پس بخت
 و بار دیگر بخت به ظاهر داشت و بعد از وقت سجد کرد و فرمود که است خود را شفاعت کردم حق تعالی ثبات را بر من بخشید پس سجده شکر کرد و چون سراج
 بر داشت و دیگر ثبات را شفاعت کردم شکر کردم و بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سراج بر داشت ششم سوم بار دعا کردم شکر کردم
 بن بخشید سوم بار سجده شکر کردم و در سند امام احمد است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم شصت کتاه بالا حقیر تراز خردی بخاشی
 و نیم راه به سجده شکر کرد و گفت اسال الله العلیه و در صحیح آمده است که چون روز بدر بر ابو جریل لعین را آوردند آنحضرت سجده کرد
 و در روایتی دیگر آمده که دو رکعت گذارد و انتهی گفتنا شیخ عبدالحی و بلوی رح گوید و این ناظر در صحبت تاویل سجده است نماز چنانکه امام ابو نعیم
 و امام مالک کرده است لیکن اگر این سجده علاوه این دو رکعت باشد این تاویل خود هیچ صحیح ندارد زیرا که با حدیث دیگر سجده مفرد هرگز
 شکر ثابت شده غایت آنکه این روایت دیگر شریعت نمازیم برای شکر نفعمند و لا باس بذا **و عن** البراء بن عازب روى الله
 عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث عليا الى اليمن يرسلكه رسول خدا فرستاد علی بن ابی طالب کرم الله وجهه را
 بجا نیمی و در شرفان سینه شتران بخت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار است بدست مبارک خود بر سر وی و در حدیث ابوداود
 و ترمذی آمده که گفت علی فرستاد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجا نیمی گفت ای رسول خدا می فرستی مرا بر قومی که در سبیل جزا ترازن
 و من خود سال و قضا و حکم را بر ایشان چگونه کنم پس فرمود است مبارک خود را بر سینه من گفت خداوند ثبات گردان زبان او را و هدایت کن
 قلب او و گفت یا علی چون نشینند نزد تو و کس که یکدیگر خصومت دارند حکم کن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الحدیث پس
 بیرون آمد علی با سینه سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بچنگ و تیر از برای پیش آورد پس نفرینش خود بر ایشان مقرر و
 و بست کس از از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و نهیمت خود در میان دعوت گردان بار اجابت کردند و دعوت اسلام بر بست
 وی نمود پس در عین سال سالها غامتا بکند و در موسم حج ملازم شریف شعیف صلی الله علیه و سلم رسیدند انفسه با خبر فاضل کسر الحروف
 پس فرمود که تا آخر حدیث که بجا می خود مسطور است و نهی از آن مذکور شد قال گفت برادر گفت علی پس نوشت علی رضی الله عنه سب
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم باسلام و در دن شان یعنی قبایل همان که بکیده ایست بنا کرده بعد از آن بن طلوع بن سام
 بن نوح که ازانی القاموس فلما قرأ رسول الله صلى الله عليه وسلم القرآن و مکر فرمود السلام علی سیدنا و آله و سلم
 این کتاب را افتاد سجده کتان یعنی در ساعت سجده شکر این نعمت گذارد و برای آن قبیله دعا کرد و مکر فرمود السلام علی سیدنا و آله و سلم
 علی همان که ازانی القاموس رواه البیهقی باسناده صحیح واصله فی البخاری و بیضا که سجده شکر از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بصحت رسیده همچنین از صحابه هم مافور گردید و در سفر السعاده ست کعب بن مالک چون بیانات توبه بوی رسید سجده شکر کرد
 و امیر المؤمنین ابوبکر صدیق چون خبر رسید که آن بنشیند سجده شکر کرد و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که از رؤسای خویش بود و در میان
 اقتضای سجده شکر داشتی و این سجده بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و قصه ای که ب توفیق مسیلم توفیق و التیبه در شرح سفر السعاده مذکور است

باب صلوة التطوع

تطوع مشق از طوع و طاعت است بمعنی التقیاد و فرمان برداری کردن به عبادت ناقله از طوع گویند و هر متغزل بخیر است طوع خوانند
 و اکثر اطلاق آن بر غیر فریضه آید و صدقه تقبل یا برای تکلیف یا برای سبالت است که بنده بی تکلیف شایسته آن را بجا می آورد و سبالت دعوت

و قال برادرى مى نمايد و مردود و مرجع از نطق سمن رواست است يعنى غير الفرض که در روز و شب بطريق راتب و توفيق سجدات و نماز عظمه
 و غير آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت بخواب و جز آن حکم در بيضا بن کعب الکاتبى بفتح راو کسر که انکسبت او
 ابو فرس است بکسر و سمن در آخر معدومست و ابراهيل مدينه و اصحاب شافعى صحابى قديم است خادم رسول خدا صلى الله عليه وسلم و طاهر و پاکه
 در سفر و حضر و بعد از نمازى صحابه ثمان سنه ثلث و ستمين موى عنه جماعة رضى الله عنه قال گفت بودم من که شب مى گذراندم با يمينه خيرا
 صلى الله عليه وسلم پس آنحضرت را آب وضو طياريد شستم و مى کردم تا جنتا و خدا شفاى ديگر آنحضرت اندامه جامه مسواک و شانه و جز آن پس
 اقال لي النبي گفت مرا آنحضرت صلى الله عليه وسلم مسئل بطلب هر چه بخوابى از غير و نيا و آخرت و از اطلاق اين سوال که
 فرمود بخواه و تخصيص نکرد و بطولى خاص معلوم ميشود که کار همه درست است که است او است صلى الله عليه وسلم هر چه خواهد و هر که را خواهد با دين
 پروردگار خود بدو شهر فان من بود که الدنيا و اخرتها و من طوكم علم اللوح و العلم شهر اگر نيتت دنيا و عقبى آرزو و اراده
 بدرگاهش بيا و هر چه بخوابى نماز و فقلت اسال الله مما افقتك في الجنته پس بگويم من بخوابم از تو هم اى ترا و با تو بودن
 در مشقت و دشمنان بيهست بر آنکه طالب صادق را بايد که در نيت آخرت که باقى و دائم است بخوابد و مخطوطه زيبويه فائده الثقات کنند لاسيا انهم
 و افضل کالات يعنى مرافت حضرت سيد کائنات عليه افضل الصلوات و الثمات و لكن بايد که در سلوک طريق تحصيل آن بتقصير از خود راضى نشد
 و بجز و هم آرزو و انگاشتن که بکار شستن و آرزو داشتن آهن سر کوفتن و با دست پيمودن است ع مرزان گرفت جان را در کار کرد
 خصوصا نماز که بهترين کارها و جامع ترين عبادتهاست چنانکه حقيقت جامعيت محمديه است و لهذا حکم کردند بر آن چنانکه مى آيد فقال
 او غبر ذلك پس فرمود آيا جز اين يعنى چيزى ديگر نخواهد که اين مرتبه که تو بخوابى پس عظيم است و اين کلام را بفتح و او مسلک آن و دفع غير
 و نصب آن خوانده اند و بقاعده بخواه تحقيق هست در مجلس مذکور فقلت هوذا الله پس بگويم دعا و مقصود من همانست که عرض کردم
 ديگر نى شود يعنى من از تو بچه مرادى ديگر نى خواهم بيمين قدر کيفى که از خودم جدا کنى قال گفت آنحضرت پس چون تو بجهت و حصول اين
 طلب فاجعتي على نفسك بکثرة السجود پس باري ده و مدون مرا بر نفس خود و حصول مطلب خود بسيار کردن سجده يعنى نماز
 نمازون و دعا کردن و سجدات و قابل و استعداد اين مرتبه شدن يعنى من خود سعي نميکنم و حصول مطلب تو را تا ترسيم بايد که کوشش کنى و کار کنى
 را از پادشاهى چنانکه طيب و بسيار گويد که علاج سکنم و در حصول شفاى تو مىگويم بشما که آنچه بفرمايم ترا بران کار کنى بر فرمان من روى نظر کن و عمل
 فقا و بعد بر کار اين است از بجا معلوم شد که اعانت بر نفس بکثرت سجود و صلوات از نطق است رواه مسند صحف سجود که در دين بحث
 آمده و حل کرد بر نماز نفل و حديث را دليل آورد و بر قطع گوايا که از احقيقتش بى برگرداند يعنى سجدهاى نماز غير عظيمه است على انفراد و سجود
 هر چه صادق مى آيد بر فرض ليکن لا يست از اتيان بغير الفرض بر مسلمان را و ارشاد و ذکر آنحضرت از او اگر چه چيزى که خاص است برى ما و بايد بران توجه
 طلب اوست و در موى دلالت است بر کمال ايمان و بى رضى الله عنه و سمعته و اوسى اشرف مطالب الاعلام راتب و نفع نفس از دنيا و دنيا
 و دلالت است بر عهده نماز افضل اعمال است و در سبک سبک شى رضى الله عنه باشد زيرا که ارشاد و نفرمود او را آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 سوى نيل سطوتش که بکثرت نماز بلکه مطلوبش اشرف المطالب است و از فوائد کلمات حديث آنست که خدمت بزرگان و راضى ساختن
 نشان موجب نيل سعادت و حصول بهو بهيت و کرامت است و چه بزرگ و کلام بزرگ که سيد کائنات و وجود و اکرم اهل عالم و ملازم موجودات
 لى الله عليه وسلم و عمر رضى الله عنه قال حفظت من النبي صلى الله عليه وسلم عشر ركعات

بهن پیش از آنکه نماز کرده شروع بر ایستادن و خواندن سبب این دو از دو رکعت و در پشت و تفصیل آن در روایت ترمذی باید روا مسلم
و احمد ابو داود و الترمذی و صحیح ابن حبان و رواه والنسائی وابن ماجه عن عایشه و فی روایة و در روایتی از مسلم از ام حبیبه تطوع
و از دو رکعت تطوع غیر فیضه آمده نصب تطوعا بر تیرست از اثنتی عشر بطریق زیادت و در بیان و در معلوم است و لا ترمذی و لا یصح
و ترمذی راست از حدیث ام حبیبه باند حدیث مسلم و زاد و زیاد کرد ترمذی در تفصیل این دو از دو رکعت که در روایت مسلم محل است
از بعد اقبل الصلوة چهار رکعت پیش از نماز که در حدیث سابق از عایشه گذشت یعنی ظهر و رکعت پنجم بعد ها و در وقت بعد
نمازی که در حدیث ابن عمر گذشت و رکعت پنجم بعد المغرب و دو رکعت بعد مغرب و این همان نماز است که حدیث ابن عمر از ام حبیبه
یعنی میت و رکعت پنجم بعد العشاء و دو رکعت بعد عشا این نیز همان مقید است یعنی میت و رکعت پنجم قبل صلوة الفجر
و دو رکعت پیش از صبح و این همان نماز است که ابن عمر از عایشه و در حدیث بران اتفاق کرده اند و لیکن ترمذی این حدیث را غریب
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال می بخن کرده اما حنفیه گویند که حدیث ام حبیبه که روایت کرده است آنرا جماعت جز بخاری شاید اصل
حدیث است و گفته اند که اقوی و او که سنن نجاشی است پس سنت مغرب و بعد از وی سنت ظهر و بعد از آن سنت عشاء و بعد از همه سنت پیش
از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر و بعد از ظهر و در رتبه ذکر شد شنی و لخمست جمعها و در احمد و ابو داود و ترمذی و النسائی
و ابن ماجه راست از حدیث ام حبیبه من حافظ علی اربع قبل الظهر و اربع بعد ظهر که محافظت کند بر چهار رکعت پیش
از ظهر و چهار رکعت بعد ظهر و ترجمه گفته سخن در است که این یا رکعتی سنت اند یا رکعتی از آنها و انظار للنسائی حرّمه الله علی المساکین
حکم گردانده اند و از ادلی تعالی بر آنست و در بعضی روایات آمده که میگزارد آنرا بدو سلام و ترمذی و جامع خود از اعاصم بن نعمه و از ابی
علی بن ابی حمزه آورده که می گفت میگزارد و بخیر خدا صلی الله علیه و سلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته درین باب است
از عایشه و ام حبیبه و حدیث علی بن حسن است و هم چنین است عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و آنها که بعد از ایشان اند
و همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة یل و نهار دو گان و دو گان است و مقصود ایشان آنست
که فصل است میان رکعتین و باین قائل است شافعی و احمد و نیز از عایشه آورده که آنحضرت چهار رکعت را پیش از ظهر می گذارد و بعد از ظهر
می گذارد و این را طریقی است انتهى و سلم و ابو داود و از عبداللہ بن شعیب آورده اند که گفت پرسیدم عایشه را از صلوة قطع رسول خدا صلی
علیه و سلم گفت می گذارد و خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پست بر و ن می آید و می گذارد و نماز دوم پست بر و ن می آید و می گذارد و دو رکعت
و ابو داود و در سنن خود و ترمذی و در شمائل از ابی ایوب انصاری آورده که آنحضرت فرمود چهار رکعت است پیش از ظهر که نیست و در انات سلیم
گشاده میشود بر ای آنها دوای آسان و در روایتی امام محمد نیز مثل این آورده و نزد شافعی نیز چهار رکعت و لیکن بدو سلام و ترمذی و جازان
کرده که مقدم و مختار شود کافی نیز چهار رکعت قبل ظهر و حدیث ابن عمر گفته که این شافعی نیست و دلیل را که گذشت بر شریعت اربع قبل ظهر و بعد
آن چنان زیادت مقبول است انتهى و برین است عمل حنفیه الیوم و عمر . ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و سلم رحمنا الله امرنا اقبل العصری رحمت کند خدای تعالی مردی را که بگذارد پیش از عصر چهار رکعت را
ذکر این چهار رکعت و در نوافل گذشت که پس چون این را با حدیث ام حبیبه بنم نمایند نوافل قبل از اقص و بعد از آن شانزده رکعت
می شود و تصنف رح گفته شیخ مشایخ ما این زیاده فرمود ظاهر آنست که این دعا برای کسی است که چهار رکعت گذارد و برای کسی که

بر دو رکعت لیکن در رکعت دوم سه رکعت میروان میروان جمله این غیر که میان هر دو اذان نماز است پس باید که نیت شناسد و واجب است که نیت هر دو رکعت
 این دعا را اتمی رواه احمد و ابوداؤد و الترمذی و حسن ترمذی گفت حسن غریب و ابن خزيمة و صحیح ما و کذا که
 ابن حبان و بنحو سندش محمد بن حمران است و در وی قال لیکن و قد ابن حبان و ابن عدی و ابوداؤد و اعلی رضی الله عنه پیش از عصر دو رکعت
 روایت نموده و ترمذی و احمد مدان بجای گفتن این را بشناخته و از جهت اختلاف این روایات است که مذکور شد و تخمین است میان چهار دو رکعتی که
 الاثر و چهار افضل است چنانکه در کتاب اصول فقه تحقیق آن نموده اند اما دعای رحمت مخصوص فصلی اربع است نه یکتین و الماد و رکعت قبل عشا
 فقط پیش از طلوع است آنرا حدیث بین کل اذانین صلوة **وعن** ابی سعید عبد الله بن مسعود المزنی بضم هم و فتح نین بمجر و تشدید فای
 مفتوحه بن غم از اصحاب شجره است ساکن مدینه بود و بصره آمد و خانه بساخت و یکی از آن دو رکعت که عرضی الله عنه آنرا را برای فقه آنوقت مر
 بسوی بصره فرستاده بود و در کتب شیخین و قبیل قبلما بسته روی عنه جماعة من الثابعین منهم الحسن البصری و قال ما نزل البصرة اشرف منه
 رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال صلوا قبل المغرب صلوا قبل المغرب غایب گذارد پیش از غروب
 نماز کنید پیش از نماز مغرب و بار فرمود این را اشرف قال فی الثالثة لم یسأله شیخ گفت و باز سوم این امر را کسی است که خواهد یعنی
 این امر را بجای نیست بلکه تخمین است هر چه را خواهد که اهیة ان یختارها الناس سنة از جهت ناخوش داشتن اینکه مردم این
 نماز را سفت نموده و طریقه مستوره گیرند و در ویاتی خشیة ان یختارها آیه پس گذاردن آن در حدیث و حتی باشد اندر و در جوار و تبا که بر
 موافقت بود نیست رواه البخاری و مسلم و ابوداؤد و احمد و ابن حبان و فی دواقی لابن حبان و در روایت ابن حبان است
 از حدیث عبد الله بن مسعود ان النبي صلى الله عليه وسلم قال قبل المغرب رکعتین بر سببیکه آنحضرت بگذارد و قبل نماز
 دو رکعت و از اینجا شریعت این دو رکعت از فضل و قول آنحضرت هر دو ثابت شده شیخ ابن الهیثم گفته اختلاف کرده شده است و در اینجا
 دو رکعت پیش از مغرب بنا شده بر آن نقل شده و منکرند آنرا بسیاری از سلف و اصحاب ما و مالک تسلک آن طایفه با جادیشی است که در صحیحین
 و غیرهما در ویافته و جواب ایشان معارضه آن احادیث است با آنچه ابوداؤد آورده که پرسیده شد این عمر از کتبتن قبل المغرب پس گفت ندانم
 من هیچ احدی از عصر و قبل از عصر اصل الله علیه وسلم که میگذازد و آنرا در شخصت کرد و در کتبتن بعد العصر و این حدیث صحیح است نزد ما و از روایت
 بحکم عمل کابر صحابه و سلف موافق آن و تلقی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین غایب آن آمده زیرا که صحیح معتبر است با جهاد و راه
 ایشان و در آنست امروا برقرار و ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن انتهی شیخ عبد الحی و ملوی رح و شرح سفر السعاده
 بعد از این نقل فرموده که این چنین گفت شیخ ابن الهیثم و تطویل کرده و تحقیق سخن کلامی را که در مقدمه تعیین مراتب بحث و قرار داد
 محدثان که اصح الکتاب صحیح البخاری ثم فقم از وی نقل کرده ایم اینجا آورده شد که رواه الله اعلم انتهی گفت بنده ضعیف و قد الله الله کتب
 و رضی که این قول ابن همام عفا الله عنه و عفا الله عنه صادر است از غایت تعصب هر چه غلبه تقلید که هیچ نصف آنرا قبول نتواند و داشت و دعوی
 رجحان بر ابوداؤد و بحکم عمل اکثر صحابه بر فروع است بعد از کابر صحابه یونانی حدیث من چنانکه یاد و یحیی بن یحییمن و چون اعتبار صحیح
 حدیث بخاری و مسلم اصح خواهد بود از غیر خود اگرچه غمخیزی نیز صحیح باشد و حدیث سنن صالح و حدیث صحیح نیست و اگر شیخ ابن الهیثم
 ترتیب محدثان و حدیث احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم بر غیر آنها گفت که این ترتیب حکم است و جائز نیست و در وی نقلی است
 و حدیث است بلکه در وی خسران اجماع جمیع اهل معرفت و علم حدیث است بلکه اکثر ائمه که بر این ملت از اهل فقه نیز و معلوم نیست که غیر و

ترک نکرده و در حدیث عایشه که بنبرد آنحضرت شد قنار بر سر چنانکه بود بر دو رکعت فخر متفق علیه و در صحیح مسلم است و غیره و از حدیث عایشه که می فرمود و رکعت بیست است از دنیا و ایشا و درین باب احادیث و دیگر است و دواء مسئله و در حدیث ابوهریره نیز مسلم آمده که خواند آنحضرت در دو رکعت فرد و آیت یکی قُولُوا اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَحَسَّٰ اَنْزَلَ الْكِتَابَ الْاَخْرٰی که در سوره بقره است عوض قل ایا ایها الکافرون و دیگر یا کُلُّ الْاَنْفُسِ اَتَتْکُمُ الْاَوَّلَیَّ که در آل عمران است یعنی عوض قل و الله احد باین بنیاد دلیل است بر وجوب اقتصار بر یک از وسط سوره و **عمر** عایشه رضی الله عنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا صلّ رکعتی الفجر اضطجع علی شقیه الا ینکب بود آنحضرت چون می گذارد و در رکعت فخر را زین شکر بهیولی راست خود عمدا درین سئلا باین مضطر و مضطر و متوسط اند تا جماعتی از اهل خانه که این ترغیح از ایشان است درین باب یافتار کرده و گفته فرض است این اضطجاع بر صلی تا آنکه اگر این حققت میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی از علما در نصرت این مذمب یک جمله تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل اند بچون شیخ محمد بن عبدالحق صاحب فتوحات و غیره و دلیل برین بعضی فصل آنحضرت است که درین حدیث مذکور شده و امر بر آن که در حدیث ابوهریره آمده اوصالی احکم الکرمین قبل صلوة الا تضطجع علی جنب اللین ترغیبت است این حدیث حسن صحیح است و این تمییز گفتنی نیست زیرا که مقتضی است بآن عبدالحق بن زیاد و در حفظ وی قائل است و مصنف گفته چنانست که محبت بر اهل قناری می شود و اگر آنکه منصرف گردانند امر را از وجوب عدم داومت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر آن و چنانی تقریب کرده و گفته مکره است بلکه بدعت و محبت ایشان حدیث ابن عمر است که در جامع الاصول از تائید آورده که دیدار این عمر مردی که گذارد و در رکعت فخر بر اضطجاع کرد و فرمود چه باعث شد ترا می هر که چنین کردی آن مرگفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود که اگر فصل بالاتر از سلام باشد گفت فاما سنت فرمود بل هی بدعت و در سنن ابوداؤد و آنچه که چون ابوهریره در حدیث اضطجاع را روایت کند و این حدیث باین عمر رسید گفت اکثر ابوهریره انکار و افراود می کند ابوهریره در نقل احادیث گفته آیا آنکه یکی چیزی را از آن حدیث می گوید تحت انکار رسیدارم و لیکن وی جز آن کرد و دوا اساک نمودیم و چون این حکایت باین هریره رسید گفت گناه من چیست که آنکه من محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و نیز مسکنه میزد این عمر کسی را که اضطجاع میکرد و گفت این مسعود چیست حال مرد چون میگذازد و در رکعت فخر چنانکه می نقطه حار و تمام هر علمای طریقت مستقیم توسط اختیار کرده اند و باستجاب قائل شده و امام مالک می گوید اگر از برای سهولت است پس بدعت است یعنی برای رفق ثقل ثقب که در قیام بیل و بیداری شب کشیده است و اگر بطریق استنسان است مکره است و قول امام ابوحنیفه نیز همین است و فخری باید که فصل آنحضرت نیز برای سهولت بود و تشبه شود است حدیث عایشه که گفت اضطجاع نکرد آنحضرت برای سنت لیکن ابوهریره مذممه می داشت و شیخ ابو اسطیج میگوید برای سهولت است از وجوب عبدلارزاق و غیره را و لم یسم و بالجملة بطریقت بود و این عمل لغایت بعد است از جهت در دو احوال و بچون باین مرگذاشته و عامی نسخ یا خصصیت آن حضرت رسالت کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از تعدی نیست و اقتضای امر و فرضیت این فعل آنست اگر ترک شد کفر گردد و افرضیت بر وجهی که مشروط نماز فرض باشد از کمال لازم آمد و روایات نیز خالی از اختلافند و بعضی احادیث بعد از نماز تسبیح آمده که اضطجاع در بعضی از اضطجاع بر طاعت و بیرون آمدن چنانکه در ذکر نماز شب یا در پس شب و اوفق بعبود مختار محمود طاعت است یعنی هر چه بود که فخر آن است سنت است بظاهر حدیث ابوهریره و مسلم گفته و هو الاقرب و حدیث عایشه که صحیح شود غایت می آید باشد از نعم خوشتر عدم اظهار آنحضرت بر آن که منیت است و سنن آنست که بر شکر این عیسیه ابن زمر فرمود اگر کسی بدین برست برست تعدیه شود یا مکره برست بچند اضطجاع نماید یا نه و دواء البخاری **عمر** ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم رکعتین قبل صلوة الفجر

وَأَنَّ اقْوَمِي سِتْ اِنْ غَرِمَ حَدِيثُ كِتَابِ دُرُوِي وَوَحْدِيْثُ ابُو اَيُّوبَ لَيْلِ سِتْ بِرَحْمَتِ اِحْرَامِ مَيْكَلْ كَفَتْ اِنْ تَقِيْ مَسْقُوْعًا عَلَيَّكَ وَسَلَّمْ تَرْغِيْ اِنْ
 حَدِيْثُ جَابِرٍ اُتُوْرَهُ اَنْكَرَ فَرَمُوْا رَسُوْلُ فُخْرٍ هَكَذَا بِرَكْعَةٍ سِدْرَةٍ وَآخِرُ شَرْبِ نَوَافِرِ بَقَا سِتْ بَايَكُ هِمْدٍ دِرَاوَلِ شَرْبِ تَرْكُزْدَارُوْ وَتَشْبِيْدِ وَهَكَذَا الْعِيْدُ وَارُوْ
 كِهْ بِخِيْرَةِ دُرُ اَخِرُ شَرْبِ لَيْسَ بِسِتْ كِهْ نَمَازِ اَخِرُ شَرْبِ شَهْرُوْ وَمَحْضُوْر سِتْ وَابِنْ اَفْضَلِ سِتْ وَتَرْغِيْ اِنْ اَزَا اَوْ هِرْهَرِ اُتُوْرَهُ كَفَتْ اَمْرُ كَرُوْمَرِ اَوْ رَسُوْلِ خُدَا
 صَلَّاهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَرْكُزْ هِمْدٍ اَزَا اَنْكَرَ هِمْدٍ كَفَتْ تَرْغِيْ نَزْدِ بَعْضِيْ خَوَابِ بِشِ اَزُوْ تَرْكُزْ هِمْدٍ اِيُوْ وَافْتِيَا كِرْدَه اِنْ اَصْحَابِ عِيْلِ عَلَيَّكَ وَسَلَّمَ
 وَتَرْغِيْ اِنْ اَكْثَابِ نَزْدِ تَاوْتَرْكُزْدَارِ اَمَّا اَلْكَرْ حَبَابِ بَرَا نَزْدِ كِهْ وَتَرْكُزْ اَخِرُ شَرْبِ اَفْضَلِ سِتْ تَرْغِيْ كَفَتْ حَدِيْثُ عَايِشَةَ حَسَنٍ صَحِيْحٌ سِتْ وَحَدِيْثُ ابُو بَكْرٍ
 حَسَنٍ غَرِيْبٍ وَلِلْحَسَنَةِ وَاحْمَدُ اِيُوْ اُوْ دُوْ تَرْغِيْ وَنَسَائِيْ وَابِنْ اَجْرِ رَاسْتِ اِنْ حَدِيْثِ ابُو هِرْهَرِ وَهَمْدٍ اِنْ خَزِيْرَةَ رَاسْتِ اِنْ حَدِيْثِ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اَللَّهِ
 اَلْبَاقِي اَلْاَوْدِيْ اِزَابِنْ عَمْرٍ كَفَتْ اِبِنْ عَبْدِ اَللَّهِ كَفَتْ هَسْتِ اِبِنْ اَصْدِيْ اِزَابِنْ عَمْرِوْ عَلِيٍّ وَنَاكَا كِرْدَه اَنْبِرْهَرِيْ وَابُو رَيْحِيْ بِنْ مَعِيْنٍ كِهْ تَضْعِيْفٌ سِيَكُوْ
 حَدِيْثُ اَوْ اَوْ اِحْتِجَاجٌ يَمِيْ كِرْدَه اِنْ كَفَتْ كُنَا فِ اِبِنْ عَبْدِ اَللَّهِ بِنْ دِيَا رُوْ جَامِعِيْ رَوَايَتُ كِرْدَه اَنْدَابِنْ حَدِيْثِ اِزَابِنْ اَعْمَرُ بُوْنِ ذِكْرُنَا رُوْمَرِيْ سِتْ
 بَسْمَدِيْ اِنْ يَمِيْ بِنْ مَعِيْنٍ كَفَتْ نَمَازِ رُوْزِ جَارِ كَفَتْ سِتْ فَصْلُ كِرْدَه فِ شُوْ مِيَا بِنْ اَنْدَابِ كَفَتْ شَدَكُ اَحْمَدُ بِنْ جَنْبِلِ سِيَكُوْ يَمَازِ نَمَازِ
 شَتِيْ مَشْنِيْ سِتْ كَفَتْ بِلَا مَحِيْثِ كَفَتْ وَحَدِيْثُ اَنْزُوْمِيْ فَرَمُوْ كِفَتْ اَنْزُوْمِيْ كِهْ قَبُوْلُ كَمِ اَنْزُوْمِيْ وَبِلَا رُوْمَرِيْ بِنْ سَعِيْدِ اَنْصَارِيْ اِزَابِنْ اَزَا نَافِعِ
 اِزَابِنْ عَمْرُوْ سِيَكُوْ دُرُوْ رُوْزِ جَارِ كَفَتْ وَفَصْلُ بِيْ كِرُوْ مِيَا بِنْ اَمَّا اَلْكَرْ حَدِيْثُ اَنْزُوْمِيْ جَامِعِيْ يُوْ بُوْدُ مَخَالَفَتِ يَمِيْ كِرُوْ اَوْ اِبْرَ اَنْبِرْ عَمْرُوْ وَحَدِيْثُ
 اِبِنْ حَبَابٍ تَضْعِيْفٌ كِرْدَه سِتْ اَنْزَابِنْ حَبَابٍ صَلَوَةُ اَللَّكِيْلِ وَاَلْكَهْمَا مَشْنِيْ مَشْنِيْ نَمَازِ شَرْبِ رُوْزِ دُوْكَانِ دُوْكَانِ سِتْ
 مَشْنِيْ مَشْنِيْ مَعْنِيْ اَنْتَيْنِ اَنْتَيْنِ شَيْخُ مَرْصُوفِ سِتْ نَابِرِ عَدَلِ وَوَصَفِ كَفَتْ مَسْلَمٌ وَصَحِيْحٌ خُوْ كَفَتْ رَاوِيْ كَفَتْ اِبِنْ عَمْرِوْ رَاجِيْ سِتْ مَعْنِيْ
 اِبِنْ حَدِيْثِ كَفَتْ سَلَامٌ وَهَبِرْ هِرْهَرِ دُرُوْ كَفَتْ وَابِنْ اَوْافِقِ مَذْهَبِ شَفْعِيْ سِتْ وَلَكِيْنِ قَالِ كَفَتْ اَلْقَسَائِيْ اَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ هَذَا
 اِبِنْ حَدِيْثِ خَطَا اَخْطَا سِتْ وَبَعْضِيْنِ كَفَتْ هَسْتِ حَاكِمٌ دُرُوْمِ اَلْهَدِيْثِ وَنَسَائِيْ دُرُسْتِيْ كِرُوْ كَفَتْ اَسْهَادُ شَرِيْفِيْ سِتْ لَكِيْنِ جَامِعِيْ
 اِزَا اَصْحَابِ اِبِنْ عَمْرُوْ كَفَتْ اَنْدَا اَنْزُوْمِيْ اِبِنْ كِرُوْ كِرْدَه اِنْ اَفْظِ نَمَازِ جَمْعِيْ اِبِنْ خَزِيْرَةَ اَلْحَاكِمِ فِ شَتِيْزْ كِهْ كَفَتْ رَوَايَتُ وَفِيْ ثَقَاتِ اَنْدَا
 كَفَتْ رَاقِطِيْ دُرُوْمِ اَنْدَا اَفْظِ نَمَازِ رَاكْعَةٍ سَبْعِيْ زِيَادَتِ اِنْ تَقَعُ قَبُوْلُ سِتْ وَكَفَتْ يَهَقِيْ اِبِنْ حَدِيْثِ صَحِيْحٌ سِتْ وَاجْتِجَاجٌ كِرْدَه هَسْتِ مَسْلَمٌ عَلِيٍّ بَارِقِيْ
 جَمْعِيْ يَمِيْ دُرُوْمِ اَفْظِ نَمَازِ رَاكْعَةٍ سَبْعِيْ زِيَادَتِ اِنْ تَقَعُ قَبُوْلُ سِتْ وَكَفَتْ يَهَقِيْ اِبِنْ حَدِيْثِ صَحِيْحٌ سِتْ وَاجْتِجَاجٌ كِرْدَه هَسْتِ مَسْلَمٌ عَلِيٍّ بَارِقِيْ
 زِيَادَتِ اِنْ تَقَعُ قَبُوْلُ سِتْ وَتَضْعِيْفٌ اَلْبُخَارِيْ لِمَا سَأَلَ عَنْهُ بَسْتِرْ رَوَايَتُ كِرْدَه يَهَقِيْ اِبِنْ رَابِسْتِرْ خُوْ دُ تَابِنْ عَمْرٍ وَكَفَتْ مَرُوْمِيْ سِتْ اِزَابِنْ اَحْمَدُ
 بِنْ سَعِيْدٍ اِزَابِنْ عَمْرٍ فَرَمُوْ اَمَّا اَسْهَادُ سِتْ كِهْ رَاوِيَا اِنْ اَوْثَقَاتِ اَنْدَا اِنْ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ اَلْاَفْظِ
 كِهْ چَرْتَمُ اَسْتَلَا فِ كِرْدَه اِنْ اَسْتَلَا شَدِيْدٌ وَوَعْلُ اَلْعَرَبِيْنَ جَابِرُ اَنْزَابِنْ كَفَتْ اَبُو حَنِيفَةَ مُصَلِّ اَخْتَارِ سِتْ خَوَا وَدُوْ وَبِلَا اَنْدَا اِيَا جَابِرُ اَحْمَدُ
 وَلَكِيْنِ زِيَادَةُ بَرَجَابَرِ كُنْدِ وَبُخَارِيْ هَسْتِ حَدِيْثُ دُرُوْمِ نَمَازِ رُوْزِ دُرُوْمِ اَخْرَاجُ فَرَمُوْ هَسْتِيْ وَعَمْرُوْ اِبِيْ هَسْتِ بَرَقِ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُ
 قَالِ قَالَ رَسُوْلُ اَللَّهِ صَلَّاهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَفْضَلُ الصَّلَوَةِ بَعْدَ الْفَرِيضَةِ صَلَوَةُ اَللَّكِيْلِ بَرَزْ كَرِيْمِيْ نَمَازِ بَعْدُ نَمَازِ
 فَرَضِ نَمَازِ شَرْبِ سِتْ اِنْ حُجَّةٌ مَسْكُوْمَةٌ يَمِيْ كِهْ رَاوِيْلِ جُوْنِ لَيْلِ يَاشُدُ حَدِيْثُ اِبِيْ هِرْهَرَةَ عِنْدَ الْجَمَاعَةِ اَلْاَبْخَارِيْ كَفَتْ اَبُو هِرْهَرَةَ بِيْشِ
 رَسُوْلِ خُدَا صَلَّاهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كِهْ كَلَمُ نَمَازِ اَفْضَلُ سِتْ بَعْدُ مَسْكُوْمَةٌ فَرَمُوْ نَمَازِ دُرُوْمِ لَيْلِ اَخْرُوْ وَحَدِيْثُ عَمْرُوْ بِنْ عَنِيْسَةَ هَسْتِ نَزْدِ تَرْغِيْ وَجَمْعِيْ اَقْرَبُ
 اِنْجَمِيْ يَاشُدُ رَبِّ اَرْبَعَةُ دُرُوْمِ لَيْلِ اَخْرُسْتِ بَسْمَلِ اَلْمَسِيْوَاتِيْ كِهْ يَاشِيْ اَزْدَا اِنْ اَلْكَرْ خُدَا دُرُسْتِ سَاعَتِ لَيْسَ يَاشِ وَمَرَا اِنْ جُوْنِ اَخْرُسْتِ اَخِيْرُ سِتْ
 كَمَا رُوْتُ بِهْ اَلْاَعَادِيْثُ وَعَمْرُوْ اِبِيْ اَيُّوبُ اَلْاَنْصَارِيْ رَضِيَ اَللَّهُ عَنْهُ اِنْ رَسُوْلُ اَللَّهِ صَلَّاهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالِ اَلْمُوْتَحِيْ

وتمسک فی وقت من بعد طلوع این است که در سنت است که نزدیک ابو حنیفه واجب است خاص نزدیک او و دلیل او درین باب حدیث صحیح است
 الا ان الله زادكم صلوة بی خبریکم من جملة النعم ولا بدست که از ابرار و من غیره علیه باشد تحقیقا المعنی الزیادة جواب او از احادیث است که چون این نماز
 مایع عشاءت و صلوة فجر داخل شد انتهی رواه المنسائی و الترمذی و حسنه و الحاکم و صححه که در کتاب این از ائمه جمهور است
 بر عدم وجوب درین حدیث علی صاحب من نبودست حکم کرده اند و روی غیر واحد قاضی عبد الرحمن جمعی و حواشی بلخ الملام گفته ثیافه این را در تفسیر
 بلکه این گفته که در آن از در اینجا و گفت صحیح الحاکم و تعقب نکرد آنرا پس ندانم که قاضی از کجا نقل کرده و در تفسیر و دیدم نوشته است عالم بن نعمه
 السلولی الکوفی صدوق من الثقات است تاریخ و معین انتهی و حسن جابر رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 و سلمه قاهر فی شهر رمضان نظرنا نظره من القابلة فلم یحضره وقال ائی خشیت ان یکتب علیکم الوتر بربکم
 رسول خدا ایستاد راه رمضان یعنی نماز نگذار و سه شب پست انتظار کرد و در صحابه آنحضرت را از شب آینه یعنی شب چهارم پس بر او فرمود
 بدستیکم من رسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود بر شما و ترگو با حق تعالی و می فرستاده بود و میسوی آنحضرت که اگر تو موافقت کردی
 برین نماز فرض میگردد و آنرا بر ایشان یا انداد در دل آنحضرت اتفاقا چنانکه در بعضی عبادتگاهها و اوست که در آن فرض گردانیده شده بود پس
 عادت الله جاری بود بر آن که هر چه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن مداومت نماید فرض گردد و در این شکل می شود که بسیاری از سنن روایت
 که آنحضرت بر آن موافقت می نمود و فرض نشد در سبک گفته اعلیل عدم خروج خشیت فرضیت بر ایشان با ثبوت حدیث برین خبر و چون
 منسوخ لا یتبدل القول لکدی مشکل است زیرا که چون از تبدل امن حاصل است و وقع خوف از زیاده معنی چه و محسن ازین تمسکال جوابها
 بسیار نقل کرده و همه را از بعضی نموده و بعد از آن ترجاب داده و گفته که این اجوبه را بر ای تعالی بر من فتح نموده و تحمل این هر سه بکار را
 بجا گفته و آن این است که خوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم از افتراض قیام لیل بود پس گردید تعبد و در مسجد جماعت شرعا بجا آوردن غسل
 و گفت ایما یکنه لیلین قولی در حدیث زید بن ثابت حتی نشیت ان یتکب علیکم و کتب علیکم فمضوا ایما الناس فی یومکم پس
 منع کرد ایشان را از جمیع در مسجد و از هفت بر ایشان از اشتراط آن انتهی گویم غلی نیست که این غیر مطابق است بقول می ای یفرض
 علیکم صلوة اللیل کافی البخاری زیرا که این ظاهر است و را که نشیت و قضیت آن مطلقا بود و این در راه رمضان بود پس دلالت که در حدیث
 عایشه که نزد او بود اوست بر اینکه نماز نگذار و آنحضرت با ایشان و شب و دلالت که در حدیث کتاب برینکه نگذار و با ایشان یک شب
 و در روایتی از احمد است که نگذار و آنحضرت با ایشان سه شب و تنگ شد مسجد بر اهل خود و شب چهارم و در قول می خشیت ان یتکب
 دلالت است برینکه در غیر واجب است انتهی و اینکه مراد او تر درین حدیث نماز تراویح است که در آخرش و غری باشد چنانکه در روایات
 مشهور آمده است که این گفته تراویح بود و تسمیه تراویح گویا مأخوذ است از حدیث عایشه که گفت بود رسول خدا میگذاورد چهار رکعت
 در شب پست تر فرج میکرد و حدیث اخرجه البیهقی و قال تفرد بالخبر عن زید و یس القوی فان ثبت فهو اصل فی ترویج الامام فی صلوة
 التراویح انتهی و درین حدیث ذکر عدد رکعات نیست لیکن در روایتی دیگر از جابر آمده که نماز نگذار و آنحضرت با صحابه پشت رکعت و او تر کرد
 پست انتظار کرد و در او را در شب آینه پس برین بنام میسوی ایشان رواه ابن خزیمه و ابن حبان فی صحیحها و حدیث قیام آنحضرت درین
 بترانجیم از حدیث عایشه و صحیحین نیست لیکن بدون عدد رکعات و در روایتی از بخاری است پس فان کرد و آنحضرت و الاصل
 فلک انتهی و حدیث را اعطاء است در سبیل اسلام گفته هر که نماز تراویح نماید کرده و اگر استنباط گردانیده و قیام رمضان استلال کرده

ودر تراویح و مواضع است اول در صفت می و این سنت است نزد اهل وادع الحسن عن ابی صلیفة و قیل صحیح الاول اصح لانها علیها علیها الغفار الراشد
 انتهى و در مختصر شرح گفته که تراویح سنت است و در جامع صنفه بلفظ استحبابا که کرده و اصحاب این سنت گفتند است انتی و قیل ثبت بالنسبة
 گفته اختلاف کرده اند علماء در تراویح که آیا سعی میشود و نیست بعضی گفتند نه بلکه این از اوقات است سعی می شود مستحب بعضی گفتند سعی سنت
 نیست و هو الاصح انتهى و در رد المحتار گفته مستحب است سنت رکعت و ادای آن بجماعت افضل است علی الاصح انتهى و عینی و شریح صحیح البیاض
 نوشته اختلاف کرده اند علماء در عدد و ترتیب قیام رمضان بر اقوال کثیره فقیل احدى و عشرين الی ان قال و قیل عشرين انتهى و در صیغ شرح و قایم ابوداود
 گفته و قول الاصح آنست که سنت است یعنی نفس تراویح شش این حجر گفته نیافتم تراویحی را طاعت را از غفای را شنیدم پس آنچه در حدیث است
 هم منظور نیست انتهى و در وقایع الروایة و مختصر الوقایة است سنون شد تراویح شصت رکعت و مثل است و در کنز الدقائق و کافی و تنویر الایضاً
 و نوا و الايضاح و زیاده کرده که سنت است برای مردان و زنان و در مناقب گفته نفس تراویح سنت است و ادای آن بجماعت صحیح است و اگر کان و طاعت
 سلمه تراویح و در رمضان لغوی از سلمه لیل سنت این سنت است بجز او در جمیع احوال طاعت این یعنی تراویح سنت رسول خلاص است و گفته اند
 سنت عمر است و الاول اصح انتهى و در محیط بلخی سنت تراویح را سنت عمر گفته می شود و نیز که عمر مواظبت کرد در آن و سنت رسول تراویح است
 که خود آنحضرت بر آن مواظبت نموده آنی این است و الیاتی که گفتند که در او ابدیته ایراد کرده و ازین روایات ثابت شده که نفس قیام رمضان
 باجماعت بی جماعت و بی قیتمین عدد یا قیتمین هشت رکعت یا شصت رکعت و ترک حجج یا نه رکعت شده سنت است و باینقی مستحب یا بغفل
 یا سنت عمر که نزد صاحب سل السلام بدعت است پس آنچه در رد مختار و حران گفته که تراویح سنت نموده است آن است که سنت است که
 مراد بآن سنت نفس قیام است نه عدد رکعات نه لکن کربلی بر آن ناهض نیست که معرفت ما تقدم و همچنین جمع عمون خطاب جمیع اهل بیت
 و بیعت رکعت هر دو ثابت شده پس اول سنت است از برای مستحب و دلالت طاعت جمیع صحابه بر آن ثابت نشده و سنت آنحضرت
 دو گونه است آنچه بر آن مواظبت نموده یا ترک یا نماز بر سبیل عبادت آن سنت می است و آنچه بطریق عادت نموده سنت نامیده است که از شیخ الوقایة
 و در صیغ صادق شرح نموده سنت و نوع سنت است می و آن سنتی است که بر آن مواظبت کرده بهجت عبادت پس ائمه آن می است
 و ترک آن ضلالت و دیگر نه و آنکه مواظبت کرد بر آن بطریق حکمت انسانیه به حیثیت تشبیه و این مندوب است انتهى و در فتح الغفار شرح نموده است که
 نموده نموده گاهی اطلاق میکند بر آن هم سنت و گاهی مستحب گاهی مندوب و فقها فرق کرده اند در هر سه و گفته اند آنچه مواظبت کرد آنحضرت بر آن باز کرد
 بلا حد سنت است و آنچه مواظبت نکرد بر آن مستحب است اگر چه بر اشد فعل و ترک آن و مندوب است اگر مرجع باشد فعل آن بزرگ آن باین طریق که
 یکبار یا دو بار یا سه بار یا بیش از این فرق نمی کنند در مستحب و مندوب است و در مندوب گفته سنت و سنت است یکی آنکه اخذ آن هر می است و ترک آن
 لا بأس به چنانچه سنتی که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم و سنتی است که اخذش هر می است و ترکش ضلالت است بجز اذن و اقامت و غایز
 غیر انتی و در کشف بزرگ می است اما سنت پس هر نفس است که مواظبت کرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم غل تشدد و نماز یا وسوسه و رواج
 و طش مذمت بسوی تمسک آن و طاعت کرده می شود و ترک آن با حقوق انچه بسیر و هر نفس که مواظبت نکرد بر آن رسول خدا صلی الله علیه و سلم ترک کرد و آنرا
 در کمال احوال بجز طاعت برای هر نماز و فکر و فعل و موضوع و ترتیب و در مندوب است تعقیل آن و طاعت نیست بزرگ آن و طاعت نمی شود
 بزرگ می گنای و مثل است و تقریر شرح مختصر و از اینجا ثابت شود که تراویح سنت را نموده است زیرا که مواظبت آنحضرت بر آن بطریق تشبیه
 ثابت نشده و نیز بعضی این باز کرده که آنرا آنحضرت و سند شب گذارد نماز شب بود که در اول لیل بجماعت خواند چه جماعت نماز شب است

مختلف آمده و بهشت دشواریانده سواى دورىست و چنانچه از آن جمله است اين روايت كى مى آيد و فى روىة لهما در دو ايامى است و مى فرمايد و سلم
عنها از حديث مايشه نكاحان **بعضى** من الليل عشر ركعات و بعضى من صبح بود آنحضرت كه ميگذاشت از شب تا ركعت و در تركيد كه
و ظاهر آنست كه اين دو ركعت موصول بودند مستقده سواى آنها و يك سجده و بعضى ۱۰۰ يك گذاشته بود و در ركعت سيم بعد از طلع وى فتلا قل قل قل قل
پس اين سيزده ركعت شدينى سيزده ركعت كه در نماز شب گفته اند و در ركعت پنجم نيز در آن غمزه اند از جهت قرب و القابل انتهى اين روايت و ظاهر
نماز شب آنحضرت يازده ركعت بود چنانكه در روايات ديگر آمده است و سطر السعادة گفته است صواب آنست كه سيزده ركعت و در اين ركعتين نيمه دو
و اهل سنت در آن انتهى و دليل هى آنست كه از اين عباس آمده كه و شب يك ركعت گمراهه خاله خود ميخواند و بهشت الحارث پس قيام نمود آنحضرت پياست
پس گمراهه شش بار و دو ركعت پست و تركيد يك ركعت پست و شطيع كرد تا آنكه آمد و از نمودن پس پست و نماست و ميگذاشت و دو ركعت يك پست
بمسجد و ميگذاشت و نماز فرض صبح و در روايت ديگر از اين عباس آمده كه گمراهه آنحضرت سيزده ركعت پست و خواب كرد تا آنكه دم كرد و چون ظاهر شد از اين
ميگذاشت و دو ركعت ششبار كه سست نماز باشد و درين روايت صريح ذكر سيزده ركعت آمده خارج ركعتين سست فجر و باجماع على استيفاء اندر يازده ركعت
و مختلف اندر دو ركعت اخير بعضى خارج ركعتين فجرى نموده چنانكه بخارا و شتر طراست و بعضى بايكتين فجر دارند و بعضى آنست كه هر دو يازده ركعت
و ادعاى دوام كلى اين در مطيع باطل است و باين رفته صاحب محمد بالغه و نحو كالى گفته اكثر از سيزده ركعت سست انتهى و اين روايت بايست
پس يازده ركعت ثابت ماند و در روايتي از مايشه سيزده ركعت نماز شب و دو ركعت فجر آمده پس مجموع يازده ركعت شده و نظر با اختلاف اعلاط
بسته گمان كرده اند كه اين حديث مضطرب است حال آنكه چنين نيست بلكه اين روايات محمول است بر اوقات متعدد و مختلفه بحسب شرائط و احوال
چون از هر چهار است و ليكن اين بقول هى و لاني فجر و مناسب نيست پس احسن است كه چنين گويند كه عايشه شجره و اذان اغلب فعل آنحضرت
صلوات الله عليه و سلم و نيست ثنائى و او پنج خلاف وى آمده نيز كه آن اخبار است از نوادر و شواهد امور و **عنها** و هم روايت است از عايشه
قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلي من الليل ثلاث عشرة ركعة بود آنحضرت كه ميگذاشت از شب سيزده ركعت
و بيان نكره كه بر چند ركعت سلام پس او چنانكه در حديث سابق تفصيل كرده آيد درين قول هى و تر ثابت شده و بعضى تر من ذلك و تركيد
از ميان اين سيزده ركعت پنج ركعت متصل لا يجلس في شئ الا في اخرها فمى نشست در هر چه كمى از اين پنج ركعات گمراهه و آخر آن روايت
يكى از اقوام ايتا و دوست صلى الله عليه و سلم و فقها را و احتجاج اختلاف است كى قهده زياده بر دو ركعت گذازد و درست است بانه تا نكاح كنند
اين دو ركعت موصول است و در نماز جلوس سلام خواهند گمايى تا داخل بركت بخيزد جائز است فى خلاف و در كراميت زياده بر چهار ركعت
در روز و بر هشت ركعت در شب بسلام و احدى خلافت مشهور است و صحيح در نهيك تخفيفه آنست كه مكره است و در نماز شب آنحضرت صلى الله
عليه و سلم روايات مختلف آمده و در هر وقتى بخودى گمراهه و مستحب غيرست در آن بهر نوعى كه تركيد شرف اجتماع و بجا آورد اوقات متعدد
بهروى زمانى است نمازنى و انسايشه سيزده و يازده و هشت ركعت و بعضى طالع نيز گفته و از سنده و از سنده پست است بركت و بعضى همان را اين صحيح و كويت
و گاهى بركت كرده و گاهى تركيد و بعضى روايات عدد و تركيد اين نموده و در بعضى پنج ركعت و در بعضى اوقات و در بعضى اوقات كرده و تركيد بركت
و در بعضى بر سته پنج ركعت و بعضى روايات تمام نماز شب را تركيد گمايى و چون تحقيق معلوم شد كه نماز شب آنحضرت و همچو متعدد
بوده است پس بى ازان و وجود اين سنت كه هشت ركعت ميگذاشت دوگان دوگان چهار سلام و اين حديث صحيح است و در بعضى پنج ركعت
يك جلوس و وصل اكثر از چهار ركعت جائز است بركت سلام با اتفاق و نزد خفيه جائز است تا هشت ركعت و **عنها** و هر نماز هشت ركعت

رضی الله عنهما قالت من كل الليل او ترسل الله صلى الله عليه وسلم فانظري وثق الى التضرع فقلت عايتني من تركه شب
 وخر قد رسول خدا من تنه شد و تر او تا صبح یعنی آخر ام حضرت گذاردن و تر بود و در سحر او سحر آخر شب است چنانکه در روایت آمده است
 که فرمود و ترک کند شب است از آخر شب و در سحر سواد که گذرد و تر آگاه در اول شب بگذرد و در گاه در میان شب غالباً و آخر شب بگذرد و در
 شب هر چه گفت استیلا وقت در بعد از شام است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه عادتش بر آن ناموس است و تمامه و ابرارین متفق و درین
 میان تمام شب و وقت و تر کردی و بعد از آن به تنه بر ناسته و تر او عاده نکردی انتهی متفق علیها یعنی هر دو حدیث را یکی و سلم
 روایت کرده اند که رسول السلام گفته درین حدیث بر آن وقت و ترست که آن تمام شب است بعد از نماز شام و حدیث دیگر هم افاده آن کرده
 چنانکه گفته و تر باین صلوة و عشا تا طلوع فجر و تر کرنا الوان الوتر التي و ترست فی حاشیه منور النهار انتهی و عن عبد الله
 بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عبد الله لا تكن مثل فلان كان
 يقول من الليل فتر لا قيام الليل قلت عبد الله فرمود در رسول خدا می عبد الله سبب باشد فلان شخص بود که بر ریاضات نماز شب
 پس بگذاشت ریاضت شب مقصود تنه باین محرم بر من و می از کثرت قیام لیل و افراط در آن که مورت طالت و سامت گشته منجر بر آن
 گرد و چنانکه از قصد وی رضی الله عنه معلوم شد است که تمام شب قیام می نمود و قطع خواب میکرد و بدینش از آن منعی نبود پس منبر آن حضرت
 آورد حضرت و او را منع کرد چنانکه او صاحب کده است و آنحضرت نام این فلان را بر دو باشد لیکن حصف و در مقدمه ریح الباری گفته اند که واقف شد
 بر این امر آن شخص هیچ کس از طریق این حدیث و گویند که اباهم آن بقصد بود و پوشی پوست متفق علیها یعنی ابن العربی گفته درین حدیث که لیل
 را تا قیام لیل واجب نیست چه اگر واجب بودی تر تا کنی بر بقصد که کثرت فرمودی بلکه الخ فم کردی و در وی است احتیاج و او را چه چیزی
 که آدمی عادت آن گرفته باشد از غیر بفرقی و پسندیده اند کرده می شود از حدیث که است قطع عبادت و عن علی بن ابي طالب
 علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم او تر و ایا اهل القرآن و تر کنیدی یعنی بگردانید نماز خود را
 در شب و تر بعضی یک رکعت یا سه رکعت بر آن ای کسانی که ایمان آورده اید بقرآن و تصدیق کرده اید بدان و متوکل و حقه و تلاوت و شهادت
 تنه است بر ملازم قیام لیل و تلاوت قرآن در آن چنانکه امر فرمود آنحضرت را بقول خود و ترستی اللهم ان ترکتک خطاباً یا گفته
 تخصیص اهل قرآن باین امر و لالت میکند بر عدم وجوب و تر تر که اگر واجب می بود امر عام میکرد و اهل قرآن و در عرف و کلام و قاطعاً ازین عوا
 کما فیه این علان فان الله و تر یحب الحق تر که خدا و ترست دوست میدارد و تر او تر که بر او و تر فتح آن عدو و تر گویند
 و اطلاق کرده میشود بر کسی که سجدات یعنی فرود زدن خود که قبول نمی کند انقسام را در صفات یعنی بی مثل و مانند آن و در افعال یعنی اگر
 هیچ شریک معین ندارد پس در وی همان معنی و ترست یعنی فدیت و باین نسبت دوست میدارد و تر او ثواب میدهد بر آن که اولی
 افعال باشد و آنحضرت رعایت میکرد و تر او باین امثال بسیار است در شرح چنانکه برستیع مخفی نیست فاضی عیاض گفته است که هر چه
 نسبت دارد و گویا نسبت آنی باشد دوست تری باشد آن چیز طریقی و بی انهم ما قبله لذت همه در ناسته است و از شیر
 دل و شکر کشاید و رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و صححه ابن خزيمة و حسن گفته امر و درین
 حدیث بر لیلی نسبت برابر داده اند و تر عدم وجوب و تر چنانکه گذشت و عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

قال اجعلوا اخر صلاكم يا ايها الذين آمنوا بعد الصلوة التي كنتم يعملون وقرأ ابن جرير حديث معلوم في حديث بعد الصلوة وقرأ ابن جرير
 حال انكره وحدث آله ليس في شكل شروعت اين حديث بسياري از علماء امام ماكنك منكره حديث كنعين بعد الصلوة تراوگفته صحيح شده است اين حديث
 واما ما حملت من نفيك من اين حديث را بدست نفي نفي كنم كس را از آن و ما هم علماء فاضل انداز جهت و روش و حديث مسلم از طريق ابى سلمه
 از عايشه كه رواه انحضرت ميگزارد و در ركعت بعد و تر و حال انكه و نفي شسته است و نيكو نيز حديث باب مختص است بكمي كه و تر گذارد و نفي نيكو
 بهمين جهت گذارد تا بداند كه نقل بعد از و تر جائز است پس اين حديث محمول است بر سحاب نيز و وجوب و نفي گویند كه اين دو ركعت كه بعد
 و تر گذارد همان دو ركعت فجر است و حمل كردن آن را نوبى بر آنكه گذاردنش بعد و تر برای بيان جواز نقل شسته است و رفته اند اكثر بايكه ميگزارد
 شفع چنانكه خواهد و نقض كند و تر را علماء محدث طلق و حسن علي بن طلق ترجمه ديكر گذشت رضي الله عنه و قال
 سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا قرآن في ليلة ليست و دو و تر و يك شب يعني چون در اول شب
 و تر گذارد پس از آن بتجدد بخاست ديگر عاده و تر سزاوار نبود و از جهت اين حديث و از جهت انكه اگر دو و تر گذارد لابد يكی از آن و نقل بود
 و تر از نقل در شروع و در نفي و تر نفي در جامع خود آورده كه اختلاف كرده اند اهل علم و حق كسي كه و تر كند در اول شب بعد از آن بتجدد
 عاده از اصحاب و حق نميگویند نقض كند و تر را و اضافند بآن يك ركعت را پس از آن ميگزارد آنچه خواهد پيشتر و تر كند و آخر نماز خود و تر كند
 و يك شب و دو و تر خود و مذموب است اين است و جماعت ديگر از اصحاب غير هم بر آنند كه چون در اول شب و تر گذارد پس از آن بتجدد
 و تر بخاست ميگزارد آنچه خواهد و نقض كند و تر را و ميگزارد آنرا كه كرده است بر حال خود و قول سفیان ثوري و مالك ابن المبارک و احمد بن حنبل
 و اين صحيح تر است بوجه مفهومة روايت كرده شده است كه انحضرت صلى الله عليه وسلم بعد و تر نماز گذارده و از مسلم و عايشه و ابو امامه و غير
 ايشان كند كه گذارد انحضرت بعد از و تر و در ركعت اين كلام ترديد است رواه احمد و المشكاة يعني ابو داود و ترمذي و نسائي گفت
 ترمذي حسن است و صحيحه ابن حنبل و عبد الحق و غيره و بالجملة و حديث دليل بر آنكه و تر كند بلكه شفع گذارد چنانكه خواهد و مروي است
 از ابن عمر كه گفت چون پيغمبر شما از آن چون نفي از صبح و زانو من پس شفع كن و ميگزارد هر چقدر خواهد و تر پيشتر بگذارد و حسن
 بن كعب الاكبر الانصاري الخزرجي كاتب وحى بود يكی از آن شش كس است كه قرآن را در عهد انحضرت حفظ كردند و يكی از آن فقهاء است كه
 در عهد رسول خدا فتوى مي دادند و ابو افراسياب كتاب التكميل كره و او را رسول خدا را اندر خواند او را سید الانصارات بالمدني بنده
 روى عن خلق كثير قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول انحضرت كه و تر نيكو يعني بخواند و تر نماز و تر استيعاج اسم
 تركت الا حلاله در ركعت اول بعد قاربت فاتحه و قل يا ايها الكافرون در ركعت دوم بعد فاتحه و قل هو الله احد در ركعت
 سوم بعد فاتحه رواه احمد و ابو داود و النسائي و زاد ابي النسائي ولا يسلموا الا في آخرها و سلام نيكو و در آخر نماز اگر
 وصل اكثر از چهار ركعت بيك سلام جائز است باقاف و زود خفيه جائز است تا هشت ركعت و نيز از اين لفظ جواز و تر يك ركعت چنانكه زهد بن حنبل
 معلوم گرديد و حديث ابو هريره لا تقرأ بثلث ركعتين الا بعد ركعتين و هم حاكم از ابن عباس عايشه يك ركعت و تر يك ركعت روايت
 كرده و قد مرنا و الجع و بالجملة چون صحيح و تر يك ركعت يكی از انواع و تر است كماعت پس تعيين نباشد در سه و خفيه گویند صحابه اجماع كرده
 بر جواز ايتار بثلث موصوله و اختلاف كرده اند و ماعد اول پس اخذ بدان اخذ اجماع است و در كرده اند بر ايشان بعد محبت اجماع كافر
 و لا يداو و در الترمذي و احمد بن حنبل و عايشه مانند حديث ابى و حسن بن ابي و در سندش اين است زيرا كه انطولى تصنيف جريدي است

مکرم است بطریق دیگر از ترکیب جماعت شرعاً با صلوة مخصوصه است پسر کم عمر مردی را با اذان گفتن برای نماز پس از اذان گفته شود مرد او را
 شعر امر رجلاً فیما قال یسیر کم عمر مردی را با امامت کردن مردم پس امامت کند ایشان را بعد از اذان الی رجاله پسر با هم رسیده
 مردانی که حاضر شده اند برای نماز تا بگیرم ایشان را یکایک یا معنی آنست که مخالفت کنم چیزی را که ظاهر کرده ام و اقامت صلوة با صلوات
 باطلست کم از نماز و جمع کنم بسوی آن مردان برای متابعت و تعذیب ایشان لا یشهدون الصلوة که حاضر نمی شوند نماز را و می بینند
 این نماز احادیث مختلف آمده که جماعت یا عشا یا فجر و ظاهر این حدیث عام است فاحرق علیهم یعنی همه را بسوزم برای ایشان خانه ها
 بشان را تا سوخته شوند ایشان در آن و در حدیث مبایعست در ایتمام تعذیب جماعت که حاضر نمی شوند جماعت که آنحضرت کبریا فرستاده
 خود عقید باست نمی شود و دیگری را ظیفه بگیرد و خود عتق آن جماعت مقید می شود و الذی نفسی بید لم یولع احد هم اندک بعد
 عمر قاصدیت تا و خدا سوگند اگر بدانم یکی از ایشان که دوی می یا پسر سخنان فرو لعرق بغض عین صلوة سکون را استخوانی را که بید گرفته شده
 زوی گوشت و اگر گرفته نشود از وی گوشت آنرا عرق گویند بضم عین او سر ما بین کسر سیم و فتح آن حسنه بین نامی یا بدیم که او را گوشت
 یکو در حص ملع و نادرست است و می بعضی مرآتین را تفسیر گوشت پاره کرده اند در نمای گفته مراد شیر خر و گویان تیر اندازی آن بودند آن حضرت را
 و در انزل آنا یعنی اگر خوانده شود بسوی و تیر ازین تیر نامی ناچیز بی حقیقت البته جلد ترا جابت کند لشکر العشاء هر آینه حاضر میگردد
 نماز عشا را ایمان و نوات بخت دوی میکند که برای این چنین امری حدیثی در دنیا و امری مشهور شود و برای ثواب آخرت حصول قرب و گناهی نماند
 نه بی چیزی و حتی بی فردی متفق علیها می بین این حدیث و اللفظ البخاری حدیث دلیل است بر وجوب جماعت عیناً لا کفاً زیرا که
 و زیاده بر آن قیام نموده پس حق عقوبت نشوند نیست عقوبت گم بر ترک واجب یا غل محرم و مذہب عطا و ادعای واحد و ابو یوسف و ابن
 ابن مند و ابن حبان آنست که فرض نیست و قال ابی القاهره و داوود گفته شروط نماز است پس کسی که بشود یا بنگ نماز حاضر نماید درست
 است نماز او و این معنی است بر مختار او که هر واجب نماز شروط نماز است و لیکن این مسلم نیست زیرا که شرطیت را لا بد است از دلیل و لهذا
 هر گفته واجب است غیر شرط و بعضی گویند فرض کفای است و بعضی گفته ظاهر نص و شافعی دلالت دارد بر آنکه جماعت فرض کفای است و اکثر
 ازند و بعضی گویند و منکره است و در جمیع واجب و مذہب جمهور از متقدمین شافعی بسیار از خنفیه و مالکیه و ابو حنیفه و صاحبین اینست
 شیخ ابن الہمام گفته اکثر متشیخ ما برین اند که جماعت واجب است بر هر قائل بالغ که مذکور نیست از حاضر شدن مسجدی یا جماعت اگر دنیا
 است را واجب نیست گشتن در مسجدی دیگر یا اتفاق و اگر برود نیکوست و اگر در مسجدی تنها گذارد هم نیکوست انتهى پس استدلال واجب
 برین باب است زیرا که عقوبت بالغه بر ترک فرض نمی باشد و نیز احادیث دیگر است مثل حدیث ابن ام نعم و حدیث ابن عباس و اطلاق کرد
 فارسی و وجوب را بر جماعت و ترویج کرد برای آن بقول خود باب وجوب صلوة الجماعة و گفته اند که این فرض عین است چه اگر فرض کفای است بود
 مال آنحضرت و هر ایمانی دوی وجوب آنرا ساقط میکرد و اما تحریف در عقوبات بنا را اگر چه از ان عموماً نمی آمده اما این خاص است و الله قائل فرض کفای
 ان الله قائل فرض عین اند و بنا بر قیام صارت اوله اگر فرض عین بسوی فرض کفای و اتفاقاً قائل نیست دوی اند و جواب ازین حدیث اطلاع کلام
 ده اند و آنچه شافعی نیست و اقرب آنها این است که این حدیث خارج خرج از جرئت نه حقیقت دلیل نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم خروجی را
 دلیل قائل سنت قول می نیست صلی الله علیه و سلم در حدیث ابو هریره که نماز جماعت افضل است از نماز تنهایی پس در و شرکین فیه است
 اگر تنها قائل می بود و او را هیچ فضیلت ثابت نمی شد و دیگر حدیثی از اهل کلام است و مردی از اشیاء صلوة است در حال بعد از نماز

جماعت بودن دی بیان کرده باشد و شخصی گفت اقوال آنست که جماعت فرض با کفایت است بوجهی که شعار اسلام ظاهر شود و مثل آنکه در قریه صغیره یکجا بود و کبیره چند جائز که بخدا یا غالی سرشود و آیت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود **صَلُّوا فِي الْجَمَاعَةِ** و معنی اقامت ترسج و اظهار است و مضطرب کرده است آنحضرت ترسج و اظهار را با قیامت جماعت و در حدیثی بی او داده ما من ثلث فی قریة الا کذب و لا اقام فیهم الصلوة الا استخوذوا علیکم الظلمة ای قلب و در حق هر کسی سنت مؤکده که ترک آن بی عذر مستحقی ملامت می سازد و حضور مساجد نیز سنت مؤکده پس اگر در خانه یا جماعت نماز کرد بوجهی که مشهور گردد فرض با کفایت ادا شده و تحقیق ملامت بر ترک عمارت مسجد باقی ماند و چون این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت حکما و ترجیه آن اختلاف کرده اند و می توان گفت که کلام بقدر جهت الخ و دلالت بر ترک جماعت نمی کنند زیرا که آدمی قصد چیزی را میکند بجهت مصلحت بعد از آن معارضی ظاهر میشود و آن مصلحت را بر همه می زند و نیز می توان گفت که متخلفان از جماعت در آن زمانه نیز در رفقا دیگری نبود و ترک جماعت علامت نفاق بود پس قسم بنابر نفاق بود انتهى و **ع** **ابن هریرة** روى عن **ابن عمر** رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افضل الصلوة على المتأقفين صلوة العشاء و صلوة الفجر کران تر نمازها

بر منافقان نماز مخفیتر نماز باشد و است زیرا که هر دو محل کسل اند و مردم کم می بینند تا بر وزیر یا توانا نگذارد و وقت غشا وقت راحت و سکون است و وقت صبح وقت نوم و داعی دینی و تصدیق با جویا صلی است که باعث بر اتیان شود و لو یعلمن ما فهم هکذا توهموا و لو حیوا و اگر در آنند قولی را که درین دو نماز است و فضیلتی که در آنها نهاده شده است هر آینه نمی آیند آن دو نماز را اگر چه بطریق حیو باشد یعنی بر هر دو است و سینه را بر قریب چنانکه کودک در و بیتی اگر قوت پای رفتن نداشته باشد نمی آیند بآن طریق که ضعیفان را روند متفق است بیکه درین حدیث حث بلیغ است بر اتیان باین هر دو نماز و بر یکدک مؤمن چون دانست اجری را که در آن است نمی آید بیکه

آن هر دو در **هکذا** که باشد زیرا که حامل بیان شافعی و این نمازها جز عدم تصدیق نباشند **و ع** **عنه** در روایت است از ابوهریرة قال قال انی السجی اند آنحضرت را صل الله علیه و سلم رجل احسن مردی نایب بعضی گویند مرد این ام که گویند که از مشایخ صحابه است چنانکه در روایات تصدیق بیان واقع شده و بعضی گویند غیر اوست فقال یا رسول الله انه لیس فی قاشد یفق حلی الی المسجد پس گفت آن مردای رسول خدا بدستیکه شان این است که نیست مرا کشنده یعنی شخصی که دست بر اندازد و یکشد مرا بسوی مسجد و فو کشدیدن سوره تیزان از پیش چنانکه سوق را ندان از پس فرستید آورده که خواست آن مرد آنحضرت را بیک شخص فرمایا و را پس بگذارد و می نمازد و شامه خبر یعنی در مسجد نماید فرخص لاء پس شخصت که حضرت آن مرد را قتل وادی دعا ه فقال

هل تسمع النداء بالصلوة قال نعم پس هرگاه پشت داد آن مرد خواند آنحضرت او را فرمود آیای شنیوی اذان را بناز گفت کسی می شنوم قال فاجب فرمود پس اجابت کن و بیا مسجد بر تو مع که باشد و درین کمال مبالغه است و حضور مسجد شنیدن اذان و مقنوم حدیث آنست که عدم سماعت اذان ضررست و چون شنید هیچ عذر از حضور ندارد و حدیث از ادله ایجاب جماعت است عینا لیکن الا ان آنست که این وجوب یعنی را صدیکه کند با سمع ندان بنا بر تفسیر حدیث اعمی و حدیث ابن عباس را احادیثی که مطلق آمده عمول شود بر عقیده و از بنیاد شافعی که دعوی وجوب یعنی با کفایت و دلیل هر دو همین حدیث اعمی و حدیث هم تخلفی است و دلالت این هر دو بر وجوب حضور جماعت می صلی الله علیه و سلم در مسجد اوست مرسایع دراز و این شخص است از وجوب جماعت و اگر جماعت مطلقا بوده ای می بینیم که در آنحضرت برلی اعمی بودی گفت او را بین کسی که نماز نگذارد با قنوی فرمود و باره تخلف که آنها حاضر می شوند جماعت و

صلی الله علیه و سلم را و جماعت میکنند در منازل خود و جائز نیست تأخیر بیاوردن از وقت حاجت وی پس نیست دلالت احادیث مکرر و بموجب حضور
و جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بنابر سماع مذکور بطریق وجوب جماعت کفایت و لا یشک و در وی عدم تخریص جامع ناست از حضور
و اگر چه او را عذر باشد زیرا که این اعلی و اگر چه عذر را گفته را نمی یابیم لیکن او را عذر و تکلّف داشت و محصل کفر تخریص ثابت باشد پس وی است بقصد
لیکن او را هم فرمود با جماعت نماز را و چون جماعت کبر را کفایت پسبل و اما کما مسلمة خطابان گفتند و این حدیث دلیل است بر وجوب حضور
جماعت واجب است بر هر واحد و اگر منسوب می بود باید از ضرورت جماعت همچو این ام کلثوم و غیره اولی تری بودند و مختلف از ان و بعد از عطا کردن نفی
نیست هیچ کس را از حضور و در غایت چنان باشد و از ان را یک یک بگوید و جماعت را و گفت از اعمی نیست طاعت موالد و در ترک جماعت نشینند
و از ان را بیا نشیند و ابو بکر واجب گفت جماعت را و محبت ایشان آنست که الله تعالی حکم کرده است رسول خدا را بگذاردن نماز جماعت و پس
خوف و عذر و زیادت او را و در ترک آن پس معلوم شد که جماعت و حال حاضر واجب ترست و اکثر شافعی برین اندک جماعت فرض کفایت نیست و حق
و تأویل کرده اند و حدیث این ام کلثوم را که معنی وی این است که نیست غصبت ترا اگر طالب فضیلت جماعت هستی و وضع کنی اجر جماعت را در صورت

تختلف ازان در هیچ حال بجهت اوشان اینست که آنحضرت فرمود نماز جماعت زیاده میشود و بر نماز تنها ایستاد و گفت درج و عتق
ابن عباس رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من سمع النداء فلم يأيت فلا صلوا له ككسي كذا شنو واذان یا
و یا یا هر مسجد برای جماعت پس نیست نماز و احادیث و دلیل است بر تاکید جماعت و آن جهت کسی است که قائل است بعضی عین بودن او و هر
قائل است بجهت او میگوید که امر او صلوة کامل است و انزال نفعی کمال بمنزه نفعی ذات برای بالانهد است الا من عجله کما انکنا یا بعد
گفته شد ای حلول خدا و چیست عذر فرمود خوف یا مرض که هم اتفاق دارند که جماعت بعد از استقامی کرد و آن اعذار اینست مرض و بزرگی
دست پا از وجوب و فلاح و اختصار سلطان و خدمت که نتواند بران راه رفت و کوری نزد ابوحنیفه و بعضی گفته اند بالاتفاق و باران و گل
ولای و حتی سر آمد قول صحیح و روایت است از ابو یوسف که گفت پرسیدم ابوحنیفه را از حضور جماعت از کمال ولای نیست بود که بهتر است که ترک
کنند و امام محمد صحیحی روایت کرده و اذا اهللت النعال فاصلوة فی الرجال و حصی گفت خدمت نیست و در ترکیه جماعت که بجهت عذری
برای تاکیدیدی که در حضور جماعت از شرع دانسته شد و بایک مصلحه و ذات بزد و درج حضرت بحدیث ثقیفین که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در مثل آن امر فرمودند که بگوید لا تسألوا فی الرجال و از قول ابن عباس معلوم شد که قیدیل ضروری رعایا نیست پس حکم و نه چنان است
و جمعی عذر دیکر حدیث ثقیفین اذا حضر الدشار و اقمیت اوشار فایده و بالا لشار و علت آن تعذر بجمعی و توقا نفس بطعام است پس مخصوص
بشرط جمیع و توقا نفس و عطش و حکم آنست و در ظاهر نفس و مال مانند آن ضرر است بلکه اقوی از وی و در افت ثقیفین حدیث ثقیفین و در ظاهر
و اکل فی النخل و بحدیث ثقیفین من کل من هرب الشجرة العنتیة فخلایه من سبوا انتهی و در سبیل گفته چون نماند از آن جهت آنست که در خود
و بی تقویت بر فرض نیست باید که اکل آن گناه باشد اما کسی که میگوید جماعت فرض عین است شاید که اسقاط جماعت باین اعذار و سبیل
نزد خدا پس در خانه جماعت باید گذارد انتهی و روا ابو داود و الدارقطنی و در در و این نزد ایشان باین نظر آمده که فرمود آنحضرت علیه السلام
بشرف و بانگ نماز را بگذارد و او را از پیروی کردن یعنی بسجده حاضران هیچ عذری و بهانه نگیرد و چیست عذر فرمود خوف یا مرض قبول
کرده می شود و اندکی نماز را بگذارد است بی جماعت یعنی اگر چه در مسجد و در این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرض نیست باین تاکید
و بواسطه آنست و در مقام بران ضروری گفت اهل و معایل خود را جمع کنند در خانه و جماعت بگذارد و اختلاف است در آنکه جماعت در مسجدی

در قیام اسنادش مجهول است لغت بهیقی زید بن الاسود است او را راوی غیر بنی امی نیست برای بنی جابر راوی جز بنی اسفندی
 و در تلخیص بنی از حال مسلم است و جابر را نسائی و غیره و توشیح کرده اند و یافعی برای جابر راوی جز بنی جابر بن سنده فی مسلم و آخر هر یک
 ابن سعد البزاز مرجع حدیث شد ابن اسحق بن عیسی بن ابی نعیم و النسائی و ابن جابر و الحاکم و حسن لغت ابن حدیث و در حجة الویلاء بود
 پس لالت کرد و بر مشورت نماز بالامام چون یافت او را که نماز میگذاشت و یا خواهر گذارد بعد از آنکه این کس نماز خوانده است جماعت یا تنها پس اول فریاد
 و ثانی ناله که ماصح به الحدیث و ظاهر وی این است که وی محتاج نیست بر فرض اولی و هر قول الشافعی و مالک گفته اند ثانی فریاد است بدلیل روایت
 ابو داود از حدیث زید بن عاصم که فرمود آنحضرت چون آمدی برای نماز و یا منی مردم را که نماز میگذارند پس بگذارد یا ایشان اگر نماز گذارد و تو خواب بودی
 این نماز دیگر ناله بلی تو و آن فریاد نیست و جواب و او نه اند که این حدیث ضعیف است ضعف النووی و غیره و بهیقی گفته که این حدیث مخالف حدیث
 زید بن الاسود است و مواسع و در روایتی از ابن ابی نعیم لغت است و باید که بگوید ثانی را که گذارد و است آدا در خانه خود و نافه و اقصی گفته اند
 این حدیث ضعیف است و بن قول لایست از فرض اولی بعد دخول در ثانی فریاد بشروط فرغ از نماز جمیع است و شافعی را قولی ثانی است
 موافق ابن عمر گفته و آنکه الی الله محتسب یاها یا شاعر یا خارج مالک فی المطاوع و عارض حدیث باب است روایت ابو داود و نسائی و غیره و آنرا بن
 مرفوعا لا تصلوا صلوة فی یوم سترتین و جوابش آنست که منی بر اعتقاد فریضه بودن هر دو است نه آنکه یکی نافه است یا امر آنست که گذارد و آن
 هر دو را تنها انتهی بهتر ظاهر حدیث باب عموم است و در همان معنی اعاده جمله نمازها و باین فریضه است شافعی و ابو حنیفه گفته اعاده کرده نشود هیچ
 نماز و نیز و عیسی بن صبح و غیره که منی آمده است از نماز کردن بعد از این هر دو و اما مغرب پس باین جهت که آن و تیر و دو است پس اگر آنرا اعاده
 کند شیخ کرد و وقت مالک که اگر نماز جماعت گذارد و است اعاده نکند و روزه اعاده کند همراه جماعت اگر تنها خوانده است مگر مغرب را و گفته
 غنی و از ذی که بدان بار اعاده کند مگر مغرب و صبح را و این حدیث ظاهر است در خلاف ابو حنیفه و الشافعی و حجت است بر ایشان و بر مالک
 زیرا که مخصوص پس از صلوات نیست بلکه در حدیث زید بن الاسود است که این در نماز صبح بود پس اظهار باشد در قول ابو حنیفه و مخصوص
 شود وی عمومی از نماز در وقت و وارد شده است اعاده در حق کسی که گذارد با جماعت در قول آنحضرت هر گاه که داخل شد در مسجد
 و آنحضرت نماز گذارد بود یا نیست مردی که صدق کند برین کس پس نماز بگذارد با وی مردی رواه الترمذی و ابو داود و عن ابی سعید الخدری
 و ابن جابر و الحاکم و البیهقی و در سنن بهیقی آمده که آن مرد و ابو بکر صدیق بود رضی الله عنهما و عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما یجوز لامرأه یخرج من کما نیده نشد است امام مگر برای اینکه تا اقامه او را شنید
 کرده شود و بنی فاذا کبر فکفر فایمین فقی که تکبیر گوید امام پس تکبیر را بر او پس می متصل برای احوام یا مطلقا پس ابل باشد
 تکبیر فکفر و لا کفر و احسن و کبر و کبر بر او پس ثانی اقل کبر بر او و این زیادت تکبیر برای مفاد معنی شرط نماز در باب
 جل اتیمه و اذ ارکم فارکعوا و چون رکوع نماز پس می متصل رکوع کنید و لا ترکعوا حتی یرکع و رکوع نکنید تا اگر رکوع کند
 دی یعنی شروع نماید در آن نه آنکه فارغ شود از آن چنانکه متبادر از لغت است گفت مالک بن موطا و حنیفی که هر کس رکوع داشت سر خود را
 پیش از اتمام رکوع یا در سجده کند و درین صورت آنست که رجوع کند در رکوع یا در سجده و انتظار برود اتم تمام کند و این خلاصه است از
 بکنه آنرا زیرا که آنحضرت فرمود انما یجوز لامرأه یاها و ابو هریره گفت آنکه بر او در سر خود را و فرمود آنرا پیش از اتمام پس جز بنی نیست که
 موی پیشانی را بدست شیطان است انتهی و بهیقی گفته رجوع رکوع یا سجده درین صورت مستحب است بر قول سنده و وارد بنی شود بر

که زیادت رکعتی کرده است زیرا که چون قصد کرد موافقت سنت و ترک برعت زکریا اول فرستاد که یا وجود دنیا مه بود و اگر پیش از امام و دیگران زیاد بود
 کرد و بعضی که اختلاف فاضل باشد در مثل خطای قبیل پس بزرگ یک فقیر انقطاع اعتدال است بطلان صلوة و فی المنهاج و لو تقدم بفعل رکعتی
 او بعد از آن کان بر کعبین بطلت و تفرقه نظر زیرا که مفارقت امام جائز است و بعد از مخالفت فاحشه کردن با امام مفارقت امام است و متعین است
 نیست مفارقت را نیست امری که لازم مفارقت است انشی و اذا قال و چون بگوید امام سمع الله من حمده فقولوا پس بگوید
 اللهم ربنا لك الحمد و از اینجا معلوم شد که منصب امام تشیع است و منصب امام موم محمد و هر دو مقسوم است میان ایشان
 چنانکه خفیه گویند و مذہب امام مالک امام احمد نیز همین است و مذہب امام شافعی جمیع است مرا امام اسیان این هر دو و همچنین جمیع کندیان
 همه در امام و منفرد نیز و ابو یوسف و محمد و مختار طحاوی نیز همین است و گفته اند گوید موم سمع الله من حمده بحديث ابی هريرة که میگوید
 این را آنحضرت زیرا که ظاهرش بودن اوست امام یا منفرد و نماز گذاردن آنحضرت بطریق موم نادرست و مذہب قوی و اوضاعی نیز
 همین است که جمیع کندیان هر دو امام و منفرد و محمد گوید موم یا بر مفهوم حدیث باب زیرا که از قول وی فقولوا اللهم یا موم می شود و گویند
 موم مومین را و مذہب شافعی که جمیع است مطلقا و این حدیث ابن ابی اوفی است نیز و مسلم که آنحضرت چون بر میداشت بر سر خود از رکعتی گفت
 سمع الله من حمده ربنا لك الحمد و ظاهر عموما احوال است جماعت و منفرد او آنحضرت گفته است سلوا كما را یموتی انشأ فیست جنت ربنا
 روایات بر اقتضای زیرا که عدم ذکر و لفظ دلالت نمی کند بر عدم شریعت پس قول وی چون بگوید امام سمع الله من حمده دلالت نمی کند بر نفی قول
 ربنا لك الحمد و قول وی فقولوا ربنا لك الحمد دلالت نمی کند بر نفی قول موم سمع الله من حمده و حدیث ابن ابی اوفی بطریق حکایت نقل و
 صلی الله علیه و آله زیادت مقبول است زیرا که قول مطهر از نیست و این مندر این قول را از عطا و ابن سیرین و غیره روایت کرده و پیش شافعی باین
 منفرد نیست و قول وی سمع الله من حمده نیز رفع را است و قول وی ربنا لك الحمد نیز از انتصاب و در روایتی از ابو یوسف هم جمیع برای
 امام و منفرد آمده و لیکن گفت که تخمید سزا گوید و بعضی خود امام جمیع و منفرد را پس نزد همه است و گفتا یکی نیز جائز است و ظاهر آنکه تخمید
 و در صورت جمیع میان هر دو جمیع و حالات قیام گوید و همچنین گفت است تراشی و از ابا جعفر آمده که اگر تشیع و حالات رفع گفت
 و حالات است و ابو یوسف بعضی گفت اند هر دو بگوید و فی روایتی ربنا و لك الحمد و در روایتی ابو آمده و جمیع میان اللهم و او
 بعضی گفته اند جمیع نیست و سبیل گفت روایت آن از عبد الرزاق آمده و در صحیح بخاری نیز روایت کشمینی است و اذا سبح فاحسبوا
 و چون بسجده رود پس بسجده روید شما ولا تسبحوا و احسبوا سبحان و بسجده نزدیک شما تا آنکه بسجده رود امام فاذا صلی فاستمعوا
 فصلا و اقیما پس چون بگذارد امام استاده بگذارد شما نیز استاده و اذا صلی قاعدا فصلوا و قعودا اجتمعین و چون بگذارد
 امام نشسته پس بگذارد شما نیز نشسته شما اجمعین منصب است بر حال و این روایتی است و بخاری بواکثر روایات اجمعون است بر عرض برابر
 تا یکدیگر جمیع و در اینجا دلیل است بر وجوب متابعت امام در قعود و بر نشستن ماموم با وجود قدرت بر قیام و واروده است علیا
 با یکدیگر قیام با قعود امام فعل فاسر موم است زیرا که آنحضرت فرمود نزدیک شدی شما اکنون که بگنید کار فاسر موم را که می ایستد یا بایستد
 خود حال آنکه ایشان نشسته اند پس گفت میدوید این رفیع است احمد بن منیل اسحق و غیره چنانکه گفته جمیع نیست نماز قائم خلعت قاعده
 نه قائم و نه قائما بنا بر قول آنحضرت که مختلف نشوید بر امام خود و تابع نشوید او را در قعود و کذا فی شرح القاضی و اما در مثل سیدی کتابی کرده
 دنیا قولتم وی لا یایهوه فی القعود و حدیثی غلیظ و مذہب شافعی حجت نماز قائم است خلعت قاعده و عدم متابعت او در قعود و گفتند

بسیار نمازگزاران اصحاب و مرضی موت آنحضرت هستند و قتی که بیرون آمد آنحضرت و اول نماز شروع کرده بود بیست و یکمین رکعت
پس این تسبیح امر آنحضرت ایشان را بخواند باشد جمعی در شرح بخاری گفته اند که این قول که چون امام نشسته بگذارد تسبیح بیست و یکمین رکعت
بود که در مرض شده بود بسبب سقوط از پشت لبس یا جز آن بعد از آن آنحضرت نشسته بگذارد و مردم در پیش می ایستاده بودند و نماز ایشان را
نشنیدند و فکر نمی شود مگر آنرا از فعل آنحضرت که تسبیح اول است انتی و گذارند از شنیدن و جواب داده اند که احادیثی که در آن امر بخاری
ایشان است اختلاف کرده اند و رحمت آن و در جواب آن و اما نماز آنحضرت و مرض بیست و یکمین رکعت نیست که آیا امام بود یا مأموم
پس استدلال بدان تا مگر نیست مگر قتی که ثابت شود که امام بود و بختمی که امر بخاری بطریق ذنب باشد و تقریر قیام قرینه است بر این که جمیع
سیان هر دو روایت خارج از هر دو نیست زیرا که مقتضی تخییر است برای موعود در میان قیام و قعود و دیگر آنکه فعل آن از جماعتی از اصحاب بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت شده که آنها امامت کردند نشسته و مردم نیز در پیش ایشان نشسته بودند و منتهی رسیدن حضیر و جاری و قتی که او
بدان ابوهریره این منکر گفته محفوظ نیست از هیچ یکی از اصحاب خلافت آن و اما این حدیث که امامت نکنند هیچ یکی از ایشان بعد از من و حالیه نشسته است
هیچ قوی را که مستاده است پس این حدیث ضعیف است از جریله البیہقی و الدارقطنی پس حدیث جابر الجعفی عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم و جابر
ضعیف است چنانچه از مع ذلک مرسل است شافعی گفته هر که احتجاج کرده باین سیدان که نیست حجت در وی زیرا که مرسل است و از روای مرضی
که امر واضح است که تامل علم از روایت وی یعنی جابر جعفی و احمد بن حنبل جمع کرده میان هر دو حدیث و گفته چون شروع کند امام نماز نشسته
بجست مرضی که سیدیه می اوست مردم در پیش او نشسته بگذرانند بر سرست کطلی می شود و در آن آنچه مقتضی قعود امام باشد یا نه چنانکه در احادیث
مرضی است صلی الله علیه و سلم که امر مکرر در ایشان را بقعود زیرا که ابتدای نماز ایشان استاده بود و بیست امامت کرد و آنحضرت و بقیه نماز
نشسته بخلاف نماز آنحضرت در اول مرض زیرا که ابتدای آن نشسته بودند پس امر کرد و ایشان را بقعود و بهیچ حدیثی رواه ابو داود و دیگران
لفظاً و این لفظ ابو داود است و اصله فی الصحیحین و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است بتقدیم و تاخیر الفاظ حدیث دلیل است
بر بیکر شریعت امامت برای آنکه اگر دو است امام و از ایشان تابع و مأموم آن است که تقدم میکند بر متبع خود و مساوات نمایا بود
و تقدم کند بر موقوف و می بگذارد اقبال احوال او باشد و بکند بر لزومی مثل فعلی و مقتضی این همه آنست که در هیچ چیز خلاف وی نکند
و حدیث تفصیل آن کرده بقوله اذا کثیر ناکثه و قال و انچه در آن مذکور نیست مغیر است بر آن بچهره تسلیم و از اینجا معلوم شد که مخالف امام چه چیز
از احوال آنست اما نماز وی فاسد نیست مگر قتی که خلاف وی کرده باشد و تکلیف احرام بتقدیم آن بر تکلیف امام که درین صورت نماز وی
منقذ نمی شود زیرا که این کس او را امام خود نگذاشته زیرا که در آمدن در نماز تکلیف بعد تکلیف امام است چه تکلیفش عنوان اقتداست یا و
و اتحاد و اوست امام برای خود پس استدلال کرده اند بر عدم فساد نماز بخلاف امام یا اینکه قعود کرد و آنحضرت کسی را که سبقت کرد و امام خود را در رکعت
وجود یا اینکه بگوید از خود اسرار و اسرار و غیره و با عاده نماز و گفت که نیست او را نماز و نیز درین حدیث مساوات در ثبت شرط نکرد و نه پس
دلیل است بر اختلاف نیت امام و مأموم که یکی نیت فرض شد و دیگر نیت نفل یا یکی نیت نکر کند و دیگری نیت عصر و نماز جماعت و
باین رفعت شافعی و کلام درین باب و حدیث جابر بر این و غیره . ابی سعید الخدری رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و سلم ذاتی فی اصحابه تاخرت بر سبب آنحضرت دید و اصحاب خود پس با هم می درصرفت گو یا تاخر کردن نماز
مکرم و در آن آنحضرت با او از علم طلب مزید و در آن اول فقال تقدّموا لیس فرسو بیشتر آید و در صفت سابقین البشیر

فانما هي وليا تقرر كرم من بعد كرم واقعة الكندي بن يعني باليستيد پس من شغل تا اتصال مراديه كنيد و بايد كه اقتدا كنند بشما
 كسانيكه پس شام شده اند و را كه صفت پس من تا بهت پشتمين ميكنند و افعال او را ديده ميكنند و تمام اين روايت چنين است كه به نيابة
 قولي كه پس بيالستيد و صفون تا آنكه پس بيالگند ايشان را خدايي تعالى يعني از عظم ثواب و فضل و رحمت خود ظاهر و صريح و در عين حقيقت
 وليكن بجنه عزرائيل آنرا بپايشوي صفون آورده اند و آن نيز طلب قرب و كمال است وليكن مخصوص نسبت بآن رواه مسلم و حديث
 دليل است بر جواز اتباع كسي كه در سير الهام است مگر سي را كه نفي پيدا نام را و نفي شنود او را بجز اهل صفت ثاني كه اقتدا نمايند بصفت اول و اهل
 ثالث بآن و نحوه و در هر بيفضحت است بر صفت اول و كرامت بعد از ان **و عن** زيد بن ثابت رضي الله عنه قال
 اخبرني رسول الله صلى الله عليه وسلم خجرا عكيفة گفت زير خجرا گرفت رسول خدا خجرا كه يك فصلي فيها افتتبع
 اليه رجال و جاءوا الصلوة بصلاته پس نماز گذارد و آن پس پيروى كردند بسوى وي مردمان و آمدند و حاليكه نماز
 ميگذارند و نماز رسول خدا فتتبع از تتبع است بحسنه طلب ابي طلحه و امر سعد و اجتمع اليه و در روايت بخاري است فذكر اليه الحمد و است
 و آخر حديث و گذشت در شرح حديث جابر در باب صلوة التطوع و فيه و درين حديث است افضل صلوة الموعود و بين
 الا المكتوبة فاضل تر نماز اوست و رفته اوست مگر نماز فرض يعني نماز فرض و مسجد بايد گذارد و جماعت و در روايتي از بخاري است كه
 نماز گذارد و در آن خجرا اخضر و چند شب و نماز گذارد و نماز اوست مردم از اصحاب او پس هر گاه داشت ايشان را نشستن گرفت و پيروى
 آدم بسوى ايشان و گفت شانه خجرا و بعد از صبح نماز پس نماز گذارد ايامي مردم و رفته ايشان خود پيروى كردند و افضل نماز اوست و رفته ايشان خود مگر
 مكتوب بپايشان لغت بخاري است و در مسلم و صحيح است نماز گذارد و رفته ايشان خود و مگر پيروى نماز را و گوياد شكست كه امر موعود
 نوافل را بپايشان است با اتفاق بر اهل بيت و حديث و مصنف اين حديث را در ابواب امامت براي افاده شريعت جماعت و نوافل
 آورده و متفق عليه در سفر السعادة گفته مجموع روايت و نشستن را در خانه خویش گذاردى على الخصوص و در حديث است بعد از خجرا
 كه در بويج وقت و مسجد گذارد و از اين جهت علماء را در عين محل خلاف است كه اگر كسى اين دو ركعت را در مسجد گذارد و مجرى باشد يا نه بعضى
 از علماء ميگويند مجرى نباشد و موزى كويد من صلى الركعتين بعد المغرب في المسجد يكون عاصيا و ابو ثور ميگويد جو عاصي و سبب عصيان
 وي آنست كه بغير فرمود اجعلوا في بيوتكم و زوديشتر علماء مجرى باشد و ترك آفتى بود ولى قوله حامل آنكه عادت حضرت رسالت
 صلى الله عليه وسلم آن بود كه مجموع نوافل در خانه گذاردى مگر بر اسي سببي و مى فرمود انما الناس سلكوا في بيوتكم فان افضل صلوة الموعود في
 بيتكم الا المكتوبة انتهى **و عن** جابر بن عبد الله رضي الله عنه گفت جابر بود و معاذ بن جبل همي گذارد نماز با پنج خجرا
 صلى الله عليه وسلم پيترى آمد پس ميكرد و امامت قوم خود را پس نماز گذارد و معاذ يك شب با اخضر نماز عشا پيترى آمد قوم خود را پس
 امامت كرد ايشان را و شروع كرد سورة بقره پس ركعت از نماز مردى و سلام داد و يعني قطع كرد نماز را پيترى گذارد و آن مرد نماز تنها
 و برگشت و در نماز نماز ركعتي تند يا ساقى شدي امي فلان گفت منافق نشده ام بخدا و هر اين بي آيم بغير خدا و اسلي الله عليه وسلم
 و خبر سفيان را و در اين فعل معاذ پس آمد نزد اخضر و گفت اى رسول خدا ما خدا و ندان نشتر انجم كه آب مى كشيم بآن و كار كنيم و در بعضي
 پس در شب كوفت آن مى شيم و بپوشيم كه معاذ نماز گذارد و با قوعشا را پيترى آمد قوم خود را و امامت كرد پس افتلح كرد بسورة بقره و الله اعلم
 و مصنف اين حديث را مختصر آورده و كويد قال صلى معاذ باصحابه العشاء فطوقل يعني گفت جابر نماز كرد و معاذ

باصحاب غرض از عقاب تطویل کرد و در جواب ایشان فقال النبی صلی الله علیه وسلم ازین ان کنون یا معاذ فتاها
 آیا میخواستی قومی معاذ که باشی و فرشته اندازند مردم را و اگر بداند ایشان را از ملازمت جماعت ماکلفند و رسد با اختلاف و باز شادان
 اندوزی و در روی تو باین اعطاست پس بر کرد آنحضرت بر معاذ و گفت ای معاذ آیا ثانی تو اذا اصعبت الناس فاقل ارجن امامت
 کنی مردم را پس بخوان یا شکس و صحتها و سبیح اسم ربک الاکمل و افر یا سحر ربک و الدلیل اذا انقطع و در لفظی
 و الشمس و الدلیل لذل الشیء و سبیح اسم ربک الاکمل یا تقدیم و تاخیر آمده و اذا السمار انقطرت و سورة الشقاق و مرجع و طابق و یارب
 مختلف علیه بخاری و صحیح خود برای این حدیث تبویب کرده و گفته اذا طهر الامام و کان للرجل المأموم حاجه فخرج و غیرت
 دلیل است بر صحت صلوة مقررش غلت متغفل زیرا که معاذ فریضه عشا با آنحضرت میگذازد و پشتر نزد اصحاب خود می آید و با ایشان نفل میگذارد
 و عبدالرزاق و شافعی و طحاوی از حدیث جابر بسند صحیح آورده اند و در لفظ و مصنف رسته تا این حدیث و فرغ الباری اطالب کلام
 کرده اما در لفظ گفته قد کتبنا غیر سالتة مستقلة جواب سوال و اینتا فيما عدم نموض الحدیث علی صفة صلوة المفترض غلت المتغفل انتهی
 و حدیث افاده کرد که امام در نماز خود تخفیف کند و لهذا آنحضرت معین کرد مقدار قرائت و لفظ المسکون و لفظه مسلم راست
 و حدیث لفظهاست و در لفظی این است که گفت جابر بود معاذ که نماز میگذارد با آنحضرت عشا را پشتر میفرست بسوی قوم خود پس میگذازد
 عشا را با ایشان این نماز معاذ را تطوع بود و آنها را کتوبه رواه شافعی و گفته شافعی در روایت حرط این حدیث ثابت است نیز نم هیچ
 حدیثی که در وی باشد از طریق واحد ثابت تر ازین حدیث و رواه الدارقطنی و البیهقی و ابی شامه و غیره اصل این حدیث صحیح است
 از حدیث جابر و بن این لفظ که معاذ را نفل و آنها را کتوبه با فریضه بود انتهی و آن همین حدیث باب است و در وی الطبرانی من حدیث معاذ
 نفسه نحوه و در وی دلالت است بر جواز اقتداء بغيره من مختلف و همین است مذهب شافعی اگر چه جمیع خلاف آن سجد اندر آید اما ازین
 یکبار بمراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز گذارد و فرض از وی ساقط شد پس ثانی که با قوم میگذارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت
 این معنی را از معاذ تقریر فرمود و مسلم داشت و اعتراضی که بر معاذ کرده و همین بود که قرائت در این سخن و نفرمود که امامت قوم این عشا
 درست نیست زیرا که نفل میگذارد و ایشان فرض و تخفیف جواب ازین است لال چنین داده اند که این بر تقدیری تمام می شود که آنحضرت
 دانسته باشد که معاذ با آنحضرت اقتداء میکند فرض او امیکند پس از آن میرود و قوم امامت می کنند شاید که معلوم نشده باشد و دلالت
 میکند برین معنی حدیثی که امام احمد روایت کرده که آنحضرت معاذ را گفت ما بش نشان یا ما من میگذارد نماز تخفیف کن بر قوم پس حضرت
 تردید کرد و احد الامر بین و مشروح کرده اند و برای ازین و چنین یا نماز گذاردن همه را حضرت و نگذازدن با قوم از جهت اقتداء بغيره
 منقطع یا نگذازدن تخفیف و چون همه را نگذازد مستقل باشد و اقتدای مقررش بغيره فرض خواهد بود و ذکره ابی شامه این امام و شیخ در جمیع
 بعد از این جواب گفته احتمال دارد که معاذ همه را آنحضرت بیزیت نفل میگذارد و باشد از جهت اول که فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر
 میکرد و باشد برای امامت قوم خود انتهی گفت بنده ضعیف عفا الله عنه این جواب این امام و این احتمال حضرت شیخ رحمهما الله علیهما در
 مطلوب نیست زیرا که در حدیث جمیع صحیح موجود است که آن مرد و شکایت معاذ این هم گفت که وی نماز گذارد و با قوم را پشتر آمده و نماز
 قوم خود کرد و آنحضرت این را شنید و بغير داشت و ثانی که معاذ را که در همین بر قرائت کردند بر امامت پس احتمال این معنی که شاید آنحضرت
 معلوم نباشد که وی نماز گذارد و آنها امامت میکنند بی نیست چنانکه از پیشتر معلوم نبود پس انهم از شکایت این مرد خود معلوم شد

امام ابو بکر ماموم و این پنجین است در طریق مذکوره و الطاب آمده است ابن حبان در تخریج طریق این حدیث و در جمیع سیاق الفاظ غلطی
آهسته و قد یوقوب البخاری علی تراخی حال علی بن ابی طالب و یطرح الناس بالمأمورین بطلان الغت این مروی قبل سرق و شیعی است که بعضی منقول
امام بعضی باشد خلافاً بجمعه مصنف گفته تبعی گوید هر که تخریم است پیش از برداشتن صفی که متصل است سر بر می خورد از زکات پس دریافت
آن رکعت را اگر چه امام سر خود پیش از آن برداشته باشد زیرا که بعضی ایشان آمده بعضی اند و این دلیل است بر یک روی و پیوند عمل بعضی ایشان
بر بعضی را آنچه عمل می کنند از امام و گوید است قول اصلی التعلیل و سلم قانونی و باین تمسک من بتمسک انتی گوید و آنکه در حدیث ابو هریره که مستش
مستقی علی است آمده که چون گذارد امام ششست پس بگذارد یا شایسته ششست و مثل است حدیث عایشه ثرو انش در صحیحین و حدیث جابر در مسلم
پس گفت شافعی که این احادیث منسوخ است باین حدیث و اختیار کرده است این را ابو یوسف و جمیع خود کلام بسط و در آن کرده و گذشت تمام
این بحث اولاً متفق علی یکجه و در روایتی از صحیحین آمده که می شنویند ابو بکر در دم را انگیزد اگر گویند که چون ابو بکر امام بود این است عین
دلیل بر اختلاف ابو بکر نماند بگوشت آنکه دلیل در محل امر کردن آنحضرت ابو بکر را بامامت است و چندان ایام گذشت که ابو بکر امانت سیکو
امام را و که آنحضرت بنفس نفیس خود تشریف شریف آورد و خود امانت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق می بود چنانکه شیعه قسم می کنند بقول
نسخ میکرد و کسی بی گمراهی فرمود و امانت ابو بکر نزد عدم حضور آنحضرت صلی الله علیه و سلم متعین بود یکبارگی که آنحضرت با صلح عمر می نمود
که کسانی قبا بودند در فیه بود چون وقت باخر رسید بلال اذان گفت و صحابه همه ابو بکر را امام ساختند و این بیان آنحضرت رسیده
ابو بکر خواست از نماز برگردد و آن آنحضرت امانت کند پس آنحضرت اشاره کرد که بر جای خود باشد و امام باشد و خود امانت کرد و پس ابو بکر
و نماز گذارد و که افی شرح صحیح البخاری در حدیث دلالت است بر جواز وفوت واحد صحیح امام و اگر چه باوی غیر می حاضر باشد و چنانکه آنحضرت
این را در تالیف جامع ابو بکر از وی کرده باشد بسبب آنکه وی امام بود در اول نماز یا صحت تنگ بود یا غیر وی از عملیات و یا عدم دلیل نقلی که
از بنیاط هر جواز است علی الاطلاق و صحیح ابی هریرة رضی الله عنه ان التبی صلی الله علیه و سلم قال اذا اتم
احدکم الناس فلیخفف چون امانت کند یکی از شما مردان را پس باید که سبکی کند و رعایت جانب ایشان نماید در صحنی گفت مراد
بختیف ادای ارکان و اباحض است و اتیان باؤا مسنونه متوسطه نه طویل و قرار بر سوره از مفصل و در معنی منفرد است جماع معصومین
که بتطویل راضی باشند انتهی فان فیهما الصغیر و الکبیر و الضعیف و ذال الحأجه زیرا که در میان ایشان خرد است و میریت
و ناقوان است بحسب خلقت و خداوند حاجت است که کار ضروری دارد و فاذا صلی وحدک فلیصل کیف شکو و چون نماز گذارد تنها
بسیه برای ذات خود پس باید که بگذارد و چنانکه خواهد و در روایتی عرض فیصل فیصل آمده و مراد بختیف و ترک تطویل آن نیست که ترک کند
سنت و اذیت و بتبیینات را و تمام کند در رعایت سنن و آداب چه جای و اجابت بلکه مراد آنست که اقتضای کند بقدر کفایت چنانکه خوانده
مفصل گفتا کنند بر دست بارگشتن صحیح و رعایت کند قومه و مجلسه را و اگر اشپه مرادی افتد بختیف در نماز که دارد است در احادیث بختیف و اذیت
و این بجهاد حقوق مقتدای است بر امام تاهرم از حضور جماعت باز نماند متفق علی یکجه و در وی دلیل است بر جواز تطویل منفرد و نماز
در جمیع ارکان او و اگر چه بر سر خروج وقت را و ستم بعضی الشافعیه و لیکن محارض است بحجرت ابی قتاده که انما التطویل ان یؤخر الصلوة
یعنی بدخل وقت الاخری اخری سلم و چون متعارض شد مصلحت ساهند در کمال بتطویل مسندة ایقاع صلوة در غیر وقت وی رعایت ترک
مفسد کاهولی باشد و چنانکه مراد ابو هریره است باشد که در اول نشد در نماز اصلاً آنکه وقتش هر وقت و اگر وقت بیرون رفت و دوم نماز
در وقت

پس نیست صادق بروی **و عن عمر بن الخطاب** لعمری بسلام صحابی صحیح است کتبت وی و یزید است قال البخاری و غیره
و سلم و غیره گفته اند یزید است بموجده و رفع را ابن عبد البر گفته وی زمانه آنحضرت را در یادند و امام قوم خود بود و بعد آنحضرت بسبب کثرت او ایشان
بود و قرآن را گفته اند که مقدم آورد و آنحضرت را پذیر خود و مقدم درش خود خلافتی نیست عمر و ابن عمر و شد و او بطولیه و عام کحل و ابوالخیر
کلی از وی روایت دارند و سلمه همه جابجاء لام است مگر عمر و بن سلمه که نام قبیل از انصار است قال گفت بودیم ماساکن بر لبی آبی که گذرگاه مردم
و می گذشتند بماسوران و می رسیدیم آنان را چسبست حال مردم چسبست صفت این مرد گمانه از ظهور بن اسلام صفت آنحضرت است
صلی الله علیه و سلم پس می گفتند گمان می برد که خدا فی تعالی او را فرستاده است و می کرد بسوی او چنین گمانه از قرآن است پس بودیم من که باد
می گرفت آن کلام را یعنی قرآن را از آنچه انعامی خوانند گویم که می چسبید آن کلام در سینه من و بود عرب که توقف میکردند انتظار برست بودند
در اسلام خویش مگر این فی کفر رخ کشد ما هم می در ایام در اسلام پس می گفتند عرب که گذارید این مرد را و قوم او را پس می اگر غالبید بر قوم خود
پس می صادق است پس هر گاه که شد و او خویش مگر یعنی در سال مشتم از هجرت شما علی کردیم قوم با سلام خود و شبلی کردیم بر قوم خود را
در اسلام قال گفت عمر و قال ای پس هر گاه که آمدید بر من سلمه بن نفیع نزد قوم خود گفت جئتکم من عند النبی صلی الله
علیه و سلمه حقا تحقیق آمد شما را نزد او سگند از نزد پیغمبر حق نصب جابجاء صفت مصدع محض است ای نبوة حقایق مصدع و کلام
برای جماعتی زیرا که در وقت رسول الله حقا است پس مصدع و کلام برای غیر خود باشد قال گفت پیغمبر که گذارید نماز چنین در وقت چنین
فاذا حضيت الصلوة فلیقن أحدکم و لیؤتمکم اکثرکم کثرا تا پس چون حاضر شود و در اید وقت نماز پس باید که او را
بگوید یکی از شما و امامت کند شما را کسی که بیشتر یاد او در قرآن را قال گفت عمر و بن سلمه فظنوا فلم یکن احدا کثرا و انما متجی
پس نگاه کردند پس نبوی هیچ یکی که بیشتر باشد قرآن او از من و من از همه بیشتر بودی و ششم از جهت آنکه بودند من که پیش می آمد قرآن را
و یاد میکردم نیز از انواران فکرت و کتب پس پیش کردند و امام ساختند مرا و در میان خود و انانان است او سمع سنن و حال آن
من شش ساله یا هفت ساله ام و بود بر بدن من چادری که چون سجده میکردم گرد می آمد و بالا بر می آمد بر بدن تا آنکه من گشفت می شد و عرب من
پس گفتند منی از قبیل حبی آیم پس دیدار ما و بر قرآن خواننده و امام خود را پس خریدند جامه و یزیدند برای من بر اینی پس شادان نشدم من
پیغمبر می جو شادان شدن من بآن پسران عجب غریب که هرگز نمی شنیده بودم یعنی از جهت خودی و اقصای طبیعت و از جهت حصول
فضل و کرامت الهی و اداء الخادیه و در وی دلالت بر آنکه حق با امامت اکثر القرآن است و می آید حدیث وی عنقریب و در و
این است که امامت مشعل است از اذان نیز که در مؤذن هیچ شرطی نکرده و آلوده و در روایت می آمده که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایت طبرانی شش ساله و در وی دلیل است بر صحت امامت صبی و عدم کراهت در امامت میسر و باین رفته است حسن ابصر
و شافعی و همچنین لیکن بالغ اولی است اگر چه صبی مخصوص باشد بقدر و قرات از جهت اختلاف علماء در آن و نزد مالک ثوری مکره است
و از احمد و ابو حنیفه و در روایت است و مشهور از ایشان اجازت در نوافل و الفرض و التناهی و در روایت می آید که من هفت یا هشت ساله
بودم و در روایتی از ابو داود و باین لفظ است پس حاضر نشدم در هیچ جمعی از جمعی مگر آنکه بودم من امام ایشان و بودم که نماز می گذاردم
بر جماعت ایشان تا امر و باین اصرار است و صحیح نماز و بعضی گفتند آنکه این بامر و تقریر آنحضرت نبوده پس در وی جهت نباشد و حق است
آنست که دلیل جمله در قیاس اوست باینه و می و تقریر امری غیر جائز در آن متصور نیست پس و از کار که اعظمه کان باسلامت و تنبیه کرده شد

انحضرت صلی الله علیه وسلم بوسی برقعنی که در نفل بود پس اگر امامت می صحیح می شد نازل می شد و می بیان و بسته ال کرده اند ابو سعید و جابر
 باینکه ایشان عزل میکردند و قرآن نازل می شد و آنانکه عمر و انقیدیم کردند و نماز جماعتی از صحابه بودند این حرم گفته سلیم نیست مخالفی برآ
 او شان و دین باین احتمال امامت او را ایشان را در نفل و در سایر اقیق قسمت نبر که انحضرت ایشان را قتل و اوقات برلی قتلش کرده
 و گفته یو تم اکثر هم قرآن را در ولایت او و در بانه حضور جرم عام است در قتلش و فوافل در سبل گفته و هر که مدعی لغزش است میان فرض
 و نفل نمی گوید که در نفل صحیح است نه در فرض می محتاج است بسوی دلیل و حدیث دلیل است بر قول بصحت نماز مفسر من غلبه مقتضی
 کذا فی الشرح و در وی تامل است انتهى و کلام در آن گذشت و ع. ا. بی مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یؤتی القوم اقر و هو نکت اب الله تعالی امامت میکند قوم را بخوانان تر کتاب خدا را یعنی هر چه
 بخوانند قرآن را در عایت کننده خارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آنرا بعد از آنکه عالم باشد با حکام و ارکان نماز اگر چه عالم نباشد
 بتفصیل مسائل و احکام حوادث و تولد کما حدیث دیگر در نماز و در سبل گفته ظاهر است که مراد اکثر ایشان است از وی حفظ قرآن گفته اند
 اعلم با حکام و مناسب حدیث اول قول اول است در سبل گفته حدیث دلیل است بر تقدیم آفر بر گفته دین مذرب ابو صفیه و احمد است انتهى
 گویم که مذرب ابو صفیه و احمد و مالک و شافعی و در روایتی نیست که اعلم واقعه مقدم است بر آفر نیز اگر احتیاج بقراین و دیگران است
 و بعلم در تمام ارکان و محتاج به قرآن مضبوط است و محتاج الیه از تفقه مضبوط نیست و عارض می شود و نماز امور که قادی نیست
 بریز عایت آن که کامل التفقه و لذا مقدم کرد انحضرت البکر را با وجود فزون آفر که می آتی و گویند حدیث خارج است بر حال صحابه که اقر ایشان
 اعلم می بود زیرا که ایشان تلقی میکردند قرآن را با حکام آن ابن مسعود گفته بودیم که نماز نمی کردیم ده آیت را تا آنکه نبی شنناختیم یکم و دوم و سنی
 او را ازین جهت تقدیم کرده شد آفر حدیث و در زمانه ما بخین است پس تقدیم کردیم افعد را در سبل گفته یعنی نیست که این و درت از نفل و
 فان کنا فی الفیقه الا سواء فانکلهم بالشیقة پس اگر باشد بمقدم برادر و قرات پس امامت کند و انا ترین قوم است یعنی با حکام
 نماز و مسائل و حوادث بعد از آنکه خوب می توان خواند قرات مسنونه را زیرا که این دلیل است بر تقدیم آفر مطلقا و آفر انفسیه کرده اند با علم باشد
 پس اگر بخین مراد از آنان هر دو قسم یک قسم باشد انتهی و همین است نه بهیلام احمد زو اکثر اصحاب می ابو یوسف و به قال الشوافی والریح
 صاحب الحجة الباقه و در صفی گفته حدیث مسلم و دلالت میکند که آفر احق است با امامت از اعلم باشد بعد از آنکه هر دو با مجزیه الصلوة می توانند
 و شافعی گفته است اهل عصر اول فقه با قرات قرآن تحصیل می نمودند پس هیچ قاری نبود الا فقیه پس حدیث ساقراست از فقهایی ستویمین
 در فقه و درین توجیه نظر است زیرا که اعلم باشد را مرتبه نمانده اند بعد از آفر پس معلوم شد که گاهی در قرات مساوی می بودند و در علم پس متقا
 پس تقدیم آفر بر اعلم می شود بحسب حدیث و غرض در آن تشریف آفر است و تنویع بوی و دلی و در حل و لایحه خود احق است از آفر و قرات
 انتهی و شافعی این العام گفته است و اینچنین است لال کرده شود بیان بر تقدیم اعلم بر آفر حدیث تقدیم الی بکست در ایام مرض با وجود آنکه در صحابه
 آفر بود و از وی نه اعلم و سبل قول اول آفر که بیستی و دلیل ثانی قول سعید کان ابو بکر علما و این و آخر خود و انحضرت صلی الله علیه وسلم
 انتهی که این فعل انحضرت است و حدیث باب قول انحضرت و قول مقدم است بر فعل فخر از آفر بودن آبی بن کسب لازم می آید که بنویسی و دیگری
 آفر انما باشد چه انما بود که ابو بکر هم آفر باشد و هم نظم دوی اول کسی است که قرآن را می شنید و بعد از آنکه هم حفظا بقدر آن پس آفر است و باشد
 بر اعلم و الله اعلم فان کنا فی الفیقه الا سواء فانکلهم بالشیقة پس اگر باشد در علم است و در قرات برادر پس امامت کند و درین

مردم در بخت یعنی هر که بخت در مدینه پذیرد آورد و درین فضیلت سابقین مقدم شد با امت و تقدم و نماز اولی واجب باشد و در وقت نماز اولی
در علم افض و افضی با مقدم داشته اند زیرا که چون واجب بخت از وطن منسج گشت بجای می بخت از ذنوب و خطا که موطن طبیعت است اعتبار
کردند و در حدیث آمده که المهاجر من یتجرب الخطایا و الذنوب و در سبل گفته این بخت شامل بخت زائد آنحضرت و بعد از اوست مثل سبکه
بخت کند از دار کفر بسوی دار اسلام و شاید گفته میشود که اولاد مهاجرین را حکم آبایی ایشان است و تقدیم انتهی فان کما افاض
الهیة سواء فاقد مع سبک است که سبکین و سکون لام پس اگر باشد در علم و قنات و بخت برابر پس اامت کند و درین ترین ایشان
در اسلام یعنی مقدم کرده شود مقدم اسلام بر نماز اسلام و همچنین اگر در صغر چنانکه باید حدیث مالک بن حویرث یؤتیکم الکتب کرم
و فی الدیة سبک است و در این عوض سبک است اما یعنی اگر باشد در بخت برابر پس اامت کند کسان ترین ایشان در سبکین و سبک و غیر
درین حدیث همین قدر از مراتب مذکور شده گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند که در شرف انتساب بر او مقدم کرده شود و اگر در اکران بود
برابر باشند قدر نماز دنیا اختیار بدست قوم باشد هر که انخواهند از ایشان امام نمایند و ذکر ابن الهمام در جایی که در زهد سبک شایسته است
بعد از سن نسبت تقدیم کرده و بعد از وی طیب الثوب و بعد از وی حسن الصوت و نیز بعضی مسافر و مقیم اولی است
یعنی برای پیمان و در سبک گفته اند که سبک است تقدیم اند قریش اند حدیث قدیمه اخراشیا مصنف گفته اند قدیمه طرق فی جزیره و از ایشان
احسن الوجوه بنا بر حدیثی که در او است بدان و در وی بکر ادنی ضعیف است انتهی گویم این حدیث نزدیهی است از ابی زید الصمدی که در این بجز
فی الموضوعات و گفت احمد حدیث سوری و لیکن صحیح مگر آنکه روایت کرده است ابو عبد الله عایشه است و گفت خواسته است عایشه شریف است
واللهی کذا فی ضوء النهار لا یقبح عن یقین یعنی چنانکه در وقت نماز و در وقت عجم و تشدید یونان الرجل الرجل فی سلطانهم و اامت نکند
مردم در داخل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی در جای که مالک است چنانکه در ولایت دیگر آمده فی الیه پس تقدیم بخت و الی را در ولایت و
مثل العلم اعظم و خلفا و حکام و ذنوب و خصوصاً در اعیاده و محاسن و نیز بر امام جمعی و صاحب خانه که باذن ایشان زمره را برین معنی میگردد و در این
از سلطنت عزت و مودعی می شود و بی تابغرض تقاطع و ظهور خلافت شریعت جماعت مردی است که این عمر با فضل و شرف که وی دشت و سیر
تجارج نماز کند و در یکی شب غلام و فاسق بود که او را البخاری فی حدیث اثره گفت معارض نیست این حدیث نماز گذاردن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در خانه اش زیرا که وی امام است هر کجا که باشد استی و بختی که باذن الشیخ شد و سبک است انتهی این کتاب است و اول حدیث عام بود
و لیکن است سلطان صاحب بیت جابر و در حدیث مخصوصه و در حق وی از خبر الطبرانی من حدیث ابن مسعود و لقد علمت ان من است
ان یتقدم صاحب البیت مصنف گفته رجال ثقات و اما امام مسجد و اگر چنانچه ولایت سلطان باعمال او باشد داخل است در حکم سلطان
و اگر اتفاقاً اهل مسجد باشد یعنی کما حقن گودلین جنت و این ولایت خاصه است و لا یفقد بخت و والی علیه و ان فی بخت
عنه تکرر متهم و نمیشد مرد و خانه و دیگر تکرر مردی مراد بران فرشی و سجاده و وساده ایست که بر این خود خضاره و انداخته و شلش از تکرر
و اگر امام است و بعضی از کمره مراد داشته اند و اول اصوب است الا باذنه مگر باذن وی متعلق بر و حکم است که ولایت بر او است و ولایت
و در روایتی بجای سلطان فی ابله آمده یعنی در اهل خانه وی و این بخت تفسیر کرده اند سلطان باجمه و ملک و حکم است چنانکه گفته شده
رواه مسلم و هم سلم از ابی سعید روایت کرده که آنحضرت فرمود چون باشند بر کس پس اامت کند ایشان را یکی از ایشان را حق
ایشان با امت آفرایشان است و ابو داود و ابن عباس آورده که فرمود رسول خدا بایک که اذان گویند برای شما یگان شهادت امام کند

وشرح یعنی بوقی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم غیر صفوف الرجال اولها
 بهترین صفای مروان اندوی کثرت نخستین آنست بسبب صلوة فرستادن ملائکه بروی و شش ها اخرها و بهترین صفای از روی قیام
 پسین آنست و خبر صفوف النساء اخرها و شش ها اولها و بهترین صفای زنان پسین آنست و بهترین صفای زنان
 نخستین آنست یعنی مروان را باید که در صف مقدم باشد بر صفی زنان و زنان بین و متاخر باشند از صف مروان و راه مسلمة
 و رواد ایضا البزار و الطبرانی فی الکبیر و الاوسط و الاحادیث و فضائل صف اول و سبع ست احد از حدیث ابی امامه آورده که فرمود آنحضرت
 خلو ملائکه سلوة می فرستند بر صف اول گفتند ای رسول خدا بر صف ثانی فرمود و بر ثانی هم در و الطبرانی فی الکبیر قال العیثی فی اعلام مؤمنون
 و در حدیث عثمان بن بشیر است گفت شنیدم آنحضرت را می فرمود بر سببیکه خدای تبارک و تعالی و فرشتگان او در صفی فرستند بر صف
 اول یا صفوف اول اخرجه احمد و البزار قال العیثی فی رجال ثقات و بزار از حدیث ابی هريرة آورده که مستفاد کرد آنحضرت **صلی الله علیه وسلم** اول
 سه بار و بر این صف ثانی و در بار و بر این ثالث یکبار بیفتی گفت در وی ایوب بن عقیه است ضعف وی از قبل غفلا دوست و زیاده شد
 و در صف اول و سابعه م و افضلیت او بر سایر احادیث بسیار طریقی در اوسط از حدیث ابی برده آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه وسلم اگر توانی که باشی در پسین یا پیشین یا در میان راست او پیشی گفته پسین هم اجدد ذکر او نیز وی در اوسط و کبیر از حدیث
 ابن عباس آورد و بر شصت یا بعضی اول و بر شصت و دوم و در و در خود را از صف کردن و میان سواری پیشی گفته در وی اصل مسلم
 مکی است و اثنی عشر اول اول الاحلام و النبی اندر از حدیث عامر بن ریجه آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم باید که نزدیک
 شوند از صاحبان بیوع و عقل و دانش ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم حیثی گفت در وی عامر بن عبد الله عمری است و اکثر بضعه بیانه
 و اختلاف است و حجت گرفتن بوی مسلم و از بعضی حدیث ابن مسعود زیاده کرده مختلف نشو پس مختلف شود و علمای شافعی و در و در شافعی
 خود را از پیشین است و درین باب حدیثی است و در حدیث باب و لالت است بر جواز اصطفاقی نشان از وی صفوف برابر است که نماز
 ایشان بامر و ان باشد یا باز نان و محلل است غیرت آخر صفوف زنان باید که آنها درین وقت دور باشند از مروان و از رومیت و
 شنیدن کلام ایشان بگویند علی است که تمام نمی شود مگر وقتی که نماز زنان بامر و ان باشد و لیکن وقتی که امام ایشان زن باشد و بوی
 صف کنند صفوف ایشان مانند صفوف مروان باشد و **افضل** صفوف صف اول باشد **وشرح** ابن عباس رضی الله عنه
 قال اهل بیت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیل که تا نگاردم بار رسول خدا صلی الله علیه وسلم یعنی در خانه خال خود و سمیه
 یکی از اهل بیت و طهر است پس ستادم من جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا آنحضرت و علم آن در باب قیام السبل مشکو و غیر
 و غیر آن مذکور است قاضی رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اسی من و رانی فحمله عن یسهم پس گرفت آنحضرت
 سر از پیش پشت من پس بگردانیدم بجانب دست راست خود متفق علی علیه حدیث بیل است رجعت صلوة متفق متفق
 و بر یک مقدمه اگر یک کس بود بر صف او جانب دست راست امام است بلیل ادارت زیرا که اگر بسیار موقعی می بود وی اولت نمی بود
 و باین رفقه اند جا بهی و ملاقات نمی کرد بگوید چنان یک امام باشد و یک مقدمی خلفه امام باشد پس اگر رکوع کند امام قبل از آن و دیگری
 بایستد این کس از زمین بخواهد بر حدین منصور و توجیس نیست که امام مقدمه اجماع است پس متبر باشد و موقع امام را آنکه ظاهر شود
 خلافت وی و گفته اند و لالت میکند رجعت صلوة قائم بر سایر امامان آنکه آنحضرت از آنکه در این عباس را با عاده و جاز است که در محراب نماز

باب شصت و النجاة والاحكام

که می سفرد بود بنابر جمل یا حرم صلوة ایست بود و قول می کرد و اندام را جانب دست و پشت خود ظاهر است در اندام می را بر روی طایفه مشرب
 در بعضی الفاظ حدیث است فمحت الی چند از بعضی اصحاب شافعی آمده که مستحب است استادن ایستادن که در پیش امام مگر این هر چه روایت کرده
 می کنیم اعطاء را میگذارد یک مرد نماز با یک مرد پس کجا ایستد گفت بسوی شتی می گفتیم آیا محاذی او نشود تا آنکه صحبت شد هر دو می
 بر او ایستادند از دیگران گفتند گفتند ایستد بطریق که در نشود تا آنکه میان هر دو فرجه باشد گفتند ایستد و شلفی الموطا عن عمر بن عبد
 الرحمن بن مسعود انما نصف نعمة فقیر باقی جنگله از این سخن نیز در الجمله درین حدیث موقوف و احراز امام بیان کرده اند که بر عین می باشد
 و اگر زیاد باشد خلف امام باشد امام شوکانی گفتند و همین بود فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و فعل اصحاب وی در باب جماعت که
 ظاهر بر عین امام باشد و دو وزانند و پس امام ایستد و جمهور گویند که این واجب است و حسین بن سبیب گفته که منسوب است
 به غرض می است که واحد خلف امام ایستد اما دلیلش پیدایست انتهی گویم دلیلش گذشت و بعضی است عادت مسلمین بطایفه بعد از
 آنست که ناموس بر امام مقدم نشود پس سادی باشد یا متاخر و نقل کرده اند که هیچ یک از مقتدین در عهد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و خلفا از عین بر امام مقدم شده باشند پس ترک تقدم آیا صفت نفسیه است یا نه و اگر مقدم نشود احتمال اول نماز باطل شود یا اشتدا
 باطل شود و نماز صحیح قول قدیم شافعی آنست که صفت نفسیه نیست و استعمال صلی و از امام باطلی خلف امام در جای اقتدا از بار
 شیوع سنت است و التزام آن نیز که تقدمی که از این الفاظ مضموم می شود مخدوف است باین قیام مقتدی و احدی چنان عالم و بسیار سنن
 موقوفه که شایع می شود و در افراشی همه ایشان یافته می شود و دلیل عقلی بخلاف آن دلالت نماید و قول جدید آنست که صفت نفسیه است
 و ترک آن نماز باطل میگرداند و قیود نظیر الی کمالان اقتدا اگر نماز باطل ساختنی می باشد که ترک اقتدا بطریق اولی نماز باطل گردانید
 و در حدیث بخین ثابت شد که قوم ترک اقتدا با یو یک صدیق نموند و اقتدا کردند با آنحضرت صلی الله علیه و سلم انتهی و عن النبی صلی الله
 علیه و آله قال صلی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقمتم و بحکم خلفاء نماز کردند و آنحضرت پس استادمین و تنجی که
 در غایت ما بود پس آنحضرت در اینجا عطف است بر مرفوع متصل و درین تأکید فصل و این صحیح است بر مذہب کوفیان و در روایتی نا آمده و نا
 بیتم ضمیر بود و بعد عبد الله بن حسین بن شمیر و بعضی گویند ضمیر نام برادرش است که نه صبی بود و او مسلم خلفان و امام مسلم پس
 و این کیفیت مادرش است و نامش مشک بود و بعضی و ازین حدیث معلوم شد ایستادن کوکب یا مرد و صفت شیع در هر گفته دلالت نیست
 ملین را بر ایستادن صغیر تار می توان گفت که چون نماز نقل بود مسأله گرفته باشد و آن احکام نماز فرض است انتهی و غیر تا بل و هر حدیث
 آنست که نزد مسلم که نماز کردند و آنحضرت مادر یا خالود می پس استاده که در اجانب بین وزن را پس و درین حدیث که می نیست شکی که گفته
 مقدم کرده و در وصف مردان پیشتر که در کان پیشتر زمان محدث ابوالفضل شعری که میگردانید آنحضرت رجال را پیش فلان و فلان را پس ایشان
 و شروان را خلف فلان اخیر احمد و اخیر بعضی ابو داود و در حدیثش شهر بن حوشب است و بخیر است حدیث انس متفق علی علیه
 و اللفظ الحجازی و در مسلم گفته حدیث دلیل است بر صحیح جماعت و نقل و بر صحیح صلوة برای تعلیم و تبرک که میاید علی القیوم و بر صحیح
 مقام دو کس خلف امام است و بر یک و قوف سفیر جماعت است چنانکه از لفظ پیغمبر ظاهر است زیرا که بعد از قیام پیغمبر است و بر یک زبان و صفت با
 نایستد بلکه در صفت عامه باشد و ازین روای می نفهم نشود و این عند صفت مرد یا بایستد نماز را جز نیست زیرا که نیست و حدیث که گفته
 آن نین بر آنست که آن موقوف است و نیست در وی الت بر صلواتنا را اگر نگردد و در غیر موقوف خود و قضا عن پیغمبر یا نماز و نه نین

اما ابی بکرین فساد بپایست انتی و عمر ابی بکره رضی الله عنه انه انتهى الى النبي که وی رسید بسوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم و هو ذاکم و حال آنکه آنحضرت در کعبه بود و قریح قبل ان یصل الی الصف پس رکوع کرد پیش از آنکه
برسد بصف یعنی خواست که داخل رکوع گردد و فضل تکیه اولی و زیاد بر شمشلی الی الصف پیشترش کرد رکوع بسوی جمع و ذکر التبت
و ذکر کرده شد این فعل او نزد آنحضرت فقال له النبي پس گفت او را آنحضرت صلی الله علیه وسلم زادك الله حرصا زیاد کرده او را دعا
خدا ی تعالی طلب حرص خیر و وصول مقام قرب و لا تقصیر یعنی قوی تر از دعا یعنی و باز گردان و این امرست بایستادن در وضعی که از ایست
و در بعضی روایات و لا تقصیر بسکون عین و ضم و ال نیز ضبط کرده اند از عدم یعنی و دیدن یعنی چندان شتابی در پیشی کم که بدویدن رسد و اول
صحیح روایت و در روایت مصنف و تفسیرش اختلاف کرده اند و معنی قول آنحضرت لا تقصیر یعنی فرمود از دعا و بسوی احوال خارج صف انکار کرد
این معنی را این جهان و گفت ارا که در کعبه و کمین و در راه آمدن بسوی نماز گفت ابن القطن به تبیت مصلب بی این صفر و معنی وی آنست
که عود مکن بسوی فعل خود و در صف و حال آنکه تو در رکوع هستی زیرا که این مانند رفتار با نعمت است انتی و اها البخاری حدیث و ال است
برینکه هر که در باب اقامه راز آنکه برسد و صفت و زاد ابو داود و فی و زیاد کرده او را و درین حدیث قریح دون
الصف ترمضی الی الصف پس رکوع کرد جدا از صف و پس آن باز رفت بسوی جمع و این زیادت در روایت بخاری هم موجود است
چنانکه گفت ابی بکر و عبارات و از اینجا معلوم شد که انفراد خلف مطلق نماز نیست زیرا که امر با عاده صلوة نکرد و در جمل گفته آنحضرت امر
نکرد زیرا که وی جلیل بود از حکم و جل عزت طبری و از وسط از روایت عطاء از این از بزر آورده که وی گفت چون در ایام یکی از شامها سجد کردم
رکوع اندیش باید که رکوع کند و فنی که در ایام پیشتر بود و در حالیکه رکعت است تا آنکه در ایام بصف برستیم این سنت است عطا کردیم و در
که چنین میکرد و این جرعه گفته و در هر طار که میکرد و این چنین پیشتر گفته رجاله حال الصبح که در این معنی است بیکه لفظ التبت بعد شنات قوی
از عاده باشد یعنی عاده مکن نماز خود را که آن صحیح است و مردی است بسکون عین از دعا و نمود و است روایت ابن مسکن از حدیث ابی بکر
بلفظ اتمیت لصلوة فانا ظلمت سعی حتی و قلت فی بصف فلما قضی لصلوة قال من الساعی انفا قال ابو بکره نقلت انفا قال صلی الله علیه وسلم
زادک استمرضا و لا تعد و اقرب از روی روایت آنست که لا تعد از دعا و است ای لا تعد ساعیا الی الدخول قبل و هو کمال بصف زیرا که نیست و این
کلام چیزی شمر فساد نماز تا آنکه گفت او را صلی الله علیه وسلم که عود نکنند از نماز و قول می زد که استمرضا مشعر اجزای است یا لا تعد از دعا و باشد
و عمر و ابی بکره بفتح و او که سروده کتب او ابو قریحه است بکس قاف و سکون و او قیل ابو شداد بن معبد یکسر و هم سکون
عین مملاین مالک بن عیسی السدوسی از حدیث است قدوم آورد و در سندش صالح و گریان و بریان و بنزول کرد و بنزد
بجزیره و در برقه و قریب آنجاست رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم را می رجلا یصلی حلف الصف جدا
و یا آنحضرت مردی را که میگذاشت و نماز پیش از نماز و فاسد ان یحیل الصلوة پس شمر نمود او را که باز گردانند نماز را بجهت غلطی باشد
بر تقصیر از تقدیم از نه است بطلان و فساد نماز و فاسد است بطلان این شمر نماز با وجود امکان دخول و در صف یعنی و اما جمع و بعضی از دیگر
و شافعی تضعیف این حدیث میکرد و میگفت لو ثبت هذا الحدیث لقلت به بیهی لفته احتیاج قوی است ازین بنا بر ثبوت حدیث مذکور و هر که قائل
بعدم بطلان نماز است و لیث حدیث ابو بکره است که آنحضرت او را امر با عاده نفرمود تا آنکه می بعضی نماز خلف صف منفردا گذارد و پس از آنکه
درین حدیث مجهول باشد و در ب گفته اند که اولی حدیث ابو بکره است بر عده و آن خشیت نوات است با انضمام وی بقدر امکان این حدیث

مرفوعه و در جمیع صلوات مستحب است که گویند این معارض حدیث الی مکره نیست بلکه رافعی اوست و امر مکرر و این آنحضرت
 او را با عاده بنابر بعد از نماز عاده مصلی خلف صف را منفردا و این دیگر عالم بود و بان اشتی گویم بعضی استثنای کرده اند نماز
 بنابر رافعی که هیچ کس نیست خدا را بر تخیل سه صفت که مستحب است در آن اختلاف زن که پس مردان بگذارد و نیز مساوی صلوة بر تخیل است که نماز
 نماز خلف صف تنها بگذارد و اما اگر امام خلف صف چند و بعد از آن نصف در آید فاسد نگردد و چه در نوبت امام امر حکم نماز گذارد و چه نوی مسلم
 بروست و چه یمن است و راه احمد و ابو داود و الترمذی و حسنه و صححه ابن حبان و حاکم نیز بر تخیل می کرده **و لای**
 و مرابحان راست عن از حدیث طلق بریعی و ترجمه وی و بار گذارنده لا صلوة للنفرد خلف الصف میت نماز
 مرتبه را پس صف چندی ظاهر در نفی صحت است و نیز و ای دیگر عمل است بر نفی کمال و زاحا الطبرانی فی حدیث و ابصه و زیاده کرده
 طبرانی در حدیث و البصیرین نظر را داخل است معهما و اجتزرت رجلا آیا داخل نشدی یا ایشان که در وصف بودند یا ناشی
 مردی را از صف و او را نزد خود هم شده میکردی تا نماز تو تنهایی شد و تمام حدیث طبرانی این است اگر رنگ شود و بنوعی مکان پس با عاده کن
 نماز را زیرا که نیست نماز ترا و این در جمیع الزوا و اندر ولایت ابن عباس است که چون سنتی شود یکی از شما بسوی صف و حلل آنجا صفت نماز شد
 پس باید که بکشد مردی را بسوی خود و هم شده کند آنرا بر پهلوی خویش گفت و راه طبرانی فی الاوسط و گفت مردی نیست از آنحضرت مگر همین
 است و در سندش سری بن ابراهیم است و هم ضعیف جدا و از کلام مجمع الزوائد معلوم می شود که در حدیث و البصیرین هم سری بن ابراهیم است
 و هم ضعیف است و قاضی شرف الدین مغربی در شرح بلوغ المرام گفته که این سری در آن روایت طبرانی است که مردی زیاده است مگر آنکه
 ابو داود در سبیل از روایت مقاتل بن حیان مرفوعا آورده که اگر بیاید یکی از شما و نیاید جای پس بکشد و احتیاج نماید بسوی خود مردی را
 از صف و باید با وی و چه بزرگ است ابر حنیف و طبرانی در اوسط از حدیث ابن عباس آورده که آنحضرت سلی الله علیه و سلم کرد و آمده و او را
 تمام شد نصفه اینک بکشد بسوی خود مردی را و هم شده کند او را بر پهلوی خود و است و این است **و عن ابی هریرة رضي الله عنه**
عن النبي صلى الله عليه وسلم قال اذا سمعتم الاقامة فامشوا الى الصلوة وعليكم التشكيت والوقار چون
 شما اقامت را پس بروید بسوی نماز بر رفتار متوا و غالب است بر شما آرام و اگر آنبار یعنی شتاب و دووان نیاید بلکه ایستادگی تمکین بیا
 نوی گفت که حسن ثانی است در حرکات و اجتناب عجب و وقار در بیعت باشد و بعضی طرف دفع صوت و عدم التفات و گفته اند
 مستحب و در حدیث است و ذکر ثانی برای تاکید است و در حدیث است بوقار و عدم سرع در امان بسوی نماز تا بیدار شود و گاهها و در بایضت
 آن نیز که در مسلم است از حدیث جابر که بر خطوه که می برادر و بسوی نماز روید است و نزد ابو داود است مرفوعا چون و ضرور یکی از شما پس
 نیکو و وضو پیش بر بسوی مسجد برداشت پای راست خود مگر آنکه نوشته شد برای وی حسنه و نهاده قدم پیشی مگر آنکه حاکم و در آنکه
 سینه را پس بر گاه که آمد مسجد را و گذارد و در جماعت بخشیده شد و او را پس اگر آمد و بعضی نماز گذارد و آنما و بعضی باقی است پس آنرا و چه حدیث
 و تمام کرد آنچه بانی است باشد و همچنین و اگر آمد مسجد را و نماز گذارد و آنما باشد همچنان و لا تسرعوا و شتابی نکنید و ندوید و خدا در حکم
 فضله و اما قافیه فامشوا پس آنچه در بایض از نماز با امام پس بگذارد و آنچه فوت گردد شمار در دنیا بعد پس تمام کنید آنرا و بعد از فراغ
 امام برخاسته بگذارد و این جواب شرط حدیث است ای اذا فاضل ما امر به من ترك الاسراع و نحوه فاما در کتب الخ و گفته اند که علامت سکون
 و عقلت و حماقت و دین است برای نماز و اگر شتابی کنند و خواهند که تکبیر اولی در این بند پیش از این می بایست مستعد و تمهینی شد

شتابی که مجوس است این است متفق علیها و در روایتی مسلم راست زیرا که یکی از شما وقتی که قصد نماز را میسر و دوسوی می پسندد
 و نماز است یعنی و در هر حال تعالی را حمد و مدح نماید و نماز را بگوید که در هر چه جا بگوید باشد و حاضر وقت بود و انقضای ساعته تکبیر اولی مستقول
 و باقوست و اللفظ المختار و در حدیث دلالت است بر ادراک فضیلت جماعت با دراک جزوی از نماز جمعه امام اگر چه کمتر باشد از یک گشت
 و چه قول الجمهور و دیگران گویند که نمی شود در رکعت مگر در یا فتن رکعت لقوله صلی الله علیه و سلم من ان اذکر رکعة من الصلوة فقد اذکر رکعة
 و صد باب الجمعة شرط ادراک رکعت بیاید و قیاس کرده اند بر آن غیر او را و جواب داده اند که این در اوقات است نه در جمعه و جمعه مخصوص است
 بر وی قیاس خوان کرده است لکه از ده حدیث باب بر محبت دخول امام در هر حالت که در یا بد او را و داخل کرد بن ابی شیبہ مرفوعا که هر که در یا بد
 مرا بکند یا قائم یا ساجد پس باید که باشد با من بر حالت من که بر آنم گویم نیست درین دلالت بر اعتنا و چیزی که در یا بد نیست آنرا امام و در هر حال
 مستحب است در هر حالت بلکه در هر حال است بهودن جمعه امام و طهرانی و دیگران علی بن ابی حمزة و سواد آورده گفتند هر که در یا بد نیست رکعت دلیس نشود و سجده را
 بهیچ گشتی نیست بر حال بر یقین و نیز وی در کتب روایت کرده اند حدیث زید بن وهب که گفت در هر دم من و این مسعود و مسجد امام را بکند بود پس جمع
 کردیم پس مشی نمودیم تا آنکه برابر سجدیم پس چون خاف شد امام استادم تا قضا کنیم گفت تحقیق لتور یا فتنی و در این حدیثی گفتی از حجه
 بر حال موثقین و این همه آثار موقوفه است و در آخر دلیل است بر نه سبب ابن الزبیر و تقدم و در بعضی روایات حدیث باب یا خافوا و امره
 عرض آنرا و اطلاق قضا بر ادای آید پس در معنی اقتراب باشد و الاسغارة و اختلاف کرده اند علما و غازی که در یا بد نیست آنرا لاحق با امام خود
 که آیا این اول نماز است یا آخر آن یعنی اگر اول است بجز در رکعت سوم مغرب در سبب گفته حق این است که این اول نماز است و گفته
 اند که ما این را نمی برضو و اگر آخر است عکس این احکام کند بجز در رکعت سوم مغرب در سبب گفته حق این است که این اول نماز است و گفته
 تحقیقانه فی تحاشی عنوا الثمار و اختلاف کرده اند اما حکم در یا بد امام را در رکوع و رکوع گفت باوی یا باساقطی شود و قرات این رکعت نزد
 کسی که واجب می گوید یا بد را در هر رکعت پس اعتنا کند بدان یا باساقطی شود پس اعتنا کند بدان پس گفت اند که آن معتد به است زیرا که امام را
 پیش از راست کردن پشت و یا بد نیست و گفته اند نیست معتد به آن زیرا که فاسخ از وی فوت شده و قد یصلنا القول فی ذلک فی مسئله شکیله
 و لیس شذوذا و اجزا و لغایت و از اوله است حدیث ابی بکره که در رکوع کرد و حال آنکه او شان رکوع بود و در آنجا حضرت ابن رکوع او را مقرر داشت
 و منی نکرد و رکوع دوسوی و دخول قبل از منتهی شدن بصفت مکافرت انتهى و عن ابی بکر رضي الله عنه
 گفت ابی بن کب نماز نکرد و امام رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی نماز با دو پس هر گاه سلام داد و گفت آیا حاضر است فلان پس
 بیست نام شخصی را بر او گفتند حاضر نیست باز نام کسی دیگر را بر او که آیا حاضر است فلان گفت نیست فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشاء آن
 نماز است بر منافقان و اگر می دانستند ثوابی را که بکنند و درین دو نماز است هر یک یعنی آن نماز بر آنرا بر آنرا خوانده یعنی آن نماز
 و غیر آن و بدستیک صفت اول نماز را در صفت فرشتگان است یعنی در فضل و شرف که بر دیگر برای الهی استاده می باشد و اگر کسی بداند
 که چیست فضیلت صواب اول هر یک یعنی شتابی میکند و در یا فتن آنرا در سیدان بدان قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 فرمود آنحضرت یعنی بعد ازین که مذکور شد صلوة الرجل مع الرجل اذکی من صلاته و حقه بدستی نماز کردن با مرد با یک مرد
 پاکیزه تر و گوارنده تر و فاضل تر است از گواردن وی تنها و صلاته مع الرجلین اذکی من صلاته مع الرجل و ما یجوز
 با دو مرد و فاضل تر است از نماز دوی با یک مرد و ما کان اکثر فهو احب الی الله تعالی و هر چه سیادت از جماعت پس بر هر چه کمتر

بسوی خدی علی و پیغمبر است از روی ثواب رواه احمد و ابوداؤد و النسائی و ابن حبان و صححه ابن حبان و انرجیه
ابن ماجه و صححه ابن اسکین و العقیلی و الحاکم و ذکر کرده اختلافی را که در ویست یعنی احمد و ابن ماجه بل انکی افضل و بدل ما کان اکثر ما روئیت
بوئیت نووی شارح کرده علی بن ابی الدینی بسوی صحیح می و ارجح همین است که صحیح است نزد شعبه و ابن سعین و علی بن ابی الدینی و ذوالبی و ابی حاتم را و
قال فی الاثر و لفظ بذکر صلوة الی این است صلوة الرجلین یوم احدیها صاحب انکی عندنا من صلوة مائة تشری و درین باب حدیثی است بالغایه
و در حدیث بیل است بریکه افضل صلوة الجماعة امام و امام است و موافق اوست و ابی ابن ماجه از حدیث ابوسبی اشان نماز و قوما جماعة
و استلال کرده اند محدث مالک بن الحریث که چون حاضر شود نماز پس اذان گوید پس اقامت گوید پس تباریکه که امامت کند شما را
الکبریا و روایت کرد احمد از حدیث ابی سعید که در آمد در وی سجدا و آنحضرت گذارده بود با اصحاب خود نماز ظهر را پس نه بود او را آنحضرت
چیز چسبید و ترا ای فلان از نماز پس فکر کرد چیزی اعتلال نمود بران لغت ابوسعید پس استادان آن مرد و حالیکه نماز میکرد پس فرمود
آنحضرت آیا نیست مردی که تصدق کند برین و نماز گذارد و با وی پس استاد در وی با وی یعنی تا نماز گذارد همراه او و بهیچ گفت حال را با آنحضرت
و عن آنحضرت بنت نوفل و قیل بنت عبداللہ بن الحارث بن عویمر آنحضرت زیارت وی میکرد و او را تشبیه نام نهاد و وی
جمع کرده بود و فرکان را امامت میکرد و کسان خانه خود را و اذن خواست بهنگام غزوه بدر از آنحضرت برای غزو او آمد و او را آنحضرت
بامات اهل مدین و مقرر فرمود بر وی و مؤذنی که اذان می گفت برای نماز او و او را علای و واهی بود که آنها را بدر کرده اند و او را بدر
شعبه او را و او را درش چنان کشید که جان داد و صاحب آن عمر رضی اللہ عنه آن هر دو را بهر ساینده بدر کشید و این هر دو اول صلوات بود و
ان التبی صلی الله علیه و سلم امره ان یقر اهل دارها برستی که آنحضرت حکم کرد او را که امامت کند کسان خانه
خود را حدیث بیل است بر صحبت امامت زن کسان خانه خود را و اگر چه در ایشان مرد هم باشد زیرا که مؤذن دی مردی پیرو و وظایه است
که او را و ظلام جاریه خود را امامت میکرد و رفت از آنحضرت این امامت ابو ثور و زنی و طبری خلافا لهما پیرو و امامت مرد و صفت زنان پس
روایت کرد عبداللہ بن احمد از حدیث ابی بن کعب که وی آمد نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و لغت با رسول الله کرد و مشکلی در وی فرمود و چه کرده
لغت و خانه من زنمان اندم گفتند تو قرآن میخوانی و ما نمیخوانیم پس نماز بگذار با ما پس نماز گذار و ما با ایشان هشت رکعت و در بیاض ایشان
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت ابی پس دیدم سکوت آنحضرت را و رضا تیشی گوید و در پیشناش کسی است که نام نه و آنرا و لغت روایت
کرده است آنرا ابو یعلی و طبری را و در وسط پیشناش حسن است شوکانی گفته امامت زنان در میان صف است چنانکه مردی است از فعل
عایشه که وی امامت کرد زنان را و هم ستاد و در وسط صف آنحضرت عبدالرزاق و الدارقطنی و البیهقی و ابن ابی شیبہ و الحاکم و مردی است
مثل ان از امام سلمه آنحضرت شافعی و ابن ابی شیبہ و عبدالرزاق و الدارقطنی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و الحاکم و البیهقی و در پیشناش
عبداللہ بن بن خلاد است و در وی جهالت است و لیکن صححه ابن خزیمه **و عن** الشری رضی الله عنه ان التبی
صلی الله علیه و سلم استخلف ابن امر مکتوم بن قثم الناس و هو اعلم خلیفه گرفت آنحضرت ابن ام مکتوم را که از شایسته
حاجا و قدیم الاسلام و از مجاہدین اولین است و سبب نزول سوره عبس است که امامت کند مرد و ما حال آنکه وی نابینا بود و گفته اند
که آن سینه تیره بار بود و یکبار از آن وقتی که بغزوه تبوک رفت با آنکه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در مدینه بود و خلیفه بود بر اهل عیال
و باعث بر اختلاف این ام مکتوم با ابی امامت همین بود تا علی رضی الله عنه را شغل عال مراملت مانع از قیام حفظ عیال نماید رواه احمد و ابوداؤد

والتحفة ای خود حضرت الشیخ لایق حجتان فی صحیحہ الکوئیل والطبرانی عن عائشة رضی اللہ عنہا ودر طبرانی است از حضرت عطاء اللاری ع
 ک غلیظہ کہ آنحضرت ابن ام مکتوم را بر نماز و جزآن از کار و بار مدینه کما شد حسن است و دیگر که دین سعد و ابن جحن آن نماز میاراکه در وی آنحضرت
 او را خلیفہ کرد و در بعضی می اختلاف است و دین باب است از عبد اللہ بن عمر الخطمی کہ وی امامت میکرد و قیوم خود را کہ بن حلیہ را و حال آنکہ نایب بود
 در بعد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از خیر الحسن بن مسعود فی سننہ و ابن ابی نعیمہ و عنہ قاسم بن اصبح فی مصنفہ و حاشیہ علی بعضی کتبہ کہ قوی تر
 از بن حدیث در دلالت بر امامت اعمی بل اگر امامت حدیث محمود بن الربیع است ثابت و مجتبیٰ کہ عثمان بن مالک امامت میکرد و قوم خود را و
 اعمی بود و بالجمله در بن حدیث دلالت است بر جواز امامت اعمی بل اگر امامت و بعضی گفته اند اگر اعلم باشد پس کفی تر است کذا فی شرح الکفر فکما
 عن البیہق و همچنین است در کتاب الشیخ و القطار فی شرح در ترجمہ گفته دیدم من شیخ اجل اکرم عبد الوہاب بنقی کہ در گفته بود و کچھ
 در آخر عمر امامت میکرد اصحاب خود را و بود در نفس من چیزی از ان و میسر می شد اسوال بجمت تأدب و اعتماد بر آنکه هر چه ایشان
 کنند خلاف سنت و روایت نخواهد بود پس یافتیم در فقه کہ حکم می کنند بجز از ان و نیز در حدیث و دل است بر جواز امامت مفضول
 با وجود افضل کیابود علی رضی اللہ عنہ ابن ام مکتوم امامت فرمود بجمت عذری کہ مذکور شد انتہی شوکانی روح گفته صحیح است جماعت
 در پس مفضول زیرا کہ آنحضرت نماز گذارد و عقب ابو بکر و غیره از اصحاب و یافتند دلیل بر افضل بودن امام و آنکه در بعض روایات احادیث آمده
 کہ امامت کند شمار از اصحاب بجز آن در دین و مثل آن قیس قائم نمی شود بجمت بمانند ان و بر فرض جماعت ثابت از ان بین قدرت است کہ امامت
 و جز آن در دین منع است نہ انک امامت مفضول ممنوع است و محارکہ کردن این را با جماعتی کہ مستغنی از نماز گذاردن است در پس
 چیزی را فاجہ کسی کہ لا اله الا الله گوید و این اگر چه صحیف است لیکن نیست منہج از محارض خود و اصل این است کہ نماز عبادت است بجمت
 نماز دین و او بر هر مصلی کہ ارکان و اذکار آن بر وی که نماز صورت مجزیه خود نیز بجا آورد اگر چه بعضی معتقد از معاصی خود و توسل بجمت
 ان چیزی کہ از ان توسع می باید و لهذا شارع و روح و عدالت را در امامت اعتبار نکرده و حسن قرارت و علم بکنت و قدم بجمت و کبر حسن
 اعتبار فرموده پس مفضول لایق نیست کہ امام شود فاضل را مگر باذن وی و در ما و ای این امور اعتبار افضل نیست انتہی لخصاً و بجمت
 اشہد ان لا اله الا الله و محمد رسول الله عنہ قال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم صلوا علی من قال
 لا اله الا الله نماز جنازه گذارد بر کسی کہ گوید این کلمه را و در روایت احمد و ابو داود از حضرت ابو هریرہ باین لفظ آمده نماز جنازه واجب
 بر ہر مسلمان نیک باشد بل اگر چه کلمہ را کرده باشد و نماز نکردن آنحضرت بر مدیون کہ هیچ نگذاشت کہ بدان و بن و اورا افکارہ شود
 بقصد بجز و تشدید بود و همچنین بر محمد و محترفا و غیره و الا ان اتفاق است علما را بر وجوب آن و امام احمد گفته خلیفہ گذارد و دیگران
 بگذارد و این موافق ظاهر حدیث است و صلوا خلف من قال لا اله الا الله و نماز بگذارد بر کسی کہ گوید این کلمه را
 و در روایت احمد و ابو داود از حضرت ابو هریرہ باین لفظ آمده واجب است بر جماعت پس ہر مسلمان بر باشد یا فاجر اگر چه کلمہ باشد
 سائر یعنی جانوست کہ بوی اعتقاد کنند گوید و کہ باشد یا واجب است اعتقاد بجز از ان و بعضی استہلال کرده اند باین حدیث بر جماعت
 این بر تقدیر بیست کہ فسخ می بخورد مگر کشد و در صلح حاضر نباشد و در بن حدیث دلیل است بر گذاردن نماز بر فاعل لا اله الا الله اگر چه
 تمام بواجبات نماز نکند و باین دفعہ است زید بن علی و ابو حنیفہ مگر تشکیک کرده است قاطع طریق و باغی را و شافعی را در قاطع طریق
 نمائست و فقی کہ صلیب شود و اصل این است کہ ہر کلمہ شہادت میگوید پس اولی راست است بجمت مسلمانان راست و از انجم است نماز جنازه

مسافر و تمام کرده شد نماز عصر یعنی نماز سفر در رکعت مقرر ماند و نماز عصر چهار رکعت گردید متفق علیه در جواز قصر صلوة رباع
و سفر هیچ کس را ملایفی نیست و علمای است اجماع دارند بر آن و لیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب است و فرض وقت بر مسافر در رکعت است
و غیرت همین است و اگر چه آنوقت نیز مانند دیگر استیسی در خصت مجازست نزد ایشان چنانکه در علم اصولی نقل معلوم شده است و اگر کسی
چهار رکعت گذارد و جایز نیست نزد ایشان مگر آنکه قصه اولی بجای آید که آن در حقیقت قصه اخیر است اگر چه بزرگ سلام آنم گردد و اگر قصه اولی
نماز جایز نباشد و عاده آن لازم گردد و در هیچ امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن زید است همین است زیرا که گفته است حسن مسافر باید چهار رکعت
ثانوی میلا فخرین را بقصر صلوة و بعضی رکعتین و از بعضی مخرج معلوم می شود که در هیچ ایشان موافق در هیچ امام شافعی و امام احمد است که
قصر خصت است و متصلی غیر است که قصر است یا اتمام و اصل فرض اتمام است و دلیل ایشان ظاهر قولی تعالی است و اذ اخرت غیره الا کتب
فلیکن علیک من جملة ان نقص من امر الصلوة و ظاهر اذالات بر تحقیق در خصت کند نیز بواجب و لزوم و نیز قیاس کن نماز
بر در نه چنانکه روزه در سفر غیرت است و افطار در خصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عایشه که خواهد بود نیز دلیل آرد و لیکن در حدیث آن حدیث
سخنی است چنانکه مذکور شود و از عثمان رضی الله عنه منقول است که در ایام حج در مدینه چهار رکعت گذارد و صحابه در آنجا حاضر بودند و با وی بیخود
و از عایشه نیز آمده که اتمام میکرد و خفیه گویند که عبارت الانجاء علیکم نص نیست و تحفیف و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون سبک
کامل و رفع شفت و بیشتر بطاعت و عبادت و تکیه و اتمام آن گویا در قصر تقصیری و حرجی خیال میکردند پس نه بود هیچ حرجی و گناهی
و تقصیری نیست و این در رکعت حکم تمام آورد و ملاحظه و ملاحظه باینکه بعضی علماء که قائل اند بوجوب سنی بین الصفا و المروءة در قول حق تعالی
یا کذا انجاء علیک و ان یطوفت بهما مثلاً این گفته اند و قیاس بر صوم فاسدست زیرا که غنای اول لازم است و این علامت و
و غیرت بودن اوست و خلاف شفع ثانی در نماز سفر پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این فقره که درین آیت مذکورست قصر و قائل
نه قصر عدا چنانکه در صلوة خوف است که استقبال و التزم مکان و جزآن در آنجا ساکت است و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بطریق شهرت مروی
که همیشه در سفر قصر کردی و هرگز چهار رکعت نگذازدی و حدیث عایشه که مذکور شد از آن معلوم میگردد که نماز دو رکعت در سفر خصت نیست که بعد از
فرضیت چهار رکعتی واقع شده باشد بلکه اصل همان است و در سفر چیزی بر آن افزوده نشائی و این باجه نیز از حضرت عمر رضی الله عنه عدا و در آن
گفت صلوة سفر در رکعت است و صلوة اضحی در رکعت و صلوة فطر در رکعت و صلوة جمعه در رکعت تمام غیر قصر برسان محمد صلی الله علیه و سلم
و همچنین روایت کرده این جهان و صحیح خود و مسلم از ابن عباس اس آورد و گفته فرض که خودی تعالی نماز را بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و سلم و حضرت
چهار رکعت و در سفر در رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد و طبرانی باین افتقاد فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم و در رکعت و در سفر چنانکه ذکر
کرد در سفر چهار رکعت این احادیث را شیخ ابن الهمام ذکر کرده و مسلم از عمر روایت کرد و گفته فرمود پیغمبر صلی الله علیه و سلم این یعنی صلوة قصر
صدقه است که تصدیق کرده است پروردگار تعالی بر شما پیغمبر علی کسبه صدق و او را گویند تصدیق و آنچه قابل قبض نبود و اسقاط محضست و نیز
چون ولا تخلک من خروج تحفیف و تیسیر کرد و اسقاط نمود و تشدید بر نفس و اختیار اشد عرأنی بود که لائق مقام شکلی نباشد و خلاف صوم مسافر
که در کتب و روایات مسلمین هر است چنانکه در افطار و ولما انما شافعی احمد با وجود حج و قصر اتمام قصر واجب اند و همچنین فی الظاهر و صوم واجبست و هر چه مذکور
شد و آنکه گفته اند عثمان رضی چهار رکعت گذارد و صحابه آن با کمال گفتند و در صحیح بخاری از ابن عمر روایت کرد و گفته گذاردیم ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و در رکعت
و باقی که در رکعت و عثمان نیز در اول اختلاف و در رکعت گذاردیم بعد از آن اتمام کرد و عثمان گفته اند که در قصر می بود و اول اختلافش را پیش از آن بود که عثمان فیما

موجود است و این صامت گفته و دل کرده و شرب عایشه می فرمود و جماع نکرده از عایشه و دعوی کرد این امر صحیح و ما می گوئیم که این حدیث صحیح است و در سبیل السلام چون
 و قول دارقطنی در حدیث مختلف است در سن گفت من سواد و حسن و در عل گفت لکرس شب این کلام صحت است و در سبیل السلام چون
 بجمع کردم بسن دارقطنی با منم که وی بعد صوفی حدیث گفته اند صحیح و در وی علاین زهریر است در میزان گفته و ثقه ابن معین و ابن جابر گفته
 از آنکه در ویست که سنده از ثقات چیزی را که عشاء حدیث اثبات است انتهى پس اصل شواهدی بر آن در آنچه موافق اثبات است و باطل شد
 باین چه دعوی این حرم جهالت را نیز که معزوف بر اندازوی عین و حال هر دو حافظ این تعظیم صحیح است حدیث عایشه گفته شیخ الاسلام
 شنیدیم بیگفت این دروغ است بر آنحضرت انتهى مراد روایت بقصر و تیمم است بمشایخ و تخلف و گردانیدن آن از فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 زیرا که از آنحضرت ثابت شده که تمام نکرد و سفر و روزه فرض داشت در آن و قد حقه في الحج في سائر مستقاة اخره تاها ان القصص
 لا يعينه انتهى و المحقق طرس عایشه من فعلها و قال انه لا يشق علي و محقق و مطبوع از عایشه است که تمام را با می
 در سفر از فعل او بود و گفته که آن برین شاق و دشوار نیست و ازین لفظ جواز قصر معلوم میگردد آخره البهقی و اشکری و احمد و طبرانی و
 ابی ثناء است که قصر خصصت است و تمام عزیمت و نزدیک خفیه واجب و تمام است و هو الایع و عن ابن عمر رضي الله عنه

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان يعانى رخصه كما يحب ان يعانى معصية
 برستی که خدا می خدای دوست میدارد آنکه آدمه شود رخصتهای او را پس تا آنکه تا خوش میدارد که آدمه شود حصان او را و راه احمد و محقق ابو خزيمة
 و ابن حبان و ابن حریث ناظر است و آنکه قصر فضل است از تمام کماتیل حال آنکه در وی بلی برین و عافیت بلکه بلی بر سادات نیست
 بغیریت است و حدیث موافق قول می خدای است بِرِيكَ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيْلُ بِكُمْ الْعُسْرَ و فی رواية كما يحب ان يعانى رخصته
 عن ائمة چنانکه دوست میدارد آنکه آدمه شود و غیره تمای او را رسیل گفته فخرت حمید الشیر شاه و کریم بن طاهر و ابی ابراهیم و ابی جعفر
 چیزی است که مشروع شد از احکام بنا بر عذر و غریبت مقابل است و مرود و عجز چیزی است که آسان گردانند از برای بندگان خود
 و وسعت داد و از زود شدت از ترک بعض اجبات یا اباحت حرات آسان شوکافی گفته و در واجب است و دیگر آنرا تمام گذارد و گویا حاضر
 در اجار و جارا هشت گذارد و عمد او بود آنحضرت که اقتضای میکرد و در جمیع اسفار خود بر قصر اتقی و هو كما قال و الله اعلم بحقیق الحال

و عن النبي صلى الله عليه وسلم قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا خرج من مكة إلى المدينة
 امیال بود رسول خدا چون بیرون آمد مسیرت تسبیل را بر او زیرون آمدن قصد این قدر مسافت کردن است زیرا که مراد است که
 چون اراده سفر دراز میکرد و قصر می بود و دیگر بعد این مسافت و تسبیل ارض منتهای تر و بعد از گریز که بصیرت کند بر وی زمین تا آنکه کافی شود
 او را برای وی و باین معنی جزم کرده است و بعضی گویند دعوی آنست که نظر کند بر شخص مریض مستوی و در زمانه که مرست یاران
 آینه است یار و غده و نویدی گفت شش هزار ذراع است و ذراع است و چهار انگشت بر پهنای او و انگشت شش است و حالیکه
 پهنای او بود و گفته اند که و از ده هزار قدم انسان است و بعضی چهار هزار ذراع و شش هزار گفته اند و گفته اند هزار گام شش و بعضی شش هزار
 ذراع بنوع ماشی و آن سی و دو انگشت باشد و این ذراع عمری است و در شعاع و بلادی همین معمول است و ثلثه ذراع است و ثلثه ذراع است و ثلثه ذراع است
 و فرسخ تسبیل است و هفتاد و ناری عرب و قسیریل گذشت خطابی گفت شک از شعبه است زیرا که وی این حدیث را از ابی بن زید بنی آدمه
 گفت پس سیدم انس را از قصر ناز پس گفت انس بود آنحضرت را که در سبیل گفته این شک از او است و در اصل حدیث تخفیر نیست انت

پس اگر بداند که نیت مقرون باشد بخروج از محل اقامت و این سخن تحقیق میشود بخروج از سوختن اگر در وی آن عمارت نباشد و اگر باشد بخروج از آنجا
و حق التملع خان کان و در راه یعنی السوراء و اشتراط نماز فی الاصح قلت الاصح لا اشتراط و درین تصحیح اخیر نظرست زیرا که آن سوریه بنظر و کلام
فاسلین الملک است و همچنین کلام در انتهای سفر که نیت اقامت در شهر بدون اقامت قانع نمی کند و اقامت بحد وصول در آن بلد می باشد
مسئله چون خواهیم که صفات نفسیه مسافر که اگر یکی از آنها نباشد سفر صحیح و احکام سفر ثابت نشود و وی متنباط کند که لابد
از متنج قسمت و شال استقرای افراد سفر و تقشیش محال استمالات این شرح هم سفر را پس خروج از وطن بر چند قسم قسمتی است که در آن سفر و صلوات
و خروج الی الحدود الفناء و السامین و المزارع گویند و آن با سفر سیاحت دارد و قسمی است که در آنجا میماند و آن نیز در اول حال سیاحت
ناقصی که بعد طول رسیدن آن سفر گویند پس تا مل کردیم در فارق سفر و قسم اول را فتنیم که آن طول مسافت است و عدم امکان رجوع در میان
روز یا در اول شبی که بعد از نوبت است نه مقاسات تعب زیرا که شکار کنندگان گاهی تعجب بسیاری میکنند و در طلب میدانند که شکار بسیار میکنند
کنایه باشد از چهار برید و اسم سفر بر آن جاری نیست و همچنین شخصی که قلیانی میکند و مسافران گاهی یک یک برید در اجنادل هوا بر سر کافیه
میروند و یک چهار راه باین صفت قطع می کنند و چاره بی بایم از الحلق آم سفر بر آن جاس علی مسافت زیاد و نزدیک برید صفت نشی
سفر شود فارق در میان هیجان و قصد سفر تعیین مقصد است پس قصد و تعیین مقصد نیز صفت نفسیه سفر باشد و سفر آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پسری که سفر بود و بسوی خیمه و تنوک سفر نمود و سفر عبداللہ بن عمر را بسوی یرم و یحسانات نصب سفر فرمود و قصد صلوة درین موضع
می نمود این جاس را باین مکه و طائف و مکه و صفهان و مکه و جده قصر میکرد و این مسافت یک برید قصر میکرد و درین مسئله و مانند آن طول
مسافت و قصد سفر و تعیین مقصد فهمیده شد باقی ماند آنکه زیاده از برید چه قدر باید مالک شافعی احمد میل کردند با برید و در وقتیکه زیاده
آنرا بدو مرحله یعنی سیر دور و زمعتدل با حال انتقال از سالم بن عبداللہ سیر یوم تمام آمد دست پس در اول قصر جانتر باشد قطعاً و ثانی
نیز نه بهیچ وجه است باعتبار اصول اگر کسی بآن رود الحار تنوان کرد و انتهی و سخن ابن عباس رضی الله عنه قال اقام
الشیخ صلی الله علیه و سلم تسعة عشر يوماً بقصر اقامت کرد آنحضرت نوزده روز در بهیچ مکانی در آنجا بود و در کتب دیگر
و فی لفظه و در فطی تعیین محل اقامت آمده بحکمة تسعة عشر يوماً بلکه معظم نوزده روز در بهیچ خفیه آنست که اگر نیت اقامت است
پانزده روز یا بیشتر تمام کند و اگر در کمتر از پانزده کند قصر کند و اگر در نیت سال ماه ایستد قصر کند و این تقدیر بر وی است از ابن عباس
و این عمر و طحاوی آنرا روایت کرده و امام محمد و کتاب الآثار آورده که از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شمش با ایستاد و امر خود را فرمود
مسافرانه میگذاشت و صحابه دیگر نیز با وی بودند و انش نیز با عبد الملک بن مروان و رشام و ماه ایستاد و دو کت میگذاشت و در نیت شافعی
آنست که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر نکرد تقیم میکرد و چهار رکعت میگذاشت و اگر نیت بقصد بریدن از سفر فرمود زیاده از پانزده روز
بایست تمام بگذارد و ایشان تقدیر را بر ابن از عثمان رضی الله عنه روایت می کنند و حنفیه ترجیح کردند تقدیر پانزده را بقیاس بر مدت طه
که پانزده است و نیز اقامت آنحضرت در مکه روز بود و وجود قصر استلزم نیت این تقدیر است و ظاهر آنست که این اقامت بپیت بود
زیرا که ایشان در لیج آمده بودند و آن تا خارج سیر و زمی می کشد و اعتبار نوزده روز منافعی است با آنچه از ابن عمر و انش نقل کرده شده
و در حدیث ابن عباس نیز منافعی تقدیر بیشتر و روز است گفته اند که شاید روز نزول در حیل را راوی و نقل داشته تسعة عشر گفته است
و این بعد است که ذانی الترمذی و آله البخاری و احمد و مصنف گفته است که چند قسم می باشد اقامت و کت سیر و کت دیگر که اقامت است

وهمین حرم و التوبی و اعطای کرد است از او طایفی و علی با رسال و انقطاع و باید که علی بن مسالم و غیر او از حفاظت روایت کرده اند از آن چیزی
 بن کثیر از ثوبان مینویسد روایت کرد از آنرا از اعمی از یحیی از انس بن سید گفت بضع عشره روی الطبرانی فی الاوسط من حدیث انس شایع و بر وضعیت
 و یحیی ساعت نماز از انس بن مالک چون نمویی و ابن حزم آنرا صحیح گفته اند و محبت قائم می شود تصحیح ابن ابی نعیم پس قیاس پانزده روز بر وقت
 ظهر و دیگر احکامات معاینه می نیست نمی تواند شد گوشت موصول میباشد ابو داود و در بی احادیث این باب تقریر کرده و گفته است بابت بی تمام المسافر
 بعده این حدیث را قیاس کرده و در آن کلام ابن عباس است من اقام سبعة عشر قصر من اقام الاثم و سبیل السلام گفته اختلاف کرده اند علیا
 و قد روایت اقامت چون عزم اقامت کند مسافر و تمام کند و آن نماز بر اقول ابن عباس گفت اقل است اقامت ده روز است لقول علی رضی الله
 عنه اذا اقامت عشا فقام للصلاة لیکن در سندش ضعیف است در تقریر گفت اند غیر ثقیه قال و یو توفیق و خفیه پانزده روز گفته اند
 مستل یکی از روایات ابن عباس بقرای فیقول ابن عمر از اقامت بلده و انت مسافر و فی نفسک ان تقیم خمس عشره لیلة فاکمل الصلوة و یکمل
 و شافعیان گفته اند که اقل آن چهار روز است و ابن عمر و یسیرت از عثمان و مد و غیره یوم و قول مخرج است و استلال کرده اند بیخ و خفت
 و ما بین را بعد از آنکه از زیادت بر سه روز و یک روز و آنکه در بر یک یا اقامت چهار روز مقیم شود و مثلاً قوال فیقول لا یصل علیما بین
 و حق است که اقل بلده یوم و اقامت و اما کسی که کمتر دوست و اقامت و عزم نکرده است بر آن پس در وی استخوان است البوصلة
 و اصحاب بی نیست اند و به قول الشافعی که قصر است همیشه زیرا که سهل سفر است و دلیلش فعل ابن عمر که شش ماه در آن بجا ماند و قصر کرد
 و عمر و یسیرت از انس بن مالک که یک سال با دو سال و در مسافر اقامت نمود و نماز را بقصر سکنند و از جماعتی از اصحاب عمر و یسیرت که اقامت کردند
 در راه هر روز ماه و قصر کردند و بعضی تقدیر کرده اند پانزده و هفده و هجده و در روایات و در وقت اقامت آنحضرت در مدینه و یک سال
 و بعد حجاز و در آنکه اقامت و حقی نیست که نیست دلیل در مدنی که قصر کرد و در آن بر نفی قصر و در آن بر آن و چون و علی بر تقدیر است
 قائم نیست اقرب آنست که لا یزال قصر است که مافصل اصحابه زیرا که بقا با نرود و روزانه و اقامت و در حال مقیم ناسی نمی شود اگر چه مدت طولانی
 کشد و در این است روایت یحیی و حسن از ابن عباس که اقامت کرد آنحضرت در تنوکی چهل روز قصر میکرد و نماز را به قصر گفت نفر و یسیرت
 بن عماره و غیره محتج به انتی و جعفری گفت اکثر علما متفق اند بر آنکه چون مسافر را نیت اقامت نباشد و با اتفاق در موضعی درنگ کند تکبیر
 مسافر از وی زایل گردد و گویا آن عمر بخیر شود و شافعی را و قول است یکی بر آنکه جمهور و دیگر مختار نمویی و آن آنست که در صورت زیادت مکث بر چهار روز
 اقام لازم است و علام خروج باشد که آنکه در وقت یا جنگ باشد و آنچه در حدیث آمده که قصر رسول خدا صلی الله علیه و سلم عام الفتح بخبره و آن بر عسر
 او ثمانیة عشر یوما بر صورت ثمن و حرب فرد می آید و الله اعلم انتهى و عمر بن الخطاب علیه السلام قال کان رسول الله صلوات الله
 علیه و سلم اذا اقل قبل ان تریغ الشمس آخر الظهور الى وقت العصر من شهر نزل فجمع به فجمعوا و آنحضرت چون می
 میکرد و بر می آمد از منزل پیش از آنکه میل کند آفتاب و برگردد و تا خیر میکرد و ظهر را تا وقت عصر بستر نمود می آمد و جمع میکرد و در میان ظهر و عصر
 و ابن عباس و غیره گویند تصنف و فرج الباری گفت جمع بین اهلوتین نبود و اگر در وقت ناسیه یعنی عصر که از اجمع تا خیر گویند تا آنکه احتیاج کرده است
 بین حدیث کسی که منع کرد جمع تقدیر کرد که از ندرن عصر است در وقت ظهر نیست در وی لالت بر عدم جمع تقدیم لقوله صلی الله علیه و سلم
 تقدیم جائز می بود عصر را با ظهر نمی نمود و این فعل صلی الله علیه و سلم مخصوص اصحابش بود و توفیق است که گذشت و علما را در بین مسافر اختلاف است
 در باب ابن عباس و ابن عمر و جماعه از اصحاب و مالک احمد و شافعی و حوزة جمع است در سفر برای مسافر تقدیر تا ناسیه و بجمع این حدیث و تا خیر

سائر باشد یا نازل بحیث معاف و بسبب آنکه شارع پسندیده از ابواب نفس سفر را منقطع میسازد و ادا رت قصت همان فرموده است
بغیر ملاحظه وجود تعجب و ضروری بودن سرعت سیر و تحقق خوف و مانند آنها و جمع در سفر قصیر و شریک است خوف یا سرعت سیر و خوف و الله
بن عباس که عقل رسول الله صلی الله علیه و سلم الظاهر و المعبر فلما ناجا و قید ضرورت لاحق شده با جماع جهول است و ملاحظه جمع فی المظهر
و فی المرفوض مشروع شد و آیا جمع در عرف بطلان سفر است یا بطلان حج قول سالم تا بیدار احتمال اول میکند و علیه ثانی باقی ماند و فرمودند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم: و تابعین را و بگویند که ای کبریا اقتدا با امام سابق که جمع میکند دلیل جمع مقتضی بطلان حج می تواند شد انتمی و لا یصح
فی مستخرج مستخرجی فی مستخرج علی صحیح مسلم که آن ابن ابی شیبہ صلی الله علیه و سلم آذاکان فی سفر فزال الشمس صلی
الظھر و انهم جميعا فانه دخل بود آنحضرت چون می بود در سفر پس زانک گردید کتاب میکند و ظهر را و عصر را و بعد از آن کج
سیر و در فتح الباری این لفظ را از روایت اخفق ابن راهویه آورده و باطل را وایت حاکم و ابویعمیر و در مفید ثبوت جمع تقدیم است و جمع تاخیر
از حدیث اول معلوم شده پس جمع بین اهلونین ازین احادیث تقدیم و تاخیر را وایت شده و این هر دو روایت صحیح اند اما قال بعض
مرا فظان ابن قیم گفته اختلاف کرده اند و روایت حاکم گفته صحیح و بعضی حسن گفته و بعضی قبح کرده و موضوعش گردانده اند و بر این
حکم موضوع بشر کلام حاکم در بیان وضع دی که کرده بعد از این اجماع از آورده و اختیار نموده که موضوع نیست و سکوت مصنف بر صحت
برای که بجز نموده که نشان از صحیح است و این دلالت میکند بر دو مصنف کلام حاکم را و میگوید است قول و عن منافذ الکمال مساجی
شیخ و در جز مشکوه و هم در شرح سفر السعاده گفته و او شده است احادیث صحیح و جمع بین اهلونین و در بعضی احادیث مطلقا بعضی
مقتدیه بحالت سیر و بعضی بحالت جد و سیر و تمجیل سیر و از اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجزای جمع علی الاطلاق و سیر
از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر و نزول و بعضی تفصیل کرده اند بصورت جد و سیر و بعضی در فتح الباری گفته
مشهور از مذہب مالک این است و تخصیص کرده اند بعضی بحالت عذر زائر و سفر و نیز و بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این هر دو
از امام و نیز نزد وی عقیدت بحالت سیر و مشهور از مذہب دی جواز است مطلقا و در فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز
جمع تاخیر است نه تقدیم و نزد ابو حنیفه جائز نیست مطلقا و چه قول ایشان آنست که تبیین اوقات نماز قطعی است و ثابت و بتواتر که بشمار
پوی راه نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت و تقدیم وی بر آن از کبار سر نموده میشود و امام محمد و سوطی خود می آید و کعبه است با اکثر
بن الخطاب که وی نوشت حکام خود در اوقات و نمی گردانند ایشان و از آنکه جمع کنند بین اهلونین در وقت واحد و اخبار کرد ایشان را که جمع
صلونین در وقت واحد کبیر است از کبار مروی آید که روایت کردند ما را باین خرافات انطوائن الحارث و وی وایت کرد از کجول و چون
تبیین اوقات قطعی است و بتواتر پس معارض نشود و از آنجا اختلاف فظا و قصور و سفر که بعضی قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند
بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیم من رسول خدا صلی الله علیه و سلم که گفته باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود نگذرانم
مغرب و عشاء را که جمع کرد میان آنها بنزد و بعد و احادیث جمع ظهر و عصر و غرات نیز آورده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر
و نیز و قیصل جمع در آنحضرت صلی الله علیه و سلم و انی نهی ببله آنچه بدان تصحیح و احادیث واقع شده و در غیره نبوک است و ثابت نشود
که در وی نیز هر روز میکرد و تحقیق آنست که کبریا کان و دلالت بر سحر دارد و دوام ندارد و کما حق فی موضع و در جامع الاصول بر آنست
ابوداؤد و ابن عمر که گفت جمع نکرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز میان مغرب و عشاء و هیچ سفری نکرد یکبار و از آنجا که در آنجا

فامر من شکر کرده باشد و بیان بعضی ازین چیزها در دلیل سلسله فی العمید گذشت و همچنین فی النبی چون این فعل افاده نمی کند و نقلی این حکم
حسب معلوم غرض است بکن که ایشان را برین معنی بنابر عدم دوام آنحضرت برین فعل اطلاع دست بهم زد و در اثبات حکم قوت سندیای
که کثرت در ایات پس وقوع شد این قول که کما دیک در جمیع تقدیم و صلاح اقل دلیل اند و تأویل جمیع صدوری خلاف ظاهر احادیث این
باب است که در این معنی گفته اند آن یک نماز در وقت نماز دیگر موجود است پس در برابر بعضی علی مقبول نشود و کلاطلاق وی بران جانی دیگر نمایش
داشته باشد و شناخت اوقات صلوات در کلام شارع منوعی واقع شده که قوی و بدوی و جانی عالم دران برابر است چنانکه باید باقیست پس
گذشت پس قول بعضی شافیه در وجود هیچ بجای خود باشد و روایت مالک است از روایت امام محمد در قبلیت شفق و بعدیت آن پس نفید
جمع تاخیر باشد نه جمیع صدوری و چون از شارع جمیع صلواتین تقدیر تا و تاخیر یافته شده و جمعی از اهل معرفت بجهت آن در فتنه افروشی احکام غیر
مفسر و مضت است چنانکه تصریح نماز و ذکر روایت نموده از ان خبری دهد در برابرش بنی از جمیع محض برای حفظ وقت نماز بلکه حفظ مذہب
و روایت مستقیم باشد و صلاح تعارض نبود و لهذا بعضی از حنفیه نیز بآن رفتار شاه ولی الله محدث دہلوی رح در انسان همین فی ذکر
مشائی الحوین از شیخ خود ابو طاهر رمی نقل کرده اند که می گفت شیخ حسن مجیدی حنفی لوداد را سفر جمع میکرد و در میان ظهر و عصر و غروب
و عشا و در حالت افتد اسوره فاتحه میخواند انتہی بعده خود گفته عرض آنست که با وجود این همه علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم
نمی دانست و تلفیق جایز می داشت بی ملاحظه آنکه تحقیق معتدله نزدیک فریقین تحقیق شود انتہی و الله اعلم بالصواب و مع معاذ
بن جبریل رضی الله عنه قال خرجنا مع النبي برامه باهرا رسول خدا صل الله عليه وسلم في غزوة تبوك
در جنگ تبوک که آخرین غزوات آنحضرت است فکان یصلی الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً کملاً
که میگذازد و نماز عصر را هم و مغرب و عشا را هم در راه مسکناً واحد و ابوداؤد و ابن حبان و حاکم و دارقطنی باین لفظ روایت کرده اند
که گوید رسول خدا در غزوة تبوک چون ارشال میکرد بعد از نعل آفتاب تعجیل میکرد عصر را بسوی ظهر و میگذازد عصر و ظهر هر دو و محاسبه روايت شده
و زیاده کرد احمد از حدیث ابن عباس مغرب عشا را یعنی چون نعل یک و قبل مغرب تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه میگذازد و اربع عشا و چون کعب
میکرد بعد مغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذازد او را یا مغرب انخرجه ایضا البیهقی و الدارقطنی و صحیح ابن العری سنده و لیکن انتقید کرده اند
این را باینکه در میان کسی است که احتیاج کرده نمی شود بخدیث وی و این هر دو حدیث را طرق دیگر نیز هست که بعضی از تفویضات بعضی میکنند
و نیست در ان آنچنان مقالی که احتیاج را بجمیع آن باطل کند و جمیع میان مغرب و عشا بحدیث ابن عمرست و صحیحین و غیره که گوید رسول خدا
چون بعد میکرد و در تاخیر میکرد و مغرب را تا آنکه غائب می شد شفق پست جمع میکرد و در میان مغرب و عشا و بعد بحدیث ابن عباس است نزدیک
بخاری که گوید آنحضرت که جمیع میکرد در میان نماز پیشین و نماز دیگر چون می بود بر پشت سیر و جمیع میکرد میان مغرب و عشا و این شامل جمیع
تقدیم و جمیع تاخیر هر دو است تقدیم آنکه نماز عصر را در وقت نماز ظهر میگذازد و عشا را در وقت مغرب و تاخیر آنکه ظهر را در وقت عصر و مغرب را
در وقت عشا میگذازد و اختلاف است در آنکه افضل برای مسافر چیست جمیع است یا توقيت شافیه نیز که جمیع افضل گفت اند و مالک گفت
غیر کرده است و گفته اند شخص است بکسی که غرض داشته باشد حافظ ابن القیم رح در پی نبوی گفت نبود آنحضرت که جمیع کند را تائب را در سفر
چنانکه بسبب ای اندر دم می کنند و جمیع وقت نزول خمرین نیست که جمیع میکرد وقت تیز روی و بر عقب مسکون کافی احادیث تبوک و اما جمیع
آنحضرت در حالت نزول و غیره پس نیست منقول مگر در عرف و مژد لفظ برای اتصال قوتن که ما قال الشافعی و شیخنا ابی حنيفة و ابی حنيفة و ابی حنيفة

سفری است که واجب است روی محرم دست نماز در میان مصر و در میان مسقط و موجب محرم بنابر جواز توسع در کجا بجز محرم بنابر طاعت
 اعیان و خشکی است و چهار فرسخ گفته اند لما اخبرنا البخاری بن عبد بن عباس بن عمر و حدیث ابن عباس و لا تقصر الصلوة فی اقل من اربعین یوم و انما خرج
 البیهقی بسند صحیح بن فضل ابن عباس بن عمر و بان روی البخاری تعلیقا بصیحة الحرم من حدیث ابن عباس ان سئل البیهقی الصلوة من کما یلی
 عرفة قال لا ولكن الى عسفان والى جبة والى الطائف و میان هر یکی از این مکنتها که چهل و یک روز است و احوال مسافر است که مسافت و اول
 مقدار و بر انتی بعد از ازاد العاد عدم تخمید مسافت نقل کرده و قد تقدم رواه الدارقطني و البیهقی با سند صحیح بن عبد بن عباس
 عبد الوهاب بن محمد است و او در مکه است صحبت کرد و او را قوی بسوی کذب و ترک کرد و او را دلقی و وقت آنکه می طالع نیست از روی
 روایت و تشدید وی از پدر خود پس منتقطع باشد و نیز روایت کرده است از وی بسبب بن عباس روایت وی از حجاز بن ضعیف است
 و الضحیک انما هو قوف و صحیح است که معروف است بر این عباس و کسان و صحیح است و لیکن اعتقاد و او را ن سرچ است
 پس محمول شود بر یک این حکم از رای اوست و گذشت که ثابت نشده است در تخمید جری فی مرفوع کذا الخ حجه این سخن حجه
 شافعی بسند خود از ابن عباس آورده که وی پسیده شد از قصر صلوة تا عرفه گفت و لیکن تا عسفان و تاجدة و طائف و کسانش
 صحیح است و ذکره ملک فی المطالع من ابن عباس بلا غاشو کافی روح در دراری تحفید گفته این بر سه بحث یعنی تعیین قدر مسافت سفر
 و اقامت و در تردد و اقامت بنیت از ان مسرک است که باید میشود و در ان ذهن و مضطرب میگردد و در ان همه با کشته است انظر اب
 و متبلین می شود و در ان انظار باشد تباین و اینکه ذکر شد بر روح مذاهب است اگر چه درین مسئله مذاهب است انتی لمخصا اگر چه محمول بود
 این حدیث قبل از حدیث النس و معاذ بود لیکن در نسخ متن همچنین واقع شده فافهم و حسن جابر رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر امتی الذین اذا ساءوا استغفروا و اذا ساءوا قصصوا و افطر و افطروا بحسب
 امت من کسانی اند که چون کار بکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر کنند تا ناز را و افطار کنند و روزه را و رحیل گفته حدیث
 دلیل است بر اینکه قصر و فطر افضل است برای مسافر اختلاف این هر دو و شافعی گفت ترک جمع افضل است پس قیاس است که بنین
 گویند که تمام افضل است و قد صح جواب الیقین و لویا که ایشان قائل نشدند باین حدیث بنا بر ضعف وی انتی گویم احادیث صحیح و افطار
 و صیام و سفر سه مرتبه آمده یکی در اباحت افطار مطلقا و آنرا بخاری و مسلم و طحاوی و ابی داود و ترمذی و ابن ماجه و ابی یوسف و ابی حنبله
 و مسلم و آنرا اصحاب کتب سه مرتبه از حدیث عایشه و انس روایت کرده اند سوم در اباحت افطار و فطر صیام و آن نزد مسلم و ترمذی و ابی
 جابر آمده و جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جایز است و لیکن اختلاف کرده اند درین که صوم افضل
 یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک شافعی و اکثر ائمه بر اینند که صوم افضل است کسی را که طاعت دارد بی زیادت مشقت و لحوق ضرر
 بود اگر متضرر گردد و افطار اولی است و فعل آنحضرت در صوم محبت ایشان است و نیز حال می شود بدان بر لزوم آنکه اگر چه در افطار تخفیف است
 و ترمذی و سعید بن سبب از اعمام و احمد و حنفی و بعضی دیگر از علما افطار اولی افضل است مطلقا و صحیح قول اکثرین است در سفر السعاده گفته
 اگر در رمضان سفر کردی افطار کردی و گاه روزه داشتی و دیگران را نمی میکردی میان افطار و روزه انتی اخروجه الطبرانی فی
 الدعاء و الاوسط با سند ضعیف زیرا که در سندش ابن سعید است از ابی الزبیر از جابر و راه بسبب بن سنان فی کتاب الکحل و
 او هو فی مرسل سعید بن السیب و آن در مرسل ابن سبب است عند البیهقی و مختصه آنکه در مکه به افطار بخورد

در وی برای نماز و این اسم اسلامی است و در باب است نام و عود بود نه محمد و تحقیق آنست که عود به نام قدیم است و در باب است و در باب است
 تغییر دادند و چنانچه تغییر دادند تا نامهای هفت علف نامهای قدیم این بود اول هون چهارم و بارم کس عود به نام تیار و این روز را در زمان سجاد
 نیز شرفی و ایشان را می نمود و در اسلام بفضائل و صفاتش بیکر استیلازی دیگر یافت که در شرح سفر السعاده و محمد و رضا الصبیح است که در
 سفر السعاده ذکر کرده و در هر بی نبوی است و چند خاصیت آورده و سه طوطی در تور العقی صفاتش محمد یک صد و یک خاصیت بخاک و
 از احادیث کثیر است و در آن مابین القوی و الضعیف بیان نموده **عن عبد الله بن عمرو** و ابی هريرة رضي الله
 عنهما انهما سمعا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول **على احواد من جبراهي** می فرمود هر چه می می فرمودی جز تو
 باین عبارت ظاهر نیست که در احوال یافتن نبی شناساقتند ایشان منیر را و متعارف نبوذ و در ایشان چیزی می چند بر هر چه و ذکر کرده و
 تا تغییر کرد و بدان که منیر شریف از هر چه بود و از سنگ خشت و این منیر است که آن را در سنه سبع یا ثمان خلافت فاطمه الزهرا
 بر آبی مخففت ساخته بود و نام دوسه علی المصمیمون است بخار بود و این منیر است و در عهد داشت و مدتی همچنین ماند تا آنکه مروان در زمانه معاویه
 شمش در هر یار و او کرد و از اسفل و از اقصیه دست که معاویه از آن بدش طلبید و مروان فرستاد و خواست پس تیره و تاریک شد مدینه
 و برآمد مروان و خطبه خواند و گفت ای سید المرئوسین حکم کرده بود ازین جهت ویرا برداشتم و زیادت در وی به جهت کثرت مردم که در عهد و در سنه
 اربع و خمیس و ست مانند چون آتش سجد شریفین و گرفت منیر هم در آن سوخته شد و این احوال هم **و دعههم الجمع** و یاد کرد
 البسته باز آید و گویای مسلمانان از ترک کردن ایشان جمعا را و عادت گرفتن تیر که آنها و مانند اینها جمع آورد و اکثر آن ترک کرد
 محمد چنانکه در احادیث دیگر **رواه الشيخان** **قلوبهم** شکر لب کوفتن من الغافلین یا تحقیق نمی کنند در اندیشه ای که در دلمان
 ایشان بعد از آن هر تنی می باشند ایشان از غافلان و معدود و ایشان و بشود و حکم مروان بنی این دو و ثابت و واقع نماید با تکرار
 از ترک محمد یا همه کردن بر دلمان اگر باز آیند مکر کرده نمی شود و اگر باز نمانند مکر کرده می شود و بر دمای ایشان و مکر کردن بر دل کثایت است از غافلان
 خلعت و ان باب منکر و قبول و محضت و نصیحت و رواه **مسلم** این حدیث از اعظم روایست بر ترک محمد و تساهل و در وی
 انبار است باینکه ترک وی از اعظم اسباب خدا ترست و کسب گفته شانه تا ایم این معنی که هر کس جمعه را یک هفته ترک داند و سه بسبب غفلان
 باطله است از مضورش محروم گشت و اجتماع قائم است بر وجوب دوسه علی الاطلاق و اکثر بر آن اند که فرض عین است و در عالم الشکر گفت
 فرض کفای است نزد فقهای اشعری گویم بود و سه فریضه از فرض است ثابت است بکتاب و سنت و اجماع و منکوحی کا فرض است و مراجع
 در تورات و انجیل و کتب اربعه **اللهم** خداوند من است یا خطبه و سه وجوب خطبه سه روز و وجوب جمعه است که از احوال و مذکور در تفاسیر است
 که مراد خطبه و صلوة هر دو است هر دو را شامل است و هر هر دو صادق و جمعه خلف طهر است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
 مصعب بن عمر را بر میز فرستاد و حکم فرمود که چون میل کند آفتاب پس بگذار با مردم نماز جمعه را **و عن سلمة بن الأكوع** معنی
اللهم **قال** **كانت فضيلة** مع رسول الله **صلى الله عليه وآله وسلم** **الجمعة** **شخصه** **مصرف** **وليس** **للشيطان**
 ظل يستظل به بودیم با گردن میگذاریم با رسول خدا جمعه را بپوشه بر می کشیم و نیست برای دیوار یا سایه که سایه گیریم بر آن و ازینجا معلوم
 شد که نماز جمعه قبل از میل است و باین رفته است امام احمد شافعی و در ترمذی گفت که هیچ کس از علماء موافقت نکرده است او را
 باین آیه که **و هو افق** و موافقت کرده اند بر او و بنقل شوالکانی در شرح مختصر گفته آمده است آنچه در این است بر کافانی بودن و کسب احوال

و در او شده است و صحیح از حدیث جابر که میگذازد و آنحضرت نماز جمعه پستری و مقدس و هم بسوی شتران خود پس فرج میکرد و در آنوقت می که زانل
می شد آفتاب و در پنج صبح است گذاردن نماز جمعه پیش از زوال و همچنین درین باب است حدیث انس که میگذازد و آنحضرت نماز جمعه پستری
بر می نشستند و هم بسوی قائم پس فرج میکرد و در این حدیث در صحیح است و مثل است حدیث سهل بن سعد انقی و عاف بن ابی قحیس در هر یکی
نیت که روز جمعه وقت زوال روز جمعه با مخصوص بنابر و در احادیث جمعه درین باب است و روایت کرده است و ارقطی از عبد الله بن شیبان
که گفت حاضر شدم با ابوبکر جمعه را پس بود خطبه نماز او قبل از نصف نماز پستری حاضر شدم جمعه را با عمر پس بود نماز و خطبه نماز آنجا که میدانم گفت که
نیم روز پستری حاضر شدم جمعه را با عثمان پس بود نماز و خطبه نماز آنجا که می توانم گفت زانل شد و در پس ندیدم هیچ کس که حیب کرده باشد این را
یا انکار و روایت کرده است این را احمد بن حنبل و در روایت پسر خود عبد الله و گفت گذاردن عی بن ابریم و سعید و جابر و حید و معاویه و انهم صلوا
قبل الزوال و لا تأمین حدیثی بر ذهاب احمد و واضح تر است و محمود و تاویل کرده اند این حدیث و گفته اند مراد از نزل شمس است و نفی
در قولی پس لیس لیطان نفل متوجه بسوی قید است یعنی قواست تطلی و نفی اصل نفل که دلیل باشد بر صلوة قبل زوال اگر چه این تاویل منوع است
با آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز بعد از نفل گذاردی و خطبه پس سورۃ جمعه و منافقون و ران خواندی و وقت دو باب ایشان از جمعه ضرر چنان
سایه بودی که بانی استقلال میکردند اما صاحب بل العلم در حاشی نور الهدی تحقیق کرده که اول وقت وی زوال است و نمیدانم و است حدیث
مسئل بن سعد چنانکه باید متفق علی وجه و اللفظ للتحاری حدیث دلیل است بر سادرت بسوی نماز جمعه زوال نزل شمس
و نیز جمعه وقت وی همان وقت طلعت است و نزد مالک جائز است خطبه قبل زوال نماز و تجت ایشان ظاهر این حدیث است هر چه بر آن
روایت احمد و مسلم است از حدیث جابر ان ابی صلی الله علیه و سلم کان یصلی الجمعة ثم ینسب الی جالنا فخر بها من نزول الشمس یعنی آنحضرت
و فی لفظ المسلم و در لفظی از مسلم است از حدیث سلمه که تا جمعه اذا زالت الشمس شریع شریع الفی بودیم
که جمعه میگذازد و آنحضرت وقتی که زانل می گشت آفتاب پستری بر می نشستیم پستری و می شدیم سایه را و لفظ بخاری از حدیث انس است
که بود آنحضرت میگذازد و جمعه را بگنجی که میل میکرد آفتاب بچای مغرب یعنی وقت زوال مقصود آنست که پیش از زوال می گذارد و این
بر تقدیر عیون است و نیز است و در شتاد و تبرید میکرد و چنانکه در بخاری است که چون سخت می شد سردی شب تاب می کرد و برای نماز یحیی
در احوال وقت میگذازد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و پس از اول وقت میگذازد و سخن ابی العباس سهل بن سعد بر آنکه
الخروجی الانصاری لها عدی نام وی حسن بود و آنحضرت سهل شمه که در وی عی بن العباس و الزهری و ابو حازم از مشاهیر صحابا
و آخر کسی است که وفات یافته از صحابا بر قول مشهور در مدینه مودر سده هجری و تسعین و در وقت رحلت آنحضرت پانزده ساله بود و قال کنا
نقیل ولا نغلق الا بعد الجمعة گفت بودیم که تا قبل از روزیم و طعام داشت خوردیم که بعد از نماز جمعه قائم نصف نماز را گذارد
و قبل از خواب نماز را گذاشتی القاموس در بنایه گفته مقبل و قبل از هر سحر است در نصف نماز خواب باشد یا نه و معتبر در اقامت سنت نیز است
متفق علیه و اللفظ المسلم و در حدیث دلیل است بر مدلول حدیث اول و این از ادلة امام احمد است و فی روایة فی
عین رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی آنکه قبل از وقت بعد از جمعه در نماز آنحضرت بود و این جمله را مصنف برای آن آورده
تا گویند که در روایت تصریح نیست که این فعل آنحضرت بود یا تقریر و نه معلوم است که چیزی در مدینه هیچ جمعه نبود پس این اخبار است
از نماز وی صلی الله علیه و سلم شیخ در ترجمه گفته این حدیث فی الجملة تأیید مذکور امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام نشان جمعه است

بر آن دلیل تا می آید حضرت امیر علیه السلام و قد قال صلوا كما رايتوني اصلي في كل جمعة و در خطبه و تقدیم خطبه بن بر نماز متین ایست
پس هر چه بر آن آنحضرت روايت کرده و واجب است و آنچه بر آن روايت نموده و در ترک آن دلیل بر عدم وجوب است پس این صحیح شود که تعویذ
آنحضرت در خطبه ای صحیح و خطبه جمعه و قول امیر علیه السلام باشد و اگر ثابت نشود پس قول ثانی انتمی و **صلوا** بن عبد الله رضي
الله عنه قال کان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا خطب احببت عيناها و علا صوته و استند
عقبه كما هو آنحضرت چون خطبه بخواند سر می شد بر دو چشم می و باند می شد آواز او سخت می گشت خشم می بسیار می بخند می کرد و در
از باریق انوار عظمت جلال الواسع انوار الملاح و انذار حق **قد** من در حبش تا آنکه حالت آنحضرت در خطبه چنان می شد که با چشم
و پهنه است از آمدن لشکر و قومی و ترساننده ایشان است بنزول آن لشکر و ایشان بقول صحیح که و مساکم سیکوید آن نزد پیش
و آن قوم را که صبح کرد و شام را که شام یعنی نزدیک است که در وقت صبح و در وقت شام بر شما دراید و غارت کند و در باران و در کار
شمار بارید و یقین می گفت بر آن گنجینه شده ام من باقیات بهچو این و آن گشت و می پوست و در قرون میکرد و بر می بیان و آن گشت
خود را که گشت شمارت و آن گشت میانه است بعد از آن گفتی اما بعد فان خیر ما عملت کتاب الله بعد از آن می خواند پس در دست
بهترین چنان و در فصاحت و بلاغت و در فضل و شرف و در عظمت و شجاعت کتاب خداست که قدیم است و صفت خدای عزوجل و منزلت است بر
تعلیم احکام و باریت خلق و خیر الهی یعنی با سکون ال قوی گفت خطبه که در این الفاظ را در خطبه بعد از آن که در وقت
آنرا هر روز بر وایت نوح بطریق ای حسن الطرق طوی محمد و بر روایت ضم معنی او دلالت و ارشاد است که اضافت آن بسوی رسول و قرآن فی
قال تعالی لا تاتک تجزئی و ان هذا القرآن ان تجزئی و گاهی مضاف میشود بسوی خدا و آن یعنی لطف و توفیق و عصمت باشد
انک لا تجزئی من احببت الیه هدی و بهترین سیرت را در خطبه سیرت و طریقه محمد است صلی الله علیه و سلم و این سیرت
امروز در کتب اهل حدیث و اشاع ایشان مضبوط و موجود است بی غلط آرا و او با مردم و شناسا که خود خدا را بهترین چیز را
چیزانی است که فواید کرده شده است و بدعت است در دین و جسد گفته مراد از حدیثات چیزی است که ثابت نیست بشرع از طرف خدا
و رسول می و کل بدعت ضلالة و هر امر محدث و بدعت که مخالف سنت و سبب تغییر آن باشد باعث ضلالت و گمراهی است
شیخ در حدیث گفته هر چه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم بدعت است و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت است قیاس کرده شده
بر آن از آن بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت ضلالت خوانند و کلیه کل بدعت ضلالت محمول بر آنست و بعضی بدعتها واجب است
چنانچه تعلیم صوم و تحک و بر آن معرفت آیات و احادیث حاصل گردد و در حفظ آن کتاب سنت و دیگر چیزها که حفظ دین و ملت بر آنست
و بعضی مستحسن است مثل بنای یا ایها مردم بعضی کرده و مانند نقش و نگار کردن مساجد و صاحب بقول بعضی بعضی مصالح مثل فراخی در
طعامهای لذیذ و لباسهای فاخر بشرطیکه حلال باشد و باعث طغیان و تکبر و مغالطت نشود و مباحات و دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم
نمودند چنانکه سیری و غریال و مانند آن و بعضی درم چنانکه در باب ابل و مع و انبوا و بطاقت سنت و جماعت و آنچه خلفای راشدین کرده اند
اگر چه باین حتی که در زمان حضرت نبویه بدعت است ولیکن از قسم بدعت حسنه خواهد بود بلکه در حقیقت سنت است زیرا که فرموده بر شما باد
که لازم گیر بدعت مراد سنت خلفای راشدین را از حق و از حدیث علی که شش و سست الطفا و الراشدین الهدیین نوشته مراد خلفای
راشدین خلفای ائمه و کشته اند و هر کس بدعت ایشان رود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و حقیقت سنت خلفای راشدین بر آن

که جامع الکمل علیه و این از اخبار ائمه است که حضرت علی علیه السلام در شب جمعه در مسجد کوفه ایستاده و میفرمود: **مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ** هر که در روز جمعه قرآن بخواند...
 عفا الله عنه که شایع بود و در بعضی نسخ است که گفتند: **مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ** هر که در روز جمعه قرآن بخواند...
 ع و قرائه اگر کسی است که هر روز آن را بخواند...
 به تنبیه نفس خود و در وقت دیگر مردم بخواند...
 کرد و است و این قول و فعل است...
 و این در قرآن فرموده است...
 چیز بقاری روان باشد و این فرج اختلافی است...
 بقولها و هو الصحيح و علیه القول...
 شیعین آمده و فاذا خطب الامام...
 بر ضروری بودن آن و عمل ستمرالات...
 و در جمعه چوبست در شبها...
 در حکایت خطبای حضرت علی علیه السلام...
 بخت بود این و خطبه حاجت...
 حدیث غیر ذی کل ختمه...
 سلسله علی و علم و ستمرسلین...
 و این است و قرائت بخت...
 مسلمین و کلمات پس عمل...
 جمعی بودند از ائمه و عمر...
 یا یک سال و کسری اشانت...
 بن یساق احمد بن زهریر...
 هم در تقریب حکم...
 من سوره و قرائه...
 علی السوره و خواندن سوره...
 چندگاه خواهد بود که این...
 و خطبه خوانده است پس...
 انتی یعنی از جهت...
 سوره است و عادت شریف...
 سوره است و عادت شریف...
 سوره است و عادت شریف...

بکنانی شیخ مفید السعادة رواه سلمة المذنبی درین حدیث اخبار قرات سورة فی مسکت کما انصهره بر خطبه جمعة استثنی ودر مسکت لافیه
 فی بعضی کلمات است بشرح و معنی قرات سورة و خطبه جمعة و هم و لکن است بر قرات چیزی از قرآن و خطبه یکا سبب و قائم شد است اجماع بر عدم
 وجوب قرات سورة و کراهه و بعضی می در خطبه محافظت آنحضرت برین سورة از باب اختیار کردن حسن فی الوعظ و التذکره بود و در بعضی
 کلمات است بر رد و عدم خلاف استثنای و بعضی خطبه ابوخطب بنوری خطبه ابن جوزی است بر یکبارگی هر جمعه از جمعات سال مدین و کسوف و خسوف
 و هفت ستاره و غیره را عبارت از کراهه و لا فاعلمه بقیه یا معانی تفسیر فراتر نموده بعدة المتنبین من سجاد الخطب للسید العلامة محمد بن عبدالباقی الاهدل
 سلمة المذنبی قال فی خطبه یوم یوم شریک و در حدیث ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه و سلم
 من کلم یوم الجمعة والا ما مضی خطبه فهو کمثل الحمار یجمل اسفا کما کسی که سخن کند در روز جمعه و حال آنکه خطبه
 بخواند پس می یابد خسرت که بر میآید و کتاب را بار بار پشت خود کند تا نیست از علم به عمل عدم نفع علم با وجود و نبود و شقت و تحصیل آن و لکن
 یقول له انصبت لیست لاجمعة فان کسی که می گوید او را که خطبه را پیش نیست او را ثواب جمعة از جهت وجود و نبود و کتاب منجی منه
 رواه احمد روایت کرد ابن راهم احمد را جمعه برین شایان یعنی حسین تشدید بآید که از تابعین مجازست بطریق رسال با سند
 لا باس لک بسندی که نیست بآید آن و از او شایان است قوی و حجاج حماد و مرسل از ابن عمر و هو یفسر حدیث ابی هريرة رضی
 الله عنه فی الصحیحین و حدیث ابن عباس می کند حدیث ابوهریره که در حدیثی مسلم است مرفوعه طایفه بر رفع اذا قلت
 لصاحبک انصبت یوم الجمعة والا ما مضی خطبه فهو کمثل الحمار یجمل اسفا و در حدیثی که گویند تو را بخورد که از تابعین است عامر بن
 بشیر و جمعه سخن کن حال آنکه امام خطبه بخواند پس تحقیق تو گفتی تو زیاده سخن کردی زیرا که خطبه این نیز که دیگر می گویند و خود نمیکند
 نشانی و دارد که داخل لم یقولون کلاما لا یقولون است و از اینجا معلوم می شود که کلام منع است اگر چه بطریق امر معروف و نهی منکر باشد
 زیرا که کلامه و مقصود کافی است و حکم عین است در سفر السعادة و تشریح و گفت خاصیت نیم خاموش شدن بر این خطبه بطریق و جوب
 پیش مشیت طایفه و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعضی بطریق مسجبات امام شافعی از ایشان است و در جواب که نیمیگوید که از ایشان
 و در قول است و از احمد نیز در روایت است و می گوید که ابن عبدالبر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین این سخن نیست استثنای
 و گفت خدی درین باب حدیث از ابن ابی اوفی و جابر نیز آمده و حدیثی ابی هریره و حسن حبیب است و عمل بر وقت نزد اهل علم که کرده و شایان
 حکم و در وقت خطبه اعتکاف کرده اند و در سلام و نشیبت عاطس بعض کرده و دارند و بعضی خصصت کنند و در تپ ابوحنیفه است که از وقت
 بیرون آمدن امام برای خطبه تا شروع دی و صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر نماز بود و امام و خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
 برود و حرکت و نیز وصایای جمعی پیش از شروع و خطبه بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر که کلام کنند لا باس است چه که است
 از جهت احتیاط از بعضی احتیاج بود و نیست درین وقت احتیاج و در تفسیر در تکبیر بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است بخلاف نماز که استند
 دارد و شایان که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود و بخلاف کلام که قطع آن می توان کرد و دلیل ابوحنیفه حدیثی است که از وقت خروج اهل
 حکم حرکت صلوة و کلام کند و نیز گاهی حکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در اینجا آورده که از اخرج الامام فلا صلوة و لا کلام
 و تخرج ابن الامام میگوید که در بعضی حدیث غایت است و معروف است که این از کلام نهی است و میگوید که ابن ابی شیبہ در مصنف
 از علی ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکرره می بیند شستن صلوة را و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی بحث است و واجب است

تقصیدی نزد ائمه استی گفت اندک مراد نماز نافله است والا قضای فائز وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف است که آنکه در وقت خطبه
و خطبه نمی شود و سکوت کند یا نه مختار است بعضی از متأخرین گفت اندک در شستن در وقت خطبه یا مشغول بودن بذكر و تسبیح در وقت ذکر
صفات ظلمه بهتر بود و در شرح این هاجم گفته که حرام است در وقت خطبه کلام اگر چه امر معروف باشد یا تسبیح و تملیح امر حرام است اکل و شرب و کتابت
و مکروه است تثبیت غایب و در سلام و روضاتی از بی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض است و قبولش آنکه فرض است اگر در سلام اذن باشد
و از جهت آنکه در سلام ممکن است در وقت بخلاف سماع خطبه و در وقت فرستادن و در وقت سماع خطبه نشود و در وقت سماع خطبه تسبیح و حمد و صلوات
نیز در دل گوید و در دست اشارت بچشم و دست مکروه نبوده و تسبیح و در وقت در کتاب و اصلاح آن بقلم و این از ابو یوسف آمده است
در سبیل گفت در قول می یوم لجمه دلالت است بر تنگدستی خطبه غیر جمعه مثل خطبه جمعه در منی بودن کلام در آن هنگام و در قول می یوم لجمه
خطبه دلالت است بر اختصاص بی محال خطبه و در وی روست بکسی میکند از کلام از وقت خروج امام و اما کلام نزد مجلس بیان هر
خطبه پس می غایب است پس منی نباشد از کلام در آن هنگام گفته اند که این وقت یسیر است خطبه بسکوت برای تنفس پس و
و حکم غایب است پیش از بیجا رحمت آنست که از وی اتعقل یا بلغ تا غفرت شده باشد آنکه در حضور جمعه غیب و مشقت نفس شده چنانکه
از مشبه به فوت شده بود با وجود تحمل شب و دستهای اسفار و در قول می یوم لجمه دلالت است بر عدم صلوة زیرا که مراد جمعه نماز است
مگر آنکه با جماع کافی است پس لابد است از تاویل یا اینکه ملحق فی فضیله است چنانکه حدیث ابن عمر است من لفنا و نحفی رتابا لئلا نکانت لک
رطبه ابو داود و ابن خزيمة این دو باب یکی از روایات این حدیث است گفته معنی وی آنست که نماز شما از فضیلت چه مردم انداخته
کرده اند ابو یوسف و مالک شافعی و در روایتی باین حدیث بر جرئت کلام حال خطبه زیرا که تسبیح می شبیه میستند و ملاحظه وجه شبهه دالت بر قیج
آن و قوله اذا قلت لصاحبك اني آتيا كاذبا لم يغفر له و چون امر معروف از لغو معدوم و شد غیر وی بالاوی لغو باشد و ظاهر آنست که نمی
شامل است مکالمه و ذکر و قرائت قرآن و غیره بهر دو هر کفر فرق میکند میان مکالمه و غیره پس بروی دلیل آوردن است پس شیخ ابن خزيمة
و در وجه آنحضرت نزد ذکر تسبیح و می پیش قائل موجب حاضری این حدیث است و تخصیص بکی مجموع دیگر حکمت بدون مرجع و اختلاف که در
در معنی قوله لغوت و اقرب اقوال قول ابن النیر است که اللغو الا یحیی قبل یطلت فضیله چنانکه وصارت نظر ائمه و عمر و جابر
رضی الله عنه قال دخل یوم الجمعة و امر مری و رزوجه و نام وی در روایت مسلم سلیک خطفانی بقره و قبل غیمه
والتبشی صلی الله علیه و سلم یخطب و آنحضرت خطبه میکرد فقال صلیت پس فرمود او را که در وی و در کتب تحفه المسلمین قال
گفت نه قال ففصل فکنت بین فرمود بر خیز و بلندار و در کتب و در روایت بخاری بعد کتب خفیفین هم آمده و در مسلم بخاری
و تبویب که بخاری برای این گفت باب من جاء و الا امام یخطب یصلی رکتین خفیفین و در حدیث و یصل است بر بلندار دن تحت المسجد و قبل خطبه
و باین رفعت گردی از فقها و محدثین و تخفیف هر دو برای سماع خطبه است و مستند شافعی و احمد و اسحق و در وجوب تحیت المسجد بعد از حدیث
و جامع از سلف و خلف بعد از شریعت آن وقت خطبه فرستاد و از ایشان آمد خفیه و حدیث جنت است برای ایشان و تاویل کرده اند این حدیث
بیانده و چه هر مرد و دست و صفت آنرا در فتح الباری بیان کرده اند آنکه می گویند فرمود آنحضرت شاید که بیش از نزع بود یا مخصوص بیان
مرد باشد که مدله و شریع این هاجم گفته شاید آنحضرت قطع کرده باشد خطبه تا آنکه فایض شآن مرد و از نماز او گفت که واقع چنین است چنانکه از طریق
در سنن از حدیث الش آورده که در امر مری مسجد و آنحضرت خطبه سخن از فرمود که در رکعت و اسما که در آن خطبه و امر و حدیث و سلام و

هر روز است در محل جنت است نزد خداوند که هر فریغ نیت کرده و خالی است از معاصی چه غیر دینی سالن است از قطع خطبه و اسباب آن و این زیادت
 و زیادت نقد مقبول است انهم گویند که تکلم مشکوکه نیز این حدیث لازمه از قطع از محمد بن قیس آورده و در وی را نقل از جوب تجمیع المسجود است چنانکه اسما
 از قطع خطبه بر آن حال است حال آنکه در حقیقه چون تحیت المسجود واجب نیست در وقت خفیه نیز نبود بلکه گویند مکره است حکم صحیحی که در منقذ مذکور است
 خطبه آمده در همین است مذهب مالک و سفیان قزوی تبیین گویند که امر تا زمان مراد بر بخت آن بود که وی حاضر داشت و غلب بود و آنحضرت کجاست
 که اندر مردم احسانی نسبت بوی بود و آید پیش سر مود که میان جمع بر خیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال بی مطلع شوند و احسانی بگفتند چنانچه
 این معنی بر پیوسته آمد و جامه بوی دادند و این همه در جوه در حقیقت احتمالات مجرست پس در برابر نفس صریح نمیشی نشود و همچنین آنچه گفت اند
 این صلوة که آنحضرت آن مرد را بگذارد آن امر کرده نماز صحیح بود که از وی فوت شده و آنحضرت آنرا کشف واجبی دریافت و نیز سه است که کرده اند
 بقول تعالی و لا تأخروا عن الصلاة الا ان تصفوا و نیست در وی دلیل زیر الدین خاص است و آن عام خطبه قرآن نیست که اند
 آنحضرت نمی کرد که بگوید در مصاب خود خاموش باش و حال آنکه خطیب میخواند و این امر بالمعروف است و جواب گفته اند که این امر شایع است
 و آن هم امر شایع است پس نیست تعارض میان هر دو امر بلکه قاعد مسامت باشد و داخل تحت المسجود گذارد و نیز گویند که این بی غفلت از سلفان اید
 کرده اند بر منقذ نافذ و وقت خطبه بر این دلیل الکلیه است و جوابش آنست که اجماع ایشان حجت نیست که معارف فی الاصول را آنکه دعوی اجماع احکام
 زیرا که در وی نیز این خبر از ابو سعید روایت کرده اند که وی آمد و مردوان خطیب میخواند پس بگذارد و روایت حارسان مردوان خواستند که او را منع کنند و
 را بگرد و بگذارد و بعد گفت نبودم که ترک کنم این هر دو را بعد از آنکه شنیدم آنحضرت را که امر میکرد و باین هر دو را این روایت جواب حدیث را در قطع
 هم حاصل شده و آنحضرت ابن عمر فرمود تا باین افظاد داخل احکم المسجود و الا امام بخطب فلا صلوة و الا کلام حق بیخبر از امام رواه الطبرانی فی الکبیر
 ایوب بن نیک است و وی نیز که است و ضعف جامه و ذکره این حیثان فی النقائص و قال غطی مشفق علیه و در کتب گفته اند که کرده اند
 باین حدیث جواز قطع خطبه را بی خطیب بکلام پس گفته اند اینکه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم صادر شده و خطبه او امر مشرعه و خطیب است و آنحضرت
 بدان دلیل جواب است و باین رفتن از بعضی وجه که در آید محرم در غیر حال خطبه او را طواف شریف است زیرا که طواف تحیت است و آنکه غالب
 آنست که داخل نمی نشیند مگر بعد و روایت طواف و اما نماز قبل عید پس اگر نماز عید و چنانچه غیر مستحب است پس تحیت مطلقا مشروع نیست و اگر
 در مسجد مشرعه باشد و بگذارد آنحضرت قبل از عید نمازی را بجهت آنست که بجز دخول شتغل نمازی باشد و عادت شریف آن بود که نماز عید
 در عید گاه بگذارد و در مسجد جز یکبار بگذارد پس نیست در وی دلیل بر عدم شریف آن برای غیر وی صلی الله علیه و سلم اگر نماز عید در مسجد باشد حتی

و عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يقرأ في صلوة الجمعة سورة الجمعة
 و المنافقون بعد آنحضرت که بخواند و نماز جمعه و در سوره منافقون یعنی هر یکی را در رکعتی خوانی اول را در اول و ثانی را در ثانی و در
 تحفص این و در سوره آنست که در سوره جمعه است بر حضور جمعه و سعی نمودن بسوی آن و بیان فضیلت بعثت آنحضرت صلی الله علیه
 و علیه و سلم در بعثت و می حث بر کند و در سوره منافقون توجی اهل نفاق است و حث ایشان بر توبه و دعای ایشان بسوی طلب استغفار
 از رسول خدا و اجتماع منافقین درین نماز بسیار بود و در آخر می وعظ و حث بر صدقه و اما خواندن اخیر سوره جمعه در رکعت اولی و آخر آن
 در رکعت ثانیه مخالف نیست در سفر لمساعد گفته خاصیت و دوازدهم کتاب خواندن سوره جمعه و منافقون در نماز جمعه یا خواندن
 سبع اهل علی و غاشیه و آنحضرت بر یکی ازین و در اولیت می نمود و اقتصار بر بعضی از سوره جمعه و منافقون حقیقت نیست بلکه غفلان نیست

وجمال اید بران راوست نمی نمایند انتهی و در واجب مسلم و زمری است که علیه ساخت مروان ابوهریره را بدیدند و خود کمال پس کرد و با ابوهریره
همه و خواند بعد الحمد سورۀ جمع و در رکعت اولی و از آنجا که انشا فتون در ثانی و چون برگشت از نماز گفتند با ابوهریره خود سورۀ خواندست که
علی بن ابی طالب انمارا که خود بخواند گفت شنیدم من رسول خدا را علی الله علیه وسلم بخواند این و سورۀ را و همچنین روایت کرد ابو داود و دیگر
اختلاف ابوهریره و اول حدیث رواه مسلم در مصنفی گفت در پیش مالکی و ثناء نفعی است قرات سورۀ جمع و ثنا فتون
و همچنین قرات سبع اسم و فاشیه و خفیه توفیت بعض قرآن را بعض صلوات مکرره داشتند و فیه کلام ایشان چنانچه حقیقان نوشته اند
آنست که این که است در صورتی است که بغیر آن نماز را جائز ندارد یا قرات بغیر آن مکرره دارد و اگر بجهت آسانی یا نیز که بقرابت آنحضرت
سلی الله علیه وسلم التزام اند هیچ بک نیست لیکن می باید که گاه غیر از این خوانده باشد تا جا بلان از ارکان صلوة نماز انتهی **وله**
ابن المسلم عن النعمان بن بشیر یقول سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول یستحب ان یقرأ فی رکعة من رکعات الجمعة ما یقرأ فی رکعة من رکعات
الجمعة ثمان مائة و عشرين رکعة و یقرأ فی رکعة من رکعات الجمعة ما یقرأ فی رکعة من رکعات الجمعة ثمان مائة و عشرين رکعة
و نماز هر دو عید و نماز جمع بستیج استم رکعات لا غلے و کل اثنا عشر رکعة الفاشیه بک اول در رکعت اولی ثانی در رکعت ثانی
بعد نماز و تمام حدیث این است و چون جمع می شد عید و جمع و دیگر روز بخواند همین و سورۀ را در نماز عید و نماز جمع و از اینجا که می خایه از این
این و سورۀ را نماز جمع و عید نفهم می شود و این نام معلوم می شود که خواندن این و سورۀ در جمع و دائمی نبود و لیکن در سفر السجادة گفته که بر یک
ازین و در اولت می نمود انتهی و در سبیل گفته گویا میخواند گاهی این عباس ذکر کرده و گاهی این نجی نعمان گفت و در سورۀ سبع اسم و فاشیه
نیکو است با جلال آخرت و در دو عید است پس قرات آن مناسب حال این نماز جامع است و دارد شده که در عیدین سورۀ ق و آخرت
میخواند انتهی **و عن** زید بن ارقعه قال قال النبی صلی الله علیه و آله یصلی فی الجمعة ثمان مائة و عشرين رکعة فی الجمعة ثمان مائة و عشرين رکعة
ان یصلی فی الجمعة ثمان مائة و عشرين رکعة و یقرأ فی رکعة من رکعات الجمعة ما یقرأ فی رکعة من رکعات الجمعة ثمان مائة و عشرين رکعة
بیان رخصت است و اعلام است باینکه رخصت این فقط بود و ابو داود و ابن ماجه و عالم ان حدیث ابوهریره روایت کرده اند که فرمود آنحضرت
محقق جمع شدند درین روز ثمان و عید پس همه که خواهد کافی است او را نماز عید از جمع و جامعه کنند ایم و این حدیث معلول است با سبیل
و در سندش بقیدین الولید است و تصحیح کرده است و از قطنی ارسال او را و کند احمد بن حنبل و رواه البخاری من حدیث سفیان بن عیینه
عن عبد العزیز بن موصی و عقید اهل العوالی و سنادش ضعیف است و رواه الطبرانی من وجه آخر عن ابن عمر و رواه البخاری من قول عثمان
و عالم من قول عمر بن الخطاب گذافی التخصیص و دین باب حدیثی است از ابن عباس و ابن الزبیر و غیره با رواه الخمسة الا الترمذی
یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و عالم نیز و صحیح علی بن المدینی و ابن حنبله حدیث دلیل است بریکه نماز جمع بعد نماز عید
رخصت است و فعل و ترک و می هر دو جائز است و خاص است کسی که نماز عید نگذارد است ندکسی که آنرا نگذارد و باین رفته است بجا
مگر در حق امام و تسکس که هر اوست باشند و شافعی و جماعتی دیگر آن رفته که رخصت نیست باین جهت که دلیل و موجب عام است بر امام را
و احادیث و آثار مذکور معقوبی تخصیص را نیست زیرا که در اسانیدش مثل مقال است گویم حدیث زید بن ارقم را این خرطیه صحیح کرده و غیر وی
در ان لعن نموده و پس صلح تخصیص باشد زیرا که مخصوص می شود علم باحاد و مذہب عطا سقوط فرض است از این مکان بنظایر قول و
من شأن ان یصلی فلیصل و لعل ابن الزبیر که در ایام خلافت خود نماز عید با جماعت روز جمع گذارد و عطا گوید پس ترا عیدیم بسوی جمعه

پس بیرون نیامد این الزبیری پس نگذردیم جمعه را تنها و بود این عباس و طاعت چون از آنجا آمد این نصیب بوی گفتیم گفت اصحاب منتهی یعنی او موقوف
سنت واقع شده و دیگران شکافی گفت در سنن و شواهد و قال است و این مندر گفته این حدیث ثابت نیست زیرا که ابیاس ابن ابراهیم را وی فرمود که
و نزد وی نیز ساقطی شود فرض نظر و گذارد و می شود که عصر را بود او و از این الزبیری روایت کرده که وی گفت و وعید است که جمیع شد در یک روز
پس جمع که هر دور گذارد و در وقت صحیح و زیاد نکرد بدان تا آنکه گذارد عصر را و برین اصل که جمعه سهل است در روز خود و ظهر بدل است مقتضی
صحت این قول است زیرا که چون وجوب اصل امکان را ساقط شد بدل بالاولی ساقط باشد و ظاهر حدیث نیز دلالت دارد بر این که در جمعه شخص داد
و نماز ظهر را نفرمود یا تقدیر ساقط جمعه از برای هر کما قاله الشافعی المعزبی و آید بذهب ابن الزبیری گویم مخفی نیست که عطا خبر داد بعد از خروج
این الزبیری برای نماز جمعه و این نص قاطع نیست در گذاردن وی نظر را بخانه خود پس خرم باینکه زبیری ابن الزبیری فقط نظر است و زبیری که بر کسی که
نماز عید گذارد است باین روایت غیر صحیح است بنا بر احتمال این معنی که وی نماز ظهر را خود گذارد باشد بلکه قول عطا که ما تنها گذاریم یعنی
نظر را مشورت بعد م قائل بودن وی بسقوط آن و نتوان گفت که مراد وی گذاردن جمعه است تنها زیرا که جمعه جز بجاهات صحیح نیست
بالاجماع و قول باینکه اصل در روز جمعه صلوة جمعه است و ظهر بدل است مقتضی اصل همان نظر است که شب را هم از وضو
شده و وجه تائخر است از وی پس چون فوت شود جمعه واجب گردد نماز ظهر را جمعا زیرا که این بدل است از وی و تحقیق صاحب سهل فی رساله

و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا صلى احدكم الجمعة فليصل
بعد ها اربع ركعات چون گذارد یکی از شما جمعه را پس باید که بگذارد بعد جمعه چهار رکعت حدیث دلیل است بر شریعت چهار رکعت بعد جمعه
و ظاهر امر اگر چه وجوب است لیکن روایت مسلم از ابن الصبیح بلغظ من کان یصلها الجمعة فليصل اربعاً الا ان وجوب برآورده و رواه ابو داود
و الترمذی و البیضاؤنی و ترمذی این حدیث صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم و مذاهب اهل سنت که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت
و اگر در خانه گذارد دو رکعت و این دال است بر عدم وجوب اما شکی نیست که چهار فصل است از دو بنا بر وقوع امر بدان و کثرت فعل آنحضرت بر آن
آن درجه ای نبوی گفت و کان صلی الله علیه و سلم اذا صلی الجمعة و خل منزله فصلی رکعتین مستنهما و امر من صلا بان یصلی بعد العشاء قال
شیخنا ابن تیمیة ان صلی فی المسجد صلی اربعاً و ان صلی فی بیته صلی رکعتین و در مسایل گفته و علی بن احماد و الاحادیث و ابو داود و از این عمل آورده
که چون مسجد بگذارد چهار رکعت میگذارد و چون خانه خود بگذارد دو رکعت میگذارد و در صحیحین است از ابن عمر که آنحضرت میگذارد بعد جمعه دو رکعت و خانه خود
آنحضرت دو رکعت را بعد جمعه نیز اختلاف است در پیش شافعی دو رکعت است و نزد ابو حنیفه چهار رکعت و بگویم که است این از قبیل اختلاف مباح است تنهی
گویم و نزد صاحبین شافعی چهار رکعت بود و شرح سفر السعاده گفته نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده و هم دو رکعت و هم یک رکعت اما چهار رکعت و در
که گفته شد و در روایتی از مسلم آمده که اگر کسی باعث غلبت باشد و بگذارد دو رکعت در مسجد و دو رکعت فی کبره گردد و در روایت ابو داود اگر گذارد دو رکعت در
پس از آن نباید منزل را بگذارد و دو رکعت دیگر و اما دو رکعت پس مسلم و ترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم
میگذارد بعد از جمعه دو رکعت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده و حدیث ابن عمر صحیح است و عمل برین است نزد بعضی از اهل علم
و باین قائل است شافعی و احمد و در روایت بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ثانی باختلاف الفاظ آمده که گفت بود ابن عمر که میگذارد
در جمعه دو رکعت و خانه خود و در روایتی چون برمی نشست از جمعه میگذارد و خانه خود دو رکعت و میگفت این چنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه و سلم و در روایتی آمده که ابن عمر میگذارد و دو رکعت بعد از جمعه و اطاعت میکرد و از آنجا میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که یکبار

این را و آنست که گفت پس ایوداد و ترمذی از علمای آن ده که در این عمر را گذارند بعد از جمعه بر سر دو رکعت بپوشند و بعد از آن چهار رکعت در دو رکعت
آمده که بود این عمر چون میگردد بعد از یک رکعت بیشتر وقت از جای نماز پس میگردد و دو رکعت پس بیشتر میرفت پس میگردد و چهار رکعت در دو رکعت بعد از نماز
میگردد و جمعه را و رجوع بیکر و بسوی خانه نمود و میگردد و دو رکعت و میگردد و در مسجد پس بر سر سینه شد و از این حال گفت بود رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که یک و آنرا گفته اند این پیشتر رفتن این عمر را بیکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بخت آنست که در حدیث آمده نمازی بعد از نمازی دلیل
نگذار و تا حکم کند یا میردن نزد و این حکم در هیچ نماز جاریست و فصل کردن بیکان بمنزل خروج است یا حکم و فرقی میان که در این مقدم
نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بخت آن باشد و الله اعلم بخانه ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان و در که مسافر بودند و منزل آن
پیشتر حق بیکان را قائم مقام رجوع بهیت ساخت و بعضی از تراح مشکوکه گفته اند که گذاردن یک رکعت در مسجد بخت عظیم است که در آنست در دو
آنچه که در وقت و جاری نیست و غیر وی چنانچه نماز در اوقات که است در آنجا که در وقت و در غیر آن کرده ترمذی گوید روایت کرده شده است
از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد گذاردن دو رکعت بعد جمعه پیشتر چهار رکعت انتی و او که مشکوکه و اما نماز پیش از جمعه پس ترمذی ابی حنفه
کرده است بعنوان آنکه فی الصلوة قبل الجمعة و بعد از گفته که روایت کرده شده است از ابن مسعود که میگردد و پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه
چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبد الله بن المبارک بنده پس این مسعود گفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبیه بن ابی مالک
القرطبی می آید و گفته در زمان عمر بن الخطاب نماز میکرد و در روز جمعه تا آنکه بیرون می آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و از آن
مؤذن حدیث و فاته آنست که آنچه در صحیح البخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلیفرق بین التین ثم یصلی ثم یصلی اربع رکعت
و در صحیح مسلم از ابی هریره که من غفلت ثم آتی الجمعة فصلی با قدره ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و الله اعلم و سید علی بن حجاج
از ابی هریره آورده که من کان یصلیایوم الجمعة فیصل قبلها اربع رکعات بعد از اربع رکعات و این التی و در موطا پس در حدیث که بعضی گفته اند
که آن دو رکعت که حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم اولیای غطفانی را امر کرد گذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان سنت پیش از جمعه
و هم در موطا پس در حدیث که روایت کرد ایوداد و این وجه و این جانب از طریق ایوب از نافع که گفت و این عمر که اطاعت میکرد و در نماز پیش از جمعه
و بعد از جمعه دو رکعت و خانه خود وی گفت که پنجین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و این حدیث احتجاج کرده است امام نووی و دیگران
بر اثبات سنت جمعه پیش از نماز و اعتراض کرده شده است برین قول این عمر که گفت این چنین میکرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این فعل است
که گذاردن دو رکعت سنت بعد از نماز جمعه و خانه در مجموع گذاردن قبل الجمعة و بعد از بقره این احادیث و دیگران نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مرد
بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت صلی الله علیه وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول خطبه می شد و بعد از نماز جمعه پس گذاردن
نماز پیش از جمعه بگذاشتند و از پس آن متعلی طلعی باشند سنت جمعه انتی حشج عبدالحی و طبری در شرح سفر السعاده گفته حصول این بر این
آنحضرت صلی الله علیه وسلم متصل زوال و اثبات آن بعد از آنکه پیش از نماز در خانه نمازی کرده باشد مشکوک است و در شرح ابن العمام می گوید
که خروج آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از زوال بود پس چنانکه است که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد وی گوید واجب است حکم کردن بر این
بن مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میگردد و بعد از زوال آن کتاب چهار رکعت و می فرمود این
ساعتی است که کشاده می شود در وی و تمامی آسمان الحدیث و همچنین واجب است حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال
بنگاه مؤذن بلکه اعتماد مؤذن و دخول وقت بر قول ایشان بود و و ایشان اعلام میکردند و از این جهت چنانکه در حدیث ابن عمر مکتوم

آمده است که اعلام میکردند و در آن وقت تا اذان می گفت انتهی اگر گویند مقصود این بعضی که نفی است محل الجمع می باشد نفی عامی است که در جمعه باشد گویند مقصود اصلی اثبات نماز است پیش از جمعه و در گذاردن چند رکعت وقت زوال کفایت است و حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر است پس چرا سنت جمعه باشد و الله اعلم و در هیچ کتابی در زجر باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة و قبلها بعد از این حدیث آورده و در رکعت بعد الجمعة گفته در صلوة قبل الجمعة حدیثی ذکر کرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گو یا محامدی از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استواری ظهر و جمع است تا دلیلی بر خلاف آن دلالت کند زیرا که جمعه بدل ظهر است و چون اتمام و عینا و می دیگر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود بهجت در و در صریح حدیث در آن تعرض میان مخصوص داشت و لذا تقدیم کرده و ذکر بعد از قبل در ترجمه بطلان عادت و رعایت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پیشرو مانند کاین طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت است که در نظر بود که ما اینجا نفی بالجملة جماعتی از حدیثین سنت پیش از جمعه را نمیکند و با آنکه در اندک و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین اینچنین تسک کرده می شود بوی در مشروحه و رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی است که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم ما بین صلوته مغرورة الا و بین دیدار کفایتان قال العبد لضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوته پیش از جمعه عجب است از مصنف که گفت علما در پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند انتهی کلام شیخ الملوکی رحمه الله تعالی گویم هیچ عجب از مصنف نیست بلکه عجب از شیخ نیست زیرا که آنچه از اخبار و آثار ذکر کرده در هیچ یکی از این صراحت بسنت پیش از جمعه نیست چنانکه در دو رکعت نیت پیش از جمعه و چهار رکعت بعد از وی است امری و روایات مذکور اقتضای بجزان نمیکند و با عموم و شمول خود و سخن در اینجا در ثبوت است با خصوص هر یک و اقوال و افعال صحابه را در تشریح چیزی خلاف نیست اصل در آن ورود و خصوص است از شارع علیه السلام قولاً یا فعلاً و تقریراً یا بخصوص پس لکن مصنف یعنی صاحب سفر السعاده از روایت علما درین امر خاتمه بر جای خود و دلیل غایت استقری اوست و الله اعلم بالصواب و عن ابی یزید الشاشب بن یزید الکندی صحابی صغیر است پیدایش سال دوم از هجرت حلیف بنی امیه یا ابن عبد شمس همراه پدر در حجة الوداع حاضر بود و هفت ساله روایت میکند از پیغمبر و خلیل الحدیث است عمر بن الخطاب و در بسوق مدینه عامل کرده بود مدت ستمائین و قول ستمه و ثمانین و هشتاد و ثمانین مات من صحابة بالمدينة عن قولی روی عنه الزهیری و محمد بن یوسف رضی الله عنه ان معاوية قال لاذ اصلحت الجمعة فلا تقبلها بفتح حرف مضارع از وصل بصلوة حتی تتكلم او يخرج برستیا گفت او را ما و به چون گذاردی جمع را پس وصل کن آنرا نمازی دیگر تا آنکه سخن کنی یا رکعتی از مسجد فاق پس چه شد که رسول الله صلی الله علیه و سلم امرنا بذلك آن لا نوصل صلوة بصلوة حتی تتكلم او يخرج امر کرده اما اینکه نیامیزیم نمازی را با نمازی تا آنکه سخن کنیم یا بیرون نگیریم و این حکم در جمیع نماز جاری است و درین باب است از ابن عمر موقوفاً و از عصمه موقوفاً و راه الطبرانی بسند ضعیف در راه مشکو درین حدیث مشهور فصل نقل است از فضیله و وصل نکردن آن بران و ظاهر این سخن صحیح است و خاص نیست بحدیث اگر چه راهی تخصیص کرد آنرا بلکه نماز جمعه و رکعت در آن گفته اند که عدم اشتباه فرض است بناقل و وارد شده که این بلکه است و علما ذکر کرده اند که مسحب است بخوبی برای ناقل از موضع غرضه و افضل تحول است بسوی غایت خود زیرا که گردن نوازش در بهجت افضل است ورنه در جای از مسجد و غیره و در وی کثیر مواضع سجود است بود و او

از حدیث ابوهریره آورده مرفوعاً آیا عاجز می آید که از شما از یک مقدم شود یا شما از یکین یا از شما خود در نماز یعنی سجده و تضعیف نکردن و
 ابوداود و ترمذی و صحیح خود و دیگران عن ابی هریره رفعه لا یتطوع الامام فی مکاة و لم یصل و حتی یسبح **عشر** یعنی یسبح برضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اغتسل ثمرانی الجمعة فصله ما قد دلله به کرمه غسل کند پستری یا جامه را
 پس بکشد و نمازی که تغییر کرده شده است برای او روا نماز نافل است و بعضی آنرا بر سنت جمعه حل کرده اند و علمای راست قبل از جمعه من
 و قومی آنرا منکدره و تفصیلش در شرح سفر السعادة مذکور است ثمرانصت حتی یفرغ الا ما فر من خطبتهم پستری خاموش ماند
 تا آنکه فارغ گردد امام از خطبه خود انصت از انصت است و هو السکوت و این غیر مثل است زیرا که متعلق اصفاست برای سماع چیز
 و لهذا حق تعالی گفته کا شیع عواذ و انصت و گذشت کلام در آنکه انصت واجب است باند و در وی دلالت است بر آنکه نهی از کلام
 در وقت خطبه است نه بعد فراغ از آن و اگر چه قبل نماز باشد زیرا که نیست نهی از آن کما دلت علیه حتی تشریف یصلی معک پستری بکشد
 جمعه با امام غفر له ما بین و بین الجمعة الاخری و فضل ثلثه ایام از نرید شود برای او چیزی که میان او و میان جمعه
 دیگر است از گنا یا ن و زیادتى سه روز و این در آنست که هر چند به انداوست و از جمعه تا جمعه هفت بوده است سب دیگر
 افزائیده می شود و تاده خود و مغفور کسانند یا صغائر و کبائر که صغائر اند زیرا که کبائر و دن توبه کشیده می شوند و فضل هر پنج
 و در روایت است رواست که در وی دلالت است بر آنکه لا بد است در روز آخر نماز را از اغتسال مگر آنکه در روایت دیگر مسلم است
 من قویاً فاستن الا وضوء ثم فی الجمعة و این روایت معلوم می شود که غسل جمعه واجب نیست بلکه مسح و مسح واجب است چنانکه مذکور
 ابوحنیفه و شافعی است و مختار در مذنب امام احمد نیز احتیاج است در روایتی واجب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و در زیارت
 و بعضی احتیاج را واجب است و این رفته است شوکانی روح و بران اوله و صحیح فایم کرده چنانکه در شرح مختصر ذکر کرده ایم و شیخ فایم
 در شرح سفر السعادة در آن کلام کرده اما مذنب خفیه را ترجیح داده و لیکن انصت در آن بعد جمع مجموع احادیث و آورده و درین باب
 قول بوجوب است و تقریر تصحیح و درین مقام این است که حفاظ حدیث از ابن عباس و حضرت عایشه و سحاب غسل جمعه را روایت کرده اند و علمای
 صحابه و تابعین برین احتیاج است پس فضا در روایت و وجوب و احتیاج یکی از دو وجه تواند بود یا این است که حدیث و وجوب نسخ شده
 حدیث احتیاج و همچنین است میل ابن عباس این است که مراد بوجوب تاکید و لزوم آن باشد اگر چه نیست بود و الله اعلم مساله
 غسل از سنن پیوسته و در حق کسی که حاضر شود و جمعه را از سنن آداب است در حق کسی که حضور جمعه او را واجب شده یا نه باطل است پس حدیث
 را اذا جاء أحدکم الجمعة فلیغتسل و غسل الجمعة واجب علی کل محتلم ای بالغ و حمل مطلق برین مقید و اما تا این پس حدیث شریفین حق علی کس
 ان یغتسل یوما من سبعة ایام و باتفاق و فقها واجب نیست پس حق یعنی مأمور باشد و باید تحصیل اگر در دویم خلاف در میان و در قول فقها
 بر خاست و دلیل هر یک را حمل می باشد و همچنین است قضای این نده ضعیف و اختلاف ایشان که آیا اگر کسی پیش از رفتن جمعه غسل کند
 بوجهی که باین غسل نماز جمعه نمی تواند خواند سنت او باشد و یا نه پس میگویم که سنت تطهیر حاصل شد و سنت تطهیر صلوة حاصل نشد است
 و کلام درین سبب در باب غسل گذشت **و** هم روایت است از ابوهریره رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ذکر یوم الجمعة فقال فیها ساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قاهر یصلی سال الله عز وجل شیئاً الا اعطاه الله انما
 بدستیکه رسول خدا ذکر روز جمعه را پس هر روز جمعه ساعتم است موافق نیت یعنی رضا خدا و از نده مساله ۱۱۱ جلد است

مروا نماز عاست سوال یک ساعت ضرار در آن ساعت جزیری که عزم و تضرع باشد که بفرموده تعالی آن بنده را آن چیز و اشارت بین میفرماید
 و اشاره کرد آنحضرت برست خود که از آن کی آن ساعت مفهم شد و درین حدیث اتمام ساعت و تعیین آن بیاید و معنی قائم آنست که مقیم
 و تلبس بارگاه و ازین معنی حال قیام فقط و این جمله ثابت است در روایت جماعتی از خلفاء و ساقط است در روایت یحیی بن محمد بن علی بن ابی حمزه
 میگردند و بعضی ازین حدیث گویا اشکال کردند و ازین روایت ساعت چون بعد از عصر باشد زیرا که آن وقت که است نماز است و همچنین چون از وقت بگذرد
 خطیب بنبر باشد تا انصراف می نماید و اول کرده اند این جمله را باینکه در انتظار صلوة است و منتظر صلوة و صلوة است که ثابت است فی الحدیث بقول
 قائم یصلی درین حدیث از قبیل نماز شبیه باشد زیرا که انتظار کنند نماز بجمعی است یا از باب اطلاق سبب است بر سبب زیرا که انتظار صلوة
 سبب است برای اتمام صلوة و شیء آنحضرت بود زیرا که در روایت مالک آمده فاشار النبی صلی الله علیه و سلم و گفته اند که مشیه بعضی رواات اند و اما
 کیفیت اشاره پس این است که نماز انگشت خود را بر لبطن وسطی و از خضریان کرد و گفت آن و سوال درینجا مطلق وارد شده و در این ماج
 معینده الم یسأل الله انما و عندا هم الم یسأل انما او فطیحة رحیم متفق علیها سیوطی در نور المعنی خصائص الجدة گفته اختلاف
 کرده اند از این علم از صحابه و تابعین فمن بعدهم درین ساعت برزیده ازین قول بعد این اقوال را ذکر کرده چنانکه بیاید یعنی در اوله تسلیم
 و حی سکتة خفیفة و آن ساعت اجابت که در روز جمعه است ساعتی نازک است و در سفر السعادة گفته علماء الراعی از صحابه و تابعین
 و من بعدهم درین ساعت خلاف است بر و قول بعضی میگویند که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم مرفوع شد و هم و آن
 صحیح است باقی نیست و در همین وقت آن خلاف است که در وقت معین است اند و در جمعه با آنرا وقت معین نیست و کسانی که می گویند وقت
 آن معین است اشتباه کرده اند و در بیان کن برزیده قول انتی گویم و در بخاد و قول است یکی آن ساعت را هم گذارشته اند و در جمعه
 بهجوش قدر در عشره و اخیر و مضان چنانکه ابن خزیمه و حاکم از ابی سلمه از ابی سعید از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند که
 فراموش گردانیده شدم از آن چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را و زهری که کعبه جبار آورده که اگر یکی قسمت کند جمعه را بر چهار
 متعده هرگز آید یا بد آنرا یعنی در یک جمعه از اول روز تا وقتی معین و عاکند و در جمعه دیگر از وقت معین تا وقت معین دیگر و همچنین تا آنکه مستوف
 شود تمام نماز را و اگر کمتر روز یک جمعه فصلی باشد مشغول شود نیز در باید و سبب است که اشاره عا در روز جمعه بامید آنگذیر باقی ساعت اجابت
 افتد و قول دیگر آنست که منتقل می شود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر است گاهی اول و گاهی اوسط و گاهی آخر و اما غرض از این گفته
 که این شبها قوال است و جزم بر این عساکر و غیره و وجب طبری گفته اظهر همین است و عمر بن الخطاب درین حدیث عبد الله بن عباس
 عن ابیه یعنهم با سکون و این ابی موسی الاشعری از تابعین است سماعت دارد و از پدر خود و علی بن عمر و غیره هم قال گفت ابو موسی
 اشعری سمعت رسول الله شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه و سلم یقول فی فرمود در شان ساعت جمعه می مایست
 ان یجلس الامام الی ان یقضي الصلوة که آن ساعت میان نشستن امام است بر منبر تا گذارد نماز و تقبی از جلو نشستن میان خطبه
 مراد و اشترا و احتمال دارد که نشستن بعد از برآمدن بر منبر باشد و الله اعلم رواه مسلم و ابوداود و ولین بن ابی انانیه و بیست که صاحب
 سفر السعادة ذکر کرده و مسلم آنرا ترجیح داده علی مار و یحیی البیهقی و ابن الجوزی و اصح اوست درین باب و بقال البیهقی و ابن العربی و عجم
 و وجب طبری گفته اصح الاحادیث فیما حدیث ابی موسی و اشهر الاقوال فیما قول عبد الله بن سلام و مصنف گفته مرا دستباج جمع و وقت معین
 نیست بلکه می باشد و از این این وقت لقول یعلم و قول خفیفة و فائز ذکر وقت انتقال اوست در آن پس از حدیثی نقل شده و بی ابتدای خطبه است

بر منبر تمام شدن نماز و قول دوم آنکه بعد از عصر است و این قول بهر احوال است آنست که تصف و رفع الباری نیز در کمال احوال این دو قول است و هر چه چنین است و قول است یا ضعیف الاستناد است یا موقوف که منسأد کرده فاعل آن با جماع خود بی سماع و توقیف لهذا درین جایز ترین و قول نقل کرده و باز اختلاف است سلف را که ازین دو قول اسح ترک کند است بهیچ وجه و جماع در نماز اول و اربع گفته اند بهیچ گفت مسلم گوید حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین چیزی است درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صحیح است در موضع خلاف پس اتفاق کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی گوید هر دو صحیح بل الصواب الذی الیجوز حفیه و نیز این حدیث مرفوع است و صحیح و در یکی از صحیحین واقع و ظاهر دیگر نیز صحیح قول عبدالله بن سلام رفت و ریح احمد بن حنبل نیز القول و ریح الترمذی و گفت که امر گفته اکثر احوال درین جانب است و ابن عبدالبر گوید که این اثبت چیزی است درین باب سعید بن منصور با سند صحیح آورده از ابی سلیم بن ابراهیم که مردم چند از صحابه مجتمع شدند و تذکره ساعت جمعه کردند پس شترق شدند و اختلاف کردند و در یکی این ساعت آخر ساعت است از روز جمعه و بر تجمه اسخ و غیره و اکثر اهلین را ترجیح کرده اند و شافعی تخصیص کرده بر آن و اشکال کرده اند که این ترجیح چیزی است که نیست در صحیح بر چیزی که در صحیح است و معروف از علوم حدیث و غیره بر این است که آنچه در صحیحین یا یکی ازین هر دو است مقدم است بر غیر و در جماعش نیست که این تقدیم جانی است که حدیث صحیحین یا یکی ازین هر دو از مستغلات حفاظا باشد یا نحو حدیث ابوموسی که در مسلم است و معلول است با نقطه و اضطراب الاول پس این جهت که از روایت محمد بن بکر است و نصیح کرده اند که وی از پی بخود ساعت ندارد پس شرط مسلم نخواهد بود و اما تا این پس این جهت که اهل کوفه آنرا از ابی بردیه غیر مرفوع روایت کرده اند و ابو بردیه کوفی است و اهل بلد او اعلم اند حدیث وی از بکر پس اگر نزد ابو بردیه مرفوع می بود و وقت نمی کردند آنرا بروی و لهذا بنجم کرد و قرطبی که صواب وقت است پس این حدیث یعنی حدیث ابوموسی اگر چه در صحیح مسلم است و لیکن با وجود آن در انفصال شدنیست مقال است و از جمله آن ساعتی است که در احادیث مسلم اتفاقا و احیانا واقع شده و حفاظا آنرا انتقاد ننوده اند و این جانب است صاحب سفر السعاده نیز که تقدم و شیخ بهم در هر دو این رفت چنانکه گفته گفت بنده ضعیف عفا الله عنه تحقیق بصحت رسیده است از حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و اولی سائر اهل بیت النبوة که وی می گاشت خادم خود را تا انتظار کند و نگاهبانی نماید آخر ساعت از روز و خبر کند تا ذکر و عاکند آنست که محفوظ و حفاظ این اقیم بر میان هر دو حدیث یعنی حدیث ابوموسی و این سلام جمع کرده باین طریق که ساعت مختص است در یکی ازین دو وقت و سببه فی هذا احمد بن حنبل رضی الله عنه و قد اختلفت فیها علی اکثر من اربعین قولاً اصلها فی شرح المحادیث و تحقیق اختلاف کرده است درین ساعت اجابت که در روز جمعه است بر زیاد از چهل قول اما کرده اند و نوشتیم آنرا در شرح صحیح البخاری که موسوس است بفتح الباری و این بازده قول که مذکور شد بخارج آن احوال است و قول و دوازدهم آنکه وقتی است که اذان می نموده بر این نماز یا بعد و ذکر کردن را بعض متاخرین نسبت کرده تخریج آنرا باین ابی شعیبه از عایشه شریفه و هم اول ساعت بعد طلوع شمس ذکر کرده است این را شافعی تنبیه و متابعت کرده و از حجب طبری در شرحش چهاردهم از طلوع شمس حکا و الغزالی فی الاحیاء با ترمیم بعد از ذکر ماگشتن با نصف ذلک حکا و الحبل طبری و قبله از انکی انشدنی شافعی و هم بعد از زوال و لیکن تا شستن با یک ذراع حکا و عیاض القرطبی و النووی و ترمیم از زوال تا خروج امام خطبه حکا و القاضی ابو الطیب الطبری و نیز هم از زوال تا غروب شمس حکا و الروانی عن الحسن و ذکره بعض المتأخرین فی شرح البخاری تو زدهم نیز خروج امام خطبه روایت کرده این را احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب الرحمن بصری گفته که

بر روی گذشت که می فرمود درین وقت پس تنبیه کرد و او را بستم لمین خروج امام تا قیامت نماز و این نیز منقول است از حسن بصری و از بعضی تابعین شام است و یکم از آنگاه که حرام شود و بیج تا حلال شدن آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سنی مجتهد است تا فراغ از نماز و این را سعید بن منصور اشجعی روایت کرده و حمید بن نجوه و یحیی و شریح سنده از ابن عباس روایت کرده است و دوم نزد ما فزین و فزونی که امام و نزد واقف است و این را بعضی علما از معروف بن مالک اشجعی صحابی روایت کرده است و سوم نزد فزین و برادرش امام و واقف است و این را ابن ابی شیبہ و ابن النضر از ابی امام آورده است و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ و این را ابن عبد البر از ابن عمر فروقا آورده و استادش ضعیف است و پنجم تا رسیدن خطیب بنبر و شروع در خطبه چگاه الغزالی فی الاحیاء است و ششم نزد جابر امام بن الخطابین چگاه اعلی عن بعض شراح المصاحیح است و هفتم نزد نزول امام از منبر و او ابن ابی شیبہ و ابن جریر و ابن المنذر با سنا صحیح عن ابی هريرة و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الى الصلوة است و هشتم هم حکام قیام ناس و قیام امام و میقام خود و این را ابن النضر از حسن بصری آورده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده با سنا ضعیف است و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم در وی نماز گذارد چنانچه جمعا افضل صلوات این روز است و وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم گذارده افضل اوقات است و هر چه پیش از وقت از اذان و خطبه و غیره باشد و مسائل است و مقصود نماز جماعت است ام در نماز عصر است و یک بعد از عصر است و دوم بعد از عصر تا آخر وقت و شب است و سوم در وقت غمیه است شمس که نصفه و می ظاهر باشد و نصفه و می غایب و این را طبرانی در اوسط و اقلنی در علل و بهیقه و شعب و فضائل اوقات انظر فی زمین بن الحسین بن علی سلام الله علیه هم چنین روایت کرده گفت حدیث کرد مرا م جاد مولای فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت حدیث کرد مرا فاطمه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم کدام ساعت است آن یا رسول الله فرمود وقتی که خود را بدید آفتاب برای غروب پس بگو و نماز که می گذارست روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب و چون خبر داده می شد فاطمه ایشان اقبال میکرد و برای نماز آنکه غایب می شد آفتاب و در بعضی روایت این حدیث کسی است که معلوم نیست حال و این است آن احوال که مصنف و شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقالمین آنرا ذکر کرده و او را آن آورده و توضیح و تفصیل و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانکه نقل کرده شد و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن بر بعضی فرموده که این همه اقوال چنان نیست که هیچ جهات تغایر و مخالفت ندارند بلکه بسیاری از آن بیهوشی است که محدث است با غیر خود نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب شامل است تمامه آنوقت را که تعیین فرموده شد بلکه وقت معین و بیان آنست و جزوی از آن بریل آنچه واقع شده است و حدیث یقللما و حدیث دیگر و هر یک ساعت خفیفه چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت نزع از نماز و فائده ذکر این وقت آنست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدا می مظهران ابتدا خطبه باشد و انتهای صلوة مثلا که مقدم بجماعت بسیاری از قالمین تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده و وقوع آن ساعت را در الوقت نظمو آثار و المراتب اجابت و ان یقاسن اجتهاد خود و این تقریب تقلیل می یابد انتشار و اختلاف و قلنا والله اعلم و الله اعلم

و جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال مضيت السنة ان في كل اربعين فصا جمعة گذشت سنت درین که در هر چهل کس پس زیاده از آن جمعه است و بعضی گفته اند معتقد نمی شود جمعه گرگه کس یا امام و بعضی چار و بعضی شش و بعضی دوازده و بعضی بخت و بعضی سی و بعضی چهل و بعضی پنجاه و بعضی هفتاد و بعضی جمع کثیر گفت اند و بعضی شرط کرده اند برای جماعت جمعه مصر جامع و بعضی بودن حمام و جامع یا تعدادی که بکرده و همچنین دیگر در وقت الطمائل بودن امام اعظم و غیره و این همه اقوال

نیویسایه اجتماع است شکر کا نغمه نیست برین اقوال اثبات از علم و یا ختمی شود حرفی و احوال از ان در کتاب خدا و سنت رسول و کلام ائمه
کند بر بودن این امور مشروط است جمیع یا فرضی از انزال کتب آن باری کنی از ارکان آن انتهی و وی را هم درین باب رساله مستقل است در احوال
الدار فطنی مصنفی گفته است اما جماعت پس لازم جمع است و لفظ جمع و عید و تشبیه بسبب بیود و احوال نصاری بران دلالت می نماید که
در اکثر اوقات جماعه عظیمی بود و لهذا بعضی از این مسعود نقل میکنند که اند صلی الله علیه و سلم جمع بالمدينة و کافوا اربعین رجلا و این عبارت
دلالت بر اربعیت این جمع می کند و حال چنان بود زیرا که جماعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب و بزرگواران جمعی بودند از اربعین مدینه
بسیار و آیا وجود اربعین ضروری است در انعقاد جمعه یا نه امام شافعی می گوید ضروری است و نیز نظر بر آنکه حدیث انفضاض دلالت میکند
که نبودند آنجا بر آخر خطبه و ظاهر از آن آنست که در اول نماز نیز مگر دوازده تن پس انعامی در صفت اربعین ثابت شد و احتمال عود ایشان
بغیر فصل که درین صورت شافعیه پیدا کرده اند مستندی ندارد و بلکه ظاهر از سابق آیت و سابقان قعیه آنست که انفضاض برای نماز شرعی
بوده است و لهذا خداوند تعالی فرمود و لا ذاک و انما اذک اذ کلف الایه و لهذا هیچ و شر و درین وقت ممنوع شد و آن فصل طویل است و غالباً
خطبه آنحضرت طویل بود پس احتمال عود بی فصل در خطبه با دلیل نماز اربعه باشد پس ظاهر آنست که در وی اگر دوازده اربعین جمعه خوانند
نماز ایشان صحیح باشد و متخلفان آخر شوند و آنرا هم یا شش پس شرط جمعه است آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم در مدینه و
نبی بود و با آنحضرت جمعی کثیر از اهل کرب در فرمودند ایشان را بجهت نفرمودند و سفر اگر علت تخلف در حق آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اهل مدینه
می تواند شد در حق اهل مکه علت نمی تواند شد الا بودن ایشان در صحرا و آنحضرت عثمان که اذن داد اهل بایه با جمعی پیش از وقت مجوعه و علی
مستمر مسلمین که در مدینه و مدینه و در اهل خیام و فارق میان اهل خیام و قریه وجود و بایه است و در حق اهل قریه قریه و در مدینه
پس بر جمعی که بر اجتماع ایشان هم قریه توان اطلاق نمود و جمعه واجب است صدک باشد یا زیاده و در بعضی احادیث اقل آن بجاه کس مدخل
بالغ حر آمده و اما آنکه در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اصحاب در یک مسجد می خوانند نشأ آن تحقق جماعه عظیمه است که در صورت تعدد
جمعات میسر نباشد یا تبرک باقتدای آنحضرت صلی الله علیه و سلم و عطف ایشان و صفت فسیب بودن آن معلوم
نیست و بر تقدیر نشأ اولی می باید که شهر عظیم که هر طرفی از وی مانند قریه باشد آنجا تعدد جماعات جائز بود و اما امت خلیفه و نائب او پس امر
مستمر بود و نشان آنست تقدیم والی در محل ولایت خود پس مخصوص باشد حضور والی و بطریق استحباب باشد چنانکه تقدیم اقران علم
و سایر نظائر مسایده آنحضرت علی که اربع الایام را معمول بر بند تقدیم والی در محل ولایت خود است الی قوله و اگر جمعه در مایه نماز نظر لازم
شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز جمعه در عرفات و قوت فرمود و ثابت شد که آن روز ظهر و عصر جمعه نمودند انتهی باستنادی ضعیف
زیرا که در سند وی عبدالعزیز بن عبدالرحمن است و وی روایت میکنند از ابن خنیس از عطاء و عبدالعزیز ضعیف است و خصیف عثمان
نسائی گفته عبدالعزیز بن عقیقه و در فطنی گفته مسکن الحدیث و ابن جابر بن جویز می گوید اجتماع نبوی و بعضی هم این حدیث را روایت کرده و بجا
قصاید را فرموده اند و گفته اند حدیث لا یصح باشد و درین باب حدیثی است که نیست اصل برای آن و گفته عبدالرحمن ثابت نیست حدیث
حدیثی در سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء در نصیای که قانع شود و بدان جمعی پس فته اند بسوی وجوب جمعه بر اربعین زیرا که در این حدیث
عمر بن عبدالعزیز بن شافعی و در بودن امام یکی از ایشان دو وجه است نزد شافعی و مذاهب حنفیه آنست که منعقد می شود و یکس رساله
و این اقل حدیث است و منعقد می شود و بآن پس واجب نیست چون تمام نشود و این قدر و دستمال کرده اند بقوله تعالی فاستحقوا و گفته اند

قال الجمعة حق واجب على كل مسلم في جمعة واحدة من واجبات برهه مسلمان در جماعت یعنی جماعت دو و بعضی فرست
و جعلی جماعت نیست در جمعة الله العالیة لانه است ملکی معنوی کرده است این را که جماعت و نوعی از تقوی و در جمعة
و انحضرت صلی الله علیه و سلم خلفای می انداختندین جمعه میکردند و بلایان و مواخذه نمی کردند و این باب بر اهل مدینه و بلکه جمعه و جمعه
ایشان و دلیل بر وقایع نمی شد پس از اینجا فرمود بعد از این دو عصر بعد عصر غمیدند که جمعه را جماعت و تمدن شریف است و انحضرت فرمود که جمعه
واجب است بر بیضا که کسی نیکو و بیچاره کسی قرینه متفرقی می شود و فرمود جمعه واجب است بر هر قرینه و این اقل چیزی است که گفته می شود و حق
وی جماعت بیست گاه که این قدر حاصل شود جمعه واجب گردد و هر که از آن خلف و زود نگذار باشد انتی مخصوصا لیکن این حدیث که جمعه واجب
بر هر قرینه که صدوی امام باشد اگر چه بیست چهل کسی نبود و در روایتی و اگر چه نباشند مگر کسی بیست و یک نفر باشد امام بود و بیعتی و این حدیث را
روایت کرده اند و گفته اند که تضعیف است و قطع نیز است لانه در حدیثی که در چهار کرده واجب نیست محمول است بر بیست و یک نفر
بلکه و تصرف کسی است و اما اگر دو روز و جمعه سوم بود که نابالغ از حدیث عدم تکلیف بروی و مسیحی چهارم بیست و یک نفر
و ناتوانی و ظاهر است با فرضیت ازینجا بدینچه و ترتیب واقع شده غنچه در شرح سفر السعاده گفته شرط وجوب جمعه بعد از دو عصر و بافتن آن
بلوغ و عقل و ذکورت و تحریت و اقامت و صحت و سلامت عین و در جمعه بیست و یک نفر و در جمعه بیست و یک نفر و در جمعه بیست و یک نفر
بنده گان و بریقمان و بر سافران و بر تندرستان و بر بیاران و بر کوران و بر لنگان و بر کهنه اندامی و نماز جمعه پیش از شب بمنزل خود
تا نماز رسید جمعه بروی واجب بود و بعد از آنکه اقل ابو حنیفه و یحیی بن آدمه است و در حدیث الجمعة طلع من آواه اللیل آخره الترمذی انتی یکن
این حدیث را ترمذی و احمد تضعیف کرده اند و او را شواهد است از حدیث ابی قتایبه رواه ابی یحیی و در روایتی آمده که جمعه واجب است
بر هر کسی که راه یابد سوسی وی رواه ابن ماجه عن جابر و ظاهر هر ازا عبارت من و در حدیث سبیلنا یمن بیان مسافتی است که اگر کان و حل
جمعه داشته باشد رواه ابو داود و قال لم یسمع طارق بن شهاب من الصحیحین ص ۱۱۱ علیه و الله و سلم روایت کرده
این ابو داود و گفت تشنی طاری را وی این حدیث از انحضرت صلی الله علیه و سلم و لفظ ابو داود این است طارق قد رای النبی صلی الله علیه و سلم
و چون اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم و سلم یسمع منه شیئا انتی و اخرجه الحاکم من روایة طارق المزنی عن ابی موسی
و روایت کرد این را حاکم از روایت طارق مذکور از ابی موسی از انحضرت و گفت مصنف در تخمین صحیح غیر واحد و رواه فی شرح است لفظ اخر
عن رجل من بنی وائل و لم یسم را مصنف آنست که حدیث باین وجه موصول شده و درین باب است از حدیث تیم دلمی و ابن عمر
و روایت ابن الزبیر رواه ابی یحیی و در حدیث تیم چهار روزی ضعیف اند فالان القطان و در جمیع الزوا و گفته ردی ابراهیم بن حاتم
ضعفه المدائنی و حدیث ابن عمر را طبری فی را وسطا باین لفظ آورده پس علی مسافر جمعه و نیز ردی از حدیث ابو هریره است مرفوعا
نمسی لا یمنع علیهم المأثم و المسافر و العبد و العسی و اهل البادية و اخرجه الشیخ و الحاکم الا بشاننا و تضعیف و عن ابن عمر
و عنی الله ص ۱۱۱ قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لیس علی مسافر جمعة نیست بر سافر جمعه و نیز از غالب
اینست که مسافر نمی شود و در و چنانست که جمعه بر کسی است که نداشتند و کما فی حدیث ابن عمر عند ابی داود و اختلاف دارند که اگر از راه
اول است یا از آن خطبه مختار اول است و بعضی گویند ثانی نیز که در زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم یمن اذان بود رواه الطبرانی
فی الاوسط با سناخ ضعیف مصنف در تخمین تضعیف وی ذکر کرده و در جمعه بیان نموده و از جمیع احادیث معلوم می شود

بعد از آنکه گفت که واجب نیست یکی صبی را از شفق علیه است و دوم ملوک و آن نیز شفق علیه است که نزد او دو که وی واجب می گوید بنا بر دخول
 نبره عوم یا ایها الذین آمنوا اذنا المؤمنین و الصلوة و در اصل مقرر شده که بعد داخل است در خطاب و جواب داده اند که اذان و اقامت مختصر
 است اگر چه در وی مقابل است زیرا که بعضی از متوفی بعضی است ستمه زن و بر عدم وجوب جمعه بروی اجماع است و شامی گفته است مسقط
 عباد را حضور جمعه باذن نوح و از روایت صحیح معلوم شده که نزد وی بر همه زنان واجب است خلاف اهل مصریح و فی کتب الشافیه چهارم
 مر بعضی بروی واجب نیست حضور جمعه چون منصرف و در آن پنج مسافر و بروی نیز حضور آن واجب نیست و تکمیل که مراد مسافر است
 سفر باشد و اما نازل پس واجب است بروی و اگر چه نزول کند بقدر نماز و باین رفته است جماعتی از اهل علم گفته و واجب نیست زیرا که اگر
 داخل است در غلط مسافر و باین نیز جماعتی از اهل علم گفته و همین است اقرب زیرا که احکام مسافر باقی است برای او از قصر و مانند آن و از
 منقول نشده که آنحضرت جمعه بعرفات و درجه الواح گذارده باشد زیرا که مسافر بود و بچندین ساقی می شود تا زحید از مسافر و مانند آن
 نیست که گذارده باشد آنحضرت نماز عید و در مذکور و باین حرم کرده و گفته که گذارده آنحضرت جمعه در حج خود و علی غلط وی کردند
 ششم اهل باوند در نماز گفته بادی مختص است بابل عمد و خیام تا اهل قری و مدن و در شرح عمد گفته که حکم اهل قری حکم اهل بادیه است
 و گفته فی شرح حدیث الامیر حاضر بادی در صنفی گفته و آنرا که میخواند در ترک جماعت معذوراند در ترک جمعه زیرا که جمعه غیر جماعتی باشد
 پس خص است در ترک جمعه مسله در کتب شافیه مذکور است که انصراف مریض و تنگ در وقت نماز قبل از خواندن آن
 حرام است و در سفر اهل شهر پیش از وقت جمعه و قول نقل کرده اند قول قدیم حجاز است و قول جدید تحریم و قول قدیم ارجح می نماید
 زیرا که علت جواز رجوع اهل بیرون آن قبل از وقت است می باید که اهل شهر را نیز خروج از محل جمعه پیش از وقت روا باشد زیرا که
 اهل بی و مسافر شدن در آنرا اگر چه شهر کند جمعه واجب شود و اگر براند واجب نشود و اگر علت جواز آنست که در اصل از اهل جمعه
 نبودند که الحال مانع برخاسته است پس باید که انصراف مریض و تنگ در وقت جمعه پیش از خواندن جمعه جایز باشد تا شی و عن

عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا استوى على المنبر
 استقبلناه بوجوهنا يؤد آنحضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم با او را بر و بای خود پس سنت آنست که مردم متوجه
 بجانب نیام نشینند و خطبه را استماع نمایند و از اینجا نیز این را هم می گوید که پشت بقبله بخواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست و لیکن
 آنچه گفته ایم نیز مطیع صحیح است در سبیل گفته حدیث و ال است بر استقبال مردم خطیب یا دعا یا کلمه یا اذان یا تسبیح وی این امری است مقرر در
 علم جمیع علیه است و جزم بوجوه ابو الطیب من الشافیه رواه الترمذی باسناده صحیح یعنی گفت که این حدیثی است که نمی شناسم
 آنرا که از حدیث محمد بن الفضل بن عطیه و وضعیف است و اهل حدیث یعنی رونده است حدیث او که نایت است از منزه حقه وی و نیز
 تضعیف کرده اند از او و طغنی و ابن عدی و غیره را روایت کرده است آنرا ابن ماجه از حدیث عدی بن ثابت عن ابیه و گفته اسید وارم که
 متصل باشد که افعال و نیست صحبت والد عدی را مگر آنکه مراد از ابیه جد وی باشد که او را صحبت است بر برای بعضی حفاظا شتر بن گذا
 فی التخصیص و لکن شاهد من حدیث المبرک عند ابن خزيمة و این حدیث را شاهدی است از حدیث برادر و لیکن ابن خزيمة
 که تقویت او میکند و وضعیف وی می باید و از شرح بلوغ المرام هیچ یکی ذکر این شاهد نکرده یعنی نه در بر تمام است و نه در سبیل السلام
 و نه در تلمیض صنف ملام لیکن حدیث بهر حال ال است بر استقبال امام و صاحب نماز گفت و واجب بر همان عند است که منعقد می شود

بسمه یا شان زبرغیر ایشان و ۱۰ الحکمین حزین بفتح حمله و سکون ز و زن ابن عبد البقیة اسلام آورد حکم عام منسوخ
فقیل یوم الیامته و البه حزن بن وهب الحنفی قال شہدنا الجمعة مع الشیخ گفت حاضر شدیم با محمد بن ابی حمزة اخضرصلی الله
علیه و سلم و فقامت کثرت علی عصاره او قوی پس پس ایستاد و تکیه ده بیچوب و حتی ایستاد و تمام حدیث اینست محمد بن اسحق
علیکم السلام یغیثنا طیبات مبارکات ثم قال یا ایها الناس انکم لن تطیقوا ان تفعلوا کما امرتم به و لکن مدد و اوسیه و اونی روایت
و البشر و انیت حکم را حدیثی جز این حدیث و پسنداش حسن است و در وی شهاب بن حرامش مختلف فیه است و اکثر حفاظ از توفیق وی
گرفته اند و قد صحه ابن اسکن و ابن خزیه و اولیادهای است از حدیث بر بن هانبل نزد ابوداود و ابی یوسف که داده شد اخضرصلی الله علیه و آله
پس خلیفه کرد بروی و در از که خطبه را رواه احمد و الطبرانی و محمد بن اسکن شافعی روایت کرده که بود اخضرصلی الله علیه و آله اعتماد و سکر
بر عزنه و عزنه مانند نصف نخ است یا اکثر و در وی سنان باشد مثل سنان رخ و درین باب است از ابن عباس ع ابن الزبیر و ابی ایش
بن حیان فی اخلاق النبی صلی الله علیه و آله که فی تلخیص غمیه رواه ابوداود و در حدیث دلیل است بر ندب اعتماد و غلبه بر سنان و در آن
وقت خطبه حکمت در آن ربط قلب است و می باید که اعتماد و دست خود پس اگر نیا بد چیزی که اعتماد کند بران ارسال کند بر دوست
یا بند یمن بر مثال یا جان بنبر و مکرده است کوفتن بنبر تیغ و مانند آن زیرا که مانوس است پس دعوت باشد در سفر سعاده گفته شمش و نیزه
درست نگرفتن بلکه اعتماد بر کفایت یا عصا کردی و این پیش از آن بود که منبر ساخت اما بعد از آنکه از منبر خوف نیست که بر چیزی اعتماد کرد
فی عصا و لیکن آن و نه غیر آن استیحتی حشج در شرح آن گفت اعتماد بر سنان و مانند آن اشارت است بلکه قوام این دین بشمش و سنان
و حافظ بن الیقین گفت که این سخن چیزی نیست چه قرآن این بقرآن و وحی است که فی المآل و بعضی و ابیات فخر ضیاء آمد که انکار نفوس عصا
مکرده است و صحیح نیست که مکرده نیست از جهت و در و صحت و در روایتی آمده که اخضرصلی الله علیه و آله اعتماد بر عزنه و سکر و کرباوی
می بود و از روضه العمل نقل کرده اند که در هر بلدی که رفت و می بغلیه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد و بسط و کشند و آنجا که بصلح است
چنانکه مدینه منوره و بعضا و لهذا شافعی و در حرم شریف اعتماد بر سنان کند که بر قول ایشان فتح آن بطریق عنوه است و نیزه خفیه بعضا که نزد
ایشان بصلح است که این فی موضوع است و لیکن این تفاوت است و غلبه است و آنچه از است ثابت است تلخیص بر عصا و قوس و آن نیزه و سنان و نیزه و سنان

باب صلوة الخوف

این نماز ثابت است از کتاب و سنت هر دو اما سنت پس چنانکه در من بیاید و اما کتاب پس قول تعالی است و إذا كنت فی فزع
فأقم صلاتک الصلوة فلتقف طائفة الخ و ابویوسف و حسین بن زیاد و خنفی و مزی و غیره از شافعی بران اند که این نماز
مخصوص زمان نبوت است و ظاهر مفهوم آیه و إذا كنت فیهم غیر یمن است و لیکن مختار نزد جمهور و ابی حازم است بعد از زمان نبوت
و اقامت صحابه مثل علی و رضی و ابی موسی شمری و عذیر بن الیمان رضی الله عنهم آنرا بعد از اخضرصلی الله علیه و آله است که ارواه البیہقی عن علی و ابی موسی
و ابوداود و الشافعی عن حذیفه و هر چه اخضرصلی الله علیه و آله کرده و اما مکه اختصاص آن محضرت وی ثابت نشود و امت و اتباع آن لازم است و عموم منقطع
صلوا کما رایتونی اُصلی تحت است بران و قید و آنست فیهم اتفاقی است یا مکرر است انت اوسن یقوم متعالم است چنانکه در کرمیه و حذیفه
أموالهم صدقة ثابت است و گذاردن این نماز بوجود متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از اینها و وحی از آن و وجه اشتیاق کرده
شوکافی رخ در رد بر میگفت تحقیق نگارده است این نماز را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر صفتهای گوناگون و هر آن صفات کافی است

در روی مشیئة گفته این نماز با تمامی مختلفه وارد است گفته اند که بر شازده وجه گفته اند که بر غفده وجه گفته اند که بر سجده وجه و بر کمر ازین
 گفته اند و صحیح شده است از ان چند نوع اتفق تصنف و تخیض منموده مروی است صلوة خوف از آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهارده وجه
 دارد این هضم فی جزیه مفرد و بعضی در صحیح مسلم است و بعضی در سنن ابی داود و ذکر کرده است حاکم از آنجا که شست نوع را و این جهان
 نه وجه را و گفت انس بیان این وجه و تعداد است ولیکن آنحضرت گذاردن بار بار و آدمی را مباح است بگذارد و آنچه خود بدو یک وقت ازین
 انواع و این اختلاف مباح است و نقل کرد ابن الجزری از امام احمد که وی گفت نمیدانم درین باب حدیثی مگر صحیح است . . . صلح
 بن تحوات بیخ خای سحر و تشدید وادو صلح تا بی شهور ثقه غریز الی شست سمع جماعة من اهل بیت من اهل بیت بن رومان و حدیثه
 عند اهل السنة و خوات صحابی انصاری در فی جمیل القدر است اول مشاهد او أحدث (رحم) الله عنه روایت می کند صلح
 عمن صلح مع رسول الله اذ کسی که نماز گذارده است یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در صحیح مسلم است عن صلح بن رومان
 بن جبرین سهل بن ابی حمزة و در غیاض الصبح کسی است که حدیث کرده از وی و در روایتی بهم آمده چنانکه در عرجات یوم ذات الرقاع
 روز ذوات الرقاع که برانام غزوه و ایست که در سینه الباء ماه جادی الاولی بود قال ابن حق و غیره من اهل السیر و المغازی و درین غزوه
 ملاقات آنحضرت با بغار شده و نماز خوف گذارده که بر آنکسکی واقع شود بر گشت و ذوات الرقاع از ان گویند که مسلمانان با بر سر نه
 بودند و پیا پی آمده شد و ناخشان با افتاد پس چاهه پار بار بار بر پا پوشیدند مشهور این وجه است و کذا فی البخاری من حدیث ابی موسی
 و بعضی گویند در آنجا که وی بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد و رنگ برنگ که بر اقامت است بر وجه فحشه
 صلوة الخوف و کیفیت وی این است ان طائفة منکم صلیتم معهما فطاعة و جاء العدو و روی صفی بن
 یا آنحضرت و گرد وی ایستامند و قایل و دشمن و چاهه بغم و او کسر آن و در روایتی بنیامد و بنیامد و بنیامد و فطاعة و کذا بن معاذ
 رکعة شربت قائما و اتقوا لانفسهم پس گذاردن با آن طائفه یک رکعت بستر ثابت ماند آنحضرت بر جای خود و تمام کردند ایشان
 نماز را بر ای خود نشاندن فوا فصموا و جاء العدو بستر نماز کرده بر شست و بر شست پس صفت بستر روی دشمن و جاء
 الطائفة الاخری و آمد گرد و دیگر که شست در مقابل دشمنان صفت بستر شده بودند فصلی بهر الركعة التي بقیت
 پس گذاردن آنحضرت با ایشان رکعتی را که باقی مانده از نماز وی شربت جالساً و اتقوا لانفسهم و نفسهم و سلم بهر بستر جای
 خود ماند آنحضرت نشست و تمام کردند آن طائفة نماز را بر ای خود بستر سلام داد آنحضرت با ایشان متفقاً علی یک وجه این غزوه و درینجا
 از بجهت بود که مقدم حافظ بن القیم رح گفت این بحث مشکل است زیرا که بصحت رسیده که مشرکان جس کردند آنحضرت را و زندق
 از صلوة ظهر و عصر و مغرب و عشاء پس گذاردن بر چهار راجع و این قبل نزول صلوة خوف بود و خندق بعد ذوات الرقاع است بر سر نه
 شمس گفت و ظاهر این است که اول نماز خوف که آنحضرت گذارده در عسکان بود و نیست خلاص در میان ایشان را که عسکان بر سر
 از خندق بود بصحت رسیده که آنحضرت صلوة الخوف را باطل راق گذارده پس سلام شد که این بعد خندق و بعد عسکان و ظاهر شد با او هم اهل سیر اخی و اخی
 کرده است مقدم شربت این نماز خندق علی روایت اهل السیر که یکدیگر می گذارند و فی شوق نماز خوف و حضرت می گذارند آنرا از سوا آنکه خندق و هذا لفظ مسلم
 وقع فی المعرفة لابن مندة عن صلح بن تحوات و این لفظ مسلم است و لفظ شریف در کتابی است که در تصنیف ابن مندة است
 از هر صلح صلح بن تحوات در پیش یعنی از آنکه بن جبرین صحابی است که ذکر کرده او را بنهم و وی پدر او است و فی این ازین ذکر ناه و روایت

کرده است این را بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق انصاری عن غوث انزل من ابی حمزة که صحابی معصیت و در سال سوم از هجرت ولادت یافته و این یک بیست از وجوه صلوات خوف و دلولی می مطابق ظاهر قرآن است قال تعالی و لکنات طائفة اشرقی
 لَوِیْصًا لَّوَالِیْصًا مَعًا و این کیفیت اقرب است بموافقت معنای از صلوات نبر که در وی تعلیل اغفال منافعه صلوة و متابعت امام
 و این وجه اخذ کرده است جماعتی از صحابه بعد از پیغمبر و مالک شافعی و درین وجه هر طائفه یک رکعت یا آنحضرت صلی علیه و آله و سلم کرده و بعضی
 دیگر تنها و لیکن در وقت صلوة آنحضرت نه قضای آن بعد تمام صلوة آنحضرت و شرط کرده است شافعی که دشمن در غیر جهت قبله باشد و این در
 نماز ثنائی است پس اگر ثلاثی باشد انتظار کند و در تشهد اول و تمام کند طائفه رکعت ثالث را و همچنین در باقی اگر گویند که نماز خوف که در وقت
 در حضور انتظار کنند در تشهد و اما این مندرجه پس بفتح سیم و سکون نون و ال عمل امامی که سیم است از این حدیث که از ابی اسلم و عن

ابن عمر رضی الله عنه قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم و قبل یحیی گفت این عمر اکبر و سیدم همراه
 آنحضرت بجانب نجد قبل کبریت و فوج موده یعنی همت و نجد یعنی نون و سکون جیم زمین نافع از بلا و عرب و نام شهری است اعلای
 تمامه و زمین و سفل عراق و شام و مراد اینجا عراق است نه نجد یعنی راه و روش هم که قوا ازینا العذر قضای قضاء هم پس در
 شیعیم دشمن را و بعضی است ایستادیم در مقابل ایشان و ازینا بلا و مشایخ یعنی قاتلنا و انکار کرد و جهری که و ازینت لغت شود بلکه ازین
 بهمه بعد وی گفت و لکن یحیی که و ازینت از ان باشد امامه را و او بدل کردند فقار رسول الله صلی الله علیه و سلم فصلی بنا
 پس ایستاد رسول خدا نماز نگارد با ما در نماز بخاری است که این نماز عصر بود و لفظ بخاری فصلی لنا بلام است تصنف در رفع الباری گفت
 ای ای طائفا و ذکر کرد که در وی روایت بالموجده نیز هست و در وی صلی نیست بفعل مضارع فقامت طائفة معه و اقبل طائفة
 علی العذر و کعب من رجع معه و سجد سجد تبین و نماز نگارد با ما پس ایستاد و گروهی با آنحضرت و روا آورد و گروهی دیگر بیست و
 و رکوع کرد با آن طائفه که با وی بودند و سجد کرد و سجد شد انضی فواحدان الطائفة التي لم تصل بستر برشتند و رفتند این
 گروه که یک رکعت با آنحضرت نگارد و ندیجای آن گروه که نگارد و ندیجای ایستاده بودند مقابل عدو فها و افرح بجمع رکعة و سجد
 سجد تبین شهر مسلم پس آمدن آن گروه پس رکوع کرد رسول خدا با ایشان یک رکعت و سجد کرد و سجد بستر سلام داد و فقار
 کل واحد منصرف فرج لنفسه رکعة و سجد سجد تبین پس ایستاد و هر یکی از قوم پس رکوع کرد و آنحضرت برای خود یک رکعت
 و سجد کرد و سجد پس لالت کرد این حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند بر رسول خدا و یک رکعت و نگارد و ندیجای خود و دیگر رکعت تنها
 و این مزبب الموضیعه است و گفته اند که این طریق اوفین است بنص سردان و پیشبیده نمائند سبیل نسبت با آنکه هر دو طائفه یکبارگی
 بکنارند یک رکعت یا فترت را چه در وی ام حرب و تقویت مصلحت است و درین روایت تصریح واقع نشده که کدام نماز بود و لیکن در سفر بود
 و نگارد و در رکعت ازین جهت باشد و لیکن مزبب غنی عامتر است که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز است و لذا گفته اند که در نماز
 ثنائی خواه غیر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک رکعت بگذارد و در غیر ثنائی اگر باقی است با هر طائفه دو رکعت و در مزبب با طائفة اول
 دو رکعت و با طائفة دوم یک رکعت و مزبب امام احمد و شافعی نیز همچنین است از جهت عموم قول وی سبحان و کذا اکتسب فیهم کذا قال
 و گفته اند تواند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد و در امام الک مخصوص است بسفر متفق علیه در مصنفی نیز یکبارگی قان ختم
 و سجد و کذا اکتسب فیهم کذا قال و کذا اکتسب فیهم کذا قال و کذا اکتسب فیهم کذا قال و کذا اکتسب فیهم کذا قال و کذا اکتسب فیهم کذا قال

الا لئلا يفتدوا فيه اول و قديمه كخبر سفر و خوف و ذهب جمهور فقهاء انست كذا في سفر و كبريت و انما خوف شرطانست و نماز خوف و يكبر
 و انما سفر شرطانست پس قطيع آيت بقراره و ايشان يكل از دو وجه تواند بود و باين است كه قيد سفر اتفاقي است و آيت و نماز خوف دارند
 و قصد بجزازيك بعض است كه يك ركعت گذارد و بر قول جمهور است كه در وقت ضرورت بايد و سوار هي توان گذارد و بجای سجود و ركعت
 ايماستوان كرو و اين وجه اقوى است نزك يك من و اوقتي است بسيق آيت كه در خوف واقع است با اتفاق و اتفاقا قيد خوف ذكر كرده نشد
 بجهت اعتماد بر قيد سابق و ذكر سفر در پنج بجهت است كه غالباً اين صورت در اول الاسلام واقع نمي شود پس غالباً مقرون با سفر خواهد بود
 باين است كه قيد خوف اتفاقي است و قيد سفر احترازي و مراد از قصد و گاهي ماسخن نماز چهار گاهي است و همين وجه ميل كرده اند جمهور
 مفسرين و مستدلال كرده اند بر اتفاقي بودن قيد خوف بحدیث مسلم كه يعلى بن امية سوال كرد از حضرت عمر بن الخطاب گفت خدای تعالی
 ان تَقْصُرْ فَمِنْ الصَّلَاةِ اِنْ خَفْتُمْ اَنْ يَكْفُرَ بِكُمْ اَلَا يَنْفَعُكُمْ اَلَا يَنْفَعُكُمْ اَوْ رَدَّ اَيْسَرُ مِنْ اَلَا يَنْفَعُكُمْ اَلَا يَنْفَعُكُمْ اَوْ رَدَّ اَيْسَرُ مِنْ اَلَا يَنْفَعُكُمْ
 تعجب كردم از آنچه تو تعجب كردی پس سوال كردم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فرمود صدقه تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته
 و تغییر ميگويد باين كه سلال دخول است زيرا كه ما ميگوئيم معني جواب انست كه قصد سفر شرع جديد است و تخفيف است البته از نماز و اتفاقا
 و همين است توجیه قول ابن عمر كه گذشت و الله اعلم و آیه دوم منطبق مي شود بر چند وجهي كه انك امام گذارد تمام نماز بايك فرسخ و فسخ و غير
 ر و روي عدو يا مستبعد از ان و ديگر با تمام نماز با فسخ و ديگر گذارد و فسخ اول مقابل عدو يا مستبعد و اين نماز آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و ذات الرقاع حديث جابر بن عبد الله و ديگر انك بايك طائفه يك ركعت گذارد بعد از ان يك ركعت دوم ستاده شواين طائفه و دشمنای
 قيام امام ركعت و ديگر تمام كنند و سلام دهند و مقابل عدو شوند و طائفه ديگر آمده افتد انست و ركوع و بالامام در يابند و چون امام شد
 مشغول شود ايشان برخيزند و ركعت ديگر تمام كنند و بجهت سلام دهند و ان نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ذات الرقاع
 بروايت صالح بن خوات عن رجل من اهل راحه تمام ميستوان بود و الله اعلم و قيد انست فهم و حمل سلاح و حذر اتفاقي است بجماع و اتفاقا
 فان خفتم الخ درين آيت دليل است بر ايك در حال سابق نماز واجب مي شود و همين است ذهب شافعي و نزد يك ابو صنفه و حال مستلقت
 و شني نماز نبايد گذارد بلكه اخير بايد كرد تا وقت اسكان و خوف بحدیث خندق انتهى و اللفظ للتحذاري اين لفظ مخاري است و در روايت
 كتب فقه باجماع نيز بچنين آمده باختلاف الفاظ و عبارات مصنف گفته نشد طرق ارباب عمر درين حديث و محتمل است كه آنها
 تمام كردند نماز را در حالت واحده و بمحض كلى على التحاق تمام كرده باشند و هو الراجح من حيث المعنى و الا لازم آيد تنصيص حارسه مطلقه و افز
 امام تنها و مرجع اوست روايت ابو داود از حديث ابن مسعود و يلقا ثم سلم فقام هؤلاء في طائفه دوم فصلوا الا انفسهم كونه ثم سلموا ثم سلموا
 و رجع اولئك الى مقامهم فصلوا الا انفسهم كونه ثم سلموا انتهى و اطلاق كرده مي شود لفظ طائفه بر قليل و كثير ناانك بريكس نيز بر اين گفته
 كس باشد جائز است امام را يك يك كس نماز گذارد و سوم راجح است كه مراد بعده وى با امام گذارد و اين اقل چيزي است كه كمال شدي
 بدان جماعت و ظاهر حديث در انست كه طائفه ثانيه مولات كرد و در بيان هر دو ركعت خود و پسر آنها طائفه اولي بعد از وى و باين بجهت
 رفته است ابو صنفه و عمر و در روايت ابو يوسف و عمر و جابر رضي الله عنه قال شهدت مع رسول الله صلى الله
 عليه و سلم صلوة الخوف فصنفنا صنفين صنف خلف رسول الله والحدوس بيننا وبين القبلة ما مضى ثم
 بعادوا فأنصرت نماز خوف را بر صنف بستره و وصف كرده اند آنحضرت را بر صنف بستره و وصف كرده اند آنحضرت را بر صنف بستره و وصف كرده اند آنحضرت را بر صنف بستره

فقد رتب النبي صلى الله عليه وسلم ولكن جامعها ليس كبير برآءة انحضرت وتكبير برآءة ديم با بر نشود وكنه وكنه جامعها ليس كبير برآءة
انحضرت سر خود را برادر و برادرش را با هم از انحضرت و معاقرن بوديم سر خود را با هم از انحضرت و معاقرن بوديم سر خود را با هم از انحضرت و معاقرن بوديم
في هذا الحد و پسر فرودت با شيبه انحضرت برای سجد و صفت پيش كرسنل بود او را و ايتا و صفت بايان در مقابل و دشنام بر ابراهيشان
فلما قضى الصبح قام الصفت الذي عليه پس هر گاه كه تمام كرد انحضرت سجد را بايتا و صفتي كه متصل بود با انحضرت اين سر
روشتند از سجده فكرش الحاد پست پس ذكر كرد جابر تمام حديث را كه بايان افتادند صفت پسين برای سجده پسر رخاستند از سجده و پيش
رفت صفت پسين پس رفت صفت پيشين پسر ركوع كرد انحضرت برای ركعت دوم و ركوع كرديم با هم و بر داشت انحضرت سر خود از ركوع ركعت
دوم و سر بر داشتيم با هم پسر انحضرت را كرد انحضرت برای سجود و صفتي كه متصل بود انحضرت را از صفتي كه مؤخر خود در ركعت اولي و ايتا شده اند
صفت پسين در مقابل و دشنام پسين هر گاه كه تمام كرد انحضرت سجد را و صفتي كه متصل بود او را انحضرت در صفت پسين برای سجده پسر سجد
كرد و پسر سلام داد انحضرت و سلام داديم با هم گفت جابر چنانكه مي كند اين حال سر شما با امر اي خود انتهي لفظ اسلام و اين طريق ديگر است
برای نماز خون مني را اختلاف زمان و صلاح و دير حراست و نگاه داشت از عدد و چون عدد و چهار مقابل بود و پنج مقابل بود و يك مقابل ايتا شده
و تا ركوع هم اتفاق نمودند در وقت سجده يك طائفه استاده اند و ديگر ي سجده رفت چنانكه تقرير يافت و چون اعدا كنجاب و ديگر غير قبله
بنمودند احتياج به فرستادن به اجابت با ظرف نشد و في روايات و در روايتي است نزول از حديث جابر و در اين تعيين قومي است كه چهار
كردند با آنها و لفظ و اين است سر خود را بر سر اول خدا صلى الله عليه وسلم قومي را از جهنم پس قاتل كردند ما را قاتل شدي پس چيچان گذاريم
لكم انكفتمد مشركان اگر چه كنيم بر ايشان حمله واحد هر آيينه اقطاع كنيم و بار باره غلبه ايشان را پس خبر كرد جابر عليه السلام سر خود را
پس فرمود اين را انحضرت با ما گفتند مشركان بر سر مي كراينك مي آيد ايشان را نمازي كه دوست ترست بسوي ايشان از نماز اول و در
روايتي از اولاده و در روايتي از اولاده و در روايتي از اولاده و در روايتي از اولاده و در روايتي از اولاده و در روايتي از اولاده و در روايتي از اولاده
الصفت الثاني سر تا سر الصفت الاول و نقد ان الصفت الثاني پسر سجده كرد انحضرت و سجده كرد با صوف اول پسر هر گاه
كه استند سجده كرد و صفت دوم پسر پست صفت اول و پيش رفت صفت دوم و اين تقديم و تاخير و تغيير مكان را با صطفا برلى آن بود
ما فضيلت صفت اول بر دو طائفه را با صل شد و اول صفت دوم كه اهل صفت باز پسين اند و وجهه ركعت دوم را با انحضرت در اين چنانكه
اهل صفت اول دو سجده ركعت اول باوي در ايتا كنند پس در فضيلت صفت اول و فضيلت سجود برابر انحضرت هم رساوي باشند و اين غايت
عدلت از انحضرت و غايت محبت و حرص بر ايتا شرف متابعت و موافقت از صحابه و دشمنان و ذكر كرد و در اين روايت هم
مانند روايت اول بقيه حديث را روايت اين است كه گفت جابر پس ايتا كنند در مقام اول پس تكبير گفت رسول خدا و تكبير كنيم با هم و ركوع كرد
و ركوع كرديم پسر سجده كرد و سجده كرد باوي صفت اول و استاده صفت ثانيا پس چون سجده ديگر كرد جلوسه كردند همگان و في اخير
و در آخرين روايت است سر سجده صلى الله عليه وسلم و سلمنا جميعا پسر سلام داد انحضرت و سلام داديم با هم و اين
كيفيت نماز في ظاهر آيت است و در موافق روايت صالح بن خوات و در مطابق روايت ابن عمر پس توان گفت كه اين نماز مختلفه صفات
با اختلاف احوال و دوايه مسلك و حديث دليل است بر اينكه چون عدد و چهار مقابل قبله باشد پس حكموي مخالف صورتي است كه در ان جانب
قبله نباشد زيرا كه در اين صورت مكرر است حراست با وجود دخول ايشان جميعا در نماز چه حاجت بسوي حراست جز اين نيست كه در وقت

همه است فقط پس تابع امام باشند در رکوع و قیام و جلوس کنند نصف مؤخر در حال سجده بین این طریق و متابعت امام نگذاشته
 سجده کنند و قیام نصف اول و بر دو نصف مؤخر یکی نصف مقدم و متاخر شود و نصف مقدم متابعت کنند مؤخر امام را و در دو سجده تاخیر
 پس صحیح شود با هر یکی از دو طائفه متابعت در سجده بین و در رکوع و قیام است بر یکو راست نمی باشد مگر فقط در حال سجده و حال رکوع غیر که
 در رکوع و در رکوع احوال عدم تمیز نیست و لایبی داد و سخن ابی عیسی از زرقی مسئله و در حدیث ابی داود و دست ندانی عباس زرقی مانند
 روایت جابر که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم یصفان و بود سرگروه مشرکان خالد بن الولید پس گذاریم نماز پیش از آنکه
 مشرکان تحقیق یافته بودیم غفلتی از مسلمانان کاشکی حکم میکردیم بر ایشان در حالیکه در نماز بودند پس نازل شد آیه نصر و چون حاضر شد عمر
 ایستاد رسول خدا مستقبل قبله و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف آنحضرت و صفی دیگر خلف این صف و دیگر تمام این کیفیت همان
 که مذکور شده و همین چه بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آورده اند و این بر تقدیری بود که دشمن برابر قبله بودی این حدیث را و هر دو نسائی هم
 روایت کرده اند و زیاد و زیاد کرده و درین روایت آنها که است یصفان که این نماز دو صفان بود یضم بین هر طائفه یکون
 نام جایی مشهور است بر دو مرحله از که کما فی القاموس شنی گفته صلوة خوف آنحضرت صلی الله علیه و سلم در چهار موضع بوده ذات الرقاع
 و بطن غل و یصفان و ذی قرد و از اینجا ظاهر می شود که در سفر بوده پس بخوبی فقط آنرا در حضر بقیاس آورده باشد و نسائی من وجوه
 و نسائی راست از وجه دیگر و وجه دیگر مسلم **و حاکم** از حدیث جابر ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بطائفه
 من اصحابه رکعتین ثم سلم باخبرین ایضا رکعتین ثم سلم که گذارد آنحضرت بایک گروه از اصحاب خود و رکعت بهتر
 سلام داد و بایک گلی یعنی گروه دوم نیز دو رکعت گذارد بهتر سلام داد و در شرح سنن ابن حجر از جابر این لفظ آورده که بود آنحضرت
 که میگذازد نماز در حالت خوف بطین محل نه نام وضعی است میان که و طائف پس میگذازد با طائفه دو رکعت و سلام میداد و بهتر
 طائفه دیگر و بگذارد و ایشان دو رکعت بهتر سلام داد و درین صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا و در اینجا نیز آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانچه از حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آنحضرت
 در سفر السعاده گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در شش توفیق میکرد تا گروه دوم می آمدند و ایشان دو رکعت دیگر میگذازد و با اتفاق
 سلام میدادند و نسائی و در سبیل گفته بایک از این طائفه فرض بگذارد و با طائفه دیگر نفل و این عمل کرده است حسن بصری و طحاوی و عویزه
 که منسوخ است و ابن سنی است بر عدم صحت نماز مقترض خلعت متغزل نیست و سبیل بر نسخ و مسئله لایبی داد و سخن ابی یوسف
 و مثل دست ابو داود از حدیث ابی یوسف و گفت ابو داود و همچنین در نماز مغرب که گذارده می شود شش رکعت و قوم سر رکعت می گذارند
و عن حذیفه رضى الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم صلی بالخوف یعنی لا رکعة و هو کما رکعة
 گذارد آنحضرت در حالت خوف باین طائفه یک رکعت و بآن طائفه یک رکعت و تصویر این وجه چنانکه در سفر السعاده گفته این است که گاه
 با هر طائفه یک رکعت گذارد و این طائفه بعد از یک رکعت از نماز بیرون می شدند پس بآن طائفه دیگر یک رکعت می زدند و یک رکعت بگذارد و
 و باین پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نماز بیرون شدند پس چنانکه گروهی یک رکعت گذارده بودی و پیغمبر صلی الله علیه و سلم دو رکعت تهی و بود و
 از این پیغمبر و نیز ثابت آورده که گفت پس قوم را یک رکعت شد و آنحضرت را دو رکعت و از ابن عباس روایت کرده که فرض کرد خدا بر این پیغمبر
 شهادت در حضر چهار رکعت و در رکوع و در رکعت یک رکعت و این آنکه در رکعت و حسن و غیر هم گفته اند که بگذارد و در رکعت

و از اینجا آنکه مسلم بطریق عدل باشد بخاطر آنکه اگر اوقات عباد بود و گذاردن نماز در اتمام احوال محبت یافتنی باشد از آنکه در خود و در خود و این شرط استونی اند در فروغ یا خود را از احوال شریعت این نماز ظاهر نیستند در شریعت و در محبت این نماز از اعظم ادوات است بر عظم شأن صلوة جماعت

باب صلوة اعیان

باب در بیان نماز عید فطر و عید اضحی . عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الفطر يوم يفيض الناس ولا حظي يوم يصح الناس عید فطر آن روز است که روزی که بشایند مردم و عید اضحی آن روز است
 که قربانی کنند مردمان و مسلم گفته تفسیر کرده اند بوض اهل علم این حدیث را و گفته اند معنی آنست که این فطر و اضحی با جماعت و عظم مردم است
 اتمی بلفظه و در وی دلیل است بر آنکه معتبر در عیدین موافقت مردم است و هر که متفر دست بعرفت عید بر دست بروی موافقت
 غیر خود واجب است و لازم می شود او را حکم ایشان در نماز و افطار و اضحی و تزیین مثل این حدیث از ابی هریره روایت کرده و گفته حسن
 و در معنی اوست حدیث ابن عباس که گفت او را در کرب روز و هشته اند اهل شام و معاویه برویت مال روز هجده در شام و قدوم آورد
 بمیدین و آنرا خواه و خبر کرد این عباس را باین حال که گفت این عباس و لیکن با مال را داشت شب شنبه و به ایم پس همیشه روز و دایم تا آنکه کامل
 نعیم عدوتی را یا به پیغمبر که را کرب گوید گفت آیا آنکه تا کنیم برویت معاویه و دیگر مردمان گفت که نه از امر نارسول الله صلی الله علیه و سلم
 و ظاهر بر حدیث این است که کرب هم از آن است که مال را دیدند و لیکن این عباس را در امر که تمام صوم و اگر چه متیقن باشد یا بیکتا از روز
 عید است نزد وی و باین رفته است محمد بن الحسن گفت واجب است موافقت مردم و اگر چه خود خلاف آن کرده و همین حکم است مرجع
 زیرا که واروده است از حدیث که هم تفرون و خلاف کرده اند این را به طور گفته اند که واجب است بروی عمل کردن و باز در تفرون و پیغمبر
 یقین کرده و عمل کرده اند حدیث را بر عدم معرفت می بخلاف مردم را و چون تکشف شد بعد بظاہر پس کافی شد و از آنچه گفته است گویند
 و متاخر است ایام و حق کسی که ملتبس شد بروی امر و عمل کرد و پال و تاویل کرده اند حدیث ابن عباس را با یکدیگر و می قائل برویت اهل شام
 از آن جهت نشده که مطلع شام و حجاز ختلف است با بآن جهت که مخبر واحد بود و عمل بر شهادت وی نکرد و نیست در وی و بیکوی
 امر کرد و کوب را بعلی بظلاف یقین نفس می زیرا که وی خبر نکرد و اگر اهل مدینه و ایشان نمی دانستند آنرا تا بر کسی ازین دو امر متیقن نگشت
 و هم صاحب سبل ح در سخته انقار حاشیه ضرور انهارا گفت درین حدیث اخبار است که مردم از خراب تخفیه کردند و خلاف
 وی بجوی کشند پس گروهی عمل کنند بحسب برین است استی از مردم تا آنکه عالمی از علما و طائفة طائفة که استی از مردم اند بگویند
 صوم و افطار و وقوف را و این شعار ایشان است و باقی ماند بر مردمی نبوی کسی که خواست خدای تعالی بایشان نیکی را پس همین کسان
 بر او اند درین حدیث و همین است آن کرده که همیشه ماند بر حق نضر کنند ایشان را هر که خلاف ایشان کند و همین از سواد اعظم و اگر چه
 یکس تنها باشد و هم الذین بیدون بالحق و به بیدلون و همین است آن جماعت که دست خدا بر ایشان است شد عزم شد
 فی النار پس ایشان اند آن کسان که فطر نذر خلا و زنی است که افطار کنند ایشان و اضحی و زنی است که قربانی کنند ایشان بنا بر عظم
 ایشان پیغمبری که معین کرده است برای ایشان خدا و رسول او از مواقیت و علامات اتمی کلامه دوا الله القرمی و وجهه الازار
 وقت ترویج حدیث حسن غریب اما حکم این نماز را پس نزد ابو حنیفه نماز عیدین فرض است چنانکه جمیع و روایتی واجب گویند که تسبیح و
 بسنت محبت ثبوت است اوست بسنت که کتاب و نذر و صاحب پیست است و شافعی نقل گفتند و لیکن فضل نوافل داشته اند و بقولی

لفظی علیها الحمد فی سنده والا سبیل والحاکم وابن حبان ویاکلهن اقل الحاکم بخور وآن چند خوارا از او یعنی
آن طاق بودی و رعایت عدو تر در سنده چیزی عادت شریف آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم و فرمودی ان الله وخرجه فی التور و نیز در کتاب
اشارات است بسوی حدیثات پس عایت آن در جمیع امور تیر کا بست و اخرج البخاری فی تاریخ و مسلم گفته حکمت در اکل قبل صلوة آنکه
کسی گمان نکند که صوم لازمست تا ادای نماز عید پس باین خوردن سده این ذریع کرد و گفته اند که چون وقوع وجوب نظر عقب وجوب صوم
لذا تعیل فطر سب شده سادرة الی اشتغال امر الله و این قدر گفته نمیدانم در سبجاق تعیل اکل دین روز قبل از نماز خلا فی یعنی در طهارت و الله
و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل يحب المؤمن الذي يغتسل يوم الجمعة
قال المصنف في التقریب عن ابیه هو بريدة بن الحصيب رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
لا يخرج في يوم الفطر حتى يطعمه يوم الفطر كان يبيت في بيته في يوم الفطر في كل يوم لا يطعم يوم الفطر
حتى يصلی و بخور و روز عید قربان تا آنکه میگذازد نماز گفته اند که اکل آنحضرت در هر دو عید در وقت مشروعت اخراج صدقه بود که آنحضرت
بر کلام چون اخراج صدقه نظر پیش از بر آمدن میباید بود صدقه بر آورد و اکل کرد و بصلی رفت و اخراج صدقه بخجی چون بعد از دفع بود که
وقت آن بعد از نماز است فنج کرد و صدقه داد بعد از آن بخور و رواه احمد و در سبب التذام گفته حدیث دلیل است بر شریعت اکل
یوم الفطر قبل صلوة و تاخیر اکل روزی بخجی تا بعد نماز و حکمت در این است که چون اظهار کرامت الهی برای عباد شریعت تخریض است
ایستاد است با کل آن برای شکر خدا بر انعام وی از شریعت شکر جامع خیر و نوا و ثواب آخرت و الترمذی و ابن حبان و الدارقطنی
والحاکم و البیهقی و در روایت بهیقی این است که چون بر شریعت بخور و از جگر قربانی خود کذا فی الجامع و رواه ابن ماجه و الدارقطنی و صححه
ابن حبان ابن القطان و گفت ترمذی درین باب است از علی کریم الله وجهه الشریضی الله عنده انتی و روی حدیث علی الترمذی الضحا
و الضحی و قل سئلوه غیر محفوظ و رواه ایضا عن ابن عمر و ضعف و رواه الزبیر عن ابی سعید و ذکره الشافعی مرسل عن صفوان بن سلم
و سعید بن المسیب موقوف علی عروة کذا فی التلخیص **و عن** ابره عطاءة از کبار صحابیات انصاریه و عاقلات ناست نام وی
شیدیه بنت الحارث و قبیل بنت کعب و هم را آنحضرت غزا میکرد و یحاران را تیمار داری میکرد و مجروحان را تداوی می نمود و مدد و دست
در ابل بصره جماعتی از صحابه و تابعین در بصره از وی اخذ میکردند غسل میت را زبرد کردی حاضر بود و غسل میت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و بکایت میکرد آنرا با اتفاق تمام پس حدیث وی اصل است در غسل میت و این حدیث وی در کتاب الجنائز خوار آمد قال ابن
گفت آنکه شیم اگر دو زن آن بنای جمول بجهت حصول علم یا هر است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اند و در روایت بخاری است امر آن بنی
ان خضر که کبر و ابن عمر بسوی مصطفی العواقب زنان با نفات و دختران و دوشیزه را که مقابل بلوغ اند و الحيض و زنا و طائش را
و این نعمت از اول من و جوی العیدین در هر دو عید که نظر واضحی اند و در روایت ذوات الفدو آمده یعنی زنان پرهوده نشین و شهنشاه
آنخبر و دعوة المسلمين حاضر شوند غیر آنکه در آمدن است و فضیلت صلوة و دعا علی مسلمانان را و تفقذ فی الحیض **المصنف**
و کوشش نزد یکسوزینه زنان حائض از حائض صلی متفق علییه فقط بخاری این است امر زنان منخروج العواقب ذوات الخور
و قال العواقب و ذوات الخور فیهن من الحيض **المصنف** و لفظ مسلم این است امر نایع اینی صلی الله علیه وسلم ان يخرج المرأة من الحيض و ذوات
و الحمد و من الحيض ان یعترن من النساء من یمن ین یمن ان یفکر که ضعف آورده فقط صحیح کی که ششین نیست و در حدیث دلیل است بر وجوب

اخراج زنانه و در وی استد قول است که ای آنکه واجب است و این قائل اند علقای ثلثه علی و ابوبکر و عمر و مؤید اوست حدیث ابن عباس نزد
 ابن عباس و بعضی که بود آنحضرت بفرمود میگردد زنانه و دختران خود را در عیدین و این ظاهر است و در ستمه این را نیز از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم و این عام است در ذات بیست و غیر با و صریح است در زنان جوان و در عجز از بالاولی در آنکه سنت است و امر محمول است بر
 ادب قائل جماعت و قوا و اشعار المغربی و استلال کرده که تعلیل کرده آنحضرت خروج ایشان را بشود خیر و دعوات مسلمین و اگر واجب بود که
 تعلیل نبی کرد و خروج شان برای ادای واجب و امتثال امری بود و گویم در وی تا مل است زیرا که واجب هم گاهی محللی می شود بقوائدی که در وقت
 و محللی نمی شود بحد و در کلام امام شافعی که هر دم است تفرق است در میان ذوی الدیات و عجز از گفته واجب است شود عجز از غیر ذوی الدیات
 از سبب برای نماز و شهود ایشان در عبادت و استیجاب است ستم آنکه نسخ است طحا و لغت است در اول اسلام بود بنا بر احوال و حاجت
 و خروج ایشان برای تکثیر سواد و در وی ادب با هم و بود پس منسوخ شد و تعقب کرده اند او را با یک این نسخ بخیر و دعوی است و رافع
 اوست شود ابن عباس خروج زنان را و حال آنکه وی منتهی بود و این بعد فتح که است و هیچ حاجت نبود بسوی زنان و تقویت اسلام
 درین وقت و نیز تعلیل کرده اند در حدیث آنم علیه خروج ایشان را بحضور شهادت خیر و دعوت مسلمین و نیز فتوی و اینان اعم طایفه بود و فایده
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلاف نکرد او را هیچ یکی از صحابه و اما قبل عایشه که اگر می دریافت آنحضرت چیزی را که احدی از زنان بعد وی
 هر آینه منع میکرد ایشان را از مسجد استغنی علی پس آن نیست بر تحریم و نه بر نسخ بلکه دلیل است بر نیکیا هم منع نمی کنیم زیرا که آنحضرت منع نفرمود
 بلکه امر کرد با خروج ایشان پس را از مسجد که آنچیزی بیان امر کرده ما از آن منع ننمایم و **وعمی** این حدیثی در فضیله الله عنه قال کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابوبکر و عمری یصلون العیدین قبل المخطبة بود رسول خدا با ابوبکر و عمر میگزاردند
 نماز و بعد از پیش از خطبه قصص ابوبکر و عمر را می نمایند سنت زیرا که آنحضرت فرموده اقتدا کنید بعباد من باینکه بود و عمر می گویند که گفت
 آنرا تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بحد و وجو و کثرت مردم تا به ما نماز را بپند و بر سندان و تمام و کمال آن بیانند و اهل المنذر
 بسند صحیح الی الحسن البصری و در مسلم است که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان است و قبیل سبقتی از ذکرت عثمان چون ابوجحیه
 انکار کرد مروان گفت مردم بعد از آن نمی نشینند و وجه نشستن چنان گفته اند که خطبه وی سنت کسی بود که لائق سبقت بوده و افراد
 در بعضی مردم بود و عبد الرزاق المزین هر چه از نهی آورده که اول کسی که احداث کرد خطبه را قبل نماز در عید معاویه است و بر تقدیر
 این تقدیر به جهت مخالفت بدی و بی صلی الله علیه و سلم تا آنکه گفته اند که اعتقاد عثمان بکثرت مردم و در بی خانمهای ایشان نیز مخالف
 بدی و بی صلی الله علیه و سلم است که ذاتی سبیل گویم بلفظ ابوسعید این است که همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدن من با جوان و وی
 میر میزد بود و راضی یا فطرس ناگاه منبری بود و منبری بزرگ فرست و خواست مروان که برو در آن پیش از آنکه نماز کند پس شنید من جامه او را
 و کشید او را و رفت بر منبر و خطبه خواند پیش از نماز پس گفتم او را تغییر داد به شما بخدا است را گفت ای ابوسعید رفت چیزی که منبائی تو آنرا
 و متروک گفت گفتم بخدا سوگند نتوانید آورد و شما بهتر از آنچه من میدانم این کار را سبقت گفتم و کثرت مردم و در بیخا دلالت است بر نیکیا عالم میرسد
 که با میر و امروین برای تغییر نکرد و آویز پس اگر دین سخن او پذیرد و فضا ورنه ذمه عالم بری است و در نسخ البدری و درین مقام کلام مذکور کرده
 و آنرا در شرح مختصر شریکانی ذکر کرده ایم متفق علی که در حدیث دلیل است بر نیکیا امر را می آنحضرت و هر دو حلیفه را شد وی بهمین بود و درین
 ستم را ندانند و ظاهرش در جوب تقدیم صلوة است بر خطبه بعضی اجماع نقل کرده اند بر عدم وجوب خطبه در عیدین و مستند ایشان حدیث

عبدالله بن العباس است گفت حاضر شد ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم عید را پس هرگاه که بگذارد نماز را فرمود با خطبه بخواند پس بر کعبه
وارد و گفتند برای خطبه پس باید که بنشیند و هر که دوست دارد که برود پس باید که برود و راه انسانی و این بابت و ابوداؤد و مسلم و ترمذی و
نست پس اگر قدم کند خطبه را شروع نیست اعاده آن و اگر چه فاعل فلان سنت شده شوکافی گفته اصحابی که بپست اتفاق از بنبر
آنحضرت نماز عید فطر و عید اضحی پیش از خطبه بخواند و همچنین ابوبکر و عمر و ترمذی گفته برین سنت عمل نزول علم از اصحابی غیر صلی الله
علیه و سلم و غیر ایشان است و **مسئله** ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى يوم العيد
ركعتين پرستید که آنحضرت بگذارد و روز عید دو رکعت در سجده و سبیل است بر آنکه نماز عید دو رکعت پس پس این اجماع است و حق
کسی که با امام در جبهه گذارد و اگر نماز با امام فوت شده و تنها گذارد و نیز بنیم حکم است عند الاکثر واحد و ترمذی گفت چهار بگذارد و عید بنص
از ابن مسعود و ابی ربه کرده که هر نماز عیدش فوت شده با امام پس باید که چهار رکعت بگذارد و پس شایسته است و صحیح است و سخی گفته اگر
در جبهه گذارد و بگذارد و نه چهار و ابوحنفه گفته چون تضاد شد نماز عید پس پنج رکعت در میان دو و چهار و بر شریعت عیدین اجماع
در وجوب و سنیت و بی اختلاف رسول گفته یک عمل در وجوب عیدین است نزاد ابوحنفه و همان ظاهر است از ادوات آنحضرت صلی الله علیه و سلم
و خلفای وی و امر آنحضرت باخراج نسا و امر ایشان بعد از فصلی و ام اسهل است در وجوب قول دوم فرض کفایه است زیرا که شعاع است
و ساقطی شود و قیام است بنسب کاین: قول سوم سنت مکره است و مالک است آنحضرت بر آن دلیل بگوید سنیت است تقدیر صلی الله علیه و سلم
نفس صلوات کثیره الله علیه علی العباد و گفته اند که این مسئله در مفهوم عدو است و احتمالی کتابت هر لیل در دوم و در فصل قبلها و لا بعدها
و گذارد و پیش از آن و بعد از آن و در سجده و سبیل است بر عدم شریعت نافله قبل عید و بعد از آن زیرا که چون آنحضرت این را نکرد و نه امروزان
پس شروع نباشد و حق وی صلی الله علیه و سلم و نباشد شروع در حق ما و در حدیث ابوسعید که بیاید دلیل است بر ترک حق وی صلی الله علیه و سلم
این را و لیکن هم در حدیث وی بیاید که بگذارد و دو رکعت بعد عید و خانه خود و محلی الحاکم اخبره السبعة یعنی احمد و بخاری و مسلم و ابوداؤد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و وی الترمذی عن ابن عمر نحوه و صحیح و بیرون احمد و الحاکم و ابوداؤد و دیگر است نزاد طریق این را و واسطه لیکن در
جابر جعفی است و او متروک است و اخراج کرد در حدیث علی رضی الله عنه در قصه وی که گفت بگذارد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در حدیث
و نه بعد وی پس هر که خواهد بگذرد و هر که خواهد ترک کند و جمیع میان این احادیث باین طریق است که نفی از صلوة و فصلی است و غیر این
و هم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى العیدین بلا اذان و لا اقامه
گذارد نماز عید را فطر باشد یا اضحی بنیز از ان اقامت اخبره ابوداؤد و اصله فی البخاری و مسلم این حدیث و بخاری است و آن
این است که بخاری از ابن عباس و جابر بن عبد الله آورده که گفتند نبود یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر و نه یوم الاضحی
و در صحیح مسلم است از عطاء که گفت خبر دارم جابر بن عبد الله که نیست اذان در صلوة را و روز فطر نه اقامت و نه نا و نیز جزی و ابی ربه
نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روز عید پس بگذارد و نمازی اذان و اقامت و مسلم و ابوداؤد و ترمذی از جابر
بن عمر آورده اند که گفت گذاردیم ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم عیدین را یکبار و نه و یابری اذان و اقامت و وقت ترمذی که درین باب حدیث
از جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز آورده و حدیث جابر بن عمر حسن صحیح است و علی بن مریم است نزاد علم از اصحابی غیر جابر صلی الله علیه و سلم
و غیر ایشان که اذان گفت نشود و عید را و نه هیچ که باز از انفا را و مالک در حدیث که گفتند هم بسیار از انفا را گفتند نبود و در حدیث

تداوذا قامت از زمان رسول خدا تا امروز و با کمال اذان اقامت در نماز عید جمیع علیه است و رسول گفته این حدیث دلیل است بر عدم
تشریع اذان اقامت و صلوة عید و این بدعت است و روایت کرد ابن ابی شیبہ با سند صحیح از ابن مسعود که اول کسی که اعلان کرد اذان
برای نماز عید یاسر است و غلار واه و شافعی عن النخعی و زیاده که در گرفت آنرا حجاج و قتی که امیر کرده شد بدین در روایت کرد ابن المنذر که اول بخش او
زیادت و بعد و گفته اند اول کسی که اذان کرد بران مروان است و گفت ابن حبیب اول تحدیث او عبد الله بن زبیر است و می اقامت هم گفت و بعضی
از قده از نهی روایت کرده که آنحضرت امر میکردن را در عیدین پس گفت الصلوة جامعة در شمس گفته این مرسل است معتقد بقیاس است که سون
زیرا که گفتن آن را کسوف ثابت است و در وی تا مل است انتهى زیرا که حافظ ابن القیم رح در می گفت آنحضرت چون می رسید فصلی شریع میکرد
نماز را بفر اذان اقامت نمی گفت الصلوة جامعة پس سنت آنست که هیچ چیز از اینها نکند انتهى و در جای دیگر گفته که هر چه سببش در زیاده
آنحضرت یافته شد و آنحضرت آنرا نکرد پس کردن آن بقیاس صحیح نیست سید علامه عبد الله بن محمد الاربعة صاحب جمل رحمهما الله قاضی
گفته شاید در جماع برای منع قیاس بین سنت و الله اعلم و عن ابی سعید رضی الله عنه قال کان النبی صلی

الله علیه و سلم لا یصلی قبل العید شینا فاذا رجع الی منزله صلی رکعتین بود آنحضرت کنی گذارد پیش از
نماز عید هیچ شئی از نوافل پس چون بر می گشت بسوی منزل خود میگذازد دو رکعت و این دال است بر شریعت و رکعت بعد عید و خانه
و بعضی اوست حدیث ابن عمر در احد مرقره که نیست نماز و عید قبل آن و زید انان جمع میان هر دو این است که نیست نماز در خانه و گذشتی
نقطه علی رضی الله عنه خلیفه سابق بود و بسو و القاضی را بر مردم پس بیرون آمد و عید و گفت ایها الناس نیست از سنت که گذارد و شو پیش از
امام راه النفاقی و روایت است از ابن سیرین که ابن مسعود و خذ یبا یستاد و نمی کرد و مردم را که گذارد نماز و عید پیش از خروج امام و عید
و هر یکی گفت نشنیدم از هیچ یکی از انبیای خود که در کسب از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وی رواه الاثرم و در سوطا
آورده که قاسم بن محمد میگذازد و روز فطر پیش از آنکه برود متصلی چهار رکعت و عید نماز میگذازد و روز فطر پیش از عید در مسجد در مصطفی گفته با خیر
فعل حضرت این عید را جماع عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و آنحضرت دیگران استصحاب شریعت اصل صلوة است و نیافتن دلیل که دالات
آنند بر منع زیرا که نکردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین حالات دالات بر کراهت نمی نماید که فعل نزدیک حضور و داعی آن دلیل کراهت
نمی تواند علیس از اختلاف ایه و دلیل ایشان را که آنحضرت صلی الله علیه و سلم با عدم کراهت فعل معلوم شد و مذہب مالک آنست که قطع قبل از عید
و بعد از آن امام را کرده نیست و در پیش خفیا الموم و موم را در صلی کرده است انتهى گویم خلاف در آن است که این مخصوص بصلی است یا شامل
مصلی را و منزل را بعضی گویند اگر در غیر مصلی گذارد با بر ج است و گذشت حدیث ابی سعید درین باب در برای گفته است فعل کس
در مصلی پیش از عید پس کراهت و مصلی است خاتمه و اگر نماز اشراف و شعی را پیش از خروج بجهاد کند کرده باشد کذا فی الشرح و بعضی گفته اند
در مصلی و غیر مصلی بر اریست و در شرح برای گفته این نفی باطلش متناول است امام را و قوم را جمیعاً و شافعی گوید امام را کرده است و قوم را
و گفت اندام و این نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست نه آنکه کرده است فی حد ذاته و مصنف در فتح الباری گفته منع صلوة قبل العید
و بعد احتمال دارد که از اذان منع متغافل باشد یا نفی راسته و بر تقدیر منع متغافل آیا از جهت کراهت است یا عام تر از آن و بر تقدیر منع متغافل یا شامل است امام را و قوم را و خصوص است بصلی یا شامل است مصلی و بر است اختلاف است سلف را و در جمیع آن کو فیما بین می گویند که از
بعد از عید نه تنهایی از مذہب اربعی و شریع و این است و بر این می گویند که از قبل بعد و مذہب حسن بصری بر جماعت این است مدعیان میگویند

اینست که پدرش شعیب روایت کرد از جدوی محمد گفت آنحضرت کذا و کذا درین صورت حدیث مرسل باشد زیرا که جدوی محمد آنحضرت را می یافرد
و اگر کسی را بهر عادت بسوی عمرو بنیه جده راجع است بسوی شعیب پس مراد اینست که شعیب را وی است از جدود عبد الله و شعیب بهر خود
صدا الله را ندیده یا فتیله پس شعیب باین علت حدیث او را خارج کرده اند و بهی گفت ثابت شد بهت سماع شعیب از جدوی عبد الله و احتجاج
کرده اند باین ابابنن ابیوه بن خزیمه و ابن جنان حکام که کافی سبیل وقد تقدم ذكره الهما رضي الله عنهما قال قال نبي الله صلى
الله عليه وسلم التكبیر فی القطر سبع فی الاولى و خمس فی الاخره گفت آنحضرت تکبیر در عید الفطر هفت است و در رکعت
اولی پنج در رکعت دوم و این هفت محتمل است که مع تکبیر افتتاح باشد یا بغیر آن. یسعی است ظاهر این کلام آنست که این سبع خمس
در ای تکبیر احرام و قیام بود و علی الشافعی انتهی گوشت امام مالک در وسطا و هو الامر عندنا یعنی همین است انفسلم و مفتی به نزدیک ما رجس نیست اوضح
اینست که بی لموت و در وی خلاف است و در وی بجوی نیست تکبیر افتتاح از دست مگر آنکه بایسلی نیامده و در دو پنج است و باین مذهب است
جماعی از صحابه و غیرهم و دیگران خلاف کرده و گفته که پنج در اولی است و چهار در ثانیة گفت اندک و بهر دو نیست و گفته اند که شش در اولی
و پنج در ثانیة گویم و اقرب عمل بحديث باب است زیر لفظ طرف آن اگر چه همه را بی است اما بعضی شده بعضی است و آنچه ما علمای اوست از اقوال
نیست و در آن سنی که عمل کرده شود بر آن انتهی کلام سبیل گفت بنده ضعیف عفا الله عنه درین مسأله مذہب است و این اربع آنست
و همین است مذہب ابی الاثره و نیز در حنفی و در رکعت اولی قبل قرائت چهار تکبیر گوید و در ثانیة بعد قرائت و دلیل ایشان حدیث ابو موسی و ضعیف
و این مسعود است که درین باب آمده و لیکن گفت اندک و بهر حدیث ابو موسی ضعیف عبد الرحمن بن ثابت است و طبرانی کثیر یعنی
توثیق وی کرده اند و نیز در وی ابو عایشه است و وی محمول است و گفت یحیی که خلاص کرده اند درین روایت در دو موضع و دروغ وی مجاز
ابو موسی و مشهور آنست که مسند بسوی ابن مسعود است که وی فوتی و او ایشان را چهار و سندنکره و آنرا بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم کذا فی الخبر
گویم طبرانی در کتب از ابن مسعود آورده و تکبیر سیفت در اولی قبل قرائت و در ثانیة بعد قرائت و در اولی چهار می گفت و در ثانیة سه و کوع می کرد
بر تکبیر چهارم و طبرانی زوات این اثر از توثیق کرده مگر آنکه موقوف است بر این مسعود و در روایتی و دوازده تکبیر آورده سوانی تکبیر تحریم و تکبیر کوع
رواه ابو داود و الدارقطنی و الحاکم بن حدیث عایشه و لیکن در وی ابن لبعیه است و وی ضعیف است و حق اینست که اصحاب سول خدا هم
درین مسأله مختلف اند و لهذا امام احمد گفته الكل سنة چنانکه زکشی از وی نقل کرده و در حجة الله البها لگفت هاستان عمل الحریین اربع تنهی
و در مصنف گفته و از این جاسنون بودن زیادت تکبیرات در نماز عید ثابت شد و آن صادق است زیادت تکبیر و هر کعبی چنانکه اهل کوفت
نقل کرده اند و زیادت بهت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیة چنانکه اهل مدینه ذکر کرده اند و عمل اهل حرمین حق با جماع است
و از همین جاسل صلی الله علیه و سلم متنبأ کرده اند زیادت تکبیرات در خطبه ای عیب و الله اعلم انتهی و القراءه بعد هما کلینهما و قرائت
الحمد و سوره بعد هر دو در هر دو رکعت بود و در عبادیل است برینکه قرائت بعد تکبیر در هر دو رکعت است و بهر حال الشافعی و مالک و گفت
ابو یوسف تکبیر گوید در رکعت اولی پیش از قرائت سه تکبیر سوانی تکبیر احرام و در رکعت دوم بعد قرائت سه تکبیر پیش از تکبیر کوع اخوجه ابو داود
و احمد و ابن ماجه من حدیث عمر بن شعیب عن ابی عیبه و بهر حدیث سبیل است کذا فی شرح الترمذی و رواه الدارقطنی و صحیح احمد و ط
ابن المدینی و البخاری فیما حکاه الترمذی و نیز روایت کرده اند از حدیث عایشه و در وی ابن لبعیه است از عقیل از ابن شهاب از عروه
از عایشه و ذکر کرد ترمذی در عمل بخاری ضعیف کرده است آنرا و در وی اضطراب است از ابن لبعیه با وجود ضعف وی و تصحیح کرد و دارقطنی

در عمل وقت او را روایت کرد از ابن لمجا حدیث سعد قرطاد و ذکره ابن ابی حاتم فی المصل عن ابی زاهر الیثمی نقل کرد از پدر خود که آن باطل است و رواه البیاض من حدیث عبدالرحمن بن عوف و تصحیح کرد و اوافقی ارسال آنرا و رواه البیہقی عن ابن عباس رواه الدارقطنی و ابن مزین حدیث ابن عمر مشاء و روی فرج بن فضال است و در بی حدیث است گفت ابو حاتم ان خطا و روایت کرد عقلی از احمد که نیست مروی در کتب معین حدیثی صحیح مرفوع و گفت حاکم طرق حدیث بسوی عایشه و ابن عمر ابی هريرة فاسد است و درین باب است از ابی جعفر زعلی رضی الله عنه موقوف از رواه عبدالرزاق بن عمر ابن عباس رواه ابن ابی شیبہ تا بن رشد گفت جزین نیست که در قتل بسوی اخذ با قول صحابه درین سلسله از کتابت نشده است دردی از اخفیه بنیری انتی و نقل الترمذی عن البخاری تصحیح کرد در تخفیف لغت بخاری و ترمذی گفت اندک از اصح شیئی فی الباب در سبیل گفت شنیدم که از کمال نقل کرد از ترمذی زیرا که ترمذی در سنن خود روایت کرد عمر بن شعیب اصلا خارج کرده بلکه وایت کشید من عبد الله عن ابی عمر بن عبد الله آورده و گفته حدیث کثیر احسن شیئی روی فی الباب عن ابی جعفر النبی صلی الله علیه و سلم و قال فی الباب عن ابی عیسی و عمر و عبد الله بن عمر و ابن عمر و ابن عمر بن جبرئیل نقل کرده و چنین هم بعضی را در سنن کبری بعینه واقع شده و لیکن وی بعد ذکر روایت ترمذی حدیث کثیر گفته قال ابو عیسی سالت عمر بن الخطاب عن هذا الحدیث فقال لیس فی هذا الباب شیئی اصح منه و گفت حدیث عبد الله بن عبد الرحمن طائقی الزهری و ابن شعیب عن ابی عمر بن جبرئیل درین باب نیز صحیح است انتی کلام البیہقی و نیا فتم ما در ترمذی چیزی از آنچه ذکر کرده و در تصحیح الانظار بر چیزی ازین تنبیه نموده و گفته حدیث از ابن النخعی که در خلاصه خود ذکر کرده از بیہقی که گفت ترمذی پسیدم محمد را از ان الام و از اینجا شناختی که مصنف رح درین نقل از ترمذی از بخاری تقلید حافظه یقین کرده و لهذا نسبت کرد حدیث را مگر بسوی الوداد و انتی کلام سبیل کثیر زکشی گفت که ترمذی گفت هو اسنن شیئی فی الباب پس این نیز و نم باشد اما حافظ بن الدین عراقی رح در شرح ترمذی گفت نقل الترمذی فی المصل المفرد عن البخاری انه قال انه حدیث صحیح انتی بلغظ و نه عراقی در شرح مذکور گفته قال الترمذی فی کتاب المصل المفرد و زاد و عبد الله بن عبد الرحمن الطائقی مقارب الحدیث انتی بلغظ و از اینجا معلوم که این تصحیح را از بخاری اصلی هست و بخاری آنرا در سنن ذکر کرده بلکه و علل مفرد آورده پس اعتراض صاحب بل از مصنف بر فاسد است و لهذا مصنف نقل مذکور را نسبت بطرف سنن نکرده بلکه مطلق آورده اما او را می بایست که نسبت بطرف علل مفرد میکرد و لیکن ظاهرا نیست که چون وی خود بران مطلع نشده و بقول صاحب بل تقلید بهیج کرده و نسبت مذکور اطلاق نکار کرده و الله اعلم بعده و سبیل گفته که اول علل است بحدیث عمر بن شعیب لما عرفت و لذا اشفت شیئی فی الباب و بودا تخفیر شد که میکرد در میان هر دو و کثیر سبیل لطیفه و محفوظ نیست از آنحضرت ذکر می معین میاب هر دو یکبار و لیکن غلال از ابن مسعود آورده و گفت محمد گوید خدا را ثنا گوید بروی و در دو فرستد بر نبی صلی الله علیه و سلم و هم از نبی طبرانی در کتب روایت کرده که میان بزرگترین مقدار یک کلمه است و این موقوف است و روی سلمان بن ارقم تصحیف است و بود ابن عمر با وجود تخریج اعلیای فرقی بین میکرد و با هر یک از انتی و شکوا که گفت بسند حدیث عمر بن شعیب در سنن صالح است و ابن ابی جابر از ابن عمر ذکر قرأت اخراج کرده و اخرجه الدارقطنی و ابن عدی و البیہقی و درین باب احادیث است که شواهد اوست و همه صالح احتیاج است و عمر . ابی و اقد الیثمی ناشر طرحت بن عوف و گفته اند عوف بن حلدت قدیم الاسلام است حاضر شد در را و قیل انه من سلسله الفصح و الاول اصح شاردی در این زمینه است مجاهد که را و مذکور آنجا در سنن ثمان و ششمن مہو بن خمس و عیین و ذفن بنفید رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه و سلم یقرأ فی الاضطی و الفطر بود آنحضرت که میخواند در نماز عید در اضنی و فطر یقاف و اقول بیت این دو سوره را یعنی در رکعت اولی سوره فاتح خواند و در رکعت دوم اقرب و از اینجا معلوم شد که قرأت این هر دو در نماز عید سنت است و گاهی این هر دو سوره را از خواندن وی و تم تقصیر

قد اید لکم الله بهما خیرا منهما یوم الاحدی و یوم الفطر بحقیق بلی گردانیده است حدیثی تعالی بآن در روز شاکه دعا بلیت درین
 روز و دیگر بهتر از آن هر دو روز عید قربان و عید فطری فرماید که عید حقیقی دفعج و سرور و شادمانی باید که در عبادت باشد پس در حدیثی نمی ستند
 و موجب یا اشاره غنی بجهان چیزی از آن در دو روز عیدین از آنچه در وی فاعش و خروج از اضطرت و شادمانی باشد دینی است از تنظیم اعیان و شکرین
 و موسر اسم ایشان و سرور بآن و حضور در آن تا آنکه بعضی علماء براه مبالغه رفیع حکم تکفیر کرده اند که ما سبخی بقصد زجر و تنبیه و سب و ذل و انقار از مظان
 لذایق منج الباری یا اشاره غنی است باینکه ایام سرور و شادمانی همین دو یوم است نه غیر آن پس علماء سرور و دو یوم دیگر محدثه خود بولگان نمی بخش
 مثل موسم محافل و مولود و قصه شادان امام حسین رضی الله عنه و به تر ازین همه انست که بعضی از رؤسای هندوستان برای پاس طوطی حکام وقت عید
 و جشنهار و ز ولادت ملکا انگلستان و روز عیدارت وی و جز آن ایجاد کرده اند و مجالس آن بتداعی مردم و جمع منکرات بسیار بر روی کاغذ آید
 و شک نیست که چیزها از آن بکفر می رساند و حضور این چنین محافل عصیان شامال و مجامع شکلات منازل خذلان مآب خیران نصاب بی شبهه
 از کباب است آخر حجه ابو حاد حدیث و ال است باینکه آنحضرت این را بعد قدم برین فرمود چنانکه حرف نداشتند و است و در کتب سیرت
 که اول عید یکشنبه شروع شد و راسلام عید فطرت در سنده دوم از بهجت و تسبیل گفت در وی دلیل است بر یک اندازه سرور و عیدین مذکور
 و از آن قبیل است که حق تعالی آنرا برای بندگان خود مشروع گردانیده انتهی و شرح مغربی گفته در ابدا ل عید جلالت بعیدین مذکورین لاکت
 باینکه کنند درین هر دو عید مشروع آنچه اهل جلالت در اعیان خود میگردند و وظائف نکره ایشان را بگرد و تعیین وقت هر دو انتهی و تسبیل گفته
 مراد وی از افعال جلالت چیزی است که مختصر نباشد و شافل از طاعت نمود انتهی تعظیم آنچه شرح مغربی گفت در حدیث بر گزیدن و لالت نیست
 بلکه دلالت بر خلاف است چنانکه لفظ اید لکم الله ما خیر لهما نفس است بر آن و ازینجا معلوم شد که اعیان آنها شود نه خبر پس شارع آنرا بخیل
 نعم البدل آورد و این صریح است و درین آن کردن آنچه اهل جلالت میکردند که تقدیم فاهم و النسانی با سنانا و حجه و تسبیل گفته و اما توسع
 بر عیال و ایام عید چیزی که محصل ترویج بدن و بسط نفس ایشان باشد از کلف عبادت پس مشروع است و متنباط کرده اند بعضی که است
 فرج در اعیان و شکرین و تشبیه ایشان مبالغه که شرح کبیر ابو حفص سستی روح از حقیقه گفت هر که بدین فرستد یک صد بوسه شکر بر روی بوی عید
 پس تخمین کافر شد بحد انتهی و چون حکم بدین است و دیاب که حکم شریک و ظریف و روح خواهد بود و لیکن چون عمل است از قرون کثیره و موقوف
 شده و عالم هر چه مچ گردیده و محدثان کوناگون و بدیع روز افزون و مسلمانان بر روی کاغذ و صد هزار یکی هم آفتابان نتوان یافت
 در این اعیان و موسر خود را و در و ادا لاشاره الله تعالی و عن علی رضی الله عنه قال من السنة ان یخرج الی العید ما شیا
 است است که بیرون آید بوسه عید گاه پیاده یا و آخر حدیث این است و بخود چیزی پیش از آنکه بر آید یعنی بعید و در حدیثی راغ است نزد باری
 بیرون می آید آنحضرت بوسه عید پیاده و بر می گشت پیاده و هم وی از سحر قضا آورده که می آمد رسول خدا پیاده و امام شافعی در آن گفته
 ما را از نهی رسیده است که سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در عید و در جنازه هرگز نروا و سعید بن منصور عن ابن عمری سوار بود و بر
 پیاده میرفت و پیاده بر میگشت و ترویج کرد بخاری و صحیح خود و گفت باب یعنی و ال کرب الی العید و تشویب نمود و بیان هر دو نظر بصورت حدیث
 و رجوع کرد بوسه اصل در توسع رواه الترمذی و گفت عمل برین است نزد اکثر اهل علم که سبب است بیرون آمدن بر عید پیاده و سوار نشوند
 مگر بعد انتهی و حسب حدیث و گفت ترمذی این حدیث حسن است و تسبیل گفته یا فیم و ترمذی که وی تخمین کرده باشد این حدیث را و گمان نمی کنم
 در تخمینش کند زیرا که روایت کرده است آنرا از طریق حارث احمور و محمد بن را در وی مقال است انتهی کلام اجل گویم سید علامه عبد الله بن محمد الکر

فرزند صاحب بل رحمہ اللہ تعالیٰ گفتہ تخمین ترمذی نہایت ست چنانکہ مصنف شرح گفت در شرح ترمذی ست باین اعطالہ حکم کہ مصنف
بر حدیث باب کہ آن حسن ست و نویدی و خلاصہ بروی اعتراض کرده گفت کہ اہل حدیث متفق اند بر ضعف می و حارث کذاب ست مگر ترمذی
کہ حدیث الحسن گفت و دعوی می دین باین مقبول نیست تو ہم اتفاق نگذرد اند بر کذاب حارث و نہ بر ضعف می زیرا کہ یحیی بن مسیین گفتہ لابان
رواہ عباس الدوری عنہ و عثمان بن سعید الدرمی گفت کہ گفت ابن مسیین ثقہ و نسائی یکبار گفتہ لیس بن باس ہارہ گفتہ لیس بافوس
و گفت ابو بکر بن ابی داؤد و دومی ثقہ الناس و افوض الناس و احسب الناس بعلم الفضل از علی رضی اللہ عنہ آری شعیب گفت حدیثی حارث
الاخیر و کان کذابا و نیز کان کذاب گفتند اورا ابو یحیی سبعی و علی بن المدینی و ابو زر گفتہ لا یحیی بہ و ابن جبار گفت کان غالی باقی التشیع و اہل
فی الحدیث و دارقطنی گفت ضعیف و ضرب یحیی بن مسیین و عبد الرحمن بن ہمدانی حدیثی صاحب میزان گفت یہود بروہن امر است
باوجود روایت کردن ایشان حدیث را و راہ ابواب و گفت حدیث می و سمن اریدہ ست و نسائی باوجود گفتہ می و در رجال احتیاج کہ روایت
بومی و قوی نموده ست امر را و گفت و ابن شعیب ست کہ کذاب یگوید اورا بہتر روایت میکند از می گفت و ظاہر آنست کہ می دروغ گفت
و حکایات خود و اما در حدیث پس ل و بود از او عین علم کہ وہن خالد گفت حدیثی محمد بن سیرین قال کان من صحابہ ابن مسعود و جنتہ یؤخذ عنہم و کرت
سنتہم اربعۃ و فاتی الحارث و لم ارہ و کان فیض علیہم و کان احبہم و یختلف فی ہلالہ التثانیہ انہم فضل عقیقہ و مسروق و عیدہ قاسی الیہما کانے
انتہی کلامی گفت بندہ ضعیف و غبی عت کہ ابن جواب یکی از دو وجہ ست کہ در سبب گفتہ و یکہ بہ چہ چنان باقی ست یعنی رسول گفتہ بود کہ طارح
غیاث حسنہ پیرچان و ترمذی تخمین می موجود نباشد اعتراض صاحب بل مصنف بابت نسبت تخمین بسوی می بہ طور باقی باشد و جوابی کہ
از تخمین گفت نہ بر حق مقام گفتہ ارہ زیرا کہ از تقریر مذکور ظاہر ست کہ ہر کہ از احادیث اعور روایت کردہ و ہر کہ انوی روایت نکردہ تضعیف می نہ
و توثیق بعض در برابر خروج جماعت حجت نیست چہ در اصول حدیث مقرر شدہ کہ جرح مقدم ست بر تعذیل بودن روایت او و سمن لیل اثبت
نی تواند شد زیرا کہ در سمن اریدہ اخبار ضعاف و حسان صحاح بہرہ ست پس اگر روایت از می باشد و ضعیف باشد چہ کار سے کند نہ تر

و عن ابی حمزہ رقی رضی اللہ عنہ انہما صاحبہم مطر فی یوم عید فصل بہم اللہ فی صلواتہ علیہ و سلم صلوة

العید فی المسجد بدرستیکہ رسید ایشان را یعنی صحابہ را باران در روز عید پس نماز گزاریدہ بایشان رسول خدا نماز عید و مسجد وین
جز یکبار بیش نبود صاحب مولہب لدنیہ از حافظ ابن القیم شرح نقل می کند کہ گفت نگذار و آنحضرت عید را و مسجد مگر یکبار کہ باران رسید
پس بمصلی بیرون نیامد اگر تا بت شود این حدیث انتہی شیخ در شرح سفر سعادت گفتہ کہ اہل مکہ ہم از زمین اول عادت برین دارند کہ در مسجد
گذارند و بصرہ امیر ہون نروند و بعض گفت اند کہ در مسجد افضل ست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ در مسجد نگذار و نہایت ضیق بود و تحلات سجد
کہ وسعتی تمام دارد و الاذن خود اہل مدینہ نیز در مسجد نگذارند و بر سقاقت از شرف و برکت حضور رضی اللہ عنہ و وسعت مسجد شریف الان بروج
کفایت ست تا بادانی این بلکہ مطہر بخلاف زمان مبارک و صلی اللہ علیہ وسلم کہ وسعت مسجد کہ بود و آبادانی بہر مدینہ و در شرح ابن امام
سیکیرہ کہ سنت آنست کہ بر آید بجا نہ و مستحلف نماید کسی را کہ باضعفا نماز و شہر نگذارند زیرا کہ نماز عید جائز ست گذاردن آن شہر و در شہر
با اتفاق و نزد محمد جائز ست در ستہ موضع نیز اگر چہ مستحلفان کنند امام و قیاس بر جمع مقتضی اکثر از ستہ نیز میگرد و در بلکہ لاہور و بعض ملابو
و دیگر تخمین کی کند انتہی کلام شیخ گفت بندہ ضعیف عفا اللہ عنہ کہ لتعلیل گذاردن آنحضرت نماز عید را مسجد شریف بضعیف کی مقتضی
باید کہ چون یکبار بعد مطر و باران گذارد و معلوم شد کہ مسجد وسعت گذاردن داشت اما خروج بمصلی را افضل بنداشت و ہمی می دین نماز با وضو

چنین واقع شد پس سنت در بر آمدن صبح ادا می شود بگذاردون در سجده بگذرد چنانچه در حصول شرف و برکت اتماع به هرین است گوشتن کبر
 حضور در مسجد شریف نیست نیز باشد که آن چیز دیگر است و این چیز دیگر چون علت خروج در اینجا مخصوص نیست چنانکه در اختلاف طریق در تفسیر
 پس بجز و تخمین و قیاس علی معانی پیدا نتوان کرد و یکبار گذارد و بعد گذاردن بی عزد پس در اینجا موضع بحث باشد غایت آنکه ادا نمودن از
 کند و از اینجا است که امام مالک گفته خروج بسوی جبهه افضل است و اگر چه مسجد گنجایش مردمان داشته باشد بجهت آنکه آنحضرت بر زمین خواب
 کرده و در مسجد و یکبار بعد از مطهر گذارده و در حالی که علی علیه السلام محافظت نمی کند مگر بر افضل و در ویست از علی کرم الله وجهه که وی برآمد بسوی
 جبهه و گفت لولا السنة لصلیت فی المسجد و غلبه که کسی را که بگذارد نماز با ضعیفان در مسجد و گفته اند که اگر در جبهه مسجدی باشد ماکشوف
 پس نماز در وی افضل است و اگر مسکوف باشد پس در وی تردد است و در سبیل گفته قول شافعی این است که اگر مسجد شریف و واسع باشد در
 بگذارد و بیرون نرود و این کلام مقتضی آنست که علت در خروج طلب اجتماع است و لکن امر کرد آنحضرت با خروج عواقب و ذوات خود
 و چون این اجتماع در مسجد حاصل شود پس همان افضل باشد و لهذا اهل مکة بنا بر سعادت مسجد وضیع اطراف وی بیرون نمی آیند و این فتنه است
 جماعتی را گفته اند که نماز در مسجد افضل است انتهى گویم این علت قیاسی بیش نیست بلکه عکس دلیل است زیرا که از خارج عواقب و محض و ذوات المذود
 دلیل است که دال است بر اتمام شان این نماز و صریح است با فضیلت گذاردن آن بصحرای مسجد و عمل اهل مکة و مدینه بعد از ورود احادیث
 در شرح بیضی که غیری است در اینجا با فضیلت زیرا که اجتهاد و ران مسخر نیست و حدیث باب که دال است بر گذاردن یکبار در مسجد و در
 مقال است چنانکه صفت گفته رواه ابو داود و باسناده و این نیز که در سندش در وی مجمل است و زیاده کرد و در تخصیص واده این بجهت
 و الحاکم و مستند ضعیف پس در اینجا بی غرض و تقلیل لوی اقتدای و اتماع سنت ستمه آنحضرت باید بر افراشت و حتی الاسکان بتقصیه از خود
 زنی می باید شد و بعمل آمده لاهور و بعض بلاد دیگر و قول این است آن نباید و بجهت و باشد التوفیق باقی ماند و وقت این نماز پس امام مالک در
 مواضع گفته اند که سنت اسلام که در وی اختلاف نیست زیرا که وقت فطر و صبحی که امام بر آید از خانه خود افتد بگناه که برسد بسوی گاه
 و حال آنکه اهل شام گذاردن یعنی آفتاب بلند شده بعد یک نوبه در صبحی گفته وقت عین نزدیک جمهوری از وقتی که طلال شود نماز تا وقت
 زوال است و در هیچ شافعی آنست که بگاه تر آید مردمان تا بگردد جایهای خود و حاضر شود امام متصل وقت نماز خود و مشتاک بگذارد و در حدیث
 تا یکبار گذاردن و در یک صحنی بهتر است تخیل در هیچ تاخیر و فطر انتهى و در مصفی است زیرا که در وقت و لا کثیر و الله علی ما هنک
 ازین آیت دانسته شده با مویریم با کثرت تا بعد از قضای مضان تا انقضای نماز عید پس نماز هر طریق و مساجد و اسواق بعد صلوة
 بگویند باید که رفع صوت کنند و ضعیف گویند که رفع صوت و عید فطر است بجهت آنکه رفع صوت مخصوص است بجهت آنکه که در حدیث آمده باشد
 بنده ضعیف گویند که عید از شعار اسلام است و اظهار در شعار اسلام مطلوب است و لهذا اینجا جماعت مشروع شد حال آنکه اصل تزیین ایشان
 در غیر فرض ترک جماعت است پس رفع صوت و عید و در مقامات آن مشروع باشد بر اهل ایشان از تنهی گفت مخیر بر طوره عفا عن
 تفصیل مقام این است که تکبیر و عیدین مشروع است نزد جماعتی که با تکبیر عید الاظهار پس سنت است نزد اکثر و وقت وی نزد اکثر نزدیک
 امام است بری نماز تا بنده خواهد بین باب بهیجی و حدیث ذکر کرده و هر دو را ضعیف نموده اما حاصل گفته بجهت تداوم ادا بهیجی
 و در صحف را در عید عن اربع سنه و غیره من بهیجی تا در شافعی تا خروج امام با صلوة تا با فراغ از خطبه و اما صفت می بین فضا اهل اجتماع
 بهیجی است اسنادنا مسلمان که وی بی آموخت ایشان را تکبیر و گفت آنکه اکر الله اکر الله اکر الله اکر الله انت اکر الله اکر الله اکر الله اکر الله

ووجهی گفت اندامی و قیل بقیان بمانی کل منها یعنی کسوف و لغت تغییر است بسوی سواد و نه کسف و هر دو کسف و کسوف است و در بعضی
و معنی خسوف نقصان است قائله الاممعی و فی ذلک قوال آخر و یقال کسف الشمس یعنی الکفان و تضمین ذلک و الکسف و خسف یعنی الخاف و الخوف
و تخففت عن المغربین بن شعبه رهنی الله عنه قال ان کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم
لرقتة شد آفتاب و بی نور شد و زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم شیخ در تریقه گفته کسوف و زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده و هیچ کس
وقوع آنرا روایت نکرده انتمی گویم این میان در و اهل کتاب اشقات آورده که منکسف شد شمس در زمان آنحضرت و بار یکی در سواد و سواد دیگر در
سنه عاشور و روزیکه و پیش از آنکه ابراهیم و خشف شد در جمادی الاولی سنه غاصه پس بود طیارس زدن و زنی شبگردن گرفتند و گفتند شمس
قمر پس کنار و آنحضرت نماز خسوف انتهی و روایت صلوة کسوف از صحابه است و چند کس از در عهد شرح عمره گفته از اینجا معلوم شد که مرکب از آنها
بنادین و غیره را زود کسوف قمری آسمان ماخوذ از فعل یسوس یوم مات ابراهیم روزیکه مراد ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و سلم بود
و درین سنه ثمان متولد شده و در مدت رضاع و سنه عشر از عالم رفته فقال الناس ان کسفت الشمس لموت ابراهیم پس
تفقد مردم که گرفته شد آفتاب بسبب موت ابراهیم بود و گفته موت او و تهم ریح الاول بود و قیل چهارم من روزیکه شنبه و گفته اند یوم ما خول
و در اینجا درست بر سخنان کی گویند گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سنه روز آخر ماه عاوت این چنین است و این برخلاف عادت بود اگر گویند و غیر
این تدر و ز حال است این سخن باطل است زیرا که خدا قادر است بر هر چیز فقال پس گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم یفرق و در اینجا
ان الشمس القمر لیثان من آیات الله برستیکه آفتاب اجابت و نشان انداز نشانهای خدا که دلالت می کند بر وجود حق تعالی
نیز که خسوف و کسوف و الی غیره کمال قدرت و سلطنت او تعالی و موجب عبرت اندام اهل انشا که در یک ساعت با آن نورانیت و ابهت تاریک و غیره
و بی نور شدن و همچنین قادر است او تعالی و العباد با آنکه نور علم و ایمان از نور و ماه قلوب بنی آدم کسفت کند و تاریک گردانند پس بر سخنان غیره و عبادت
از باب مسطوت خود و حدیث ماخوذ است از قول می تعالی و کما تریسین بالآیات الا تحقیق فیما لا ینکسفان من آیت احد و کما هیاته
گرفته نمی شوند از جهت مات کسی و نه حیات وی این وضع است مرا عقدا و جالبیت را که کسوف و خسوف بسبب حادثی عظیم مانند موت شخصی بزرگ
و ضرری عام می باشد و چون اعتقاد جالبیت چنین باشد ذکر حیات مادی بجهت اشتیاع و نظر و موت بود و در کتب گفته ایشان ادعای حیات
بشیخ کی نکرده بودند پس مذکر حیات بیان عدم فرق است بین الامرین یعنی چنانکه شما کسوف می برای حیات کسی نمی گوید و همچنین این کسوف برای
مات کسی نیست مگر یار او از حیات مرضی انداخت و ذکر قرآن که کلام خاص بود شمس یاد است و بیان آنست که حکم شمس احد
فاذا را یتقیها فادعوا الله و صلهای پس چون ببینید شما آنرا پس عاکستید خدا را و نماز بگذرید این لفظ مسلم است و لفظ تبارکی صلوا
و دعوا الله است و در وی ارشاد عباد است بسوی آنچه مشروع است نزد ربوبی از دعا و نماز و صفت نماز خدا و آمد و امر اهل بی حجب است
مگر آنکه بهر حال که انداخته بر سبب مکه که نابر انحصار واجبات و نماز بی گمانه و ابو علان و صحیح خود تصریح بوجوب می کرده و زمین بن النبی بنو نضیه
نقل کرده که واجب است شکر کانی گفته نماز کسوف سنت است بجهت عدم ورود دلیل ایجاب و مجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست مستحب
حسب ینکه گفته شما آنکه مشکاف گردد و از آن حالت بر آید این لفظ در بخاری نیست بلکه در مسلم است متفق علی ذلک من یقبا آنحضرت پس
علیه و سلم نایب و وقت دعا و نماز انکشاف کسوف گردانیده و این دلیل است بر فوت صلوة یا تجمل پس چون آفتاب منجلی شود و وی در نماز باشد
نماز را تمام نکند بلکه اقتصاد کند بر آنچه بفعل آورده مگر آنکه در روایت مسلم است مسلم و قد انجلت و این دلیل است بر اتمام نماز و اگر چه حال شد باشد انجلا

و می یابست قیاس بر سایر صلوات زیرا که اینها مقید اند بر وقت پس چون یک رکعت گذارد نماز اتمام کرد و در روی دلیل است باینکه گذاردن این نماز مقید
بمحصول سبب وی در وقت گذاردن اوقات باشد و باین رفتن از جمود و نزاع و تحقیق حاصلی اوقات که اوست و نیز واکلیه از وقتی که حالت است
نافله تا زوال و در بعضی تا نماز عصر صفت گفته و اوقات نشدیم بر چیزی انطریق که گذارده باشد آنحضرت این نماز را وقت چاشت و بیکس واقع شد
این اتفاقا پس ثلاث کند بر منخاع علی او که ان فی البد و فی رواية للبخاری عن المغيرة حتی یخجل تا آنکه در خوشن بشود عرض قول وی
حتی ینکشف و منی هر دو یکی است و در روی دلیل است بر طول قنارت و رکعات این نماز و للبخاری و ابن حبان و الحاکم و النسائی نحوه
من حدیث ابی بکر رضی الله عنه فصلوا و ادعوا حتی ینکشف ما بکم پس نماز بگذارد و عاکسیت تا آنکه ینکشف گردد و
چیزی که شمار است و این اول حدیثی است که بسوق کرد و آورده اند از بخاری در باب کسوف و لفظ وی کشف است و مراد است که مرتفع شود
انچه نازل شده است بشمار کسوف شمس و قمر مصنف در تلخیص گفته و اوقات شده است در خلاصه و شرح مذهب انچه بود این روایت
متفق علیه است حال آنکه چنین نیست زیرا که اخراج نکرد مسلم از ابی بکر و صلوة کسوف هیچ چیز است و **عائشة رضی الله عنها**
ان النبي صلى الله عليه وسلم جهز في صلوة الكسوف بقراءة بنية فنادوا آنحضرت در نماز خسوف قنارت خود را و مراد
در یک کسوف شمس است چنانچه احمد روایت کرده بلفظ خففت الشمس قال ثم قرأ فخر بالقرارة و جبرائیل فی طمادی و اذ اطلق هم باین تکرار
و این خبر خود غیر از علی رضی الله عنه آورده مراد جبرائیل قنارت در نماز کسوف و درین چهار قول است اول آنکه جبرائیل قنارت مطلقا کسوف
شمس و قمر بنا هر یک باب و جز آن و این حدیث اگر چه وارد است در کسوف شمس لیکن قمر مثل است و بنا بر جمع نمودن آنحضرت هر دو را و یکی
چنانکه فرموده فادار باینکه باقی کاسفین فصلها و دعوا و اصل استوای هر دو است و کفایت نماز در زمانه آن و این نه بسیار است و بعضی و ابو صنفه
و این خبر خود این نمند و دیگران است دوم آنکه اسرار کند مطلقا حدیث ابن عباس که است و آنحضرت استادی در از قریب سوره بقره پس اگر
چهره کرد آنحضرت اند از حدیثی که ابن عباس قنارت او را سوره بقره و شافعی از ابن عباس بطریق تعلیق آورده که می بایست تا پهلوی آنحضرت
در کسوف پس نشیند از آنحضرت حرفی و بعضی آنرا موصول کرده از طریق کسانیه بر واهی است پس ضعیف است این قول که ابن عباس
از آنحضرت دور بود و لذا جبرائیل قنارت نشیند سوره آنکه مصلی خیر است در میان چهره اسرار زیرا که ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله
هر دو امر چنانکه از اول هر دو قول مذکور معلوم شده چهارم آنکه در کسوف شمس اسرار کند و در خسوف قمر جبرائیل و این مختار اند از آنکه است علما
بحدیث ابن عباس و قیاس بر صلوات نفس و لیکن در سبب گفته که دلیل جبرائیل آنحضرت است ازین جمله احوال و در صفتی گفت ظاهر آنست که
جبرائیل در خسوف و کسوف هر دو بخیر نشیند عن عائشة و اما جمع شافعی بآنکه اسرار در قمر است و جبرائیل پس دخول است بآنکه
ظواهر حدیث عائشة آنست که کجایت همان قصه کسوف باشد که روایات متعدد و در آن باب آنحضرت عائشة منقول است و تمام
خسوف بر شمس غیر قلیل است انهمی مخصوصا فصلی از یک رکعات فی رکعت بن پس بگذارد چهار رکعت در دو رکعت یعنی در هر رکعتی
دو رکوع که بر طواف معبود که در هر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجده است و چهار سجده چنانکه جمود متفق علیه
و این حدیث دلیل است بر شریعت هر قنارت در نماز کسوف و بر یک این نماز دو رکعت است و در هر رکعت دو رکوع است و در هر رکعت
دو سجده و باین طواف مذکور فی حدیث ابن عباس و هذا لفظ مسلم و این یک وجه است برای این نماز از وجه معتدله او و این وجه
ازین عمر و ابن عباس هم آمده و رواه ابن حبان الحاکم و گفت بخاری حدیث عائشة در چهار صحت از حدیث سمره انتهی و لفظ سمره اینست

شعر رفع فقار قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول پشتر داشت سر از سجده و ایستاد ایستادن و دراز و این ایستادن فردو
الاستان نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رفع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول پشتر رکوع کرد رکوع و دراز و این
رکوع فردو رکوع نخستین بود که در رکعت اولی کرده بود شعر رفع فقار قیاماً طویلاً و هو دون القیام الاول پشتر داشت سر
از رکوع و ایستاد ایستادنی و دراز که آن فردو ایستادنی نخستین بود که درین رکعت ثانیه کرده بود و این دلیل است بر اطاعت قیام و رکعت
ثانیه ولیکن دون قیام رکعت اولی و در روایت ابی داود، از عروه آمده که وی خواند آل عمران را این بطلان گفت نیست خلاف در آنکه رکعت
اولی با قیام و رکوع خود اطول باشد از رکعت ثانیه با قیام و رکوع او و اختلاف کرده اند در اول از ثانیه و رکوع وی که آیا این هر دو واقعه اند
از قیام ثانی از اول و رکوع او یا هر دو برابر اند گفته اند سبب این خلاف فهمی معنی قول می است و هو دون القیام الاول که مردبان اول
از اولی است یا رابع است بهیچ سبب قیام که باشد از قیامی که قبل او است شعر رفع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول
پشتر رکوع کرد رکوعی طویل این فردو رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود شعر رفع رکوعاً طویلاً و هو دون الركوع الاول پشتر داشت
سر خود را پشتر سجده کرد یعنی دو سجده پشتر رکعت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرده و این را از جهت ظهوری و قد تحللت النعاس
و حال آنکه تحقیق اشکارا روشن شده بود مخرج خطب بالناس پس خطب بر مردم را و ضمنون خطبه همان است که در حدیث منقول
یعنی همراه و آیت انداز آیات خداست مخفف نمی شوند بری موت احدی و دنیا و بیای پس چون به بینید شما منصرف را پس بر کعبه انید
مخففه علیک در خطا دلیل است بر مشرب خطبه بصلو و رکعت پس خطاب آن شافعی و اکثر ائمه در حدیث و تحقیق گویند
خطبه نیست و رکعت نیز که منقول نشده و لقب کرده اند با حدیث مصریه خطبه و گفته اند که آنچه آنحضرت بفرموده آورده مقصود از آن خطبه نبود
بلکه مقصود بود که سائیکه معتقد بودند که رکعت سبب موت احدی می باشد و این قول متعبد است باینکه در روایت بخاری است فخر الله فی
علیه و فی روایتان عبده و رسوله و فی روایت البخاری ان ذکر احوال الجنة و النار و غیره فلک این همه مقاصد خطبه است و لفظ وی در مسلم از حدیث
فاطمة الزهراء این است قالت خطب رسول الله صلی الله علیه و سلم الناس فخر الله و انتی علیه ثم قال اما بعد ما من شیء لم اکن رایته الا قد رایته فی مقامی هذا
حتى الجنة و النار و ان قد رایته فی القبور فربنا او شرفتم فی المسیح الدجال لا ادری ای ذلک قالت اما فیونی احکم فیقال
ما علیک به الریاض اما المؤمن و المؤمنة قال فی ذلک قال فقلت لهما فبقول محمد رسول الله جارا یا بیتات المذنب فاجیبنا و
ثلاث مرات ثم یقال فکذا تعلم انک تو من یفهم ما جوفی مسلم روایتی فی الخطبة با الفاظ فیما زیاده تصنف و تلخیص صاحب هدایه
از تحقیق گویند نیست و رکعت خطبه نیز که منقول نشده و تابعی میگویند از وی نیز که ثابت است در حدیث غایب و حدیث اسما بنت ابی بکر در
جمیعین احمد اثر از حدیث عمر بن حنبله و در نسائی و ابن حبان و بوجه دیگر مذکور است که اسما آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر سر منبر
و جمع گفت خدا را و ثنا کرد بروی حدیث انتهی گویم هیچ جای تعجب از صاحب هدایه نیست زیرا که وی فقیه است نه محدث و لهذا در کتاب او بعض
احادیث موضوعه و ضعیفه موجود است تعجب این است که در هدایه زیاده برده جا و را سهو و خطا را داده در سائل فقیه چنانکه بر سطح غنی نیست
و اللفظ للبخاری و لفظه بخاری راست در سبب گفته نماز رکعت بر وجه کثیره مروی است ذکر الشیخان و البواد و غیره هم در این
سنت است باتفاق علما و در دعوی اتفاق نظرست زیرا که ابو عوانه و صحیح خود نصیح کرده است بوجهی و صحیحی است از مالک که آنرا
جاری بجای جمیع داشته و گذشت از ابو حنیفه ان یجاب فی نهی شافعی و جماعتی یعنی مالک و احمد و جمهور علما آنست که مسنون است و جماعتی گفته اند

ایران یعنی البصیفة وگویی که تنها بگذارد و تحت اولین احادیث صحیح است که در آن گذاردن آنحضرت بجماعت آمده بعد اختلاف کرده اند و بعضی
 می گویند که در رکعت است در هر رکعت دو قیام و دو قنوت و دو رکوع و سجده است و اینها و این کیفیت رفته است که آن شافعی گوشت
 دیگران است و بعضی گفته اند که اگر نماز کسوف آنست که قیام اول را بیاید یک مرتبه و سجده و قیام ثانی آنست که نماز و قیام ثانی را قیام
 ثانی کمتر و رابع از آنکس کمتر و همچنین حکم است حکم رکعات پس در رکوع اول قدر صد آیت از سوره بقره تسبیح گوید و باید باید کم کند و بعضی میگویند
 طول رکعت نیز آمده بعد از آن خطبه خواند و در حدیث خطبتان وارد نشده اند اگر در خطبه خواند مانند جمع بهتر باشد و درین خطبه بیان کند
 آفتاب و ماهتاب و آیت انداز آیات خدا تعالی و ترغیب بر افعال خیر از صلوة و ذکر و صدقه و اعتقاد کند انتهی گویند و این همه افعال در حدیث
 صحیح وارد اند و فی رواية مسلم عن ابن عباس **صلی الله علیه و سلم** ان الله علیه و سلم حين كسفت الشمس غماني ركعتان
 في اربع سجعات فلما انقضت و ميكدة ثم انقأ بهشت ركوع يمينه و در هر رکعت چهار رکوع و چهار سجده یعنی در هر رکعت نیر که رکعت
 دو سجده است و در این کیفیت رفته است و گویی **عن علي بن ابي طالب** عليه السلام ابي و اخرج مسلم عن ذلك ابي مثل رقة
 بن عباس يعني ايشان نیز روايت کرده اند که آنحضرت این چنین گذارده یا از ایشان نیز آمده که چنین گذارند و آنرا و مسلم راست
 عن جابر بن عبد الله **صلی الله علیه و سلم** ان الله علیه و سلم است رکعات باربع سجعات گذارد آنحضرت شش رکوع
 یعنی در هر رکعت شش رکوع چهار سجده در هر رکعت دو سجده چنانکه مرسوم است و لابی داود عن ابي بن کعب رضي الله عنه **صلی الله علیه و سلم**
 ان النبي صلى الله عليه وسلم خرج خمس ركعات وسجد سجدة ثنتين گذارد آنحضرت نماز شش رکوع پس رکوع کرد پنج رکوع و سجده کرد
 دو سجده و فعل في الثانية مثل ذلك و کرد در رکعت دوم مانند آن یعنی پنج رکوع و دو سجده و رواه البيهقي و الحاكم و
 صحيحه ابن السكيت قال الحاكم رواه سفيان و ابوالجوزي عن ابن جابر عن ابن جابر عن ابن جابر عن ابن جابر عن ابن جابر عن ابن جابر
 و كذا في ركعات است و در هر رکعت و رواياتي که مصنف آورده چهار صورت بشمار رسیده یکی دو رکعت و در هر رکعت دو رکوع
 و این را اخذ کرده است شافعی و مالک لیث و احمد و غیر هم و درین حال است حدیث عایشه و جابر و ابن عباس ابن عمر ابن عبد البر گفته
 هو اصح ما في الباب و باقی الروایات معلله بضعفة و دوم و رکعت در هر رکعت چهار رکوع و این مقدار روایت مسلم از ابن عباس
 و علی بن ابی حمزة شریف و در رکعت در هر رکعت سه رکوع و درین حال است حدیث جابر چهارم دو رکعت در هر رکعت پنج رکوع و مختلف شدند
 علما باختلاف روایات پس جمهور اخذ کردند باول بنا بر کلام ابن عبد البر و نووی و در شرح مسلم گفته اند که از نووی بعضی صحابه گویند
 جماعتی از تحقیق که مصنف میان این افعال پس هر نوع که بجا آورد خوب کرد و این معنی است بر قدر کسوف که گاهی در آن چنین بود و گاهی
 چنان و لیکن در سبیل گفته تحقیق آنست که این همه روایات حکایت واقع و احدهم است که آن نماز گذاردن آنحضرت است روز وفات ابراهیم
 و لهذا تعویل کرده اند و دیگران بر افعال احادیث حاکمه موثقه و این معنی گفت که اگر اربعه شیکست نقده آنرا کلام امام احمد و البخاری و
 و اینهمه آنرا غلط و فتنه خوانند بگذاردن و در رکعت همچو سازند افعالی انتهی نهیب جمهور کوفین نووی نیز همین است و یک رکوع اقل عدد است
 و هیچ کس از آن در حدیثی گفته کسی که دو رکعت کسوف بشکل نماز صحیح گذارد و خطبه خواند اصل فاذا را تیمم ذلک فصلوا را کالاست و هر که دو رکوع
 و دو قیام در هر رکعتی گذارد و خطبه خواند کمال متابعت نمود و سهم او بی حال گردانتهی شایع در هر یک گفته نزد ما صلوة کسوف شمس و قمر است
 بجماعت در صورت نفل و در هر رکعت یک رکوع چنانکه معتاد است و نمازی خطبه و در حضور جماعت نیست هر یکی بفرس خود تنها بگذارد

صلی فی منزله است رکعات و اربع سجدهات گذارد و در نزله زمین شش رکوع و چهار سجده یعنی دو رکعت و دو سجده کند رکوع
و قال و کنت هکذا صلوة الایات این چنین است نماز نشانهای خدا و اله البیهقی من طریق عبداللہ بن الحارث عن ائکان فی
نزله فی بصره و بعد از این ابی شیبہ من ذوالجوز مختصر ان ابن عباس سلمی بهم فی نزله اربع سجرات رکع فیما ستا و روایت کرد ابو داود
از ابن عباس م فو تا چون پیغمبر شنایتی را پس سجده کند یعنی نماز بگذارد بر تنها اما قال الشافعی و در اینجا ذکر گذاردن این نماز بیجا است
نیست و لیکن ظاهر آنست که بجماعت گذارد و باشد و شافعی گفت نمیدانم که امر کرده باشد آنحضرت بنماز چیزی از آیات و نه هیچ یکی از خلفا
او جز نماز کسوفین و روایت کرد یحیی در سنن معروف بسند خود شافعی که ذکر الشافعی عن علی رضی اللہ عنہ صحیح ذکر کرد
شافعی از علی بن امان که بگذارد وی کرم اللہ وجهت شش رکعت در چهار سجده پنج رکعت و دو سجده در یک رکعت و دو سجده در یک رکعت شافعی
گفته اگر ثابت شود این از علی رضی اللہ عنہ قائل شوم بدان و ایشان ثابت می کنند آنرا و اخذنی کنند بدان حدیثی که در آن است و هر قولی که در
صلوات الایات و ذکر نکرد شافعی این حدیث را از دیگران جز علی کرم اللہ وجهه و زید بن ابی نعیم و بعضی علماء باینکه برای افزاع دو رکعت نماز بگذارد شش
نماز کسوف و واقعه علی ذلک احمد بن حنبل گویم که در کتاب جلاله این است که برای کسوف دو رکعت بگذارد و وقت سبکه خواهد و شافعی و غیره
گفت اند که پنج رکعت مستون نیست و اما صلوة منفرد و غیر خوب است زیرا که امر آنحضرت بجمع جزو کسوفین مروی نیست و اللہ اعلم

باب صلوة الاستسقاء

استسقاء در لغت باب خواستج و در حدیث زیاد عایا سوال باران نر و فقط سال با کیفیت مخصوص باینکه باجماع حدیث ابن عمر آورده که فرمود
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم که تدر و جمع بوی بماند و نزاد و اگر گرفته شد غلط و خشک ملی و شدت سمن و جو سلطان برنگار و منیع نزاد
نزاد سوال خود را اگر آنکه منع کرده و باز داشته شد باران را از آسمان **عن ابن عباس** رضی اللہ عنہ قال خرج النبی صلی
اللہ علیہ وسلم یوم انزل رسول خدا از مدینه مسوره متواضعا فوفی لئله مستحب الا تمثا فوفیه و سوجه و قال یحیی بن
لابس ثاب بذله و ذلک ما که سائر ایام در خدمت خانه می پوشند و زینت و کار نمی کنند مرا ترک زینت و حسن بهشت است برای تواضع و
انظار حاجت متخشعا خشوع کننده و چشم فرو خرابانیده و تواضع و خشق قریب اندر معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را
بر باطن بگویند خشوع در صوت و بهر باشد و خضوع در بدن مفرسلا فرواشته از نماز برای ای باری و عدم حملت متضیی کار نمی کنند
لفظ ابو داود و متبذلا متواضعا است در نماز گفته تضرع تذلل و سباله و زوال در غیبت فصلی که بین که ما فیصلی فی العبد
پس بگذارد و دو رکعت چنانکه گذارده می شود در عید لفظ ابو داود و این است لکن لم یزل فی الدواعی التضرع و التابیر فی صلح الازواج مسلم شد
که نماز بعد و با و دو فقط که مصنف آورده غیر صریح است و درین امر خطب خطبت که هده و خطبه خواندن شل این خطبه بآله می بیند
و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند با خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان میخوانند طویل و سبط و بکلف ظاهر همین است زیرا که در وقت
ابوداود زیاده کرده است صلی اللہ علیہ وسلم فی المبر و ظاهر آنست که زنی نمیدانم بود مگر برای خطبه و گفته اند خواندن خطبه باند بعد از حدیث
عایشه کمی آید و بعد از حدیث ابن عباس و از حدیث ابو هریره خواندن آن بعد نماز معلوم می شود و لفظ وی نزاد و این ماجه و ابی عوانه
و یحیی این است از صلی اللہ علیہ وسلم خرج الاستسقاء فصلی که بین غم خطب باین رفعت شافعی و غیره و در حدیث ابن عباس
که لفظ وی نزاد و ابو داود و گفته قبل نماز آمده و باین رفعت جماعتی و جمعی میان هر دو حدیث با و در حدیث است که گفته جماعتی

کرده بود پس بعضی روایات از آن بخط تعبیر کردند و بر آن اقتضای نمودند و خط بعد از نماز روایت نکردند و بعضی دیگر که تقدیم نماز بر خط روایت کردند
 هم بر آن اقتضای نمودند و عاقل بنا کرد که نکردند و با جمیع این روایاتین و اما دعاییکه درین نماز باید کرد پس بخیر یا مؤذنه صلی الله علیه و سلم
 چنانکه از حدیث عایشه گوی آیه طهارت رواه الحنفیة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و در بخاری و مسلم و ترمذی و شریعتی و ابن
 استسقاء و یابن در فرائد اکثر آیه شیخ و در زیگرنه و نزاد ابو حنیفه استسقاء دعا و استسقاء و سوال و تضرع است از جناب کریم واجب رزاق و استسقاء
 بنصر قرآن سبب اذکار خطا است و حقیقه گویند آنچه واقع شده است از وجوه استسقاء در اکثر احادیث صلوة در آن ذکر گوشت مکرر و در هر واحد
 و آن نیز بجمیع خصوصیاتش بصحت بر سیده و آنچه مذکور است عین دعاست و بصحت رسیده که عمر رضی الله عنه استسقاء کرده و در دعا و تضرع
 اقتضای نموده و نماز نگذاشته و اگر نماز مسنون می بود ترک نمی کرد و بعد عدم علم با قریب حمد و یزدان نیت بعید است و ترک می با وجوه علم
 بعد است با وجوه یکین و عاقلی و حضور صحابه بود و تنبیه را کردن ایشان بر آن نیز کفایت بخار و در هر نماز و تضرع و سوال و تضرع و سوال نماید و تضرع
 در استسقاء آنست که جماعت خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و شرط و اگر هر یک نماز نفل کنند و دعا و تضرع و سوال نماید و تضرع
 کند به نماز شد و احادیث بر وی در باب استسقاء خالی از اضطرار نیست پس ابو حنیفه اخذ بمقتنی کرده و ابو یوسف و محمد بن سوافی از ابو یوسف
 درین باب و بعضی گویند محمد با ابی حنیفه است و قسوی الاکن نزد حنفیه بر مذہب صاحب نیست از جهت ثبوت فعل آنحضرت و عدم دلیل اقتضای
 آن یا آنحضرت علیه السلام اشقی و در شرح سفر السعاده گفته نزاد صاحبیکه و ایضا گفته در استسقاء نماز است بجماعت و خطبه و بعضی گفت اندک این قول
 امام محمد است و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزاد امام شافعی مثل صلوة عید بتبکیرات و خطبتین بعد از نماز و نزاد امام مالک نیز بجمیعین است
 الا انکلیکات نیست و ایشان میگویند که تشبیهی بصلوة عمیکه در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت است و در جمیع خصوصیات و در نزد
 امام احمد روایات مستثوره از آنحضرت و نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحابی خطبه است قبل لصلوة او بعد از او بعد مختار است یک
 خطبه بود و در تکبیرات نیز از وی در روایت است و نزاد بنایا یک قائل اند عاقل قرأت بجماعت و تحویل بر آنها امام یا با قوم را نیز و در قول است و نزاد
 ابی حنیفه و جمعی از بنی نیست الا دعا و استسقاء و نماز فراموش اگر چه اند و اکنون فتوی در مذہب ابو حنیفه و عمل مذہب صاحب نیست انتی کلام
 گویم و همین است آنچه از حدیث نماز و مختاری است از عباد بن تیمم باین لفظان صلی الله علیه و سلم صلی بهم کعبین پس نماز و جماعت هر دو ثابت
 شد و بعد ثبوت این سنت و مختاری آنچه حضرت شیخ و نماز نگذازدان حضرت عمر ذکر کرده بعد از نماز باشد و تنبیه نکردن صحابه را بجماعت آنست که
 استسقاء از آنحضرت بر چند وجه ثابت شده و این یکی از آن وجهیست چنانکه نماز در وی سنت است همچنین وجوه دیگر هم از سنت ثابت است
 تنبیه را باید کرد و واجب نیست که عمر رضی الله عنه با وجوه علم اقتضای دعا و استسقاء برای بیان جواز کرده باشد و احادیث استسقاء آنچه ابو حنیفه
 مستند آمده امام شریعت نیست بلکه هر یک از آن وجوه بجای خود مستند است و در ترجمه اثر الله گفته استسقاء کرده است آنحضرت بر آنجا
 کثیره و لیکن وجهی را که ابی ایمن مسنون کرده آنست که بر آید بسوی مصیبت حالت ابتداء و تواضع و تضرع و بگذارد و در رکعت بقرابت
 بجه و خطبه و استقبال قبله و دعا کند و دست بردارد و در دیگر دعا انتی و در سفر السعاده گفته پیشش و ثابت شده که آنحضرت استسقاء
 انتی گویم همان آن شش وجه در وی نبوی باین لفظ کرده که اول خرجه است صلی الله علیه و سلم بسوی مصیبت و نماز نگذازدان و خطبه خواندن دوم
 رو زجوه بر سر در نشانی خطبه سوم استسقاء می بر سر مدینه مجروح و در غیر رو زجوه در وی نمازی محفوظ است چنانکه استسقاء و ایضا تشبیه بود
 در مسند روایت هر دو دست خود دعا را از خدا می عزوجل بخیر استسقاء کردن نماز احیای زیت قریب زو را و این بیرون در و الله سبحانه و تعالی

حشتم استسقاء یعنی غزوات وقتی که سخت گردند و لاشکران بسوی آب و هر بار که استسقاء کرده آب داده شد تسبیح و از پنج معلوم شد که دستسقا بخار
ثابت است و هم استسقاء در دعا پس هر چند که کافی و مؤدی است باشد و صحیح الترمذی در مصنفی گفت و مثل این مقام در برای می شود یکی آنکه
هر شعله و کیفیت سنت است پس اگرگزگ سنتی دیگر را بجز خواهد شد و دیگر آنکه هر خصوصیات جمیع شده سنت است پس در یک بعضی و بعضی
در یک سنت نیست تا آنکه همه خصوصیات بجاء و مثل جمیع یک فرض است و ارکان و خصوصیات چند آنکه آنحضرت مواظبت فرمودند و مطلقا
مسلمین بجز اوایل شامی برای اول است و ایل مالک و ابی حنیفه برای ثانی است و ایل استسقاء است که سه روز روزه گیرند و توبه کنند و وجوه نیز از
صدقه و صلوات بخارند بعد از آن روز چهارم بصره را و روز روزه گرفته و جامهای خاکی پوشیده و محدث ترمذی عن ابن عباس نگاه و در کعبه ساز
نگارند مانند عبد بعد از آن و در خطبه خوانند و استسقاء بسیار گویند و تحویل رد کنند امام و امام جمعی گویند و این ظاهر است و در اسرار لول
و صحیح ابو عوانه و ابن حبان و اخرجه الحاکم و البیہقی و الدارقطنی و یثا و **صالحه** رضی الله عنهما قالت شکی الناس
الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فخطبوا المطر فکرم و هم بسوی آنحضرت باز ایستادند باران را قاصر عندی فوضع لک
بالمصلح پس امر کرد آنحضرت بنادون منبر پس بخار شد منبر برای وی و مصلی که بیرون مدینه است و وعد الناس بوجاهتی چون فیہ
و نوید و او مردم را بنزدیکی کعبه روان آیند و در آن روز و عین کرد آن روز برای ایشان و در اینجا دلالت است بر یک تسبیح است تقدیم نمین بود زیرا
مردم تا طیارشند برای آن و خاصش شوند از مقام و غیره و مقدم کنند توبه را و این امور واجب است مطلقا مگر آنکه اجتناب شدت و طلب تعجیل
از و تعالی تحقیق آن نیز که او را داشته است و در اسرار ایات که خدای تعالی محروم گردانید قومی را از بنی اسرائیل از آب بعد از خروج ایشان برای استسقا
نیز که در ایشان عامی بود و لفظ ناس عام است از مسلمانان غیر هم و از پنج گفته اند که مشروح است اخراج اهل فدر لیکن از مصلی که بر نایبند
خارج چین بکذا حاجی الشمس پس بیرون آمد و وقتی که ظاهر شد و آغاز کرد بر آمدن را بر روی آفتاب پیسے کرانه او و بدایعت و هم فرمود
روایت است و اول ظاهر تر است فقعد علی المنبر لیخبرکم بر منبر حافظ ابن القیم گفته اگر صحیح شود و در دل این حرف چیز
است فکبر و حمد الله پس تکبیر را و دو ستایش کرد خدا را شفعال پسر گفت آنکه مشکو به حدیب دیا که در ستمیک
شکا که کردید خط شمر و دیا و خود را قریار جمع و درست بمعنی سزا و گله کردید پس ماندن باران را از وقت همین و معهود که برای است از شما
و قد امرکم الله ان تدعوه و تحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید و را قال تعالی ادعونی استجب لکم و وعدکم
ان یسجبت لکم نوید داده است شما را که قبول کنید و دعا و سوال را برای شما قائل و لا اداسا لک عبادی یحیی قانی فی ربک
أجیب دعوک الذراع اذا دعان شفعال پسر گفت آنحضرت المحم لله رب العالمین الرحمن الرحیم مع سبحان
و ستایش ثابت است مراد از آنکه پروردگار جانان است و مهربان است و در دنیا و آخرت و دنیا و ایل است بر عدم قتل خطیب مسلمانی
و یامد روایتی از آنحضرت که شروع کرده باشد خطبه را بغیر تحمید ملائک یوم الذین مالک همه چیز است در غیره از ابودا و گفت اهل مدینه
ملک یوم الذین یخونون و این حدیث محبت است بر ایشان لا اله الا الله یفعل ما یرید نیست هیچ موجودی سواي خدا که بخونند
اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و عن الفقراء انزل علینا الغیث و اجعل ما انزلت علینا قوه و بلاغا
الرحمنی خداوند توئی معبود بحق نیست خدای تو توئی بی نیاز و ما نیازمند انیم و محتاج فرود فرست بر ابدان و گردان چیز
مردم و فرستاده از ابدان برای ما توانائی و رسیدن ما زبانی طول پیسے بر ستم طاعت خود کمال و مقام شود انتفاع املی و بکلف بفتح باجری

که بوی مطلوب پسند نخرس رفع یدیه ظهور کف دست روی بياض الطيفه پير برداشت هر دو دست خود را پس گزاشت بر دراز
و بر داشته بود هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سمیعی هر دو بغل آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر لباس شریف در آن زمان خطا بود و هر دو از ظهور بياض
عنه الحقیق نخواهد بود و اگر قیصر بود هر دو موضع الطیفین است و بر هر تقدیر ظهور بياض الطیفین بنایا بلند برداشتن و دستهاست گرفته اند که هر چند واقع صحیح
و سلم و مطلوب قوی تر برداشتن و دستها بلند تر در اینجا دلیل است بر شرفیت رفع یدین نزد عاو یکین و دستها ساقها و رفع مطلوب است تا آنکه
برابر گردد و در مجاز گفته اند سر و اما پنجه در حدیث انس در بخاری آمده که بود آنحضرت بر نمدار است هر دو دست خود در چپری باز کرد و دستها بگرفت
سیدوی در توضیح که این لغی رفع خاص است اینک بعضی میانی سلم الی داود و آماره دست دعا پس بر میداشت هر دو دست خود بطول آنها و ثابت
شده است رفع یدین در دعا و یک صد حدیث و قد افردت البحر انقی و این جزو را کاتب حروف غنی عن در شرح از حدیده نقل کرده همراه
آورده است و تصنف روح در شرح الباری گفته ابو موسی اشعری گوید دعا النبی صلی الله علیه و سلم ثم رفع یدیه و رایت بياض الطیفه گفت ابن عمر
رفع النبی صلی الله علیه و سلم یدیه بقول اللهم انی ابرأ الیک ما نصنخ خالده و در وی دست بر کسی که می گوید برداشته نمی شود و دستها در دعا بجز در
و تسک کرده است حدیث انس و آن صحیح است و لیکن جمع کرده اند میان آن و میان احادیث باب و ما فی معناها باین طریق که منفی حدیث صحیح است
نه صل رفع و اشاره کرده ام من بسوی آن در ابواب استقاه و حاشش این است که رفع در دستها مخالف غیر دست بیا بلند تا آنکه دستها برابر گردد
شوند و در دعا برابر هر دو و در کف عکس آن نتوان کرد باینکه در هر دو ثابت شده حتی بری بياض الطیفه بلکه جمع کرده می شود باین طور که در کف یک
دو دستها بلند بود از غیر وی یا آنکه بعضی در دستها متصل می باشند و در دعا بلند شدند می گفت و بتقدیر توزیع جمع جانب اثبات را جمع است گوئیم
الاسیاء با کثرت احادیث آورده و در آن نیز که در وی حدیثهای بسیار آمده اند اما المندری فی جز و سر در منها النووی فی الاذکار و فی شرح المذهب
و عقده کردی آن بخاری بانی در باب مقدم ذکر کرد و در آن حدیث ابو هریره که قدوم آورد و بعضی بن عمر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت
بدرستی که دوس نفرانی کردند خدا را پس دعا کن بر آنها پس رو آورد آنحضرت بسوی قبله و داشت هر دو دست خود و گفت اللهم انهد و سنا
و این در صحیحین است بدون قولی که برداشت هر دو دست خود و در حدیث جابر است و رفعه بجز عطفیل بن عمر و و مرزی دیگر باری فقال النبی
صلی الله علیه و سلم اللهم و یدیه فاعرف رفع یدیه و سندنش صحیح است و آخر چه سلم و در حدیث مایشه است قالت رایت النبی صلی الله علیه و سلم
یدیه و اضا یدیه بقول اللهم انا ابشر الحدیث و این اجماع صحیح الاستانست و در جز رفع یدین بخاری است که رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم
رافعا یدیه یعو لعثمان و سلم راست از حدیث عبدالرحمن بن عمره و رفعه کسوف فانتیمت الی النبی صلی الله علیه و سلم و هو را فرفع یدیه و هو یوحیهم
سلم است از حدیث عایشه در کسوف ایضا ثم رفع یدیه و رفعه حدیث اوست نزو سلم و دعا می آنحضرت برای ایل یقین فرغ یدیه ثلث مرات
و در حدیث طویل ابو هریره است و رفع مکر فرغ یدیه و جعل یدیه و هو و صحیحین است از حدیث ابی حمید و رفعه ابن التمیمه ثم رفع یدیه حتی رایت عفره
الطیفه بقول اللهم بل بکنت و در حدیث ابن عمر است ان النبی صلی الله علیه و سلم ذکر قول ابراهیم و عیسی فرغ یدیه و قال اللهم امنی و در حدیث عمر
کان رسول الله صلی الله علیه و سلم انزل علیه الوحی یسمع عنده و جه که در یغل فازل علیه و نا ثم سری یدیه فاستقبل قبله و رفع یدیه و دعا الوحی
اخرجه الترمذی و اللفظ له و النسانی و الحاكم و در حدیث ابی امامه است کنت ردف لینی صلی الله علیه و سلم ثم فرغ یدیه فالت با قافیه فسطحها
فتنا و له بیده و هو را فاعف الی الاخری اخرج النسانی پسند جید و در حدیث قیس بن سعد است نزالی داود ثم رفعه رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه
و در بقول اللهم اجعل صلواتک علی آل سحرین عباده و سنه و حدیث درین باب بسیار است و کلام پنجم سلم از حدیث حماد بن زید

[illegible]

سليمان عليه السلام يستيقظ برون آدم سليمان بقصد انكته سقا كند و در روایتی باین لفظ است خرج نبي من الانبياء بالناس و وجدنا دلائل است بر آنكه سقا شرع قدیم است و همچنین خروج بری آن فرای نملة مستلثة على ظهرها كس وید موعود را در شتر بر پشت خود رافعة قوا تمها الى السماء بر وانه باهمانی خود را بسوی آسمان و در روایتی بعضی نوامها اهل مسمره را و تمام پیش باشد که بنزد رستم است و در وی تخمان استخراج بهائم است و سقا و دلائل برادران آنها آنچه متعلق است بمعرفت خدا و معرفت است بذکر خدا و طلب حاجات از وی و رسول السلام گفته و فی ذلك قصص طویل ذکر با و آیات من کتاب الله و الله علی ذلك تاویل المتأملین و لما لم یجئ الامتی تقول می گفت آن مورچه اللهم انا خلق من خلقك ليس بنا غنى عن سقياك فخذنا من مخلوقی ام از مخلوق توبیت لهذا یلی نازی الزاب دی توفیق الی گفت سليمان عليه السلام ارجعوا قد سقیم باز گردید پس تحقیق آب داده شدید شما را و غیره که میخواستیم شما را و در روایتی باین لفظ است برگردید که قبول کرده شد و عابریانی شما را بر این مورچه رواه احمد والدارقطني والطحاوی من حديث الی الصديق الناجي وابن ماجه من حديث ابن عمر في اثنا حديث ولولا الله ما لم نطروا و صححه الحاكم و رفعه

و عن النبي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم استسقى فاشرب بظلمهم كفيه الى السماء بر ستم که رسول خدا طلب باران کرد پس اشاره کرد بر پشت هر دو گفت دست خود بسوی آسمان یعنی بر دوشتم رستم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم در سقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب زمین بود و ظاهر آنرا بسوی آسمان بر کسر آنچه متعارف است و در عا که بطین کف رستم را بسوی آسمان کنند و گفت اند که چون عابری طلب و سوال چیزی از زمین نمائید و سحبت است که گردانیده شود بطین کفهای دست بجانب آسمان و هرگاه که برای رفع و منع فتنه و بلا باشد پشت نهایی دست بجانب آسمان کنند از برای اشارت با ظفای نازده فتنه و بلا است که و فرو بردن قوت حادثه و غلبه آن بطیبی فتنه این نیز تعادل است بقلب حال چنانکه در تحویل برادر او اشارت است به آنکه سحاب گردانیدن بطین سحاب بجانب زمین و در سخن آنرا بدان گویم و حدیث خدا برین سائب عن ابي صريح وارو شده که آنحضرت چون دعای میک و بطین کف بسوی آسمان میکرد و چون استخاضه میکرد و بیکر و اندیشه دست بسوی آن و آنچه در حدیث ابن عباس آمده سلوا الله بطون العلم و لا تسالوه بظهورها هر چند ضعیف است اما جمیع میان هم و در این طریق است که حدیث ابن عباس مختص است بسوال حصول شئی زیر بس وضع بلا و تفسیر کرده اند قوله تعالى يَدْعُونَكَ تَخَذُوا وَهْبًا را باینکه غیب بطون است و در بطن بظهوره

باب الثباس

یعنی آنچه چیز حلال است از آن و چه حرام لباس مصدر است یعنی لباس چنانکه کتاب یعنی مکتوب یا ضعی و مضارع از وی از علم جسم آید و آنچه یعنی الثباس است از ضرب البصر بود و مصدر اول نفس یعنی لام و مصدر ثانی نفس یعنی لام است عن ابي عامر الا شاعر یحی و کتاب اطراف گفته اختلاف کرده اند در نام وی و قبیل عبدالله بن ابی و قبیل عبدالله بن وهب و قبیل عبید بن هب و زنده بود و خلافت عبدالملک بن مروان کن شد شام را و نیست علم ابو موسی اشعری ششده در ایام خنیز و حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نام و عبید بن سلیم است رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكون من اصحابي اقوام يمشون في الحق الذين باشند الامت من قوم ما كحل است مذ پوشیدن خزان این لفظ را مجاور می جملتین هم ضبط کرده اند ضمه ابو موسی مراد بدان است که از ناست چرخگی از اسمای فرج است و ظاهر ایراد مصنف این حدیث را در لباس است که فخرناوی خرست بخار از پی تحمیل و برین نفس

کرده است محمدی و ابن اثیر درین حدیث درنمای گفته مشهور درین حدیث علی اختلاف طرق همان اول است یعنی محمد بن چون مراد از آن چهار
 پس غریب غایبی و زانی شده و خالص از خبر است و عطف حریر بر وی از قبیل عطف علم بر خاص است زیرا که خبر نوعی از خبر است و در ظاهر
 گفته جامع معروف است و درنمای گفته خبر زمان سابق نام چهارم بود که منسوج از سورت و بر سر بود و لیکن مراد و شجاعان است زیرا که این
 منساج و حلال است و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند و برین مجول است حدیث ابوداود از عبد الله بن سعد و سکنی عین ابی سعد گفت و یا
 بهمار امدی را بر بقله سفید که روی عامر بود از خبر سیاه می گفت که این را رسول خدا صلی الله علیه و سلم مراد پوشانیده و از جبهه از سوره
 و انسانی و ذکره البخاری پس نمی از آن بعلت تشابه یا جامع خواهد بود که بطریق تکبر و خیلا آنرا بر زمین سپان بیندازند و گفته اند که اگر مراد
 بخبر آن بود که الان معروف است آن خود همدا بر ششم است و حرام است مطلقا و برین مجول است این حدیث و گفته اند که این نوع در زمان
 نبوت نبود پس اخبار آن بنیبت معجزه اوست صلی الله علیه و سلم و در ظاهر این گفت لا باس لبس الخ و گفته اند که خبر اسم و یا ایت
 و محرکه بر پوست و می خرمی باشد و می ند از جنس حریر است و محرم بر رجال لبس حریر است نه غیر که در فی الحیط و تین گفته اند که سید المانم نام این
 گفته است که خبر در زمان ایشان نام جامه بود که از سوی حیوان بخری بود و آنرا به شری کند زگویند اما امروز در زمان ما از حریر درست
 می سازند لا بر حرام باشد که در آنرا بر زمین است و درونانی از معاویه روایت کرده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم سوار شد بر خیز را
 و نماز را این بار طریقی که آنرا بر زمین است بنسید و بران سوار شود چنانکه ظاهر لفظ است و بعضی یعنی جلوس بران نیز گفته اند و کسار
 جمع معروف است یعنی کسای مخطوط لبس نمی از آن رای که است خبری باشد که بخت نیت و خیلا و تکبر بر زمین است می افشانند و اکثر برانند
 که جمع معروف است یعنی سبع معروف و مراد جلود آن است که بر زمین بیندازند و درین وجه گفته اند که جمع خبر معروف است نه نماز و می گویند
 که جمع خبر چنانکه نورست نماز بر آمده است و درین حدیث نیز بر این بجای نماز نور آمده و این فرقه نیست بران که نماز یعنی اوست فی اتفاق
 اکثر گفتن سبع معروف جمده لغز و غم و غم و غم و الله اعلم و الحی بر جامه افروشم و در روایت عمر و انس و ابی الزبیر و ابی امامه که چهار
 صحابی اند آمده که فرمود آنحضرت هر که پوشش جامه افروشم در دنیا پوشش ازاد گرفت متفق علی و از اینجا معلوم شد که پوشش بر افروشم
 حرام است مگر مقدار چهار انگشت مگر از جهت علاج چنانکه بیاید و در حدیث ابن عمر است که فرمود آنحضرت نمی پوشد حریر را در دنیا مگر کسی که
 نیست نصیب او را و آخر متفق علیه یعنی از نیم می یا اعتقاد می یا از لبس حریر در آن رواه ابوداود و اصله فی البخاری
 و اصل می در بخاری است و از جبهه البخاری تعلیقا و حدیث اول است بر تحریم لباس حریر زیرا که یعنی بختلن بجعلون الحرام طلال است و در حدیث
 ثانی می آید تصریح این معنی است و در حدیث و سل است بر آنکه احتمال محرم قائل آنرا از مسامی امت بیرون نمی کند که تا قبل و لیکن شعبه از مجول
 غیر مخفی است زیرا که هر که احتمال محرم یعنی محقق علت او شود و می ملذذ رسول خداست که خبر بحر متش داده پس حلال گفت این که
 آنرا در ظاهر آنحضرت و تندی اوست صلی الله علیه و سلم و تندی و می کفر است پس لا بد است از تاویل حدیث باینکه مراد آنست که کس
 امت مست قبل احتمال و چون احتمال کرد از مسامی امت بدرفت و نیست صحیح اراده امت و عورت ازین امت نیز که امت است خود حقان محرم
 خصوصیت این محرم نیست و عمر . حدیثه رضی الله عنها قال فی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان نشر ب
 فی انیه الفضة و الذهب و ان ناکل فیها و عن لبس الحر و ولد بهاج و ان یجلس علیه نمی کرد و از این خبر خدا
 از پیشین در ظاهر غایب لغز و طلا و از خوردن درین ظروف و از پوشیدن جامه افروشی و یا که نوعی خاص معروف است و از نشستن

در حیرت و دواة البخاری ظاهراً نیست که منی در بخاری تحریر است و باین رفته اند ما هم است باین مروان زنجان و حکایت کرده اند منی
از قومی بابت آن نسبت کرده و در بخاری بابت این نسبت است و گفت منعت شد اجتماع بعد منی بخرم و لیکن مصنف در فتح الباری گفته ثابت
شده است نسبت پس حریر از جماعتی از اصحاب و غیر ایشان بود او گفت پوشیده نماند از آنست که اصحاب باین زیاد و رواه این بی شبیه عن جمیع
و اما جلوس منی در حدیث مفید منی است از آن مصنف در فتح الباری گفته که بخاری مسلم حدیث حدیث از غیر یک حدیث روایت کرده اند و در
این زیادت نیست یعنی قول او ان یکسبیه و این حجت قوی است مانع جلوس منی بود قول الجوزی خلافاً لاین لما جئوا الکوفین بعض انشا
و ارجح در سبب جمهور است و جائز است افتراش حریر بر منی زمان نیر که چون نسبت آن بر منی اینا جائز شده پس افتراش بالاولی جائز خواهد بود

و عن عمر رضي الله عنه قال هي رسول الله صلى الله عليه وسلم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
او ثلث او اسبغ منی کرد آنحضرت از پوشیدن حریر بر کمرهای دو انگشت یا سه انگشت که مباح است شاید که در
زیاده بود و انگشت مباح نبود پس از آن رخصت کرده تا چهار انگشت و در سبب جمهور علماء آنست که زیاده بر چهار انگشت مباح نیست و در
حقیه نیز منی است و در او بود این قدر آنست که بجا بودند آنکه اگر جمیع کنند در تمام جامه باین قدر برستفوق علییه مصنف گفته او
در بخاری منی و تنوع است و این بی شبیه منی و جامه باین لفظ آورده که ان الحمر لا یصلح الا کمذا و کمذا علی حسین او ثلث او اسبغ و
گفته که در آستین دو انگشت باشد روایت نسائی را و او است که رخصت نداد و در بیان کرد و وضع چهار انگشت و اللفظ مسلمین
حدیث را حضرت عمر در موضع جامه بیجم و موده و خنایه که شهری است از ولایت شام و خطبه که آنجا خوانده بود بیان کرده **عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم**

عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم رخصت لعبد الرحمن بن عوف والذی رخصني الله عنه ما في صبي
الحرم من صبي كانته بهما بدمتيك آنحضرت رخصت کرد و باین مروانید بر منی این مرد و صحابی از عشوه بشمره اند و در
جامه از منی از جهت خارش منی ایشان را بود و این خارش از جهت کثرت فعل بود چنانکه در روایت مسلم است انما شكا العنق من ان يرد
شکایت کردند و بعضی غرقات پیش را قبل بفتح قاف و سکون بیسم پیش منی جمع آن قبل بضم قاف و فتح و نشدند بیسم منی و رخصت تمام از طریق
پس رخصت داد ایشان را در پوشیدن پیراهنهای از فرشی و زیاده کرد و مسلم در روایتی که بود این رخصت در سفر و در عزم که در حجاب بر
الفرق و مسلم باین زیادت نسبت کرد و منی هر دو این صلح و عبد الحق و نووی و در تفسیر لغت را جمع کرد و در بخاری را پس ایافم و روایت
این زیادت و در کمرهای معلوم نشدند باین نوعی از خارش است و ذکر کرد در بخاری است نه قید نیست از برای حکم پس منی بر تعلیل است
مصنف گفته ممکن است جمیع باین طور که حاصل شد که از پیش رخصت کرده شد علت وقتی بسوی سبب و وقتی بسوی سبب و در آنجا
کرده اند علماء و جواز منی برای حکم و غیر او بر رخصت و ال است و در منی برای حکم پس هر که از برای دفع ایافم از عظم از حکم
پوشید و صلح و ماند آن جائز باشد و قالان جواز تخصیص منی غیر منی کنند و بعضی شافعی گویند مختص است بسفر و قلمی گفت حدیث
حجت است بر این که آنکه دعوی خصوصیت بر منی و عبد الرحمن گفت و این دعوی صحیح نیست و ادعی گفته شرط نیست در آن سفر
علی الاصح بنا بر اطلاق خبر انتهی و ترجمه کرد و بخاری برای آن بقول خود الحمر فی الحرب و گفت این قیاسی است و در شرح امام که منشا اختلاف
درین باب اختلاف روایات است و در کفر و عدم آن منعی است اعتبار قید و روایت و واجبه است اعتبار آن و حکم نیز که برین
صفت مطلق است حکم و لیکن است که معتبر باشد پس مطلق گردانیده نشود و او را علم و در ترف آنکه این را از اختصاص عبد الرحمن بر منی را دانید

مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَبِإِجْلَالِ زَيْنِ حَدِيثِ مَعْمُومٍ مِیْکَرِدُ کُلِّسَ حَرِیرَیْمَستِ الْاِبْرَیْ حَاجِیْ وَصَلِیْیْ مِثْلَ حَرِیرِ قَمَلٍ وَحَرِیرِ وَابِنِ نَهْرِ شَافِیْ
وَنَزْدِ الْکَلْبَاجِ نَزْدِیْمَستِ اَصْلًا وَدُرِّیْ کَلْفَتَهْ لَابَاسِیْنِستِ بِلِبَسِ حَرِیرِ وَدِیَا دَرِ حَرْبِ عِنْدَ تَیْمَانِیْهِ لَکَرِ دَافِعِستِ مَرْتَحِیْ سِلَاحِ رَاوِیْبِ تَرَسْتِ
چَشْمِ عِلَاوَنَزْدِ اَمَامِ اَبُو حَنِفَةَ کَرُوْهَستِ اَزْجَهْتِ اِطْلَاقِ نَبِیْ وَضُرُوْرَتِ مَنْدَفِیْعِستِ مَخْلُوْطِ وَصَاحِبِیْنِ گُوِیْنِستِ کَکَرِیْ قَاصِصِ دَافِعِ تَرَسْتِ
وَدُوْعِلَاجِ قَمَلٍ وَحَلْکَ کَحْرِیْ کَلَامِ دَرَسْتِ وَاشْتَعْلُوعَاتِ وَغِیْرَهْ مَرْکُوْرَ وَبَعْضِیْ کَلْفَتَهْ اَنْدَکَ مَنَفِیْعِ لِبَسِیْنِ اَزْ قَمَلِیْستِ کَکَرِیْ حَدُوْثِ اَنْ بَرَسِیْلَ قُوْلَکَ
زَیْرَ کَکَرِیْ نَاسِیْ کَرْدَ اَنْدَازَ کَکَرِیْ حَاقِثِیْ شُوْوَ اَزْ بَیْضَا یِ دِیْ پَسِ مَتُوْلَدِیْ شُوْوَ اَزْ اَنْ قَمَلِیْ وَنُوْوِیْ غِیْرَهْ کَلْفَتَهْ اَنْدَکَ کَلْمَتِ دَرِ لِبَسِ حَرِیرِ بَرایِ حَکَ
بَرُوْدِ اَوْسْتِ وَتَعْقِبِ کَرُوْدَ اَنْدَکَ حَرِیرَ جَارِستِ پَسِ مَوَابِ اَنْتِ کَکَلْمَتِ دَرِ رُوِیْ مَنَفِیْعِ قَمَلِیْستِ کَکَرِیْ اَزْ دِیْ مَکَ پَرِیْدِیْ شُوْوَ بِحَاصِیْتِ
کَلْفَتَهْ چُوْنِ اَنْ حَرِیرِ لِبَاسِیْ گِیْرَ دَرِ رَا حِیْ خُوْوَ مَعْدَلِ الْخُرَاتِ بَاشَدِ وَسَخْنِ بَدَنِ بُوْدِ وَکَلَا هِیْ وَوَرِیْ مِیْکَنَدِ بَرُوْدَ اَنْ خَمِیْنِ خُوْوَ
عَلِیْ رَحِیْ اَللهُ عَنْهْ قَالِ کَسَا فِی التَّیْبِ صَلَّی اَللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ حَلَّةَ سَبِیْرَا کَلْفَتَهْ عَلِیْ پُوْشَانِیْمَرِ رَسُوْلُ خَلَاةَ سَبِیْرَا
حَلَّةَ جَهْتِ جَامِدِیْنِ رَاوَا زَارِ قَالَا اَبُو عُبَیْدٍ وَابِنِ الْاَثَرِیْ کَلْفَتَهْ چُوْنِ اَزْ یَکَ جَسَنِ بَاشَدِ وَسَبِیْرَا کَسَرِیْنِ مَعْدَلِ مَنَفِیْعِ تَحْتِیْ رَاوَا لَعْنُ مَعْدُو
بُرُوْدِ مَخْلُوْطِ کَکَرِیْ حَرِیرِ وَبَعْضِیْ کَلْفَتَهْ حَرِیرِ مَحْضِ دَرِ سَبِیْلِ کَلْفَتَهْ وَهُوَ الْاَقْرَبُ اَنْتَیْ زَیْرَ کَکَرِیْ مَخْلُوْطِ اَنْ حَرِیرِ وَغِیْرَهْ حَرَامِستِ مَرْکُوْرَ
حَرِیرِ زَیَادَهْ بَاشَدِ وَدَالِستِ بَرَانِ حَدِیْثِ الْوَدَاوِ اَزْ ابْنِ عَبَّاسٍ کَیْ کَرُوْدَ اَنْخَضَرْتِ اَزْ فِیْ صَمْتِ اَنْ حَرِیرِ وَاعْلَمَ حَرِیرِ وَدُوسَرِیْ فِیْ پَسِ
لَابَاسِیْنِستِ وَتَسِیْرَهْ دَافِعِ خَضَابِ کَرُوْنِ رَنِستِ اَصَابِیْ خُوْدَا سَخْلُوْطِ وَحَلَّةَ بَتُوْنِیْنِستِ وَسَبِیْرَا کَلْفَتَهْ اَوِیَاغِیْرَهْ تَوْنِیْنِستِ بَنا
اَضَافَتْ خَلِیْلَ کَلْفَتَهْ نِیْسْتِ وَکَلَامِ عَرَبِ فَعْلِیْ کَسَرِ اَوَّلِ مَعَ اَللهِ سِوَا یِ سَبِیْرَا وَاوَلَاوْ عِنْدَکَ کَلْفَتَهْستِ دَرِ عَنَبِ شَخْصِ حَقِیْقَ اَبِنِ رَیْ
اَمَامِ دَرَانِ جَهْتِ جَامِدِیْنِ اَنْزَا پُوْشِیْدَهْ بَرَامِ قَرَا یَتِ الْغَضَبِ فِیْ وَجْهِهِمْ پَسِ دِیْمَ اَرْخَشْمَرِ دَرِ رُوِیْ مَبَارَکِیْ کَلْفَتَهْ اَنْ
کَ سَبَبِ غَضَبِ اَنْ بُوْدَ کِچَلْ کَرْدَ کَرُوْدَ اَنْ نَلِبَاسِ مَقْیَانِ بُوْدَ کَ مِثْلِ رُحِیْ رَضِیْ اَللهُ عَنْهْ اَنْزَا پُوْشَدَا کَرِچَهْ صَرَفِ حَرِیرِ بَاشَدِ بَلْکَ مَخْلُوْطِ اَنْ
وَاَبُو جُوْدَانِ شَانِ مِثْلِ رُحِیْ بُوْدَ کَ اَنْزَا پُوْشَدِ پَسِ بَایْسَتِ اَنْزَا دَرِ نَسَا اَقَمْتِ کَرْدَ چَا کَلْمَ زَیَادَهْ کَرُوْ سَلَمَ دَرِ رُوِیْ کَیْ کَرُوْدَ اَنْخَضَرْتِ مَرِ نَعْرَتَا
اَنْ حَلَّةَ رَاسِیْ قُوْتَا پُوْشِیْ اَنْزَا جَزِیْنِ نِیْسْتِ کَ فَرَسْتَادَمِ رَاسِیْ قُوْتَا پَارَهْ کَفِیْ اَنْزَا وَخَارَسَانِیْ مِیَا نِ زَنَانِ وَلَمَّا پَارَهْ کَرُوْدَ اَنْزَا مَقْدَارُهَا
دَرِ مِیَا نِ قُوْلَمِ فَتَشَقَّقْهَا بَیْنِ نَسَا فِیْ پَسِ پَارَهْ پَارَهْ کَرُوْدَمِ اَنْزَا دَرِ زَنَانِ خُوْدَ هَرِ پَارَهْ مَقْدَارِ اَمَنِیْ کَ زَنَانِ سَرِ خُوْدَا بَدَنِ بَرِ پُوْشِیْدَهْ
وَمَرَاوِیْنِ اَوْ اَمَرِ اَنْدَ وِلَقُوْلَمِ چَندَ فَاطِمَهْ کَ دَخَانَهْ اَمِیْرُ الْمُؤْمِنِیْنِ جَمْعِ بُوْدِنِ کِیْ فَاطِمَهْ زَیْرَ اَمَنِیْ رَسُوْلُ اَللهِ وَبَضْعِیْ عَلَیْهَا دَرِ مَدَامِ دَرِ مَدَامِ
بَنَتِ اَسَدِ بِنِ هَاشِمِ زَوْجِ ابْنِ طَالِبِ اَمَمِ عَلِیْ وَجَعْفَرِ طَالِبِ وَعَقِیْلِ سُوْمِ فَاطِمَهْ بَنَتِ حَمْرَهْ بِنِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ سَیْدِ الشُّهَدَا وَبَعْضِیْ کَلْفَتَهْ اَنْدَکَ
فَاطِمَهْ بَنَتِ وَکَلِیْدِ بِنِ عَبْدِ بَنِ رُبِیْعِستِ وَاَوَّلِ صَحِیْحِ تَرَسْتِ چَهْ اَعْطَا یِ اَنْخَضَرْتِ بَابِلِیْمِیْتِ قُوْبِ تَرِ وَظَاهِرِ تَرَسْتِ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ
وَهِسْتَلَالِ کَرُوْدَ اَنْدَکَ حَدِیْثِ بَرِجُوْزِ اَنْخَضَرْتِ بَرِجُوْزِ اَنْخَضَرْتِ جَامِدَا فَرَسْتَادَمِ وَهَجِجَ نَفَرُ مَرُوْدِ عَلِیْ بَرِظَا اَسْرَ اَسْلَافَتَهْ
اَزْ دِیْ مَنَفِیْعِ شُوْوَ وَلِبَاسِیْ سَاخْتِ وَچُوْنِ اَنْخَضَرْتِ بَرَانِ طَلْعِ شَدِ پُوْشِیْدِنِ اَنْ بَرِیْیْ سَبَاحِ نَفَرُ مَرُوْدِ وَهَذَا اللَّفْظُ الْمُسْتَحَرَرُ
شُوْکَا فِیْ رِیْ کَلْفَتَهْ اِخْتِلَافِ کَرُوْدَ اَنْدَکَ اَبِلِیْمِیْتِ دَرِ حَرِیرِیْ کَ مَشْهُوْبِ بَغِیْرَ خُوْدَا بَاشَدِ وَهِسْتَلَالِ کَرُوْدَ اَنْدَکَ اَنْعِیْنِ اَزْ لِبَسِ حَرِیرِ بَحْثِ حَلَّةَ
سَبِیْرَا لَیْکِنِ دَافِعِ شَرِ اِخْتِلَافِ دَرِ تَفْسِیْرِ حَلَّةَ سَبِیْرَا کَلْفَتَهْ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ اَنْدَکَ
بَرِ طَلْبِیْ تَمَلُّکِ نَدَارِدَ کَلْفَتَهْ اَنْدَکَ حَرِیرِ مَحْضِستِ وَهِسْتَلَالِ کَرُوْدَ مَجْزُوْشِ مَشْهُوْبِ حَدِیْثِ ابْنِ عَبَّاسٍ زَیْرَ اَمَامِ اَبُو دَاوُدَ اَوْ کَرُوْدَ اَنْخَضَرْتِ مَرِ نَعْرَتَا
صَمْتِ اَزْ قَرُوْدِ سَنَادِشِ حَصِیْفِ بِنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِستِ وَدَرِ وَضْعِ صَمْتِ وَصَمْتِ هَمَانِستِ کَ هَمِیْ حَرِیرِ بَاشَدِ بِنِ اَمِیْرِ تَرِیْنِ

[illegible]

که دریم آنحضرت از رنگ سبزه و بصفت اما حفاظ ابن القیم رحمه الله گفته که حله حرار سرخ نبوت نبود بلکه دو چادر بود بافته شده خطوط سرخ و سیاه
و معروف است باین آرم با اعتبار خطوطی که در روی ست و اما حمای بخت پس منتهی است اشد الهی زیرا که در مجمعین است که منی کرد آنحضرت از با
حرار منتهی بعضی گویند که بعد از رنگ سبزه سیاه و اگر باقی بعد از رنگ سبزه سیاه و بعضی گویند که از آن زایل شده سیاه
و الا حرام بعضی گویند که پس آن در مجلس محافل مکرر و اگر در خانه پوشد درست و ساعدیت این اقوال را دلیل از سنت و مختار درین باب
حنفی که اجماع تحقیقی است و نمازگزاران بآن مکرر و در رنگ سرخ از غیر عصفری خلاف است شیخ قاسم حنفی که از اعظم علمای متاخرین مصر
و استاذ قسطلانی است تحقیق نموده و فتوی داده که حرمت از جهت لون است نه صیغ پس سرخ حرام و مکرر و باطل و او مستمسک
شاه رفیع الدین دهلوی رح فرموده رنگ عصفری دو قسم است یکی مفرد و دوم مرکب از رنگ دیگر مفردش از جولانی در عربی و گمان از بقا
و سواد و در هندی گویند و آن مخصوص التحریم است و آن دیگر مرکب است بجز از رنگ سبزه و سفید و زرد و نیل است اختلافی نیز در تفصیل
آنکه اگر مختلط با سفیدی شود اولین درجه سفیدی کم و سرخی غالب و آنرا عفرانی گویند یعنی رنگ گل زعفران و دومی سفیدی که نسبت
فی الجمله زیاده دارد و آنرا سوز گویند یعنی سیر گلایی و سومی که دومی سفیدی مساوی سرخی باشد و آنرا گلایی نیم سیر گویند و این سه درجه
حرام است و چهارم آنکه سفیدی غالب و سرخی عصفری مغلوب و آنرا کم سیر گلایی گویند و در هندی چشما گلایی حلال است و علی بن اقیس
در جاه که بعد ازین پیدا شود مانند یازی مخوان و دومی اختلاف از روی با عصفری و در اول زردی کم و سرخی غالب آنرا یازی گویند
دوم زردی زیاده از اول و آنرا سبزی گویند خود آنچه قریب وی است مانند چندی این همه اقسام حرام است چهارم آنچه دومی
و سرخی عصفری مغلوب باشد مانند طلایی و کسری و مانند رنگ زرد چوب و باس کمار و در این همه اقسام جائز است و اما آنچه اختلاف
در وی باشد چند قسم است و در اول آنکه اختلاف نایل کمتر باشد مانند عباسی و بعد از آن زعفرانی و آنچه قریب وی است حرام است و دیگر رنگها
که نایل در وی بسیار باشد و سرخی عصفری کم مانند آندوده و بعد از آن ناسی کاسنی و سوسنی و آسانی و دهانی و نیلا و گویی و گنجی این همه جائز است
و اما عفرانی رنگی بود که مصبوغ از زعفران شود حرام است باین حدیث نبوی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان یز عفران جلی یعنی نه زرد و نه اندک
مصبوغ سازد و بار چای خود را زعفران و این را زعفر گویند حرام است ما و اما دیگر رنگ زعفران باقی است و حذر آن گشت که رنگش
افتانده نشود و تیره نگردد و اگر افتانده و تیرگی رسد از اکثر روایات معلوم میشود که جائز است و نه حرام و الله اعلم و منا و احرم
در اختلاف رنگ زرد و سفید و نیل غلبه عصفری یا مساوات آن نسبت دیگر رنگ از عصفری مغلوب است و رنگ غلبه آن جائز است
و این با حکام و اولا و غیر برای مردان است و در دین و دنیا اتفاق حلال است و برای زنان نیز حلال است و اتفاق و اندک علم و حکم
عبدالله بن عمر بن العاص رضی الله عنهما قال لای علی الثبی گفت دیدم بن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ثوبین مصفرین و دو جامه
رنگی مصفر و عصفری است که رنگ میکنند باقی بر رنگ سرخ بر حدیث مخصوص فقال القاصص ثبات بعد از این فرمود و تو امام کرده باشد تا بر پوشیدن
این رواه مستمسک و در وی اعلام است باینکه این قسم جامه رنگین از لباس زنان و زینت و اخلاق ایشان است و دلیل است بر حرمت عصفری
و جامه هندی اول است و زیاده کند قوت او را تمام این حدیث نیز سبکه که گفته بشویم آنرا فرمود بلکه بسوزان آنرا در و روایتی از مسلم آمده که
این جامه ای مصفر از جن جامه کفایت پس پیش از آنرا و گفته اند مراد آنحضرت از اخلاق با نفع است و در آنجا آنرا از ملک بیع یا هبه یا
بطریق دیگر که میسر شود از خود یا دیگر و او را شستن بجهت آن نکرد که جامه مصفر اگر چه بره و آن حرام و مکرر است و لیکن برای زنان حرام نیست

پس درستی آن قضیه مال است پس زانی غلام بد با بفرود شد و بخشدنا و بگزینان از آن بخت نشوند و در روایتی آمده که ابن عمر و عمر بن الخطاب
 امر یافت و آنها را بخواست و چون فرمودی آن روز بملازم آمد از تحقیق مثال خبر و او فرمود چنانچه شنیدی آن جا ما را با بل خود زید که بد است
 مرزبان را پوشیدن آن و بقرعه این روایت عمل کرده اند از احراق مایه غلاف ظاهر قاضی میاض در شرح مسلم گفته امر مصلی الله علیه و سلم با حراق آن
 باب تخلیط و العقوبه انتهی و آنکه گویند امر با حراق مبالغه است و را عدم آثار آن خلان روایت و روایت است و بعضی گویند درین حدیث بخت
 بر عقوبت با تلف مال و این معارض حدیث علی است و امر بشوق آن در میان زنان کافی الروایة المتقدمة و اینجا ابن عمر و امر بنجرین کرد و در
 گفته بنظر فی وجه الجمع که آنکه سخن بود و بعد از این عمر آمده که وی آنرا بسوخت و این مال است بر یک احراق بنجر امر آنحضرت بود پس اگر این
 روایت صحیح شود تعارض از میان بر خیزد و لیکن میان هر دو روایت ابن عمر و تعارض نمود زانی است و گفته اند که آنحضرت اول امر کرد
 با حراق ندبا و چون وی آنرا بسوخت او را گفت چرا بعضی اهل خود را بنجر شناسیدی که این کافی بود از سوختن امر بر این نسبت است
 و معارض نمی شود این حدیث با آنچه وارد است و در بس احمر مطلق چنانکه و حدیث صحیحین است از حدیث بر آنکه گفت و بعد آنحضرت را در خانه
 محرم و ندیم که بجهت چیزی از حسن از وی و درین باب حدیثی است که گفت جمع کرده می شود میان اینها با این طریق که ممنوع همان
 سرخ است که رنگ کرده شده است و بعضی و سباج آن سرخ است که رنگ کرده نشده است بعضی را نهی و در سفر السعاده گفته حلی عیارت
 از دو جامه و حرمان خطوط سرخ است که در آن بود و در کمال آن نیست که سرخ خالص بود و چه سرخ خالص منعی است و فی الجمله از پوشش
 سرخ خالص حذر را بیکر داشتی و درین صورت خود هیچ تعارض نیست و همچنین زرد و آنچه بعضی احادیث واقع شده که دلالت دارد و جواز
 پس اینها وقوع آن پیش از وقوع نهی است و در بعضی احادیث معصوم عطف بر امر آمده پس معلوم شد که این حکم مطلق بر حرمان شایسته
 و الله اعلم و **ع** اسماء بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما انها المتحرجة حجة رسوله الله هی بیرون آورد
 حجة رسول خدا صلی الله علیه و سلم در قمار موس گفت الحجة ثوب معروف و در کوفی ثوب مخصوص اما حاضی و در شارق الاثر افته
 که حجة جامه قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شایسته قبا و پیرایه است و آنچه بیرون می رود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال
 آنست و در روایتی حجة طلیا لکسر و انیه آمده و کلی السبع طلیسان یعنی چادر است و این حجة سیاه و مدور باشد که تار و پود او به زرد
 از صوف است و کسر و انیه نسبت بکسری است بفتح کان و کسر آن معرب خسرو که لقب پادشاه فارس است مذهب الحجة الکلبین
 دوخته شده حجب او هر دو است و اصل معنی کثوف کف و راست کف یعنی کان و کف هر چه بر طرف و حاشیای آن چیز را گویند اگر دوازده باشد آنرا
 کف یعنی کف و چنانکه گفته جامه و اگر سید بر او کف بکسر کان خوانند چنانکه کف از وی و این بفتح نیز آمده و الفرجین و هر دو فرج یعنی دو کشاکش
 و پارگی آن حجه که یکی از پیش بود و دیگر از پس چنانکه عادت است که در بعضی از جامه و در بعضی در کلاه و پیش و پسین می کشند بالذیل و سباج
 بر یکا که حریر غلیظ باشد حاصل آنکه حجب و هر دو است و این در میان حجة برکت قبر از هر بار با ساخته و دوخت بودند و این حدیث
 معلوم می شود که پوشیدن ثوب دوخته بر بیاگر زیاده بر جدا گشت نمود حائز است بغیر که اهرت و غرض اسما و زبرد و درین جامه
 و نمودن آن بر مردم اظهار لغت و برکت این جامه شریف بود و نزد وی میان آنکه جامه که آنرا بحریر یا با این طریق دوخته باشند است
 و آنحضرت آنرا پوشیده چنانکه در مسلم آمده که سباج خرج وی آنست که اسامه فرستاد کسی را از بنان عمر که رسیده است او را که وی حرام می گوید
 علم و جامه پس گفت که دو شنیده است عمر امر می گفت شنیدیم آنحضرت را می فرمودی پوشد حریر اگر کسی بگوید نیست خدا و این رسیده

مقدم: ارم طبعی است که با دم از دم است بلال مصلحتی ویران کردن و از ارض و خاکستن بنای خانه بنا که مشهورست بر زبان مردم بگویند
 استنوی در جماعت و سهیل در وفات گفت که روایت با دم است بنال مصلحتی قاطع و اما بمصلحتی یعنی منزلت است نیست مزار و جنا
 محضت گفته و درین گفته نظرست گویم مراد این است که معنی بال مصلحت صحیح است زیرا که موت منزلت است چنانکه قاطع است و بکن
 عمد روایت است و در عرف الی گفت جان است بنال صحیح گویم و می تواند که با دم بنشاید و صحیح باشد از مضمین خاکستن اگر روایت آن صحیح شود بکن
 و در هیچ طریق یافته نشد الموات بالکسر بل است از با دم یعنی آن بر نه از مرز و ویران کننده لذت تمام مرگ است و ذکر موت کتابت است
 از خوف و خشیت حق و عمل مقتضای آن و توبه و استغفار و تقدیم و ترجیح نفع و از آخرت بر نفع دنیا و زهد درین عالم و غربت و دران عالم
 جامی آن یک درین محل آن نیست که در مرگ و دران مرگ خود انداخته نموده است بپند گیرم و بدانم که هر اهرم در می همچنین دست از جنات
 افشاندنی است و پادشاه برای خود و بدین و الا ذکر موت و یاد داشتن آن بی عمل خیر نیست بلکه تواند که سبب قنوت قلب گردد چنانکه
 ذکر حق سبحانه بفقن سأل الله العافیه رواه احمد و الترمذی و النسائی و این با چه در سبب گفته حدیث دلیل است بر آنکه لایق
 انسان با غفلت کردن از ذکر اعظم مواظقه موت است انتهى آری که نفی الموت و اعطاف امر و ذکر از رفقه حریفان خبری نیست و فرات
 و برین بزم زبانه فراموشی نیست و وقایع ذکر موت و حدیث دیگر چنین آمده که اکمل اندک و در فی کثیر الاغلا و الاقلیل الاثره و در روایت طبعی
 از حدیث ابو هریره آمده اکثر و اکثر الموت فامس عبد اکثر ذکره الا اثنی الله قلبه و موت علیه الموت و در تفسیری از ابن عباس و یهقی در حلیان
 اکثر ذکر با دم الازلات فانه ذکره عبد قطفی ضیق الاوسع و لانی و سته الاضيقه و در حدیث انس است اکثر ذکر الموت فان ذلك تحض للزوب
 و تر میبد فی الدنیا اخر جابن لآل فی کارم الاخلاق و زودیز راست اکثر و ذکر با دم الازلات فانه ذکره احدی ضیق من العیش الا وسعه طبع
 و لانی سته الاضيقه و زودیز الدنیا است اکثر و ذکر الموت فانه یجمع القلوب و یزهد فی الدنیا فان ذکره عند الغنی همه وان ذکره عند
 الفقر له فایک بعیشکم که از فی سبیل و صححه ابن حبان و الحاكم و ابن السکن و ابن عظام و اعلمه الدارقطنی بالارسال و درین باب است از انش
 زهری بر زبانه و صححه ابن السکن و گفت ابو حاتم و در عل الاصل له و از عز و یک ابن طاهر و در تخریج احادیث کتاب شهاب و در وی کسی است
 که شناساندنی شود و آن و طبعی است و در ترجمه ملک و ذکر کرده است از ابو جوی از عبدالرحمن بن زید بن اهل عن ابیه سلامه که از فی انجینس
 گویم حقیقت موت انقطاع علاقه نفس است از بدن و ترک استعمال آلات بدنی نه فمائی ذات انسانی چه نفس ناطقه باشد از ملکوت و چه روح
 از جبروت است فانه با ساحت بقای و اجمال طرق نیست و حدوث قرون را بجز هر ذات او تعلیق له و از نجاست که انسان را بدی گویند
 و دلایل این دعوی در علم حکمت ممد شده است و آنچه مناسب این محل است آنست که فرضا اگر عضوی یا اسبعی از اعضا و اصابع مقدم
 شود و انسان از ان فاعلم این جز در آن نیست خود هیچ نقص نمی یابد پس همچنین باستقامی عضوی دیگر و جز آن اتانوقت که انتقامی تمام
 اعضا بتدریج فرض کنند پس ابو جودان صحیح در عدم مراتب ذات خود را محفوظ و موجودی یابد پس موت فمائی محض نشد بلکه قطع نفی
 نفس با دم شد و این تمام کائنات حقیقت انسانی است حکما و در تعریف انسان گفته اند حی ناطق مات پس موت کمال تمام است و نقصان
 عا نشینده که هر که بمیرد تمام شد و در حجه الله الباقی با می منعقد کرده و ذکر حقیقت موت و با می و حقیقت روح و گفته متحقق شد
 نزد ما بوجدان صحیح که موت انفکاک نشده است از بدن بنا بر فقه معتدل و بدن برای تولید نسله انفکاک روح قدسی از نسله و چون تخلیل
 شود نسله در امراض ملقه واجب شود و در حکمت الهی بقای چیزی از نسله بقدر آنچه صحیح شود و بدن ارتباط روح الهی و لغت نیست آیه کریمه

یعنی قتل الروح من امر رتی و ما آتینکم من الخلق الا قلیل لا نفس و انک نمی دانید هیچ کی از استموجر حور حقیقت روح باطنی تا نکند
میر و در آن نیست موقوف بر آن چیز که ساکت شد از وی شرح نامکن البته بسیار است که سکوت کرده می شود و از آن از بهمت آنکه شناسا نمی
و قبح و در یک است بمهر است صالحه طاعلی آن نیست اگر چه بعضی را ممکن باشد انتق و بالجملة چون موت ضروری است و حقیقت آن خلاصه
مهر و طبع از تحمل بایستن شیع است و هر دو از طائر ملکوتی از قفص ناسوتی در قارگاه آن عالم دیگر است پس عاقل کسی است که سعادت بر وی
مرح داشته درین نشأ قطع تعلق از خلافت جسمانی کرده بموت ارادی میر و و همین است نتیجه ذکر وی تا چون بمرگ رسد از مضایق نمان
و گمان نیست اعلیٰ علیین و جوارق قدس رب العالمین و مقدر صدق که مقرر انبیا و صدیقین و شهدا و صالحین است انتقال نماید و حیاتی
طبیعی ابدی فاخر گردد و اخطاطون گفته است بالاراده تجی با طبیعت و لغو ما قبله فخمی علی جنات عدن فانما ذلک منازل الاولی فیما الخیر
و لکننا سببی القدره فعل تری و نعوذ الی او طاعتنا و سلم و **و ع** النبی رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه و سلم لا یتمت حق احدکم الموت الا بعد ان یزول به ما یکدر و آرزو نکند یکی از شما مرگ را بجهت گزینی که فرود آمد بر
نزدیک آرزوی مرگ بجهت ضرورت یا مانند مرض یا فقر یا دیگر مصلحت کرده است چه علامت بی صبری و بسته آمدن از تقدیر الهی و نذر
بودن از آن است اما از جهت محبت و شوق بقای الهی تعالی و خلاص از تنگنای این سرای فانی و محنت و حصول ملک آخرت و نعم آن
نشان ایمان کمال ابقان است من احب لقاء الله احب الله لقاءه و همچنین کرده نیست از جهت خوف ضرورتی چنانکه از بعد الله
بن رواد و غیر وی از سلف واقع شده و چنانکه در قول مرتب علیها اسلام است یا لیکینی من فک کل احد ان یراک ان یثنا
بخوف و کفر و شقاوت بود و دل را حدیث الدار الاخره و لعلک فتنه فاقض فی الیک غیر مغتور فان کان لا بد من محنت
پس اگر هست تا نرزد آرزو کند و موت را یعنی وقتی رسیدن او تنگ شود و صبر فقو گردد و عدول کند باین دعا و نذر اولی هات
که کند و خاموس گفته لایبای الا فرار و لا محاله طیفصل پس باید که بگوید بدل لفظ منی و دعا بطریق تقویض امر الی الله العزیز
احسینی ما کانت الحیوة خیر الی و توفنی ما کانت الوفاة خیر الی خداوند ازنده دار مرا اما و امیک باشد زندگی بهتر
و میرا مر او وقتی که باشد مردن بهتر بر من متفق علیه و در سبب گفته حدیث دلیل است بر نهای دشمنای موت از وقوع در بلا
و محنت و مشقت یا شیت آن از دشمنی مرض و فاقه و مانند آن از مشاق و دنیا و **و ع** بریدن بر الحسب من می میرد و بر پیشتانی عرق بفتح عین
عمر المشی صلی الله علیه و سلم قال المؤمن یعوت بعرق الحسب من می میرد و بر پیشتانی عرق بفتح عین
و را درین حدیث دو وجه است یکی آنکه عرق جمیع عبارت است از مکیات شدت که از آن پیشانی عرق می آرد یعنی بروی سختی کشند
برای تحسین بقیت ذنوب وی دیگر آنکه گنایه است از که وجه مؤمن و طلب طلال قضی می پرسش خود بصوم و صلوة تا آنکه ملاقات می کند
با خدا پس خارج گردد و محل نصب علی الحال است و معنی بر تقدیر اول این است که حال موت و نزاع دفع شد بدست بر وی پس این صفت کفایت
موت و شدت وی بر مؤمن باشد و بر تقدیر ثانی معنی این است که در می یابد او را موت و وقت بودن او برین حالت سخت که از آن پیشانی
عرق می آرد پس صفت حالی باشد که موت در آن حال میرسد و اوه البشقة یعنی او داود و ترندی و نسائی و صححه ابن حبان
و اخرجه احمد و ابن ماجه و جماعة و اخرجه الطبرانی من حدیث ابن مسعود و **و ع** ابی سعید و ابی هریرة رضى الله عنهما
قالا قال رسول الله صلى الله علیه و سلم لقنوا موتاکم تلقینکم سید مرگدان خود را یعنی آمان را که نرزد و نرزد

و مدعیان حق موت نام و این مجازست معلوم و مرگان کلمین اند و اما هر دلیلی غیر ایشان پس عرض کرده شود، بر کلام اسلام هرگاه که آنرا قبول میکنند آنرا و حضور اهل اسلام نزد ایشان اغلب است بخلاف کفار که ظلمت قوت مرگ بر آنها جز قضا جانی نمی خواند لا اله الا الله علیهم السلام و تلقین شقیست از تلقین یعنی شرف و محرم و تعیین اینجا ذکر این کلمه است و در حضور کسی که حاضر شده است او را ملوت بی آنکه تکلیف کند و او را بخوانند آن نیز که وی را از ایلیم است از ایام دنیا و اول یوم است از ایام آخرت پس واجب شد حق او را ذکر خدا و توجیه الی الله تعالی گفتند نفس او و نیاراد و حالیکه باشد در فاش یا از ایمان و بیایه فتره آن در معاد و تخصیص این ذکر برای اهل حق است کاین ذکر افضل از آنکه و اشرف از کار است مثل است بر روح جلالی و نفی شرک و لیکن در تلقین تکلیف و ابرام نیست زیرا که احکامات موت نازک است تا چگونه بر آید رفتی از این المبارک آمده که مدعی او را تلقین کرد و در انکار انکار نمود و گفت چون من بگوید لا اله الا الله گفتند هم بر ابرام تا حکم بکلام دیگر نمی بینند انشای صیحت و جعل گفته امر تلقین در حدیث عام است برای هر مسلمان مختص نه در ساقی موت باشد و این امر برای هر نسبت و مکرده در شریعت از علی انکار بران و موالات تا سبأ را حاش تنگ گرد و در کرب و سخت شود پس ناخوش دارد از اول و تنگ کند یا نه تا این حکم است و چون کلام گفته اعاده ترخیص کند هر دو تا آخر سخن او همین باشد و فرمود و بگوید لا اله الا الله من قول محمد رسول الله است زیرا که سبک برون دیگری مقبول نیست شوقانی گفته تلقین شما دین است تا اقرار رسالت و توحید هر دو شود و راه مسلم و این فقط مسلم و این جهان باین لفظ از دین کمال تا آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة یوم الدهر و ان اصابا باصابا قبل ذلک و لفظ این ابی الدنایان است بقوله امواته لا اله الا الله فانما اتمم ما قبلها من اللفظ یا رسول الله گفت و فی الباب احادیث صحیحہ انتہی گویم ابن خزی حدیث باب النسب و غلبه کرد و محبت طبری از امتفق باینکه گفته نیست تشخیص نموده حال آنکه این چنین نیست و دلیل گفته و قد غلط من نسب الی اشیئین او الی الخیر الی انتہی و احادیث درین باب از حاجتی از اصحاب است با لفظ مختلفه و کلامی بعضی یعنی بود او و تبریزی و نسائی و ابن حبیب و دلیل گفته مستحسن است ذکر کردن مریض سبب رحمت و لطف و تهنید را و تنگ کردن گمان بر خود و نیز از مسلم از حدیث جابر که روید که شنیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت قبل موت خود نمیرد هیچ یکی از شما مرا نکند و گمان نیک می دارد خدا و صحیحی است مرفوعا از حدیث ابی هریره گفت خداوند عظمی غنیمتی بی من نزدیک گمان بنده خودم که من و مرد یعنی اگر گمان مغفرت و عفو داد آنچه من کنم و اگر گمان نشد و عقاب و دروا چنان این ابی الدنایان را بهم آورده گفت متعجب می داشتند که تلقین بنده را محاسن علی او نزد او تا گمان نیک کند یا بر نه خود و گفته اند بعضی ایس که خوب است جمع کردن چهل حدیث را به او تا خوانده شود و در این پنج خت شود حسن ظن او بخدا و نیز از ابی الدنایان بنده خود است و محله موت است از ارج خوف و بی بار جانزه ساقی موت ترمذی با سطلابید از حدیث انس روایت کرد که در مجلس شد آنحضرت بر جوانی زود و موت بود پس گفت چگونه می بای تو خود را گفت امید دارم خدا را و می ترسم گنا یا بن خود را فرمود یعنی شوقانین هر دو در دل هیچ بنده و مثل این جا که آنکه سید و او را خدا بی تعالی آنچه امریش می دارد و ما من کس است که او را از آنچه می ترسد و الا بی است که بگردد اندک کسی را که در دین است بسوی قبل چنانکه روایت کرد و حاکم و صحیح از حدیث ابی قتاده که بر سر سبک آنحضرت قدم آورد و بیدید و پرسید ای حال بر این مرد و گفت بنده بود و صیحت کرد و بر لبش شامش مال خود صیحت کرد که نتواند بگریزد و او را بقبل و قتی که مختصر شود فرمود اسباب لفظه فرسید و فطرت اسلام را و چنانکه می بایست همچنان کرد و در آخر دم زبان زد که انیرم ثلث اموال بر فرزندان می بپر ترف و نماز گذارد و بی و گفت اللهم اغفر له و ادخله جنتک و قد فعلت و گفت هاتر می بپر

در توجیه مختصر بعضی نقلیه غیر این حدیث و سخن معقل بفتح میم و سکون عین کهسقان بن لیسار یحقیق و حسین جمله صحابی است
از ابن جت شجره سکنت کرد بصوره را و نه معقل که در بصره است منسوب یاوست روایت میکند از وی حسن بصری و وی باقی ماند تا آخر
دلت معاویه رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان قرأ على موتاهم لیس بخیر انید بر مرد با که خود
سوره نیس را که دل قرآن است و مقداری صلح است از ان برای عطا و مرد و پدر و ده کسی است که حاضر شد و اراموت نسبت و ذکره ابن جت
فی صحیح و رواه الحلب الطبری فی الاحکام و غیره فی القراءه و سلم له فی التلقین کذا فی التخصیص و احتمال دارد که مرد بعد از موت در خانه یا بر قبر
باشد شیخ عبد الحق رح گفت تخصیص این سوره کوکل بیک نبوی است و احتمال بر اصول دین طبعی لغت است مشرک است میان
وی و سوره دیگر و ظاهر آنست و الله اعلم که آن سه مکتوم در فاتحه این سورت است که متغیر تصدیق رسالت است با کلمه و جوده و فائده و بی
در مشتمل است بر جمیع بدرا که بصیرت حق و کمال سبب این وقت و حال است که فرمود و فصحان الذی فی یدک ملکوت کل شیء
و الذی یرزقک ابن عباس گفت فی و انتم کما ین همه فضل این سوره که واروده بجهت آخر و یافته که بجهت این آیت است
و واه احمد و ابوداؤد و الدنسائی و ابن ماجه و الحاکم و صححه ابن حنبلان مرفوعاً و نزد احمد و ابن ماجه از حدیث سلیمان تمیمی است از
ابی عثمان و نیست تمیمی عن ابیه معقل گفت نسائی و ابن ماجه عن ابیه و اعلم ان القطان بالاضطراب و الوقف و بحال الاحمال الی عثمان
و ابیه نقل کرد ابوبکر بن العربی انداز قطنی گفت این حدیث ضعیف و جهول المتن مضطرب الاستناد صحیح نشده است و دین با
حذیفه و فی السباب عن ابی ذر و حده اخبره ابو الشیخ فی فضائل القرآن و اخبر نحوه صاحب سند القزوز عن وعن ابی الدرداء و گفت احمد
در سند خود حدیث کرد و ما را صفوان که بود شیخ متقی مشایخ گفتی که چون خوانده می شود نیس نزدیک موت تخفیف کرده می شود و از
سبب آن دویم ابو الشیخ و فضائل القرآن ابوبکر مروزی در کتاب الجنائز از ابی الشیخه صاحب ابن عباس آورده که تحب است قرات سوره
از خود و زیاده که در این تخفیف است از حدیث و نیز در وی است از شیعی که بودند انصار و دست میداشتند قرات سوره بقره نزد میت

و عن اقر سله رضي الله عنهما قالت دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم علي ابي سلمة وقد شئت
بعضی که فاختصه گفت ام سلمه و آمد رسول خدا را بی سلمه و بروی و حال آنکه تحقیق باز ما بود چشمه بوسلمه که به می آمد چنانکه در حالت
استنار می باشد پس فرد خوا بانید را حضرت بصرا و احمق بفتح شین و بصره بر رفع فاعل اوست بکذا ضبطناه و بهوشه و بعض اشیا
بصره و نه صرف بلکه کرده اند و این نیز صحیح است و شین مفتوح است بلا خلاف و نتیم می غیر تحت راست بقال شوق الميت بصره و از صفو
الموت و صارت نظری الی این لایر ندت طائفه و در غایض می دلیل است بر سحابیان و مسلمانان بر ان اجماع کرده اند و الله قال ان
النفس اذا قصص اتبعه البصری پسر فرموده بر سید جان چون قصص کرده و گرفته می شود و بر می کند و ابصر و نگاه می کند
بجایان می و باین جهت بازمی ماند و این حدیث دلیل کسی است که می گوید روح از اجسام لطیف است متخلل در بدن میرود و دیات بر رفتن و
از تن نیست عرض چنانکه دیگران گویند و باجماع این سخن از آنحضرت شنیده نمیدانم که فوت کرد و ضعیف ناسخ و اهل بیت پس بانگ
و نرا و کرده مردم از اهل خانه ابوسلمه فقال لا تدعوا علی انفسکم الا بصره پس گفت آنحضرت و عالمی بر خاندانی خود و دیگران
و گویند و او یلا و مانند آن فان الملائکة تومن علی ما تقولون زیرا که فرشتگان آمین می گویند بر آنچه میگویند شما و دعا می کنید
و الله قال پس گفت آنحضرت این کلمات را و در بخدا دلیل است بر آنکه دعا کرده می شود برای میت نزد موت او و برای اهل و عقیبت

با موردی و آخرت و بر یکدیگر نیست منمست در قبر یا معقب الله اعظم لانی سلمه و ارفع در جنته فی المهد یمن و ارفع لکنی فیه
 و نوزله فیه و اخلقه فی عقبه خداوند ایماز ابو سلمه یا بلند گردان پایه او اوردان کسانیکه راه راست نموده شده اند و ذاتی
 کن او را در گور و روشن گردان مر او را و تشریف و خفیه شود در رعایت امور و حفظ سالک در باقی مانده گان از اولاد و بی و اولاد و اولاد و
 و در روایتی زیاده کرده فی الغابرین برین تقدیر بیان فی عقبه است یا در باقی مانده گان از مرد و یمنی اولاد او دو کاین باقی مانده و برین منته
 فی الغابرین صفت عقبه است و اخلقه بفرقه و ملضم لام و عقیده یکسخت و در صحاح گفت عقب بسکون و کسر و ولد و ولد و دواء مسئله
 فی صحیح و **و عن** عایشه رضی الله عنها ان رسول الله **صلی الله علیه و سلم** من نوحی سبی سیر و صحبه سیرتکم
 آنحضرت و تفرقی که وفات یافت پوشیده شد بجامه جبره بکسر حاد فتح موحده بر دیانی مختلط از بنیه یکانان این از اشراف ثریاب البشائر بود
 واجب لباس بود لبوس آنحضرت و جانرست اضافت بر لبوس جبره و وصف او بدان و این نقطه قبل از غسل بود که بدو انظار فرمود
 در شرح مسلم گفته کاین مجمع علیه است و کلمت در ان صیانت است از انکشاف و ستر صورت متغیره او از چشم مردم و گفته اند
 تسبیح بعد از غروب ثواب و کشیدن جامه از تن باینکه در ان وفات کرده تا برین سبب آن تغییر نشود و مختلف علیه بن اشعین و سیم
 روایت است از عایشه رضی الله عنها ان ابابکر الصديق رضی الله عنه قبل التبی **صلی الله علیه و سلم** بعد از وفات
 بر ستمیکه ابو بکر بوسه داد رسول خدا را بعد از وفات وی رواه البخاری و در عجاوین و دلیل است بر جواز تقبیل میت بعد از وفات
 تسبیح و بر طهارت میت خلافاً لبعض جمیع کتب این فعال اصحاب آنحضرت است بعد از وفات آنحضرت نیست و دلیل در ان برای انفسار
 او که در چهار چیز آری این افعال جائز است بر اصل اباحت انتهی گویم این حدیث را ترمذی و ابن ماجه هر دو روایت کرده اند و بجای بعد از غروب
 هم روایت گفت و هم ترمذی از حدیث عایشه آورده که بر ستمیکه آنحضرت بوسه داد عثمان بن مظعون را و میست بود و آنحضرت
 می گریست یا گفت هر دو چشم او اشک می ریخت ترمذی گفت حدیث عایشه حسن صحیح است گویم و رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و ابوالفضل
و عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي **صلی الله علیه و سلم** قال نفس المؤمن معلقة بدينه حتى
 يقضى عنه جان مؤمن آویخته است بدين او تا آنکه او کرده شود از طرف وی رواه احمد و الترمذی و حسن
 و واروده است تشبیه در بین تا آنکه نگذارد آنحضرت ناز بر کسی که مرد و بر وی زمین بود تا آنکه تحمل کرد و ناز وی بعضی صحابه و خبر داد
 آنحضرت که مغفور می شود بر وی شهید و اول و قهر از خون وی هر گناه که قرعش آری فرض از مرتبه مردمی انفاخت مرا باینکه این
 راه گران بود و سبک ساخت مرا و ابن حدیث و دلیل است بر آنکه میت همیشه مشغول است بدین خود بعد از موت پس در وی چیست و عجز
 از قرض برین از مرگ و بر آنکین این حقوق است و چون ایرجال در قرض است که برضای صاحب می گرفته شده پس چه حال باشد و رالی
 که بطریق نوب و غصب سلب و سرقة و ظلم گرفته باشند اعوذ بک من المأثم و المغموم و **و عن** ابن عباس رضي الله عنهما
 ان النبي **صلی الله علیه و سلم** قال فی الذی سقط عن راحله فمات بر ستمیکه فرمود آنحضرت در حق مرد
 که بیفتاد از سوار می خود پس بمرد و این مرد محرم بود و در عرفة ستاده کما فی البخاری و ناذر او را انداخت و گردن او شکست
 فاعسلوا بماء و سدر و بشوید او را بآب و برگ کنار و بخار و دلیل است بر وجوب غسل میت نوز و بخت اجماع است بر آنکه
 غسل میت فرض لغایه است انتهای پس چون این غسل بخت ادای حق میت است ازین جهت فرض لغایه شد که در ادای حق او غسل

کافیست مصنف مصلح قبل نفوی و دفع الباری گفته این در مہول شد بدست زبیر که خلافت در آن مشہورست نزد مالکیہ تا آنکہ قرطیہ
در شرح مسلم ترجیح داده کہ آن مصنف است و لیکن جمہور بر وجوب او بندہ و رد کرده است ابن العربی بر کسی کہ قائل این نیست و گفت
استوار دست قول و عمل بر آن و غسل داده شد طاهر بن ابی نعیم می چہ رسد می آید کثرت غسلات و در حدیث ابن عباس علیہ السلام فرمود کہ
اخلاص است و غسل بہت کہ نیت شرط است یا نہ ظاہر آنست کہ شرط است کذا قال الشیخ ابن الہمام و مضمضہ بہت شاق و غسل بہت
نیست نزد امام ابی حنیفہ و نزد امام احمد و خلاف شافعی انتہی و ظاہر این حدیث آنست کہ کنار را با آب غلوط سازند و در سبیل از ستر
غسل کرد و در پیشہا رست بآنکہ غسل می برای تطہیت است نہ تطہیر زیرا کہ بای مضاف تطہیر نیست نہ و لغت آنکہ کنار را بغیر نمی کنند
و صفت آب را پس مضاف نشود و باین طور کہ اول کنار را بماند بہتر آب بشویند و در سربار و قوطی آنست کہ کنار را در آن کنند و بخت بمان
تا آنکہ رغبت می برد و سپس بر آن جسد بہت را داک نمایند بعد آب فاعل بر روی بریزند این مست غسل می و گفته اند کہ کنار
را در آب بیندازند یعنی تا متغیر کنند و صفت آب طلق را و تشک کرده اند بظاہر حدیث بعض مالکیہ و گفته غسل بہت برای تطہیت است
پس آب مضاف جمہور کلاب غیرہ ہم کافی است و گفته اند کہ نیست مکروہ مگر از جهت سرف و مشہور نزد جمہور آنست کہ غسل تعدی
شرط است و بعضی آنچہ شرط است و غسلہای واجب و مندوب و گفتنی فی التوکلین و گفتنی کید او را در دو جامہ کہ برای احرام
پوشیدہ بود و تکفین بطن ساقین نموده را و گفتن در محل سمون رشتن و گفتنی جامہ نموده و در آخرین حدیث آنست کہ رشتہ
او را بجوی خوش فرستیدہ سربار و چنانکہ حکم محرم است پس بر سبیل کسی شود از قبیلہ یک گویان و مصنف این را ذکر
نکرده و تعلیل تکفیر دال است بر آنکہ علت نمی محرم بودن اوست و چون علت مذمتی نبود نمی برخیزد و این ولایت دارد و اگر بخوبی
میت امری متقرر بود نزد ایشان امام احمد و شافعی برین اند کہ محرم را ہم بر حال احرام تکفین کنند و نزد امام ابو حنیفہ و مالک
حکم محرم حکم سائر موتی است و آنحضرت کہ محرم را در دو جامہ تکفین کرد بہت ضرورت بود کہ جز آن جامہ نہ داشت و فایدا تل نیز درین
حدیث نمی است از تخمیر و تطہیر لیس و بنا بر احرام پس غیر محرم از تخمیر و تطہیر در دستند و حنفیہ گویند این مخصوص می بود و از مالکی
بطریق تشریح نکرد و در بعضی نیز اطلاق و سبیل گفته قول با فاعل حکم احرام موت چنانکہ حنفیہ و مالکیہ گویند و از ظاہر ظاہر است
و در شرح خلافت و اولہ ایشان ذکر کرده و نیست بنا ہضہ علی مخالفہ ظاہر الحدیث فلا حاجۃ الی سرہ با و قول می گفتن کہ منسبہ
در دو جامہ ولایت و ادب و وجوب تکفین و بر سبیل شرط نیست و در وی کہ و تر باشد و گفته اند کہ از بران بہت آنست کہ بی ہر
دین ہر دو تنگس بود این عبادت و فاضل و کجیل کہ بر آن ہر دو یافت و آن از اسباب الہی بود زیرا کہ امر کرد آن حضرت بدان و بر سبیل
نہ بروی زمین نیست مستغرق با و تو بنزدین و برین روایت مطلق و اردوشدہ و در بخاری توبیہ گفته و در انسانی توبیہ الذی حرم فیما
مصنف گفت و در وی استحباب تکفین بہت است و جامہای احرام او و اینکہ از مش باقی است و دفن کردہ نشود و در جامہ فروختہ
و در قول می کہ بر آنکس نہ شود تلبیس گویان دلیل است بریکہ ہر شرع کرد و عملی جامع پس حامل شد میان می تمام آن عمل است
میت کہ بنویسد او خدا تعالی و آخرت از اہل این عمل و مساعداوست کریم و من خیر من یکتب من مخالف لک الله
و رسولہ ثم یرد لک الموت فقد وقع اخرک علیک الله ثم یغفر علیہ و عن عائشہ رضی اللہ عنہا قالت لعلنا اذا
غسل الذی صلی اللہ علیہ وسلم قالوا واللہ ما ندی محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما نجدہ موتا نالک

گفت عایشه چون خواستند غسل کردن گفتند سگانه بخدا می دهم ما بر سر بنیم رسول خدا را چنانکه بر سر من می بنیم مرد باس خود را بکنیم
 الحدیث تا آخر این حدیث آن اینست که پس هرگاه اختلاک کردند انداخت خدای تعالی بر ایشان خواب پشتر کلام کرد ایشان را
 کلام گفتند که گوشه خانه نیندازند که آن نیست که غسل میدهند و بر روی جامه ای دوست پس غسل دادند آنحضرت را
 بر روی قمیص بود و می بختند آب را بالای قمیص می مالیدند و او را بقمیص بستند می خود می گفت عایشه گوشه شتر میگردان کار خود را
 پشتر کرد و غسل نمی دادند آنحضرت را که زن از او رواه الشافعی عن مالک عن جعفر بن محمد عن ابيه عليهما السلام و در روایت ابن حبان
 که پس بود که یک نشانی گرفت آنحضرت را در کنار بخود علی بن ابی طالب کرد که بعد از روایت کرد و در از علی کرد که بعد از روایت کرد
 آنحضرت که غسل نمیداد و هیچ یکی جز من و روایت کرد که از عبد الله بن الحارث که غسل داد آنحضرت را علی رضی الله عنه و در دست علی
 پاره از جامه بود پس و در دست خود را نیز قمیص غسل داد و حال آنکه قمیص آنحضرت است و در روایت طبرانی در اوسط از حسن
 بن علی رضی الله عنه آمده که غسل داد آنحضرت را علی و فضل بن عباس و بود اسامه بن زید که می بخت آب بر روی روایت کرد و بنی با جرحه که
 و بهقی از حدیث علقه بن مرثد از پدرش که هرگاه شروع کردند و غسل آنحضرت را و از او ایشان را و نامی از اندون که کشید از آنحضرت
 قمیص را و درین باب است حدیث از ابن عباس می جعفر و درین قصه دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله نیست بخود خود را
 رواه احمد و ابو داؤد و ابن حبان و معنی گفته مسنون است نزد شافعی غسل نیست در پیرهن بر طاعت خفیه کند و ایشان
 جاز نیست و تاویل عدم جواز بر قول ایشان توان بود که گفت شود که این از خضائص آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و السلام
و عن آة عطیة الانصار از انکباصحاب است و با آنحضرت غزاسمیر و محمد و جان را تا و می می نمود و تقدم هما و غیره
 رضو الله عنهما قالت دخل علینا النبی گفت در آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و سلم و نحو گفت است
 و غسل میرویم و ختمه او را که نیت باشد زوجه الی العاص بن سبيع و وفات وی و دلیل سه ثمان بود یا ام کلثوم و زوجه عثمان و قول اول
 اصح و شهرت و در بخاری از ابن جریر آمده لا ادری ای بناته و در سبل گفته لم یقع فی شی من روایات البخاری سماء فقتل
 اغسلها ثلث او خمس او اکلش من ذلك پس گفت آنحضرت غسل میداد و دست غسل یا پنج غسل یا بیشتر از آن که بزرگ باشد
 چنانکه در روایات آمده است و در بخاری و ملاک است بر وجوب عدت و ظاهر اجماع است بر کفایت غسل یکبار و او بری نیت و ظهور
 آن را بین ذلك اگر صلوات بر سید شما و نیک و اندید و احتیاج باشد بدان و با سرفراش کشد بماء و سد رمی شود آب و
 بر گسائی زخمت کنار در آب می جوشانند که آن او غسل است در تطهیر و نظیف و حکمت در آن تلخیص جمیع است و اجمل فی الاخر
 کما فی د و اگر دانید در مرقه از کافور را او شستنی است کافور یا چیزی از کافور شک از ادری است که کافور گفته یا شستن کافور
 و اول محمول است بر ثانی زیرا که گفته است و سیاق اثبات پس صادق شود بر هر چیزی اندوی و مراد گردانیدن کافور است در آب
 جمهور باین قائل اند که گویند کافور در حوض و کنده و بعد از غسل و خشک کردن بدن بمانند و حکمت در استعمال کافور تطیب
 را نه است برای لایکه حاضرین و نیز در روی تخفیف و تبرید و قوت نفوذ است و خاصیت می تصلیب جسمیت و مرصن بهلوم و دوع
 فضلات و تخلل و منع اسراع فساد و بسوی است و دوی اقوی در آنج طیب است درین باب و همین شهرت در گردانیدن وی
 و از دیگر که اگر در او بار یا باینزند شک آب از او بر دو گفتند اگر کافور نیامد مشک فایده مقام آن میگرد و در ترمذی حدیثی نیز درین باب

روایت کرده که آنحضرت را در مشک پرسیدند که آیا جايز است به غفلت آن پس گفت هو الله علیک لم یکنه کلمه برین است نزع بعض اهل علم علم این
 قول احمد است و بعضی از اهل علم کرده داشته اند مشک را برای میت بعده فرمود پس چون فارغ شد به شستن غسل پس خبر کنید مرا و اعلام کنید
 فلتنا فرغنا اذا فاته پس هرگاه فارغ شدیم ما اعلام کردیم آنحضرت را در بخاری است اند صلی الله علیه و آله قال لمن فاته اذا فرغ من الوضوء
 و در روایت بخاری است فلما فرغ من وضو فرغنا قال لی انما حقها غسل میت و انداخت بسوی ما به نیت خود و حقده بفتح حاء صیغه و کسره زاده
 و سکون فاته حسنه از او میسنجد و آمده از باب تمیید حال آنکه غسل و مراد اینجا از ارادت و در لفظ بخاری است فاعطاهما حقهما فقال
 اشعرهما آتاه پس فرمود شما را گردانید برای من این از راه اینی زیرا که گفتار او و گفتار او یکبارگی آن بوی برسد و شعله جاده که در روایت جاها میگویند
 از جهت اتصال می باشد یعنی مو در اینجا خباب تبرک است لباس سالکین و آثار ایشان بعد از موت در قبر چنانکه قبل از موت نیز همچنین بوده
 متفق علی سبیه این حدیث دلیل است بر وجوب غسل میت و اختلاف کرده اند در سبب آن اکثر از نذر غسل میت ناز جهت نجاست
 که حاصل میکند موت بلکه از جهت حدیث است زیرا که موت سبب است برای فاعل غسل است چه انسان نجس نگیرد و از جهت کرامت دی
 و لیکن در حق اقتضا کرده شد بر اعضا از جهت حرج که سبب حدیث مذکور است از وی و هر بار شستن تمام بدن حرجی دارد و چون میت
 حرج نبود مانند شد با کمال شستن تمام بدن است و بعضی گفته اند سبب غسل نجاست است زیرا که آدمی حیوان در وی است پس متنجس گردد
 بموت چنانکه سایر حیوانات و لهذا اگر میت را بخود بردارد و پیش از غسل صحیح نیست نماز وی و اگر از جهت حدیث بود می بگوید در شستن میت
 نیت آنکه آدمی مسلمان مخصوص گشت بزوال نجاست موتیه پس غسل بجهت نکریم بخلاف کافر که پاک نگیرد و غسل و صحیح می گرد و فاعل غسل می
 بعد از غسل و در روایتی از ابوهریره آمده که ان المؤمن لا یجس حیاء و میتا اگر این زیادت درین حدیث بجهت رسد واجب گردد و در حقیقت
 با کسب وجوب غسل میت حدیث است که نافی الترجمة و فی دوامه و در روایتی نیز شریفین از ام عتیبه آمده باشد میگوید او را سبب این بود که
 هفت بار زوده از جهت بارشیده اگر کند که موت و در فتح الهادی گفته که ایما را طلب است و سبب آنست و یا فتمن و در حدیثی بعد از غسل لفظ
 اکثرین ملک در روایتی از ابی داود و کمال لکین لفظ بیان سبع بدش و اشارت بخمس و دو و قال احمد و کرده و شش زیادت بر سبع و ابن عبد البر گفته باشد که پنج کلمه
 که قائلان بر زیادت بر سبع و دواردی گفته زیادت بر سبع است نهی گویم در روایت ابو داود و آمده و سبب او اکثرین ملک قطعا شش شریعت زیادت بر سبع است
 ابدان عیالها و مواضع الوضوء منها و آواز کند و غسل اعضا از جای راست می و جای وضو یعنی اعضا می آن از وی فرمود
 اینست که غسل سوئی بمنزله غسل ایماست و در ابتدا بیامین و مواضع وضو اگر ام این اعضاست و در سبب گفته و روی و آلات است برپا
 و غسل بیامین و مراد بر آن چیزی است که غسل جانب این است و نیست میان می و مواضع وضو از وی منافات بنا بر امکان برایت بهر دو
 و گفته اند مراد برایت بیامین و غسلات است که نیست وضو در آن مواضع وضو از آن و غسل و متصل وضو است و حکمت و دل بر وضو چو
 سمت سومین است و در وضو اثر غره و تحمیل و ظاهر از مواضع وضو و دخول مضغه و اشتقاق است نهی و فی لفظ البخاری عن ام عطیة
 فطهرنا شعرها ثلثة قرون قال فلیتاه خلفها این باقیم ماموی و او را کسب و پس انداختیم آن میسوی را بر پشت می و در اینجا
 دلیل است بر این باقیم می است و ضغیه گویند مو را پس پشت ارسال باید کرد و هم بر وضو شستن و در بر پشت این نیز باقیم آنحضرت با فانی
 بوده باشد با صلوات بود و فعل می در شرح و الله اعلم انتمی گویم و بگوئی گفت که ام عطیة این کار را از خود کرد و نام آنحضرت و لیکن مصنف گفت که
 لفظ صحیدین منصوب این است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اجلسن شعرها خلفها و در حرج این جان است و اجعل لها ثلثة قرون من الغره

[illegible]

عبدالله بن محمد بن عقیل است و در سنی الخط است حدیث او صالح است ثابت است نه انفعروا و تکلیف اذا خالف كما یجوز فلا یقبل مصنف لفته مکرر از حدیث یارب الزناغ از ابن عمر حاضر روایت بر عقیل آورده پس اگر ثابت شود جمیع میان او و حدیث عایشه ثابته برین طریق باشد که وی بدانست حسب اطلاع خود که در کتب جامه بود و غیره بری موافق اطلاع خود باشد اگر روایت از علی کرم الله وجهه ثابت شود زیرا که وی بهارش نقل بود متفق علییه واجب از نفس مقدس است که ساز جمیع حدیث باشد پس اگر عاجز باشد از ستر تمام از ستر عورت را مقدم کند و خدا را جان بکشد و بر یا با خشیش و غیره بیندازد چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم با جزو هم خود و صعب بن عمیر کرد و زیاده بر یک جامه منفرد است که در پیش قدم قضا بر دو جامه هم رواست چنانکه در حدیث هم گذشت و از روایت شعبی گذشت که ستم جامه از او درودا و علقه است و قبل ستر در میان افغانند یک قیص بود و نه است دیگر از از انان تا از سوم علقه که از ستر با پیش دران به چند و گفت اند که تکلیف در قیص و در غیر وی بر است پس خطاب نیز که آنحضرت عبدالله بن ابی را در قیص خود گفت کرد و آنچه البخاری و موسی بنی کنس در کتاب او است و در وی این است که قیص است مثل قیص زدم است گفت و نیز در دفتر است بهر این که مذکره البیهقی فی الخلافات در شرح گفته در نهایت یک یک بعد شریعت قیص نیست که وقتی که گفته گفت باشد گویم این سوختن بران است که گفت قیص عرف اهل آن عصر باشد و بعضی گفته اکل در حق رجال یکی از دو صفت است یا این است که ستم باشد پس اوسع و حسن آن نخست بگسترند و بعد از آن دوم و سوم بعد از آن چند یکی را بعد دیگری و از این پس ستم پس از جانب یسار بکام بین آید بعد از آن از جانب بین بیاورد و بدین است بر سر پوشیدن جامه و یا عرب بخلاف اهل هند که جانب بین بالای یسار می کنند و یا این است که از آن دو قیص بهر شانند و درخت باشد یا نادرخت در عرض باشد یا بدین آن زیرا که اکثر ستم اهل قیص محیط در عرض باشد بعد از آن در نافه و چپ در انتهی و **عبدالله بن عمر بن حنبل** رحمه الله عنه قال لما توفي عبد الله بن ابی هرگاه مرد و عبد الله بن ابی که ظاهر اتفاق در بین منافقین بود در مدینه حمله آمدن الی رسول الله علیه و سلم و بعد از آن عبد الله بن ابی رسول خدا صلی الله علیه و سلم فقال اعطی قیصا گفت که قیص را که گفت کنم او را دران بهر این پس او آنحضرت قیص خود را بوی از برای مکافات تا منافق را نزد وی نشسته نماند مکافات ناکرده زیرا که وسع عباس سار و از ستر بر جامه خود پوشانیده بود یا آنکه عبد الله بن عبد الله در می صالح بود و وی از حضرت سوال کرد و عادت شریف چنان بود که سائل را هر دو می کرد پس او را بر این دو و وی بکار بر کرد پس این احسان و اگر مدح و حقیقت با وی شده باشد چه می نیک و وی عظیم منافقین بود و هم بر اتفاق گذشت و در حق وی این که بر نمر و او که لا یتصل علی احد من خلقه و قتلت ابیکم متفق علییه و حدیث دلیل است بر شریعت تکلیف و قیص که مقدم و ظاهر روایت در است که وی قیص از آنحضرت پیش از تکلیف طلبیده بود و مگر معارض این است آنچه در بخاری است از حدیث جابر که آمد آنحضرت عبدالله بن ابی را بعد از دفن وی پس بیرون آورد و او را بینه از حفره گور و از لخت و دمید و روی آپ درین خود پوشانید و از قیص خود و این صریح است و را آنکه اعطا و الباس بهر دو بعد دفن بود و حدیث ابن عمر مخالف است و جمیع میان هر دو باین وجه است که مراد از قول نبی فاعطاه و حدیث ابن عمر است که انعم بذاک پس بر عدت اطلاق اسم عطیه کرد و مجاز برای تحقق وقوع و همچنین قول با و در حدیث جابر بعد از دفن ای و لی فی حفره پس مراد آن باشد که واقع بعد از خارج او از حفره همان نفث برین است و قیص پیش از این پوشانیده شده بود و جمیع میان هر دو در روایت دلالت بر وقوع هر دو معارضه دارد که ایه متفق بر شریعت نیست و نه حدیث است که یاد کرد اگر آمد آنحضرت نسبت بوی ای که مراد از ترسب کرد و گفت اند

که آنحضرت اورا دو قمیص و دو کبلی اول دیگر بعد دفن بمسوا لدر وی در فی الاکلیل الحاکم بالونیده لک و انتاعلم و حسن ابن عباس
 رخصی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: البسوا من ثيابکم البیض فانها من خصالکم و من ثيابکم و من ثيابکم
 فرمود: پیوسته از جامهای خود سفید را بپوشید که آن ثیاب بهترین جامهای شماست و گفتند: فیها من ثيابکم و تکلفین عنید و ان ثمره بای خود را
 و از اینجا معلوم شد که کفن از پاپیو سفید اولی و مستحب است و گذشت حدیث بخاری از انعامی که کفن کرده شد آنحضرت در پیوسته
 و در سبب کفن ثیاب را در وجوب تکلیفین است در ثیاب یا من و وجوب پس آن و لیکن امر در پس مصروف عنه است بنا بر آنکه پیشتین آنحضرت
 غیر البیض را هم ثابت شده و اما تکلفین پس ظاهر نیست که نیست صحت از ان مگر آنکه سفید یافته نشود و چنانکه و تکلفین شد برای احد واقع
 شده که آنحضرت جماعتی را در غر کفن کرد و کما یاتی پس در ضرورت لا باس است و آنکه ابن عباس از حضرت ابن عباس و درده که کفن کرد و
 آنحضرت در قطیعه حمراء پس در سندش قیس بن ربیع است و او ضعیف است و گوید که بروی شتر بنشینید حدیث از جمل فی قبره
 قطیعه حمراء و کذا ما قبله از کفن فی برد حرجه و تقدم الکلام انه یجی بها ثم نزعت رواة الخمسة الا النسائي یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
 و ابن ماجه و نسائی و صححه اللق من یحی و رواه الشافعی و ابن جابر الحاکم و المیهقی و محمد بن ابن القطان فی من فانه احادیثی از کرس
 عن عمران و سمره و ابن عمر و ابی الدرداء و حسن جابر رخصی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا کفن
 احکم احاه فلیحس کفنه فرمود چون تکلیفین کنش یکی از شما را در خود را پس باید که نیک کند کفن او را و از اینجاست که تمام
 و نظیف و سفید باشد پس اسراف و تبذیر و تویر و شست و دران برابر است اما آنچه مسرفان کنند بر او و بکر حرام است و مکروه است حرمت و بکر
 نیکوایی گفته کفنی که سائر نیست حسن نیست پس از اینجاست تکلیفین او و پیچیزی که بپوشد او را تمام و کمال انتهی هر راه مستحکم و رواه
 حمز بن ابی العباس حدیث ابی قتاده و قال حسن بن علی غریبه قال قال ابن المبارک قال سلام ابن مطیع قوله و یحسن کفنه قال هو اضافة باضافه
 الفاء و ای الارباع الفاضل و در امر با حسان کفن دلالت است بر آنکه جلد او را نیکو کند که احسن باشد و زوات و صفت و کیفیت حسن ذات
 که گران قیمت نباشد و منی از ان بیاید و حسن صفت آنکه در حدیث ابن عباس گفته و اما کیفیت وضع ثیاب بر میت پس گذشت و احادیث
 احسان کفن آمده و در ان علت می فرمود شده و علمی انجا بر سر فوفا آورده احسن کفن متواکف فانه بیتها چون و بتر آوردن بها فی قبور هم
 نیز وی از حدیث ام سلمه آورده احسن الکفن و لا تؤذوا موتا که یعویل و لا تبرکین و لا تبا خیر و صیده و لا یقطعه و تحملوا القضا و دینه و اعدوا
 من جبر ان لهور و اعمقوا اذا خفرتم و وسعوا و یجمل احسان الی میت است آنچه امام احمد انصاریت عایشه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ورده من غسل میتا فادی فیها الالبان و لم یفش علیه ما یکن منه عند ذلک خرج من ذنوبه کیرم و لدته امه و قال صلی الله علیه و سلم یطهرکم
 لکان یعلم فان لم یکن یعلم فن ترون عنده حطاس من وجع و اما نه رواه احمد و اخرج الشیخان من حدیث ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من ستر مسلما ستره الله یوم القیامة و اخرج عبد الله بن احمد من حدیث ابی بن کعب ان آدم علیه السلام قبضته الملائکة فغسلوه
 بغفره و طهروه و حفروا له و الحدوا و صلوا علیه و دخلوا قبره و وضعوا علیه اللین ثم خرجوا من القبر ثم خروا علیه التراب ثم غلوا یا بنی آدم فاستسکم
 اما آنچه ابو داود و حاکم و ابن جابر از حدیث ابی سعید آورده اند که چون حاضر شد او را موت و طلیب ثیاب جدید و پیوسته از جامه کفت
 بنیدیم آنحضرت را می فرمود که میت بمحوش می شود و ثیاب خود که در دست و دران پس را بپوشد که در ان جان بدون قصه و وقت را داده
 و ب ثیاب عال یا قولہ تعالی و ثیابا یثک فطیقتهم یعنی علی خود را اصلاح کن و گفت اخبار صریح پیچیده در آنست که مردم محشور می شوند بر سر نه یا

عمران انتی و لیکن حضرت ابی سعید رومی گندابین را و دی علم است برادر از من بعده و حکایت کرد خطابی جمع میان آنها که صحبت در دنیا
 شود و محشور عمران و بهم روایت است از جابر رضی الله عنه کان النبی صلی الله علیه و سلم یجمع بین الرجلین من قبل
 اصل فی شوق و احد بود آنحضرت که جمع میکرد میان دو کس از گفتنیگان غروره احد در یک جامه و دومی جزا جمع دویت است
 در یک جامه بنابر ضرورت و این یکی از دو احتمال است دیگر آنکه جامه را دو پاره کنند و هر یک یک را دو پاره نکنند و این رفتن از اکثر بلکه گفت اند
 ظاهر آنست که قائل نیست با احتمال اول هیچ یکی نیز که در آن اتفاق بشود دویت است و جائز نیست بر هر یک کردن آنها چنانکه هر دو پاره شوند
 ولیکن جعفری نیست که قول جابر و تمام حدیث که گفتن کرده شد بدروغ من در یک نفر دلیل است بر احتمال اول و مثال گفته ظاهر احتمال ثانی است
 یعنی قطع کردن ثواب یا مان هر دو و تقدیم شرعوت آنها چنانکه با حمله کرده شد و سبیل گفته حدیث جابر اوضح است و در عدم قطع ثواب
 میان هر دو پس یکی از دو جائز باشد و قطع جائز است علی الاصل انتی خطابی گفته جابر است جمع کردن در یک جامه در یک قبر و بعضی گفته اند
 مراد موقوف و احد بر واحد است شوق بقول اقصا الشاخذ المفسران فیقد مہ فی الحدیث پسر می گفت وی پرسید که کدام یک از این
 هر دو بیشتر است از دوی گفتن باید داشت من قرآن را پس پیش میگردد او را و بر قبر بیست جانب قبله گوید یا ماست از جهت بودن او
 آفر و دوی جزا جمع جماعت است در یک قبر و گوید که این بنا بر ضرورت است و کتب البخاری باب دفن الرجلین و الثلاثه فی قبری
 و او در فی حدیث جابر و اگر چه روایت جابر در دو کس است اما ذکر سبکس در روایت عبدالرزاق واقع شده که کان یدفن الرجلین و الثلاثه
 فی القبر الواحد و روایت کرده اند اصحاب سنن از هشام بن عامر انصاری گفت آئند انصار البسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم روزی آمد و گفتند
 رسید با قریح و جد فرمود بکنید و وسیع نمایند و بنید و در دو پاره را در یک قبر صحیح الترمذی و مثل است حکم وزن و سه زن و اما در دفن
 وزن در یک قبر پس روایت کرد عبدالرزاق با سنا و حسن از وائل بن الاسقع که دفن کرده می شد مرد وزن در یک قبر پس مقدم کرده می شد
 مرد و ناده می شد زن و او گوید که این هر دو حالتی تزیین میکردند و که بغسل و غسل داده نشدند شهادی احد و از بی معلوم می شود
 که شنید را غسل نیست و عدم غسل متفق علیه است میان ائمه اربعه و مروی نیست که آنحضرت شهادت را غسل داده باشد و اما یکی که بروی
 اطلاق شنیده آمد همچو مطعون و مطعون و فساد و غیره پس ایشان منقول می شوند با جماع در سبیل گفته و بیان رفتن اند جمهور و اهل غایب التفصیل
 از سعید بن السبب و حسن و ابن شریح مروی است که غسل واجب است و حدیث جماعت است بر ایشان و اعجاز حدیث جابر آورده که گفتند
 آنحضرت در گفتنیگان احد که غسل نمیداد ایشان را پس بدستیکه هر زخم یا هر خون بوی مشک دهد و زخم قیامت این حکمت عدم غسل است
 که آنرا بیان کرده و که بصل علیه و نذر او بر ایشان نماز و در دوی خلایق است معروف و میان علما نیز دخیله بر شنید است از
 میگردان و زنا و زنا مالک شافعی نماز بر شنید نیست از امام احمد و قول است و مشهور و معتاد رند بهی عدم صلوة است و بقیل و غیر
 در گذاردن و ناگزاردن از جهت تعارض اوله در مواهب لکن گفته اختلاف است میان فقیه که من صلوة بر شنید زنا و شافعی یعنی حرمت
 یا بمنع عدم وجوب از کلام امام احمد ظاهر می شود که استحباب است و واجب و تسکینید درین باب باین حدیث است که در کتاب مذکور است
 و دلیل ابو حنیفه احادیثی است که در نذر بر شنید آمده خصوصاً در تفسیر احد و می گویند که آن احادیث مثبت است و حدیث جابر نافی و مثبت
 مقدم است بر نافی و گویند که جابر در آن روز مشغول بود با آنکه بدروغالی می گشته شده بودند و بدین آمده بود تا بدیری کند ایشان
 و بر پشت بیدین آمده و آنرا بگوید حضرت رسول بخود فعل آنحضرت مشاهده کرده اثبات آورند و دشمنی گوید حکام از جابر آورده و حکم بصحت گفته

سانم ترا واصل این حدیث در بخاری است باین لفظ که اگر شود این چنین من زنده ام پس استغفار کنم پس تو و دو عالم بجم و در وی ثلاث است بلکه غسل دادن یکی از دو زوج مرد دیگر با جازئت و به قول الجعفی و شوکانی گفته اولی است و تحقیق فی المصنف و البصیفه گفت مردن و زنده بودن بخلاف عکس بنا بر ارتفاع کجای نیست عدت بروی و حدیث را در قول اوست در زوجین و اما اجاب پس البودا و دو مدر است اول از حدیث ابی بکر بن عیاش از محمد بن ابی سہل از کحول آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون مردن با مردان نیست میان ایشان زنی جزوی و مرد و مردان و نیست بجز اولاد ایشان مردی غیر او پس این همه دو بحث نمایند و دفن کنند و این هر دو منکر که کسی از کفنی با بر آید انتهی و محمد بن سہل را بن جهان در ثقات ذکر کرده و گفت بخاری لا یتابع علی حدیثه و از علی کرم الله وجهه است که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم لا تبرز فخذک و لا تنظر الی قبری حتی ولا یسیت رواه ابو داود و ابن ماجه و در سنن شریف اختلاف است رواه احمد و ابن حلیه و صححه ابن حبان و رواه الدارمی و الدارقطنی و البیهقی و در سندش محمد بن یحیی است و نیست وی متقدم بر این بلکه متابع وی است درین روایت صالح بن کیسان نزد احمد و نسائی و ۱۰ اسماء بنت عمیس رضی الله عنه ان فاطمة رضی الله عنها او صحت ان ۱۰ علی علیه السلام در سبک فاطمه زهرا وصیت کرد ایست که غسل دهد او را علی رضی الله عنه و این نیز اول است بر آنچه اول است حدیث اول و اما غسل زن زوج خود را پس بایش روایت ابو داود است از عایشه که گفت از او سئلت بن امری با استدرت ما غسل سئالت سلمه الله علیه و سلم غیر سناده و صحیح الحاکم اگرچه قول صحابیه است و همچنین حدیث فاطمه رضی الله عنها و ثلاثی که در این امری معروف بود در حدیث دبی صلی الله علیه و سلم و مویدا و است روایت یحیی که ابوبکر رضی الله عنه وصیت کرد زن خود را است عمیس را که غسل دهد او را و است ثابت کرد و بعد از عمر بن عثمان بنا بر ضعف خود از ان و این در محضر صحابه بود و هیچ یکی از انما انکار نکرد و بروی درین امر و این فرست از جبهه و همچنین حدیث ابی سہل است بقریب چون باشد از جنس می باین حدیث که نزدیک شود و بده کسی که قریب ترست و شفا الوردی و اگر نزدیک پس بکسی که بنشیند در وی هر دو و بعد از امانت و بر وجه اخبره احمد و الطبرانی و در سنن شریف جعفی است شوکانی گفته این حدیث اگرچه صالح احتجاج نیست لیکن قریب از مرتبت است و زیادت مهر و شفقت است که موجب کمال غایت با و است انتهی و بخلاف درین سلسله احمد بن حنبل راست گفت بنا بر ارتفاع کجای که از فی الشرح و در دلیل الطالب که از کتب شما بایست گفته در لعل ان انبیل زوجت و امته و بنت و دن سبع و المرأة غسل زوجها و سیدنا و این دو کتب سبع انتهی رواه الدارقطنی و الشافعی و ابو نعیم و البیهقی پسنداد حسن و ۱۰ بر پیش فی قصه الفاصلة التي امر النبي صلى الله عليه وسلم بر جمعها فی الزنا و ما رایت است از بزرگ درستان زنی غامیه آنکه امر کرد رسول خدا بر دم او در حدیثنا و غامیه منسوب است بسوی غامیه و یا بد قصه او در حدیث و قال گفت بریده شد امر ارجع الفضل علیها پسته امر کرد آنحضرت پس نماز گذارده شد بروی و دفن کرده شد و از اینجا معلوم شد که نماز بر جنازه مرد و بر جنازه و سرفه و جز آن رواست و لیکن نیست در کجا یک آنحضرت خود بر این نماز گذارده و مالک گفته امام بر مقتول در نماز نگذازد و اگر که فضل بر فساد بری نیز آنمانی نگذازد این چنین است در شرح معنی و لیکن آنحضرت در حق غامیه فرموده انما ثابت لوقتہ لوقتہ من اهل المدينة لو سئتم و اما قال و علماء اخلاف است و نماز بر فساد و بر مقتول در حدیث و بر محارب و بر ولد زنا بر لعن است مذہب علماء کافه صلوة است بر هر کس و مرد و مرد و قاتل نفس و ولد زنا رواه مسلم و وارد شده است در قاتل حدیث شما و عمر و جابر رضی الله عنه قال انی التبت علی غمیه و لم یوحل قتل نفسه بمشاقص آورده شد آنحضرت را بروی

بسته بود جان خود را بشافص جمع مشقت است بحسن فصل عریض و در روایت ترمذی که مرثا قن نیست فیه یصل علیه پس نازنگه
روی و از اینجا معلوم شد که قاتل نفس ناز نگاردن نیست و اختلاف کرده اند علماء درین باب بعضی گفته اند که ناز نگارده شود بر هر که ناز میگردد
پایب قبل و بر قاتل نفس انتهی و مذنب جمهور ایما نیست و نزد امام ابوحنیفه بگذارند و نزد صاحبین نه و بگذارند انتخفت ناز نگارند
تعالی دارد یکی آنکه مردی مطلق باشد چنانکه ترمذی گفته است یا بعضی قاتل نفس لم یصل علیه و بقال لشوکانی دوم آنکه بذات خود نگذاشته و در
مستحکمه چنانکه در حق مدیون و قاتل کرده و ظاهر همین است و در روایتی نیز آمده و این موافق است بقول امام احمد که امام ناز نگار
و دیگران بگذارند ولیکن لفظ حدیث عام است از آن رواه مسلم و النسائی و الترمذی قال حدیث حسن صحیح خطابی گفته سنی که صلوا
عقبه است و روح غیر از مثل فعل وی بود و عمر بن عبد العزیز که بنی وید ناز قاتل نفس کند نکال الا و اعمی و اکثر فقها گویند بصلای
نقی گفته اند و درین حدیث که صحاب بگذارند و بروی و این چنان است که ترک کرد آنحضرت ناز بر قرضدار و اول امر و امر کرد صحاب را بجا نبرد و
بصل گفته اگر ثابت شود امر آنحضرت اصحاب را بجا نبرد قاتل نفس قاتل تمام باشد ورنه رای عمر بن عبد العزیز از وی نیست بحیث مگر آنکه
روایت نسائی است اما نا خلاصی علیه و ازین اخذ توان کرد که غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم بروی نمانداده است و
فی هر حق رحمی الله عنه فی قصه المراهقة التي كانت تقوم المسجد روایت است از ابو هریره در قصه ای که کاروب میرا
سید شریف آنحضرت را صلی الله علیه و سلم تعظیم تاف و خرم قات و تشدید میم و غم که سیریم گفت بعضی کاروب و قاضی کناسه یعنی خاک و بر و این زن
سیاه بود و در روایتی بجای زن جوان آمده بیک راوی که زن بود یا جوانی بود که کاروب میرا و فسال عنها رسول الله صلی الله علیه و
بقالوا ما است پس پرسید آنحضرت مرد را از احوال آن زن پس گفت که مرد و فقال اذا كنتم اذ تنتم في مكانهم صغر و امرهم
بالحل آیا نبود پیشگاه خبر میکرد و مرد یعنی چرا خبر نمیداد پس گویا که صحاب خبر میدادند شندان آن زن و حقیقه نمیدادند و از اینجا
روند ملائق نیست که تکلیف کنیم بسبب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و در حقیقت لم یولد و منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود و صلی الله
علیه و سلم منصف و در جای جزم کرده که این قصه بازن بوده و در بخاری است ان رجلا اسود و امرأة سودا و بیک از ثناب راوی حدیث مکرر
در روایت دیگر بخاری از ثناب صحیح آمده که گفت ولا اراه الا امرأة و ابین جزم کرده است این خرمه از طریق دیگر از ابی هریره و گفت امرأة
سودا و رواه البیهقی ايضا باسناده حسن و سماه نعم محسن و افاد ان الذي اجاب صلی الله علیه و سلم عن سودا هو ابو بكر و در بخاری است تخفص قال
نه انما قال ما فعل ذلك الانسان قالوا مات يا رسول الله الحدیث فقال دلونی على قبرها فدلوه فصلی علیها پس ثناب آنحضرت راه
انیدم و او بر قبر بر آن نیست پس انمودند آنحضرت را بر قبر وی پس ناز نگاردن بروی و اختلاف است و ناز نگاردن بر قبر جمهور علماء
از آنکه مشروع است خواه نگارده باشد پیش ازین یا نه ایما هم نخی و ابوحنیفه و مالک بر آنند که اگر عیش ازین نگارده اند و درست است و در
روایتی از احمد نیز چنین آمده است و در روایتی از مالک آمده که آنکس که نگارده است یکبار نگارده و او آنرا نگارده اند و بگذارند و درست
نزد ابوحنیفه که درست است بر تقدیر بیست که بر نه نشده است و در قبر و تقدیر کرد آنرا مضطرب بود و ز امام ابوحنیفه و ابو یوسف میگویند
آنچه واروده است و را حدیث بر وجه صلوة نیست بلکه بوجه دعا و استغفار است و لهذا ذکر کرده نشده است و بعضی روایات ذکر
بیات و آن روایتی که در آن ذکر تکبیر است صحیح نیست چنانکه مردی است از آنحضرت نگاردن ناز بر شهدای احد بعد از هشت سال
ان بطریق قوم و یصلح لم یولد ناز یا از خصائص نبوی است چنانکه از آن الله تعالی علیه صلوات میگرد و بیک در حدیث بخاری و سلم

حدیث نفی النجاشی رواه احمد و ابن ماجه و الترمذی و حسنه یعنی گفت ترمذی که این حدیث حسن است و حسن ابی هریرة
رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم نفی النجاشی فی الیوم الذی مات فیہ برسی که آنحضرت خیر و ادم دم بارگ
نجاشی در روزیکه مردی در آنروز یعنی همان روز نجاشی بیخ نون و تخفیف جیم و بعد از شین پیوسته و یای مشدود یا مخففه لقب پادشاه
جهنم است هر که باشد و نام این نجاشی که حضرت از مرگ وی خبر داد احمد بود و دین نصاری داشت ایمان آورد و حضرت و هجرت کردند
صحابه بسوی او و وی نه شمای ایشان کرد و خرج به حال المصلی فصفت به حد و کثیر علیه اربعا بیرون آمد آنحضرت با مردم
بسوی صلی علیه پس صفت بمردم و تکبیر کرد و بروی چهار تکبیر و در عبادات است بر آنکه نفی اسم است برای اعلام موت آن
برای مجرای اعلام جائز است و نیز در وی دلالت است بر شریعت نماز جنازه بر غایب و در وی اقوال است اول آنکه شروع است مطلقا
و به قال نجاشی و احمد و غیرهما و گفت ابن جریر که این حدیث باطل است و در وی دلالت است بر شریعت نماز جنازه بر غایب نیست
و راست گفته زیرا که حدیث صحیحی غایب است از معارف سادوی یا مقدم پس عمل بر آن متعین باشد دوم منع است مطلقا و این حدیث
خفیه و مالک است شیخ در ترجمه گفته خفیه گویند که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم غایب نبود بلکه در آنجا بوده و سر بردی
و آورده شده نزد آنحضرت یا کشف کرده شده بوده از وی و روایت امام کافی است و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در غیر نجاشی مثل معانی
منزلی که در برین مرد و آنحضرت بی توکل بود و بر زمین حارثه و جعفر بن ابی طالب که در غزه و مثنی شعیب در نینوا غایبان روایت
کرده اند و در سناد آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و الا آن در جرین شعیب
زادها الله تعالی و شریفا متعارف است و بعضی خفیه نیز میگویند انتی گویند چون در جرین متعارف است و بعضی خفیه نیز میگویند انتی
تا آنکه مخصوص آنحضرت نبوده است و حدیث گذاردن آنحضرت نماز جنازه بر عادی بن معاویه الترمذی و فیل البیاضی از ابی امامه بن سعد و طبقا
از حدیث انس روایت کرده و بسوی آنرا مرجع الجوامع از انس در بیان فضل قل هو الله احد آورده و مصنف در فتح الباری گفته که اگر این سخن
ضعیف و اندکین نظر مجموع طرق و تعدد آن قوی پذیرفته انتی و احادیث نماز بر زمین حارثه و جعفر و ابن رواحه را و قدسی در مخاری روایت کرد
و هم بسوی از عطار و ابی ابن ابی شیبه آورده پس این روایات اگر بالاستقلال در نحو سهتلال نینوا باری از مرگ تابعیت و شهادت خود مال
نیستند و حدیث باب که در صحیحین مروی است تمایز برای اثبات یا غیره کافی است و تاویل و تفسیر بطی ارض یا کشف بوده یا تخفیف یا یا خفیه
به لحاظ است به تامل و احتیاج سند دارد و لهذا ابن و قین العید گفته که این قول محتاج بقتل است و بجز احتمال ثابت نمی شود و در غیر سعاد
گفته بر هر غایب نماز نگذارم ای صاحب شده که بر نجاشی و معاویه بیانی گذارده انتی و عمل جرین مرجع است سوم آنکه نماز بر غایب جائز است و در
همان روز که وی مرده یا قریب از آن بعد از طالب مدت چهارم آنکه جائز است و نفی که است و رجعت قبل باشد و به تفصیل در توبین صاحب است
بر قصد نجاشی در سبیل گفت مانع طلع گفت که نماز بر نجاشی خاص بود و حال آنکه معلوم شده است که اصل عدم خصوصیت است از آنکه کرده اند
بقول ابل قول فاسر که گذارده می شود نماز بر غایب و قوی که مرده باشد در زمین که هیچ کس در آن بروی نماز نگذارد است بهیچ نجاشی که در شهر
در زمین شده که اهل آنجا مسلمان نبودند و اختاره ابن تیمیة و نقله المصنف فی فتح الباری عن الخطابی و انه استحسنه ابو یانی گفته که این
محمول است و لیکن واقف نشدم من در چیزی از اخبار که نماز نگذارد بروی بهیچ یکی در شهر وی انتی گویند آنجا ثابت شود که بر نجاشی هیچ
کس در بطوری نماز جنازه نگذارده بود و این جهت آنحضرت گذارد تا هم قول تمام نیست زیرا که ثابت شده که معاویه نماز در مدینه نکرد

وزید و جعفر و ابن واحد و غیره و موته شهید شدند و مسلمانان بر ایشان نماز گذاردند و منع نماز است بر همه گذاردن پس این چه بر چه است
 و این جواب بر قاعد حنفیه است که بر شهید نماز نمی گذارند و نه نماز بر سعادیه برای جنت کافیست متفق علیها و نیز این حدیث مجتهد حنفیه است
 در اثبات چهار تکبیر برای جنازه نیز اگر این حدیث را طریق و الفاظ است ابن عبدالبر و سبک تانک از طریق کبرین سلیمان بن ابی حمزه علی آورد
 که بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که تکبیری گفت بر جنازه چهار و پنج و هفت تا آنکه آمد موت نجاشی پس بیرون آمد بسوی مصطفی صفت بستند
 مردم پس او گفت چهار تکبیر است ثابت ماند بر چهار تا آنکه وفات داد و او را خدای عز و جل رواه البیهقی و رواه ابن المنذر و بعد از این شعبه
 و نیز روایت کرد یحیی از ابی وائل که تکبیری گفت شد در عهد آنحضرت چهار و پنج و شش و هفت پس جمع کرد و عمر بن خطاب اصحاب را خبر داد
 هر کس پس با پنج دیده بود پس جمع کرد ایشان را بر چهار تکبیرات و روایت کرد از طریق ابی امام غنی که جمیع شد از اصحاب آنحضرت و خانه ابن مسعود
 پس اجتماع کردند بر یک تکبیر بر جنازه چهارست گفت راضی اولی چهار تکبیر است بنا بر نظر ارموین و اتفاق صحابه و الله اعلم و جمیع است
 از حنفیه که از هر حدیث استدلال می کنند بر آنچه موافق غرض آنماست و ترک می کنند احتجاج با آنچه موافق غرض است اگر چه دلالت حدیث بر هر
 امر یکسان باشد چنانکه صنف ایشان درین باب است که بر این تکبیرات بحث آورده و بنا بر غائب که دلالت حدیث بر این امر صحت از دلالت
 بر چهار تکبیر قائل نشده و چنانکه در حدیث عدم غسل شهید و عدم نماز بران یکی را گرفته و دیگری را گذاشته و این نیز قسم صنف ظاهرست و نقد
 را می و قیاس بر بنصیر و اوله و اوله انکار و معنی از علما و هر چه بر اصول و فروع ایشان متوجه شده و نیست این که در ترجیح با صریح و کلام
 از مواضع چنانکه معلوم شده و بیاورد و نیز استدلال کرده اند علما این حدیث بر کراهت نماز بر جنازه و در سجد بنا بر خروج آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم و قول که است حنفیه و آنکه است و رد کرده اند باینکه در حدیث نمی از نماز در سجده است و آنچه مکرر است نزد قائل کراهت از اجل
 میست است و مسجد و آنحضرت که بیرون آمده بر تعظیم شان نجاشی و کثیر جماعت معطلین بروی بودند و نیز برین حدیث شریعت صحت
 بر جنازه نیز را که بخاری درین قصه از حدیث جابر آورده که وی در صفت ثانی یا ثالث بود و بقرین البخاری باب من صفت صفین او گفته است
 الجنائز خلف الامام و درین حدیث انما غلظت نوت اغلام ایشان است بیعت وی در درو و یک وفات کرد با یحیی که با این مرید و حشمت است
 و عمر ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت النبی صلی الله علیه و سلم یقول ما من رجل مسلم یجوز فی موت فیه قوم
 علی جنازه اربعون رجلا کانت چیچ مردی مسلمان که بر مردی است بر جنازه وی چهل مرد و درین اشارت است که جمیع
 ایشان را مسلمانان بر جنازه و دعای ایشان مؤثر است و اگر مرد از قیام نماز باشد احتیاج با این قید نیست که فرموده اند ایضاً کون بالله
 شیعاً که شریک نمی گردانند آن چهل مرد و بخدا چینی را و تواند بود که این قید برای احترام باشد از مسلمانان مشرک کما قال تعالی و ما
 یؤمنون الا کلمه باللّه الا و هو فقیه کون و چون اتفاقاً از شرک خصوصاً از انزاد و غایت وقت و مقامات خیلی پیوست
 لغذا و کاین جمله بقصد تمیز غافلان و ایضا و انما مناسبت تمام دارد و بمقام و در ذکر عدد و اربعین دلیل است بر فضیلت کثیر جماعت
 بر میت و در روایت آمده نیست هیچ مسلمان که نماز گذارد بروی ائمتی از مسلمانان که بر سرند ایشان همه را یک حدیث شفاعت کنند و حق
 این مسلمانان را آنکه قبول کرده شود و شفاعت ایشان و در روایتی سه صفت آمده رواه اصحاب یسین فاشی گفت می گویند که این احادیث
 بخیر است مسلمانان واقف شده که هر سه را جواب موافق سوالی شان داده و بجهل که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر داده باشد هر یکی را قبول
 شفاعت هر واحد برین اعداد و نیست تخلفی میان اینها زیرا که مفهوم عدد و مطرح است با وجود این پس جمله حدیث ممول است

و شفاعت اعلیٰ و جمیع بجز است الا شفیعهم الله فیہ مگر آنکه قبول کند شفاعت ایشان را خدا می توانی و در روی بکلیت
 بریکه شفاعت مومن نافع و مقبول است نزد او تعالی و رواه مسلم این نکلان در وفات الاعیان گفته اند از ده کرده شد که نیک
 حاضر شد جنازه امام احمد بن حنبل رضی الله عنه از مردان پس بودند شصت کک و از زنان شصت هزار و گفته اند اسلام آوردند
 روزیکه مردی بکلیت بزرگس از نصاری و یهود و مجوس اثنی و پچنین در جنازه شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن تمیم مدینه مدینه سده از اهل
 بسیار شد و کک و شصت هزار مرد و پانزده هزار زن بشمار در آمد و جنازه امام احمد با طلا و عقیقه بود سبب کثرت اهل بلد و تعظیم آنرا برای او
 بخلاف شیخ که در دمشق وفات یافت و اهل آن عشر عشر اهل بغداد نبودند مگر حاضر نبود و سیسی العین النخعی اننا لیس فی درقول علی
 در جریده و می نوشته لم یجد فی الاسلام من اجمع فی جنازه لما مات ما اجمع فی جنازه الا شیخ نفی الدین بن حمیه مدینه مدینه غیر امام احمد کما اشار
 الیه الحافظ ابن ناصر الدین فی الروا الوافقه صح عنه علیه السلام انتم شهداء الله فی الارض انتهی و از اینجا قیاس باید کرد که چون شفاعت
 چهل کس مقبول باشد شفاعت این قدر جماعت چه کار خواهد کرد و لهذا در حق این هر دو امام هر مسلم بعد موت ایشان صلای سلام و مانات
 حسنه کثیره و دین اند و بر علو رتبه ایشان و رحمت مطلع شده و الله یخص بر رحمت من یشاء و عن مسرقه بن حذاف
 رخی الله عنه قال صلیت و را رسول الله صلی الله علیه و سلم علی امرأة ماتت فی نفاها فقام و سوطا فکف
 سموا فکفوا و هم لیس آنحضرت بزرگه زنی که مرد و حالت زچگی لیس است و آنحضرت در وسط آن زن روایت مشهور بخبر یکس است و مسکون
 سین نیز روایت کرده اند و خبر یکس میلک و مسکون یعنی میان است چنانکه بعضی نظر گرفته اند که متحرک است یعنی یکی است که نمی بیند
 و از جانی بجائی نمی رود و ساکن متحرک است یعنی می چنبد و در مواضع متعده است متفق علیه در ترجمه گفته و این متمسک شافعی است که
 میگوید بخبر است و وقت امام نزد عجمه امراة و مذ سب نزد آنست که بایست مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن شیخ ابن همام گفته
 لکن حدیث منافی صدر است زیرا که صدر و سوط است باعتبار اعضا زیرا که فوق آن دست و دست و تحت وی بطن و زنا و پچنین که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم حمای صدر ایستاده باشد اکل عجمه و راوی گمان کرده که قابل عجمه ایستاد از جهت تقارب هر دو محل شمنی گفته که روایت
 از ابی حنیفه یحیی یوسف که بایست امام از زن مقابل عجمه چنانکه مذ سب جماعت است انتهی در حجه الله الیه است امام در جنازه بجائی ایستاده
 میت در میان او و مذ میان قبل باشد انتهی شوکانی گفته بایست امام بر سر مرد و سینه زن زیرا که در حدیث انس بن مالک است که وی سنان
 گذارد و جنازه مردی بکست تا نزدیک سر او و چون بروی شتد آن جنازه آوردند و جنازه زنی پس نگذاشتند و وی ایستاد و بر سوط او
 پس سینه شد از آن و گفته شد که آیا رسول خدا پچنین می کرد و می ایستاد و در جنازه مرد و زن گفت بان اخرج احمد و ابو داود و الترمذی
 و حسنه و ابن ماجه و لفظ ابی داود اینست که پچنین می گذارد و آنحضرت و می ایستاد و نزدیک سر مرد و عجمه زن گفت انس حدیث صحیحین که
 و کتاب است مخالف روایت عجمه نیست زیرا که عجمه و زن و سوط است و خلاف درین مسلم و عوف است و حق همین است که گفته شد
 انتهی و در سبیل گفته در حدیث دلیل است بر شریعت قیام نزد و سوط زن و این منسوب است و واجب استقبال خبری است و نسبت مرد باشد
 یا زن و اختلاف علم است و حکم استقبال در حق مرد و زن ابو حنیفه گفته هر دو برابر اند و مردی است از شافعی که بایستد برابر سر مرد
 و عجمه زن حدیث انس که گذشت مگر آنکه صف و شصت گفته اند که اشاره کرد بخامی بایر و حدیث سمره بسوی تفضیل حدیث انس است
 و گفته شد تطهیرین هر دو فلا تفضیل و عن روایت از ابی سلمه بن عبد الرحمن که بر سبک عایشه رضی الله عنها هرگاه

که در مسجد بن ابی وقاص قائلت گفت در آنجا در مسجد تا آنکه نماز گذارم من بروی سبیل انکار کرده شد این سخن بر عایشه علیها السلام گفت و الله
صلی الله علیه و سلم می آید بیضه آنکه اسون که هر یک از اینها را که در آنجا حضرت برود و پس از آنکه نماز گذارم و پیش
و پیش می آید در مسجد و در سبیل و در سبیل است و هر دو صحابی اند و مشهور است که با هر دو امام ائمه اثنان
در سبیل بن برید است و در روایت آمده که گفت عایشه عجب است زود فراموشی مردم عمل آنحضرت صلی الله علیه و سلم را و او مسلم و در پیشگاه
گفته علماء اختلاف است در گذار و بی صلوة جنازه در مسجد پس نزد ما که دوست خواهد یافت و قوم در مسجد باشند یا بیست خارج مسجد باشد
و قوم در مسجد یا امام یا بعضی از قوم خارج مسجد باشد و بیست و باقی قوم در مسجد یا بیست و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کتاب است
بنابر آنست که مسجد یعنی هر ای نماز فرض و قوایع است از نوافل و ذکر و ندیس علم و بعضی گفته اند که بیست و وقتی که بیست خارج مسجد باشد
و این بنابر آنست که اگر بیست از جهت ثلث مسجد است و اول موافق است باطلان حدیث اما اختلاف کرده اند که اگر بیست نیز بیست
یا بخوبی و اول ظاهر است و در شافعی جائز است به هر که است و مذاهب مالکی موافق است و از امام احمد نفی یافتیم و ظاهر آنست که با
شافعی است دلیل شافعی حدیث عایشه است و تنگ ابی حنیفه و مالک حدیث ابی هریره است که هر که نماز گذارد بیست و مسجد خارج است هر دو را
و اما حدیث عایشه روایت و آنکه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت میشود همین مقدار است که آنحضرت این را یکبار کرد و تواند که از جهت حضور
باشد که باعث بران شده باشد و در روایت آمده است که آنحضرت مسکف بود از این جهت بلکه او نیز در روایت آمده است که جنازه خارج
مسجد بود و درین صورت اختلاف میان خفیه و نیز گفته اند که صلی الله علیه و سلم متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد با اعتبار
قربتی بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نمانده شد جنازه سعد بن ابی وقاص نزد حجر است از خارج مطهره ایضا یعنی بر آن است و ظاهر
می شود که این است معنی روایت کرده شده است از ابو یوسف که اگر در مسجد باشد جائز است در وی به هر که است و نیز انکار صحابه تا این
با کثرت ایشان دلیل است بر آنکه امر قریب یافته بود بعد از آن بر ترک تنگ و از بیجا معلوم شد که نسبت عایشه مردم را بنیان محل سخن است بلکه
دی رضی الله عنهما فراموش کردن تنگ فعل سابق را که قیل و در شرح سخن در بیجا بسیار است فلیتظر فترت انتی گفت کتاب حروف عقی غنایب
محمود و شافعی و ابو یوسف موافق حدیث باب عدم کراهت صلوة جنازه است در مسجد و هو الاقوی زیرا که آنحضرت شیخ در وجه کراهت نزد
خفیه ذکر کرده رای مخفیست معارض روایت حدیث نتواند شد و همچنین آنچه در وجه خارج مسجد گفته و دلیل که از حدیث آورده و تحقیقش اینست
که حدیث مذکور نزد ابو داود و ابی یوسف متن صلی الله علیه و سلم جنازه فی المسجد فلا شیء و امام احمد تصریح کرده بر ضعفی زیرا که آنحضرت در آن حال
مولی الله و در بیضعف است با آنکه در تنگ مشهوره سنن ابو داود و بیضاوی علم است پس حجت باشد بر خفیه نه حجت بر خفیه زیرا که قائل جواز
و قول مخصوص است با آنکه عایشه قد فرغ است با یکایم و بیست از عمر و شی الله عنه که نماز گذارد و او یکبار در مسجد و همچنین نماز گذارند
بر مسجد و انکار نکرد هیچ کس از صحابه بر آن پس معلوم شد که نسبت کردن عایشه بنیان را بسوی آنها بر جای خود است و توان لسانیان وی
رضی الله عنهما تنگ فعل سابق را ظاهر است و تنگ بودن النص متأخری تواند شد و اینجا هیچ نصی که دلالت کند بر نفی از نماز جنازه در مسجد
موجود نیست و تا و بی نماز بر هر دو پس بنابر آنکه آن هر دو خارج از مسجد بودند آن حضرت داخل مسجد بنا که کرده اند مخالف ظاهر احتجاج
عایشه است و در سبیل گفته اند بخفی آمده و در قدوسی است که اگر بیست خفیه است بر مردم چون نماز در مسجد بر جنازه احتجاج که در است بقدر
که آنحضرت در مسجد بروی نماز و یکبار بسوی فضا بر آید و جواب از آن گذشت و نیز اینجا جنازه بنماشی حاضر نمود و نماز بر جنازه ظاهر بیست است

اور انصار بسوی پہنچ کتاب حدیث نسبت مکررہ اندھا صحبت وی از عدم صحت معلوم می شد و نیز این قوم بحالی است و وی ثانی است ابن کثیر
 نسبت پس مقدم باشد بران و ہم نقل این مندر از ابن مسعود و قول بشر عیبت آن گوشتہ و از او کہ وجوب است کہ ایشان اتفاق کرده اند
 بر آنکہ این نماز است و حدیث لاصلوٰۃ الا بغاۃ الکتاب ثابت شدہ پس این نماز ہم داخل باشد زیر عموم و اخرج وی از ان محتاج بسوئی
 دلیل است شیخ در جرجہ گفت علمای خفیه کہ در صلوٰۃ جنازہ قرات فاتحہ نیست مگر آنکہ بہ نیت دعا و شایانہ خواند و می گویند کہ نیت نشاء
 از پیجہ صلی اللہ علیہ وسلم خواندن آن و این مذہب ابی حنیفہ و مالک و ثوری است و عمل صحابہ در آن مختلف آمدہ و طحاوی گفت نشاء
 کہ خواندن بعضی صحابہ فاتحہ را در صلوٰۃ جنازہ بطریق ثناء و دعا بود نہ بر وجہ قربت و نزد شافعی بخواند فاتحہ را و از کلام شیخ الباری ظاہر شد
 کہ مراد وی باین مشروعیست قرات است نہ وجوب آن و در کربانی گفت کہ واجب است و مراد بحت و کلام ابن عباس طریقیہ مسکونہ و در
 و طبعی نیز بچندین گفتہ و اللہ اعلم انتہی و شیخی گفت اگر بہ نیت ثناء خواند نیز و مانع جائز است و آنکہ ابن ہمام گفتہ کہ قرات در نماز جنازہ
 بعد از تکبیر از آنحضرت بثبوت نہ پیوستہ انتہی مساحت است چه بعد روایت قرات فاتحہ از ابن عباس فعلًا و قولًا در بخاری و ابوداؤد
 و نسائی و ترمذی بلفظ اتماستہ چہ عمل تشکیک است و قولی صحابی اتماستہ او من استہ و حکم فروع است چنانکہ در علم اصول
 حدیث ثابت شدہ و تاویل سنت بطریقہ مسکونہ فی الدین نہ طریقہ مالوۃ از سید المرسلین خلاف ظاہر حدیث و قاعدہ اصول است
 خصوصًا وقتی کہ احادیث دیگر شاہ حدیث ابن عباس باشند باین ماجا نصیحت ام شریک آورده کہ گفت اگر در مارا رسول خدا صلی
 علیہ وسلم کہ بخوانیم فاتحہ الکتاب بر جنازہ و در سندش ضعیفی بپسیر است کہ حدیث ابن عباس جبرانی می کند و امر از او کہ وجوب است و نیز
 حدیثی درمنی از خواندن فاتحہ بصریح موجود نیست و حدیث خواندن در سنن و صحاح ہر دوست کما قال المصنف رواۃ البخاری
 و ایل السنن و الکام و ابویعلی فی مسندہ و زیادہ کہ در لفظ سورہ را بہیچ گفتہ ذکر سورہ غیر محفوظ است و گفت نووی استناش صحیح
 و ابن خزیمہ و صحیح خود و نسائی باین لفظ روایت کردہ اند کہ پس گرفتہ دست او و پرسید مش از ان پس گفت آرسہ امی پس برادر سن
 ان حق و ستہ و نیز نسائی از طریق دیگر باین لفظ آورده کہ خواند فاتحہ و سورہ بجز تا آنکہ شنوایند یا پس ہر گاہ فارغ شدم گرفتہ دست او را
 و پرسیدم از ان گفت سنتہ و حق و روایت کرد ترمذی از ابن عباس کہ خواند آنحضرت بر جنازہ فاتحہ الکتاب پس گفت صحیح نیست
 صحیح از ابن عباس قول است من استہ عالم گفتہ اجماع کردہ اند قول صحابی من استہ حدیث سنہ است مصنف گفتہ کہ انقل الاجماع
 مع ان الخلاف عند اہل الحدیث و الاصولیین شہید انتہی گویم و اگر چہ خلاف دران مشہور باشد لیکن شک نیست کہ جائز باشد راجح
 بر نفی و اللہ اعلم و حسن عوف بن مالک اشجعی صحابی است و اول مشاہیر و خیرست رحمہ اللہ عنہ قال اصلی رسول اللہ
 فقلت لما نزل رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم علی جنازۃ بر جنازہ محفوظ است من دعائے پس یاد گرفتہ من چیزے
 از دعائے آنحضرت کہ می گفت اللہم اغفر لہ و ارحمہ و عافہ و اعف عنہ خداوند یا مروت کن اورا و عافیت
 و سلامت بخش اورا و عفو کن از وی و اگر کہ شزلہ و گرامی دار معافی اورا نزل بضم نون و سکون زائد بضم زائد بر آمدہ انچہ پیش من
 نزد آمدند و عند طعام و وضع منخلہ و اغسلہ بالماء و الشیل و اللبر و قراخ کرد ان جای در آمدن آرسہ تیرہ دست و بیستوی
 اورا بآب و برون و ذلک یعنی باضیع مطران کنایت است از تمام مغفرت و کمال آن و نقہ من الخطایا کنایت الثواب و بعض
 من الدنس و پاک کن اورا و الخطایا چنانکہ پاک کردم تو جانہ سفید را از چرک و آبدارہ دادا خبرا من دارہ و اہل خبرا من اہلہ

و ادخله الجنة وقه فتنة القبر و عذاب النار و بدل مكره ان اهل السرى و طلقهم بترانه ساني اودرين جان اهل خانه بهتر
 از اهل خانه دمی می مضرا اهل کسان و کسان ساری و جا و جفت بهتر از حضرت دمی و نتوج بر مؤذک هر دو اطلاق باید و مدار اود را
 حضرت و نگاهدار اود از رفتن و آرایش گور و از عذاب آتش عقیقه بن مالک را و می این حدیث است می گوید که چون این عاز حضرت
 در حق آن بیست شندیم رشک بر دم هر دوی تا آنکه آرزو کردیم که کاشکی من می بودم آن بیست تن که حضرت این دعا و حق من میکرد و گویم این
 دعای است که هر مسلمان سلیقه لفظی که آزار ایشان در رشک بر دم هر دوی و آرزو کند که کاش آن مرده دمی بود که تا این دعا می نوی در حق و
 صادر شدی و اگر هر یکی این رشک نمی برد و آرزو نمی کند باری من خود میغته و آشفته این آرزویم ختم الله علی باطنی و اذ اقنی حلاوة ضوایه
 الالهی امیدواریم که این دعا بر جنازه من خوانده شود که اگر از زبان نبوی نیست بارسا حروف نبوی است و فیه مالیس فی غیره و حق من
 عرف و بالله التوفیق رواه مسلم یقول که آنحضرت چه کرده باشد باین دعا و عوف آزار یاد گرفت و بختل که از آنحضرت پرسیده باشد
 و حضرت ذکر فرموده دمی یاد گرفت و وقت آنکه از اسرار من و است و بعضی گویند غیر است و بعضی گویند در روز اسرار است
 و در شب چه و در دعای میت اخلاص لائق تر است لقول صلی الله علیه و سلم اخلصوا له بالعدا و سبل گفته ثابت علیه صلی الله علیه و سلم
 اولی واضح الامور و الی قوله فی ذلک هذا الحدیث و کذا الحدیث الا فی انتهی لیس و غیره و فی هر دو حدیثی الله علیه و سلم
 کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی علی جنازة یقول بود آنحضرت چون می گذار و نماز بر جنازه می گفت
 اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبینا و یسیرنا و قریبنا و اولادنا و اولادهم من احببتهم و کسبتهم
 فاجبه علی الاسلام و من نولیتهم متافقی و غیره و لا یمان خداوندایم از زنده مارا و مرده مارا و حاضر مارا و غایب مارا
 و خرد مارا و بزرگ مارا و زار مارا و ماده مارا و خداوند را که از زنده دمی از مالیس زنم و دارا و بر اسلام کس را که بهم را می از این پس میرا و از
 بر ایمان و در ایات اسلام ذکر کرد و در رحمت ایمان زیرا که اسلام نام اعمال ظاهر است و آن در حالت حیات است و در حالت نبوت نیز تصدیق
 قلبی که عبارت از ایمان است همراه نیست و خرد را خود هیچ گناهی نیست پس مراد آنست که ثابت دارا و از تو تکلیف بر افعال صالحه
 و اعمال حسنه اللهم لا تحرمنا اجرک و لا تفضلنا بعدک خداوند ایحوم مگردان مارا اجر را یعنی اجر یکدیگر بمصیبت می بار رسیده
 و مگره مگردان مارا پس از دمی تحریم مانع و ضم آن هر دو روایت است حرم و اجر هم تومید کردن از چیزی رواه مسلم و واضح و لا حرجه
 یعنی اله و او و ترندی و نسائی و ابن ماجه و اخرجه ابن حبان و الحاكم و گفت حاکم او را شاید صحیح است و روایت کرد آنرا از حدیث ابی سلمه از
 عایشه مانند آن و ترندی بجاخر ج شاد به مذکور علل کرده است آنرا بکرم بن عمار گفته که دمی و هم می کند و در حدیث خود و نسائی و ترمذی
 و احمد روایت این حدیث از ابی ابراهیم اشعری عن ابراهیم فرو عا کرده و مسلم ابراهیم مذکور را در کئی ذکر نموده و گفت حماد بن اسحق این روایات
 روایت ابی ابراهیم عن ابراهیم است نقل کرد این را در دمی از دمی گفت پرسیدم حماد بن ابراهیم را از ابراهیم پرسش گفت او را نقل کرد و ابی حماد
 از پدر خود که ابی ابراهیم حمل است و گفت اصح حدیث دین باب حدیث عوف بن مالک است انتی بعضی علی گفته اند که اختلاف احادیث
 دین باب حمل بر آنست که دعا میکرد و آنحضرت بر مرده دعا و بر مرده و دیگر دعا می کرد و دیگر دعا کرده اصلح حاست که دمی از فی التخصیص
 گویم احادیث دو دعا بر میت بسیار است در سنن ابوداود و ابویهریره روایت کرده که دعا کرد و آنحضرت در نماز جنازه اللهم التسمت بها
 و انت خلقنا و انت تربیتنا الاسلام انت قبضت روحنا و انت اعلم بسترنا و علمنا یتما من شانه شانه اولادنا غفر له و غیره و این باجه حدیثی است

و بخاری و ترمذی و خود و دیگر کتب اهل کرامت تا آنکه پاره پاره شد با پوششهای بار و دیگر مرموعین سزا شوکافی گفت جمهوری کند اسرار
 مست و این حرم گفته واجب و بعضی اهل علم گفته اند مستحب است بعد از این موی که گذشت بر آن حضرت یک جنازه که بنیانید
 می نمایند چنانچه و شدن شک پس فرمود بر شامت میانه روی اخرج احد و این ماجه و البیهقی و لیکن در سنن شریفی است و نزد
 و ابو داود و احمد بن حنبل و ابن مسعود آورده اند که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از رفتن در پس جنازه فرمود که از پویه و این حد
 و در سنن احمد بن حنبل است و نیست حدیث ابو موسی صلح احتیاج اگر چه فرض کنند عدم وجود حدیث تا بصورت وجود حدیث چه برسد
 روایت صحیحین بصیغه امر و حدیث ابن مسعود متنی آن نیست زیرا که اسرار دون پویه و دین است و الله اعلم و بهر روایت است از ابو هریر
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من شهد الجنائز حثی بصلی علیها فله أجرها و فی حدیث دیگر که در سنن
 بخاری و ترمذی و ابن مسعود آورده اند که در روزی پس او را بست از ابریک قیراط و آن دو از هم حصه از دنیا را بد و باین حساب نصف و این شد
 که نام ششم حصه از دنیا است و بعضی است چهارم حصه از دنیا را گفت اند پس ربع و این باشد و من شهد ها حثی ثلث فله فیها
 و بهر که حاضر شود از آنکه دفن کرده شود پس او را دو قیراط است از ابریک و ما القیراطان قال مثل الجبلین العظیمین گفته شد
 چیست و قیراط گفت مانند دو کوه بزرگ متفق علیہ ابو عوانه تصریح کرده که قاتل و ما القیراطان ابو هریره است و مسلم و حثی
 توضع فی الحد و در روایت مسلم چنین است تا آنکه نمانده شود جنازه یعنی میت و محدود الجنائز و در روایتی از بخاری از حدیث
 ابو هریره چنین است من تبع و در روایتی اتبع متشدد جنازه مسلم ایمانا و احتسابا و کان معه حتی یصلی علیها کسی که
 پیروی کند جنازه مسلمان را بهجت ایمان آوردن و فرموده شرع و طلب کردن ثواب و باشد با وی تا آنکه بگذارد نماز بروی و بقیع لا یصلی
 نیز روایت است یعنی تا آنکه نگذارده شود نماز بروی و اول اقوی و اظهر است در فتح گفته تقیید ایمان و احتساب ضرورت زیرا که ترتب ثواب
 بر عمل مستدرعی نیست پس بیرون آمدن از این بر سبیل کافات مجروده یا بر سبیل کافات و بفرغ من دفنجا و تا آنکه فارغ
 گردد یا فارغ کرده شود از دفن می فانه یجمع بقیراطین کل قیراط مثل جبل احد پس بر سبیل باز میگردد و بهر قیراطی که
 آن جان مانند کوه احد است و این تصویر و تمثیل است بر عظمت فضل و ثواب آن و تمام و این است و سببیکه نماز گذارد و پسر بر کرد
 پیش از آنکه دفن کرده شود پس بر سبیل باز میگردد و دیگر قیراط از اجزای نصف اجزای است و رواه مسلم و ابی داود و ابن حنبل و ابو داود
 صحابی روایت کرده اند و واقع شده است و در روایت نسائی فله قیراطان من الاجر کل احد منها اعظم من احد و در روایت مسلم است اصغرهما
 مثل احد و نزد ابن عدی است از روایت و تا آنکه تب لقییراطان من الاجر اخفهما فی میزان یوم الصیامه انقل من جبل احد و شد و یعنی حضور
 و ظاهر حدیث است با و از ابتدای خروج و وارد شده است و لفظ مسلم من خرج مع جنازه من میتنا ثم تبعها حتی ترفن کان لقییراطان
 من الاجر کل قیراط مثل احد و من صلی علیها ثم حج کان لقییراط و روایات چون بعضی می رو کرده شود بعضی مقتضی آنست که نسبت
 مستحق اجزه کور مگر کسیکه نماز گذارد بروی و دیگر و شد او را و گفت مصنف آنچه ظاهر میشود و این است که حصول اجر برای مصلی است
 و اگر چه همراه نرفت زیرا که این کسیکه نماز است لیکن او را قیراط مصلی باشد فقط نه قیراط مصی و متبع و سببیکه منصور از حدیث شروع
 از زید بن ثابت آورده که چون نماز گذاردی بر جنازه او را کردی آنچه بر تو بود و این ابی شیبہ بلفظ اذا صلیتم آورده یعنی صیغه جمع و در آخر
 زیاده کرده و غلط آورده و بن اهلما و معنی وی این است که قضا کردی حق میت و اگر افزودی اجماع پس تراست زیادت اجزای علق الجنائز

قول حمید بن عمار ما علمنا علی الجنائز اذنا ولكن من حی ورجع فله قبر طرأنا حديثا إلى هريرة امير ان وليسا با مبرين الرجل يكن مع
الجنائز يعلی علیها فليس ان يرجع حتى يتاذن وليها اخرجه عبد الرزاق پس منقطع موقوف است و مروی است و معنی دی احادیث
مرفوعه که همه ضعیف است و چون ما را هیچ راهی بسوی معرفت حقیقت و زمان اعمال در آخرت نیست و لا یحیل الله و تعریف کردن
بما آتای جز بطریق تشبیه باحوال مقادیر معروفه نباشد لهذا مقدر را که حاصل می شود از ان تشبیه دادند بقبر طرأنا معقول و صورت
محسوس نمایان شود و چون وزن قیراط نسبت با آنچه از وزن دنیا می شناسیم حقیر بود تشبیه کردند بر معرفت قدری که یک قبر طرأنا را
یک که احد است که معروف است در دینه و قوله در قیراطا هر است در وقوع مطلق و دفن اگر چه از هر فارغ شده و همچنین است لفظ حتی
بوضع فی الخد و در روایت دیگر است نزد مسلم حتی یفرغ من دفنها و در وی بیان و تفسیر چیزی است که در غیبه این روایت است و در
حدیث غریب است و حضور میت و نماز بر وی و دفن او و در وی دلالت بر عظم فضل خدا و تکریم او و میت را و از ارام و محبت ثانی
برای کسی که احسان کرده است بسوی می بعد موت وی تشبیه در محل جنازه بهیچ در سنن کبری بسند خود تا عید الله بن مسعود
آورده که گفت افادنا احدکم الجنائز فلیاتخذ یحیو السیرة الاربعة ثم ینقطع بعدا و ینزف فایسته و هم بسند خود روایت کرده که ان
عثمان بن عفان عمل بن العویثین سر را که فیه یفارقة حتی وضعه و ینزف بسند خود آورده ان اباه هريرة نقل بن عمرو سی سر بر سعد
بن ابی وقاص هم روایت کرده که ان ابن الزبیر حمل بن عمرو سی سر بر المسورین محرمه و از حدیث یوسف بن مالک آورده که گفت
شدت جنازه رابع بن صبیح و فبا ابن عمر و ابن عباس فالتعلق ابن عمر حتی اخذ مقدم السیرة بن القاسمین فوضعه علی کالبه ثم
مشی بها انتهی و عمر سالتهم نیت دی ابو عبد الله ابو عمر است عن ابيه روایت میکند از پدرش که عبد الله بن عمر
بن الخطاب است رضي الله عنه یکبار رفتنای مرینه و ساوات تابعین و اعیان علمای ایشان است مات ستمت ثانیة
و انه است و ستون ستمه روی عن ابيه و غیره انه رای النبی صلی الله علیه و سلم و ابابکر و عمر یمشون امام الجنائز
که وی و دیگر حضرت و ابوبکر و عمر که پیاده می رفتند پیش جنازه و علما اختلاف کرده اند در ان بر هیچ قول اول آنکه سنت است
که رفتن پیش جنازه افضل است و دلیل ایشان همین حدیث سالم است گویند این فعل آنحضرت و فعل خلفای است و نیز می گویند
که قوم شفعاء اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود را خدای می برد و باین رفتن از جمهر و شافعی و احمد و مالک
دویم آنکه رفتن پس جنازه افضل است دلیل آنکه ابن طاووس از پدر خود روایت کرده که رفتن آنحضرت تا آنکه مرد و اگر پس جنازه و حسیب
بن منصور از حدیث علی بنی السمره آورده که مشی خلف جنازه افضل است از مشی پیش اما چو فضل نماز جماعت بر صلوته تنها و سیدش
حسن است و این موقوف را حکم فوج است و از ثم حکایت کرده که امام احمد در سندش محکم کرده است و باین رفتن است امام ابو حنیفه
و از زاعمی و در بعض کتب فقه حنفیه مذکور است که باک نیست بر رفتن پیش جنازه و چپ و راست وی و باین قول حامل می شود و معنی ان الکفارة
شیخ گفته پس رفتن از اول است و اعتبار با اتفاق و تفکر و اقرب است بمعاذت نیز و احتیاج بدان انتهی حشوم آنکه برود پیش و پس
و چپ و راست و علقه البخاری عن النس و اخرجه ابن ابی شیبة موصولا و کذا عبد الرزاق و درین قول توسع است بر شایع کنندگان
و موافق سنت اهرع بالجنائز است و در وی عدم التزام مکان احد است برای مشی که در ان مشقت است بر آنکه انانی پس شوکال گفته
که حق همین است که همه برابر است و روایت پیش پس رفتن آنحضرت سنانی تنویر نیست زیرا که رفتن با جنازه همین پیش پس با جنازه است

از چپ و راست و آنحضرت این چهار شاخه کرده پس هر کس از آنکه مذکور شد بخانه را شاد بودی استی چه تکریم آنکه پیاده هر طریقی که خواهر بود
و سوار پس جنازه بروید و باین رنجه است ثوری و طائفه از علما بلیل حضرت منبر و مرفوعا را کب خفت الجنائز و العاشی جث شامند
انخرجه اصحاب من و صحابه این جهان و حال که چشم آنکه اگر جنازه زنان باشند پیش جنازه بروند و پس آن و الاطعم و باین رنجه است منبری و غیره
رواه الخمسة یعنی احمد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و نیز واقفی و بیهقی و صححه ابن حبان و عبد الرزاق و آله النسائی
و الترمذی و طائفة من اهل الحديث با کرم سال احمد گفت انما هو عن الزهري مرسل و حديث سالم موقوف على ابن عمر من فعله ترمذی گفت
اهل الحديث يروون المرسل اصح قال ابن المبارك و روایت کرد از ابن حبان در صحیح خود از زهري از سالم که بر گفت عبد الله بن عمر پیش جنازه و ابو بکر
و عمر عثمان زهري گفت و که ناک است و ذکر کرد واقفی و علل اختلاف کثیر و ان از زهري گفت اصح قول من قال عن الزهري عن سالم
عن ابيه ان اذ كان ميمى گفت و رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و ابو بکر و عمر بنی پیش جنازه و این مرسل است و گفت بیهقی ان الموصول
ارجح لانه من رواية ابن عيينة و بنو قنفذ و بنو بصيرة ابن المنذر و ابن حزم و مروی است از علی بن ابی حمزة گفت انما عیینة یأبای
خالفه الناس فی هذا الحديث گفت استیقن الزهري من حديثه مرسل است احصیه عیینة و بنو بصيرة سمعته من فیه عن سالم عن ابيه صنف گفت ابن ثانی
و نهیم نیست از ان زهري که وی ضبط کرده که از از زهري شنیده عن سالم عن ابيه و حال همچنین است مگر آنکه در وی اوج است و شاید که زهري
در ان اوج کرده یا حدیث که در ان ابن عیینة را وصله اغیر انقی و گفت نسائی که محمل این حدیث خطاست و صواب مرسل است محمل
آنکه روایت این حدیث از زهري مختلف اند بعضی مرسل کردند و همان است مختار نزد یک اهل حدیث و بعضی موصول نمودند و ان صحت
نزد محمد بن زینب اختلاف شد در علل که مثنی جیش جنازه افضل است یا پس او یا است حب یا بطریق که ما تقدم و عمر و اصحابه
رحی الله عنهم قالت هبنا عن اتباع الجنائز و لم یضرب علینا گفت ام عطیه بنی کرده شدیم با زهري وی کردن جث بانه
و رفتن با وی و واجب و غیره است گویانده نشد را ظاهر بنی کر است است نه تحمیر گویا که وی از زهري شنیده و نه اصل بنی تحمیر است
و زهري اندلسی کر است جمهور اهل علم و ولایت میکنند بر ان روایت ابن ابی شیبہ از حضرت ابی هریره که بود آنحضرت و جنازه پس و دیگر
شنه را و با نیک زهري پس فرمود آنحضرت بگذارد او را ای عمر الحدیث و اخرجه النسائی و ابن ماجه من طریق اخری و رجالنا نقضت متفق علیها
جمهور اهل حدیث و هو لک گفت اندک قول صحابی ننیدان ما را بدون ذکر فاعل حکم وی نیست زیرا که ظاهر است که آمر و ناهای جز آنحضرت نیست
و اما این حدیث پس ثابت شد رفع آن از روایت بخاری و باب حیض از ام عطیه بلغظنا رسول الله صلی الله علیه و سلم حدیث مگر آنکه در حدیث یک
ام عطیه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما ترو و عمر و ابی سعید رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال اذا باع الجنائز فرمود چون چه شنید شما جنازه را که بیرون می آید از درون و اخیال دارد که او رویت جنازه است در وقتیکه
نشسته باشد و جنازه در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول است ففوقوا پس بایستد برای ترحیب و تکریم میت و تظیم لیکان
بیت بول و در بهشت مثالی آن نفس جمع با فلا یجلس و در روایتی یقع حدیثی جمع پس یکدیگر پیروی میکند جنازه را و دیگر او را
باید که نه نشیند تا آنکه نهاده شود و جنازه پس بر زمین یا در دایره اول اصح و او فی نیست با حدیث از ظاهر است در وجوب قیام بر پیش جنازه
چون بگذرد بر کف اگر چه قصد تشییع آن کند و ظاهر شش محرم بر جنازه است از مومن غیور و نوید است رعایت بخاری و مسلم آنحضرت را
در جنازه بودی که گذشت بوسی و قایل کرد آنحضرت قیام را باینکه موت فزع است و در روایتی ایست نفسا و حکم آورده که انما قن الملکات

و احدهما که روایت کرده انشاء تعویذ اعظام العظمی بقبض النفوس و لفظ ابن حبان اعظام الله دست و نیست منافات میان هر دو تعویذ می باشد
 این است حدیث علی کریم الله و جان صلی الله علیه و سلم که فرمود این قول که مراد آنست که با یستاد و با جهنم جنازه و در ظرف
 به قسمت دفع است باینکه علی رضی الله عنه اشاره کرد بقوم که کشیدند بعد از این حدیث بیان کرد و چون این هر دو حدیث متعارض آمد
 علماء اهل انحراف از اختلاف کردند شافعی گفت حدیث علی ناسخ امر بقیام است و در کرده اند باینکه حدیث علی نیست نص در نسخ بنا بر احوال
 این معنی که تعویذی صلی الله علیه و سلم برای بیان جواز باشد و لهذا نووی گفت مختار آنست که مستحب است و اما حدیث عباد بن الصامت
 که بود آنحضرت می یستاد برای جنازه پس گذشت بری عالمی از یہود و گفت: همچنین می کنیم با پسند روز نشینید و مخالفت کنید ایشان را
 از چه احوال پسندن الا لسانی و این مایه و الہزار و البہقی پس این حدیث ضعیف است زیرا کہ در سندش بشر بن رافع است بزرگ گفت
 انفرج بفر و یومئذ الحدیث کذا فی السبل قاضی عیاض گفت رفته است جماعتی از سلف نسخ قیام بحدیث علی انتہی و جواب از ان گذشت
 و اما قیام باشی خلف جنازه تا وضع پس حکم است و منسوخ نشده همین حدیث و یحتمل که مراد نماوان آن بر زمین باشد یا در محدود و مرستی
 حدیث هر دو لفظ و لیکن ترجیح داده است بخاری غیره روایت توضع فی الارض را و رفته اند بعضی سلف بوجوب قیام تا وضع جنازه
 بنا بر آقا نهی آنرا و حدیث ابی ہریرہ و ابی سعید کہ نزد لسانی است ما را اینا رسول الله صلی الله علیه و سلم شہد جنازه و فطخ فی نوح
 و جہور گویند مستحب است متعویذ علیہ و روی الیہ و نحوه من حدیث ابی ہریرہ رضی الله عنه و **و علی ابی اسحق السیسی**
 بسین حمل و کسری بای و حورہ و عین حملہ الہدانی الکوفی علی رضی الله عنه و دیگر صحابہ را دیده تابعی مشہور کشیدہ را و است و لدنشینین
 خلافت عثمان و ثلث و عشرين و مائة ان عبد الله بن زبيل الخطمي الاوسي الكوفي حاضر شد در را و بود سالی و بود امیر
 بگوید و حاضر شد با علی رضی الله عنه و صفین و محل ذکره ابن عبد البر فی الاستیعاب ادخل الميت من رجل القبر بدستیکہ عبد الله بن
 و آورد مرده را و گذران جانب پائین قبر یعنی موضع که آنجا پای مرده می نهد و این از قبیل اطلاق حال بر محل است و قال هذا من السنة
 و گفت کہ این چنین مرده را آوردن از دست است و این مایه از حدیث ابی رافع آورده کہ کشیدند آنحضرت سعد بن ابی وقاص از جنازه و آورد
 بقبر یعنی آنجا بنیاد پایان او و روی است از علی کہ نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و سلم مرده را و از او بعد از طلب پس حکم کرد
 بسر بر نهاده شد جانب پای قبر و سر کرد پس کشیدہ شد شید فی شاح مغرولی این روایت ذکر کرده اما خروج آن بیان ننموده و شافعی
 از ابن عباس کہ کشیدہ شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم یعنی وقت نماز در قبر از جانب سر و یعنی از این عباس فرمود سجود و برپه
 روایت کرده کہ ایشان را آوردند آنحضرت را از طرف قبله و لیکن بعضی تصحیف می کرده و باجماع دین مسلمہ قول است یکی در آوردن است
 از جانب پایان قبر و این رفته است شافعی و احمد و تمسکین و می از جانب سر باین طریقی که جنازه را در پایان قبر نهاده از جانب سر
 بیرون آورده و در قبر گذازند و این یکی از قول شافعی است سوم آنکہ از جانب قبر معترضا در قبر بیارند و این آسان تر است و مذہب ابو حنیفہ
 این است شیخ و زر بن جعفر است نزد آنست کہ نمادہ شود جنازه بجنب قبله از قبر چنانکہ باشد پایان جنازه بجنب پایان آنجا
 و بر داشته شود و است و نمادہ شود و در قبر و همچنین می در آورد آنحضرت مرده را و در قبر و در جہود آنحضرت آفندہ و است نمود کہ از جانب قبله اندوخته
 زیرا کہ تبر شریف ملحق بجہار است انتہی گویم و اردوست نص موافق این مذہب چنانکہ در شرح حدیث جابر بیاید و شوقانی گفته است
 معاصر ما فی بعض اصحاب نزد دفن آنحضرت واقع شده و در سبل گفته کہ استفاد می شود از جمیع احادیث این باب کہ این جمیع نیست

انتی کویم هو الماشی اخرجه ابو داود اختلاف کرده اند و تجلیل قبر عیوب نزد موارث است بنص گفته اند بلند نخواهد بود حقین من
یام و حدیث ابن عباس کس نزد پیغمبر است گفت جلال رسول الله صلی الله علیه و سلم قبر سید شو گفت بقیع لا احفظه الا من حدیث یحیی بن عقیب
بن ابی نعیم را به ضعیف گفته اند مخصوص است بزنان حدیث ابی یحیی که نزد پیغمبر است کوی حاضر شد عاتقه حارث اعور را پس انکار
کرد عبد الله بن یزید که بکثر ازند بروی ثوب را گفت که این مرد است بقیع گفت هذا سنا و حسیج و انکان موقوفاً کویم و یزید اوست روایت
بی هقی از مردی از اهل کوفه که علی بن ابی طالب آرایش را و ایشان دفن میکردند مرده را و گسترده بودند ثوب بر قبر او پس شیهه جامه را از قبر
و گفت این کار با زنان می کنند و عمر بن عمر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا وضعتم
موتاکم فی القبر و چون بنسید شما مرد و بانچه را و در قبر فقولوا ینسب بکونک وقت فردا و درون او در کور بسم الله و علی
صلی الله علیه و سلم رسول الله و در روایت علی ستر رسول الله صلی الله علیه و سلم اخرجه احمد و ابوداود و الترمذی و النسائی و الحاکم و نوای
و صحیح ابن حبان و اعمه المدائنی بالوقف و ریح النسائی و دفعه علی ابن عمر ایضا لیکن برای وی شواهد هر نوع است که در شرح
مغزلی آنرا ذکر کرده و حدیث را بطریق است و درین باب است از عبد الرحمن بن العلاء بن النخاع نزد طبرانی و از ابی امامه نزد عیسی بن یحیی
و سندش ضعیف است و لفظ وی این است که چون نماده شد ام کلثوم بنت رسول خدا در قبر گفت انحضرت منبت اخلاقکم و نسیب
نسیبکم و متماخت حکم تارة اخری بسم الله و فی سبیل الله و علی مله رسول الله الحدیث و شافعی را و عامی دیگر است که سخانش
کرده پس کلام وی دال است بر اینکه در دفن مختار است هر چه برای است ازین ادعیه بخواند بکند حدیثی صحیح و درین امر نیست و صحیح
رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کس عظم المیت کسما احیا شاکستن استخوان مرده همچو
شکستن اوست و طایب حیات ابن عبد البر گفت از اینجا مستفاد میگردد که میت متالم می شود و جمیع آنچه متالم می شود بدان حی و بلازم
این است که مثلند و در دهنه آنچه مثلند و گردان زنده و او را ابوداود و ابوداود با سند علی بن شریط مسلم روایت کرده این را ابوداود و ابوداود
هم بر شرط مسلم ذکره التلمیسی و در امام گفته ان مسلماً را و حال آنکه وی روایت نکرده و ذکره مالک فی الموطا بلا غایع عایشه موقوفه
در روایت کرده احمد و بی هقی و حسن ابن لقطان و زاذان ملجئة من حدیث احمد سلمة و زیاده گردان مایه و نیزه و ارقطی انضیریه ام سلمه
رضی الله عنها این لفظی که اشاره یعنی بر است شکستن استخوان مرده یا شکستن استخوان زنده و گناه مجرب گفته و در روایت است
بر وجوب احترام ایلام میت مثل احترام حی ولیکن زیادت در ثم اشکات مفارقت اوست در عدم ایجاب بخوان و آن محتمل است که میت متالم
می شود مثل تالم حی و قد ورد به حدیث انتی و . . . بن ابی وقاص رضی الله عنه قال گفت سعد و یاری که مرده را
الحید و ابی الحکم بسازید برای دفن من که ساختنی که بیخ لام و ضم اوست و سکن حا و کسو همزه در لغت یعنی سبیل و در شرح مشکافه که
کنده می شود در قبر در جاب قبله و در سبیل گفت هر المهر تحت الجانب القبلی من القبر و الحمد بسو همزه و فتح حاد فتح همزه و کسر جاهر و روایت است
داین کلام را سعد و وقتی گفت که او را گفتند آیا شما برای توجیز می مانند صندوق را بچوب گفت کمینده و انصبوا علی اللین اصحاب
و ابی شامه که نمید بر من شسته می خام بپاشد و کردنی لبن بیخ لام و کسر باروزن گفت و واحدی لبند بر وزن کله و لبن نیز آمده که صانع
رسول الله صلی الله علیه و سلم خانه ساخته شد برای آنحضرت و درین جادیل است بر آنکه ساخته شد برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم
محمد و ابی امامه با سند حسن آورده اند که بودند در مدینه و در مدینه دو مرد یکی حدیث ساخت و دیگر شق پس فرستادند صحابی را و در طلب آن مرد و گفتند

اوشان فی گفته سستی کل کردن و در خانه گفته تطمین قبور را با سحر و جادو و غیره که در آن مطالب کفر و کفر است و این متعجب است با آنچه
 در بعضی السعاده گفته اند که در این بندگان کوی و بران دنیا و آخر و سنگ و شست و غیره آن نکردی و هیچ و گل و غیره آن سخت نکردی و بالایی و نور
 عیارت و قبه ساختی و این جمیع بدعت است و مکر و دغا و مخالف طریق نبوی است انتی و آن یقعد علیة و نی کروا نکه نشسته شود
 بر قبر که آن منافقین عزت و اکرام نمون است و بعضی گفته اند که مرا دشمنی برای تعاضی حاجت است و سفر السعاده گفته است که در این بندگان
 و دشمنی گورده ای که با مال کنند یا بران بجهت کنند یا بالایی آن خشینند و آن بجهت علیة و نی کروا نکه بنا کرده شود و بر بعضی گفته اند
 مراد بنا کردن است بسنگ مانند آن و بعضی گفته اند که مراد بر اینا خیمه زدن است و مانند آن که آن نیز مکر و دغا و منافقین است و بسبب گفته
 حدیث و دلیل است بر تحریم هر چه زید که تحریم اصل است و درنی و رفته اند جمهور با نکه منی در بنا و تخصیص برای تنزیه است و از خود برای
 تحریم و این جمیع در بیان حقیقت و مجاز و شناخته نمی شود که کدام صاف است از محل جمیع بر حقیقت اصل نیست و حال آنکه
 وارد شده است احادیث و درنی از بنا بر قبور و دشمنی بران و چراغ روشن کردن و افزودن دران و با مال نمودن ابو داود و ترمذی
 و سنائی از حدیث ابن مسعود و مرفوعاً آورده اند که لعنت کنند خدا زانان زیارت کنند گور باران و غیره زانان را بر قبور سجده با و چه افغان و در
 لفظه انسانی است منی کروا نکه بنا کرده شود بر قبر یا افزوده شود بران یا کج کرده شود یا پوشیده شود و بر وی و بخاری از حدیث یحیی
 آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مرض خود که بر فراست از آن لعنت کند خدا بود و نفسی را که گوفند قبر پیغمبر
 خود را سجده و ترمذی آورده که گفت علی رضی الله عنه الی الصیاح اسدی را بر می انگیزم ترا بر اینی را انگیزم مرا بران رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم ای که نگذارم هیچ گوی بلندگو را که بر اینی را بگویم و از بعضی با ناک و در صورتی مگر آنکه نابود رسانم آنرا از منی گفته این حدیث حسن است
 و علم و مستقیم بر این علم کرده و داشت اندر رفع قبر و قرون ارض شایع رح گفته این اخبار که تعبیر کرده شده است دران لیکن و تشبیه
 بوش بقوله لا تجعلوا قبری و دنیا بیدین و دران الله صغیر تحریم اند عمارت و دین و تخصیص و وضع صندوق و مزخرف و وضع تاج
 بر قبر و بر ساری او و مسح کردن دیوار قبر را و این مفضی است با بعد عده و فتوح جل بسوی آنچه بودند بران اجماع سابقه از عبادت او دانان پس
 در سنن ابن ابی کثیر قطع این ذریع مفضی الی الفساد است و همین است مناسب حکمت معتبره در شرع احکام از جلب مصالح و دفع مفسدات
 برابر است که با نفسها باشد یا باعتبار با بعضی البیه انتی و این کلامی است حسن و قدوفنا المقام حقیقی است مستقلة انتی کلام ابل
 گویم حدیث باب را ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم هم روایت کرده اند و لفظ ترمذی این است که منی کرد و آنحضرت از جبهه قبر
 و بنا بر وی و نوشتن بران و پیلان نمودن آن حاکم گفته زیادت کتابت و دین حدیث بر شرط مسلم است و بی صحیح غریبه و عمل از ابیه مسلمین
 از مشرق تا مغرب برخلاف اوست انتی یعنی ایشان کتابت می کنند و آنحضرت از آن منی کرده پس این عمل ایشان مضایض صریح صحیح
 شایع است فلا یجای و میس بنا بول قاروره کسرت فی الاسلام و یفند عمری است که چند نامی بسیار مخالف سنت و اسلام محمول شده و بیرونی
 سنن متروک گفته و عجب است از بعضی اهل علم که تا مل خلق را حجت جواز می بیند شیخ و در شرع سفر السعاده بعد ذکر بدعت قبور و در متن مذکور است
 گفته اند که بعضی صاحب سفر السعاده ذکر کرده است و احادیث صحیح و دین باب وارد و اهل سنت و دینان نبوت و خلفای راشدین و صحابه
 و همین بود و لیکن بعد از آن تکلفات و رفتار پیدا شد و مخالفت و سبامات بدان داده یافته و در آخر زمان بهجت اقتصاد نظر عوام بظاهر مسلمین و غیر
 و در جمیع مساجد و قابر شایع و عظام دین چند تا افزوده تا از آنجا است و شکوت اهل اسلام و بار بار مصالح پیدا آید خصوصاً در این بندگان که اعدا

ابوداود و ابن ماجه از حدیث ابوهریره که نمازگزار آنحضرت بر یک جنازه پست بر قبرست و پس حال انابت میدوی از جانب سر او تسبیح را بر او حاتم در نظر گرفته این حدیث باطل است مصنف در تخریص مندرجده لغتم ستادش ظاهر بصحیح است و در سندش سلم بن کلثوم است و نیست در سنن ابن ماجه و غیر او مراد او که بعضی یک حدیث در رجال می نقلات آنرو قد و او این بابی را در وفی کتاب اتفر و لمن ذالو اجابتی و در کمال بعد از او این حدیث بر نقل قول ابو حاتم التمار که در وضع مصنف روح ذکر نموده گفته که روایت کرد و بعضی از طریق محمد بن زیاد از ابی اناس که گفت مر و مردی پس بافته نشد مر او را هیچ حسنه مگر سه عیالت که از اخافت آنرا بر قبری پس بخشیده شد برای می گناه او پس این احادیث بعضی مے شام بعضی استنبه

و عثمان رضي الله عنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا فرغ من دفن الميت يقول

خدا چون مانع می شد از دفن مرده و دفن بعضی سترست و غالباً مرده در سترست و زمین و قبر نیز بعضی دفن است غالباً مرده بر موضع دفن و قبر مخصوص بر دفن انسان است و نیست کسی که دفن کرده شد و زمین بایست است از جهت بودن وی اول است در نوع انسان و وقت علیه می ایستاد بر قبر او و قال وی گفت استغفر و الا تخیرک امر مرشش خواهی از خدا برای برادر خود و سلسله الله التثنیت و سول اسنید برای او از خدایات و شستن املا یعنی در جای سوال ملکی فانه الان یسأل زیر که وی درین دم سوال کرده می شود و پسریده می شود از رب و دین و رسول و درین حدیث دلیل است بر آنکه عاز زندگان سود کننده است مر و بار او استغفار و طلب مرشش را ایشان بایستاد بر رحمت و علیه و در قوله تعالی رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ قَوْلِهِ وَاسْتَغْفِرْ لِكُلِّ بَشَرٍ مِّنْ نَّسْلِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَ لِلْمُؤْمِنَاتِ وَ خَوِیْمَا وَ بَعْضِیْنِ سَمْتَ نَهْ سَمْتَ شَیْخِ اَهْلِ سَمْتَ وَ دَعَا وَ دَرَعَا كَمْ نَوَشْتِ اَنْدَفِ وَ دَعَا لِحَاوِیْلَا لَامَا وَ صَدَقْتُمْ عَنْهُمْ نَفْعَ لِهَ و این دعا و طلب مثبت غیر ملکی نیست که بعد از دفن کنند چنانکه باید و مستحب است نزد بسیاری از اشخاص بعضی از خفیه رواه ابوداود و در الحاکم و البیرونی و غیره می نیست از آنحضرت مگر باین وجه و صححه الحاکم و در وی دلیل است بر آنکه میت در قبر پسریده می شود و او را دیده است بآن احادیث صحیح از انجمله است حدیث انس نزد شیخین که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر ستمیکه مرده چون نهاده می شود در گور خود و بر بگرداند و می باران او می می شود و قرع خال ایشان یعنی آواز پایش و زیاده از کس و سلم و چون بر گردیدند و دفن می آیند او را و فرشته در زیاده که این جهان و فرقی از حدیث ابی هریره که آن هر دو فرشته ازرق اسود اند گفته می شود و یکی را از آن هر دو نفر و دیگری را تکبیر زیاده که در طهرانی در او سکه چشمتای شان مانند دیگمای می است و دندانهای شان مانند صیاصی گاو و آن و آواز بای شان مانند رعد و زیاده که در عبد الرزاق می کاوند زمین را بدندانهای خود و می سپی کشند در میمای خود باین هر دو مطلق است کلان اگر فرزند آنند بران اهل یعنی نتوانند برداشت آنرا و زیاده که بخاری از حدیث برار پس خود کرده می شود و جان مرده در حق می مستغفاری می شود انجمله احادیث که آن هر دو می پسندند و او می گویند چه می پرستی پس اگر خدا بپایست می کند و او می گوید می پرستی مر خدا را پس می گویند چه می گفتی و در حق این مردیست محمد صلی الله علیه و سلم پس موسی می گوید که وی سید هم که وی سید خدا و رسولی است و در سولانی استمدان لا اله الا الله و آن محمد اعبد و رسولی گفت می شود و او را راست گفته پس پسریده نمی شود از چیزی جز آن پست گفته می شود و او را که بر بعضی بود و بران مردی و بران بر گفته شوی انشاء الله تعالی و در بعضی این است که پس ندای کند ندای از آسمان که راست گفت بنده من قرش کشید برای او و بر پشت و یکشاید برای او در می بسوی جنت و بر پشتانید او را از جنت پس می آید او از روح طیب بهشت و کشاده کرده می شود برای او تا بعد بسوی او گفته می شود او را و بین بسوی بقعه خود از آتش و در حق تحقیق تبدیل کرده برای تو خدا مقدر از جنت است

و از آثار و اوست فائده الکتاب و معوضین و تامل **در زیارة القبر** است که اهل مغایر آمده است و اختلاف کرده اند و در و انیدین
 ثواب قرآن برای سیت و وصول ثواب آن بود و صحیح جعل اول است شیخ عبداللہ یاضی در و رض الرباحین آورده که شیخ محمد الدین
 عبدالسلام را در خواب و دید گفت ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بیست نمی رسد و درین عالم برخلاف آن ظاهر شد و در اینجا هم که سید
 انتهى و اعلیٰ فی حق ۴۶ من حدیث ابن ابی اسامة مرفوعاً مطلقاً و طبرانی راست مانند حدیث حمزه از حدیث ابی امام بطریق
 رفع و طول و غلطی این است که چون من بمیرم کنید با من چنانکه امر کرده است ما را رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم امر کرد آنحضرت ما را
 که بکنیم با مردگان خود پس من بود چون مردی که از مردان نما و دفن کردید او را و خنجر بروی خاک پس باید که بایستد مردی از مختار
 سوری و بگوید یا فلان بن فلان و وی یعنی سیتی می شود آنرا و جواب می دهد بستر گوید یا فلان بن فلان چون این باری شنودی نشنیدی در قبر
 بستر گوید یا فلان بن فلان و درین نوبت می گوید را خداوند مرا رحمت خدای تعالی با تو را و لیکن شامی شنودی بستر گوید یا فلان ای فلان آن
 طبرانی که بر آمده تو بر آن از دنیا شهادت ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسوله و اینکه راضی شده که خدای تعالی پروردگار گشت و اسلام
 داشت و قرآن امام تو چون گفت این را میگیر و یکی از ستر نیکوست و دیگر ستر را می گوید بر آن آئینا از پیش این بنده چه کار داریم ما
 با وی اکنون که من سجده تلقین کرد و او را رحمت او را مردی گفت ای رسول خدا اگر نام مادر سیت ندانیم چه کنیم و بیک نسبت کنیم او را
 فرمود نسبت کن بچاک مادر بگمان است انتهى مصنف در تخیض استناد این حدیث صالح است و قد تراه ایضاً فی احکامه و انحرجه
 عبدالعزیز بن شافعی گوید پیش من سبب سبب این حدیث گفته اند که الطبرانی فی الکبیر و فی اسناد جماعه ما عرفهم و در با مش و گفت
 در وی عاصم بن عبداللہ ضعیف است بعد گفت و راوی از ابی امامه سعید از وی است بیاض گذاشت بر وی ابن ابی حاتم و ابن
 اورا شاد است و ذکر در مصنف ح این شواهد را نزد سعید بن منصور و طبرانی و ابن ماجه و صحیح مسلم است از حدیث عمر بن اوس
 که گفت وی نزدیک موت خود چون دفن کند بشارت را بر پایستید که در قبر من بعد از آنچه ذکر کرده می شود شتر و تقسیم کرده می شود گوشت
 وی تا آنکه استخوان سگ نم باشد و بر آنم آنچه مرا رحمت میکنم آن را سب پروردگار خود را از من گوید و احب بن جابر گفت چه سبب است اینکه دفع کنند
 که چون سیت دفن شد مردی استاده میگوید یا فلان بن فلان گفت ندیدم هیچ کس را که کند آنرا مگر اهل شام و قتی که ابو الغیر و بزرگ مردی
 درین باب از ابی بکر بن ابی موسی از شیخ آنکه این چنین می کردند و باین رفته اند شافعی گفت در سنن کر این حدیث تلقین شک
 نمی کنند اهل معرفت بعد از در و وضع آن و سعید بن منصور که از در سنن خود از حمزه بن حبیب از شیخ وی از اهل حصص آورده پس این
 حمصی است و نیست شهادت برای وی درین جمله که فاساد العقیبت فانه الان یسال و همچنین عمر بن العاص که مقدم و حسنم کرد
 حافظ ابن قیم رح در وی بشل کلام منار کتاب الروح این حدیث را از اذله سماع سیت برای کلام احیا گردانیده و نیز عمل بحرف تلقین
 بغیر نیکه کافی در عمل بر آن گردانیده و کل نصحت نکرده بلکه گفته که این حدیث ضعیف است و جعل می شود از کلام امیر که این حدیث ضعیف است
 و عمل بر آن جرعت و یقوت فاطمین و معروف و زیاده بود و الله اعلم بالصواب و **در حدیث ابن الحصب** که اسلمی یضرب با و فتح را
 از شایر صحابه است رضى الله عنه و ترجمه می گذشت قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هیت کعبه من زیارة القبری
 نمی کرده بودم شما را بیست پیش ازین از زیارت کردن قبر ما فرموده پس زیارت کنید آنرا الان و آن حکم اول را منسوخ و انید گفته اند
 که سبب نبی قبر عبد جالبیت بود و غوث آنکه نگویند و گفتند آنچه در جالبیت می کنند و می گردانند اما الان پس شیخ بن مقرن زیارت شد و عبد

روا مسلم و ابوداود و الترمذی و ابن حبان و الحاکم و در قول می زود و با امرست بر می رجال بزیارت و هم از مذاب اتفاق و تا که است
در حق والدین بنابر آثارش که روایتست درین باب شیخ در ترجمه گفته زیارت قبر مستحبست با اتفاق زیرا که مسبب رقت قلب و تکریم موت و
بوسیدگی خنوا و فتنای نیست و جز آن و از آنجا که همه در آن و عامر اموات را در استغفار برای ایشان است و باین وارد شده است سنت
و بود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن و استغفار میکرد برای ایشان و از جمله آداب زیارتست که در بجانب قبر
و پشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد و سلام دهد و مسح نکند قبر را برست و یکسند بر آرد و سخن نشود و در بخاک نماند که این عادت
انصاری است و قرأت قرآن نزد قبر مکروهست نزد ابی حنیفه و نزد محمد مکروه نیست و صدر رشید که یکی از شاخ حنفیه است بقول محمد اخذ کرده
و فتوی هم چنین است و شیخ امام محمد بن فضل گفته که مکروه قرأت قرآن بجز رست و اما مخافت لالباس نیست اگر چه ختم نم کرد و شیخ محمد بن یزید
آمده که بخواند سوره ملک بلند یا نیست و فرقی نیست در میان همه و مخافت در ظاهر روایت از جهت و روایتش مردان زیارت روز جمعه
فاصل ترست از روز برای دیگر خصوصاً در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین زادگاه الله تعالی و شریفه که بیرون می آیند
در اول روز جمعه صلی و بقیع برای زیارت و در روایات آمده که داده می شود برای میت در روز جمعه علم و ادراک بیشتر از آنچه داده می شود روز
و دیگر تا آنکه حیثیت ناسد زائر را زیاده از روز برای دیگر انتهی ملخصاً در تذکره الموتی و القیود گفته ابن ابی الدنیا از عیال رضی الله تعالی عندها روایت
کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند نیست مردی که زیارت کند قبر را در خود را بنشیند آنجا و سلام گوید مگر آنکه مردی در جواب سلام دهد
و همچنین بقیع از ابی هریره روایت کرده مردی که در آنجا در سجده می کند که سلام گوید مگر آنکه مردی در جواب سلام دهد
السلام علیه و ارقام مؤمنین و ائمه و انشاء الله و لکن لا حقون گفتند و از عیال شریفه آن و زیاده کرده بر حرم الله المستقرین و منا و المستأخرین
و سنائی و ابن ماجه از بریده آنحضرت همچنان روایت کرده و بعد لا حقون زیاده کرده است تمام فاطمه و سخن کلمه تسبیح انشاء الله انما و لکن العاقبة و ذی
از ابن عباس و طبری از علی بن الحواری و ابن ابی الدنیا از ابو هریره روایت کرده که هر که داخل مقابر شود و برای آئین از خدا طلب مغفرت کند و بر آئین
صحت کند گوید که نماز جنازه آنها گذارده انتهی فاش که او گذاربات مسنون بلکه واجب زیارت قبر طهر منور حضرت رسول خداست صلی الله علیه
و آله و سلم در حق کسی که مرد و او بر زمین طایفه شود و زمین حضور آن بقیمه روز سعادت آمده و ذکر کرد و در شریعت و استجاب بی نهایتست بلو که جمعه
و هیچ کس در مذاب و استجاب بلکه بایستی غلظی نیست و بعضی اجماع بر آن نقل کرده اند و از ذکر زیارت شریفه با وجود حضور در آنجا تخیر
بلیغ نموده اند و اختلاف کرده اند و اگر بعضی است تقدیم زیارت در زمین سفر بسوی مسجد شریف نبوی صلی الله علیه و سلم باج مختار زیاده و عطا و مجاهد
و غنی و احمد و شافعی تقدیم هر چه است و به قال الامام ابو حنیفه و مذاهب علقه و اسود و عروین بیرون تقدیم زیارت مذکوره است **فائدة** از شیخ الاسلام
احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن تیمیة الحارثی نقل کرده اند که روی محدث لاشد الرجال الا الی ثلثة مساجد و حدیث لا تتخذوا قبری عیال سلام
کرده است بر من زیارت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترشیخ این چهار وجهی یکی شافعی تیمیة السبکی و غیره و شیخ و تشبیه بسیار بر روی کرده و نویست
بفضل و بکفر با من رسانیده و حجر سطوح چون راحت بکشد می راند که بر طریقه مافوره نوشته است که مکروه مطلق شده و می راند از احکام از اصل
زیارت نیست بلکه تصریح کرده که زیارت بر و مکروه نیست یکی شرعی که مقصود از وی سلام بر میت و دعا برای وی باشد و دیگر جمعی که مقصود زائر
از آن طلب حاجت خود از آن میت بود یا دعا نمودن نزد قبر وی یا قصد دعا بدان میت که این سنت نیست و به هیچ یکی از سلف الی که از شافعی
بعده در میان این چهار زیارت اطاعت کلام کرده و از آن معلوم می شود که مقصود وی منع سفر برای زیارتست هر زیارت که باشد مگر کسان را

که قصه در وقت شریف بنیاد و طریقه و صلاح اولیا و شهدا و انبیاء عرض طلب حاجت و طالب خود را از این لطیفی که شرح شریف بران وارد نیست میکنند
 و در ضمن آن مرکب صد کباب یک یک بخت کفریات از بیادیت سفر تا نهایت آن می شوند تا هر یک فرائض و واجبات و دیگر ضروریات دین را آنکه
 اصل زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و دیگر صلواتا مشروح است حاشا ه عن ذلک پس طوطی عین بر روی سنی بر خطا غمی خوشان
 و عجب العجایب این است که امام مالک صاحب مؤلفا و جمعی دیگر از سلف مثل قاضی عیاض مجتبی و الدام الحارثین و غیر هم نیز من می کنند از سفر هر یک
 سه سجد که در صورت و کرده بلکه مالک هر یک زیارت قبر وی صلی الله علیه و سلم گفته که ما حکم ذلک لشوکانی فی نزل الاوطار و در جوابش گفته اند که بر
 قطع و زیارت آن فاعل شده و بعضی گویند اطلاق لفظ زیارت را کرده و داشته و باین حال این هر سه ایضا ابطال درین قول الشیخ الاسلام دانی بود
 اما هیچ یک بکفر ایشان نبوده و این اول دلیل است بر نفسانیت مخالفین در صراط عین بر روی و آند حضرت شاه ولی الله بحث و دلوی روح
 در رساله عربی خود که در ذیل الشیخ الاسلام رضی الله عنه نوشته اند میفرمایند و قد ذکر عذرا من سفر زیارة النبی صلی الله علیه و سلم و لای روی
 کلامه ذلک لیل صریح صحیح فانه لم یمن الزیارة مطلقا بل منع السفر للزیارة بحديث لا تشاء الرجال و حديث لا تتخذوا قری عبد فاذا کان لقوله
 مسلح اجتهادی لاینی این ایشده علیه ذلک لئلا تشاء و انتهى بلفظه و در شانی می اطاعت کباب کرده این موضع لائق ذکر آن نیست و در سطر
 و در شرح که در وقت اخیر می نموده کتابی واقع شده مسمی بالتصامیم علی تخارین السکسکی از تصانیف صاحبان عبدالمادی المقدسی رحمه الله تعالی
 و از آن خود نقل گرفته و روی جواب داده است سبکی را از هر آنچه ایراد کرده است بر شیخ الاسلام درین سله بروی که هیچ صفت را چاره نماند
 از قبولی آن و در تحقیق علوم حدیث و فضیلت داده طبرج علی و آنا کما عراض کرده اند بر روی دین سله با سلسله دیگر بیشتر عشره علم فضل
 و نقابت وی ز سید اند و علو مرتبه و رفعت شان می از کتب طبقات توان دریافت و سید علاء الدین مقدسی حنفی و ابن ناصر الدین
 و مشقی را در مناقب و تراجم می رسائل و کتب مستقله است که بران علمای مذاهب اربعه تقریفا نوشته اند بعضی این رسائل پیش محمد سطر و نیز
 موجود است و از آن حارثین شریفین زادگاه الله تعظیما بهره آورده و ترجمه او در کتاب النباه و دیگر کرامه نوشته بران رجوع باید کرد و تحقیق
 حال واضح شود زاده الترمذی فانیها تذکر الاخره که زیاده کرد و ترجمه از حدیث بریده در سبکی زیارت کردن قبر باو می در آخر سله
 جزین عالم عالم دیگر است که آنجا باید رفت و از اینجا معلوم شد که در زیارت قبور بصفت عجزت و خیرت باید بود فاعل ذلک سبکی بر روی که همین
 میگذری ساکن روجه که عین است و خطوط و قد دوست و خدو و این همه چشمه خورشید جهان افزوست که کبیری تافت بر آرا که جاوده شود
 و زاد ابن ملجمه من حدیث ابن مسعود و ترحم فی الدنيا و زیاده کرد ابن ماجه از حدیث ابن مسعود که درین قبور بخت و خیرت
 میگردانند و دنیا و نفرت می بخشد از آن که چون سر خاتم کار این است این همه تعلق بدنی با چیست که می گوید غریبان شریه می کن و همین
 که نقش عملها چو باطل افتاده است و درین باب حدیث است از ابی هریره نزد مسلم بن الحنفی لفظ کطلب اذن کردن بم خود که زیارت کنم قبر
 ما و خود را پس اذن داد مرا پس زیارت کنید قبر ما را زیرا که آنها یاد می دهنند شمارا موت و رواه الحاکم و ابن بابیه مختصرا و از ابن مسعود و از ابن
 و حاکم و روی ایوب بن یابی متنازع نیست و از ابی سعید و از شافعی و احمد و حاکم و از انس و رواه الحاکم و لفظ وی این است بومر که منی
 سیکو هم شمارا از زیارت قبر پست ظاهر شد مرا که آن رفیق میکند دل را و می گرداند چشم را و یاد میداند آخرت را پس زیارت کنید آنرا و لکن سید
 بهجوده و از ابی ذر و رواه الحاکم الشافعی و سندش ضعیف است و از علی بن ابی طالب علیه السلام رواه احمد و از عایشه بنت حضرت ابا انحضرت
 و زیارت قبور رواه ابن ماجه در سبکی گفته این جمله حدیث را است بر مشروعت زیارت قبور و بیان حکمتی که در وقت و گان اعتبار است

یعنی چند گز فتن اتصال بر دکان و یا درونی موت خود و ترسیدن از انعام بر اعمال خود و نیز که در لفظ ابن مسعود فانا عجرة و ذکره للأخرة و التوبه
 فی الدنيا و چون زیارت ازین امور غالب است مراد و مقصود شرح نیست **انتهی فائده** در مرقع ارواح روایات مختلف آمده جمله از احادیث را
 دلالت است بر آنکه ارواح مومنان در بهشت باشند و ارواح شهیدان نیز عرش اطفال مسلمین بهم در بهشت اند و ارواح کفار در دوزخ و کن
 در قرآن و حدیث ذکر مومنان و کافران آمده مومنان کامل مراد اند و حساب مومنین در مقابل کفار ذکر نشده اند پس احادیث محمول بر مومنین
 کامل که انبیاء و صدیقین و شهدا و صالحین باشند و بعضی احادیث دلالت دارند که جای فرشته ها بیرون بهشت است و بعضی احادیث دلالت
 بر آنکه ارواح مومنین در آسمان بهشت باشند و مثال خود که در بهشت اند می بینند و این احادیث اگر بدرجه صحت رسد محمول بر آن باشد که بعضی
 مومنان اعمال شان آن قدر مساعدت نکند که در داخل بهشت شوند و در آسمان بهشت اند بعضی آنچنان باشند که از آسمان برتر نتوانند رسید و در آ
 زمین آسمان باشند لیکن چندان محسوس منوب نباشند قدرت سیر داشته باشند و بعضی دیگر که منوب سیر باشند قدرت سیر نداشته اند
 و ارواح کفار همیشان در عذبن زیر زمین بهشت جایگزین دوزخ است مجبور باشند و دوزخ پیش آورده شوند آنکه از کفر ضلوع علیک
 عذوا و عشیئا و یوم یوم الناسه اذ خلوا الی فرعون آشک العذاب و دیگر احادیث دلالت دارند که ارواح مومنین
 کفار همیشان در قیوم آنا هستند تا آنکه ارواح انبیاء هم در قیومیشان باشند و بنا بر اختلافات اخبار و آثار احوال علما درین باب مختلف آمده
 ابن عبد البر گفته احادیث اخیر اصح اند و احادیث سوال مکن و فیکر و نمودن بمره و مکان او در بهشت یا در دوزخ و عذاب قبر و ثواب در آن
 و زیارت قبور و سلام بر آن و خطایشان مانند خطای حاضر عاقل دلالت بر همین دارند که ارواح شان در قیومیشان باشند و تسفی و ذکر الکلام
 گفت که ارواح انبیاء چون از جسد بیرون شوند در بهشت بخورند و بنوشند و تنعم کنند و شب بنگاه و در قیوم نیز عرش جایگزین و چنانچه این ارواح
 و شهدا در حکم پرنده سبز نیز عرش باشند و ارواح دیگر مردم طبع از مومنان بیرون نزدیک بهشت باشند آنها را بخورند و تنعم نمانند
 مگر آنکه بهشت را می بینند و ارواح مومنان عاصی در میان آسمان و زمین باشند و میان هوا و آوار و اح کفار در زمین باشند و شکم با بر
 سیاه نیز زمین بهشت و آنرا بوجهی الصالی باشد یا جسد و ارواح را عذاب شود و اجساد را از زرد رسد چنانچه آفتاب بر آسمان است و کوز
 در زمین و تصفیر روح گفت ارواح مسلمانان در عیالین و ارواح کفار در عیالین و هر یک روح را با جسد خود الصالی باشد منوی کشاید آن
 اتصال نیست که در حیات دنیا بود و بلکه اگر شایست داده شود بحال خفته داده شود لیکن آن اتصال از اتصال خفته قوی تر است حیوانی
 گفته باین تقریر حاصل می شود جمیع میان قیوم جمهوری کسب عبد البر نقل کرده و میان احادیث که موافق قول صفت آمده که نظر ارواح عیالین
 عیالین است و قاضی شافعی این بیانی و ذکره الموتی و القیوم بعد از احوال مذکور و سر احادیث و اخبار و آله بر آن فرموده فقیر جمیع این
 مقام بین الاحادیث در آن می بیند که ملاک چون روح مومن را قبض کرده بسوی آسمان می برند یا لا آسمان بهشت می برند از انجا حکم می شود
 که ارواح در عیالین بنویسند و لو را باز بسوی زمین برند که او را از جهان زمین بیدار کرده ایم و باز بسوی جسد سازیم و باز از انجا می بیند که کس
 روح را قیوم جسد آن کند و سوال مکن و فیکر می شود و انبیاء و کسی که شایست نامه با انبیاء هم رسانند شان آنها را سوال ارفع است و بعد و او
 چون بر جواب حق ثابت شود حکم شود که برای او فرشتگی کنند و پوشاک دهند از بهشت و یکشاید برای او دروازه بسوی بهشت بنگاه بود او
 صعود کند بهمان راه که از قبر بهشت باشد بسوی بهشت ارواح انبیاء و شهیدان و صدیقان و اولیاء در آن بهشت باشند و هر کجا خود می
 گیرند و بخورند و بیاشانند و زیر عرش جایگزین و در عیالین و اعلی عیالین هر یک بر حسب مراتب خود باشند و دیگر مومنان را ظاهر است

تا آنجا باشد تا آسان بهشت شود و عصمت مؤمنین بمانا سفرست و نوبت نهد از آسان ترقی میسر نشود و میان آسمان و زمین باشند و در پنج زمین سیه ناید بلکه در حالت پابندی خاصی بعضی را از قبر ترقی نشود و همچنین باشند و گفاده که ارواح قبض کرده بریزند و از آبی آسان برینها منقح نشود و نام او و بختن نوشته شود و او را برین از نور و روح و جسم او غفل نشود و از آنجا برای او آبی بسوزد و روح کشاده شود و از آن راه روح او را به زمین رسانند و صبح و شام هر دو پنج عرض کرده شوند و برودن ارواح شد و اصل او پشت آید و در قوله تعالی قیل اذخل الجنة قال لیکن لا یغفلون ثم یخافون لربی و یحکمون من المکر و من کذب و خیارت و انبیاء و صدیقان افضل من شرف انداز شد لیکن چون راهی از قبورشان نباشست سلوک و نزدیک ساخته است هرگاه کسی زیارت کند یا سلام گوید یا خطاب کند و در طریقه این آنجا حاضر شود جواب سلام گوید پس زمین رسول خدا صلی الله علیه و سلم موسی علیه السلام را در شب مطروح و قبر در نماز و بلذیر آسای ششم در همان شب بهمین سبب است و بعد مردن هر چند روح را با جسد انصاف نباشد که در حالت زندگی بود چنانکه قوله تعالی الله یتوفی الانفس حیث یشاء الخ و دالات بر آن دارد لیکن البدن علاقه باقی ماند که از آن اوارک رنج و راحت کند و اگر روح علمیه معتذب شود و جسد علمیه این هم ممکن است و جسد با روح هر چند نزد علم احسان لذت و الم ندارد ولیکن از شرع ثابت است که عند الماحسان دارند آتینا طارعتین و اذینت لربها و حققت و یومض علی تحدیث اخبارها نصوص قرآنی است انتهى لمضاحل آنکه مقرر ارواح از قبر تا عرض شست بقدر مراتب و اعمال هر که عمل بیشتر روح او بلند تر و خوشتر و هر که عمل او بدست روح او زیر تر و محسوس تر تا آنکه بعضی در قبر و بعضی بمقبره و بعضی میان زمین و آسمان و بعضی زیر آسمان نیاید و بعضی بالای آن و بعضی بر آسمان و دوم و سوم تا هفتم و بعضی در بهشت و بعضی زیر عرش و بعضی در جاهای مغرب و بعضی در موالف و دیگر و اخبار و آثار و اقوال این اختلافات در شرح بصورت احوال الموتی و القبور و شرح برنج و دیگر کتب این مطلب و شرح مسطور است این محل ذکر آن نیست کتاب الارواح للحافظ ابن القیم شرح و جمع التثبیت شرح ابیات التثبیت لصاحب السبل و قصر الال بذکر الحال المال و تذکره الموتی و القبور از عمده کتب این احوال است فلیرجع الیه و لیعول علیه و بالله التوفیق

و عن ابی هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لعن زائرات القبور بهرستیمکه آنحضرت لعنت کرد زنان زیارت کننده قبر را که در زیارت جزع و فزع و نوحه و بکا و ندب بسیار می کنند ترمی گوید بعضی اهل علم گفته اند که این پیش از رخصت بود و در زیارت قبور و چون رخصت کرد و در آمدند در آن مردان مردان و زنان و بعضی گفته اند که مرده بنداشت آنحضرت زیارت قبور را برای نسا بجهت قلت صبرنا و کثرت جزع شان بعده پسند خود آورد که عبد الرحمن بن ابی بکر ذوات یافت و بیکه مدفون شد عایشه بر قبر وی آمد و این شعر بگفت و کنا کنایه بی جزیه هتبه به من ادر حتی قبل من یتعبد الله و عشنا بخیر فی المیة و بقلنا اصحابنا یا ربها طرقت کسری و شتیبا و لما قفنا کنا فی واکا و اطول اجتماع لم نمت لیلة معاه انتهى و حسب گفته و دلیل است هر قول این بعضی اهل علم را روایت سلیمان عایشه که گفت چگونه گویم ای رسول خدا چون زیارت نمی قرافرم و بگو السلام علی اهل الدارین سلیمان و المؤمنین رحم الله المتقين و اما الفنا نحن و اما اننا شاد الله بکما للاحقون و روایت حاکم از حدیث علی بن حسین که فاطمه زیارت میکرد و هم خود حمزه را هر جمعه و نماز میگذارد و می گوید که است الفتم این حدیث هر سئل است زیرا که علی بن حسین فاطمه زهرا را ندیده و هم روایت بهیچ کسی در شعب الیمان مرسله که در زیارت که قبر الدین را یکی از ائمه هر دو در هر جمعه بخشیده شود و او را نوشته شود که می گوید که الله و این را نظر

در آنکه میل صاحب سبل بر خصیت زینت است برای زنان و در شرح سفر السعاده گفته زنان را بر آمدن بزیارت مقابر طاهرست از زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم استیثاقی شود گاهی گفته و آورده است احادیث در بی زنان از اتباع چنان زنانی تقدیرت میکنند بزیارت و اولادهم و سین خود و حکام را عایشه آورده که آنحضرت خصیت و از زنان را در زیارت تمجید و روایت که آن زنان با ما جز عایشه با خضار که رخصت کرد و آنحضرت و زیارت قبول پس بگویند که مراد عایشه رخصتی باشد که در قول آنحضرت است گفت نمیتوانیم عن زیارة القبر الا فرود ما و این بجهت نیست که آنحضرت عام معاض نهی خاصی توان داشته و لیکن بنیاد و وجوب عایشه نیست آنچه در صحیح مسلم از وی آمده و از قاطع مروی شده و گذشت و جمع میان ادله این طریق است که منع کسی راست که در زیارت امر را جائز و نامشروع کند مثل نوحه و بوسه و طواف و سجده و قرآن و دفن کسی راست که این حکم را

نگذارد استی و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه قال لعن رسول الله صلى الله عليه وسلم الناحية لعنت كرهت رسول خدا بر زن نوحه و المسقعة و بر زن گوش در انداره بر نوحه و نوحه آنکه بلغفا نایت بجهت آن آورده که نوحه اکثر از زنان است یا مراد جاحظ ناخج یا نفس ناخج است یا مردان را نیز شامل باشد و وجوب اول ظاهر تر است در سبل گفته نوحه رفع صوت بشوق و شایسته است و بعضا عالم انعال می حدیث دلیل است در تحريم آن و جمیع علی انتهی و در حدیث ابی مالک شمری است نزد احمد و مسلم فرموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم زن نوحه کند چنانچه پیش از هرگز خود را ستاده کرده شود و ز قیامت و بروی بر این است از قاطر و بسیار این است از جریب و لحدیثی که در بی از یکجا آورده معمول است بزیارت اخوجه الحمد و ابوداؤد و دستنکره ابوجام

فی الجمل و رواه ابی طبرانی و ابی یوسف بن حدیث چهار عن ابن عمر و رواه ابن عمر بن حدیث الحسن عن ابی هريرة و كلما ضعيفه و عن ام عطية قری رضي الله عنها قالت اخذ علي بن ابي طالب رسول الله عهده كرهت بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم ان لا تنوح اينکه نوحه کنیم ما زیاده زیارت از عمل جاوید است پس حرام باشد در اسلام و گویا که این عدد در وقت مبايعت بر اسلام گرفته و سبل گفته حدیث دال بر تحريم فعل نایات و نوحه هم شایع می زیاده گشتی باشد لعن مگر محرم متفق بحکمیه و درین باب است از ابن مسعود که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نخست از اهل طریق تا کسیکه زند زخار یا پاچه کند که با نام را و بخواند خواندن جاوید است چنانکه نوحه و دعا بول و غنچه و متفق علیه و در حدیث ابی موسی است که فرمود آنحضرت من میام از کسی که بتراشد یعنی موسی هرگز نوحه و مصیبت و کسکه در او آورده و نوحه و مصیبت بگوید موسی خود و بدرد جان خود متفق علیه و مثله عند مسلم و غیره فلک نیست معاض این احادیث حدیث ابن عمر که گذشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم زن بی عیال را شل می گزیند آنها را با لکان خود را در آید پس نه و لیکن محرم نیست که گزیند یا برای وی پیش آورند زنان انصار و جالی که می گویند محرم را را حدیث نیز که این منسوخ است و آنچه در آخرین حدیث است باین لفظ فلا تکلمین علی مالک بعد الیوم پس نمکند بر مالک پس از امروز و این دال است بر آنکه تمجید که از زیارت بکار نبرد که با کینه منی است چنانکه دلیل است مراد را و این است از ابو هریر که گفت فرموده از آل رسول الله صلی الله علیه و سلم پس مجتمع شدند زنان و حاکمی می گزیند بروی پس ایشان را عمر می گوید و دور می نمود آنها را پیش او را آنحضرت بلند ایشان را می عمر نیز که چشم اشک می ریزد و دل مصیبت رسیده است و حمد و قرب است و بیت زیرب بود و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم که صریح بی حدیث ابن عباس را خراج حمد و روی این است که گفت آنرا دور و دلید خود را از غضب شیطان نیز که هر چه از چشمت و از دل است از اجناس خداست و از رحمت است و آنچه از دست و زبان است از شیطان است و این دال است بر جزا بکار نیز که نمی نکر و اگر از او نوحه و نوحه صلی الله علیه و سلم العین ترس و حزن القلب و لا تقول الا ما رضی الرب و این را در وفات ابراهیم

پس خود گفته و بخاری از حدیث ابن عمر آورده که او تعالی عذاب نمی کند با شک چشم و نه اندوگمین شدن دل لیکن عذاب می کند باین اقسام
 که بوسی زبان خود یا رحم می کند و اما آنچه در حدیث عایشه است نرویشین در قول می صلی الله علیه و سلم کرمی را که حکم کرد او که نمی کند زنان
 مجتمعات را بر ای بیگانه حضرت بن ابی طالب است حق افوا هسن التلب پس محمول است بر یکدیگر با آواز نیاحت بود پس اهل مکه و منی را از آنی که
 بحال از اخص باشد در و بان آنها و عمر بن عمر رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و سلم قال المیت یعذب
 فی قبره بما ینبج علیه مرده عذاب کرده می شود و در قبر خود بچند یکدیگر نوحه کرده می شود بروی و مراد بدان سخن است که می گوید از آنکه
 برای میت و گفته می شود بوسی بطریقی است و تحریک گوید که وی ظاهر بر سیکر نفس خود را تصف و آن صفات و راضی بود بدان پس
 عمل نیز و نوبخ باشد مصنف و در بعضی اختلاف کرده اند مردم در تاویل این حدیث مختار بر طریقی است که مراد به بیگانه چیزی است
 که از نیاحت منی منها باشد و از عذاب مرده آنچه میرسد و از انافی از مصیبت و از فرامی کردن اهل او مرده را بی نالی را و اختیار کرده است
 این جماعتی از ائمه آخر ایشان شیخ تقی الدین بن تمیم حسد و العدا علم انتی متفق علیهم این علان در شرح ریاض بر باب
 شرح نوحه از نو می آورده که گفت اختلاف کرده اند علما در معنی این حدیث پس تاویل کردند جمهور که معذب آن میت است که صحبت کرد
 به بیگانه نوحه کردن بر خود بعد از موت و جاری شد وصیت او پس از وی عذاب کرده می شود بسبب گریستن کسان می بروی لیکن
 کسی که نوحه کردند و گریستند بروی اهل می بغیر وصیت پس عذاب کرده می شود و اورا القوا و لا تترکوا و از آنکه و تر آخری گوشت
 طائفه را این محمول است بر سیکر اجمال کرده وصیت را بر ترک نوحه بر خود پس می معذب کرده و تقریظ خود را بر اهل و وصیت ترک نوحه و دیگر
 وصیت کرده که بروی نگریند و می معذب نشود زیرا که انوی درین باب تقریظی بر نهاده و حاصل قول اجماع وصیت است بر ترک نوحه و در
 اقوال دیگر است اما بنگارن و با وجود اختلاف مذاهب جماع کرده اند که مراد بگریستن بیگانه بصوت نیاحت است نه بچشم انتی لمختصا
 و لهذا صحیح و در بخاری و مسلم است مانند حدیث ابن عمر که گفت منیر شنیدم رسول خدا اصلی الله علیه و سلم می فرمود کسی که نوحه کرده شود
 بروی پس بدرستی که آن کس عذاب کرده می شود بچیزی که نوحه کرده می شود بروی روز قیامت عن المغیر بن شعبه از حدیث
 رضی الله عنه در سبل گفته احادیث درین باب بسیار است و در وی دلالت است بر تعذیب میت بسبب نیاحت و نه تکمال کرده اند
 این را زیرا که این تعذیب است بفعل غیر وی و مختلف آمده اند بجا عایشه اش که کرد و بر عمر و ابن عمر و احتجاج کرد و بعد از تعالی و لا تترکوا
 و از آنکه و تر آخری و همچنین اشکار کرد ابو هریره و وطیق استناد اشکار عایشه کرده و گفته روایت کرده اند چند کس از صحابه
 پس نیست و در برای اشکاران با وجود امکان تاویل بعد و طویق جمع کرده در میان حدیث تعذیب و آیه گفته حال بر نوحه طویق است با
 و بنا بر طریقی شد تعذیب و آن گناه خیر چنانکه شریعت بان فرمود تعالی و اتقوا اهتة لا تشبهین الذین ظلموا من قبلهم فکذا حدیث
 پس حاضر حدیث تعذیب آیه مذکور نباشد زیرا که مراد بدان اخبار است از حال آخرت و استقواء الشارح بسیاری از علما بنا بر طریقی گفته اند
 بر وجه اول بخاری راست که معذب میشود وقتی که نیاحت است و طریقه وی باشد و وی اهل خود را در حیات خویش بران مقرر داشته باشد
 و اگر طریقه او نیست پس معذب نشود و برین تقدیر مراد است که معذب می شود بعضی بجای اهل خود و مالش معذب شدن بحسب
 بفعل غیر خود چون او را بروی سببی باشد دوم آنکه مراد تعذیب است بصورت و وصیت نوحه و این تاویل جمهور است گویند که این معرّف
 بود نرو عذابا لما قال طر بن العبد است فایمینی با انانایه و شقی علی الحبیب یا اتم معبدی و لا نزم نیست که اگر اشتغال

امروسی کنندند معذب نشود بلکه تهنیتی بر وی برچرد البصا است پس اگر اشتغال بهم کردند بر هر دو امر معذب شود زیرا که البصا فعل دوست
و نیات بسیار و اگر چه فعل غیر است سوم آنکه خاص است بکافران و مؤمنان زیرا که مؤمنان بر بنده غیر هرگز معذب نیست و فی بعضی از جمعی نیز اگر چه
چون بنده غیر بر بنده ای کنند لغزله تعالی و لا یزید الا به چه دم آنکه معنی تعذیب توبیخ ملائکه است میشتها آنچه بنده می کنند با بنده ای می چنانکه امام احمد
از امی موسی مر قوما آورده که المیت تعذیب بیکار الحی از اوقات التناجی و اعضاده و اناصره و اکاسیه و جلیبت و قال انت عضد اوت
ناصر با و انت کاسیه و اخرج سنه ابن ماجه و الترمذی و بیهم آنکه معنی تعذیب تالمیت است بنیات و غیره که از امل می افتد می شود و بی
رفت می کند بر ای اینها و باین ناول فیه است محمد بن جریر و غیره و گفت قاضی عیاض به او ای الاقوال احتجاج کرده اند محمد بن جریر و
اینست که آنحضرت نیز که روزی از اکر البیت بر پیشش گفت ان احکم اذ ابکی استغیر لصره یوفی عباد الله لاقعیه و الاخوانکم و نیز ستر لال
کرده اند باینکه اعمال عباد عرض کرده می شود بنده بر وی ای انسان و بهو صحیح و غمنا و یلات آخر و ما ذکرنا شفقتی الی باب انتهی کلام اصل

و عن النبی صلی الله علیه و آله قال شهدت بنت الذبی صلی الله علیه و آله و سلم تدفن و رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم جالس عند القبر فایت عینیة تد معان گفت انس حاضر شد بهم ما دخلنا آنحضرت ام کلثوم زویة عثمان را و حالیکه
دفن کرده می نمود حال آنکه آنحضرت نشسته بود نزد قبر پس دیدم من هر دو چشم آنحضرت را که اشک می ریختند رواه البخاری
و از جماعه معلوم شد که گریستن بر سرده بی نوحه و بلند کردن آواز لا باس است و مکره است ندب و نوحه و در حدیث متفق علیه و قصه وفات
ابراهیم بن رسول الصلی الله علیه و آله که چون روان شد اشک از هر دو چشم آنحضرت گفت عبد الرحمن بن عوف تو گریه
می کنی ای رسول خدا فرمود ای ابن عوف این اشک بخشن رحمت است و در روایت دیگر آمده فرمود بنده رحمت جلیها الشرفی قلوب عباده
فانما یخرجهم من عباده الرضا یستحق علیه تحقیق درین باب آنست که کمال آنحضرت کمال بشری است علی الاطلاق که شامل تمام طبقات
قوای غلیظه و باطنیه است چنانچه لایق بحال بشر است که جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بر طلاق حال ملائکه بود و آنحضرت که میراد
بهمین خیر حق و بی ظاهری می شد از وی آثار ما عیواس و قوی پس آنچه مقدور بود و صادر می شد بقدرت و اختیار و آنچه مقدور بود و صادر
می شد بحدی لطیف و واضطرار و اگر نه این چنین باشد نقصان لازم آید و همه موافق حکمت است این دلیل سلامت حواس و قوی است
پس آنحضرت را بهر مرتبه کمال تمام است و این یکی از وجوه وجود سکران موت است و در حدیثی صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و باجماع
این حدیث برای گزینان و در جمیع احوال و مثل آن که حالت تذکر زوایا و معاصی و غیر ما است جمعی است روشن و یکی از آثار رحمت الهی است
به نسب و است کند گریه یا بزاری ما بهین بس است پس از مرگ خیر جاری ما و این حدیث را در سبل السلام و غیره مکرر است

و عن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تدفنوا موتا کما کما باللیل الا ان
تضطر و الیه و دفن کنتم یومر وی خود را بشب مگر آنکه مضطر گردید پس موسی آن ازین حدیث معلوم شد که دفن در شب مکروه است
مگر بضرورت و اضطرار و باین رفته است حسن و ملو شده است تحلیل نمی باینکه ملائکه ناراضان انداز ملائکه لیل هر صبحی شایع گفته
و الله اعلم بالصحة تنبیه در بیان اوقات حدیث عقید بن عامر گفته که سه ساعت که می میگرد و آنحضرت که از آنکه باینکه ملائکه لیل هر صبحی شایع گفته
ساعات مکرر بادی خود را وقتی که براید افتاب برخشده تا آنکه بلند شود و وقتی که قائم شود فانه طریقه تا آنکه از نازل شود افتاب و در میکه
مانی شود و غیره و باینکه غیور و انتهی در سبل گفته مستحسن آن بود که صفت آن حدیث را در بنیاد بگرد آخراجه ابن مساجه

و اصله فی مسلک روایت کرد این را بنیاده و طعمه و لفظی این است که خطبه خواند آنحضرت روزی و دیگر مردمی را
از اصحاب خود در بعضی کرده شد و دفن کرده شد و کفنی نعیطال و غیره شده و شب و لکن قال و لیکن گفت درین حدیث بعد آنچه
ذکر کردیم زجر آن فقید الرجل باللیل حتی یصلی علیه زجر کرد از یکدفع کرده شود و شب تا آنکه نماز گذارده شود
بروی مگر آنکه مضطرب شود می بسوی آن این ظاهر است و راکنی جانی است که مظهر حصول تقصیر باشد در حق میت بزرگ نماز یا هم
کفن چون محل شود و تاخیر میت تا روز کثرت مصلین یا حضور کسی که امید دعای است تاخیر شخص است و برین تقدیر تاخیر باید کرد و اگر
بدان و اگر چه در روز باشد و ال است برین دفن علی رضی الله عنه فاطمه را و شب دفن محرابی بکر او و شب ترمذی از حدیث ابن عباس آورده که را که آنحضرت
قبری را و شب پس افزوده شد برای آنحضرت چنانی پس گرفت آنحضرت میت را از جنازه و فرمود و محبت کند از اهل حق تعالی تحقیق بودی و بسیار آگاه کننده و فرمود
قرآن تدریگ فلان حدیث صحیح است و در کتب معتبره و می بینیم که ترمذی گفته بدین دلیل جایز و بدین ثابت آمده است و ازین حدیث معلوم می شود
که دفن و شب است و وجه کرامت و شب شاید آن باشد که در الوقت اجتماع مسلمانان برای نماز جنازه و محل آن دشوار است و اگر
و ازینجا خلصت کرده اند بعضی اهل علم در دفن شب این خرم گفته مدفون نشود و هیچ یکی در شب مگر آنکه مضطرب گردد و بسوی آن گفت
دفن اصحاب از و ارج آنحضرت شب بکفورت خوف زحام یا تغییر و غیر ذلک بود از آنچه دفن بدان و شب مباح است و حلال نیست
هیچ یکی بلکه گمان کند یا نه ازین انتهی و عمر علیه السلام بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه قال لما جاء نعی جعفر
گفت هرگاه که اندک خبر موت جعفر که و غزوه مئونه شهید شد قال النبی صلی الله علیه و سلم اصنعوا لعل جعفر طعاما
بسانید برای او لا جعفر طعامی را فقد اتاهم ما یشتاعدهم پس تحقیق آمده است ایشان را چنانکه باز میارند ایشان را از طعامی که
که خبر موت او باشد و هیچ و خبر جعفر گفت درین حدیث دلیل است بر آنکه مستحب است خورند و ایشان همسایگان و درستان را نیز طعام
مرا بل میت را و بعضی گفته اند فرستادن طعام برای اهل مصیبت روز اول غیر مکره است از جهت شغل تنجیه میت و روز دوم مکره است
از زمان نوچه که جمع شوند زیرا که این اعانت است بر رنج و غم و ان و اختان کرده اند در اکل غیر اهل مصیبت آن طعام را و ابو القاسم گفته
بال نیست مگر کسی را که مشغول است بجزای میت که از فی مطالع المومنین اخرجه الخمسة الا النسانی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی
و ابن ماجه و شافعی نیز و صحیح این بسکن و حسن الترمذی و اخرجه نحوه احمد و لمطهرانی و ابن ماجه مرصحت است اسما و بنت عباس ام عبد الله بن جعفر
و بسبب گفت درین حدیث دلیل است بر نهی عیت این اسل بل میت با ساختن طعام برای شان یا بر شغل آنها موت و لیکن احمد و ابن ماجه با سنا
صحیح از حدیث جریر بن عبد الله علی آورده و گفته بودیم که جمیع شدن مردم را نیز یک اهل میت و ساختن طعام را بعد دفن او
از نجات پس محمول است حدیث جریر را که مرا ساختن اهل میت است طعام را بر یک سائیکه همراه می بودند و در دفن و حاضر بودند و نزد
شان که عاعت بعضی اهل الهیات اما احسان بایشان بحمل طعام بسوی ایشان پس لا بأس است و همین است مفاد حدیث جابر و جملة
حرام است بعد موت عقرست نزد قبر زیرا که وارد شده است نبی از انان احمد و ابو داود و از حدیث انس آورده و گفته آنحضرت نیست عقر
و اسلام عبد الرزاق گفته حقه میگرداند دلیل را بر قبر مردی و می گفتند جزای فعل او میاید همیز که مردی در حیات خود شمر عقر کرده همانان را بخیر ندید
پس ما هم نزد قبر وی جانور نمی کرده بخورند و نه بد و پسیدیم تا بعد وفات هم طعام باشد چنانکه در حیات خود بود و نه پس بعضی
از ایشان آن بود که چون را را و از دو قبر وی میخ کرده شود روز ششم سوار بر خیزد و هر که نزد قبرش عقر کرده نشود وی باید بهر چیز و این برد

نوبت وی به درون می آمد و پادشاه شنب بسوی بتیج و بتیج و بتیج السلام علیه دار قوم مؤمنین سلام باد بر شما ای اهل سرای برهان و امانت ما تو عروفت
 خدا و چون آمد شما را چیزی که دعه کرده شد یا چیزی که قیامت مدتی معین و ملت آورده شده یا شما و انا ان شاء الله علیکم الاحقون و اما اگر خواست خدا
 بشما بیست گناهم انعم الله لای التبع القدره خلوا یا مرن اهل بتیج غفره رواه مسلم بتیج مبعوضه نام کورستان برین است
 و غفره یعنی مجروحان نام درختی است که در آن زمین بر نازد پیشین بسیار بود و هم از عایشه روایت است که وی پرسید از آنحضرت چگونه
 است و زیارت قبول فرمود و گفت السلام علی اهل البیت و علی من اتبع الهدی و الله المستقرین مناء المتأخرین و رحمت کند خدا بر عیال و پیش و روزگار از انا
 و این نامگان را و انا انشاء الله علیکم الاحقون رواه مسلم و عمو عایشه سرخی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 لا تستواک اموات فانهم قد فضوا الی ما قد مضی و شما نام کنید و دیگر گوید مردگان را زیرا که ایشان تحقیق برسدند بسوی
 چیزی که پیش فرستاد یعنی یافته جزای علی که که روز اگر خیر است بعدی یا در گردن نشاید و اگر شر است شاید که بخشد و ذکر کردن شما از وقوع
 در الایمن است رواه البخاری و غیره و زمزمی و ابوداود و نهی شاپن عم آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله یاکنیه و یاکبیه
 نیکبای می فرماید خود را و یازدهم است یا در گردن بدیهای شان شیخ گفته و این مخصوص است بمسلمانان صالحان و انا انشاء الله
 و ظلم خداست و در سبیل گفته حدیث و دلیل است بر تحريم سب اموات و ظاهرش عجم مسلم و کافرت و در شرح مغرب گفته ظاهر تحفیر
 اوست زیرا که سب کافران است اما حکاه الله تعالی من ذم الکافر فی کتاب العزیز لحد و مود و شما هم گویم لیکن تعالی می خدا قضا و الی کما یوق
 علی علم است مرفوعین را یعنی وی آنست که نیست هیچ قائده و دیگر گوی شان و فکر دیگر دوی آنها و آنچه اوتالی و کرامت خالید و ضلال آنها
 کرده مقصود از آن نام شان نیست بلکه تحذیر این امت است از افعالی که مقضی به وبال نکال فاعل آن شدند و بیان محرمات است که انکاح آنها
 کردند و ذکر خصال مجرمة و غیره و ظاهر لغزش صالح حاضر است و از قبیل سب سنی عن نیست پس مخصوص بخوار نباشد آری حدیث مخصوص است
 بعض مؤمنین چنانکه در حدیث دیگر است که گذشت بر آنحضرت چنانکه پیش از گفته بروی بشر الحدیث و آنحضرت مقرر و شد ایشان را باران بلکه
 فرمود و واجب شد یعنی باز بعد گفت شما شد ای خدا را و نتوان گفت که آنکس که شنای بد بروی کرد و مؤمن نبود زیرا که حاکم در ذم وی روایت
 کرده که بعد و بود وی تحقیق بود و غلط علیه و ظاهر آنست که مسلم بود زیرا که اگر کافر می بود و تعرض بدیع وی بغیر لغزنی کردند و طبعی جواب داده
 از سب آنها را و اگر که میبخت که می مستظرف باشد بود تا از باب لا غنیة للفاسق باشد یا معمول شود و یعنی از سب اموات بر بعد و فن گویم مناسب
 تعلیل یا قضاء الی ما قدموا همین است زیرا که انقضای تحقیقی بعد و فن است و روی الترمذی عن المغيرة و ابن عباس بخبر
 مانند حدیث عایشه در سب اموات لکن قال لیکن گفت و شما هم بعد مرد با افتوح و الا حنیاء پس ایضا و بعد زنده را
 و در سبناش صالح بن بهان است و او ضعیف است و لیکن حدیث سهل بن سعد یعنی شما رواست قاله الشوكاني این رسید گفته
 سب کافر حرام است و قتیله تا زمانی شود بدان مسلم زنده و حلال است قتیله حاصل نشود بدان اذیت و اما مسلم پس حرام است مگر وقتی که
 داعی باشد ضرورت مثل آنکه در روی صلحت میت بود و مرد او تکلیف او از مظلم باشد که واقع شده است از می که درین صورت محسن بلکه واجب
 است او و طبعی وی چیزی است که مستثنی کرده اند از اجازة غیبت جماعتی از اشیاء بنا بر بعض امور تنقیص است به سبب اذیت میت است
 بر قبر وی بدلیل حدیث عمر بن حزم الضاری که گفت و دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و من تکبیر ده ام بر گردی پس فرمود ایضا که چنانچه
 قبر را خراب مکن و گفته استناش صحیح است و مسلم از حدیث ابوهریره آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر نوشیدنی از شما بر خراب

وینودند و با او برسد بسوی جسم می پست و او را از کوه نشیند بر تپه و بهم مسل از ابی مترم فو آوده که نشیند بر تپه و نواز ملک اید که بمو
آن دینی ظاهرست در تحویم و گفت مصنف روح فرخ الباری نقلا عن النخوی که چه و قائل اند که بکبر است جلوس قبر و گفت الکفر و بقوه حدست
و این دلیل ضعیفست یا باطل انتی و مثل قول افاضال ابوحنیفه کافی القح کوم دلیل مقتضی تحویم بقوه روحیست و در و بالاسی آن نیز که قول می
اینکه صاحب قبر انبیست از اذینیه قبول از موانی از حیث مومن حرامست بعضی قرآن و الذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات و ما یؤذونهم
ما لکذبوا فقد اخرجنا من اوطاننا و ائمانا صبیحنا و ازین جا شاعت مذهب شیعه توان در یافت که فاضل مومنین را بعد وفات شان
ست میکنند و دشنام بدهی که طاعت با خدیه مذهب معلوم و اهل مذهب معلوم *

کتاب الزکوة ۴۵۸

زکوة و لغت مشترکست میان فقهاء و عرف و حق و نما و طهارت و زکوة موجب نما و زیادت و طیب نظیر مال و سبیل ای امر صاحبان و نما
آواز از نوبست و زکوة را صدقه نیز می گویند بحجت آنکه دلیلست بر صدق صاحبی و دعوی صحبت ایمان و زکوة فریضه است از نظر بعض
دین و یکیست از ارکان اسلام و ضروریست از ضروریات شرع و در وجوبش اختلافست که قبل هجرتست یا بعد از آن بن خراسیه
در صحیح خود دعوی قبل از هجرت کرده اما صحیح آنست که بعد از هجرتست در سنده ثانیه و باین جرم که در وقت ابن اثیر و بعضی گویند که قبل
فرضیت رمضانست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود و وجوب آن با اتفاق فقهاء و چهار صنفست از مال کلی نزع و فدا چنانکه یک
و خرا و انگور و مانند آن در بقول خضر ارات کرده و در سنده دوم بهیمه الا انعام از شر و گاو و گوسفند سوم طلا و نقره که تمام عاش اهل عالم
با اعتبار تقویم شبایدانست چهارم اموال تجارت از هر صنف که باشد بجز ظروف و فرش و سایر اقمشه و امتعه و در هیچ اصناف مال
در هر سال بکارست و در زرع و و ثمار و وقت حصاد و در کردن کمال آن که وقت حصول غلات است بن چنینست نزد ایدر با اتفاق و نزد
شکیانی دلیل بر زکوة در مال تجارت نیست می گویند نیست واجب مگر در میان چیز که شایع در آن واجب گردانیده از اموال و بیان نموده اند
برای مردم چنانکه فرمود و حق من اقمی الله صید فقه و انوار الزکوة و تحقیق توسع کردن بحدیسی از اهل علم در ایجاد زکوة در اموال
که واجب نگردانده است خدای تعالی زکوة را در آنجا بلکه تصریح فرموده است در بعضی از آن بعد و وجوبش قول آنحضرت نیست برای بعض
و اسباب و صدقه و بود و صاحب اموال و بجا هر تجارت و خضر ارات و حکم نکرد ایشان را بترک آن اموال نه طلبیه زکوة آن از ایشان
پس اگر در چیزی از اموال زکوة واجب بود و هر یکینه بیان می فرمود آنرا برای مردم انتهی و شک نیست که اقوی و اصح از روی دلیل همینست
گویند غالب جمهور باشد عن ابن عباس رضی الله عنه ان النبي صلی الله علیه و سلم بعث معاذا الی الحبش بیکه
آنحضرت حتما و عاوذ بن جبل را بسوی یمن بامارت و قضا و اخذ صدقه و این فرستادن در سنده عشر قبل حج بود که مذکره البخاری نقلی از
المغازی و گفته اند که در آخر سنده شش بود وقت الضراء از غزوة تبوک قبل سته ثمان بعد الفتح و بالجملة و اینجا دلیلست بر فرستادن ساعات
برای اخذ زکوة و آنحضرت خلفای می که فرستادند را عیال و امان شومست و عیال است از اهل هر یک که فرستاد آنحضرت و هر یک صدقه و بهم و عیال می که حاصل کرد
آنحضرت مدوی را از قبیله از ده که او را بن البتیدی گفتند و بهم و عیال می که فرستاد آنحضرت و هر یک صدقه و بهم و عیال می که حاصل کرد
که فرستاد آنحضرت با اسب و در را بکسی است و در سنده است که فرستاد آنحضرت ابابکر بن حذافه را در مالیکه صدقست و بهم و عیال می که فرستاد
عقیر بن عامر را برای عی و بهم و عیال می که فرستاد آنحضرت و در سنده است که فرستاد قیس بن سعد را

که در این نیکه بر اجتماع مال است محال تا آنکه از مال حبسی و محبوسان نزدیک مال بپسند و اجماعی شود و بر زرع صبی نیز یک بر لازم می آید و اگر
مصلحت در ادوات حکم بحال مال دون حال مالک آنست که مصدق از نزدیک مال با جناد و قری سبب و او را بر جویند محال با مکان اطلاع نیست
و در قول با مکان عمر و سبب و تحقیق محال تسعیر می شود و اختلاف و مساو و گله که بر شایع و مسلح جمع می شوند و معرفت آنها مستطاب و می توان حاصل نمود
و منی اجتماع و بجا اجتماع است که بسبب آن بهر یک گله و یک رمی می توان گفت این باجماع و شرح یعنی جای آب خوردن مسرج جانی از فزانی
قریه که در آن از سیاه خانی نام آورده جمع می کنند تا همه را جمع کرده بر رمی بر نهند و رمی یعنی چه اگر گاه و بگاه جای آنها در وقت شب و موضع طلب
و راجع و محل پس باجماع این است یا گله و رمی یکی می باشد انتهی و در زکوة باشد چند شرط است که باید و قول الغنم مبدای و نحو است و شتر
قابل است و بعضی نسخ من الغنم است پس بیان شت باشد برای تاکید و در وی تعیین اخراج غنم است و در شل این صورت و به قول مالک
و احمد پس اگر شتر است بهای آن برادر کافی نیست و جمهور گویند کافی است زیرا که اصل اجزا است و اگر تکلیف یک شتر در قیمت چهار گوسفند
پس و در وقتان است نزد شافعی غیره و صنف در فسخ لغت و الا قیس ان لا یخرج فی فاذا بلغت خمساً و عشرين الی خمس و ثلاثین
ففيها بنت مختاض پس چون برسد شتران بست پنج شتر تا سی و پنج شتر پس واجب بر آن بنت مختاض است و این رفتن از جمهور
و رمی است از علی یعنی اعد است که واجب است در بست و پنج شتر یا بهر شیء مرغی که در دست بدان و حدیث موقوف از علی کرم الله وجهه
و لیکن مرغی ضعیف است و موقوف است فلیذا قائل نشده بدان جمهور آنست که ماده و این را برای زیادت نوکیده آورده و در معلوم
که بنت مختاض جزا نه باشد و مختاض یعنی نیم و تخفیف غنای میم و در آخر ضاده میم و آنکه یکسال بر وی گذشته باشد و قدم در سال یکم گذشته
تا آخر آن سال همین نام دارد و برابر است که زنا باشد یا ماده و نیز که مادری از حوال است و مختاض تا قما چهل را گویند و بست او را واحد از غنم
وی و با مختض آنست که زکوة حق می دارد و آمده باشد اگر چه چل نموده و غیره را جمع است بسوی ابل فان که چلن پس اگر بنا باشد بر مختض
فاین لیون ذکر پس واجب در آن این لیون زکوة و زیادت ذکر برای تاکید است لیون یعنی آنکه در سال بر وی گذشته باشد و در سال
سوم در آمده تا تمام آن زیرا که ما بر شتر شیر می دهد و بگوید که زانیده است و ماده را بنت لیون گویند فاذا بلغت ستاً و ثلاثین
الی خمسين اربعین ففيها بنت لیون آنست پس چون برسد شتر سی و شش را تا چهل و پنج پس در آن بنت لیون است ماده
فاذا بلغت ستاً و اربعین الی ستین ففيها حقة پس چون برسد چهل و شش را تا شصت پس در آن حقه است که حقه
و نشدیه قاف تا که سه سال بر وی گذشته باشد و در سال چهارم در آمده تا تمام این همین نام است و ذکر راجع گویند تا بر آنکه سختی
با کردن بر وی شده است و لهذا گفت طر و قة لاجل کوفته شده شتر است یعنی مستحق آن نشده که شتر بر وی بچمد و طر و قة اول
معنی مطو قه است بر وزن فخره یعنی مغول مراد آنست که شان و این است اگر چه فعل آنرا مطوق نکرده باشد فاذا بلغت اربعة
و ستين الی خمس و سبعين ففيها حذمة پس چون برسد شتران شصت و یک را تا هفتاد و پنج پس واجب بر وی حذمة است
یعنی چهارم و ذال شتری که بر وی چهار سال گذشته باشد و در پنجم در آمده فاذا بلغت ستاً و سبعين الی تسعين ففيها اربعة لیون
پس چون برسد اهل هفتاد و شش را تا هشتاد و پنج پس در آن بنت لیون است و بیان شت گشت فاذا بلغت احدى و تسعين
الی عشرين و مائة ففيها حققتان طر و قة لاجل پس چون برسد نود و یک تا یکصد و است پس بر وی حقه است
نوفته شده شتر و گذشته بیان او فاذا از ادات علی عشرين و مائة پس چون زیاده که در سده و است یعنی یک یا زیاده

چنانکه قول جمهورست و ابل است بران کتاب عمر پس چون باشد صد و بیست و یک پس در وی ستمنت لبون است تا آنکه برسد لبون و مقصدی اینست که آنچه برین مقدار یعنی از زکوة وی ابل است چون ابل باشد پس واجبست در وی زکوة آن که در فیکه برسد یک صد و سی که واجبست در وی و منت لبون است و یک حقه و چون یک صد و چهل برسد در وی یک بنت لبون و دو حقه است از این مقصد آمده که چون زیاده شود بر یک صد و بیست بر گرداند بسوی فریضه غنم پس در یک صد و بیست و پنج بنت لبون و یک گوسفندست که در حد حکم هر بعین و تمسید ذکر کرده اند پس چون یک صد و بیست و یک برسد لازم آید ستمنت لبون از هر چهل یک بنت لبون و در وی یک بنت لبون و بخوان ذکر کرده پس هم قول ابوحنیفه محتملست نیز محتملست که نقص باشد تا آنکه برسد یک صد و سی که مقدمه باشد و الله اعلم فی کل العین بنت لبون پس بر هر چهل بنت لبون است و در کل خمسین حقه و در هر پنجاه حقه است و من لم یکن معه الا اربع من الابل فلیست فیها صدقة و کسی که نباشد با وی مگر چهار شتر نیست اجب بی صدقه الا ان یشاء و بیضا مگر آنکه او صاحب شتران که بطریق تطوع و تبرع چیزی بدو پس این استثنای منقطعست ذکر کرده شد برای تویم ناشی از قول بی فلیست فیها صدقة و بیضا مگر آنکه او صاحب شتران است زیرا که لفظ محتمل است و اگر چه مقصود نباشد پس این صدقه واجب ابل است که در حد حدیث تفصیل یافت و ظاهرش هر چه با عیان مذکور است ولیکن عنقریب می آید که هر که عین را نیا بد غیر وی مراد را کافی باشد که بی ابل تویم بقیه حدیث اینست که پس چون برسد پنج شتر ابل پس در یک گوسفندست و یکصد و یک برسد نزد وی حقه است که از شترت یکتا بفتاد و پنج است و بیست نزد وی حقه و در نزد وی حقه است پس هر که می شود از آن کس حقه و می داند و میداد با وی دو گوسفندان اگر بیشترند آن دو گوسفند مراد یا بدو است در هر یک صد و یک برسد نزد وی حقه و بیست نزد او حقه و نزد او حقه است که فوق حقه است پس قبول کرده می شود از وی حقه و میداد و او صدقه ستانده است و در هر یک صد و یک گوسفند چنانکه مقصود میداد و در قسم سابق و یکصد و یک برسد نزد وی حقه و بیست نزد وی مگر بنت لبون پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون و بدو است در هر یک صد و یک گوسفند بر یکس آنکه او بصدق می داد و یکصد و یک برسد صدقه او بنت لبون را و بیست نزد او و نزدیک او بیست حقه است پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون بدو با وی بیست در هر یک صد و یک گوسفند صدقه او بنت لبون را و بیست نزد او و نزدیک او بیست لبون است پس قبول کرده می شود از وی بنت لبون بدو با وی بیست در هر یک صد و یک گوسفند صدقه او بنت لبون را و بیست لبون است و بدو چیز دیگر یا آن غنم کند و اگر بیشتر بدو صدق چیزی بوی بدو پس اگر نباشد نزد وی بنت لبون و بیست حقه و بیست لبون است نه بنت لبون یعنی زن نهاده پس قبول کرده می شود از وی همان این لبون و بیست اجب و بیست حقه و بیست لبون است که فضیلت افشرد منجر میگردد بفضل سق آنکه زکوة غنم پس عین است درین قول و فی صدقة الغنم فی سنا عتقا و در صدقه گوسفندان بیرون چنانکه بر ابل است از صدقه غنم یا عاده عامل و این غیر محتملست و سنا مگر از گوسفندانست که بدو و طوع داده نشود و لفظ سوم مفید است که وی شرطست و چون زکوة غنم و قال الجمهور و آنکه بریده گفته شرطست و داد و گفته شرطست و دفعه باین حدیث گویم و در ابل حدیث بن کلیم کند و ابو داود و نسائی است باین لفظی که سنا مگر ابل الحدیث آری در گاؤ و ذکر سوم نیامده و آنرا قیاس کرده اند بر ابل و غنم در حصه گفته شرطست که در کلامی سابق چه اگر پس اگر کلام ملک باشد از سنا مگر نیاید محلو و دو وجه آمده است و ظاهر نزد غیر عتقا

کرده درم از آن بر بخت مثقال باشد و همین جزن جالبی شده است تقدیر در دیوان عمر رضی الله عنه و امر بر آن مستقر یافت و در شرح و قاف
گفته یک درم باین وزن سبعمیثم مثقال و نیم مثقال است پس درم هفت مثقال شد و مثقال است و قریباً پنج جوبس یک بهر چهار
قریه طوزن هفتاد و خورش در قیاس چار جوبس پس هفتاد و یک هفتده و نیم رقی است حساب فی مائه هشت رقی و مائه و یک نیم رقی شد و یک درم
دو مائه و یک نیم رقی شد و درم شری است و دو مائه یک رقی که گوید که حساب فی رویه بازده مائه دور و یک کسری کم یعنی یک و اندر چهارم کم
تقریباً باشد پس دو صدم درم که حساب زکوة است باین حساب پیشش توله پنج و نیم مائه می شود و واجب از زکوة در آن ده مائه هفت نیم رقی است
و حساب رویه چهل رویه تقریباً یعنی سی و نه رویه و دو زده آن و یک نیم یا و یک کسری کم خواهد شد واجب در آن ربع عشر چهل است یعنی یک و نیم
و اگر بقدر پنج حصه باشد و یعنی بر چهل مائه رویه شلایف یا یک نیم و سه کسری زیاد و هر دو زیادت بر حساب یک کسره از خمس باشد
همان یک رویه کافی است زیاد و نباید و از زیر آن کسره و کسره زکوة نیست تا زیادت بقدر خمس نرسد و بقدر حساب کافی باشد مثلاً اگر چهل
رویه دور و رویه باشد و رویه یا چهار رویه یا هفت رویه زیاد شود یک رویه بد و چون زیادت مبهشت رسید یک رویه و سه کسره
کسری زیاد و بد و در زیادت همین قدر خمس مسترس مثلاً در چهل و شانزده رویه که زیادت و خمس است یک رویه و شش و نیم تقریباً
می باید داد و تصاب طلا است و مثقال است و مثقال است قریباً که وزن است پنج رقی که مقدار رسا شود و یک فی است پس یک مثقال بقدر
سه مائه و یک فی شد و است مثقال بمقدار شصت و نیم مائه باشد و آن حساب توله پنج توله و نیم مائه شد این است حساب طلا و حساب
اشرفی رایج و زنت و نیم مائه و نیم رقی است شش اشرفی هفت رقی کم میشود پس درین حساب یک نیم مثقال است یعنی یک نیم مائه
و نیم رقی زکوة بد و قیمت طلای جدیدین وقت شانزده رویه فی توله است باین حساب قیمت یک نیم مائه و نیم رقی طلای دور و یک کسره یا طلا
کسری زیاد می شود پس زکوة در حساب طلای مذکور احتیاطاً دور و رویه و آن باید داد که برای فقیر انفع است و تفصیل سله در کتاب الحاشیه
باید نیست فان لم یکن الا تسعين ومائة فلیس فیها صدقة الا ان یشاء ربها پس اگر باشد سیم گریه و نود و نیم
که از دویست اگر جایز هم کم باشد پس نیست در آن چیزی مگر آنکه بخوابد مالک آن چیزی بد و اگر چه واجب باشد بطریق تطوع و از
قول نمی صد و نود و نیم می شود که چون زیاده شود بر صد و نود و نیم رسیدن بد و صد و روم صد است حال آنکه چنین نیست بلکه از دوی
بجست آنست که این کسره صد است قبل مائه حساب چون تجاوز نمی کند از احادی باشد ترکیبی است بمقدور و عشرات و مئین و الواف و این که
تسعين من از همین است و من بلغت عنه من الاصل صدقة الجزعة و ليست عنه جعة و عند الحققة فانها
تقبل منه الحققة و یجعل معها شاتین ان استیسر آله او عشی بن درهما کسی که برسد نزد او از شتر صدقه و نود و نیم
من او جعده و نود و نیم است پس قبول کرده شود از وی جعده و گردانیده شود با وی و گویند اگر آن شتر را بابت و درم اگر نشترند
و گویند و در حدیث و میل است بر آنکه این قدر جبر تفاوت مابین جعده است و من بلغت عنه صدقة الحققة و ليست
عنه الحققة و عند الجزعة فانها تقبل منه الجزعة و کسی که برسد نزد وی صدقه و نود و نیم است نزد او نیست و جعده و نود و نیم
جعده است پس قبول کرده شود از وی جعده و اگر باشد زائد بر قدر لازم پس تکلیف نکند و تحصیل چیزی که نیست نزد وی
و یعطیه المصدق و بد و احوال صدقه شاتین مقابل چیزی که زیاده شده است نزد وی شاتین او عشی بن درهما
و گویند یا بابت هر یک کما سلف فی کاسه اختلاف کرده اند و قد تفاوت و در آنرا انسان مذموب شافعی آنست که تفاوت میان

بیرومن موافق حدیث باب سست رواه البخاری وروایت کرده اند این حدیث را احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
 گفتند که این کتاب بر نهایت صحت است و عمل کرد بر آن حدیث عقیق رضی الله عنه بخضر علی و هیچ یک خلاف نکرد و انتهی و روایت کرد که از
 البخاری در رد و موضع اصحیح خود و کتاب الزکوة و غیره مطروحه و مختصر البند واحد و تصحیح کرده اند از ابن جبان و غیره و روایت کرده اند
 احمد و ابو داود و دارقطنی و حاکم و بیهقی مانند آن از حدیث زهری از سالم عن ابیه و گفت سالم که نوشته بود رسول خدا صدقه را بکسی بگوید
 که ای ابوسدی عالم این خود تا آنکه وفات وی شد پس بیرون آورد آن را بویکر صدیق و عمل کرد بر آن تا آنکه وفات یافت بعده عمل نمود بر آن عمر
 برین الاطاب و در گذشت وی روزیکه در گذشت یعنی مرد و مقرون بود این صدقه بر وصیت یعنی وصیت کرده که این صدقه را بهمین چواری
 کنند بعده سالم بن حدیث را ذکر کرد و نزدی گفته حدیث سالم حسن است شوکانی گفته این تفصیل صدقه ثابت است و حدیث الش و ابن عمر
 زکوة اهل مغنم واقع است اجتماع بر آن انتهی و عن معاذ بن جبل رضی الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعثه
 الى اليمن روايت است از معاذ که فرستاد آنحضرت را ابوسوی بن قاهره ان یا خذل من کل ثلثین بقره تبعها و البیعة
 پس امر کرد او را که بگیرد از گاو و آن از بیست گاو و گوساله یک ساله نه یا ده یعنی وی خیر است میان هر دو امر و تبع یک ساله را بگوید نه باشد یا نه
 و من کل اربعین مسنة و بگیرد از هر چهل گاو دو ساله یعنی نیش و تبعی ذکر و مئوشت هر دو را ذکر کرد و دو مسنة بر مئوشت انکاف
 زیرا که در تبع هر دو برابر است و مسنة مائة متین و مئوشت فیه در هر دو زیاده برابر است و هر دو جاز است و بر همین قیاس افزون شود و هر چهل گاو
 پس نیست و روی چپ نیست تا آنکه برسد بمقتاد و هر چهل یک یک است و یک مسنة است تا هشتاد و هشتاد است و دو مسنة است پس بر همین قیاس است
 ابن عبد البر و او که گفته که نیست خلاف در میان علمای سنت در زکوة بقره موافق این حدیث است و همین است انصاب جمیع علمیه یعنی در کل
 گفته حدیث قبل است بر وجوب زکوة و اگر و در هر یک نصایش همین است که مذکور شد و جو جمع علی الامین و در روی اللات است و بالک و اب
 نیست و مکرر از شیخی چیری و در روی خلاف است زهری را چو وی گفته که واجب است در هر پنج گاو یک گوسفند قیاسا علی الاطلاق جواب
 داده اند و چون ثابت نمی شود نصایر قیاس هر وی است که نیست در کمتر از شیخی گاو و چیری و این روایت اگر چه جمول الاستاد است و آن
 مفهوم حدیث معاذ مؤید است و من کل حالیه و بگیرد از هر محمله یعنی بالغ و باین لفظ روایت کرده است از ابو داود و در و ما و آن
 جزو است از غیر سلمان دینار او حد لما یبتع عین محله و يكون ال محله معاف یا یک و دینار یا بر این معاف بنیست است بسو
 معاف بر وزن ساجد قبیله الیست و دین ثیاب معافی منسوب باوست رواه الحنفیة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه
 و هم در شی و ابن جبان و دارقطنی و حاکم و اللفظ لا احمد و این لفظ که مذکور شد امام احمد است و حسنة الزمر مدعی گفت
 ترمذی حدیث حسن و اشارت الی اختلاف فی وصله و اشاره کرد بسوی اختلاف اهل علم در وصل وی لفظ ترمذی بعد از خارج
 این حدیث است و روی بعضی از الحدیث عن الاعمش عن الی دامل عن مسروق ان انبی صلی الله علیه و سلم بحث معاذ الی ابن النعمان فامر
 ان یاخذ گفت و این اصح است یعنی از روایت وی از مسروق از معاذ از آنحضرت و ترمذی روایت مرسله از ابن جمت ترجیح کرد که روایت
 انصاب متعارض است و آنکه مسروق با معاذ ملاقات نکرده و جواب داده اند که مسروق همراهی آنست است از او و معافی الدار و ابو داود
 معاذ و دین پس لقامیان هر دو ممکن است پس حدیث تخلیم بالاتصال است بر این جمیع و در حدیث لفظه را می ترمذی رای بخدی بود و در
 الاثبت است از تحقیق لقمانی گویم دارقطنی هم در حدیث ترجیح روایت مرسله رفته همین که مسروق از معاذ ساعت ندارد و مایل بخدی

این خبر در فقره زبان و ابن القطن گفت عدم ماعت مختلست و التیج حکم بالنصالست و ابن عبد البر و ترمذی گفتند سناش متصل ثابت
 صحیحست و گفت روایت کرده اند توفی آثار الاطواس از ابن عباس از معاذ لیکن مسلمین اثبت اند از مسنین حتی و ترمذی و سنن کبری گفته
 که ابو بکر جمیع گفت است که خبر طوایس از معاذ چون مرسل باشد حجت نیست و عبد الرحمن گفته نیست در ذکوة بقصر حبشی که کعشش متعلق
 باشد یعنی در نصاب ابن جریر طبری گوید صحیح شده است اجماع متیقن مقطوع بر نیست خلافت در دو که در هر پنجاه بقریک بقوه است
 پس اخذ بدان واجب است و آنچه گفته از این است مختلف فیهست و نیست اضدر ایجاب آن تعقب کرد و اصحاب امام محمد ثعلبی و ابن
 که در دیات و غیره است زیرا که در آن در هر سری بقوه یک تنبع است جفع با جعده و در هر جمل با قوره یک بقوه لکن فی التخصیص و صححه
 ابن حبان و الحاکم و غیره بلکه اسلف و عن عمر و بن شعيب عن ابيه عن جده رضي الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم تؤخذ صدقات المسلمين على مياهم هر گرفته شود صدقهای مسلمانان بر
 آبهای ایشان رواه احمد و ابی داود من حديث عمر و بن شعيب ايضا لا تؤخذ صدقاتهم الا في دورهم
 گرفته نشود صدقتهای ایشان مگر در سه راه و جاهای ایشان و اول روایت اینست که نیست جلب و در جنب هر دو بجم و تحمل الا
 اول بلام و ثانی بنون مراد بجنب آنکه فرود آید ساعی جای دور و مکنه خداوندان باشد که کشیده بپارند یا شیعور در جایگاه فرود آمده
 و جنب آنکه خداوندان باشد و در دو راه و ساعی مکنه کند و بجانب وی سه و دوا این هر دو منتهی به نیست اجتهاد حصول قلب و شقت
 و اول بر تصدق و ثانی بر مصدق پس اول آنست که بر جای آب نوشیدن آنها یا خانه های شان بگیرد و در اینجا تفسیری دیگرست که در آب
 از آب خارج میکند و احادیث و ال اندر آنکه مصدق نزد المال برود و صدقگیر و لفظ آخر خاص است بکوة ماست لفظ ابو داود و عام
 بر صدق و هم ابو داود و از جابر بن عتيق مرفوع آورده سه انجام است که بپارند شماران را و بنوش پس چون بپارند شمار را هر جا که بپارند
 و بگذارید میان آنها و چیزی که میخواهند پس اگر عدل کردند پس بری نفسا خود را بظلم کردند پس بیایمانی خود را بر بی گناهان آنها نثار کرد
 تمام ذکوة شامضای آنهاست پس این روایت و ال است بر نزول آنها باهل اموال و بر بی ساختن ایشان آنها را و اگر چه آنها ظلم کنند
 و نزد احمد از حدیث الشک گفته آمد مردی از بنی تمیم گفت ای رسول خدا اگر بدم بکوة و او انکم از ابی سوسی رسول تو پس تحقیق
 بری شوم از ان ابی سوسی خدا و رسول فرمود آری و تراست اجر آن و انچه آن بر کسی است که بدل کند از او مسلم از حدیث جابر مرفوع آورده
 که از بنی تمیم بر مصدق خود را و جابر مرفوعی از عذرب که آمدند آنحضرت را و گفتند که بدستیک مردم از مصدق نمی آیند ما را بظلم کردند
 و لیکن در سخای است که هر که سوال کرده شود زیاده از آنچه واجب است بروی پس بر مصدق را و جمع میان آن و این احادیث بدین
 طریق است که این جانی است که زیاده ستانند و طلبند از آنچه بر من ملول و این احادیث جانی است که تاویل طلبند و اگر چه
 صاحب ال از ظلم و اند مصدق و تحقیقست و درین باب است از عمر ابن حصین رواه احمد و ابو داود و النسائی و الترمذی و ابن حبان
 و مجاهد و از انس رواه احمد و ابو داود و ابن حبان و از ابن عمر رواه احمد و مسنده شعیف و عن ابي هريرة رضي الله عنه قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس على المسلم في عبدة ولا فرسه صدقة نیست بر مسلمان در عبده
 وی و نه بر فرسی صدقه تحقیق گویند مراد نه خدمت و نه بر سواری است رواه احمد و در روایتی آمده که در گذشت حق تھا
 از صدقه بر سواری و در رواه ابن عمر و ابن عساکر عن جابر و امام احمد و سنن خود از علی بن ابي سلمه و جده و طبرانی در مسند الطبرانی و ابن

آورده اند که فرمود آنحضرت تحقیق عمو که در شمار از صد و هشتاد و نه در سفر سعادت گفته عادت نبوی نمود از هر سبب برده و در از آنکه
 زکوة بستاند و این سبب مختلف نیست و ظاهر حدیث عدم وجوب زکوة است در آن و قال الشوکانی و نه پیشانی و صاحبین نیز همین است
 که در سبب زکوة نیست و همین حدیث حجت ایشان است و آنکه در حدیث مسلم آمده که فراموش کرده است یعنی صاحب خیل حق خدا را ندانم
 و رقاب اولیس را و از آن نزد شافعی غیر ادرسی و غیره که ای آماناست بدانه و آب و دفع ضرر از آنها و غنیه که کند که در آن صدقه
 نیست سبب غازیان است و آنکه برای تجارت نبود و حجت ایشان درین باب اثر حضرت عمر بن الخطاب غیره است که در شرح فاسی مختصر
 شوکانی ذکر کرده ایم و آن آثار صالحی تعارض با حدیث مجین نیست چه در آن نیز حکم بصدقات خیل بر وجه ایجاد نموده است بلکه بخوبی بر رخصت
 ارباب خیل است و تحویل ناظر وقوع است و سبب ظاهر صاحب حجة الله الباقی نیز همین جانب است چنانکه گفته ام خیل پس قلیل البصر است
 یعنی نسل اوبسیدنی شود مگر و اقرار یسیره مثل ترکان است پس ارجح عدم وجوب است و مسلم است از حدیث ابی هریرة
 لیس فی العبد الا صدقة الفطر نیست در بنده مگر صدقه فطر و سبب گفته حدیث ابی هریرة است و آنکه نیست زکوة در عبید
 و نه خیل و این اجماع است در آنچه برای خدمت و رکوب باشد و اما خیل که برای نتاج نگار داشته شده اند پس در موقوفات و تفاسیل است
 مر حفیزه را و احتیاج کرده اند بحديث فی کل فرس سائمة وینار او عشرة دراهم آخره الدار فنی و البیهقی و ضحافه و جواب داده اند که این معلوم
 حدیث نفی صحیح خوانند و این واقعه در زمانه مروان اتفاق افتاد و درین باب با صحابا پیشاورت کرد و ابوهریره حدیث لیس علی الرجل
 فی عبده و الا فصدقة تراوت کرد مروان زید بن ثابت را گفت تو چه میگوئی ای اباسعید ابوهریره گفت عجب است از مروان من را و آنچه
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم میگوید ای اباسعید تو چه میگوئی زید گفت راست گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم را و بدان فرمای
 غازی است و اما تا که از نبی نسل می جوید و روی صدقه است گفت چه قدر گفت و هر سبب یک نثار داده دم و گفت ظاهر است و وجوب
 نیست در خیل و اگر برای تجارت باشد و جواب داده اند که زکوة تجارت واجب است باجماع کما نقله ابن المنذر گویم چگونه اجماع
 بالاین خلاف ظاهر است انتی و عن بعض یفتی موحده و سکون با و زانایم مختلف فی الاحتیاج است بحیثی بن معین درین ترجمه
 گفته اسنادش صحیح است وقتیکه من دون هزار تکه باشد و ابو حاتم گفته بهوشیخ بکتاب حدیثه و الا بیحجیه و شافعی گفت لیس بحجة
 و ذهبی گفت ما تکرار عالم قطب بن حکیم بن معاویه بن حیدرة القشیری الفتح حامی مملوکین تحت تدبیر فتح وال عن ابيه عن جده
 هو معاویه بن حیدرة صحابی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فی کل سائمة ابل فی اربعین بنت لبون
 در هر بز و زن چنده شتر و چهل یک بنت لبون است آنکه و سال بروی گذشته و مادر وی شیر میدهد بر سج دیگر اگر از نیده است و گفته است
 در حدیث النسکیم بنت لبون واجب است درسی و شش تا چهل و بیحجیه و این مصادیق است برینکه واجب است و چهل یک بنت لبون و منکر
 عدد و بیحجیه است با و نقصان از این مطلق صریح که حدیث النسکیم معارض است لایقظ الا لای علی ع صاحبها
 و اگر گفته نشتران از سنه خود یا یعنی مالک ملک خود از ملک غیر چنانکه بلکه بیحجیه و از او من اعطاهما و غیره که بها
 فله احرار هر که و او از امیر و از بنده و از مال است اجرو و من منعها فانا اخذ و هاهو هر که من کننا و از او و بنده و از او هر که از او
 و شطر ماله عن مئة من عمر مائة ربنا و نیمه مال او تا وان است از تا و انهای پروردگار ما من عمره محدود است یعنی در دفع
 وی چون کنیم زیرا که واجب غرض است و عمره نفع است بنا بر خبرت مبتدای محدود و نصبی بر صدقیت است این مصدر است

منه یخرج وذلک علی الف ودرج اعراضا وناصل غنیست که ثلاث یکند بران جمله تا آنکه از خود بالا بچل لای محمد منها یخرج
 حلال نیست بر کسی از آن چیزی در او که احد و ابو دود و النسانی و صحیح الحاکم و علق الشافعی القلی بهم علی شریک
 و یقلید کرده است شافعی قائل شدن را بدین بر شریک و یزید که وی گفت که ثابت نمی کشند اهل علم این روایت را و اگر ثابت شود قائل شویم
 بران ابن جبار گفت بنظر بسیار سیکرد و اگر این حدیث نمی بود و اهل سیکردیم و اولد ثقات دوی که گمانی است که کتختا یکینم خدا را و در ص
 و باطل حدیث دلیل است بر گرفتن امام زکوة را از مانع و غیره و ظاهرش آنست که این اخذ جمع علیه است و برینکه نیست امام کافی است و مجری
 از کسی که بروی زکوة است اگر چاره ای بر نفوت شده مگر واجب ساقط گردیده و قول می شطرنج عطف است بر غیر منسوب و آنرا خود و اولد
 از شطرنج بعضی است و ظاهرش آنست که این عقوبت است باخذ جزوی از مال برین اواز اخراج زکوة و گفته اند که این منسوخ است امام
 دلیل بر نسخ قائم نکرده بلکه احادیث دیگر و الی عدم نسخ ذکر کافی بشرح و اما قول مصنف که نیست دلیل و حدیث بنهر جواز عقوبت
 مال زیرا که روایت و شطرنج بعضی من عمل مبنی برای جمول است ای جل مال شطرنج و بتجیر علیه المصدق و یاخذ الصدقة من غیر شطرنج
 عقوبت نموده از کوة کوبیم و نمایست قائل بحری غلط الراوی فی لفظ الروایة تا نماهی و شطرنج را می بچل مال شطرنج تا آخر آنچه مصنف ذکر کرد
 و مثل می صاحب ضرر النهار هم مائل شدن در سبیل گفته و ذکر کرده ایم در جوش می که برین روایت نیز دلالت یکند بر جواز عقوبت مال زیرا که
 گرفتن از بهترین و در حدیث عقوبت است باخذ زیاد بر واجب زیرا که واجب وسط است غیر خیار بعدد شایع را و می که اشاره کرده است
 باین در جوشی ضرر النهار قبل قوت و بکار آمدی و در میم نووی را بعد مدت طویل که ذکر کرد و مثل آنچه ما ذکر کردیم بعد بطریق دیگر سیکرد
 گفته است که درین روایت دلیل نیست بر جواز عقوبت مال و لفظ دوی اینست اذا تخیر المصدق و اخذ من خیر الشطرنج فقد اخذ
 زیاد علی الواجب و بی عقوبت بل مال مگر آنکه این حدیث بزرگ صحیح شود و دلالت می کند برین عقوبت بخصوصا در مانع زکوة نه در غیره
 و این شطرنج خود حکم می حکم زکوة است و آنرا در صرف و لا حق نمی شود و زکوة غیر او درین حکم زیرا که آن اقباس غیر او نیست بل من عطف و
 و غیر این از اولی و ثلث فقیهین محمول نیست بیا چون حرمت مال مسلم مقرر باشد باطل قطعی بیا چون حرمت خون می بر حلال نیست گرفتن چیزی از آن
 مگر بدلیل قاطع و دلیل موجود نیست بلکه آنچه درین حدیث بنهر وارد شده آحاد است جز ظن افاده و دیگر نکند پس بحث می چه می توان گرفتن
 مقدم تواند شد لیکن اهل المردین اعصار هم تسال کرده اند در اخذ اموال عقوبت هم تسالی که تسالست نزد شرع و عقل و مناظر و ایالات برهما
 نهاده اند که از شرع و دین هیچ شئی امر نمی شناسند و نیست در تصدیق ایشان مگر قرض مال از هر سبب که بروی ایشان از اولی است حاصلست
 و این را بدین تأیید بنام کرده اند و از ادوات حاجت اقوات کسب اطمینان عارت کلین در اوطان صرف می کنند و تا نایبند و تا اکتیست چون بعضی
 از ایشان آنچنان اند که حدیثی را بشرط مکر اضلاع می کنند و بران مائل میگردند و بعضی هم اهل گیرند و هم جدا نمایند و این همه جهت بعضی
 و بدینکه شاب علیک علیه و ترک علما را نیکه فراز شرفی الامر لخطیبه انتهی کلام بل و حسن علی علیه السلام
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا كانت لك مائتا درهم وحال عليها الحول ففقه خمسة دراهم
 چون بیشتر از صد درهم و حوالا کند و بکند بران یکساکل اهل بر واجب ان یخرج در هم است و واقع است جامع برینکه فصل فقره و صد
 در هم است و نیست هیچ کس مخالفان گران حبیب اندلسی و خسران و خیب که در حدیث آینه بیاید و صد درهم است زیرا که وزن
 هر اونیبه چهل در هم است و را لا یزید گفته نصاب بیم و صد درهم است که پنجاه و شش و پیر سیکرد و بی وزن آن می شود انتهی در کاشی

و ثواب یعنی در هر یک که بوزن ده و غیره و آنرا وزن نموده بکفایتند زیرا که ده درم باین وزن مقدار پنج وینار بود پس واقع شد بر سبب این اختلاف
 نزاع و جدال میان مردم و در اوان گرفتار در معاملات پس گفت حضرت عفراروق رضی الله عنه از هر یک از این درم مختلفه یک درم و هر سه را با هم
 مخلوط ساخت و از این هر سه نوع سه درم تساوی الوزن گردانید پس هر یک از این سه مقدار چهارده وینار آمد و همین وزن و در عرب باقی ماند
 و هر چیز از زکوة و سمرق و مهر زن و امانه و ینما و غیره آورده که این جمع در هر صفت آن در زمان بنی امیه بود مرغشانی و ذکر کرد که او را در جم
 بصورت غشیه یا بود بعد از آن در زمان حضرت عمر که در شت چنانکه امر و زست بعده بر درم و ینار هر دو یکد و توحید و شتمن لاله الله صحر و سوال الله
 و نامه الدوله در عهد خود بر این صلی الله علیه و سلم مفرود و در غایت گفته درم صرشت و چهار چه است و در وزن زیاد است از درم معتبر الوزن زکوة
 پس نصاب بر این درم صرشت شمار و در وجهی می شود این است ترجمه عبارت بحواله الق و الله اعلم و لیس علیک شیء حتی یک کون
 لک عشره و در هر یک که است بر تو چیزی می واجب در زکوة یعنی در آنچه کمتر است از این مقدار که دو است درم باشد تا آنکه باشد هر شربت
 و ینار و این مقدار نصاب طلست و باین رفته اند جمهور و مروی است از حسن بصری و طلاس و خلافت آن و آن مروست و میان زکوة طلا
 سابق گذشته و در سبیل گفته که درین جا که نصاب ذهب است و قدر زکوة آن که بیست و ینار است و در روی نصف و ینار است و این نیز بر بعضی
 و عام است از هر فضله و ذهب ضرب باشد یا غیره مضروب و در حدیث ابی سعید مر فعا که له لایحل فی الورق زکوة حتی یبلغ خسر او اق اخرج الدار قطنی
 نیز می از حدیث جابر مر فعا آورده که لیس فدا و من خسر او فی بن الورق صدقه و اما ذهب پس در وی همین حدیث باب است و نقل کرده است
 از شافعی که می گفت فرض کرد که آنحضرت در سم صدقه پس گرفتند مسلمانان بعد از وی صلی الله علیه و سلم و طلا نیز با حدیثی که از سیدیه است با بقیه
 و این عبد الله گفته ثابت نشد از آنحضرت و در ذهب چیزی از جهت نقل آحاد ثقات و ذکر کرد و این حدیث که از زکوة بود و در دوقطنی است گویم لیکن قول علی
 و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا یخرجونها فی سبیل الله التنبیه میکند بر یکد و ذهب حتی است مراد تعالی را و بخاری
 و ابو داود و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مرویه از حدیث ابی هریره آورده که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ما من صاحب ذهب الا فصدقه
 لایؤدی حقها الا جعلت لیوم القیامه تنفع او حاجی علیه الحدیث پس حق وی زکوة و نیست و درین باب است چند احادیث که بعضی می باشد بعضی
 سرباخی الدار لغش و لا بدست و نصاب ذهب و فضة که خالص باشد از غش و شرح و میری بر نصاب است اذ اکان لغش یا نخل اجره الضرب تخلیص
 فیستخرج به و یعمل الناس علی الاخراج منها انتم حال علیها الحول و بگذر و بروی یک کال درین تینا تین عدلست و رعایت اصحاب
 احوال که بعد از گذشتن و حصول منفعت مالی بر آن باختلاف نرخ و قیمت تبدیل و تغییر آن در سال متیقن است و در آن قول جابر هر علم است
 و در کوفه خلاف است جماعتی را از اصحاب و تابعین مثل ابن عباس و ابن مسعود و داود و طاهر می گوید حول شرط نیست بلکه زکوة مال را مالک مال چون بحد
 نصاب رسد فی الحال واجب است باینرا اطلاق حدیث فی الرقة ربع البشره و جواب داده اند که آن مقید است باین حدیث و حاشا ندست شواهد
 دیگر و از شواهد اوست حدیث آینه از ابن عمر قبیح انصف دینار پس در وی نصف دینار است و وزن و ینار و اقن مشهور یک مثقال
 و ینار از درم میشود چنانچه درم از سیم و در تنخیب اللغات گفته مثقال درم و ثلث سبع درم است و در قاموس گفته الدار هم سه و داین و تنخیب
 وزن و در بعضی شش انگ گفته و ده درم شرعی هفت مثقال باشد که از مرزا و درم شرعی را درم بطنی نیز گویند و نیز که لاس البصل نام ضربی از بجمه از سکه
 و قدر آن درم در پینا بقدر میان کف دست بود و باطل نصاب ملاهفت و نیم لوله است که از اشرفی ده نیم ماشه و نیم گشتی است از شرعی و پنج و نیم ماشه
 ظاهری شود و زکوة واجب در آن ششم حصه لوله و نیم از ششم حصه است و این باعتبار قول و ماشه و رقی است چنانکه ده وازده ماشه می باشد ماشه شش

پس هر يك از اين گمان است که مال کسی از عباد الله مخصوصا کسی که تکلیف از وی بر نفع است حلال است واجب است بروی آوردن بر این و بر نفع است
 و وقتی بر نفع است منع تا آنکه منزه از حدی و واجب نگردد است خدای تعالی بر دلی و عیتم و محنت بر آوردن زکوة از مال می فرماید که داده است
 ولی ایان و ندادن را جز است بلکه و در سوال تاملی آن تواری که مستصحب می شوند از آن دلسا و در اجتناب میگردانند از آن افنده انجمنی که گویند
 خفیه نیز همین است که نیست در مال صبی همچون زکوة و در دایره ثلثه واجب است و گویند ولی از نظر وی و او کند و حق همان است که شوکانی گفت
 و خفیه بدان فقه و لیکن در هر یک این مسعود و در هر یک که گذشت سخن است شافعی از تعلیل با تقطاع کرده و راوی وی لیث بن ابی سلیم است و او را
 نیست و حدیثی که از ابن عباس آمده و در حدیث این لمیمه است و وضعی است و اسناد که ضعیف است زیرا که در وی مشنی بن اهل بیت باشد
 بای موصوفه و در روایت ترمذی و وی اگر چه در مصالح و در عبادت قوی است اما حدیث وی ضعیف دارد و حدیث مروی نیست مگر همین وجه و در وی است
 از عمر و بن شعیب از عمر بن الخطاب موقوفه علی و گفت منها بر سیدم احمد را از حدیث گفت صحیح نیست روایت میکند از مشنی از عمر و راه و از ابن
 من حدیث ابی جحی اشیبانی ایضا عن عمرو بن شعیب لیکن راوی وی مندل بن علی الغضری است و او ضعیف است و مندل لقب است و نام او عمرو
 و هم را حدیث عمر بنی از عمر و آمده و عمر بنی ضعیف متروک است و رواه ابن عدی من طریق عبد الله بن علی از یحیی و وضعی است و گفت و اقلونی در
 علل زکوة حسین الملعون که محل عن عمرو بن شعیب عن عمرو بن زکریا بن مسیب را و ان اصح است مصنف در تحلیف و گفته و ایاه قصد الکره
 و لک شاهد که مرسل عند الشافعی شرح و مراد او شاه می است مرسل زکوة شافعی باین لفظا استخوذ فی اموال الايتام لا تکمل الزکوة
 یعنی خرید و فروخت کنید و یا الهامی بچنان که بخورد و از زکوة اخراج بر می آید این جریج عن یوسف بن مالک مرسل و گویند که است از شافعی
 بعوم احادیث صحیح و در اجاب زکوة مطلقا و مروی است مثل حدیث عمر و ایضا از انس و از ابن عمر موقوفه و از علی رضی الله عنه چه از یحیی از حدیث
 ابن ابی رافع آورده که بود مرآل ابی رافع را الموال زکوة پس چون او از علی بایشان یافتند که ناقص است پس شاکر کردند زکوة پس یافتند تمام
 و آمدند نزد علی فرمود شامی و مستید که نزد من مالی باشد که زکوة آن دهم و از عایشه است نزد مالک که وی می بر آورد زکوة انجام دهد که در کتاب پرورش او
 بودند پس درین آثار و دلالت است بر وجوب زکوة در مال صبی همچو تکلف و واجب است بر ولی اخراج آن را و این را جمیع است و مروی است
 از ابن مسعود و ابن شبرمه و ابو حنیفه که بر آورد صبی بعد تکلیف رفته اند بر ابن عباس رضی الله عنه که باینکه لازم است از اخراج عشر از مال خود بنا بر عمر و دل
 نه غیر آن حدیث نفع القلم کومیم مخفی نیست که عموم در ربع عشر نیز حاصل است و در غیری که حدیث فی الرقة ربع عشر متفق و عن عبد الله
 بن ابی اوفی پیرو پس بر و صحابی اند و این عبد الله از اصحاب است که در کوفه از عالم رفت رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی
 الله علیه و سلم اذا اتاه فقه بصدقه فقه حلفت بود و آنحضرت چون می آوردند و وی قومی صدقه خود را چه جمله آن بود که در صدقات
 و زکوة خود را پیش آنحضرت آرند و آنحضرت در صرافت آن صفت کند قال و عاصم و ایشان را وی گفت الله صلی علیه و آله و در روا
 سل علی آل فلان خداوند او در و در است و در تحت کن بر ایشان یا بر آل فلان که صدقه آورده است یعنی بروی و بر کسان وی گفت عبد الله
 پس آوردند و آنحضرت پدید آمد که ابواوفی است صدقه خود را پیش گفت اللهم صلی علی آل ابی اوفی و در روایتی چنین است که چون می آوردند
 نزد آنحضرت صدقه خود میگفت اللهم صلی علی و از اینجا معلوم شد که مراد مال فلان همان فلان است و آل فقه است چنانکه آل او و آل
 فرعون و مراد ذات آنهاست و اتباع نیز بر تبعیت دران داخل اند گویم و این امثال امر و تعالی بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله بقوله تعالی
 اخذ من أموالهم صدقة الی قوله و صلی علیه و آله پس درین آیت امر کرده است خدای تعالی آنحضرت را بر حمت فرستادن بر آنست

واین حدیث است بحديث جابر و حديث ابی سعید و علی عقیق لانه در حکم آن بمسکون گویند حدیث اوساق مخصوص حدیث سالم است نه حدیث کوفی
 حدیثی که در سنن رسیده و در فقه است جماعتی که از ایشان اندر زمین علی و ابو حنیفه با کله مخصوص نیست بلکه علی عموم وی باید که در زمین و آب
 باشد در تحلیل و تفسیر آنچه از آن آورده و حتی بطلان قول اول است ندید که حدیث اوساق حدیث صحیح است و آورده است برای بیان حدیثی
 که واجب است در آن زکوة چنانکه آورده است حدیث و صد در هم برای بیان وی با وجود رود فی الرقة ربع العشر و نگفته است هیچ یکی
 که واجب است در تحلیل فضله و کثرت وی زکوة و خلالت و تحلیل است که بعد از طباب رسیده که آیا در آن واجب است یا نه زیرا که نیست و رود حدیث
 فی الرقة ربع العشر مگر برای بیان آنکه درین جنس زکوة واجب است و اما قدر آنچه واجب است در آن پس مگر کمال است بسوی حدیث که مسین او
 بود صد در هم همچنین در اینجا در نماست اسما العشر است یعنی درین جنس عشر واجب است و اما بیان آنچه واجب است در آن پس کمال
 بسوی حدیث اوساق و زنده کرد و ایضا آن قولی درین حدیث نیست فها دون خمسة اوسق صدقه گویند که در گذشته است مگر برای بیان
 دفع آنچه تو به می شود از عموم نه است اسما العشر چنانکه آورده است در قولی نیست فها دون خمسة اواقی من الورق صدقه بعد چون
 خاص عام تناقض شوند عمل بر خاص باشد نه وجه تاریخ چنانکه در اینجا است فانه لظن الاقوال فی الاصول انتهى کلام اجل و حسن ابی موسی
 الاشعری و معاذ روایت است از ابی موسی و معاذ بن جبل ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لهما که هرگاه فرستاد
 آنحضرت ایشان را بسوی یمن فرمود باین هر دو لا تأخذوا فی الصدقات الا من هذا الا صنف الا اربعة علمیر به شما هر دو
 در سده قمار که ازین چهار جنس الشجر و الحطة و الزبيب و النخيل و در حدیثی که درین حدیث و در حدیثی که درین حدیث و در حدیثی که درین حدیث
 زکوة مگر درین چهار چیز نه غیر آن باین فقه است حسن بصری و حسن بن صالح و قوری و شعی و این سخن در موسی است از احمد و واجب نیست
 در زره و نخ و باین چه و در اقطانی از حدیث عمرو بن شیب عن ابیه عن جده باین نظر روایت کرده اند که مسنون کرد آنحضرت زکوة را در زره و نخ
 و مسوز و خرما و زباده که درین باین چه و در سند او ش محمد بن عبدالله عزری کوفی است و موسی مجهول است و متروک صنف گفت ابی جده
 و ابی است و بهی انظر لی محاب آورده که گفت نه صدقه در عهد آنحضرت مگر در پنج چیز و ذکر کردیم هر پنج را و هم از طریق حسن آورده گفت
 فرض نکرد آنحضرت صدقه مگر در ده چیز پس فکر کرد این پنج را و شتر و گاو و گوسفند و زرو و سیم را و نیز از شعی آورده که نوشت آنحضرت
 با باین که نیست صدقه مگر در ده چیز و مسوز و خرما و درین باب احادیث است سفید مذکور و این م را سبل طرفی وی مختلف است و بعضی که
 مگر بعضی است و با حدیث ابی موسی معاذ است و باین قول عمر علی عایشه که نیست زکوة در تره با در سبل گفته و درین باب م را سبل
 که در وی ذکر کرده است بهی گفت اند یقین بعضیها بعضا کذا قال و انظر انست که آن مقام حدیث کتاب که سفید حضرت خواندند
 و الحاق کرده است شافعی و درم را بقیاس حسن چهار چیز مذکور و مجامع اقتیاض در اختیار و احتراز کرده است با اختیار از اقبانت در مجامع
 زیرا که در وی اجابت نیست پس که در وی عمل بقیاس است و اولاین لازم است اگر دلیل قائم شود بر آنکه علت اقتیاض است و هر که در رای او
 این دلیل نیست قائل نیست بدان و بعضی بعموم با خرمت الارض گفته اند و حدیث معاذ و ابی موسی و اردست بروی زیرا که این حضرت
 عموم مقام او تواتر است و نه قیاس از اینجا معلوم شد که نیست مقادوم او حدیث فذا الحبت من الحبت اخراجه و ادو و دینر که این عموم است
 پس دلیل واضح با حصرین و وجوب است در اربعه در درنا گفته ان کل باعد الاربعه محل احتیاط اخذا و خرما و الذي یعقوبی انه لا یؤخذ من غیر
 گویم محل مقطوع به حرمت مال مسلم است نویسنده مخیر از ان مگر دلیل قاطع و این که مذکور شد در این محل مذکور نیست نه برای آنکه در

و این هر دو اصل را هیچ دلیل و کلامی که مقام ائمه اندر خود رفع کرده پس نیست محل امتیاز مگر ترک از ذره و غیره از آنچه نیامده جان گنج و عموم که تخصیص ثابت شده انتهی و آنچه راغبی گفت که ثابت است از ذره زکوة از ذره و غیره با ما مختصرت صلی الله علیه و سلم پس صنف بعد نقل این قول در تلخیص گفته در وی نظر است زیرا که سناده و محتضیف است و اما غیر ذره پس واقع است در روایت مسکن که از طریق عمر بن عبید آمده و وی ضعیف است جدا پس چه قسم باین زیادت و ایهیه اند توان کرد انتهی رواه الطبرانی و الحاکم بهیچ گفت روایت این حدیث ثقات اند و این حدیث متصل است و بطبرانی از حدیث موسی بن طلحه از عمار آورده که جزین نیست که یسنون کرد و مختصرت زکوة را درین چهار چیز پس فکر کرد این هر چهار را ابو زر گفته این حدیث مرسل است زیرا که از روایت عمر بن موسی و وی متروک است و لکن دارقطنی و الحاکم و البیهقی عن معاذ بن جبل رضی الله عنه قال ما اختلفت و البطحاء و الرمثان و الغضبیة فقد عفا عنه رسول الله لیکن خیار و غیره و الاروفی پس تحقیق عفو کرد از ان رسوا خدا صلوات الله علیه و سلم زکوة را در سبیل گفته نصیب بقاء جماد و مملو و ضا و جمهر هر دو است و اسناد که ضعیف است و سناین حدیث ضعیف است زیرا که در سبیل است یعنی بن طلحه است و وضعی ضعیف است و سید علامه محمد بن ابراهیم بن الفضل سحر و روحانی بلوغ المرام گفته در سندش محمد بن عبد الله العزیمی الفزاری است و وی متروک است و آنچه در دارقطنی است حدیث عمر بن شعیب است عن ابیه که گفت پرسید به شهاب بن عبد الله بن عمرو از نبات ارض بقل و قنار و خیاری گفت نیست در بقول زکوة و این حدیث از روایت عمر بن موسی است و اما روایت معاذ که در کتاب است بقیست مصنف در تلخیص که در وضعی ضعیف و انقطاع است مگر آنکه معنی او مفید حضرت در ابواب شایبیا مذکوره و در حدیث اول حدیث پس فی الحضرات صدقه نزد دارقطنی است مرفوعا از طریق علی بن طلحه و معاذ و قول ترمذی که صحیح شده است رفع آن بلکه وی مرسل است از حدیث موسی بن طلحه از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و موسی بن طلحه تابعی عدل است لذا که کسی که سبیل را قبول می کند و ثابت شده است از علی و عمر موقوف و آنرا حکم رفع است و حضرت اوست که دلیل و قوت کرده نشود و کذا فی سبیل گویم و دارقطنی و علی گفته حدیث حضرت اوست مرسل و بقی بعضی که از حدیث موسی مذکوره آورده و گفته نزد یک کتاب عاز است و رواه الحاکم و گفت موسی تابعی که سبیل انکار کرده نشود و درین معاذ را مصنف در تلخیص گفت منع کرد این را ابو زرعه و گفت ابن عبد البر ندیده و معاذ را و ندیافت او را و درین باب است از محمد بن حش نزد دارقطنی نیست در ان جز عبد الله بن شعیب و گفته اند که می می نزد و حدیث را و از عائشه نزد دارقطنی و در وی صالح بن موسی است و وضعی است و باطل که باین رفته اند ائمه ثلثه الا با حقیقه که نزد وی در هر چه از زمین روید که یا پیش ده یک است یعنی عشر مگر گاه و فی و هینرم و دارقطنی از علی آورده که نیست در سبیل و جزه با صدقه و در سندش حضرت بن حنیب است و هینرم ضعیف جدا و روایت کرد برادر و زانی از طریق عمار بن یمنان از عطیان بن اسباب از موسی بن طلحه عن ابنه مرفوعا نیست در سبیل با صدقه گفت بزار می و دهم بهیچ یک که گفته باشد در ان عن ابیه مگر جارت و رواه ابن عدی الحارث بن یمنان و حکایت کرد بقیض او را از جماعتی و مشهور از موسی مرسل است لذا تقدم و رواه الدارقطنی من طریق مروان بن محمد اخاوی عن جریر بن عطاء بن اسباب بن بجای عن ابیه عن ابن عکاس گفته و شاید این بقیض است از موسی مروان خیلی ضعیف است کذا فی تلخیص و لفظه بقی این است نیست در حضرت اوست و بقول صدقه و لفظه دارقطنی از عمر و انس بن است نیست در سبیل با صدقه و ابن جریر از عبد الله آورده که نیست و بقل و تو ابل و زعفران و فاکله ترو خشک زکوة و در قلع و کشری نیز مخصوص حدیثی آمده که نیست زکوة در ان و بهین است در سبیل حنین که هر چه جزه باقیه ندارد و در سبیل عشر واجب نیست

مقرض است باین حدیث و این قطان گفت مشتاقانه نمی شود حال او و گفت حاکم لیکن حدیث را شاهی است باسنادی که محدث متفق علیست که
 عمر بن الخطاب را می کرد و بان گو یا اشاره می کنی که در حدیث عبد الرزاق و ابن ابی شیبہ و ابو سعید انوار روایت کرده اند که عمر میگفت خالص را بگذراند
 ایشان چند آنکه عمر و چند آنکه میبخت یعنی بر زمین و ابن عبد البر از اخبار مرفوعه آورده تخفیف نکند و در خصیصه انرا ذکر کردن زیر کلام را علی بن
 و واطیه و اکله است الحدیث **وعن عتاب** یفتح عین ممل و تشدید شاة فوقیه و در آخر موصد بن اسسین یفتح بجز و کسر و یزید
 قرشی اموی است اسلام آورد و روز فتح عامل گردانید او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر یک و هم بران او را مقرض داشت ابو بکر و وفات یافت
 روز وفات ابی بکر بود است و پنج ساله از سادات قریش بود و خبر و صلح مرفوعه **عن** الله عنه قال امرنا رسول الله گفت امر کرد
 ما را آنحضرت صلی الله علیه و سلم ان خمر العنب کما تخضر صر الغل ای کما اندازه کنیم تا که را یعنی میوه او را که انگور است برداشت
 چنانکه اندازه کرده می شود و خرابد و رشت و قوت خن زکات آن خربس بنا گرفته شود و زکوة آن در حالیکه زیب است چنانکه گفته می شود
 زکوة نخل در حالیکه تر است حاصل آنکه در وقتیکه پدید آید در انگور و خرما شیرینی پس اندازه کند شخصی که ماهر است در آن انگور وی چون
 موز شود یعنی خشک گردد یا این طبع که اگر در دینی خشک شود چه مقدار خواهد شد ما گویا نصاب رسد زکوة آن بدو در سبیل گفت حدیث
 دلیل است بر وجوب خرص قمر و عنب زیرا که قول راوی امرنا رسول الله فمیدهد می شود از روی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود
 و بوجوب قائل است شافعی و ابو حنیفه گفت حریم است زیرا که رجم بالغیب است و جواب داده اند که رجم نیست بلکه عمل است بظن و وارد
 شده است بدان امر شافعی و کافی است در آن یک خالص عدل زیرا که خرفاسق را عارف قبول نمی کند چه اهل باشی از اهل اجتهاد نیست
 زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم تنها عبد الله بن رواحه را برای خرص برای ایل خبیخه فرستاد و هم خالص گو یا حاکم است اجتهاد میکند و عمل
 میکند ابن عبد البر گفته اجماع کرده اند آنکه باید گرفته می شود از ایشان علم که چون برسد خرص در آن قبل از آنکه پختن خن فائده
 خرص این جنایات است از ب المال و همچنین واجب است بروی پینه در دعوی نقص بعد خرص و ضبط حق فقرای مالک مطالبه صرف
 بقدر خرص و انتفاع مالک کل و نحوه و نقص در خرص نخل و عنب و اوست و قیاس کرده اند بروی غیر او را از آنچه ضبط و احاطه او نظر
 ممکن است و گفته اند مقتضی است بر محل نص همین است اقرب بنا بر عدم نص بر محل و نیز شافعی و زرعی خرص نیست از جهت تعدد ضبط
 زیرا که پنهان است در قشر و چون دعوی است در خرص علیه نقص را بسببی که ممکن است اقامت پینه بران واجب است اقامت پینه و نه صاف
 باشد همین خود و صفت خرص آنست که طواف کند بدشت و به پینه همه شمره او و گوید خرص و اندازه این درخت را بطریق چنان
 و باینکه اندازه و اندازه الحقیقه یعنی احمد را بود و در ترمذی و نسائی و ابن ماجه و نیز ابن حبان و دارقطنی و فیه انقطاع
 و در سندش انقطاع است زیرا که سعید بن مسیب آخر از اعتاب روایت کرده بود او گفت نیست او را سماعت از روی ابن قانع گفت
 وی نداریافت او را و گفت من ندی که انقطاع او ظاهر است زیرا که مولد سعید در خلافت عمر است و موت عتاب روز وفات ابو بکر صدیق است
 و سبقة الی ذلک ابن عبد البر و گفت ابن مسکن مری نیست از آنحضرت جز باین وجه و روایت کرده است آنرا دارقطنی بسندی که در
 واقعی است و گفت البو حاتم صحیح مرسل است یعنی سعید گفت که آنحضرت عتاب را امر کرد نو گوئی گفت این حدیث و اگر چه مرسل باشد لیکن
 معتضد است بقول امیه و بهیقه از طریق یونس از زهری آورده که گفت شنیدیم ابامامه بن سهل را در مجلس سعید بن السیب گفت سعید
 خدمت باینکه گرفته نشود زکوة از نخل و نه عنب تا آنکه برسد خرص و پنج و سق را گفت زهری بنی دایم که خرص کرده شود چیزی از میوه یا کمتر

و حکایت عامه البلوی بآنکه ابن عبدالبر گفت که در مسندک درین حدیث بزرگوار روایت کرده اند بر آنکه ابی وادعطی زبانی روایت کرده لیکن بطریق ضعیف این محمل است پس تا هم نیست بآن استدلال و اگر فرض کنیم که حاکم سنن ابی در حدیث را صحیح گفته چنانکه در محلی شرح مساجد تا نیمه مجرود احتمال استقامت است تا با سنادین تصحیح تضعیف جماعه از حفاظ چرسه با یکدیگر حفظ نموده اند و متخار از عصر و است ایشان مستند که اندر وی مؤید عدم وجوب است آنچه در صحیح مسلم از ابی بر سر آمده که نیست صدقه بر مسلمان در اسب بنده او و ظاهرش عدم وجوب زکوة است در جمیع احوال شوکانی گفته و نقل کرده است این مندر اجماع بر زکوة در تجارت و نیست این نقل صحیح و اول کسی که خلافتی می کنند در آن ظاهر بر آنرو ایشان اندر فرق اسلام انتهی و با یکدیگر شک نیست در عدم وجود دلیل قوی درین باب غیر از اجماع اگر ثابت شود بی خلاف و در وجه خطا و همچنین نیست زکوة در مستحلات مانند خانه های کرایه و دو آب کرایه و مثل آن بجهت عدم دلیل دال بر ایجاب آن که حدیث مسلم که نیست صدقه بر مسلم در بنده و اسب تناول این حالت است یعنی مستحلال بکری اگر چه حاجت مستحلال نیست بلکه قیام مقام منع کافی است ذکره اشوکانی رواه ابوداؤد و الدارقطنی و البیاضی حدیث یحیی بن عمر عن ابیه و در شارب جهالت است و این گفت صفت و اسناده لایق و سندش نرم است زیرا که از روایت سلیمان است و هو مجموع و صحیح ابی حنیفه

مرحی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی الرکاز الخس فرمود در رکاز خمس است رکاز یکسر را و در رکازهای مجع در قانوس گفته معدن و در فیه جا بایت و در نای گفته رکاز هر دو را گویند و حدیث وارد است و در فیه انتهی شیخ گفته معنی اول النسب است باین حدیث و در حدیث آمده است که از آنحضرت پرسیدند رکاز چیست فرمود ذهب فتنه که پروردگار بقابل پیدا کرده است در زمین روز پیدایش می انتهی گویم اگر این حدیث ثابت شود قول بآن متعین گردد و لا یلیان بعد بیان رسول الله صلی الله علیه و سلم ولیکن این حدیث را بهیچ روایتی که نیست و سندش ضعیف است و تابعه حیان بن علی بن عبد الله بن سعید و عبد الله بن مسعود و الحدیث است پس حجت نباشد با آنکه گفته حکمی که اختلاف نیست در آن نزوی که با و آنچه شنیدیم از اهل علم که می گفتند این است که رکاز مال مدفون است که یافته شود از مدفون یا جلیت که طلب کرده نمی شود مال کشیده نمی شود در آن مؤنت خرج را و نه زیاده عمل و اما آنچه طلب کرده شود مال گرفته شود و روی عمل بسیار پس یافته شود یکبار و یافته نشود و دیگر پس آن رکاز نیست در صنفی اختلاف اند

علما در تفسیر رکاز ظاهر احوال شافعی موافق تفسیر مالک است و ابو حنیفه گفته که معدن هم رکاز است و یک قول شافعی موافق این مذهب است انتهی خویش در ترجمه گفت نزد شافعی و معدن زکوتی نیست و حکم می حکم صید است مگر آنکه مستخرج ذنب و فضه باشد و زوما در وی خمس است سبب اشتراط حوالان حول انتهی گویم ولیکن جمهور مخالف حنفیه اندرین باب و گویند که گفته نمی شود معدن را رکاز و آنچه کرده ابو یمن حدیث بر ترقه قضیان هر دو زیرا که اول می این است و معدن جبار است و در رکاز خمس است پس عطف لالت و در بنیات و لهذا مالک شافعی گفت اند که او بر رکاز فیه جا بایت است متفق بر آنکه لیه و این حدیث را بطریق است دلیل گفته علما از حدیث رکاز و قول است اول آنکه مال مدفون در زمین است از کنوز جا بایت دوم آنکه معدن است مالک قائل اول است و اما معدن پس درو زکوة که بر زیر کعبه از زرع است و مثله قال شافعی و ثنایی رفته است ابو حنیفه و دال است بر اول قول صدی علیه سلم العجا جبار و الله جبار و فی الرکاز الخمس اخرج البخاری زیرا که این ظاهر است و آنکه کار غیر معدن است و شافعی معدن را بذهب و فضه خاص کرده و حدیثی می بینیم که انهم قالوا و اما الرکاز فیه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اعتبار رکاز شافعی و مالک و احمد نصاب بحیث لیس قیامون خمس اوق صدقه در حنا

ذوب و فسخه و اینک واجب است و از آن ربع عشر بخدایت و فی الزم ربع عشر بخلاف آن که در وی محس واجب است و مستحب نیست از
 نصاب و وجه حکم و در فقره آنست که اندک کار سهولت است بغیر قب بخلاف مستخرج از حد آن که لایست در وی از مشقت آنست و در بعضی
 گفت و نیز اختلاف دارند در صرف خمس کار از بعضی گفته اند که در مصرف آن صرف خمس فی است و شافعی که در مصرف آن صرف نکرده است
 بینه اصناف ثمانیه که در آن غنا الصلح قائم لغیر آنکه مذکور شدند و مراد از کار در ظاهر اقول شافعی فقهی است که در جالبیت
 رخن کرده باشند پس اگر کل اسلام دفن کنند و کسی بیاید اگر مالک او معلوم باشد از آن او خواب بود و الا حکم لفظ خواهد گرفت و در ملک
 کار شرط آنست که در خراب یا در زمین خود و آنرا احیا کرده باشد و بیاید و اگر در ملک شخصی یافت از آن همان شخص است و اگر مسجد
 یا شارع عام یافت حکم لفظ گرفت و الله اعلم **و عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وسلم**
عليه وسلم قال فيمن وجد رجل في حربة ان وجدته في حربة مسكونة فخرقه فرموا أخضره و در آن
 گنج یافت آنرا در دیوانه که اگر یافته شود آنرا در قریه آبادان پس نشان آنرا از آن بر که باشد ستانند و آن وجدته فی
 قریه غیر مسکونه فقیهه و فی الرکاز الحقیق و اگر یافته آنرا در ده که آباد نیست پس در وی و در کار خمس است و در خراب
 دایل است بر آنکه کار ملک یا بنده است و بروی اخراج خمس از آن واجب است و آنرا که در قریه یافت شارع آنرا کار نام نکرده نیز که
 آنرا از باطن ارض استخراج میکند بلکه ظاهر آنست که آنرا در ظاهر قریه یافته و اتباع او بآن رفته اند که در کار و در چیز شرط است
 جالبی بودن و دیگر در موت بودن پس اگر در راه یا مسجد یافت لفظ است زیرا که دست مسلمانان بر موت و مالک او مجهول است
 پس لفظ باشد و اگر در ملک شخصی یافته شود از آن او باشد اگر نفی از ملک خود کنند و اگر نفی کند آنرا از ملک خود از آن یا بنده باشد
 و همچنین تا آنکه منتهی شود بسوی محی ارض وجه در پیش شافعی حدیث عمرو بن شعیب است که خودش روایت کرده است باین لفظان یعنی
صلی الله علیه وسلم قال فی من وجد رجل فی حربة جالبیه ان وجدته فی حربة مسکونه او طریق مبتنا فخره و ان وجدته فی حربة جالبیه
او قریه غیر مسکونه فقیهه و فی الرکاز الحقیق لغنی اسبل آخرجه ابن ماجه باسناده حسن و در راه شافعی و ابو داود و النسائی و ابی
 و البیہقی نحوه و لغت سعید بن منصور حدیث که در ما خلا و انشیا فی ان شعی که در وی یافت کار را پس آورد آنرا از وی رضی الله عنه پس
 گرفت از وی خمس و باقی را یا بنده و او در راه من چه آخر عمر انشی و کذلک ابن ابی شیبہ که در انی الخلیص **و عن رسول**
بن الحارث مزی صحابی است و بران حضرت در وفد مزینه قدوم آورده بود در سنه خمس سالن شد مدینه را و حامل الویفرینه
بود و رفیع روی عنه ابتدا الحارث مات سنه ستین و ثمانون سنه رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
أخذ من المعادن القبلية الصدقة بدرستیک آنحضرت گرفت از کانامی قبله صدقه را قبله لفظ قائم و بامی موصوفه نام
 ناحیه ایست از ساحل بحر میان مدینه و مدینه و در قریه نوزده راه است و لفظ حضرت ابن است که قبله از جانب فرعت بضم فاء و سکون را
 موصوفی است و در جانب بالای مدینه میان حرمین و در کوفه و می چهل یک است یعنی گرفته نمی شود و اندکی خمس یافت که حکم معادن است بر این
 امام مالک شافعی است و در قولی و در و امام ابو حنیفه و شافعی و در قولی دیگر در وی خمس است و قولی دیگر در شافعی را آنست که اگر یافته است آنرا
 بتبع و موت چهل یک و در و الا خمس در سبل گفته حدیث و ال است بر وجوب صدقه در معادن و محمل که مراد بران خمس باشد و گفته است
 بآل احمد و اسحق و یثانی غیر ایشان لفظ و فی الرکاز الحقیق و اگر چه در وی احتمال است رواه ابو داود و الطبرانی و الحاکم و البیہقی

وما ملک ولفظ مالک اینست اقطاع کرد و آنحضرت بلال مزی را معاون و قبیله و گرفت از وی زکوة و این ناحیه ایست از فخر پس این معاون گرفته نمی شود و از وی زکوة تا امر فرود در لفظ اینست و اخذ منها الزکوة و در آن شخص گفت این حدیث مالک ندارد آنرا که اهل حدیث آنرا اثبات نمی کنند و نیست در وی روایتی از آنحضرت مگر اقطاع کردن آن و اما زکوة در معاون نه خمس پس این نیست از آنحضرت گفت بهیچ وجه که مالک اقطاع فی روایت مالک گویم در مصنفی نیز روایت مالک گفته آنچه نزدیک فقیه ظاهر می شود آنست که قبلیه از ذوب و فضا نه بود و الا اهل تاریخ متعرض آن می شدند و این فرع نزدیک است بمبدئه خفای حال ابو عبید می نماید بلکه از سایر منطیعات مثل سرب و آهن یا غیر منطیع مانند مغره و فوره و این اخیر اقرب می نماید و الله اعلم پس قول احمد را هیچ که واجب می شود در هر معدن برابرست که منطیع باشد یا غیر منطیع و احتمالات کرده اند و در قدر واجب از معدن بر سه قول خمس مانند کار و جریع مانند نفود و قول ثالث تفصیل است اگر متب حامل می شود مانند نقد است و اگر بغیر تعب مانند کار گزست فقیه گوید لفظ الا الزکوة محتمل بر سه وجه می تواند شد اگر بمسئله خمس باشد پس منظور حضرت نسبت تمام گرفتن آن و اگر ربع باشد منظور حضرت نسبت خمس اقرب در معدن ذوب و فضا محل او بر کار گزست یا ادخال او در لفظ کار گزستی

باب صدقة الفطر

باب در بیان صدقة فطر یعنی افطار صدقه را اضافت کردند بر سوی فطر زیرا که این صدقه بسبب اوست که می آید له روایات البخاری زکوة الفطر من رمضان حکم ابن عمر رضی الله عنه قال فرض رسول الله صلی الله علیه وسلم زکوة الفطر گفت ابن عمر فرض گردانید آنحضرت زکوة فطر را و حدیث دلیل است بر وجوب صدقة فطر بقوله فرض کیست الزم و واجب است و باین رفته اند شافعی و احمد و ظاهر مذنب استیحی گفته این واجب است باجماع و در وی خلاف است و او و بعضی شافعی را که قائل اند بآنکه سنت است و تاویل کرده اند که مراد بقرض قدر است و در کرده شده است این تاویل بآنکه خلاف ظاهر است شیخ در ترجمه گفت و سنت مؤکده است نزد مالک واجب است نزد حنفیه بمسئله مقابل فرض و حنفیه گویند در حدیث دیگر بجای فرض امر واقع شده و امر ثابت بدلیل ظنی مفید و وجوب است انتهی و بعضی گویند فرض بود اما بکوة منسوخ شد بحديث قیس بن سعد بن عباد امر کرد و اما رسول خدا بصدقة فطر قبل از آنکه نازل شود زکوة و چون نازل شد نامر کرد و اما در حدیث راوی مجهول است پس این قول غیر صحیح باشد و اگر حضرت ابوتیمه بنه در وی دلالت بر نسخ نیست زیرا که عدم امر ایشان بصدقة فطر ثابتاً مشعر بر نسخ اول نیست بلکه امر اول کافی است و عدم امر رابع آن نیست و در فطر نصاب غیر آن شرط کرده اند پس هر که تأدیر باشد لازم می شود بر آن بجنایات کسی که فاضل از قوت خود و عیال خود نمی یابد زیرا که حق تعالی می فرماید لا یكلف الله نفساً الا و سعه شیخ در ترجمه گفته شرطه و بصدقة فطر نزد مالک نصاب فاضل از حاجت اهلی است باین شرط تا و نزد شافعی هر که قادر است بر قوت یومی خود و عیال را کسی که بروی نفقه اوست فاضل از لباس و مسکن و خادم و دین بروی صدقة فطر فرض است و شرط نیست نصاب دیگر انتهی و چون کافی گفته خلاف است و تقدیر مقدار معتبر و وجوب زکوة فطر گویند مالک نصاب باشد و قیل مالک قوت ده روز گفت مالک و شافعی و احمد و عطا و سحن و معتبر نیز همین است که مالک قوت یک شب باشد و زیاده باشد انتهی یعنی نصاب شرط نیست و نزد حنفیه نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط است اگر چه نامی نبود بقوله صلی الله علیه وسلم لاصدقة الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه صرح آمده لا یجب الا علی من ملک نصاباً صاحباً

و در بی عید و غیره زیاده است و ایشان بخیل و خرج عینم اندر دلالت کرده اند صفت اسلام مختص بخرمین نیست و بدو است حدیث مسلم گفتا علی کل
 نفس من المسلمین حرو و عید و امر به ان تقادی قبل خروج الناس الما الصلوة و امر که بعد از صلوة فطر که او کرده شود پیش از آمدن مردم
 بمسوی خانه ظاهر حدیث در آنست که او بعد از نماز کفایت می کند لیکن این را بعد اتفاق دارند که او پیش از نماز مسجحت است نه واجب و امر و بخیر را
 استحباب است تا اگر ایان را درین روز بزی نیازی از سوا حاصل شود چنانکه بجا بدست و علیه و مصفی گفته در اول وقت و وجوب زکوة فطر بر
 آمدن است اول شب عید و طلوع صبح عید و هر دو دعا و ثمره خلاف ظاهر می شود در شخصی که شب عید مرد و یا نوله شد و سحرا نیست که پیش از نماز عید
 برگردد و اگر بعد عید برگردد نیز جائز است و تا نیر روز عید حرام است و اگر تا یک نیکه قضا لازم شود و انهی در سبیل گفته در عید است که اگر مبادرت
 با خرج و بی نامور به است پس اگر تا نیکه کرد و ثمره و صدقه خارج شد از صدقه فطر بودن بلکه صدق اصدقات است و تو گویند است قوی او
 و لا بن عدی و الدار فطنی من حدیث ابن عمر یا سنان ضعیف زیرا که در وی محمد بن عمر الوادی است اخذ جعلی نیاز گردانید
 ایشان را یعنی محتاجان و مسکینان و اگر ایان را حسن الطوائف از کوچه کوچه گردیدن و رفتن و بعد برای طلب عیاش درین روز که روز عید الفطر
 باطل است صدقه بایشان در اول روز بگردانند اما ایشان در دادن صدقه بایشان است و نحوه **ابن سعید** از ابن عمر بنی رسول الله علیه
 قال کنتا نعطيها فی زمان النبی صلی الله علیه و سلم صاعا من طعما و دریم با کسی را آوردیم صدقه فطر را در زمان النبی
 یک صاع از طعام بعضی گفته اند که در اطعام آنهم است که متعارف در سفر و حضر از او بود و بعضی گفته اند که مراد از آن است بعضی از آنهم
 و نشدید که متعارف در آن وقت تر و ابل حجاز و غالب قریات ایشان آن بود اوصاف عامه است و اوصاف خاصه شش چیز است اما در این باب
 یا صاعی از زراعت یا صاعی از اجزای صاعی از آنکه خوشک که از زراعت می خوانند صدقه علیه و قانوس گفته اند ای ایاله یا ای الله یا ای الله یا ای الله
 و الصبی و الذی یکال و یدور علیه اکوام المسلمین هموا بتر امداد کل مدطن و ثلث قال المدا بقیم کمال و هو سلطان اورش و ان یلوا و الاغنی
 الانسان المملک اذا ملها و یدیه باه و باو بی می و در حدیث و ثلث جده صحیحی در مد گفته صاع نزدیک ای می و در حدیث محمد بن طلح است
 و نیز و ابی یوسف است پنج رطل و سوم صد رطل است و صاع حضرت عمر شریف رطل بود و در زحار الرقی لغت بعضی خلاف میان ابی یوسف و محمد و ابی یوسف
 منع کرده اند از این طریق که یافت ابو یوسف صاع را بوزن پنج رطل و ثلث رطل از رطل میث و این رطل یازده است از رطل بغداد و این رطل
 و آن رطل است و لهذا است رطل بغدادی برابر پنج و ثلث رطل میث می شود و نیز بعضی این اختلاف حقیقی است نه لغوی و در شرح وای گفته
 مراد از صاع و صدقه فطر نزد اصحاب عراق است که ثلث رطل است که چنانچه این باشد و هر سبب چهل هشتاد و سه رطل و نیم شقال است لیکن
 یکصد هشتاد و شقال است و ثلث صد فطر بر هر خانه که در آن دو شش رویه است و در پی یازده است نصف صاع از آنهم یک آثار شش رطل یک
 و سه باشد باشد و از وجود و چندان یعنی دو آنرا در نیم پاؤ و شش باشد که وزن صاع است و نصف صاع بسیر اگر برنی که هشتاد و سه رطل و نیم چار
 و سه رطل و نیم یازده باشد و چهار رطل است یک سیر نیم پاؤ و نیم چهار رطل و یک نوله و سه باشد می شود احتیاطا در صدقه فطر و سیر اگر برنی که سیم
 باید و دو صاع از وجود و چندان یعنی دو سیر و یک پاؤ و یک نیم چنانکه احتیاطا از اجزای چهار سیر باید و دو فی رواقا و صاعا من اقط
 و در و این است یا صاعی از اقط بفتح همزه و کسر قاف و طای حمله قوت که آنرا ما ضربه گویند و آن شیر تر شش است که خوشک می شود و رطل
 سنگ میگرد و کفافی نهایت نیست خلاف در وجوب صاع درین چیز با خلاقی که هست در خط است در سبیل گفته ابن خریز سقا
 از ابن عمر که در حدیث خود و یعلیفه شمر و در نصف صاع گندم را بر یک صاع جود باشند زیرا که در گندم نصی نیامده که در وی همین یک

تروا لعلی انما الصدقات للفقراء والمساكين من ان تصیع بعض اصناف لازم نمی آید تخصیص بر آنکه در زکوة هم ازین جنس واقع شده
و هیچ یکی تخصیص مصرف نمی نمایند و در حدیث حازرت امت ان اخذ با من اغنیاکم و اربانی فقرکم و شوکانی گفته لایق تقدیم فقر است
بنابر این یعنی کردن ایشان و دین روز و آنچه بفرایان ایشان صرف کرده شود و سایر اصناف انتمی من اذاها قبل الصلوة فی زکوة
مقبولة پس هر که ادا کرد و آنرا پیش از نماز عید الفطر پس آن زکوة مقبول است یعنی سترت بر وی ثواب صدقة و فطر نافع گفته عبد الله
بن عمری فرستاد زکوة فطرا بسوی شخصه که جمع میکرد شده نزدیک و پیش از عید فطر هر روز یا سه روز و ادا مالک فی الموطا و روی است که در
امام مالک اهل علم را که دوست می داشتند که بر آورند زکوة فطرا وقتی که طلوع کنند بجز از روز فطر پیش از آنکه بروند نمازگاه و مصنفی گفت تعیین زکوة فطر
در حکم یومین او نشاء ایام است از اول رمضان تا آخر آن انتمی و من اذاها بعد الصلوة فهی صدقة من الصدقات و هر که ادا کرد
آنرا بعد از نماز پس آن صدقات صدقات است یعنی از جنس دیگر صدقات نیست مقبول از فطر و الا بود او د و الدار طنی فرغوا و البقی
و صحیحه الحاکم درین حدیث دلیل است بر وجوب فطر و بقوله فرض کما سلف و بر آنکه صدقات کفر سیتان اند و بر آنکه وقت اخراج و بی پیش از نماز
عید است و برینکه وجوبش موقت است و گفته اند واجب ازین قول شوال است بقوله اغنواهم عن بطوات فی ذی الیوم و گفته اند واجب از آخر روز
در رمضان است بقوله طهره للصائم و گفته اند واجب است بگذشتن هر دو وقت علما بالبدلین و در جواز تقدیش اقول است بعضی طحی بزرگوار کرده اند
و گفته اند جایز است تقدیم آن اگر چه تا دو سال باشد و بعضی گویند جایز است در رمضان قبل از آنکه ادا و او سبب است بکرم دیگر اطفال
پس تقدیم آن باند نصابی حول نتوان کرد و گفته اند مقدم بر وقت و وجوب ننگد که آنچه منتظر باشد مثل یک روز یا دو روز و ادا لافا لکما ترکی کذا فی قبل

باب صدقة التطوع

باب در بیان صدقة تطوع و مراد بدان صدقات نافله اند چنانکه غالب در اطلاعات است و تمیز آن بصدقة از جهت و ذلالت اوست بر صدق
صاحب وی در دعوی صحبایمان چنانکه تمیز زکوة بجهت آنست که وی تزکیه می کند صاحب را و شهادت سید به صحبت ایمان و کمال می آید
و این حدیث در سیره رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال سبعة یظلهم الله فی ظله یوم
لا ظل الا ظله هفت کس آنکه بجا دایشان را خدا می تعالی در سایه غرور و زکیه نباشد سایه مگر سایه خدا و هر دین عدیمت زیرا که
در اینجا خصلتهای دیگر است که مقتضی ظل بوده است و مصنف پنج درجعه الهامی آنرا تا نیست و شست خصلت رسانیده و سبطی بر آن فقر و در
هفتاد خصلت گردانیده و در تالیفی مفرا را کرده تمسید الغرض فی الخصال الموجبة لظل العرش نام کرده اند که در سبب بخش فرموده تا نشی و غیلا
فی الخصال المتقنیه للظلال نهاده قد ذکر الحدیث پس ذکر کرد حدیث را تا آخر و بعد از سبع و ایشان امام عادل است و جوابی که ناشی شد
در عبادت خدا و مردی که دلش آویخته به ساجدیت و آن دو کس دوستی گرفتند با هم بر بی خدایان شدند بران و جدا شدند بران و مردی که خواند ادا
ترقی صاحب غیب و جمال پس گفت من می ترسم خدا را و مردی که یاد کرد خدا را در خلوت پس روان شد اشک از هر دو چشم وی و هیبه و ان حدیث
این است و در جل تصدق بصدقة فاحقاها حتی لا تعلم شما که ما متعق بهیمه و مردی که صدقه داد صدقه پس پوشید آزار
تا آنکه نمی داند و دست چپ او چیزی را که صرف کرد دست راست او متعق علیه و او بسایه حمایت و گفت یا سائیه عرش چنانکه در روایت
سعید بن منصور از حدیث سلیمان آن سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه و به جزم القرطبی و قوله اخفا بالحق اعمل صیغه نهی است حال تقدیم قد
و قوله لا تعلم شما بالعدم است و اخفا و بعد صدقة از ظان ریا و محتمل که بر حدیث مضایق باشد ای من سخن ننماید و بی دلیل است بر وصل اخفا

صدقه را بدی آن ملک نگه بدارد که اظهارش موجب ترغیب مردم است و راقده است و سزای جاسوس است از راه غیر یا وقد قال تعالی لا تَسْتَدُوا
الصدقات فَمَنْ كَفَى آيَةً وَصَدَقَ وَحَدِيثُ شَامِلِ وَاجِبِ نَافِلِهِ بِرَدِّهِ بَلْ لَمْ يَنْبَإِكُمْ كَوْنُهَا فَلَمْ تَجَانِبُوا صَنْعَتَ دِيَارِ بِلَاطُ
آورده و نیست مفهوم معمول و در قولی و در جعل تصدق بلکه حکم نیز همین است مگر و امامت **و ع** عقبه بر عامر و رخی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول كل امرء في ظل صدقته هر آدمی در سایه صدقه خود است و توفه
خواه صدقه واجب باشد یا نافلة حتی یفصل بین الناس تا آنکه فیصله شود میان مردم رواه ابن حبان و الحاکم و روی جث است
بر صدقه و مراد بسیار یا حقیقت است که اعیان صدقه بیایند و از وی جث شمس و در کنند یا بر او کف و حمایت است و از فو الله صدقه نافلة توفیه
صدقه فرض است اگر در آخرت نافرین آید چنانکه حکم دکنی از حضرت ابن عمر آورده نظر کنید صدقه بنده من اگر شائع کرده است ازان چیزی بجز
به نیست یا اگر می باید بر این بنده من نافلة تا مکم رسید بر این او آنچه کم است از زکوة پس گرفته شود صدقه نافلة بر فرائض خدا و این بر حمت و عذر
او تعالی است **و** ابی سعید الخدری رخی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ایما مسلم کس
مسلمًا ثوبًا علی عمری بر مسلمانان که پوشانند مسلمانان دیگر را جامه بر برنگی عمری بضم عین و مکون را بر برنگی ضد بکس بضم لام کساه الله
من خضری الحجة پوشانند او را خدا تعالی از عذابهای سبز بهشت خضر بضم غای میجو و سکون مناد به جمع اخضر تلخیص است بقوله تعالی
عالبه خضر ثياب سئد من خضرو و ایما مسلم اطعمه مسلما علی جمیع اطعمه من ثمار الحجة و هر مسلمان را بخوراند مسلمان
برگر سکنی بخوراند او را خدا تعالی از میوههای بهشت و ایما مسلم سقى مسلما علی ظمأ سقاء الله من الرجق المفق و هر مسلمان
را نوشاند مسلمانان را بر شنگی طایفه حقین هموز تشنه شدن نوشانند او را خدا تعالی از شراب پاک خالص صافی که نمکرده شده و مشغوفان آن
از بهت نفاست آن و در قرآن مجید فرموده یُسْقَوْنَ مِنْ رَحْمَةٍ خَافَتْ خَفَّتْ مِنْ حَتْمَةٍ یعنی نمکرده اند او را بر شک بجای کل
وانی را بر این عمر می کنند از بهت غایت نفاست یا بعد از خوردن ازان بوی مشک می آید و جواهر ابوداؤد و الترمذی و فی اسنادهم لابن
ترمذی و جعفر السنی گفت زیرا که در حدیثش ابوالخالد زید بن عبد الرحمن معروف به الانیست غیره و اصد بر می شناکرده اند و غیره و اصد بر می
نموده و در حدیث است بر انواع پرو و ادن آن کسی که محتاج است بسوی می و بیرون جز از اجنس عل **و ع** حکیم بن حمزه
سراج و بر اصحابی است برادر زاده ام المومنین خدیجه کتول را و در کعبه بود و از اشرف فریض است عمر او بصد و ست سال سیه صفت و جمالیست و موت
اسلام **و** رخی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال روایت کرده است از آنحضرت که فرمود الیل العلیا
بهر من الیل الشفلة دست بالاتر بهتر است از دست پایین تر و بدست بالا آنکه می و بدو بدست پایین آنکه می ستاندن کفایت اکثر
تفاسیر و علیه الاثر گفته اند میستغفرت که سوال نمک است از آنسی اگر چه معطلی برای دادن او دست خود را از یکدست پس غلبه این است
منوی است و گفته اند میاخذ است بغیر سوال گفته اند علیا معطیه است و شقی با نفع و قومی از متعذوفه گفته اند میگیرنده بهتر است از بدنده
اطلاق این قیقه گفته ماری بنولاد الاقوام استطابوا السؤال فهم یحجون للذنات و رسیل گفته و انعم قال و واروده است نفسیه بوی پاک
علیا آن که کتوبه یعنی گیر و غریب منی فی مسند بن حکیم بن جعفر گفت ای رسول خدا بیست و علیا بر آن گرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم و ابن ماجه و ترمذی و ابی
یوسف است یعنی خرج کننده و معطلی بر سال است یعنی سوال کننده و همچنین ذکر کرده است ابوداؤد و همچنین است در کتب روایات و در روایات از ابوداؤد و متفقند که
رحمت بجای متفق یعنی با نیاستادن از سوال و از هر دو این معنی است بهر است بسیار که حدیث اگر چه در وی کمی است از فو می بقول است روایت اولی صحیح است

و بر هر تقدیر و حدیثی نیست از سوال میان تفصیل ترک سوال است و لهذا در بعضی متفرض کرد اند چنانکه بن حزام بر وی قول خود را سئو نموده
که فرشتا و ترانین و در بعضی سوال نتم بعد از توبیح می آید تا آنکه جدا گردد و نیاز است از خدا خواهم و از غیر خواهم بخدا که نمیدانم و خدا را که گشت
و اید ایمن تقول و آغاز کن با نفاق بر کسی که غرض از وی می کنی از عیال زیرا که ایشان را ندانم غالباً بر روایت است از ابی هریره که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و آله که یار که انفاق کرده توانز او را در راه خدا یعنی جهاد و دیناری و گریست که انفاق کرده آزاد را آزاد گرداننده و دیناری و گریست که تصدق
کرده بران بکنی مدیناری که انفاق کرده آنرا بر اهل عیال خود بزرگترین آن دینار با از وی اجرت آن دینار است که انفاق کرده آنرا بر عیال خود
روا و سلم و عیال مرد زن و فرزند و کسی که در نوبت او باشد و خبر الصدقة ما کان عن ظهر غنی و بهترین صدق چیزی است که ناشی باشد
از قوت غنا که اعتماد کند تصدق بران و بطلبها نماید بدین معنی غنا را باقی دارد و مطلق فقیر و محتاج نگرداند یعنی قوت اهل عیال را بگذارد و آنچه
زیاده از انان مانند تصدق است و عیال را محتاج و گریستند از زیر که صدقه کنند و بجمع مال خود نامومی شود غالباً و چون خود محتاج باشد و بقیست
که صدقه کنند خطابی گفته اند و لفظ ظهر در مثل این مقام برای اتساع در کلام است و قبل غیر ذلک بعضی گفته اند که مراد آنست که صدقه ناشی از غنا
و سخاوت نفس باشد و توکل و فقر بر خدای تعالی در تصدق کردن از فقر ترسد و لهذا شایسته گرانند است ابو بکر را چون برادر از تمام مال خود
پرسید که چاقی داشته برای عیال گفت الله اما احادیث و معنی اول بسیار است و من یستغف یعنه الله و سیک بازا استند
از سوال نگاه دارد و از انان نگاه میدارد و از خدای تعالی محتاج نمی گرداند بجهاد و من یستغف یعنه الله و سیک استغنا و رزق
ملی نیاز ندارد و از خود را از سوال مردم غنی میگردد و بوی نیاز می سازد و از خدای تعالی سستی نیازی نیست و اگر ایمان اقامت اند و با هم از دست
رو و چون بدین شیه و ایمان متفق علیهم در سبیل گفته علماء اختلاف کرده اند در صدقه در باب بجمع مال خود قاضی یا خیر گفته جزوه العلماء گفته
الاصار و طبری گفته باجماع مستحبی آنست که نماند بلکه اتقوا که نماند بر ثلث و اولی آنست که چنین گویند که هر کس تمام مال تصدق کند و بر خدای تعالی
باشد و او را عیال نیست یا هست و لیکن سایر اندیش نیست کلام در حسن آن و میل در قول تعالی و یؤثر و نفع علی انفسهم و آلهم
و یطعمون الطعام علی حبیب و هر که این مثنایه نباشد او را کم و است و اللفظ للبعاد و لفظ حدیث من مخاری است و عن
الحی هر یک از رضی الله عنه قیل یا ایها الذی الصدقة انبیه جهاد المقل گفته شد بی رسول خدا که لازم یک
از افعال صدقه فاضل ترست فرمود صدقه و قلیل المال که مشقت کشد و آنچه در وسع و طاق است بدیدم چه بدیدم چه در وسع آن بود و نیک است
و بعضی گویند بفتح بمعنی مشقت است و بضم بمعنی وسع و گفته اند یعنی سبب آنست که در وقت سبب است و گفته اند هر وقت یک معنی است در زمانه گفته اند می قدر
بما یجود القلیل من المال و این معنی این حدیث است که سابق خند یک در هم صد هزار در هم صد می است که او را دور در هم است یکی را نگاه داشت و
و دیگری را صدق کرده و مردی است که او را مال بسیار است پس گرفت از مال خود صد هزار و صدق کرد و از خراج النساء من حدیث ابی ذر و از خراج
این جهان و الحاکم من حدیث ابی هریره و وجه جمع میان این حدیث و حدیث سابق چنانکه بهیچ گفته این است که این مختلف است باختلاف
احوال مردم در صبر بر خدای تعالی و شدت و کفایت با قلیل کفایت و بعد از احادیثی و از هر بران سوق کرده و با جمیع این بر تقدیر رحمت و توکل قوت یقین
و راقبت عیال است و اگر ایشان را رضی نباشد و انیت و لهذا فرمود و ابد ایمن تقول و باریت کن کسی که عیال مند می آید کسی
و نفعه ایشان و اجابت بر تر و زبان روایت کرده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فاضل ترین و بدیندی که انفاق کند آنرا مرد و بدیندی
که انفاق کند آنرا عیال خود و بدیندی که انفاق کند آنرا بر جاری خود و در راه خدا و دیناری است که خرج کند آنرا بر اهلان خود و در راه خدا

و سوال است برای آن روایت ترمذی از ابی امامه که گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نفقه کنند زن از خانه شوهر خود مگر باذن و سر
 نفقه شدای رسول خدا و نه طعام فرمود این فضل اسوال است ولیکن معارض اوست روایت بخاری از حدیث ابی هریره باین لفظ که چون نفقه
 نروزد آنکسب شوهر خود از غیر امر او پس او راست تصدق اجروی و شاید که در جمیع میان هر دوی توان گفت که در انفاق باذن و سر سختی
 اگر کامل است و با عدم اذن سختی نیمه اجرو نمی از انفاق زن قتیست که در صورت غیر اذن فساد و خلل از وی معلوم شود پس بی اذن او
 نفقه کردن حلال نباشد بخلاف آنکه خلاف آن از وی معلوم شود که در بیوقت او را انفاق بغیر اذن وی جائزست و او راست نصف اجر
و عمر ابی سعید خدری رضی الله عنه قال جلدت ضربت امرأة این مسعود گفت ابوسعید آید زین
 زن این مسعود که صحابیه است و متعلق بکرم و عنایت آنحضرت بود زوج وی و ابو هریره و ابوسعید خدری و عایشه از وی بیت دار
 ف قالت یا رسول الله انک امرت الیوم بالصدقة پس گفت ای رسول خدا بدرستی که تو امر کردی امروز بصدقه و او این عرض
 فرمودی که تصدق کنید ای گروه زنان اگر چه از زیور بامی شما باشد و کان عندی حلی فارادت ان تصدق به و بود زو
 سن زیور برای من پیش اتم که تصدق کنم بان در راه خدا یا میداجر و ثواب فرم عمر این مسعود آن و لکه احق من تصدق
 به علیهم پس عمر این مسعود که فرزندان من سختی کسی اند که تصدق کردم بان زیور برایشان فقال التبی صلی الله علیه
 سلم صدق این مسعود زوج و ولد که احق من تصدق به علیهم پس فرمود آنحضرت راست گفت این عرض
 شوی تو و فرزندان تو احق کسی اند که صدق کنی تو بان زیور بر آنها و در روایتی آمده مر او را و اجرت اجز قریب و خولیشی و اجز صدق پس
 کامل و افضل باشد از تصدق بر غیر ایشان و در حدیث متفق علیه است از ام سلمه که گفت لکنتم ای رسول خدا یا کفر و ثوابی هست از جنت
 نکه انفاق میکنم بر پسران ابی سلمه نیستند آنها که پسران من فرمود انفاق کن بر ایشان من تراست از اجز انفاق کنی بر ایشان انتهی و در
 لالت است بر اجز ای صدقه در صرف بر ولد و بان مندر و عوی کرده که اجماع است بر عدم جواز صرف صدقه بیوسی لد و حمل کر حدیث را بریکه
 بن اجز او غیر صدقه واجب است یا مرد بان انفاق بر زن است که منصف است بر او اولاد مر او از ان اولاد زوج است که از شکم این زن
 اشد چنانکه در روایت دیگر آمده که بر زوج و بر نیام که در کنار من اند و شاید که این اولاد زوج اوست و ایام با اعتبار تیم از نفقه آنم گفته
 و آه البخاری و حدیث ولالت است بریکه صدقه بر اقرب از تصدق افضل و اولی است و ظاهر حدیث و صدقه واجب است و بحکم که مرد او صدقه
 منع باشد و اول اوضحت و نوید اوست روایت بخاری از زینب زن ابی سعود که گفت ای رسول خدا یا کفایت میکند از اینکه بگو و از صدقه
 نوم فقیر و در او را کان یتیم که در کنار من اند فرمود آنحضرت ترا از صدقه است و اجز صله و آخره ایضا مسلم و این اوضحت و صدقه واجب
 بر توان بپس که آنکفایت میکند و قول آنحضرت صدقه است و صله است زیرا که مادر عند الاطلاق صدقه واجب است و بعد از جزم المازری و این
 بان است بر ج از صرف نفقه زن در زوج و هر قول الجهمی و در وی خلاف ابی حنیفه است و نیست او را دللی که مقاد نص و او نشد و این دلیل
 ان صدقه وی و نفقه هم بر وی عود کند پس گوید که صدقه نه بر او رده هیچ نیست زیرا که درین صورت منع صدقه تطوع هم بر زوج لازم می آید
 لکه بالاتفاق جائزست چه آن هم و نفقه وی گوید ای نفع را صرف واجب بر زوج بالاتفاق جائز نیست زیرا که نفقه زن بر شوهر واجب است
 نیت بی نیازست از زکوة تا المانصف فی الفتح و رسول گفت نزد مردین صورت اخیر توقفت زیرا که غنای زن و وجوب نفقه بر زوج
 چنان نیست که از حل زکوة بی نیاز باشد انتهی **و عمر** عبد الله ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله

علیه وسلم لا ینزال الرحمه یسأل الناس حق یا نبی ینزل القیامه همیشه است که سوال میکند مردن از مردان احوال ایشان را
 فانکم می آید روز قیامت و لیس فی وجهه من علقه کلمه و مالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت ترخه بچشم و سگون ز او عین معلوم
 پاره از گوشت و یعنی بچشم و سگون از چشم که در او علقه کلمه و مالیکه نیست در روی وی پاره از گوشت ترخه بچشم و سگون ز او عین معلوم
 قدر و نجاه یعنی کنایت از غباری بی آبروی است یا عذاب کرده شود در روی وی تا آنکه گوشت آن عقیقه ساقط شود و در موضع جنایت زیر کمر
 وی روی خود را بسوال خوار و ذلیل کرده یا مبعوث شود در روی او استخوان باشد تا شناخته شود و این شعار یعنی استخوان بی گوشت باشد
 چه صورت آخرت تابع معانی است و نوید اول است روایت طباطبائی و دیگر از حدیث مسعود بن عمر و لایزال العبد یسأل و بوعنی حق یا نبی
 فلا یکن له عند الله و در اینجا احوال دیگر است متفق علیه حدیث و دلیل است بر توحید است سوال در بر بدن مسالت پاره از گوشت
 از روی او تا آنکه باقی نمی ماند در روی چیزی بقوله لا یزال و لفظ ناس عام مخصوص سلطان است چنانکه باید و حدیث مطلق است و در اینجا
 مطلقا و بخاری از آنکه مقلید کرده کسی که سوال میکند از برای تکرار و از نوئی مال کما یا یعنی آنکه سوال میکند و وی غنی است و بروی رحم کرده چیزی
 میدهند و هر که بنا بر احتیاج سوال میکند و ابرامی است در خواستن آن و می آید بیان غنا که مانع از سوال است و

ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سأل الناس أموالهم هركا
 کسی که سوال کند از مردم مالهای ایشان را بقصد زیارت شدن مال نه بقصد رفع فقر و حاجت فانما یسأل جعرا پس چنین نیست که
 سوال میکند از فقر و پاره از آتش را این عربی گفت معنی وی آنست که معاقب شود و بنار و جهنم محتمل که تحقیق باشد و بان افکار روی او را
 داغ و چند چنانکه در این زوایه آمد و فلیست متقل پس گو که کم طلبید این امر است برای تنگ و تشنگی است مطوف بروی یا برای تهدید است
 از باب اعلو ما اشتهتم اولیست که تکرار بسیار طلبید بر هر تقدیر سوال کردن ضرر دارد و کم یا بیش رواه مسلم و این شعر است
 سوال برای استکثار و عن ابی عبد الله الزبیری عن العوام یفتع عین و تشدید و اوصافی مشهور یکی از عشره بشره
 بهجت است مادرش یحیی بن عبد المطلب عمه آنحضرت پسر و مادر و پدر و مسلمان قدیم از اسلام آورد و پدرش زده سالگی عمومی او را بدین
 تعذیب کرد تا اسلام بگذارد و او نگذاشت و هر چه شاهد را با آنحضرت حاضر شد و وی اول کسی است که تیغ شیدا از میان در راه خدا وثابت ماند
 با آنحضرت روز آرد و بود سفید رنگ و دراز قامت و مایل بخت لحم و گوشت گندم گون بود بسیار نموی خفیف العارضین عمیر بن جریر و در سفوان
 که از زمین به صورت در سینه شصت و شش او ایستاد که در اربع و ستون سنه و مدفون شد و در او بی سملع پسر بهر و آورد و در قبر وی
 در اینجا مشهور است روی سینه ابناء عبد الله و عروه و غیره ما عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا ینزال احدکم حبله
 میانی بخت حط علی ظهره هر یک بگوید یکی از شمس خود را پس بسیار و پشته بهیزم پر پشت خود و تخرم بهیزم معلوم و سگون را بنشیند
 قصبها پس بفرود آمدن پشته بهیزم را فی الله بها وجهه پس باز و در خدا بعبثت آن پشته بهیزم آید و در وجه او آید و درین
 عبارت اشارت است بآنکه نگاه داشتن آبروی بنده از جانب حق تعالی است و نعمت و لطف اوست بر وی و در جزای اختیار است و در کتاب
 و ترک سوال خهره من ان یسأل الناس بهرست را و از آنکه سوال کند مردم را اعطی او منع به دهند او را مردم یا دهند
 اگر دهند خود آبرو و مردم می نامد و اگر به دهند بزرگان که در بند نیست ایشان می افتد و در بعضی روایت و اشتغال ایشان می آید و بطبع
 و سوال عادت میکند است ایح احسان بنیاد بهجت و الا می آید از آنرا علی بن حمیر و دست هفتاد و نه رواه البخاری حدیث دال است

برنج سوال صحاح و دروسی حشمت بر کتاب اگر چه نفس خود را در شقت در آورد عرض او خال سوال بر نفس خود و زنده اگر اندوخته
 و عوض نیست که در مال مسؤل عنه می داید اگر چه سالنی را چیزی به خود شافی را دور نیست و سوال سیک قدرت دارد بر کس با صحت است که حرام است
 با جمیع بهر دست دیگر آنکه مکروه است بسته شرطی آنکه نفس خود را ذلیل کند دوم آنکه در سوال الحاح نکند سوم آنکه مسؤل عندا را بیاد پس اگر کسی هم
 انین سه چیز منفق و در سوال حرام است بالاتفاق **وعن** مسمره بن جندب صحابی شهر حلیف انصار است از حفاظ مکنز اثر
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است حسن بصری و ابن سیرین و شعبی از وی روایت دارند اما با بصروسته تسع و خمسين راوشین و عی الله
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المسئلة کدوح یکدج بها الرجل وجهه سوال خراشند و بر احسان
 که مجموع میگردد انداخته نام در وی خود را پس سیکه خواهد نگاه دارد وی خود را از خراش سوال نکند و سیکه خواهد ترک کند از این نوعی خواستن مرد
 اموال مردم را خدش معنی اثر است الا ان یسأل الرجل سلطانا مگر آنکه سوال کند مرد و پادشاه و امیر را زیرا که در سوال کردن از پادشاه
 ذمت نیست چه سوال می از چیزی است که حق اوست در بیت المال و سلطان را در دادن آن چیزی پنج مرتبه بر سال نیست چه وی کیست پس
 سوال از وی بجهت سوال آدمی از ذلیل خود است که حق وی نزد اوست و ظاهر آنست که اگر چه سلطان کمتر سوال کند از الناس است ذمت اش
 دران زیر الد آنحضرت را و اقسام امری که لا یترب انان گردانیده او فی امر لا بد منه یا سوال کند در کاری که ذمت انان چاره یعنی حصولش
 تمام نیست با وجود ضرورت مگر سوال چنانکه احتیاج هر گسنگی دنیا یافتن ثروت یوم و تفسیر لمر لا بد در حدیث قبیده چنین آمده که حلال نیست سوال
 مگر تاس را صاحب فقر مدعی دوم مرجع یا غرم قطع الحیث رواه الترمذی و ابوداود و النسائی و صححه و در حدیث ابن مسعود است
 که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند مردم را حال آنکه مرد او راست چیزی که بی نیاز گرداند او را می آید روز قیامت و حال آنکه سوال او
 در وی او بود و نموش یا خودش بیکدیگر گفته شد رای رسول خدا و چه چیزی نیاز میگرداند او را یعنی حد غنا که سوال با آن حرام است چیست فرمود
 بچهار درهم یا هفت پنجاه درهم از طلا رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و حجه درهم حساب و بیست و دایره یا قریب برده رویه
 می شود یعنی گفته اند که این الفاظ قریب یعنی اندوخته است شک را وی است یعنی گفت اند که شبان اند و معنی حدش پوست کشدن بچوب و خموش
 کشدن بناخن و کدج بر دندان آشنای است و تفاوت حال سالکان در قلت سوال و کثرت آن و توسط و در حدیث عطاء بن یسار است که فرمود
 آنحضرت کسی که سوال کند از شما و حال آنکه او راست و اوقیه که چهل درهم است یا مثقال اوقیه در قیمت پس تحقیق سوال می کند بطریق الحاف و الحاح
 که مذکور و منیع است رواه مالک ابوداود و النسائی و در قرآن مجید در مدح فقر گفته اند لا یسئلكون الناس لحافا و در حدیث سهل
 بن مخلد است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم کسی که سوال کند و زود وی چیزی باشد که بی نیاز گرداند او را از سوال پس چنین نیست که وی
 می کند طلب بسیاری از آنش نفی کی از روایات این حدیث است در جامی یگرفت و چیست غنا که روانیست با وی سوال کردن بمقدار چیزی است
 که از اوقیت با دوازده اند و قوتش با نگاه سازد و در موضع دیگر گفته حد غنا این است که باشد مرد او را چیزی که سیر گرداند او را در روز یا شب و در
 اخرجه ابوداود و پس حدیث ابن مسعود و لالت دارد که حد غنا مانع از سوال حجه درهم یا هفت است و حدیث عطاء و است بر چهل و در هر گشت
 رویه می شود و درین حدیث نفدی بقشی موضع یوم و لیل مذکور است پس شافی اخذ با ل کرده و آنچه و حسن و ابن مبارک ثالث و بعضی ثانی
 و ابو حنیفه و اصحاب او ملک و نیست درهم اگر چه باقی نباشد و درین باب حدیثی نیز وارد شده که در کافی آید ذکر کرده و دران ذکر پنج اوقیت
 طلب نیست که این آسان ترست بر مردمان لیکن در سخا و در غیرت یکی منع از اخذ بکوة دوم منع از سوال اعتبار و نیست درهم نیز ابو حنیفه و لعل

و در ثانی قصد تقدیم و تفضیلی است و درین باب حدیث است شیخ در تفسیر گفت اتفاق دارند علماء بر این سوال بی ضرورت و اختلاف درین است که در اکتاف
یا حلال یا مکروه بسته شود که تقدم و تفوق است از این المبدأ که گفت خوش نمی آید مگر سائل چون بوجه الله سوال کند داده شود چیزی زیر آنکه دنیا
خمسین است و چون بوجه الله طلبید تنظیم کرد چیزی را که تحقیر کرد و او را بخواهی تعالی پس داده نشود چیزی بجهت زجر و منع و اگر بگوید یعنی خداوند چیزی
بره واجب نمی گرد و بر سوال عنه چیزی را دادن بوی کسی که گرفت یا بظواهر حاجت دروغ مالکی نمی گردد و درهم چنین اگر بگوید بدو ع که من علوم بیام و سالکی
قبل زده بر دریا بگیرد و در مطرب را که از همه افش است نباید داد و انتهی مخصوصاً در حدیث ثوبان است که در مورد رسول خدا صلی الله علیه و سلم نیست
که ضامن شود و او عمد کند باین که سوال کند از مردم چیزی پس ضامن شوم من عمد کنم او را به بشت پس گفت ثوبان من پس بود که سوال
نمی کرد هیچ یکی را از چیزی که خرج بود او و و النساء

باب قسم الصدقات

یعنی باب در بیان قسمت کردن اوقاعی صدقه را در مصرفهای دینی سید جلال الدین رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تلخ الصدقة لغنی حلال نیست صدقه زکوة مرغنی را در سبیل گفته مختلف اند اقول اصدفنا
که بآن قبض صدقه حرام است و بیس علیها ما تسکم لکن النفس من الاشغال زیرا که این بحث لغوی نیست که در آن رجوع به تفسیر نیست توان کرد بلکه
امر بیسی است و قدسی متعین نتواند شد و وارو شده اند احادیث و تفسیر غنائی مختم سوال مثل حدیث ابی سعید نزو سانی در یک اوقیه و فرزند
ابو داود و یحشیه و صحیح ابن حبان پس این قد غنا محرم سوال است و اما غنا که بآن قبض زکوة حرام باشد پس ظاهر آنست که اگر
بر کسی است که بروی زکوة واجب است یعنی مالک و در صد و درهم بقوله صلی الله علیه و سلم امرت ان اخذوا من اغنیایکم و اردوا فی فقرکم پس
در اینجا مقابله کرده اند از آفتاب و افاده کرده اند کسی است که صدقه بروی واجب است و بیان کرد فقیر را و فرمود که فقیر کسی است که باز گردانیده می شود
در وی صدقه بنا اقرب یا اقل فیه و قد عیناه فی رساله جواب سوال انتهی الا الخمسة مگر برای هیچ کس اگر چه غنی هم باشند می توان داد
لعمری علیها یکی مگر کسی که عامل است بر صدقات و گماشته سلطان است بر تحصیل آن پس گرفتن او گرفتن فقر و غنی بر عمل خویش گرفتن
از راه فقر او سرجل اشتراها بما له و موم مردی که خمریه است صدقه را مال خود نبرد که آن مال در مصرف خود در کده ملک بائع گردید
الکون که می آید از وی فروشد چیزی را می فروشد که زکوة نیست و وقت بیع ملک ملک اوست پس خریدن آن جائز باشد آوغا سر حرم مگر
که مدیون است و دینی برده نیست که غنائی می بایزد دین وی و فانی کند اگر این دین از غیر مصیبت است یا توبه کرد و نیست برای او وفا
یا برای اصلاح ذات البین اگر چه بگویند باشند آوغا ز فی سبیل الله چهارم غنا گفته را در راه خلاصه سفری و بدر تمام گفته و محلی است
بایشان هر که قائم است بمصلحت علماء از مصلح المسلمین بچو قضا و افتادند پس اگر چه غنی باشند و داخل گرد و بعبید دران عالمین را نیز و اشاره
بمخاریب بسوی آن وقت باب رزق الحاکم و العالمین علیها و امر او داشته رزق چیزی را که بید بهرام از بیت المال بقائم بمصلح المسلمین یا بچو
قضا و وقتیا و تداریس پس او گرفتن زکوة میسر در قیام بمصلحت اگر چه غنی باشد بطبیعی گفته اند جمیع بچو از اخذ قاضی اجرت را بچو نیک
حکم شغل اوست از قیام بمصلح ذاتی و بی جز آنکه گروهی از سلف کرده داشته اند از زکوة حرام گفته و زکوة بروی اخذ رزق بقضا اگر از بیت حلال
باشد بطریقت یا باجماع و هر که از ترک کرده بطریق خوش ترک داده و در محل شنبه ترک اولی است و حرام است غنی که مال بیت از غیر وجه
شرعی باشد و اختلاف کرده اند در آنکه چون غالب مال حرام بود و نیز اختلاف است در اخذ از خاکمین مگر که آنرا جائز گفته شرط برای آن کرده

در بارگاه عناوین گیر گیس جوان شایخ در سخنان آن تعریف کرده ما هم همان اخراج نمودیم او مسکین تصدق علیه مدح و تحسین کثیر
 که تصدق کرده و شایخ وی از صدقه فاهدی منها لغنی پس در فرستادن آن مسکین برای تلافی چنانکه در حدیث عایشه در تفسیر بریده
 رسالت می است که کسی تصدق کرد و گوشت را بر بریده پس فرمود آنحضرت که این گوشت بر بریده صدقه است و برای ما مدیونیت علیها حاصل آنکه
 اگر چیزی بفقیر بود جز گوشت و او آن فقیر کسی دیگر بدهد که گوشت گرفته و او را بجز نیست آن چیز برین کس حلال است زیرا که آن چیز ملک فقیر شد
 بهر که بود بر او است و آنحقان غازی زکوة را ندید پیش شافعی است و نزد خفیه عامل و غارم را و دست ست زیرا که عامل اجرت عمل خود میکند و وقت
 و فقر در آن بر است و غارم را بسبب آنحقان می دین آن قدر دست ست که دین وی را باید نه غازی را از جهت المطلق حدیث معاذ
 بن جبل که آنحضرت فرمود از اغنیایاگیر و بر فقرای ایشان صرف کن و بجهت حدیث دیگر که حلال نیست صدقه مرغی را و لیکن می توان گفت که هر که
 صدقه مرغی حلال نکرده و آن کس صدقه برای غازی حلال کرد پس مطلق مقید باشد بآن و مراد یعنی غیر غازی باشد و الله اعلم رواه احمد
 وابو داود و ابن ماجه و مالک و صححه الحاکم و اعلی بالادساک ظاهر آنست که روایت بملکان معلول است و لیکن در شرح مرغی
 گفته معلول صرف روایت حاکم است که بجهت آن نموده انتهی گویم وجه اعلا آنست که مرغی است از عطارد بن یسار تابعی که بر کینه ای بر شام
 ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها بدین توسط ابو سعید خدری و در روایتی از ابی داود و از ابی سعید خدری او این سبیل نیز آمده و مراد بر آن است
 که از وطن خود جدا افتاده است زیرا که کالی می از ملک می برآمده و وی حکم فقیر را و با شایسته قریبالی للفقراء و المهاجرین و الکذبن الحرجوا
 من ديارهم و انما هو لهم پس گرفتن زکوة او را درست باشد و **ع** عبدالله بن عدي بن الحيار لم يغز غازی بجمعه خفيف
 محتاجا زیرا که نیاز تا بعین است و قول او در زمان نبوت بود و روی عن عمر و عثمان و غیب عثمان را سبیلان حد ثاء بر سبیلک و مر و خبر و از او
 انهما اتيا رسول الله که آمدن آن هر دو رسول خدا را صلی الله علیه و سلم و حال آنکه آنحضرت در حجة الوداع بود و قیمت میکرد صدقه را
 یسارانه من الصدقة در حالیکه سوال می کنند آن دو مرد آنحضرت را از صدقه فقط بهمما المهر پس برگردانید آنحضرت در آن هر دو
 کس نگاه را یعنی از سر تا پا برشته دید و تفسیرش در روایت دیگر باین لفظ آمده فرغ فینا النظر و خففت قرا همما جلد پس بر آن هر دو
 جایک و قولنا فقال ان شئتما اعطيتكما پس فرمود اگر خواهید شما بهر شما را و لاحظ فیهما لغنی و حال آنکه نیست نصیب صدقه
 مر تو را که را و لا لقوی ملکسب و نه مر تو را که را کسب می تواند کرد معنی حدیث بر ندید شافعی این است که صدقه خوردن بر شام حرام است و اگر
 شام را یعنی شام بر خوردن حرام سید هم شام را و این بطریق تشدید و تقریب است نه تخفیف باین معنی دارد که کفار حلال شام است و اگر در واقع
 همچنین است که تو که بر حلال نیست شام را و لا بهم شام را و در ندید خفیه آنست که در صدقه خوردن خواری و زنا است اگر باین صفت را ضعیف
 شام را بهر دو دین نیز نوعی از تشدید و توجیه است و آنچه حمصی در کتب گفته که مراد بقوی کتب است که او را کسی حاصل است که بدین غنی
 تواند داشت پس متعجب است باینکه درین صورت دخل غنی باشد پس حاجت عطف جمیت رواه احمد حدیث از او که تخیر هم صدقه
 بر غنی است و این تصریح مرغی است و اگر چه اختلاف کرده اند در تحقیق غنی که سلف و بر قوی کتب است زیرا که جزء وی او را در حکم غنی می دانند
 و نه آنرا جانگرفته حدیث را تاویل کرده بخیر می قبول کرده می شود و قولا و لفظ وی این است ما اجدو من حدیث و ابوداود و الترمذی
 و در حدیث ابن عمر بن العاصی که حسن است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم حلال نیست زکوة مرغی را و نه خداوند ثروت و دست اعضا را
 و نه از ترمذی ابوداود و الدارمی و رواه احمد و الدانانی و ابن ماجه من ابی هريرة و درین باب است از طبرانی در المعجم و ابی هريرة و ابی هريرة

وازان عمر بن کامل بن عدی وعن جیشی بن جنادة فی السرمذی عن جابر عن الدراقطی ورواه احمد بن طریق ابی زبیل عن رجل من بنی بلال
وعن عبد الرحمن بن ابی بکر بن الطبرانی وعنه فی مصنفه یفتح قان وکسر موحده وکسول تحتید وصاد جملة بن حنابق یضویم
ونامی محمد کسر اوقات مد آخر صحابی ست معد ودر اهل بصره الهلالی شوب بلال وفود آورده انحضرت صلی الله علیه وعلیه
روی عنه ابنه قطی ابو عثمان المندی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان المسئلة لا تحل
الا لاحد ثلثة رجل برستی که سوال روا نیست مگر یکی را از ستم در رجل کسر برل ست از ثلثة و صحیح ست رفع او بتقدیر احدی
تحل حاله اول کسی که بر داشته است حاله را یعنی مالی را که او انداز آنچه ضامن شده است بدان حاله یفتح حامی جملة ما که بر سب دارد
و بر خود می گردا می از قوم بجهت دیت و جزآن و مدیون می گرد و بجهت اصلاح ذات البین یعنی جماعت و میان خود جنگا می کنند
و غون یکدیگر می ریزند شخصی دیگر در میان می آید و اصلاح میکند و دیتها که برایشان لازم می آید بر خود می گرد و بشا می میگردد و بجهت آن
دینی بر زمین او می نشیند فخلت له المسئلة حتی یصیبها پس حلال ست مراد از سوال کردن تا برسد آن حمار را و اگر چه غنی باشد
زیرا که لازم می آید او را تا یکم و آن از مال خود شش پست باز دارد خود را از سوال ابداد می جالد و زیاد بر قدر حاجت سوال
کنند و بر جل اصابت به حاجت مالک دوم مردی که رسید او را حادثه و آفتی که هلاک گردانید و از بزرگ مال او را
جمع هلاک گردانیدن و از بزرگ کردن جانح شدت و سختی که هلاک کند مال را از فحوظ و فتنه فخلت له المسئلة حتی یصیب قواما
من عیش پس حلال ست او را سوال کردن تا برسد قوام را از زنگانی یعنی چیزی را که بی نیاز شود و بر پاشود بدان حاجت ضروری
و بی از زنگانی و در روایت آمده که گفت سدا و من عیش یعنی بجای قوام من عیش یعنی چیزی که به بند حاجت او را از زنگانی قوام کسر
قان چیزی که قائم شود بوجایت و قوام شی یعنی چیزی که نظام و عمار و ملاک می بوی بود و نیز آید و آن نیز قریب بهمین معنی ست و اما قوام
یفتح قان یعنی عدل و وسط ست چنانکه در قرآن مجید ست و کسان ببن ذلک قواما کسدا و کسر سیم چیزی که بسته شود
بوی حاجت و هر چیزی که به بند چیزی را سدا و است چنانکه سدا و قاروره و جزآن و سدا و یفتح سیم یعنی راستی و میانه روی و قول
و عمل خود در قوام یا سدا و مبالغه ست در باز آمدن از سوال گویا تشبیه او سائل را بمضطر که حلال ست او را اکل میتة برای ستر بقی
و قوام بدان اگر چه رسیدن باین مرتبه شرط نیست در حل سوال بلکه فقدان قوت یوم بدان کافی ست و این گویا ذکر حال مسکین ست و ذکر حال
فقیهین ست که میفرماید و بر جل اصابت فاقه سوم مردی که رسید او را حاجت در ویش فاقه حاجت اختیاق حاجت شدن
حتى یفعل و در روایتی یقوم ثلثة من ذوی الحی قولا تا آنکه بگیرند یا یا نیستند و خبر دهند تا کسر از خداوند
عقل و فرست از قوم و می که بحقیقت حال بر سر بند و سخن بخشن و قیاس نمی گویند و حتی کسر مهر و جیم مفتوحه یعنی عقل و باین رفتارند
شافیه و گفته اند که مقبول نیست در اعتبار کمتر از ستم و غیر ایشان می گویند که در هر کفایت بر قیاس ساز شهادت و عمل کرده
حدیث را بر نوب و نیز محمول ست بر کسی که معروف باشد بفنا بستر فقیر شود چون از اول امر غنی نباشد سوال او را حلال ست اگر چه
برای می شهادت فاقه همد و قول او مقبول ست لحد اصابت فلا فاقه بتحقیق رسیده است فلان کس را فاقه
فخلت له المسئلة پس حلال شد از سوال نمودن و گدائی کردن حتی یصیب قواما من عیش تا آنکه بر قوام را
و در روایتی سدا و از زنگانی ظاهر آنست که مراد از یقوم آنست که شهادت و بستره گفته اند که آمدند و آمدند با او محامدا

قول حضرت چنانکه روایت بقول زید است و در ذکر مقدم بالغت است که چنانکه یقین بخیر دهند که یا شهادت است و در ذکر لام لغت اصابت نیز
 تا که است و ذکر شایسته برای اعتبار است و همچنین ذکر فردی الحی و این همه برای بیان است و در جزا سوال سال و در آن فاسد است
 من المسئلة یا قیصه سخت یا کلمه صاحب سحتا پس چیزی که جزین است صورت است انصورت نامی سوال کردن ای قیصه حرمت
 کمی خود را و آنرا خداوندی حریم را و در روایتی یا کلمه آمده بغیر مژغرت نیز که سخت را عبارت از آن گردانیده و در ضمیر برای سخت است و در کل
 ضمیر مژغرت گرفته تحت ایضه بین و سکن برای مملکتین حرام سخت و احاط در اصل یعنی ابلان و بی اتصال است و سبیل لغت سخت حریم که مطلق
 کسب این که لکن بی حرکت دارد و او را مسلم و العود او را بن خرمه و این جهان مذکور است این اهل موافق این حدیث تحریم سوال است و اینکه باطل است
 عدالت از سوال فضا حدیث تحریم سوال است که در مذکور را یا باشد رسول سلطان که اسلمت و عن عبد المطلب بن عبد بن الحارث
 بن عبد المطلب بن یاشم قرشی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس رجوعیت رسیده بود و ساکن مدینه بود پسر بر شوق رفت و به اتفاقا
 در گذشت در سده شصت و دو آنحضرت در خواست کرده بود که وی را عامل گرداند بر بعض زکوة پسرش مود او را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 ان الصدقة الی آخره و در حدیث قصه است و او را در کتب جزین حدیث نیست رضي الله عنه قال گفت عبد المطلب قال گفت
 رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الصدقة لا تنبغی لال محتمل بدستیکه صدقه حلال نیست مرآل محمد را و بدین
 تا لحال است این غیر تحریم آمد و این حدیث دلیل شد بر تحریم زکوة بر آنحضرت و بر آل پاک می آمدی آنحضرت پس باجماع و همچنین ادعای اجماع
 که در این قدامه حرمت آن بر آل بی صلی الله علیه و سلم و مقول است جازا از ابو صیف و گفته اند بشیر طایفه منع شوند از نفس شمس و لوات احادیث
 بر تحریم است و هر خلاف آن گفته حدیث را تاویل کرده و نیست هیچ وجه برای تاویل زیرا که تاویل وقتی واجب است که دلیل بر اجتماع بسوی
 آن قائم شود و تحلیل بقوله انما هی او ساخ الناس نیست این صدقه را مگر چه کسی مردم که ایشان اموال ایشان را پاک میکرد
 قاضی است تحریم صدقه و اجبه بر ایشان نه نافله زیرا که صدقه واجب است که اقال تعالی خذ من اموالهم صدقة لا یخلفوها
 و نیز که خود را که از نزول آیت در صدقه نافله است که ما هم معروف فی کتب التفسیر و رفته است جمعی بسوی تحریم صدقه نقل از آنجا
 و در سبیل گفته و اخترا نه فی عواشی صدور انما العموم الدلته و در وی نگردد فرمودن آنحضرت است آل را از یک محل غساله باشند و نشر یقوت
 صلی الله علیه و سلم ایشان را از گرفتار این صدقه و همچنین علت منصوص آن و وارده شده است تعلیل نزول این غیر مرفوعا باین لفظ که باین هم
 فی خمس الخمس یا یقینم پس این هر دو علت منصوص اند و لازم نمی آید از منع کردن ایشان از خمس علت صدقات بر لری ایشان زیرا که
 منع انسان از مال حق می موجب حلت محرم بر وی نتواند شد و قد بسطنا القول فی رساله مستقلة انتهى و لمان فی روایه و در بعض
 آمده و انما لاخل المحمدي ولا لاخل محتمل که این صدقات باین او ساخ حلال نیست مرآل محمد را و در اصل گفته در او آل
 خلاف است و اقرب آنست که راوی تفسیر کرده یعنی زید بن ارقم گفته که مراد آل آن علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل اند انتهى و کرم و آل عیسی
 بن عبد المطلب نیز باین حدیث زیرا که این تفسیر راوی است و آن مقدم است بر غیر وی که معاف فی علم الاصول پس مجموع بان در تفسیر این حدیث
 در اینجا است زیرا که نقل آل مشترک است و تفسیر راوی لیل است بر او از معانی آن و این در صحیح مسلم و اما تفسیر آل برینا یعنی بنی شام
 که لازم زدی و دخول او را و سلم ابی اوب و نحو ایشان است پس این تفسیری است خلاف تفسیر راوی و همچنین داخل می شوند در تحریم زکوة
 بنو المطلب از عید مناف چنانکه در این هم شوند و آنرا در سمت خمس که باین حدیث الا فی انتهى رواه مسلم کما شیخ در ترجمه گفته اند

که بر حضرت وصی مطلقاً حرام است چه صدقه واجب چه تطوع و بر ایشان صدقه واجب نه تطوع که اقال طبری و در بعضی کتب خفیه نوسخته کرده است
نقل نیز حرام است بر بنی هاشم نزد صاحب نه و نزد ابی حمزه و در روایت انتهی یعنی چه بود عدم جواز و این عدم جواز است زیرا که حدیث از بنی تغلب
ساکت است پس شامل هر دو باشد تا بر اطلاق خود کما سلف و نیز شیخ و در ترجمه گفته عدم جواز دفع زکوة به بنی هاشم ظاهر روایت است و در حدیث
از اهل علم ابو صفیه جائز است درین زمان و منفع و در آن زمان بود و در روایتی از ابو یوسف جائز است دفع بعضی بنی هاشم بعضی انتهی گویند حدیث
باب واروست برین روایات و علت تحریر کم که او ساخت بود آن اموال است و در آن زمان و درین زمان هر دو موجود است و تحلیل با احتیاج
و عدم حصول خمس و غنائم که بعضی خفیه کرده اند خلان ظاهر حدیث است زیرا که احتیاج چه در زمان آنحضرت موجود بود و نه در هنگام عدم حصول
اختران برای ایشان حلال می ساخت شش کانی گفته درین باب حدیثهاست و همه صالح احتیاج است و حکایت کرده است ابن رسلان اجماع
بر عدم جوازش بر بنی هاشم و در شرح سنن و علما خلان کرده اند و در آن که صدقه بر ایشان حرام است و اظهر اقول این است که بنی هاشم اند و موال
ایشان را در این باب حکم ایشان است انتهی و در عدم بنی هاشم کلام است که تقدم و در صدق گفته حلال نیست صدقه بنی هاشم را با اتفاق علم
و قال لشافعی بنو مطلب تکلم و اختلاف دارند و موال بعضی من می نمایند و بعضی جائز دارند و الله اعلم انتهی و ع. ج. مطهر
بن نوفل بن عبد مناف صحابی قرشی است اسلام آورد و قبل فتح و نازل شد بمدینه و مکرراً آنجا در سینه پیچاه و چهار و قبل غیر فلک پس بمدینه
نصحرست و پدر بصفه قاعل از اطعام رضی الله عنه قال مشیت انا و عثمان بن عفان الی النبی صلی الله علیه و سلم
فقلنا یا رسول الله اعطیت بنی المطلب من خمس خبیه و ترکتنا و نحن و هم بمنزل واحد قلنا گفت بنی قحط من
و عثمان بن موسی رسول خدا پیش من و عثمان ای رسول خدا و ای تو پس از آن خمس خبیه و ترک کردی ما را و او را ای حال آنکه ما و ایشان
بنی بنو المطلب یکم و شما یکم یعنی نسبت و نیز که او را و عبد مناف ای کم که جدرایع ما و است چه باشم و مطلب و عبید بن جریه
و من جبر بن مطهر بن عدی بن نوفل بن عبد مناف و عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است
فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما بنو المطلب و بنو هاشم شی و احد پس گفت آنحضرت بنی هاشم را
و پس از آن مطلب که یک چیز بجهت اتحاد و اتفاق و تحالفی که میان ایشان بود و جاهلیت بودند و در قضیه تحالف بنی عبید بن نوفل
که بجهت عدالت و تحالف یکدیگر عهد بسته که با بنی هاشم مناکحت و سبایت نداشتند تا آنحضرت را سه تسلیم ایشان نمایند بنی المطلب یعنی با
یکه بودند و با ایشان متحد و موافق بودند و شی و احد را بعضی سی واحد پسین مصلحت وایت کرده اند یعنی مثل برادر و او حدیثی است غرض
جبر بن طهم گفت که قیمت نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس از آن عبد شمس که عثمان بن هاشم را او مید و پس از آن نوفل را که من و اقران من میباشند
شیخ خیر و او را اتحاد و سبیل گفته مرا و بنی هاشم در جنگ الی علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل عارض است و آل ابی لمب و در آن
نیست زیرا که هیچ یکی از آنها در عصر آنحضرت مسلمان نشده و گویند عقبه و معتب پس از آن ابو لمب ایمان آورده بودند و در حقیقت و حدیثی است
بریکه بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند و سه ذی القری و در تحریرم زکوة نیز من بنی عدی ایشان اگر چه در سب برابر اند و آنحضرت تعلیل
کرده است آنرا با ستم را ایشان بر موال چنانکه در لفظ و در چنین آمده که آنها منافقند و در جاهلیت و اسلام پس همچو یک چیز شدند
و احکام و دلیل واضح است و لیکن رفته است شافعی و حاکم گفته اند که آنحضرت ایشان را بطریق تفضیل دادند و با ستم تقابل
و این خلاف ظاهر است بلکه لفظ شافعی واحد و سبیل است بر مناکحت ایشان در تحقیق خمس و تحریرم زکوة انتهی و ع. ج. موال

رسول الله صلى الله عليه وسلم نام وی را بر اسم بود و قبل از هر روز گفته اند مولای عباس بن موسی با حضرت بنی هاشم و چون عباس سلام آورد ابورافع
این خبر را بنحضر رسانید حضرت او را ازاد کرد و مات فی خلافة علی کما قال ابن عبد البر رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم بعث
رجلا على الصدقة من بني مخنف و مر به برستیکه فرستاد آنحضرت مردی را بر یک فرسخ صدقه یعنی زکوة از قبایله بنی مخنف و نام آن مرد
اسم بن ابی الارقم بود و صرح به النسائی و الطبرانی فقال لابی رافع اصحبني فانك تصيب منعا کثیرا قلت ان مرکه می آیی ابی رافع
همراه من شو و محبت دارم بن برستیکه تو بری از صدقه نصیب خود را و بدی هم بر تو از آن چیزی فقال پس گفت ابورافع حتی آتی النبی
صلی الله علیه و سلم تا آنکه بیایم آنحضرت را فاستأله پس سوال کنم آنحضرت را که بروم همراه آن مرد یا نه فاتا ه فاستأله پس آمد
نزد آنحضرت و پرسید او از همراهی آن مرد فقال صلی القوم من انفسهم پس فرمود مولای قوم از ذاتهای ایشان اند و حکم ایشان
دارند و چنانکه صدقه را داخل نیت مولای ما نیز داخل باشد و اما لا تحلل لنا الصدقة و ما کنی با شیع حلال نیت ما را صدقه پس ترا که در
ما فی غیر باشد رواه احمد و الشیخة یعنی ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن خزيمة و ابن حبان و الحاكم و هو فی الطبرانی و بن جریر
ابن عباس رضی الله عنه و حدیث و لیل است بر آنکه حکم مولای آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم حکم آل محمد است و در تحرم صدقه ابن عبد البر در تهذیب گفت
نیت خلافت در میان مسلمانان در عدم حل صدقه برای آنحضرت و بنی هاشم و مولای ایشان انتهی و جماعتی بجهت خویش بر ایشان رفته بنا بر عدم
مشاکت و نسبت بنا بر آنکه ایشان را در غیر حصص نیست و جواب داده اند که مقدم نمی شود بر نص این عمل پس مرد و باشد زیرا که رافع نص است ابن عبد البر
گفته بدو اخلاف اثابت من انفس نیز این حدیث نص است بر تحرم عامه بر مولی و بر آل محمد بالذکر زیرا که آن مرد و خواسته بود که ابی رافع را بر بعضی آنچه
آنحضرت او را بر آن عامل کرده و الی گردانده و عامل آن ولایت بوی بدیده آنکه از اجرت خود چیزی بوی بخشد که گرفتن این ابورافع را جائز بود زیرا که
بن و اهل است زیرا آن هیچ کس حل نیست او شان را گرفتن آن زیرا که چون این مرد و مالک اجرت خود گردید او را سده هر که را خواهر از آن بدید پس
ابورافع را هم از آن حلال باشد پس این گویند نظیر قول می است که گذشت و رجل تصدق علیه فادیه منی و عی و سألک عن عبد الله
بن عمر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تصدقوا ابدا الا على ما یؤمر به و لا تصدقوا ابدا الا على ما یؤمر به و لا تصدقوا ابدا الا على ما یؤمر به
فیقول اعطه افقر منی پس می گفت آنحضرت براه از آن محتاج ترین بوی از من فقال خذ ههنا او تصدق بهای پس می فرمود
آنحضرت بگیر از او مال ساز از او تصدق کن بآن و ما جاءك من هذا المال وانت غیر مشرف ولا سائل فخذ و چیزی که بیاید
از این مال آنرا که تو شرافت کننده و انتظار بر نبه و طمع کننده و سؤال کننده از آن پس بگیر از او مال و فلا فتتبعه ففسد و چیزی
این چنین است پس بر و گردان آنرا نفس خود را یعنی در پی آن مرد و طمع کن و انتظار بر چنانکه در میان مردم مشهور است لا رد و لا رد و لا رد و لا رد
طمع کند و منعت کند و جمع کند رواه مسلم حدیث افاده که در عامل را گرفتن عملی بمنزله خود می رسد بگیر و آنرا رد و نکند زیرا که حدیث
در همین باب است که ما حتی بر بی رویه مسلم و اکثر بر زنند که امر و قول می فخذ بری نیت است و قبل بر می موجب گفته اند مندوب است و بر عی
در میدهند از آنکه قبول کند از او هر دو شرط که در حدیث مذکور اند و حتی که مال معطی حلال باشد و اما عطیة سلطان جائز و غیره که مالش حلال
جرام است پس این نیز گفته اند از آنکه جائز است خصصت کرده شده است در آن و حجت اخذ برست که حق تعالی در حق هر کس گفته نمی شود
لکذب الخلق و لا یخفی و آن حضرت در خود و در بوی گرد و در مع علیه بیک و همچنین چیزی گرفت از آنجا که بیک نیست که مال ایشان چرا
حلال است بلکه اکثر اموال آنها از غیر و معاملات باطله بودند و حتی و در جمیع کافیه عطیة سلطان جائز و نکند زیرا که اگر می دانند از این معنی مال مسلم است

قبولش تسلیمش یا کائنات یا اجبارا که منسبت پس منکسبت بر شریعت می موند و اگر عین الی عازست پس در بی تقلیل باطل است که آنچه باقی
آن است عانت بر عصیت میکرد و از وی گرفته در سبیل اجد نقل این کلام گفته بود کلام حسن جلد علی قواعد الشریع لیکن در ارتق این بال شریعت
که قابض بر نفس خود مامون باشد از محبت محسن که نفس بر سخت وی مجبور اند و در وی هم نمند از که سلطان بر حق است و لهذا وی عطیه اند
قبول کرده و قد سلطان فی حوائش ضرور الله ربی کتاب البیج ما یواسع من نباتی

کتاب التیمام

صیام صوم در وقت بمعنی امساک است و امساک عام است از قول و عمل مردم و دو باب و غیره یا ایجاب مید گفته هر مسک از کلام باطعام
یا سیه صائم است و در شرح عبارت است از امساک خاص که بازداشتن نفس است از طعام و شراب و جماع و جزآن از آنچه وارست شرع بر آن
بر وجه مشروع و تابع است و دین حکم امساک از رفت و لغو و غیره از کلام محرم و مکروه و بنابر روایات و حدیث در وی از آن در صوم زیاده و غیره
در وقت مخصوص بشرط مخصوص و تفصیلش در احادیث آینده می آید و مبدأ فرضیت می در سنه دوم از هجرت بود و اختلاف کرده اند از کتب
افضل است یا صوم شهر روزه جموع است که صلوة افضل است از سایر اعمال چنانکه آمده غیر اعظم الصلوة و بعضی گفته اند که صوم افضل
زیر که فرموده است علیک الصوم فانه لا اعدل له و ظاهر این مخصوص بمخاطب است یا امر آنست که نسبت او را اصل بعد از نماز و بر طلال صوم
رکنی است از ارکان اسلام و فرضیه است از فرض دین و ضروری است از ضروریات شرع منکر فرضیت می کافرست و تارک سب عذر قاضی

عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تقدر موا رمضان يصوم يومه
ولا يومه من غيره فیشی گفته ماه رمضان را بر روزه بگیر و زیاده و زوجه را بجا و دلیل است بر اطلاق این لفظ بر شهر رمضان و صحیف ابی هریره نزد
احمد و ترمذی که باین لفظ است لا تقولوا اجار رمضان فان رمضان اسم الله تعالی و لکن قولوا اجار شهر رمضان حدیث ضعیف است
مقاوم این حدیث که در صحیح است نتواند شد الا در جمل و در شرح بلوغ المرام همچنین است و لفظ وی در حدیثی این است الا ان یکون رجلا
مصحف گفته یکون تامه است ای بود رجلا من لفظ مسلم الاربعاء است نصب در سبیل گفته برقیاس القرینة لانه ثبتت اتصال من مذکور کائنات
بصوم مخصوصا مگر مدعی که روزه می داشت روزه الهی عادت وی بود که در روزی چنین مثل و کوشنده یا پیش نذر و مدعی داشت اتفاقا
پیش از رمضان آن روز واقع شد فلیصمه پس باید که روزه دارد در آن روز بعضی گفته اند که این نمی مخصوص است بضعفا و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم جمیع کرده است میان صوم رمضان و شعبان نیز این است آنچه در حدیث متفق علیه آمده که فرموده آنحضرت عمار بن حصین یا مردی دیگر را
که روزه داشتی تو آخر شعبان گفته فرمود چون اظهار کنی بدارد و روزه یعنی بعد رمضان گویا آن مرد عادت این دوروزه داشت یا بعد از
کرده بود و چون نمی شنید اصوم آن دو یوم بزم از آنحضرت فرمود که روزه مندر و معتاد منی نیست یا بداشت و اگر قوت شد
قضا باید که معتقد علیه حدیث دلیل است بر تحریم صوم یوم یا دو یوم قبل رمضان ترمذی بسند روایت این حدیث گفته و العمل
علی هذا عند اهل العلم که بخواهند بحال الرجل یصیام قبل دخول رمضان یعنی رمضان استی و سبیل گفته ترمذی یعنی رمضان تقید نیست مگر باینکه
آن شرط است بچون روزه احتیاطا نه آنکه صوم مطلق باشد بچون نقل و نذر و باندان گویم بعد از این قید لازم می آید تقدیم رمضان بر شعبان
که باشد و این خلاف ظاهر خبری است زیرا که خبری عام است مستثنی نیست از وی مگر صوم سبکه عادت یا صوم ایام معلوم دارد و ان ایام موافق
افتاد یا تخیر شعبان اگر چه از آنحضرت صوم مقید می بود چنین می فرمود الا مستغفلا یا ما ندان این لفظ حال انگیزی از تقدیم رمضان کرد

روزه را پیش از فجر نیست روزه ملأ و در روایتی من لم یجمع لمة یعنی با و سکن و یجمع و کسر میم از اجماع یعنی دستی عدم و ثابت الصوم بود
برکاری و در روایتی من لم یجمع یعنی هرگز نیست نکرد و آه الحسنة یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و غیره روایتی و مصنفی گفته یکی از
اثران الصوم نیست است بحديث انما الاعمال بالنيات و سابق اشناش گذشت که در مثل این مقام فقیرانفتشی است زیرا که گاهی نیست از آنکه معنی
درین حدیث قصد فعل باشد یعنی آن یا قصد قربت بخدای تعالی و قصد قربت اگر چه قصد فعل غایب است از فعل نه قصد نفس فعل محل این لفظ
تواند بود و تفسیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمایند سجدت الحریث یا قصد فعل و قربت هر دو حدیث حج که صحابیت به هم کردند و آنحضرت صلی
علیه و سلم حاضر و غیبتند اسقاط احتمال اول و ثالث می کند زیرا ظاهر است که قصد فعل جمعی است شارع متوجه آن نشده بلکه مراد فریضت اخلاص است
و آن با شما داخل باشد و خدای تعالی از جهت اشتغال امر با قصد قربت با و یا فرار از عقاب او یا تحصیل ثواب او و هر روز طاعتی جدا است
و لهذا گاهی سیاح می شود و فطر بعضی واجب می شود و صوم بعضی پس هر روزه واجب است و تهییت نیت در فرض واجب است و متصل است
با اول تجزیه صوم یا ایقاع آن و هر دو خاص از لیل یا نند نصف اخیر یا ثلث اخیر از شب یا اساک بعد از آن لازم نیست زیرا که عادت مسخره صوم
نوع عدل و جزو شب نوم آخر شب و در اشتراط این چیز با حرج عظیم است و از صاحب شرع یعنی بآن ظاهر نشده با وجود شدت حاجت و معلوم
بودن ثروت و قوی آن پس این تقریر است از شارع بران عادت مسخره و اگر شک کند در نیت صوم صحیح نباشد و اگر نیت صوم جائز باشد
و تردد در فرضیت دارد و ظاهر هر شک که رمضان است بنا بر آنچه گفتیم ظاهر است که روزه از رمضان واقع شود و تخری بوم شک بهمت معنی
رمضان فاعل باشد یا فرض منی است بحديث عمار و علت نمی آید که این نیتی است در وین و اگر لیل و ثلثین از رمضان نیت کند و میدانند
اگر ثابت شد بلال ثلثین افطار کنیم صحیح باشد زیرا که در حکم شرع از آن چاره نیست پس این قدر شک معفو باشد و روزه انتهی و ما للزوم
و الناسائی الی وقفه و میل کرده اند ترمذی و نسائی بسوی وقف این حدیث بر قصد دفع کرده اند از آنکه آنحضرت ابو داود و گفت لا یصح فطره
و ترمذی گفت الموقوف اصح و نقل کرد ترمذی و علل از بخاری که وی گفت از خطا و هو حدیث فیه اضطراب و صحیح از ابن عمر موقوف است و گفت
ابن ابی حاتم الوقت اشبه و نسائی الصواب عندی موقوف و لم یصح دفعه و گفت احمد ما عندی ذلک الا اسناد و گفت بهقی روایت
ثقات اند لیکن مروی موقوف است و گفت خطابی اسنده عبد الله بن ابی بکر و زیادت از نفعه مقبول است و در سبیل گفته اختلاف کرده اند
ایمه و در فیه و وقت وی ابو محمد بن حزم گفته الاختلاف فیه زیاده الجرحه لان من رواه مرفوعا فقد رواه موقوفا و روایت کرده اند از طبرانی از طریق
و دیگر که رجالش ثقات اند و گفت ابو داود و وقف کرده اند تم بفتح میمن و معین معله در میان آنما و زبیدی بعضی را و نام او منین بن معصب است
و ابن عمینه و یونس ابی و سفیان ابن حدیث را بر قصد و هم ایشان روایت میکنند از زهری و صححه مرفوعا ابن حزمه و صحیح گفت
از ابیطبقی رفع ابن خزمه و ابن حبان و گفت حاکم در ابوعبید صحیح علی شرط ابن خنیم و گفت در مستدرک صحیح علی شرط البخاری انتقی و درین
باب است از عایشه اخرج الدارقطنی و در وی عبد الله بن عباس و وی مجهول است و ذکره ابن حبان فی الضعفاء و از سیمونیت و سعد و رواه
ایضا و در وی و اقدی است شیخ و در ترمذی گفته این حدیث صحیح است هیچ کس از اصحاب کتب بسته بخاری آنرا روایت کرده اند و در اقطعی نیز
روایت کرده و گفته رجال است و وی همه ثقات اند انتقی و لکن اقطعی و در روایتی از دارقطنی از شخصه باین لفظ است لا صیام
لمن لم یفرضه من اللیل نیست روزه مگر کسی را که فرض نگردانید آنرا از شب باین حال است بر آنکه صحیح نیست صیام مگر نیت از شب
پس باید که نیت صوم کند در هر جزا از شب که خواهد و اول وقت و می غریب است زیرا که صوم عمل است و اعمالی نیات اند که تقدم و اجزای شمار

ویرخصل نماز شب فاسل تخف پس صوم مشق نشود و موقوفی کنیت در جزوی از شب تابع شود و هر صوم را نیت علیحدہ باید که مقدم و این مشهور است از مذہب احمد و اورا قول دیگر آنست که اگر اول نیت کرد که فی صوم و تقویت کرد این قول را بر عقلی بکار گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم این امر را بانی و این کنیت تمام کرده است زیرا که تمام رمضان بشتر که یک عبادت است و نظر در شبهای او عبادتی دیگر است لهذا استعانت بر صوم نماز شب مستند بر کفایت و اطال فی الاستلال علی بذا بامیل علی قوته انتهی و حدیث عام است از یکروزه فرض باشد چنانکه صوم رمضان و قضاء و نذر و کفاره یا نفل و لیکن مذہب در اینجا مختلف است مذہب مالک همین است که نیت از شب شصت هر روز که باشد نظر بجوم این حدیث و به قال الشافعی و احمد فی غیر النفل و اما نفل پس جائز است نیت وی قبل از نزول بلکه نزد شافعی بعد از نزول نیز مذہب حنفی آنست که روزه رمضان و نفل در محین جائز است به نیت از نصف نماز شرعی که قبل از نزال است و برای روزه قضا و کفارات و نذر مطلق نیت شرط است از شب و سبیل گفته فی خلاف و تفاسیل و مستل لال کرده است قائل عدم وجوب تنبیت بحیث بخاری در الگینت آنحضرت مروی را که نگانند و مردم روز عاشورا که هر که خورده باشد پس باید که تمام نند یا روزه دارد و هر که نخورده پس باید نخورد لغت اند که واجب بود پشتر شمع شد و وجوب اول صوم رمضان ذیست نسخ و وجوبی رافع سایر احکام پس رمضان پنج و یک است از نذر معین و تطوع مقصود باشد بران پس عموم غلام صام مخصوص باشد باین قیاس بحیث حالش نگذاید و آن دال است بر آنکه آنحضرت صوم تطوع بغیر تنبیت نیت میداشت و جواب و داده اند که صوم عاشورا مساوی صوم رمضان نیست که بروی قیاس توان کرد و آنحضرت امساک لازم اکمل و غیر اکمل هر دو که پس معلوم شد که این امر خاص است و کفایرت عاشورا بغیر تنبیت بنابر تعدیل است پس قیاس کرده شود بر او پنج مساوی است مثل کسی که نعت تا آنکه صبح کرد یا آنکه اتمام امساک و وجوب آن لازم نمی آید که آن هم مجزی است و عمن

عائشه رضی الله عنها قال دخل علی النبی صلی الله علیه وسلم ذات یوم فقال هل عنت کون من شیء قلنا لا قالت عائشه و در آمد بر من آنحضرت روزی پس گفت آیا هست نزد شما چیزی از طعام گفتیم نیست قال فانی اذا صاها فرمود پس من اکنون روزه دارم یعنی نیت روزه کردم و از اینجا معلوم می شود که نیت نفل در نماز جائز است و همین است مذہب حنفی و باین قائل است امام شافعی و امام احمد و اکثر علما و امام مالک و بعضی ایرو دیگر قائل اند که واجب است نیت از شب چنانکه در فرض در رحمة الله البان گفته نیت اشتغال و میان قول آنحضرت که هرگز نیت روزه از شب روزه افومیت و در میان قول آنحضرت که من روزه دارم و موقوفی که نیابت طعام را زیرا که کادل در فرض است و ثانی و نفل و مراد معنی نفی کمال است انتهی شرا تا نا یوما آخری پشتر اما آنحضرت نزد و روزه یعنی پرسید که آیا هست نزد شما چیزی و در بعضی روایات آمده که همان روز با زامه پرسید قلنا اهدی لنا حلیم گفتیم فرستاده شد و عتا برای ما یفسح حای مملو و مسکون بخانه و در آخرین جمله طعامی است که ساخته می شود از تر قوت و روغن و گاهی بجای قوت آورد یا سوبق اندازند و حمیس در اصل یعنی غلط و مزج است فقال ادرینیه فرمود بایشان تمام را حمیس را که چگونه است بیار و در روایتی قرینه آمده یعنی نزدیک گردان آنرا فلفند اصححت صا تا پس مختص صبح کرده ام من روزه دار یعنی برخاسته بر نیت روزه فاکل پس خود آنحضرت از ان حمیس را از اینجا معلوم می شود که افطار صوم تطوع جائز است بی عذر و برین انداک شرع و البوصیغه و اصحابی بر اینند که واجب است اتمام آن و جائز نیست افطار بر بعد رضایف و مانند آن زیرا که این البطل عمل است و البطل عمل معنی عینه است لقول الله لا یجوز الا کما کفو و یجوزین هر که شروع کرده شده است در ان لازم میگردد و شروع و اگر نقص کند واجب است قضا آن

و در واقع جاوست مطلقاً زیرا که قضاء خلف اوست پس کافی نیست نقص و در وجوب قضای صوم نقل نیز خلاف است نزد مالک و قاضی انکری
نقض کرده است رواه مسلک و ابو داود و ابن حبان و الدارقطني و البیهقی نحوه و رسل گفته اند ما حدیث عایشه پس جواب از وی آنست که وی
اعلم است از انکه نیت صوم باشد یا نه پس محمول باشد بر تمییز زیرا که تحمل بر کرده می شود بسوی تمام و نحو آن با آنکه در بعضی روایات حدیث عایشه
افق است اصحبت سائلاً آمده حاصل آنست که اصل عموم حدیث تمییز و عدم فرق میان نفل و فرض و قضاء و زدرست و قائم نشد دلیل بر رفع
این درود اصل پس بقای بران هر دو تعیین است انتهى **و عمل** سهل بن سعد بن مالک الانصاری الخرجی از مشاهیر صحابه است
و آنکه کسی است که در روز و درین از اسباب برسد نو و یک قبل بر شتاب و در بهشت و بود وقت وفات آنحضرت پانزده ساله نامش اول حزن بود
آنحضرت پس کرده سهل نام کرد و رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يزال الناس بخير ما عجلوا الفطر
برستیکه فرمود آنحضرت همیشه از مردم ما پس بخیر ما دام که شتاب می کنند و کشادن روزه و این بخت مخالفت با کتاب است که تا نیت
کمی نهند و افطار تا اشتباک نجوم و اختلاط آن و در ملت ما شعایر بعضی از اهل دعوت شده که آنرا واجب می دانند و لیکن باید که تعجیل بعد از تحقیق
وقت و تمیز میان و احتیاط و در آن بود که تعجیل با تردد و باطن چنانکه بعضی از ارباب تکلف و تشن می کنند و تشریف گفته اگر قصد و تضرع تا به
نفس و دفع سرگشی و توسل کردن به نفس با مواصلت عتائین بنوافل باشد پس اعتقاد و وجوب بر آن ندارد و نویز این تاویل است حدیث صحیح
که روایت کرده است آنرا ابو سعید از آنحضرت صلی الله علیه و آله که فرمود و سال گشتید و هر کس از شما که خوابد و صلا کند گوید و سال کند تا سحر
و تا خیاف افسار بسیار است نفس قطع شهادت امری است که کرده اند آنرا بسیاری ربانین را با ابطال محال است اعاد الله علینا من برکات نعمه
سحر سطر گوید بعد و در نفس صحیح و تعجیل فطر توجیه تاخیر آن بسیار است نفس مجز آن غیبت نیست زیرا که اصل مقصود و اوقات حوائج است
نه شکست نفس نه لایستعلی که در تعجیل در غرض شایع بوده است افضل است از مصلحت و یا آحاد است خصوصاً چون حدیث آمده باشد همیشه
دین غالب است و اما و یک در شتاب است نیز درم افطار را نیز که می رود و نصاری تاخیر یکستند رواه ابو داود و ابن ماجه پس علت منصرف شتاب را
گذشته اختراع مصلحت و خلاف آن و مذاق اهل اتباع و آنکه حفظ من بخشد و مفهوم حدیث وصال تاخیر تاخیر افطار است بلکه ترک
تشی است بعد افطار پس از این غیر نباشد و امید عاده برکت بر خود و اتباع باید داشت تا ابتلاع منفعت علییه زیاده کرد و احمد و آخر
السحر و زیاده کرد ابو داود و ابن الیهود و النصاری و یثرون الافطار الی تعجیل النجوم و شرح مصابیح گفته شرم صافری بلاتنا شمار الالباب
و بهمه الهم و در رسل گفته حدیث دلیل است بر استحباب تعجیل افطار چون غروب شمس تحقیق شود رویت یا باخبار کسی که از جهت عمل بقول و
و ذکر که در آنحضرت علت را که مخالفت می بود و نصاری است حمل گفته و حکمت در وی آنست که از شتاب در روز بفراید و نیز تعجیل را فو است
بصالح و قوی است بر وی و عبادت شافعی فرموده تعجیل افطار شتاب و مکروه نیست تاخیر مگر کسی که تعذر کند و در وی فضیلت پسند
و اکثر مذهب من حدیث ابی هریرة رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال قال قلت آنحضرت من رمود
الله عز وجل أحب عبادي أتي أعجلهم فطره دوست داشته ترین بندگان من بسوی من شتاب ترین ایشان است در روزه
کشادن از جهت ادراک شرف متابعت و شکر کرداری و تضرع و اغتنام نعمت اطعمه و تشنگی و احتیاج و عباد عام است از تمیز لیکن در مسلمانان
نیز که می رود و نصاری تاخیر میکنند و فی الباب عن ابی زرعه احمد و حدیث توبیل است بر آنکه تعجیل افطار واجب است بسوی می تعالی از تاخیر پس است
مواصلت تا سحر افضل باشد از تعجیل افطار یا در عباد می کافی اند که افطار می کنند و سحر مواصلت می نمایند یا آنحضرت پس خارج است

الله عليه وسلم عن الوصال گفت ابوهریره نقل کرده است آنحضرت از وصال یعنی روزه داشتن دو روز یا زیادتر بلی و شراب و در میان
 آن گفت رجل من المسلمين پس گفت مردی از مسلمانان منی از اصحاب حضرت در فتح البصری گفته لم اقم علی سمرقانیك تو اصل
 یا رسول الله پس پرسید که تو وصال میکنی ای رسول خدا پس مرا چه منع میکنی از آن و حال آنکه تو بخوانی یا را او نام بتابع خود قال فرمود
 آنحضرت بواب آن مرد و او یکمشتی و کدام یک از شما مانند من است استغفام انکار است یا تو بخوبی میگری علی صفتی و نه لیس من بلی و در روایتی
 گویند که در روایتی است شکم و در روایتی است کاحکم ای ابیت بطعمی بلی و بیطعمی بد سبیل من نسبت میکنم در حالیکه طعام میدهم
 آنکه روز روزه و تربیت کنند و من است و آب میدهم و در روایتی اهل عذر بلی لیکن در فتح البصری گفته ارجح لفظ این است نه اهل و در روایتی
 ای انعام و اسقی و لفظی ای اطعم یعنی وساق بیطعمی و حاصل بیکری است و سفر السعاده گفته علماء را درین شراب و طعام چند قول است
 یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود چه حقیقت لفظ این است و عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد پس حمل حقیقت
 مستعین بود و دوم آنکه مراد غذای روحانی بود که از عارف و لذات مناجات و فیضان الطائف آبی که بر دل وارد میگشت و آنچه توابع آنست از
 نصیر روح و شادی نفس و رفع دل و روشنائی چشم که آن چندین قوت و قدرت و وسر حاصل یکدگر از غذای جسمانی مستغنی شود و اما احادیث
 من ذکر که تشغلهما عن الشرب و طعمه ما عن الاطعمه اما بوجهی که نویسته اند یا به و من حیث یکسفی بقاء بها حادی طعمه الا شکت من کمال السیر
 و اما طعمه روح الغلب فحقی عن زیاده این قول و دوم مختار است چه اگر حقیقت طعام و شراب حمل افتد وصال تصور نمید و بلکه باطل شود البته
 گویم این قول و دوم مقول است از این جهت و در طائف و از حافظ ابن القیم و بدی و بعضی ایراد کرده اند بقول اول که لو کان که لکلم لکن بوجه
 و بایش آنست که طعام یکدگر از حقیقت بروی که بر آید منافی تکلیف نیست و نه از احکام طعام و نبات و بعضی گفته اند که مراد طعام و شراب قوت است
 که لازم است گویا فرموده غذای من از قوت اکل و شراب می بخشد و چیزیکه قائم مقام طعام و شراب میگردد و فاضله میکند یا مراد طعام و شراب
 عدم احساس الم جمیع و عطش است و این غیر معنی قوت است و گفته که معنی اول را جمع است چه سیرانی و سیرانی منافی حال صامت است و غوث
 مقصود از صوم وصال چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز خال آنحضرت در اکثر احوال جمع بود و آنکه سنگ بر شکم می بست قائم صنف
 فی الفقه شیخ در ترجمه گفته اند که غذا می خورد که روحانی بود که بدان از غذای جسمانی مستغنی میشد و این در محبتهای مجازی و مسرتمای
 حسی مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرتم نموی که مراد آنحضرت را بود و انتهی و درین جا اقوال دیگر است و حسن آن تسلیم است بافتوای
 آنرا این چه مقام است و کدام شراب طعام فلما ابوان ینتھوا عن الوصال و اصل بهم یوما ثلثیوما پس هرگاه که سربازان از جنگ
 باز مانند از صوم وصال وصال کرده آنحضرت با ایشان بیک روز بیشتر که و زبانی تا دور و زنده را و الهلال فقال لو تاخر الهلال لزدکم
 بپست و نه بلال شوال را پس فرمود اگر تاخیر میکرد بلال و در آمدن البیت زیاد میکردم و شراب وصال کامل مشکل لهما حین ابوان ینتھوا
 و این را شاید همچو حقوت کنند و بود برای ایشان و قتی که سربازان زنده باز مانند تکمیل حقوت کردن و عبرت و دیگران گردانیدن بحال حقوت
 و این را است بر ترجمه وصال زیرا که اصل درین ترجمه است و اصل است و صلا تا سحر بیتی ابی سعید فاکم را و ان یوصل فلیوصل الی صوم
 رواه البخاری و درین حدیث ابی سعید دلیل است بر آنکه اساک بعضی بل هو اصل است این را درست بر کسیکه میگردد شب محل صوم نیست
 پس منتهی شود به نیت و اما حدیث ابن عمر و صحیحین بنوعی که چون آمد شب ازین جا و بپشت و او روز از اینجا و وفود است آفتاب پس حقن افکار
 و صلا نیست منافی وصال زیرا که او باطو و خل فی وقت الاطعمه است نه آنکه وی حقیقه غفر است چه اگر حقیقه غفر میشد نه تحت بجمیل و ازین

بوسه میداد و حال آنکه روزه دار می بود علی گفته اند معنی حدیث آنست که شمارا نرسد که بوسه گیرید بلکه از نرسیدن آن و گمان و هم نمکنید که شمارا مثل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ستید و در متابعت قبله پیروی مالک نفس خود بود و ناموس بود از نیکار و وقوع در قیلاز و بی انزال یا شهوت یا بیجان نفس یا مانند آن پیدا شود و شما امون نیستید پس طریق شما کف نفس است از آن امام محمد در ملحوظ گفته باز داشتن خود از آن فضل است و این قول ابی حنیفه است و اکثر عمل را پیش از ما بوده اند و بسیار شد و بسیار بود که مباشرت میکرد یعنی بشیره و اندام را بشیره و زمان و اندام آنها می رسانید و حال آنکه وی روزه دار است پس مراد مباشرت ملاست است و گاهی یعنی طریقی الفرج و آن در بنامه نیست نسائی از طریق اسود آورده که گفت عایشه را آیا مباشرت کن صائم گفت نگفتم آیا نیست که آنحضرت مباشرت میشد و وی صائم گفت وی مالک ترو و حاجت خود را ظاهر این روایت آنست که عایشه اعتقاد صحیحست پس آنحضرت که در طریقی گفته این اجتهاد است از عایشه گرفته اند اما بر آنست که وی قبله را برای غیر آنحضرت مگوئد سبزی نه تحریمی اعتقاد میکند و کما یل لبقولها الملک لاریه و در کتاب الصائم قاضی ابو از طریق حماد بن سلمه است که پرسید مباشرت را از مباشرت صائم پس کرده داشت آنرا و امام محمد در ملحوظ گفته مباشرت در حکم تقبیل است در ظاهر روایت و کرده است مباشرت فاشه از جهت غلبه خوف فتنه در آن و در روای مالک است این عمر بنی سیکر و از تقبیل و مباشرت و عمر بنی سیکر و از تقبیل میگفت نبود از عصمت بیچگی را آنچه بود و آنحضرت را در سبیل گفته قول می می و صائم مالک نیکند بر آنکه وی نیز صائم می بود و این حبان و صحیح خود را عایشه آورد که تقبیل میکرد و آنحضرت بعضی زنان خود را در فضیله و قطع عیده با سنان خود و روایت کرده که بود و آنحضرت مس سیکر و وی را و حال آنکه وی صائم است و گفت نیست میان هر دو و ضا در آنکه وی مالک را ب خود بود و بنیفر معو لبعمل خود و بر آنکه بر کسی که مثل وی صلی الله علیه و سلم مالک نفس خود باشد و ترک کرده استعمال آن وقتی که زن صائم باشد بنا بر علم یا بخرید که او شده است و در زمان از ضعف نزد و در آنها انستی و گفته کان امسک لک لاریه و لیکن بود آنحضرت مالک ترین شما حاجت خود را و شهوت خود را و در روای ابی حنیفه از بفتح حمزه و در ابی حنیفه حاجت و روایت شهوت ز و محمد بن یحیی است و گاهی روایت کرده میشود که سحر و سکون را و این نیز بمعنی حاجت است و بمعنی عضو و فرج نیز می آید و بر تقدیر را در عضو و در عضو مخصوص خواهد بود و تفسیری گفته که محل بر عضو خارج از سنن اوب و صواب است پس حسن حمل اوست بر حاجت و بای حال جمع وی را بر است مثل حمل و اجمال و در حدیث ابی بکر در واقع بین الزومین الایاس است مگر در وقت حاجت و نبی از آن وقتی است که بغیر حاجت باشد و الله را صنف علیه و ظاهر حدیث باب جواز قبله و مباشرت است در صائم را دلیل الناسی صلی الله علیه و سلم و بنا بر آنکه عایشه این حدیث را در جواب سائل از قبله ذکر کرده و جواب قاضی است اباحت بلیل فعل می صلی الله علیه و سلم و اللفظ لمسلم و این عبارت را در سبیل گفته و در عیدنا الفاخر ترمذی گفته درین باب است از عمر بن الخطاب قصه و امام مسلم و ابن عباس و انس بن مالک و روایت عایشه حسن صحیح است و در روای از عایشه آمده که بوسه میکرد و آنرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم می کشید زبان او را و او ابو داود و ابن بر تقدیری باشد که بآن در خلق و نیز و گفته که مدافع حدیث ضعیف است زیرا که یکی از روایت وی محمد بن دینار الطاهری البصری است و دیگر سعید بن اوس هر دو ضعیف اند و الله اعلم و زاد فی روایه و زیاده که مسلم در روایتی فی رمضان یعنی این بوسه دادن در رمضان بود و در سبیل اقوال است اول مالک را که کرده است خلفا و هم آنکه محمد است لبعو له تعالی فالان با شوه بن زیرا که در وی منع مباشرت است در زمانا گفته و جواب آمده اند که مراد مباشرت درین آیه جامع است و بیان کرده آنرا فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم کما افاد حدیث الباب و قومی گفته که حرام است قبله و هر که تقبیل کرد صوم و باطل شد و در آنکه جامع است و بمعنی ظاهر یا با لخره و سبب گفته اند جواز تفصیل است یعنی جوان را کرده است و بر این ابراج فاین مردی است

از این عباس و ملیش روایت ابوداود و مستدرک که آمد آنحضرت را مروی و پسرید او را از مباشرت صائم پس بخت کرد او را و آمد دیگری پس پسرید او را پس نمی گردان از پس نگاه آنکه روی را خست فرموده بود شیخ نوید و آنکه او را نمی گردود چون بختم آنکه باینست مالک که قادر بر نفس خود را والا و الا و این مروی است از شافعی و در ملیش حدیث ابن ابی سلمه است که چون پسرید باین از خود او را و اما در اوام سلمه که آنحضرت این چنین میکند پس گفت ای رسول خدا تحقیق تخشیه اوتعالی برای تو ما تقدیر من ذنبک و ما تاخر نفس فرموده از این شاکم بعدو این و ال است بر عدم فرقی میان شیخ و شابک البیان میکرد آنحضرت که از برای عمر لاسیما بعد از ابتدای تکلیف بود و سبل گفته از آنچه شناختی ظاهر شد که آیت قوی الاوائل است و ال است بر آن روایت احمد و ابوداود از حدیث عمر بن الخطاب گفت بوسیدم روزی و من صائم پس آمد آنحضرت را و گفتن کردم او و کار می بفری بوسیدم و حال آنکه روزه دارم فرمود خیر و ما را اگر تخشیه کنی بآب تو صائم باشی گفتن لایاس بذک پس فرمود فقیه پس این فکر و بصیرت و نیز اختلاف کرده اند و آنکه چون بوسید باید یا ندانم یا ندانم را ساینده و انزال کرد و بماند ی رخت شافعی و دیگر گویند قضا کند و دیگر نظر چون انزال کند و نیست قضا در اندام و مالک گویند قضا و کفار در هر دو مست گردند و کفر قضا است و غمته خلاف آثار و الاظهر ان قضا و الاکثر

[illegible]

درین باب بعضی میگویند که آنحضرت نزدیک بشام میجامد و میخورد و این حدیث فرمود مقصود بیان عذر از جانب ایشان بود یعنی چون میخوردند که جماعت کردید ولیکن بآن نیست که وقت شام رسیده است انتهى ذکره اشخ فی الترجمة و بعضی گویند من مجموع له افطار میکنند و اما صاحب پس افطار نمیخورد عمل برین حدیث در طرف اول کسب لافته اداوری بالذی اوجب العمل بعبده و ان بعض شیخ الاسلام ابن تیمیة گفته اند فی اصل این حدیث علی بن ابی طالب را جمیع انجم الرضاست و حصول فطر هر روز را پس جائز نیست اعتقاد بجمیع مردم و در اخبار آنحضرت از فطر لایسوا و فی کل علفی بدون قرینه و الا که ظاهر غیر اوست پس اگر جائز باشد را در وقت فطر نه حقیقت وی این حدیث تبیس باشد نه بیان حکم انتهى و سیل لافته لاریب فی ان ذاهو الذی دل بر حدیث الشانقی **عن انس بن مالك** رضي الله عنه قال اول ما نهت الحجة للصائم ثلث الشانقی نخست که مکرده داشته شد جماعت برای روزه و از چنین است که ان جعفر بن ابی طالب احجم وهو صائم جعفر برادری رضی الله عنه جماعت کرد و او صائم بود و فطر به النبي صلى الله عليه وسلم فقال افطر هذان پس گذشت بوسه آنحضرت و فرمود روزگوشادین هر دو که حاجم انهم رخص النبي صلى الله عليه وسلم فی الحجة للصائم بترخصت کرد و بابت زاده و آنحضرت و بخون کشیدن هر روز در افطار انهم رخصت و هو صائم پس بود انس که جماعت میکرد و او روزه داری بود رواه الدارقطني و قیاه روایت کرد این اثر را دارقطني گفت قوی است و لفظ وی این است ان رجال ثقات و لا اعلم لعله و این حدیث از ادو اشخ حدیث شداوست و از وی معلوم میشود که آخر امر رخصت است بر تقدیر ثبوت که ایت نیز و در حدیث ابو سعید خدری است که فرمود آنحضرت شنه صملت که روزه نمیکشاید روزه دار جماعت و قی و احتلام است رواه الترمذی ولیکن گفته که این حدیث غیر محفوظ یعنی شاذ است و عبد الرحمن بن بیکه را وی اوست تضعیف کرده میشود در حدیث و گفته اند که روایت کرده است از ادو دارقطني و قی و ثوراه کرده است آنرا ابو داود و از وی از اصحاب علی بن ابی حمزة و سلم و ابو حاتم گفته که حدیث ابو داود شبه است بصواب ابو زر گفته که صح است و گفت ثابت ثباتی پرسیده شد انس بن مالک که آیا بودید شما که گروهی پسند اشتی جماعت را در زمان رسول خدا گفت نگذاشت پیدایشان ضعیف جماعت یعنی نازجت آنکه فاسد میگردد و مذموم را و مکرده است در ان رواه البخاری و هم در بخاری است تعلیقاً و ابو داود و هم در صحیح مسکرو و حال آنکه صائم است بستر ترک که جماعت کردن را پس بود که جماعت میکرد و **عن عائشة** رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم التحل فی رمضان وهو صائم بدستیکه آنحضرت سر که شیه چشم خود را در رمضان و حال آنکه روزه دار و این ازینجا معلوم شد که سر کشیدن نشان نمیکند روزه و هو قول الشافعی و بعضی مکرده گویند و هو قول سفیان ابن المبارک و احمد و حنبل و ترمذی و جعفر رخصت است و مذنب مالک که ایت و نزد ابو داود است از انس که بود رسول خدا که سر میگرد و در حدیث دیگر است که فرمود و بیه کنید از ان و هر دو ضعیف است و ابن شبر و ابن ابی لیلی گفته اند که کل سطر صوم است لقول علی بن ابی حمزة و سلم فطر ما دخل و لیس مخرج و اذا و جطره فقد دخل و جواب اده اند که دخول کل غیر مسلم است زیرا که چشم نمفند نیست بلکه از نسام می رسد زیرا که انسان گاهی خطای ایپای خود می داند و فرما و در دین می باید و حال آنکه روزه او نمیشکند و حدیث الفطر ما دخل را بخاری تعلیقاً آورده و از ابن عباس و سلمه عن ابن ابی شیبة و آنکه ابو داود از آنحضرت علی بن ابی حمزة آورده که فرمود در افطار لایسوا و فی کل علفی بن عیین انه حدیث رواه ابن ماجه باسناد ضعیف زیرا که در سندش بقیه است روایت میکند از سعید بن ابی سعید از شام و سعید ضعیف است و ثوراه گفته اتفاق کرده اند رضا بر دیگر روایت بقیه از محبوب و لیس هر دو است انتهى ولیکن سعید بن ابی سعید مجهول نیست بلکه ضعیف نام پذیرش عبد المجید

علی الصبح و فرقی کرد این حدی در سعید بن ابی سعید الزبیدی پس گفت که وی مجهول است و در سعید بن عبد الجبار و لفت وی ضعیف است
 و حال آنکه هر دو یکی اند و گفت: بقی یس بالقوی و رواه البیهقی من طریق محمد بن عبد العزیز ابی رافع بن ابی یعن جمله که بود آنحضرت که
 سر می کشید و حال آنکه وی روزه دار است گفت ابن ابی حاتم عن ابی بکر این حدیث منکر است و گفت و در حق محمد که وی منکر الحدیث است و کذا
 قال البخاری و رواه ابن حبان فی الضعفاء من حدیث ابن عمر و سندش متعارف است و رواه ابن ابی عاصم فی کتاب الصیام من حدیث
 ابن عمر البضا و لفظ وی این است که پیروان کبریا رسول خدا و هر دو چشم او پراگنده از اندام او این در رمضان بود و وی صاحب است و درین باب
 نیز برده و حواله عایشه بن زید ابی در او و از ابن عباس نیز بیهقی در شعب الایمان و قال الترمذی لا یصح فیہ شیء گفت ترمذی
 بصحت نرسیده است آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین باب چیزی در روایت کرد ترمذی از انس که آمد و روی نزد رسول خدا گفت که شکایت کرد
 من بر دو چشم خود را یعنی هر دو چشم بدر آمده پس ای کسیر کشم چشمم و حال آنکه من روزه دارم فرمود و سر برکش ترمذی گفت سند این حدیث ضعیف است
 و ابو عامر که راوی این حدیث است ضعیف است و ششید شود و رواه ابو داود و من فعل انس و اباس با شده **و عن** ابی هريرة رضي الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شرب فليلتم صومه هر که فراموش کرد روزه را
 و حال آنکه وی روزه دار است پس طعام خورد و آب نوشید پس باید که تمام کند روزه خود را که باطل نگردد و قالنا اطعمه الله و سقاها نیراک
 نخورائیده است او را و نوشائیده و گویای تعالی و این حکم عام است و هر روزه فرض باشد یا نفل نزد همه مگر مالک که میگوید لا زم است قضا
 در روزه رمضان و قیاس همین است و حکایت کرده است امام محمد از ابی حنیفه که میگفت اگر گنمی بود اقوال مردم میگفت قضا یعنی اگر گنمی بود
 روایت این را این حدیث را قائل میشدم بقضا و در دیگر گفته که چون ثابت شد این حکم در اکل و شرب ثابت شد در جماع از جهت استواء
 در کنیت حافظ شوکانی گفته نیست خلاف در بطلان صوم از جماع بقصد و اما یرسیان پس الحاق کرده اند آنرا از بعض اهل علم بکل و شارب
 ناس و بعض منع کرده اند و راجع الحاق است انتهى متفق علیه و رواه ابن حبان الدارقطنی و ابن خزيمة و الحاكم و الطبرانی فی الاوسط و لفظ
 وی این است چون بخورد روزه دار بفراموشی پس جزین نیست که آن رزق خداست که را نذر او تعالی بسوی وی نیست قضا بر وی
 و للاحکام و ما که راست از حدیث ابی هريرة من افطر فی رمضان ناسیا فلا قضا علیه و کذا گفته که هر که افطار کرد در رمضان
 فراموش کننده پس نیست قضا بر وی و کذا گفته و هو صحیح و اسناد این زیادت صحیح است و رواه الدارقطنی و ابن خزيمة و ابن حبان البضا
 و سرور و معذور اشقن صاحب نامی آنست که صوم را میباید و دهنده نیست بخلاف مصلوة و احرام حج که این را بیات مذکوره است از استقبال
 قبله و تجرد از جامه و خسته پس صاحب احق است بعد و رواه ششید و در اصل السلام گفته لفظ من فطر عام است جماع را و تخصیص اکل و شرب
 بنا بر غالب بودن آنست در نسیان که ما قائل این تفریق الیه و حدیث لیل است بر آنکه هر که خورد یا نوشید یا جماع کرد و نسیان روزه وی میبخشد
 بلیل قول وی فلیتم صومه یا آنکه وی صاحب است حقیقه و این توان بهر صورت بعضی با فطر رفته اند زیرا که مساک از فطرات کریم است پس حکم وی حکم
 کسی است که گنمی از نذر فراموش کرده و واجب است بر وی اعاده و اگر نسیاست و تاویل کرده اند قول او فلیتم صومه را یا آنکه از اذان فلیتم مساک را و لفظ
 و جواب او اند که قول فلیتم صومه و لفظ فلیتم صومه صحیح است و صحت صوم ناسی و عدم قضای او و افرایج کرد و افعلی اسقاط قضا را در روایت ابی رافع
 و سعید قهری و ولی بن عبد الرحمن بن عطاء بن سیراکه عن ابی هريرة و فتوی داده است بآن جماعتی از صحابه نیز عملی معصنه و بدین ثابت ابی هريرة
 و ابن عمر قائلان المنذر و ابن عمر و بن سیراکه قضا احادیث است که بعضی او شده بعضی است و تمام است احتجاج بدان اما قیاس بر نماز پس قیاسی

فاسد الاعتبار زیرا که در مقام نقص است با آنکه در اصل مانع است و احد از ملامت بعض صحابیات آورده روی بود نزد آنحضرت پس آورده شد
یک قصه از ثرید پس خورد از آن غیرت با و کرد وی صائم بود پس گفت او را ذوالنبدین اکنون بعد از آنکه شیر شدی پس گفت او را آنحضرت
تمام کن امروز بخور و از این نیست آن که روزی که زنا کرد خداوندی تعالی بسوی تو مروت و است که در عبد الرزاق که انسانی که آمد بسوی ابوهریره و گفت او را
صبح کردم صائم و خوردم طعام گفت لا بأس گفت ایست داخل شد بر انسان و فرمودش کردم و خوردم و نوشیدم گفت لا بأس اطعمک الله
و سقا گفت ایست و در آمد بر دیگری پس انسیان کردم پس خوردم طعام گفت ابوهریره انت انسان که بتو الصیام و عن ابی هریره
رضی الله عنه قال قال رسول الله صل الله علیه وسلم من ذرعه القی فلا فضا علیه سیکه سبقت کند و غلبه را و او را
پس نیست بروی قضا یعنی مطلق روز نیست زیرا که عدم قضا فرج محبت است و من استغفا فله القضاء و سبقت کند بقصد پس بر
قضا است که بطل صوم است اما کفارت نیست نزد آنکه و این هر دو صورت غلط است که فی بری و این باشد یا کمتر از این این است نه بسیار بلکه
و اما از حنفی پس امام محمد حنفی ایست در اطلاق صورتین از جهت اطلاق حدیث و ابوهریره مستقیم میگردد و اندک از جمله آن پس اگر قلیل باشد
قضا کند چنانکه در حدیث است و در باب نهیب ابو جعفر ذکر کرده اما در بعضی باز شروع و گفت که قول محمد وایتی است از ابوحنیفه شیخ و در ترجمه
امام محمد در طوایف خود نوشته که همین است قول ابی حنیفه انتهی و حکایت کرده است این سنذر را بعل بر سبک متوفی غصب صیام است شوکانی گفته است
نفسرت زیرا که این صوم و مکرم و رید گفته اند که غصب نیست مطلقا خواه فی غالب باشد یا استخراج تا وقتی که چیزی را اختیار خود نکرده اند و اول
کرده اند این حدیث که افکار نیکند صوم را است چیزی که بی دروم حیات صوم احکام و این از ترمذی و بیقی باسنو ضعیف روایت کرده اند زیرا که
در سنن عبد الرحمن بن ابی ندین السلم است و او ضعیف است و بر فرض صلاحیت او برای استلال معارض نتواند شد بحديث ابوهریره زیرا که
آن مطلق است و این مقید انتهی و در سبب گفته جواب داده اند بکل وی بر غلبه فی جماعین الا ان ذکر کل عام بر خاص با آنکه عام صمیم نیست خاص لکن
از وی است پس عمل بروی اولی باشد و اگر چه معارض اوست برات اصلیه انتهی و کیم ترمذی گفته حدیث مذکور غیر محفوظ است و نیز روایت
کرده است آنرا ابو داود و داود و اخطی از ازمیزی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابو حاتم گفته حدیث ابو داود و اشبه است بصواب ابو هریره
صح است پس فی عدم بطل صوم باشد گویند که ما شاهد صحیفه گفته آفسا و استقام صوم را از جهت عین اوست پس فاسد کند اگر چه بطلان
که چیزی بخورده است یا از جهت آنکه غله رجوع است پس اگر نقین شده چیزی رجوع کرده است فاسد نشود و تحقیق نزدیک آنست که
استقامت بخورده است که شراب آنرا مضطر رجوع ساخته در جایی که اختیار نیست بخورده است و جای که اختیار است مگر بعضا صوم
نموده است چنانکه در فقه مضطر رجوع رجوع گردانیده لیکن چون شراب خود را مضطر فرو داده است حکمی عظمه پیدا شده و در برکت خود پس
حق آنست که وی فاسد است از جهت مضطر رجوع لیکن اگر نقین باشد که هیچ چیز رجوع نکرده است نیز قضا لازم آید بحديث آنکه علی که شراب
نصب کرده است یافته شد اگر چه حکمت موجود نیست مانند رسا فتره که اصلاح رجوع ندارد انتهی و رواه الحنفیه یعنی احمد و ابو داود و سنن
و ترمذی و ابن ماجه و نیز در می و ابن جابر و از قضا و حکم و او را غلط است از حدیث ابوهریره و اعلاه احمد و اطلاق کرده است آنرا امام
با کمال غلط است و گفت ابو حاتم که سرت زیرا که در وی سلیمان بن قرم الضبی البصری النخعی است دوی راضی است اما توثنی که او را احمد گفته
و اخرج له البخاری و مسلم تا بعد و در سائر ترمذی گفته این حدیث غریب است فی شناسنامه اگر چه حدیث هشام از محمد از ابی هریره متفق است بدان
عبسی بن یحیی و گفت کعبه یعنی بخاری گمان نمی برم این حدیث را که محفوظ باشد انتهی و محفوظ است و گفت بخاری مروی است

از غیر و جمیع نیست اسناد او گفت داری زعم کرده اهل بصرو که ششام و یکم کرده است در آن و گفت ابو داود و بعضی حفاظ که نمی بینم آنرا
محمود و الحاکم را که او را احمد و گفت در روایت خود بلیس من دانشی گفت خطابی از ده میکند که آن غیر محفوظ است و نقل کرده منها از احمد که حدیث کرده
آن بیسی و نیست و کتابی خطا کرده در آن و نیست آن از حدیث وی و گفت حاکم صحیح است بر شرطها و او خبری بر طریق حصص بن غیاث
و از حواصین باجه ایضا و قوا الی الدارقطنی و لیکن قوی گفته است آنرا از اقطنی و گفت اسنادش صحیح است **و عن** جابر بن عبد الله
رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج عام الفتح الی مکه فی رمضان بیرون آمد آنحضرت در سال فتح مکه
که در رمضان و رسته ششم از هجرت و این سخن و غیره گفته اند که بیرون آمد روز عاشورا از رمضان فصام حتی یبلغ کراع الغمدی تا آنکه رسید کراع غمدی
بضم تخفیف از فتح غنیمت مجری یعنی است میان که بعد از نذر یک هفتاد و یک روز میل از وی فصام الناس پس وزد و شش روز مانده بود عابدی
من ماء یستر علیہ قدی از آب فروخته پس در اوشت قرح احسنی نظر الناس الیه تا آنکه دیدند مردم بسوی قبح قرح مشرب پشور
آب را فقیل له بعد ذلک ان بعض الناس قد صاموا پس گفته شد آنحضرت بعد از نوشیدن آب که بعضی مردم روزه داشتند یعنی
بروزه مانند و افطار کردند یا این معنی روز دیگر گفته باشد فقال پس گفت آنحضرت اولئک العصاة اولئک العصاة آنحضرت
بفرمانی کنندگان آنحضرت بفرمانی کنندگان که هر فرمود این را از برای تاکید و رجوع و تشدید که آنرا گفت که در فعل رسول اصحابی علیه السلام
و قبول کردند حضرت خدای عزوجل را و او رفته است که خدا دوست دارد که کرده شود و خصمهای وی چنانچه دوست میدارد که بجای او شود
غزیههای او و از آن جهت که روزه داشتن حرام است چه در تمام راه روزه داشت چون اینجا آمد افطار کرد و در حدیث ابن عباس است که پس از
آنحضرت از مدینه که یعنی اسباب نسخ کرد پس روزه داشت در راه تا آنکه رسید عسفان پس رسید یثرب و در آنجا است آنرا تا نهایت درازی دست خود
تا به یثرب آمد و پس از افطار کرد تا آنکه قدم آورد و دیگر و این را قاعد در رمضان بود و و این عباس که میگفت روزه داشت آنحضرت و افطار کرد
پس بر کعبه و روزه دارد و بر کعبه و افطار کرد و راه البخاری و مسلم شواکی گفته اند بر جمهور رخصت صوم است در سفر و وی است از قبیل طاهری
و محلی است از ابوهریره که فطر و سفر واجب است و روزه کافی نیست استی و فی لفظ و در روایتی این است قیل له گفته شد آنحضرت را
ان الناس قد شق علیهم الصيام و انما یفتظرون فی ما فعلت بر ستم کرده و دشوار آمد بر ایشان و روزه و جزین نیست
که اگرانی میکنند و چیزی که بعمل آید تو فد عابدی من ماء بعد العصر فمشرب پس طلبید قدی از آب بعد نماز و نوشیدند
و صحیف گفته اختلاف کرده اند سلف و صوم سافو و افطار که کدام یک از این بهتر است قوی ترین اقوال آنست که صوم بهتر است و حق کسی
در شقت نیندازد او را صوم و فطر صوم بهتر است کسی را که شقت رساند او را مگر کسی که قصد کند بیان جواز یا ناپسند دارد قبول خست و آن
رواه مسلم و سبل گفته حدیث ثعلبی است که سافو است که روزه نهد و افطار کند و او راست کشادن روزه و اگر چه اکثر و زمام نموده باشد
و خلاف کرده است و طرف اول او و گفت کافی نیست سافو را صوم بقوله تعالی نعد من ایام اخر و بقوله اولئک العصاة و قوله بلیس من البر
الصيام فی السفر و خلاف کرده اند او را جمیع گفته اند که مجزی است صوم بقوله صلی الله علیه و سلم و بنا بر آنکه نیست در وی دلیل بر عدم اجزاء
و قوله اولئک العصاة بنا بر مخالفت ایشان است امر او را با فطر و حال آنکه متعین کرد افطار را بر ایشان و در وی این است که نیست در شقت
که امر کرده باشد ایشان بلکه فعل و تمیزی و وجوب است و اما حدیث بلیس من البر پس در حق کسی است که روزه بروی و دشوار است آری حکام
استدلال بخرم صوم در سفر کسیکه شاق است بروی روزه زیرا که افطار کردن آنحضرت بهمین جهت است که آنرا گفته روزه بر ایشان دشوار است

پس آنکه گفته اند که چون بعد از آن وقت که در آنها با اجابت و ایجاب و افطار و اگر چه اکثر و مضام بود باشد پس مذہب جمہور جواز است و تعلیق کرده است
شافعی قول را بآن در بوی طریقت بر ثبوت حدیث و گفته اند که صبح کرد و در سفر در حالیکه صائم است بیشتر سفر کرد پس نیست و اگر اینکه افطار کند مگر آنکه
ثابت شود حدیث آنحضرت که وی افطار کرد و روزی که گفت جماعتی از اصحاب که فاصله میان مدینه و مدینه بود و یکدیگر بدیدند و گفت روزی که در سفر بود و بدیدند
آنست که آنحضرت روزه نداشت روزی که در سفر بیشتر افطار کرد و بخاری ترجمه کرده است بر آن باب را که افطام ایام من رمضان شہر من
و احمد و یحیی گویند جائز است و افطار بعد از آمدن ایام سفر و ظاهر حدیث با ایشان است زیرا که وی سافرت و اما افضل این مذہب ابو حنیفہ
و شافعی و مالک و ثوری و جرجانیان آنست که صوم افضل است مسافر اگر چه مشقت و ضرر نباشد پس اگر متضرر شود پس فطر افضل است و او را
و سعید بن اسید و احمد و یحیی و غیره گفته اند فطر افضل است مطلقا و احتیاج کرده اند با حدیثی که احتیاج کرده است بدان قائل عدم اجزائی
و گویند که این احادیث اگر چه دلالت میکنند بر منع لیکن حدیث حمزہ بن عمرو و سیدہ و قول ابن عباس و فلاح جراح علی بنی جراح مغیرہ لای
به است و آنکه حمزہ است و افضل نیست و حجت قائل با فضیلت صوم آنست که غالب فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سفر با جمیع صوم بود و لیکن
لا بدست از دلیل بر اکثریت آن قائل کرده اند حدیثی منع را بآنکه در حق کسی است که صوم بر وی شاق است و بعضی گویند بعد از آن است
ہمان فضیلت است و بعضی گویند صوم و افطار هر دو برابر است زیرا کہ احادیث درین باب متعادل آمده و این ظاهر حدیث انس است که سفر کردیم
با رسول خدا پس عیب نکرد صائم بر فطر و نہ فطر بر صائم و **و عن حمزہ بن عمرو** قال لا یغنی عنی صوم و یغنی عنی فطر و یغنی عنی فطر و یغنی عنی صوم
در اہل حجاز روی عن ابن عمر و عایشہ و غیرہ ہاتھ ستہ احدی و ستین و ثلثون سنہ رضی اللہ عنہما فیما یقال یا رسول اللہ اجعل فی

توق علی الصیام فی السفر فحل علی جنح گفت حمزہ ای رسول خدا ای یابم من در خود قوت بر روزه داشتن و در سفر پس آیا بہت
بزرگ نما قال ہی خصم من اللہ فرمود این افطار رخصت است فخلی عروجل فمن اخذ بها التحسن پس کسی که اخذ کرد و بر خست
و عمل کرده از آن پس نیک است نظر بشود و کہ مردم تمسیر آبی و عجز و ضعف خود و من احب ان یصوم **و یجہ** علیہ و کسی کہ
دوست داشت کہ روزه دارد و پس نیست گناہ بر وی و درین اشارت است با فضیلت افطار و ظاهرش تخیر است میان صوم و فطر و دلیل
بر جواز صیام در سفر و اہل مسلمہ با جمیع احادیث و صوم و فطر مساوی مختلف آمده بعضی در اباحت بی تعرض با فضیلت یکی و بعضی در
تخیر و بعضی در جواز افطار و صیام و تفاوت احوال و اوقات و ازین اتفاق دارند جمہور علی الاطلاق قوی کہ افطار و صیام ہر دو جائز اند
و اصلہ فی المتفق علیہ و اصل این حدیث در بخاری و مسلم است از حدیث عائشہ باین الفاظ کہ ان حمزہ بن عمرو قال یا رسول اللہ اجعل فی
بر عمر و ہوا کہ اگر آنحضرت را بار روزه دارم و در سفر بودی مرد بسیار روزه دارند پس فرمود اگر میخواہی روزه دار و اگر نخواہی افطار کن
ظاهر آنست کہ بحال وی روزه و افطار ہر دو برابر بود و صفت در تخصیص گفت او کار روزه است این عزم کردی سوال نکرد و آن آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کہ صوم قطع را بدلیل قیوش در روایتی نزدیک مسلم کافی اسر و الصوم لیکر بغض کرده میشود و روی این لایعنا باینکہ نزد او بود و او بہت
در روایت صحیحہ کہ وی سوال نکرد مگر از فرض و صحیحہ الحاکم انتہی و در سبیل گفتہ استدلال کرده است باین حدیث قائل عدم کم است صوم و
زیرا کہ وی آنحضرت را خبر کہ صوم و آنحضرت او را مقررو داشت و انکار نکرد وی و وی در سفر بود پس و در سفر بالاولی جائز باشد
و قی کہ از ادای واجب عاجز نکرد و قی سبب آن فوت نشود و بشرط فطر عیدین و فطر لوق و اما انکار آنحضرت بر این عزم و صوم ہر بار پس
معارض این نیست زیرا کہ آنحضرت بضعف وی از ان دیافتمہ و در واقع نیز ہمچنین بود زیرا کہ وی در آخر عمر ضعیف گشت و یکگفت یا یسینی

قبلت رخصته صلى الله عليه وسلم و بعد آن حضرت که دست میداشت عمل دائم را و اگر قلیل می بود و حش سیکرد ایشان را بر این انتمی گویم و با
 محتاجیه و امام مالک آنست که چون ایام نهی از افطار کن در صوم و هر پنج بآن نیست کذا فی العالمیه **و عن** ابن عباس رضی الله
 عنه قال رخص للشیخ الذکیر ان یفطر رخصت کرد و نه پیرکلان نال او را افطار کردن و بطعمی کل یوم مسکینا و بخوراند
 هر روز یک مسکین و الا قضا علیه و نیست تضایری و در صغی گفته و حکم پیر الیه است مسکینا و بعضی از جمعی یا عارض که شفا از این توقع نیست
 و قدرت بر صوم بآن ضعف نمیدارد و ایابن فدیة بر سیل و موجب است یا سیل استحباب شافعی را در این سبک و دو قول است اهل آنست که بر
 طریق موجب است زیرا که بعضی قضا است و بقیاس از طعام از ده و اگر کسی طعام نتواند آیا از ده او مطلقا ساقط میشود و یا فتن
 قدرت ظاهر اول است مانند صدقه الفطر است و در سبک گفته و سبک اختلاف است در میان سلف جموع و یونیند طعام لازم است در حق
 کسی که طاقت صیام ندارد و پیری و در حق غیری و صیوم نیست و جماعتی باز سلف گفته طعام منسوخ نیست و نیست طعام بر کس
 نزدیک طاقت صیام و مالک گفته مستحب است او را طعام و قلیل غیر ذلک و اظهر همان است که ابن عباس گفته و مراد شیخ کسی است که طاقت
 از صوم ظاهر آنست که حدیث خود توفیق است و تمیل که مراد آن باشد که آن حضرت رخصت کرد و تفسیر صغی بجهت حصول علم است بآن پیرا که
 تخیص بطریق توفیق می باشد و تمیل که ابن عباس از آنرا یکدیرم فحیده باشد و بهو الا قریب انتمی گویم مراد باینکه بر موقوف و بی تعالی است و علی
 الذین یطیعونه فیه طعام مسکین و در وی اختلاف کرده اند مشهور آنست که منسوخ است شوکانی گفته و محسین است از حدیث مسلم بن الانوع که چون
 نازل شد این آیت بعضی مردم خواسته اند که افطار کنند و بجای آن فدیة دهند پس نازل شد بعد از آن آیه و نسخ کرد آنرا و راه او را و در پیش حد
 معاذ بن جهم تقدم براده فخر شد منکر الشرفه صمد یعنی این باسخ است و گفته اند منسوخ شده است بقوله و ان تصوموا خیر لکم این آیات
 ثابت کرد در صوم را بر مصلحت و رخصت کردند بعضی مسافر را و افطار و ثابت کردند طعام برای هر که روز نهی تواند داشت انتمی گویم در او
 بود و او در حدیث سعید بن جبیر عن ابن عباس نحوه و لوطی فی سنن البیهقی و اخرجا حکم فی المستدرک من طریق مکرر متعنه نحوه و زیاده کرد
 که نیست تضایری و درین باب است از ابن عمر زید بن کثیری روایت نافع از وی که هر که دریافت او را رمضان نبود که روز نهی داشت
 رمضان پس باید که بخوراند بجای هر روز یک مسکین یا یک نوزاد کند و نیست بروی قضا و درین باب است از انس روایت شافعی مالک
 که انس بن مالک چون پیشه قادری و در صیام پس فدیة میداد و در راه البیهقی من حدیث قتاده عن انس موصولاً مصنف و تلخیص گفت
 و تعلیق کرده است این اخباری و در صحیح خود ذکر کرده ام من آنرا بطرق کثیره و تعلیق تعلیق گفت ابن عبد البر و راه الحاد و موخرن ثابت
 چون پیش از انس تا آنکه می توانست روز داشت پس افطار میکرد و بخوراند و درین باب است از ابی هریرة روایه البیهقی من حدیث عطاء
 کردی شنید او را که میگفت سبک در یافت او را پیری پس نتوانست روز رمضان پس بروی است هر روز را می از کند من انتمی گویم
 گفته این آیت غیر منسوخ نیست من هم ابن عباس که همانا و مروی است از وی که سینه او را و علی الذین یطیعونه ای یکلفونه و الا یطیعونه و کی گفت
 نیست منسوخ بلکه در حق شیخ کثیر و در سنن صالح و در سنن ابن عبد البر گفته مروی است این قرات بطرق از ابن عباس معالیشه و مجاهد و جهم
 انتمی و در سنن داود و طینی است از ابن عباس و علی الذین یطیعونه فیه طعام مسکین و در سنن طحی خیر قال زنا مسکینا فمخیر له و قال است
 بمنسوخه الا ان رخص للشیخ الذکیر الذی لا یستطیع الصیام و اسناد صحیح و ثابت است و در وی دلالت است بر آنکه رخصت نیست مگر بر آن
 که روز نهی توانست یا بیماری که شفا نمی یابد گفت و این صحیح است و در روایتی قدر طعام نصف صاحب از خط آمده و در روایتی

از ابن عباس بن عمر در حال مرض آورده که **بسم الله الرحمن الرحيم** و نیست قضا و اخر من غیر من جهاد من الصیام و انما یطعمان کل یوم مسکینا و از انس بن مالک روایت کرده که ضعیف شد سالی از صوم پس ساخت جفته از شرید و طلیعی بی مسکین بر او سپردند و انید ایشان را گویم از بعضی کتب ثبت ظاهرست که نه از اطاف برای سلب است پس معلوم شد که آیت غیر منسوخ است و صفتی است بخوبی گفته علی مختلف اند و شیخ غسانی و حامل موضع پس شیخ غسانی را غیر از فدیة لازم نیست بخیر سنت است نزدیک مالک و واجب است نزدیک غیر او و حامل که پرسید بر ولد خود قضا کند بغیر اطعام نزدیک مالک ابو صفیة زیرا که وی بنزدیک بیاست و اجماع بر او هیو گفته است که حامل و موضع اگر خواهند اطعام کنند بغیر قضا و اگر خواهند قضا کنند بغیر اطعام ترجیح بر این قول تغییر تطبیق اول و مناسب تری نماید و امده علم مسیله آیا حکم وضع مثل حکم است ظاهر آنست که مثل است و در حکم وضع است کسی که افطار کند برای خلاص ساختن غریق یا مانند آن شیخ رواه الازرقطی و احاکم و صحاح و روایت کرد و از ابن را و از قطنی و حاکم و گفته اند که صحیح است و دل له الاحادیث لکما تقدم و سخن ابی هریره رضی الله عنه قال جاء رجل الى النبي گفت آمد مردی که نامش سلمه یا سلمان بن جعفر البیاضی بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فقال هلكت هلكت و گفت هلاک شدم من اینی بقیة آدم و در روایت و از قطنی و در عمل بسند جدید این انقض است که آمد بنو نیشینی در حالیکه طایف زوری خود را و یکدیگر می خورد و میزدند خود را و یکدیگر هلاک شد بعد و رواه مالک عن سعید بن مسیب سلمه و در روایتی از ازرقطی باین انقض است که گفت هلاکت و هلاکت یعنی هلاک شدم و هلاک کردم من خود را با فکندن او و در گناه و عزم و خطای که گفت بآن اسمی بنیصور را از ابن عیینه و ذکر کرد و بعضی که حکام فکند و کتاب علی بن منصور پس نیافت این لفظ را در این و اخر ارجح که از از روایت او است و ذکر کرد و این لفظ داخل شد و حدیث بعضی روایت و صحاح را ذکر کرده اند صنف و در تفسیر گفته و اما الازرقطی من روایت سلمه بن روح عن جعفر بن ابی شهاب انه علم بارسول الله قال و ما اهلكک فرمود و چه چیز هلاک کرد و افعال و قضت علی امرانی فی رمضان گفت اقدام بر من خود و رمضان فقال س تخجل ما تتق رقبه فرمود آیای بی چیزی که آنگاه کنی بنده را قال لا گفت نمی یارم قال فصل تستطیع ان تصوم شهرین متتابعین فرمود پس آیا میتوانی که وزه داری و رواه پاپی قال لا گفت نمیتوانم قال فهل تجد ما انقطع مستتاب مسکینا فرمود پس آیای بی چیزی که بخورانی شصت مسکین یا جموع برانند که هر مسکین را یک مطلق است که ربع صلح باشد ظاهر غموم آنست که نیست کافی مگر اطعام این عدد پس اقل از آن مجزی نباشد و خفیه که نیکو کافی است صرف آن در یک کس و در قدوری گفته اگر یک مسکین را شصت روز بخوراند مجزی باشد نزد ما و اگر در یک روز به یک کافی نشود مگر از یک روز قال لا گفت نمی یارم و این ظاهرست در آنکه مرتب حساب مگر پس کافی نباشد عدول از آن بسوی ثانی یا اسکان اول و در بسوی ثالث با اسکان ثانی جهت وقوع و بی ترتیب و حدیث صحیحی در روایت کرده است زهری ترتیب را از ثنی کس یا زیاده و روایت تحمیر بر ترتیب با شوب ترتیب در صحیحی بنویسده است که وقوع آن در لغاره لغار و این گفته مشابه است که کافی اسهل شرح مجلس پیوسته شایخ فاتی النبی صلی الله علیه و سلم بعض فیة قمی پس آورده شد آنحضرت بر غنیل یافته شده از بزرگ خرا که در وی خرمی باشد و در عرق بفتح عین را و بسکون نیز آمده و در روایتی آمده که عرق ز غنیل سطر که در وی پانزده صلح تا بست صلح گنج و پانزده صلح شصت سیصد فقال تصدق بهذا فرمود و تصدق کن بر فقرا باین از لغات خود فقال پس گفت لغز را علی ا فقر منّا آیا تصدق کن بر فقیر تر از خود فما باین لا بکنها اهل بیت اجمع الیه منا پس نیست میان و دوستان مدینه با طایفه فقیر تر و محتاج تر بسوی آن

مثل بیان حق باخودست مسلماً هرگز این حادثه پیش آید بروی واجب است آنچه در حدیث آمده چون آنحضرت تخصیص فرمودند بر جمعی
 کعبه این حکم باشد از جمعی که علت آن نامدار بود چاره نیست و فقها بدان وجه مختلف شده اند اقوی درین باب قول شافعی می نماید که در
 مجموع چند چیز است افساد صوم او ای رمضان عمل اجماعی که آثم شده است بآن سبب معنی صوم پس بر جمیع نامی گذار نیست زیرا که روز غلو
 فاسد شده و نیز سبب نیست روزی که مرده است اعملاً و نه بر نفس صوم فعل و نذر قضای رمضان و نه بر نفس اکل و شراب و شام و تقاریر
 و نه بر مسافر که محل کند پخت ترخص سفر در خاطر او باشد یا نه زیرا که آثم نشده است بآن جماع و نه بر کسی که خطا کرده است در اجتماع خود
 پس گمان کرد دلیل را و بحقیقت ندارد و نه بر کسی که فعلی که منظر نیست از وی بوقوع آمده و او اعتقاد کرد که غفلت است بعد از آن بنا بر آن فعل
 جماع کرد و نه بر کسی که زنا کند بنسبان یا در حال محرم زیرا که آثم درین صورت بحکم نیست معنی از است نه بحکم تخریص صوم و غیر جماع را بر جماع حمل
 نتوان کرد زیرا که جماع افش است و اما در اعکاف اکثری که از شام تا صبح جماع غیر از ای رمضان یا ای رمضان و نه خطا و جعل را بر تخریص صوم
 عدا ائمه در سبب گفته اند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین روایت اقصای آن کرد و میگوید که در روایت ابو داود از حدیث ثابته
 این الفاظ آمده که لانت و ابل و بیک صوم یوما و منظر الله انی کومیرا من جمیع اهل کذا که در حدیث این روایت از شام تا صبح جماع غیر از ای رمضان یا ای رمضان
 فی صحیح و رواه الدارقطنی من حدیث ابی اویس و بعد از این بر عروین الزهیری عن حمید بن عبد الرحمن عن ابی هريرة و یهودی بنی اسنا و کذا
 فی التلخیص و لیکن شافعی بوجوب قصار فرقه عموم قول الدارقطنی فی قعدة من ایام اخر و در قولی از شافعی آنست که قصایست زیرا که آنحضرت
 امر نکرد و اگر بگذارد لایق و جواب داده اند که آنحضرت استحلال کرد و بر آنچه از آنکه بگوید معلوم فرموده که این حکم واجب است بر مرد و اما زنانی که حیض
 کرده است با وی پس استلال کرده اند باین حدیث بر آنکه لازم نیست مگر یک گناه و نیست واجب بر زن بهیض الا من من قوی الشافعی
 و بهیض الا در ایامی و جمهور گویند بر زن نیز واجب است و آنحضرت که ذکر آن کرده باز وجوب است که وی با عتقاف گفته و اعتراف از وجوب
 موجب گناه بروی نیست یا احتمال آنکه زن صائم نبود باین طریق که ظاهر شده باشد از حیض بعد طلوع فجر و بیان حکم در وجوب و نیست حکم است در
 حق زن نیز بنا بر آنچه معلوم است از تمیم احکام یا آنحضرت فقر زن معلوم کرد چنانکه از حال زوج ظاهر شد گویم وارد شده است امر بقضا در حق زن
 نیز در حدیث عروین شعیب بن زاهد و لفظ وی اینست و اما ما ان تصوم یوما کذا لیکن در سندش حجاج بن ابی طایفه است و در وی کلامی است
 معروف و در صغری گفته درین حدیث سکوت فرمودند از وجوب گناه بر زن پس ظاهر آنست که مقتضی باشد بروی و بر زن واجب نباشد
 و بحکم سکوت بنا بر احکام غیر محکم است از حکم دیگر که در زنا و یهود و شیخ و غل و فساد است که اگر در روز و تخریص صوم که جماع
 و گناه لازم آید و داخل گناهات امری است که از شرع قضی بر این لالت نمیکند و آیا قصایوم افساد لازم است چه از گناه ظاهر آنست
 که لازم است ائمتی و اللفظ مسلماً و لفظ حدیث مسلم است و اخرها ما یضامن حدیث عایشه و الا فاعلها بها و سبب گفتن اینها
 حدیث علیل شیر الفوائد و تصنیف در فتح الباری گفته اند قد اعنی بعض المتأخرین من ادرك شیوخنا هذا الحدیث فتح علی فی جلدین جمع
 فیها العفاة و فائدة اخرى ایچا که اگر دریم روی گناه است و شارح مغربی در وی تعلیل کرده و فاعل من فتح الباری و عن عایشه
 و ام سلمة رضي الله عنهما ان النبي صلی الله علیه و سلم کان یصوم جنباً من جماع بدرستی که آنحضرت صبح میکرد
 در حالیکه جنب است از جماع و در روایتی باین الفاظ است که در می یافت و او را فجر در رمضان و عمل آنکه در جنب می بود
 از غیر احکام و باین رفتار جمهور و گفت نووی اجماع است ثم یغتسل و یصوم و در روایتی بجای فم فاعله یعنی بستر غسل میکرد و از جای

این عمر آنست که کسی عوض کسی روزه ندارد و حال حیات بآن منی که مریض یا شیخ فانی غلام خود را یا پسر خود را فرماید که عوض او روزه کند
 تا با صوم از وی سبک گرداند بخلایف آنکه در حالت ضرورت کسی عوض نگیرد حج را بجای توان آورد و در باب شخصی که بپیر و بزرگوار
 صوم و حدیث آمده یکی حدیث عایشه در صحیحین یکی حدیث ترمذی و ابن ماجه در اطعام شافعی در قول قدیم حدیث اول عمل کرده است
 و در حدیث حدیث ثانی زیر آنکه اشیه است بظواهر و تفهیم میگوید در مثل این صورت تعارض نیست تا یکی را از حد گذراند و دیگری را بگذارد و بگوید
 عمل هر دو ممکن است چنانکه از ظاهر او از باب لغات تأخیر در چند خصلت واقع شد پس گوئیم بر او توبه و میت حاصل میشود و یکی باز و چیز
 صوم ولی و قد اطعام و جمع کردن میان هر دو عمل نمیدانند زیرا که هر یکی مستحکمست بکفایت انتهی و لطف و سی در حجة ابدالها لغایت است
 که نیست خلاف میان این دو و قول آنحضرت زیرا که جائزست که هر یکی از این دو امر کافی باشد انتهی و نیز در وصفی گفته تخصیص کرده اند و اگر کسی که
 بعد از آنکه از تضاد نظر کرده باشد تفهیم که لفظ حدیث نبوی نیست از آنکه ممکن بلکه عامست پس بر عوم باید گذشت انتهی و بالجمله در حدیث گفته
 میت پس گرفته میشود و از ثبوت مال و نیز در شافعی وصیت کند یا نکند از کل مال میگیرد و نیز اختلاف کرده اند و آنکه صوم از میت تخص
 بولیست یا نه بعضی گویند مختص نیست بلکه اگر اجنبی هم با هم وی روزه نمیدانند بابت یا بدون اجرت مجزی باشد کافی یا حج و ذکر ولی در حدیث
 بطریق غالب گفته اند و اجنبی بگیرم ولی هم بدان قیام می توانست که در زیر آنکه آنحضرت تشبیه داده است آنرا بدین پس چنانکه درین مختص
 بقضای قریب نیست صوم هم نباشد و قریب اسیر سده دیگری را ناسب گیر و در وصفی گفته و اگر طعام اختیار کند پس یک مده به قیاسا
 علی ظاهر است بلکه انتهی متفق علیه و صحیح احمد و طلق الشافعی القول به علی ثبوت الحدیث و گوئیم حدیث ثابت شده بهیچ وجه خلافیافته
 که این سنت ثابت است و بی و نام خلافی در میان اهل حدیث و صحاح آن و حافظ ابن القیم و علام الموقنین این مسئله را هم در امشله رد
 صحیحاً ثابت بر حدیثی که ذکر کرده و زیاد کرد و نیز از لفظ آن شافعی اگر خواهد روزه دارد از طرف میت و این ناظر در تأخیر است میان صیام
 و اطعام که میت نصف و تخفیف گفته این زیادت ضعیفست زیرا که ناظر بر این ابعدهست و در جمیع از او اند گفته که اسنادش حسنست و پیش
 مسلمست از بیه که ای رسول خدا بود بر ما در هر روز یک ماه که آنرا بعلت مرض یا فقر یا چیز فحده بود و یا روزه دار من از جانب وی
 فرمود روزه دار از طرف وی بعضی چنان گفته اند جائزست که جماعتی در یک روز از طرف وی روزه دار و در کافی باشد از چند روز
 صاحب سبل گفته وقت تحقیقنا فافیه من الاختلاف فی جواشینا علی خبر عمدة الاحکام لابن قیین العبد سیافیا و بعد الحمد لله

باب صوم تطهیر و ما یمنع من صوم

باب در میان روزه نافله و آنچه منعی کرده شده است از روزه آن الطوع از طوعست یعنی طاعت و قرآن برداری کردن و توبه نشی
 توانائی نمودن و آنچه فرض باشد آوردن عبادت نافله را طوع گویند از آنکه بنده از پیش خود طوع می نماید و طاعت میکند یا آنکه
 شارع او را تکلیف کند **عن ابی قتادة الانصاری** رضی الله عنه روایت است از ابی قتاده که از شایه صحابه است و قطعیست
 آن رسول الله صلی الله علیه و سلمستل عن صوم یوم عرفة بدستیکند آنحضرت پرسیده شد از روزه یوم عرفه که نام روز سیم
 از پنج روزه در وی فضل تمام دارد و بلکه افضل ترست از صوم یوم عاشورا قال فرمود و معتبر بر فضل خدا یکفیل السنة الماخضیه
 و الباقیه تکفیر میکند گنا حاصل گذشته و سال مانده را یعنی بخشد گنا مان را که در آن سال کرده و سالی که بعد از دست باین منی که
 گنا را در آن گنا مان در وی یا اگر واقع شود گنا مان در وی بخشیده شود و مختار آنست که صوم گرفت و مستحبست مگر برای حجاج و عمل سلف

نیز زمین است که مستحب است افطار و افغان عرفات را تا قوت یا بند بر وقوف و دعا و ثوابت است از فعل آنحضرت و ابو بکر و عمر و علی و سلمه
و آله و معبود و سلم عن صوم یوم عاشورا بعد پیرده شش روز و روز عاشورا و عاشورا نام روز چهارم است و بعضی گویند که روز
کدام روز نهام است و این خطاست فقال یکنه السنه الماخیه پس فرمود تکفیر میکند گناهان سال گذشته را و روی دلالت است
بر اکرام صوم یوم عرفه افضل است از وی زیرا که کفر ذنوب دو سال است و صوم عاشورا واجب بود قبل رمضان چون صیام رمضان و قمرش
مستحب که یا این عباس گفت ندیدم من آنحضرت را که طلب میکرد روزی را که تعزیر پیدا و آن روز را بر غیر وی مگر این روز را که
عاشورا است و این ماه را که رمضان است متفق علیه گفته اند که افضل است این روز را که ازین حدیث ثابت شده یعنی بر فم این عباس است
از اهل و قال آنحضرت چنین فم و روز یوم عرفه افضل سازایام است غیر جمعه که در افضل است و رمضان است و بعضی از اختلاف است و سلم عن صوم
یوم الاثنین و پیرده شش روز و روز و شنبه فقال پس گفت ذاک یوم ولدت فیه و بعثت فیه او انزل الی این روز است
که زائیده شده ام من در آن روز زاییده شده ام من در آن یا نخست فرستاده شده است و می بر من در سبیل گفته گویا این شکر از او است
و اتفاق چنان افتاد که ولادت و بعثت آنحضرت در همین روز بوده است انتهى گویند چنانکه برای شکی می آید یعنی جمع بهمی آید یا کمال الله
سیان که سر غیظ و عظمی پس تمجیل که اخبار از وقوع هر سه ام درین روز باشد و الله اعلم و حدیث اسامه تعلیل صوم آنحضرت درین روز و روز
چنین آمده اند یوم تعزیر فی الاصل و الله یحب ان یعرض عله و یوصیایم نیست منافات میان هر دو تعلیل کنافی اسلم رواه مسلم و روا
الطبرانی من حدیث زید بن ارقم و سلم بن سعد و قاتن و ابن النعمان ابن عمرو و راه احمد من حدیث عایشه و فی الباب عن النضر بن شریح و
ترجمه گفته احتمال دارد که سوال از سبب و زده داشتن آنحضرت باشد روز و شنبه را یا از سبب استحباب روز و دوشنبه درین روز و بعد
سبب آن شکرانه نعمت و وجود آنحضرت و وجود و شرعیت او است و سبیل گفته فی الاصل کنافی تعزیر فی الاصل الذی احدی
فی علی عبده نعمه یصوم و التقرب فیه استی و عن ابی اوباب الانصاری صحابی بزرگ است و نزول آنحضرت در ابتدای هجرت
در روز نهمی بود از وی رسمی الله عنه آمده است که وی گفت ان رسول الله صلوات الله علیه و سلم قال صوم رمضان
ثم اتبعه سمان سنه شوال فرمود آنحضرت سیکه روز و دار و رمضان ابی بکر را که شش روز را از شوال کان کصیام
الحدیث باشد و روز و روزگار همیشه و بجا آن ظاهر است و این بر تقدیری می نماید که بکلی عمر بدان و فاکند و الا هر سال که دار و برابر تمام
آن سال باشد سالهای دیگر و درین باب از ثوابان جمعی آمده که هر که روز و داشت رمضان او شش روز دیگر بعد از آن حاصل شد
روز تمام سال که من بیار بکنه فیه عشر اشهر او را و این مایه و شرط نیست که بیانی دارد بلکه تفریق بهتر است و دور تر از شب بصره
و اما مسلم در سبیل گفته و روی دلیل است بر استحباب صوم شش روز و شوال و این مذهب احمد و شافعی است و مالک گفته که و سه
روز را که وی تمجیل را از اهل علم دیده که این روز و داشت باشد و گمان موجب کنند و جواب آنست که بعد ثبوت نص بران حکم ازین تعلیلات را
نیست و چون بگفته است این عبد البر که این حدیث مالک نرسیده و اگر حاصل است خواست تفرق دارد یا استوال یا تعقیب عید یا دشنامی
و در سنن ترمذی است از ابن المبارک که وی این شش روز را در شوال اختیار کرده و نیز از وی مروی است که هر که تفرق دارد و جابر است
و غیر نیست دلیل بر اختیار آن در اول شوال زیرا که هر که در تمام شوال روز و ندارد بروی صادق است که وی تابع کرد و شش روز را از شوال
در صوفی گفته مستحب است نزد شافعی و بی و بی داشتن آن افضل است و نزد ابو حنیفه مکروه است و جابر بی و بی باشد یا تفرق و نزد ابو یوسف

تتابع آن کرده است و در آن التفريق وفي العالم کثیره و لكن عامه المتأخرين لم يروا بأسا ولا اصح انه لا بأس في انتهي و تحسنت در حدیث و بیل بر
مشروعیت صیام دهر و یا فی بیان فی آخر الباب تنقیحی سبکی گفته طعن کرده است برین حدیث آنکه نیست و را فهم غیر بوده بقول ترمذی که این
حدیث حسن است یعنی در روایت سعد بن سعید الضماری بر ادب بخوبی بن سعید گویم و چه افکار آنست که ترمذی آنرا ضعف صحت نکرده
بلکه حسن گفته و گوید که این در شنیده از وی است و آنچه ما در سنن ترمذی بعد سیاق حدیث دیدیم برین است قال ابو عیسی حدیث ابی ایوب
حدیث حسن صحیح و سعد بن سعید بهو ان یخبر بن سعید الاضمارى وقد حکم بعض اهل الحدیث فی سعد بن سعید من قبل خطه انتهی گویند که
آنکه گفت احمد بن حنبل سعد بن سعید ضعیف الحدیث است و نسائی گفته لیس بالقوی و گفت ابو حاتم الیخیز زالا اشتغال به حدیث سعد بن سعید
و ابن السکک گفته قد عانی شیخنا ابو محمد الدیلمی بجمع طرقه فاسنده عن بضعة وعشرين رجلا و هو عن سعد بن سعید اکثرهم خطا فاشتملهم لضعف
و تابع سعد اعلمی و را ئه انوه یحیی و عبد ربیه و صفوان بن سلیم و غیرهم در راه ایضاً من النبی صلی الله علیه و سلم ثوبان و ابو هریره و جابر بن عبد الله
و البراء بن عازب و عائشة و اخطأ ثوبان بن صام رمضان فشهده بغيره و ايام و من صام ستة ايام بعد الفطر فذلك صیام السنة رواه احمد
و النسائی انتهی گویند حدیث ثوبان نیز نسائی و ابن ماجه و احمد و دارمی است و حدیث ابو هریره نیز در بارید و طریق و نیز ابو نعیم از طریق
مشقی بن الصباح و وی ضعیف است و نیز طبرانی در اوسط بوجه دیگر ضعیف و حدیث جابر نیز از احمد و عبد بن حمید و بزار است و حدیث
ابن عباس نیز طبرانی در اوسط و حدیث برانز و در اضعفی است **و عن ابی سعید الخدری رضي الله عنه و قال قال**
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يصوم يوما في سبيل الله نیست هیچ بده که روزه دارد و دیگر روز را در راه خدا
و رسل گفته لفظ سبیل المجد و ان طاعتی آید مردان جهاد باشد انتهی در فضل صوم با جهاد و حدیث آمده بطبی گفته تواند که مردان
به جهاد باشد الا بعد الله بن لک الیوم عن دهمه الناس الذکر آنکه دور دارد و او را الله تعالی بسبب روزه آنرا روزی او
آنست و در خبر را سبعتین خریفاً و مقفلاً و سلمه راه متفق علیه و در حدیث ابو هریره است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
کسیکه روزه دارد و روزی بحیث طلب کردن ذات حق و رضای وی تعالی و در سیر و انداز و اخذای تعالی را از روزه مانند و در نمی آید
و خالی که چو زهنت تا آنکه میرد و رعایت پیری و راه احمد و روی البیهقی فی شعب الایمان عن سلمة بن قیس که صحابی است از اهل کوفه عمر زید
و رازست و تمام عمر که بر و قیاس باید کرد که چه قدر از سافت قطع خواهد کرد و این حدیث توفیق قول طبعی است و الله اعلم باللفظ
حدیث مسلم راست و در وی دلالت بر فضیلت صوم در جهاد و وقتی که ضعیف نشود و بسبب آن از قتال عدو و فضیلت این صوم بحیث
آنست که وی جمع کرد میان جهاد و صلوات و جهاد و غیر خود را که طعام و شراب شربت کافی بقوله ما بعد الله عن سلامة بن عبد الله بن
عائشة رضي الله عنها قالت کان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم
بود رسول خدا که روزه میداشت آنکه میگفتی که دیگر افطار نخواهد کرد و افطار میکرد و آنکه میگفتی که دیگر صوم نخواهد داشت و تقول و دیگر صوم
بنای تو فاین نیز روایت است یعنی تا آنکه میگفتی تو ای مخاطب و قصد و آنست که عادت شربت افطرت در روزی فعل و او را و آخر گویند
شده و بن شهر بنو وهب که چندان از فضل روزه میداشت که مردم گمان می بردند که هرگز افطار نخواهد کرد و گاهی چندان افطار میکرد و گمان می بردند
که هرگز روزه نخواهد داشت و رسل گفته و الله اعلم بالافعال باین تقصید بحال من تجرعه من الا شغل فیتابع الصوم و من علس فلك فیتابع الا
انتهی و هم عایشه گوید و روایت رسول الله صلى الله عليه وسلم است کل صیام شهقه قط الا روزه و غیره من

مظفران چنانکه مفید است روایت احمد و بخاری و ابوداود و انصاری و غیره که در آمد آنحضرت بر وی در روز جمعه و این صائمه بود پس گفت تا روز هفتم ای برادر گفت نه فرمودم و از روز هفتم خواهی داشت گفت نه فرمودم و افطار کن پس آمد و در آن روز استی و عنة ای البرق

ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قل اذا انصف شعبان فلا تصوموا چون منصف شود ماه شعبان پس روز دوازدهم این دلیل است بر این مضمون بعد از انصاف شعبان یکین تنقید است بر اوقات صوم معناه که تا انقضای ماه و عمل را در آن خلالت بسیار از شایعه نبی را بر این تحریر گفته اند دلیل کبره الاقبل برضان یوم اویومین فانه حرم گرفته اند نیست مگر در قبیل اندمذوب و حدیث ثوالت بحسبیکه ضعیف گردانده او را مضمون گوید که ایشان استدلال کرده اند باین حدیث را که آنحضرت وصل کرد شعبان را برضان و چون نمی نیست که چون قول فعلی متضاد شود مضمون کرده شود قول روا که الحسنة یعنی احسان بود او و ترمذی و نسائی و ابان با وجو استسکال احسان گفت احمد که این حدیث منکر است زیرا که از روایت علان بن عبد الرحمن است گوید وی از رجال مسلم است و تقریر گفته اند صدوق را با وجود تمام صحیحان همان غیره و عن الصادق علیه السلام و قد وجدنا یوم یوم صحابه است گویند که صحابه اقبال است و نام وی هبته است انهم مودع و فتح را و تشدید بختم قبیل همها همیه زیادت را خوا عاید آمد بدست پس اما زنی پیغمبر مودع و سکون جعل رضى الله عنهما

بر سبب آنکه آنحضرت بیشتر از پنج روزه میداشت از روزهای دیگر روزه نشنبه و یکشنبه بود و کان یقول و بود که میگفت و سبب و سبب
درین روز آنها را یوم معید اللشرب کین بر سببیک این دور و دور و روز عید اندم مشرکان را و آنرا دیدان اخالفه
سبحانهم که مخالفت کتم ایشان از امر او بیشتر مشرکان کافران اند که یهود و نصاری باشند و گویند که بت برستی نیز ایشان او یافته بود و بت
یهود و نصاری خود امری متخلف چون روز عید ایشان است روزه نمیدارند پس در روز دوشنبه درین روز مخالفت ایشان باشد
و تمام این کلام در حدیث صحاح است بر گزشت اخوجه النسائی واحمد و البیهقی پس بنی از صوم و را اول ام بود که آنحضرت
موافقت اهل کتاب دوست میداشت و آخر امر استحباب صوم سبت و احد است برای مخالفت اهل کتاب ظاهرش صوم هر یک علی
الافراد و الاجتماع است و گفته اند که بنی از افراد صوم بود و گویند که قبل یا بعد او روزه دارد و حدیث عایشه است نزد ترندی که بود آنحضرت
که روزه میداشت و یک ماهه نشنبه و یکشنبه و دو روزه و چهارشنبه و یکشنبه و صحیح ابن حبان و هذا الفظاه
و این فظا بن حبان است و حدیث صحاح است که فرمود آنحضرت روزه ندارد روز شنبه که در آن پنج مغفرت است بر شما اخوجه احمد و صاحب السنن
و ابن حبان و الحاکم و الطبرانی و البیهقی و صحیح ابن السکون نقل کرده که عالم از هر یکی که چون ذکر کرده میشد او را این حدیث میگفت این حدیث
محضی است از او زاعمی و همیشه که تم بود آنرا آنکه دیدیم که ششتر شد و گفت ابوداود و در سنن که گفت مالک این حدیث کذب است
و او را معارض است با سند صحیح از حدیث ام سلمه و در نیز گفته نیست این معارض چنانکه حکم عمر کرده است بلکه محمول است بر افراسبت
'نجوم و حدیث ام سلمه یوم یوم قبل یا بعد و المداوم و عن ابی هریرة رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
فهي عن صوم يوم عرفه فنهى عن كل رسول خدا از روزه دوشنبه روز عرفه و عرفات از جهت و جدا نشد و جمعه و او
و مخالف آن و دلیل گفته حدیث ظاهر است و تحریم صوم و این رفته است یکی بن سعید انصاری و گفته واجب است فطران بر حاج
و گفته اند لباس است اگر از دعا نتوان کرد و و این از شافعی منقول است و اختاره الخطابی و بهر و بر آنند که افطار مستحب است
و اما آنحضرت پیش هیچ ایراد است که روز عرفه بعضی فطر بود و چون الی نیست ترک صوم بر تحریم او آری دالی است برینکه افطار
افضل است زیرا که آنحضرت یکبار فضل را آنکه گاهی غرض از هر برای بیان جواز عمل آورد و ممداد حق وی افضل باشد بنابر
آنچه در دست از تشیع و تبلیغ بفعل و لیکن انهم تحریم است زیرا که اصل بنی برین است رواه الحمسه غیل القرمذی یعنی حمده
و ابوداود و نسائی و ابن ماجه و نیز بیهقی و در سندش حوشب بن عقیل است راوی از مهدی بجمری و وی مجهول است و صححه
ابن خزيمة و الحاکم و اقوله الذین فی محقر المستدرک و لم یعبه من الضعفاء فی المنفی و اسننک لا العقیل و گفت عقیل بکبر است
زیرا که در سندش مهدی بجمری است و او ضعیف است رواه العقیل فی الضعفاء من طرقه و قال لا تابع علیه الراوی و عن جملة
و گفت عقیل که مردی است از آن حضرت صلی الله علیه و سلم با ساینه جیاد که وی روزه نداشت روز عرفه و عرفه صحیح نیست از آنحضرت
نمی کردن از روزه آن گفت مصنف تصحیح کرد آنرا ابن خزيمة و توفیق که در مهدی مذکور را ابن حبان انتمی و گفت ابن معین لا اصفو لانا انما
و در تقریر بهر حق حوشب بن عقیل گفته اند نه و مروی است از امام فضل بنت الحاکم که بعضی مردم شک کردند روز عرفه در روزه داشتن
رسول صلی الله علیه و سلم بعضی گفته اند که روزه دارد و بعضی گفته اند که روزه ندارد و بعضی گفته اند که روزه دارد و بعضی گفته اند که روزه دارد و بعضی گفته اند که روزه دارد
سحابه بر سر خود پس نوشید آن شیر را متفق علیه و اخوجه النسائی و الترمذی و ابن حبان من حدیث ابن عمر و لفظ وی این است که هر که در آنحضرت

پس روزه نداشت و بالی بکبر چنین با عثمان پس روزه نداشت و من روزه نمیدادم و ندانم که من بدان نه نمی یکم از این اخراج الفس
من حدیث ابن عباس بن ابی الصبح من حدیث عن النعمان فضل و از منی معلوم شد که آنحضرت صائم بود و همچنین ابوبکر و عمر و عبدالمطلب
وعلی سلف نیز برین است و از بعضی اهل علم منقول است که روزه داشتند بفرقات و فهارش مختلف میشد و باختلاف احوال و قوت
و ضعف و عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا صام من صام الا ابد
روزه نداشت کسی که روزه داشت درام اختلاف کرده اند و معنی این حدیث شارح مصابیح گفته این است که او معنی است که اگر کسی است
بر صائم بطریق زجر بر صیغ وی دوم آنکه اخبار است بانکه او را ثواب صوم و فضیلت وی حاصل نیست تا عربی گفته اگر این نایب است پس و آن
بر آنکس که آنحضرت بروی دعا کرده باشد و اگر کسی وی خبر است پس وای بر کسی که خبر داد آنحضرت که وی روزه دارد و نیست چون روزی باشد
ثواب برای وی بگوید نوشته خواهد شد متفق علیه و سبیل گفته اختلاف کرده اند علماء و صیام ابدا و بر وی تحریم روزه و بافتن از این بخت
لنا مالی و ثمنه و ما فی مناه و گوی بجز رفته و هو اختیار این المند و تاویل کرده اند احادیث منی از از صیام دهر آنکه مراد از ان صیام
مع ایام منعی عناد است از عیدین و ایام تشریف این تاویل در دو دست بجهت منی کردن آنحضرت این مذهب را در صوم و دهر بر تعلیل فرمود
آنکه نفس او را بروی حق است و اهل و ارا حق است و ضیف او را حق است و لقوله اما انما فاصوم و افطر من رغب عن سنتی فلیس منی پس
تحریم واجب است از روی دلیل و از ادله تحریم است حیث ابی موسی هر نوعا بکه روزه دارد و همیشه تنگ کرده شود بروی چنین این چنین فیض
کف سبک خود را و در لفظی عقیده و اخبار جدا و این حیوان این خیریه و البیعتی و این ابی تنبیه و لفظ این حیوان این است که تنگ کرده شود
بر وی چنین این چنین عقیده که درستی و او را لاش باال صحیح اند و جمهور گویند سبب است صوم و دهر کسی را که ضعیف نشود و از ادای حقوق
و تاویل کرده اند احادیث منی را و تاویل غیر راجح و استدلال کرده اند بانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم تشبیه داشتش روزه شوال با رخصه
و روزه سه روز را از راه صوم و دهر پس اگر نه صائم دهر مستحق ثواب میشد تشبیه چه کنم میدهد و جواب داده اند که این بر تقدیر شریعت
اوست زیرا که آن معنی است از وی چنانکه نماز چنانکه معنی است از بنجاه نماز که فرض شده بود پس اگر کسی آنرا واجب انسته بگذارد
استحقاق ثواب نشود بلکه مستوجب عذاب گرد آید این استی از حدیث ابوبهریه هر نوعا آورد و من صام الیه فقد و سبب نفس من الله لا انا
اما حش معلوم نیست و مسلم عن ابی قتاده بلفظ لا صام و لا افطر و مسلم راست از حدیث ابی قتاده بان لفظ که در روزه است
آنکس و نه افطار کرد و نوید اوست حدیث ترمذی از وی بلفظ لم یصم و لم یفطر عدم افطار خود ظاهر است اما در توجیه صوم ختمان کرده اند
بعضی گفته اند که از جهت مخالفت وی سنت را که موجب نقصان اجزا است بر صوم و بعضی گفته اند از جهت التزام آن صوم ایام نموده اند
گفته اند از جهت زیاده شدن شخص بدان مشقت الفای نفس در تملک و عجز انجهد و ادای حقوق دیگر و این توجیهات مخصوص میگردد
بسیک افطار نکردن در ایام نمیه و بسیکه متضرر گردد و ضعیف شود و لهذا جماعتی از ائمه بجز از آن فته اند که کسی را که حالش خلاف آن بود
و استدلال کرده اند بانکه حکمی است از بعضی صحابه مثل ابی طلحه انصاری و حمزه بن عمرو اسلمی و آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیز مقرر داشت
ایشان بدان و منقول است از بسیاری از تابعین و جز آن و بعضی گفته اند معنی وی آنست که عادت کرد و خو گرفت با آنکه میگرد
تکلف و مشقت که مدار اجزا و ثواب بر آنست که مقصود از شریعت صوم است و این وجه بر عکس آنست که وجه اول افاد کرده از
و قوع و رکعت و شقت و الله اعلم که ثانی است المصاع ترمذی و راجع خود گفته قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیر می تلقی پذیرد که روزه

وعید نمی و ایام تشریق نیز افطار نکنند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد که است و صوموم در نداشتن باشد و همچنین هر روزی است از مالک بن انس و این قول شافعی است و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی گفت محرز سطو و عینی غنا هر سیاق حدیثی بی موضوع در آن است که علت این نهی صوموم ایام منهدیه نیست بلکه علت آن تجاوز از حد اعتدال و دخول در حد برهائیت و فوات حق نفس طلال و عیال و وجود شقت و اعتیاد بصوموم است و لذت افطار را بعد از این است از آن و کفایت میکند از آن صوموم و او علیه السلام که صوموم بود و افطار بود صوموم است و سنت مقدم است بر هر توجیهات و تعلیلات احتیاط در ترک کمال حکمت است و او است بعلم شارع و الله اعلم بالصواب

باب الاعتکاف

اعتکاف در لغت از دم نشی است و حبس نفس بران و در شرع درنگ کردن در سجده بر صفت مخصوص قدریکه آنرا درنگ خوانند و این است در بعضی گفته اند درنگ کردن پس با خود است از استعمال اهل شرع لفظ اعتکاف را بر این حقیقت اقبال عکف و اعتکاف ای اقامت و مکث پس مجرم و در سجده درنگ اعتکاف نباشد و اما قید شرعی پس از جهت التزام اهل شرع است سجده در اعتکافات خویش و از جهت آنکه استحباب اعتکاف بسبب رابطه است در سجده و از جهت آنکه خداوند تعالی میفرماید و انتم عاکفون فی المساجد و اما اینست پس حدیث انما الاعمال بالنیات و فی نظر زیر که لکبت در سجده و قسم قسمی است که او را اعتکاف گویند و قسمی هست که آنرا انتظار یا مانند آن می نامند پس فرق در دو قسم بقیدی می باید کرد و نیت اعتکاف صلاحیت فرق ندارد زیرا که صادر و لازم می آید پس لابد است از مکث طویل بر مصالح آنقدر که ممکن باشد و کما علم و قیام رمضان یعنی نماز گزاردن یا تلاوت کردن و در شبهای می از جهت ایمان و حبس بود و نوی گفته حاصل میشود و قیام رمضان بصلوة تراویح و این اشاره است بآنکه شرط نیست اشتغاق تمام شب بصلوة نافله و ران می آید آنچه در کلام نووی است **عن ابی هریره** رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال من و صام رمضان ایمانا و احتسابا با عقله ما تقدم من ذنبه کسی که قیام کند رمضان را یعنی نماز گزارد یا تلاوت کند در شبهای و از روی ایمان بخدا و اشتغال باموری و تصدیق بوعده وی و چشم داشت اجر و ثوابی آمرزیده شود و او را آنچه پیش گفته است از گناه و لغصب ایمان و احتسابا بر فعل لای بودن است و احتساب از حسب است بچو اعتداز عدد و هر که بعمل خود وجهه است بخواهد و او را احتساب از آن جهت گویند که وی اعتداز میکند بعمل خود پس گوید و حال مباشرت آن فعل اعتداز بآن کرده قاله فی النهاية متفق علیه زیاده نسائی در روایت خود لغضا تا قدم و اما آخر و اطلاق ذنب شامل است صغائر و کبائر را و نوی گفته معروف اختصاص است بصغائر و به جز مام انحراف نیست کرده است آنرا قاضی عیاض نسوی اهل سنت و این معنی است بر آنکه بخشیده نمی شود کبائر مگر بتوبه و حدیث دلیل است بر فضیلت قیام رمضان و محتمل که مراد جمیع لیالی وی باشد و هر که قیام بعضی لیالی کند حاصل نشود او را مسغفرت مذکور و لفظ و ظاهر آنست که حاصل میشود این قیام بصلوة و ترک زیاده رکعت است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در رمضان میکرد و کما سلف فی حدیث عایشه و اما تراویح بطریق دیگر الآن حداد است و در آنحضرت صلی الله علیه و سلم واقع نشده عمر بن الخطاب در خلاف خود آنرا ابتداء نموده و ابی بن کعب را بجمع مردم جمع کرده و در قدر صلوته ابی اختلاف است گفته اند که زیاده رکعت میگذارد و گفته اند نیست و یک گفته اند نیست و گفته اند بست و سه و قبل غیر ذلک کافی سل السلام **و عن عایشه** رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا دخل العشر الاخیر من رمضان شد میزد بود رسول خدا چون در می آمد و در این روز رمضان این تفسیر درج است از کلام راوی محکم است

از آن خود که این است از اجتماع و عبادات زیاد و عبادت یا از گوشه گرفتن از زمان و ظاهر اول است چنانکه در حدیث عایشه است
 و در مسلم که بود آنحضرت کوشش می نمود و شقت می کشید و دل و عشر او آخر رمضان از آنچنین می نمود و غیره عشره او خود در روایت علی است
 شد نیز و در منزل النساء و خلف مقتضی مغایرت است و احیای لیل و زنده میداشت شب خود را یا زنده میداشت نفس خود را
 و شب احیای لیل که میگویند و معنی دارد یا بمعنی زنده گردانیدن شب است چه حیات و تازگی و بی عبادت کردن است و در آن
 یا بمعنی زنده گردانیدن خود است و دل شب چه حیات آدمی در بیداری است خصوصاً بعبادت و خواب و در کرم موت است و بیکارگی
 حکم داده و در عشر رزین دیده شب زنده داری و پیشتریم که تلخ گردی برای تو خواب شیرین را چه در بیل گفته ایلح آریا بر ایل مجاز
 عقلی است زیرا که زمانه احیای نفس خود است و مرد و دبان بیداری است و ایقظ اهله و بیدار گرداند یا دل خانه خود را تا آنها نیز
 عبادت کنند و از سعادت دریافت شب قدر محرومانند لانه غایت العمل الا اعمال بخیرات شمع مشام را بشیرم کل نوازش کن چه
 نسیم غالیه سادر و زیدان است منسبت متفق علیه بین الشیخین البخاری و مسلم و هم روایت است از عایشه صدیقہ رضی اللہ عنہا
 قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الجلی بود آنحضرت وقتی که میخواست که اعتکاف کند بیک روز یا دو روز
 ثمر دخل معتکفه بپستری در آمد و در جای اعتکاف خود استدلال کرده است باین حدیث کسی که قائل است که ابتدای اعتکاف از اول نماز
 عشره او خیر و کنه و باین قائل است از اعمی و ثوری و لیث و دیگر قول و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد بر آنند که در ایدیش از غروب آفتاب
 چون خواهد اعتکاف شهر یا عشره را و محل این حدیث آن میدارند که آنحضرت شب در سجده می در آمد و چون نماز صبح میگذازد و در حجره که برای او
 سیاه بسته داخل میشد و قطع میکرد از دیدن خلق و تنفر میکرد و مراد معتکف آن حجره است که از حصیر و مانند آن برای اعتکاف و ایستادن
 چنانکه در حدیث صحیح آمده است پس ابتدای اعتکاف از وقت مغرب می بود و قلی و الفراء وقت صبح که اقامه اهلین ظاهر حدیث ناظر در مغرب
 اول است و لفظ او از اراد ان ینکف صریح در آنست که او را در اعتکاف وقت صبح واقع میشد نه از ابتدای شب و سنت مقدم است بر احتیاط
 عقلی متفق علیه و رواه ابو داود و ابن ماجه و الاصابه و ابی حمزب کتب مستدرکین و در بیل این حدیث را گرفته لیکن در بعض نسخ متن
 یافته شد و اعتکاف در ظاهر مغرب خفیه سنت مکره است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بر آن تا آنکه شدت ازین عالم
 چنانکه در صحیحین است از حدیث عایشه گفت زهری عجب ارم از تو کم میگویند که زنده اعتکاف را و آنحضرت عمل میکرد و باطل گاهی و تر میکرد
 گاهی و ترک نموده اعتکاف را هرگز واجب نگفته است و با وجودیکه بسیار نیست در سال دیگر تعداد کرد و در عشره شبست زیرا که ادب
 آنحضرت در واجب با وجود واجب است آن بود که هر یک مردان و خانرا میکرد و ترک آن و در اعتکاف گفت کسی که دوست میدارد از اعتکاف
 اعتکاف کند باید که کند لیل الصحیحین و ششمین در سال دیگر و عشره بجهت تضاد نبود بلکه در سال وفات بود بجهت کمال شوق و تمهیل او معتکف
 بود و در نگاه و عنها و هم روایت است از عایشه ان النبی صلی الله علیه و سلم کان یعتکف العشر الا اخر من
 رمضان حتی یوفاه الله عزوجل بود آنحضرت که اعتکاف میکرد در ده شب اخیر از رمضان تا آنکه میرانید او را ضایعی بقالی و این بعد از آنکه
 و عشره اول و او را شبست و شب قدر را خدا یافت و نمودند که شب قدر در عشره او اخیر است باین حدیث دلیل است بر مواظبت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم با اعتکاف و برینکه اعتکاف سنت است ابو داود و از احمد نقل کرده که گفت عیسی بن علی از اهل طائی درینکه اعتکاف سنت
 و اما مقصود از وی پس جمع قلب است بر عهد خالی بخلوت با طوع و اقبال بر وی بقالی و تشریح کرد وی و او را ضایعی از امدادی او سبحانه تعالی

و اما در اعکاف فعل که بدون ایجاب شروع کند خروج بقدر روی نذر لباس برست و ظاهر روایت و اللفظ للبخاری در صحنی گفتند
 در اعکاف دورای ظاهر میشود چنانکه در صلوة العید گفته شد یعنی میل شافعی بآنست که اعکاف مرابط است و مسجد و استحباب آن از
 جهت معنی فراط است الا آنکه خروج را برای حاجت قاطع اعکاف و عشره و اخیرا مثلنا اختلافت بجهت ضرورت و بجهت آنکه گویشتی
 در اول نیت پس اگر نیت مطلق اعکاف کرد تا وقتی که از مسجد نه برآمده است بر اعکاف خودست و چون از مسجد برآمده برای حاجت ضرورت
 یا غیر آن اعکاف وی تمام شد و اگر باز اعکاف خواهد نیت جدیدی باید کرد و این نیت بر آن ای که و شافعی نسبت کردیم پس ضرورت
 در اعکاف مدت متتابعه است نه مطلق اعکاف و برای دیگر و بر نماز است بلکه ظاهر آنست که اگر نیت عمود دارد و برای حاجت ضروریه برآمد
 بر اعکاف خودست و همچنین اگر هیچ نیت حاضر نشد زیرا که اعکاف با خروج برای حاجت ضروریه مخالفت ندارد و قاطع او نمی تواند بود
 الا خروج به نیت نقص اعکاف یا خروج غیر ضروری و غیر مستثنی و اگر نیت مدتی حین متتابعه کرده است مثل عشره و غیره و ضمان او اے
 مانوی می تواند شد مگر بکشت این مدت و خروج برای حاجت ضروری کاستن نیت است و اما خروج برای غیر آن اگر در اول نیت قرض است
 آن کرده است پس جائز است و اگر قرض نکرده است جائز نیست و آیا قاطع آن اعکاف است یا قاطع آن نیت بغیر نیت قاطع یا تابع
 آنست و صورت طول مدت خروج ظاهر آنست که قاطع آن نیست بلکه او را جایز نیست و مشروعت است متناهی و نیت اذن را
 که بشافعی نسبت کردیم زیرا که خروج برای حاجت نقص مدت متابعه میکنند از جهت آنکه کاستن نیت پس آنچه استثنای اهل صحیح کرده
 اولی است بحد نقصن برای دیگر ظاهر عدم مشروعت است ثناست و غیر گوید محل اختلاف بین اهل این آنست که اگر قاطع اعکاف
 بمعنی مکث در مسجد نیت کرده است تحقق میشود و صورت استثنای غیر آن ظاهر در آن ای شافعی است و اگر اتباع اعکاف که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در عشره و غیره ضمان میکردند قصد کرده است آن اتباع حاصل نمیشود و استثنای اندان و اندان صورت
 رای مالک ابی حنیفه است و هم روایت است از عائشه رضی الله عنها قالت السنة فعلی المحتلف ان لا یعوم مریضا ولا
 جنازة ولا یجس امرأة ولا یبای شرها سنت بر مختلف آنست که عیادت نکند مریض را و حاضر نشود نماز جنازه را و با کسی
 زن را و مباشرت نکند پس بودن بر نیت و مباشرت نیز بهمین معنی است و بشروع روی پوست مردم گفته اند که را و با کسی
 و دینی مثل است اعکاف را با اتفاق و مباشرت و غیره بعضی گفته اند بطل است و بعضی گویند بطل نیست و بعضی گویند اگر انزال کرد
 بطل است و الا و در دیگر گفته اند جمیع کرده و غیر فرج و انزال کرد و با وجود او یا لمس کرد و انزال کرد و باطل میگردد و اعکاف وی زیرا که این
 یعنی جمیع است آنکه فاسد میگردد و بوی روزه و اگر انزال نکند فاسد نمیکردد اگر چه حرام است در صحنی گفته حرام است بر مختلف جمیع کردن
 و مسجد و بر آن قال الله تعالی ولا تأتوا بهن و اتهم کفون فی المساجد لفظ فی المساجد متعلق است بافون یعنی نیت است
 اگر چه از مسجد برای حاجت ضروریه برآمده است مباشرت بروی حرام باشد و مباشرت و دو جمیع مانند مس و قبله نیز حرام است بجهت
 عموم فط مباشرت و جمیع معنیت بپنسان ناقض نیست صائم بپنسان انتهی و لا یخرج لحاجة الا لهما کلا بد منه
 و بیرون نیاید بمتکثر مگر برای حاجتی و کاری که چاره نیست از آن و در مسدود خلاف بسیار است ولیکن دلیل قاضی است بر مفهوم این حکم
 در صحنی گفته هر که اتباع آنحضرت صلی الله علیه و سلم قصد کرده باشد در اعکاف او را لا بد است بپنسان از آنچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 احتساب فرموده و از آن و اگر قاطع مکث در مسجد نیت کرده است آن سخن دیگرست ظاهر اینست که خروج برای نماز بجهت حاجت ضرورت

از روز شب بار و زمر اومی باشد و این جواب ضعیف است و حدیث ابن عمر و ابی است بر شریعت اطعام در هر وقت بنابر روایات و روایات غیر
 در آن و نیامد چیزی که دلالت کند بر تخصیص **وعن** ابن عمر رضی الله عنه ان رجلا من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم
 اراد ليلة القدر في المنام كلف ابن عمر به شريكه في چند از باران آنحضرت نموده شد و شب قدر را در خواب نصف گفته و بن
 نشد من بر تمام هیچکس از این جماعت و با جمعا گفته شد ایشان را در خواب یکدین شب فی السبع الا و آخر و بفت شب اخیر است محتمل که
 مراد بفت شب اخیر باشد که متصل عشرين اندا بفت شب آخر که متصل آخر شهر اند و این ظاهر ترست و الله اعلم فقال رسول الله فی يوم
 آنحضرت صلى الله عليه وسلم اني انعم بكم في الاطعام ای تو انفت لفظا و معنی فی السبع الا و آخر یعنی منم
 و گمان میکنم خواب شما را که تحقیق مطابق افتاده است و بفت شب اخیر پس بکاف محتویها فلیتحی السبع الا و آخر پس یکدینست طلب کنند
 شب قدر را پس باید که طلب کنند و در بفت شب اخیر در وی دلالت است بر عظم شأن و بیا و جواز استناد و بسوی وی در امور وجودی و غیره
 مخالف قواعد شرعی نباشد و لیلۃ القدر از آن گویند که تقدیر کرده میشود و در وی از راق و نوشته میشود و قضا کرده میشود و آیه
 و احکام که درین سال وقوعی آید و قدری از این معنی بسکون ال نیز آمده است اگر پیشه و برتریک دال است و بعضی گفته اند از جهت عظم در
 و شرف وی یا از جهت آنکه طاعات را درین شب قدری زائد است بر آنچه در غیر اوست شمع شنی و وصل است ملی شده یا چه سجده سکا فیه
 حتی مطلع الفجر و متفق علیه و مسلم از حدیث ابن عمر فروعا آورده که بچوبید و در او را در خواب اگر ضعیف شود یکی از نشایا عاجز آید پس
 مغلوب شود بر سبع بوقای و در روایتی است که درین دو روز و شب قدر را شب است چهارم پس فرمود آنحضرت بچوبید و در او را در عشر بوقای و شبها
 و تر از آن و اخراج کرده اند از حدیث علی علیه السلام فروعا که اگر غلبه کرده شود یا شمس غلبه کرده شود یا سبع بوقای و در سبیل گفته جمیع میان و ایامات
 باین طریق است که عشر برای احتیاط است و همچنین سبع و تسع زیرا که غلط آن همین است و هو اقصی یا یظن فی الا و الا که تنبی گوید حافظان تمجید
 در شرح عمده گفته که اخراج کرده اند از حدیث ابن عباس که پرسید عمر بن الخطاب صحاب رسول خدا را گفته میان شما که آنحضرت فرموده است
 در شب قدر که طلب کنید و در او را در عشر و در ترسید و در کدام و ترشهای بیند گفت ابن عباس پس کنار کرد و ندانم در بیان و ترسیدی
 و تری ذکر کرد پس گفت عمر حبیب ترا سخن نیکینی نوای ابن عباس گفت اگر خوابی سخن کنم ز رای خود گفت از رای تو می پرس گفت و غیره
 که بسیار کرده است و در سبع در قرآن چنانکه بفت آسمان و بفت زمین و بفت طواف و بفت چهار و اما و الله من انک پیدا کرده است
 از بفت و گردانید رزق او را از بفت و بفت پس گفت عمر بن عباس که ذکر کردی شنا ختم پس چیست معنی قول تو که پیدا کرد انسان از
 بفت گفت ابن عباس گفت خلق انسان بن سلاله من ملین ثم جعل لطفه فی قرار کلین الی قوله لعلنا نصل الی الله و الله ما
 الی قوله و ابایس فی پیغم لیلۃ القدر را اگر در شب است و سوم که باقی ماند بفت گفت عمر عجب متونی علی ان لا تا تون با جانی به الله لعلنا نصل
 که جمیع شؤون را ساخته و **وعن** معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال فی
 لیلۃ القدر لیلۃ تسع و عشرين شب قدر شب است و بفت از رمضان است رواه ابو داود و ابی اسحق و قهقه روایت کرده اند
 ابو داود و غیره و در هر وقت او است بر معاویه و لیکن او را حکم رفع دست از تنش کبیر است و او را شایسته را گفته پرسیدم ای کعب بن
 که بر او تو باین سعه و سیکوید که قیام کن سال تمام و در می باید شب قدر را گفت رحمت که خدا این سعه را میخواست که اعتماد میکنند
 مردم آگاه باش که وی میدانند که شب قدر در رمضان است در ده و آخر در شب است و بفت مجده گویند خورد و ابی بن کعب که شب قدر است

ازین پیش گوئی که تمام روز و لیل میگوئی ای ایام مندر و این گنیت ای بن که هست گفت بعلماستی که خبر داده هست ما را آنحضرت که آنرا
 و جمیع آن شب و هر چه در حالیکه نیست او را روشنی ز راه اسلام پس بقرینه این حدیث و دیگر معنی باشد بعضی از فضلا فکر کرده اند که خدای را
 و اگر در لفظ طبعه الله او رسیده اند اما سجا و این در حرف است و جمیع آن شب نیست و معنی میشود و این را مثل این همه امارات ظنیه است
 و اما لفظ طبعه الله اینست که حاصل نیست در آن و اگر آنحضرت را بدو اذن کرده شد بقیاس من صحابه را و اگر کسی از صحابه باشد که او را
 اعلام کرده باشند و بی خبر از این معنی که در اخبار آنست و اطلاع مردم وی است از این آنکه وی پسر رسول خدا
 و سگند و او پس در غضب آید و آنحضرت را و فرمود اگر اذن میکرد که خبر میدادیم شما را و لهذا گفت مصنف و قد خلاصه
 فی تعیینها علی اربعین قولاً و تحقیق اختلاف کرده شده است و تعیین می یعنی شب قدر بر چهل قول و شواکی گفته متجاوز از آن
 و در حقیقه اصطلاح گفته لیل الله و لیل سنت یلی شی که جدا کرده میشود و در وی همراه حکیم و در وی فرو داده است قرآن جلده واحد بعد
 نامان شد بنحوا و این شب در تمام سال می باشد و واجب نیست که خاص در رمضان و اواری رمضان منقطع غالباً است اتفاق افتاد
 که این شب در رمضان بود و نزدیک نزول قرآن دوم شبی است که می باشد در وی نوعی از انتشار روحانیت و آمدن ملائکه بسوی مراض پس
 متفق میشودند مسلمانان درین شب بر طاعت جمعا کس میشود و انوار ایشان در میان میگردد و نزدیک میشوند ایشان فرشتگان و دور میشوند ایشان
 و سحاب میشود و عطا و طاعات ایشان این شب در هر رمضان است در شبهای طاق و ماخیز میشود و تقدم و تاخر و خارج نمیشود از رمضان پس هر که
 لیل الله را بدو کرده گفت که این در هر سال است و هر گاه ثانی را فصد کرد گفت آن در عشره اخیره و رمضان است و اختلاف صحابه در تعیین این شب
 بنی است بر اختلاف ایشان و در بعضی این شب است و گویم امام ابوحنیفه نیز فاضل است بقدم و تاخر و نحو آن در تمام قول آورده که فاضل الباری
 و آورده است آن چهل قول را و فاضل الباری نیز در جمیع اخباری نیست ثابت بذکر آن در بنیای آنرا که بعضی ازین اقوال را تعیین می
 چنانکه قول بر فتح آن قول با کار از آن و مصنفانین همه را در این شمرده و بعضی از آنها چنان است که نیست دلیل بر آن در سبیل گفته
 و اما قول آنست که شب قدر در سبع و آخر است و انتقال سبب چنانکه مفهوم میشود از حدیث باب و ارجی و آثار و تفسیر طبعی
 و سی ام و بیستم است و موجب حدیث بنی سعید و عبدالعزیز بن ابیسیار و ابن جهم و بیستم است و فاضل الباری نیز در بعضی چهل
 اقوال گفته و ارجح آنکه انانی و در عشره الاواخر شیخ الاسلام بن تیمیه در گفته و کل حال فلا یجزم بلیه بعدینا انما لیل الله علی الاطلاق
 بل بی جهت فی العشره اوله علی المقصود استی و اما حکمت اضافی وی پس گفته اند تمام مردم جدی و اجتهاد می کنند و طاعت و اعتقاد
 و انکاشت بر آن شک نیست که اگر احادیث در آن اند که در رمضان است خصوصاً در او تا عشره و آخر خصوصاً در شب بیستم و بیستم
 و هر که اجتهاد کند و بریداری شبهای یک سال تمام در یاد باشد ان شاء الله تعالی و وارد شده است در احادیث ترغیب و ترهیب هر چه بر زنده است
 آن شب مختار آنست که معتبر احیای انزال لیل است اگر تمام شب احیا کند و بخیر عمل و احتیال فراغ و من و مگر و مگر و فاضل الکلی است
 و اما بر قدر که توفیق قیام یا مقصود حاصل است و لیس لا انسان الا ماسعی و ان سعیه یوفی و کان سعیه شکور از زنا و اعدای و عین
 عایشه رضی الله عنها قالت قلت یا رسول الله ارایت ان علمت انی لیل الله القدر ما اقول فیها گفت عایشه منم
 ای رسول خدا اگر در آنکه ام شب است شب قدر و در یام آنرا چگونه از کرده و او را در آن شب قال قوی فرمود و گوای همارا اللهم
 ناک عفو و محب الدعوی فاعف عنا خداوند ابردرستیکه تو عفو کننده و دوست میداری عفو را پس عفو کن از من شهر که را بهنجش

حاصل ما که بهستم سیر کند به واجب نداریم غیر از توفیر یا درس به توفی عاصیان خطا بخش و بس و ایا الحسنة غیر ایا دا و
 بنی احمد و بنی و سنانی و ابن ماجه و صحیحه الذمذی و الحاکم در سبل السلام گفته قیل علامت می آشت که شتف طلع بران هر چیز را
 مایه می بند و گفته اند انوار اساعده در بر مکان آنکه در مواضع منظمه هم می بیند و قیل میشود سلام با خطاب لازم نیکان گفته اند علامت
 می استجاب دعا می بیند و است و طبری گفته که این لازم نیست زیرا که گاهی این شب حاصل میشود و هیچ چیزی دیده و شنیده نمیشود
 اختلاف کرده اند و اگر آیا واقع میشود و ثواب مرتب هر کسی را که اتفاق افتاد و او را این شب و ظاهر شد بر وی چیزی یا این ثواب موقوف
 بر کشف است اولی سب طبری و ابن عربی و دیگران است و ثانی مذنب اکثر و دلیش حدیث ابوهریره است نزد مسلم باین لفظ من یقیم
 لیلته القدر فوافقه انودی گوید ای علم انما لیل القدر و یتمیل کمر او موافقت او باشد و نفس الامر گرچه وی نداند که همین شب لیل القدر است
 و صفت همین را برتر جمع داده و گفته آنجا که نیکم حصول ثواب جزیل را برای کسی که قیام کرد برای ابتغای لیل القدر گرچه موقوف نشود و او را است
 کلام برگزیده حصول ثواب معین و موعود به آن مغفرت و ثواب مقدم است انتهى **وعن** ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تشدوا بنجم دال جمله بنابر آنکه گفتی است و مرزی است بسکون بنابر آنکه گفتی است احوال
 جمع جل یعنی بالان که برای شتر همچو زین برای اسب باشد و شدوی در میان کمانه است از سرفزیر که غالباً برای همین باشد **اکا التلثه**
 مساجد یعنی بسته نشود و الا نه آنکه بسوی سینه یعنی سفر کنه بقصد دریافت نفس آکنده و بقومانی که آنرا فضیلت ذاتی باشد و نماز کردن
 در آن افضل بود از عبادت دیگر که بسوی این سه مسجد و باین بیان خارج شد رفتن بجای برای کسب علم و زیارت اهل علم و تجارت و جز آن
 از آنچه در آن رفتن برای دریافت ثواب و تبرک بران غیبت بلکه برای ادراک چیزی است که در آنجا نیست مثل این گفته است شیخ نورانی که
 و تیسیر القاری شرح فارسی صحیح بخاری و در حقیقه البالد گفته حق نزد آنست که قبر و محل عبادت ولی از اولیا الله و بطوریه برابر است و این
 نمی و در بسوی گفته معلول این حدیث آنست که شد حال بسوی غیر این سه مسجد برای معنی قربت و تخصیص مکان منی عنه است و شاید که
 حکمت در آن باز روشن باشد از آنچه میگرداند از اهل جاهلیت از اختراع مواضع که تعظیم میکردند آنرا برای خود و در معنی گفته تحقیق در دنیا
 آنست که در جاهلیت سفر میکردند بمواضع متبرک بر عمر خویش پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سداب تحریف نمود و سفر را برای مواضع متبرک
 غیر از سه بقصد خصوصیت تبرک بآن مواضع منع فرمود و اما جاهلیت رواج نگرفت و آیینی بینی که بصورت غفاری نمی را شامل طور داشت ابوهریره
 را از طور منع کرد و الله اعلم انتهى و صنف دفع الدباری گفته مستثنی منه در دنیا محذور است پس با عیام تقدیر کند که بسوی مسج های برک
 بیج امری یا بالان نباید است با اخص از آن که مذمت سبیل بسوی تقدیر اول سبب فضی بود و آن بسوی سداب سبب عزاز برای تجارت
 و صلح و طلب علم و غیره پس معین شد ثانی و اولی آنست که آنچه کثیر المناسبت باشد تقدیر نماید یعنی بسته نشود و الا نه بسوی هیچ مسجد
 برای نماز که بسوی این سه مسجد انتهى و باین رفتن اندک شرفها و محدثین و همچنین گفته اند در شرح این حدیث و عبارات ایشان در سائر
 متنی المقلل مذکور است و بعضی حتی حدیث چنین گفته اند که اگر کسی نذر کند که نماز ندارد در مسجدی سوای این سه مسجد پس شد جائز کند
 بسوی آن سه مسجد بلکه در هر مسجدی که نماز گذارد از عهده نذر بری آید مگر این سه مسجد که اگر نذر گذاردن نماز در یکی از اینها بود که تا وقتی که
 نماز در آن نخواهد گذارد از عهده نذر نخواهد برآمد قال البغوی و ابن بطال و التوریشی شارح المصابیح و ابن عبدالبر و محمود بن حلیه و غیر
 و بعضی گفته اند منی حدیث آنست که سفر کنند برای اعکاف بسوی هیچ مسجدی مگر این سه مسجد و نذر اند بعضی بلسوی آنکه صحیح نیست

اعکاف مگر درین مسجد مانند دیگر مساجد که فی العینی و ایراد صنف این حدیث را در باب الاعکاف از همین جای است و بعضی نیز
 سستی منتهی عام تر است و غیره و گویند معنی حدیث آنست که شد حال کند بقصد زیارت قبور یا بعضی دیگر مواضع فاضله و این نقول است
 از جوینی و قاضی عیاض و قاضی حمید گفته اند که این منی برای تحریم است لیکن قسطلانی تخفیف ایشان کرده و مصنف و قاضی الباری و بیضاوی
 و نووی حکم بطلان بودن این منوع کرده اما در سبل السلام گفته که حدیث دال است بر فضیلت این مساجد و دال است بر منوع بودن هر چه در آنست
 بقصد غیر شریعتی و زیارت صاحبین ارحام باشد یا اموات بقصد تبرک و قصد مواضع فاضله بقصد تبرک یا بقرین نماز گذاردن و در آن حرام است
 و قصد حسابی یا فواید شیخ ابو محمد الجوهی الشافعی و به قول القاضی عیاض المالکی و طائفة و دال است بر آن وایت اصحاب سبیل از انکار
 ابی بصیر و غفاری برای هر سه در خر و چ بسوی طور و گفت لو ادکر کنکه قبل ان تخرج ما خرجت و استدل آن کرده و همچنین حدیث و دافعه ابوهریره
 و رفته اند به بسوی آنکه غیر محرم است و استدل آن کرده اند با آنچه ناهض نیست و تاویلات کرده اند حدیث باب رانما و یلجید و لا یسبغ
 التراب و لا یجاء من بعض علی خلاف ملا و اوله دلیل استی گویم که گویند آنکه ابو بصیر و غفاری ابوهریره را از رفتن طریقی کرده و بهش آن بود که
 ابوهریره جانب بطور بقصد نماز گذاردن و در آن رفته بودند برای مجوز زیارت چنانکه طرق حدیث بهره بر آن لالت دارد پس فهمید نفی سفر
 برای زیارت صحابه و دیگر حاجات جائز و از آن مساحت است و در بعض طرق حدیث باب تصریح آمده است به منی سفر بسوی غیر این هر سه مسجد
 از برای نماز پس سستی منتهی لفظ مساجد باشد زیرا که در استثنای مخرج به سستی منتهی عام که اقرب باشد بسوی سستی و نباشد بسوی غیر تذکر
 و عرف تقدیر میکند و رعایت اقتضای مقام او تقدیر عام را اگر بر میداند پس منی از سفر بطرف مساجد دیگر سوای این هر سه مسجد بقصد نماز است
 و در این پس من مقصود این است که شد حال بطرف هیچ مسجدی اگر چه مسجد قبا و مسجد خیف باشد بقصد صلوة و در آن نگذارد که این هر سه مسجد
 مخصوص اند برای این غرض و سفری که این قصد نباشد بلکه مقصود از آن امر دیگر بود و همچو تعلم از عالمی یا زیارت جرگی یا تجارتی منعی نیست
 کاتبه خود گوید عفا الله عنه مسافر برای زیارت تبوی صلیا و انبیا مختلفه فیه است بالاتفاق بر یک نفر زیارت اموات مستحب بلکه
 مستحب است اما شد صل برای آن پس نزد بعضی جائز است اگر بر وجه سنون باشد یعنی مقصود از آن عابری اموات و استغفار بر سر
 شان و اعتبار گرفتن و نگاه کردن در شبی شبانی دنیا و راغب بودن در آخرت بود و دلیلش حدیث نهیکم عن زیارة القبور فرمود است
 اخریه سلم گویند و روی دالت است بر جواز سفر برای زیارت قبور و صل بسوی آن چون دور باشد و خاص نیست بودن آن و در بلد و قریه
 و صیغته اند به خطر برای وجوب است و ضرورت که جانب فعل در آن راجع باشد بر جانب تبرک چنانکه در صل و خیف نیست پس لفظ ضرورت
 عام است خواه مسافر باشد یا غیر مسافر و اگر گویند که درین سفر اتمام معصیت و شرک است گوئیم که مقصود ما زیارت سنون است نه زیارت
 منعی که آن در سفر و حضر و در منی عنه است و آنانکه مسافر برای زیارت ناجائز دارند میگویند که از حدیث مذکور که در آن امر زیارت
 و در دست لغض جواز زیارت ثابت شده نه سفر برای آن و مؤید ماوست ما ثور بنودن سفر بعد این امر از فعل و عمل آن حضرت و قرون
 مشهور و ما با غیر پس اگر دالت ضرورت بود عام می بود از سفر و حضر لاحاله بعضی اصحاب و تابعین این جنی از وی نهیده و عمل می آورده
 حال آنکه از هیچیک ازینها منقول نشده که برای زیارت کسی شد حال کرده باشد آری اگر کجی در شهری بتقریری دیگر مثل تحصیل علم سبب
 یا جزآن وارد شده زیارت قبول آنجا کند لا باس است که این سفر حاضر برای زیارت واقع نشده بخلاف سفر تجارت و طلب علم که از تقریر
 شارع و فعل اصحاب ثابت شده و لهذا داخل حدیث الاشد الرجال نباشد و سفر زیارت اگر چه فعل الاطلاق لغت شرک و معصیت نیست

و علی یا تقصیر نام ضاعده شده زیرا که زیارت کرده میشود بسبب بی خانه کعبه را و قصد کرده میشود بسوی وی و در قول وی هم قولی است
و دلیل است بر تکرار عمره و تبریکه نیست که زیارت در آن و نه تعدد بوقت و مالیکه گویند که زیاده از یک عمره در یک سال و استلال کرده اند باطل
نموده آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره را اگر از یک سال تا سال و یک و افعال آنحضرت نزد ایشان محمول است بر وجوب یا ندب و جواب داده اند که سلب
از احوال آنحضرت که بعضی چیز را ترک میاد و حال آنکه کردن آن مستحب می بود برای رفع مشقت از امت خواند آنحضرت بسوی عمره بقول خود
و ظاهر حدیث عموم اوقات است در شریعت آن و الیه و هم با جمهور و گفته اند که منسحب حج و قیل که ایام تشریق و قیل یوم عتقه و قیل مکر
اشهر حج برای غیر تمتع و قارن و انظر آنست که شروع است مطلقا و کردن آنحضرت آنرا در شهر حج را در قول یکراست است و در ایام مذکور
زیر که نبود چهار عمره او مگر در شهر حج که ما معلوم کردیم عمره را بعد در حجه الوداع بود زیرا که آنحضرت حج قرآن نموده که تا طاقت علیه لادله و الیه
من الایام الاجله و الحج الملبس لیس الا الحجة و حج میر و نیست و بیجا اگر حج تجمیع و حج میر گفته اند آنست که در وی از احکام
سنا می کنند و معده در باشد و این معصیت و رجوع انودی و اصح آنست که مراد بدان حجی است که هرگاه معقول افتد و اگر چه سبب قبول
همان است گفته اند و یکین فضل خدا و اسبب است گاهی قبول یکین از بند و می گذارد از تقصیرات وی و عفو میکند و گفته اند نشان حج میر
آنست که بهتر از آنکه رفته است برگردد و بسیار در آخرت و زاهد در دنیا و بعضی عود کنند احمد و عالم از حدیث حایر آورده اند که گفته
ای رسول خدا چیست ترجیح فرمود اطعام طعام و افشای سلام و در سندش ضعیفی هست و اگر این حدیث ثبوت رسد تفسیر بدان متبیین کرد
متفق علیه و درین باب حدیثیست که درین باب چهل حدیثی جمع کرده **و عن** عایشه رضی الله عنها قالت

قلت یا رسول الله علی النساء جهاد قال نعم گفت عایشه گفت ای رسول خدا هست بر زنان جهاد و این اخباری است که مراد
بدان جهاد است فزوه و آری هست علیهن جهاد بر زنان جهاد است که لا قتال فیها نیست قتال در آن گویا وی گفت ما جو فرمود
الحج و العمرة آن جهاد و عمره است و اطلاق لفظ جهاد برین هر دو مجاز است تشبیه جهاد و اطلاق وی بر آن یکجا معشقت است و در
قول وی لا قتال فیها الضلح مراد است و دیگر آن خارج شد از استعاره بودن جواب از اسلوب مکرم است رواه احمد ابن حنبل
و اللفظ له ای این واجب و اسناد صحیح و در حج زن شرط است و وجود زوج یا محرم که همراه باشد از جهت نبی آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم حدیث ثقیفین از مسافرت زنی که زوج و محرم با خود ندارد الا آنکه شافعی منعی نبی خوف فتنه نمیده است و جهاد از نسو و ثقات
بجای محرم ساخته است و اصله فی الصحیح یعنی صحیح بخاری و این عبارت صنف مفید آنست که چون لفظ صحیح مطلق آید مراد بدان
بخاری باشد زیرا که در فو کمل و صحاح اوست و لفظ وی این است که گفت عایشه بنت طلحه گفت ام المؤمنین عایشه بنی سقری کردیم آنحضرت را
در جهاد و این از علمیه که اگر نریزید بجهاد فرمود و جهاد شای اطاعت از آن است یعنی این است زنان که حج میروند و این حدیث که جهاد را بجهاد و فرمود
گفت عایشه ای رسول خدا می بینم جهاد را افضل عمل را پس جهاد کنیم فرمود لیکن فضل جهاد حج میر و است و اطلاق روایت احوال و او آن
که حج و عمره قائم جهاد است در حق زنان و نیز افاده آن که در که عمره واجب است مگر از حدیث حایر که بیاید معلوم میشود که مندر است **و عن**

جابر بن عبد الله رضي الله عنه قال انی النبي صلى الله عليه وسلم اعرا بی فقال یا رسول الله اخبرنی عن العمرة و بیحه
فی فقال لا فان بعض خیر لك آمد باین نشینی رسول خدا را پس گفت ای رسول خدا خبر ده مرا از عمره که آیا واجب است آن فرمود واجب
و عمره که نبی تو میر است ترا از نبی بیخ عمره نیست بسوی اعراب که ساکنان بادیه و طالبان ساقط غنیمت و کمال اندر بر است که از عمره بیخه

یا زوالی ایشان و عمری کسی است که منسوب باشد بسوی عرب و جمع ادعاب است و جمع اعراب است و جمع اعراب را عارب هر دو باید و غیرت عمره
والاست بر ندب و ویرانگی غیر ستویة الطرفین است تا آنکه باشد از بیح و اتیان باین جمله دفع توهم تردد و اوست میان اباحت و ندب
و تخی که واجب نشده بلکه ظاهر در اباحت است زیرا که اصل جهن است پس باین جمله مندوب بودن او بیان فرمود و راه احسان الترتیب
مرفوعا و البیهقی و در سندش حجاج بن ارمطه است و او ضعیف است گفت بهیقی محفوظ از جابر و قوف است و الراشح و قفقه علی جابر که
رواه ابن جریر و غیره زیرا که اعرابی از وی سوال کرده وی ازان جواب داده و اجتماع در وی سرچ نیست و مروی است از جابر
و در وی ابن ابی عمیر ضعیف است و آخرجه ابن عدی من وجه اخر ضعیف زیرا که در سندش ابی عمیر است و او را کاذب گفته اند و بهیقی
ازان ایست که تصنیف کرده اند در احکام مخبره و اساسا ندب فعل کرده اند و بهیقی از ترمذی و تنبیه کرد و ثعلف امام پانک در تصحیح وی نظر است زیرا که اکثر
بر تصنیف حجاج اند و اتفاق بر اندر بر کوی مدلس است و گفت ذوی الایمان نیست که اعتبار کرده شود و کلام ترمذی در تصحیح من وجه اتفاق کرده اند
صالح بر تصنیف وی مثل آمده و ابن المساک و ابن همدی و یحیی القطان و یحیی بن معین و احمد بن حنبل و غیره و ابو طاهر و ابن جریر و غیره
که آن مذکور باطل است و در سبل گفته و فی الباب احادیث لم نقر بها حجة و نقل کرد ترمذی از شافعی که نه لیس فی العمرة ثابت است انما
تطوع و فی ایجابها احادیث لا تقوم بها الحج کما حدیث عائشة الماضی انتهى **وعن** جابر بن عمر و روایت است از جابر بطریق رفع
الحج و العمرة فیضستان حج و عمره و در فضیله اندیش اگر ثابت شود این حدیث نامضی باشد بر ایجاب عمره و هر گاه مصنف در اینجا ذکر خبرین
این حدیث کرده و ذکر کرده و ان و لیکن در تمحیص گفته اگر چه ابن عدی و البیهقی من حدیث ابن ابی عمیر من خط جابر و ابن ابی عمیر ضعیف
و قال ابن عدی ابو غیر محفوظ و خطا و اخرجه ايضا الدارقطنی من حدیث زید بن ثابت بزيادة ولا یفرک بها جمادات و فی احدی طرق ضعیف
و انقطع فی الاخری و هو البیهقی عن زید بن ثابت من طریق ابن سیرین موقوفه و اسناد صحیح و صحیح الحاکم انتهى و در حدیث ابن مسعود است
مرفوعا که فرمود و اتخضرت متابعت کنه میان حج و عمره یعنی بکنه هر یکی را بعد دیگری ایس بدستیکه آنها دو میکنند فقر و گمانا ان اینجا که
دو میکنند و نه آنگه یکی را و چون را و راه ترمذی و السنائی و احمد و ابن ماجه و چون اوله ایجاب عمره و عدم ایجابش بخلف آمده
علی بن عمر و وی سلفا و خلفا مختلف اند این عمره موجب رفتن رواه عنه البخاری تعلیقا و وصله عنه ابن خزيمة و الدارقطنی و علی بن ایش عمن
ابن عباس انما القرینتا فی کتاب العدد و انما الحج و العمرة و وصله عنه الشافعی و غیره و تصریح کرد بخاری اوجوب رجوع بکبر و انما القوف فی
باب وجوب العمرة و فصلها بقدره یحیی بن عمر و ابن عباس آورده و استلال کرده اند و دیگران بر وجوبش بی حدیث حج عن ابیک و اعتمر و ابن
حدیث صحیح است محمد الترمذی و رواه انما شافعی گفته لا اعلم فی ایجاب العمرة و جو من و یابود و احمد و الاصمعی و یحیی بن زید و حنفیه و نافع و ابن
الاول و لیکن در عانگیه گفته الترمذی منته و لیست بواجبة و اما استدلال بقول تعالی و اتکم الحج و العمرة من باب جابش است که آیت سفید
و وجوب تمام است و این اتفاق علیه است بعد از امر عمره و اگر بطریق تطوع باشد و اطهر روایت از شافعی است که نه نفس است و سبل گفته لا اله
لا تدفع عند التحقيق علی ایجاب الذی الاصل فی امره استی گویم جماعتی از اهل حدیث اوجوب وی گرفته من هم حلق و الثوری و الزی و مروی است شغل
بوجوب عمره از علی و عائشه و زین العابدین و طاووس و حسن البصری و ابن سیرین و سعید بن جبیر و مجاهد و غیره و ابو الراجح **وعن** انس
رضی الله عنه قال قبل یا رسول الله ما السبیل قال الزاد و الراحلة گفت انس گفته شد ای رسول خدا چیست مراد
بمسبیل و قول تعالی من استطاع الیسعیلا فرمود توشه یعنی آنقدر که در رفتن و آمدن او را و عیال او را کافی باشد و اصل یعنی

سوارى که بران سوار رود و آید و رخصتی گفته معبر در زاد و راه را آنست که فاضل از حواجج ضرورى باشد مانند دين و نفقه سیکه نفقه او قطع
و بیع سکن و عید که بآن محتاج باشد ضرورىست و کسی که در میان می و مکّه حد سفر نیست و توقّف نشی دارد در اصله در حق او شرط نیست
زیرا که عرف آنرا استطاعت می شود انتهى و راه الدراقطنی و البیهقی و صحیح الحاکم و قال صحیح علی شرطها و البیهقی ایضا من طریق
سعید بن ابی عمرو یعن ابی قتاده عن النسن عن النبی صلی الله علیه و سلم و الراحم ارساله بیقی گوید الصواب عن قتاده عن الحسن
مرسله صنف گفته یعنی الذی اخرجہ الدراقطنی و سندہ صحیح الی الحسن و الاربی الموصول الا وها و روایت کرده است آنرا حکم از حدیث
حاجان سلمه از قتاده از النسن نیز مکرر راوی از حاد و ابو قتاده عن عبد الله بن اقرح را می ست و ابو حاتم گفته یی مکرر الحیث ست و رواه الاش
واضح الترمذی و ابن ماجه و الدراقطنی من حدیث ابن عمر ایضا ای که اخرجہ غیره من حدیث انس و فی اسناده ضعف و اگر چه
ترویج گفته که حسن ست زیرا که در وی ابن ابراهیم بن زید الخویری ست احمد و نسائی گفته که وی مشرک و الحیث ست و رواه ابن ماجه و الدراقطنی
من حدیث ابن عباس و سندش نیز ضعیف ست و رواه ابن المنذر من قول ابن عباس من رواه الدراقطنی من حدیث جابر بن حدیث علی بن ابی طالب
علیه السلام و من حدیث ابن مسعود و من حدیث عاصیه و من حدیث عمر بن شعیب عن ابیہ عن جده و جملتی وی ضعیف ست عبد الوحید گفته
طریق کلمات حقیقه و ابو بکر بن المنذر فرموده نا ثبت الحیث فی ذلک سند او اصحیح من الروایات روایت الحسن المرسله و رفته است باین تغییر
اکثر است پس او شرط ست مطلقا و اصله برای کسی که خانه او بر مسافت ست از مالک آمده که اگر قوت پای داشته باشد را حدله شرط نیست
مقتول یعنی یا تو که رجلا و نیز گفته که سوال عادت او ست لازم ست و راجع و اگر چه او داشته باشد ولیکن آنچه بران دلیل دالست اعتبار
و راجع هم دوست شیخ الاسلام بن تیمیّه گویشرح عدم بعد در احادیث زاد و اصله گفته که این احادیث سند اند از طرق حسان و مرسل و موقوف اند
و لالت میکنند بر نیکه نا واجب او و اصله ست با وجود علم آنحضرت صلی الله علیه و سلم باینکه بسیاری از مردم قادر اند بر پیاده رفتن و نیز حق رجا
فرمودن است طایع الی سیدنا یعنی قدرت متبره و جمیع عبادات و آن یا خلق گفت ست یا قدر زائد بران پس اگر اول معتبر باشد احتیاج باین
قد نیست چنانکه نیست احتیاج بسوی آن و صوم و صلوة باین معلوم شد که متبره زائد بران ست و نیست آن گویا و نیز حج عبادتی ست
که اقفاست و ران بسوی مسافت پس و پیش نیز مقتضای بسوی ملک او و راجع بهججه و دلیل صلی قول وی تعالی ست و لا علی الذین
لا یحیون یا یفوتون حرج الی قوله و لا علی الذین اذا ما التواک تخلفهم الا ینتی و مذمب این بن زید و عطاء و مکره و جماعتی از البعین آنست که
استطاعت عبارت از صحت ست لا غیر لقوله تعالی و تزد و و فان خیر الزاد التقوی زیر لالت تقوی و این آیت غمست بر زاد و جواب او داند
که اینم از نیست چنانکه سبب نزولش ال ست بران و حدیث باب لالت میکند بران که مراد از حقیقت او ست و این حدیث اگر چه طرق
ضعیف ست و اکثر ترویجی ضعیف می کنند متوکلی و زیل الا و حاتم گفته اند اما طرق بعضها اتوی بعضی علی الحاجج باقی و مراد بران
کفایت فاضله را کفایت عمل ست تا خود و قول صلی الله علیه و سلم کفی بالمرء انما ان یشیع من یعول اخرجہ ابو داود و صحیح مجزی ست و اگر چه
مال حرم باشد ولیکن آنهم میشود و زود اگر گفت احمد مجزی ست غزالی و راجع گفته شروط و جمیع حجج نیز ست اسلام عقل و حریت و استطاعت
و هر که لازم شد و راجع فرض لازم شد و راجع عمره استی گوید و من طریق نیز داخل ست و استطاعت و معتبر دران غالب ست غالب دلت
که و بر صوم سوار شوند سلاست ست و خوف علم هم دارد عقل و تحقیقی گفته از انجلمان طریق ست از قطع طریق و سباع و نایا فطن طما
و آب و نیاوضی که مسافر دران محل میکنند آب را از ان مواضع و نایا فطن علف و مر اهل انتمی و دلیل بر جواز سفر و یا کوب صحایب ست

در حجت عیسه و تقریر آنحضرت ایشان را بران و کثرت ذکر امتنان پیش میبرد و جویان گشتی همان و در حدیث آمده خیار شما آمان آنکه گشتی
ایشان ابریم زوده **وعن** ابن عباس رضی الله عنهما ان النبی صلی الله علیه وسلم لقی هرکبا بالرحاء بصریکما
آنحضرت پیش از سوار ساری چند را در دروازه افتخار و سکون و او و جوی محل نام جانی است بر سر مدله از مدینه مطهره قاضی عیاض گفته
بجمله که این پیش آمدن و در شب باشد و باین حجت آنحضرت را نشناختند و گفتم که در روز باشد و آنحضرت را پیش ازین ندیده باشند
و هرکب بفتح را و سکون کاف جمع را کب است فقال من القوم پس گفت آنحضرت کیستند این گروه قالوا المسلمون گفتند مسلمانانیم
فقالوا من انت پس گفتند تو کیستی فقال رسول الله فرمود منم پیغمبر خدا فرمودت الیه امراته صبیابن بر داشت بسوی آنحضرت
و پیش آوردن زنی کوکی را فقال هذا حج پس گفت آن زن آیا این کو که اگر حج کند ثوابی و اجری هست با وجود آنکه بالغ نیست
و حج بروی فرضه قال نعم و اما حج فرمود آری مرا و ثوابی هست و ترا هم که او را بر سید اری و غنماری یکینی اجری و ثوابی هست
یا محبت آنکه ازین حکم سوال کرد یا بسبب هر دو امر اخرجه مسلم و اما کف فی الموطا و ابو داود و النسائی و ابن حبان و له الفاء عند ام
ورواه الترمذی من حدیث حابر و استغربه این حدیث دلیل است بر صحت حج صبی و انعقاد وی برابر است که میزبان باشد و ولی وی از
طرف وی آنچه حلیج میکند عمل آن را و باین فتاوا جمهور و لیکن ابن حج مجزی نیست از حجة الاسلام بلکه واجب است بروی حج چون بالغ گردد
حدیث ابن عباس ای غلام حج یا بدو بلغ فلیعجل فی اخراجه المحدث الفاضل المقدسی من حدیث وفیه زیاده قاضی عیاض گفته
اجماع کرده اند بریکه مجزی نیست از وی چون بالغ گردد از فرض اسلام گرفته شده که اگر از فرضه اخراجه فرموده پس باین است که آن
حج است و متبادر از حج عند الاطلاق چیزی نیست که سقط واجب باشد ولیکن علماء مختلف و ی رفته اند و مذرب گردوی انما بل مع منع صبی
از حج ثوابی گفته و این مرد و دست الفتا کرده و شود بسوی آن بنا بر فعل آنحضرت و اصحابی و ای جماع است بر خلاف وی و ولی که از طرف صبی
غیر منجز احرام می بندد کسی است که ولی مال او باشد چون پدر و جد و وصی و محسوب از طرف حکام و انما اتمم حج نیست احرام وی از طرف او اگر
آنکه وصی وی باشد از جانب وی یا محسوب از جهت حکام و قبل صحیح است احرام او و هم احرام صبی و اگر چه آنرا از ولایت ملل نباشد و صفت
احرام وی از طرف وی این است که گوید بدل خود که گردانید ما و را محرم انتمی از نسل الاطهار بعد از احادیث باب احتکاف علماء گفته خود من
مجموع ذوالاحادیث از صحیح العصبی و ذوالیخبر عن حجة الاسلام ابو داود و ذهابوا فی تعیین المصیر الیه جماعین الاوله انتی و آخره و این است
از ابن عباس رضی الله عنه قال کان الفضل بن عباس ردیف رسول الله گفت بود فضل بن عباس ردیف آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در رجب و ادوا و این ردیفی بود و بود فضل در غایت حسن جمال و جوانی و خوبی قیامات امراته من ختمت پس آمدن زنی از قبیل
ختم بفتح مجمر و سکون مثله و فتح مملو اکثر زمان این قبیل صاحب حسن جمال می باشند فجعل الفضل یبصر الیهما و نظر الیه پس
نظر کردن گرفت فضل بسوی آن زن و دیدن گرفت آن زن بسوی فضل یعنی هر یکی را نگاه میکرد و چشم در یکدیگر دو وقت فضل را شاد
جمال او داد و نگران شد و آن زن نیز دیدن حسن فضل نگاه میباید و کرد و گذاشت و این سلطان ازین حدیث جواز فضل بسوی اجنبیه زده است از
فتنه استنباط کرده زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن زن را حکم خطبه و بیکر کرده و اگر نمی فهمید عباس که نظر باز است سوال نکرد و اگر از فتنی
آنچه عباس فهمید آنحضرت تقریر نکرد و او را بران گذاشت فی التخیص و جعل النبی صلی الله علیه وسلم یصرف وجه الفضل الیه
الشق الاخر و شروع کرد رسول خدا که بر یکدیگر و اندید روی فضل را بسوی جانب دیگر آن زن را نظر نکرد و نهاد دست چپش را بر فضل

بن عباس می فرماید گفت کردن و اورا در روایتی آمده پس گفت عباس ای رسول خدا چرا بر می تابی گردن بسپرد خود را فرمود ای شیطان اسلطان
بر منی آورده و در آینه است در گد و پوست ایشان بقلب یاد رسول الله ان فريضة الله على عباده في الحج اوحيت الي
شيخنا اكبر ابا پس گفت ان زن ای رسول خدا بر سنی که فرض خدا بر بنده گان او در حج گذاردن دریافتی هست پدر مراد را یکبار بر کسبت
و ضعیف است بمیکند لایشت حل الی الحلة نمی تواند بر جای ماندن بر شتر سواری و در بعضی الفاظ و آیه اگر بر بند مادر و آیه
بروی اینی از آن که در بعضی گفته و از آنجا قوت ثبوت بر احد است بغير مشقت شدید زیرا که چون سالک عند ثبوت بر احد نظر کرد و آنقدر
صلی الله علیه و سلم از وجوب سباحت بنیات استقال فرمودند و بر او واجب شود چون قائم بیاید و این فیه را درین سلسله نظر است زیرا که
خدا ی تعالی میفرماید پس علی الاشی حرج الایه و آیه اگر چه در جاد است در حج نیز تسک بآن میتوان نمود باینکه سفر است ای افواج
ای حج که من از جانب منی قال نعم فرمود آری بکن و حج گذاردن از جانب غیر اگر فرض باشد جائز است نزد حج اگر فروید و بجز آنکه در
و امکن آن خیر را و نفع کند و بعد از موت اگر وصیت کند و اگر نقل است جائز است با وجود قدرت مطلقا و در بعضی روایات آمده که گاه
والدین جائز است بی لغوی دلی نیست و ذلک فی حجة الوداع و این با جرح و حجة الوداع بود و دلیل گفته و دلیل دلیل است
بر آنکه مجزی است حج از سکنه چون بایوس باشد از قدرت برج بذات خود مثل شیخون که زوال آن بایوس است و اگر عدم قدرت
انصت مرض یا حیوان است که امید بخشش است یعنی هیچ نیست و ظاهر حدیث باز یاد است در آنست که لا بد است و صحت حج از دو چیز
عدم ثبات بر احد و خشیت خرا از شدت پس سبک شدت مضار نیست همچو قادر است بر محض و مجزی نیست حج غیر از طرف منی و گفته اند
ما خود میشود و از حدیث اینکه بکن حج از طرف غیر ترعا کند که اورا حج از طرف آن غیر لازم که اگر چه بر روی واجب نیست و بقیس است
که آن زن بیان نکرد که پدرش استطاعت نداشت و آنحضرت تفصیل از آن روی است و در و کرده اند باینکه نیست و حدیث هر
اجزائه وجوب و تعرض نکرد بان و جائز است که شناخته باشند آن زن و وجوب حج بر پدر خود چنانکه دال است بر آن قول منی ان فريضة الله على
عباده فی الحج و این عبارت دلالت میکند بر علم بی شرط و دلیل و وجوب که آن استطاعت است و اتفاق کرده اند آنکه قابل اند از جایی حج از غیر
غیر بیک مجزی نیست مگر از موت یا عدم قدرت از خیر و آنند آن بخلاف نقل که مذکور است و ابو صفیه جواز نیابت است و آن را غیر مطلقا
بنا بر توسع در نقل است و مذکور است بعضی آنست که حج از فرض غیر مجزی نیست هیچیک را و این کلمه خاص همین آن بود و اگر چه اختصاص نقل
اصح است ولیکن استدلال کرده اند باینکه کسروی است و درین حدیث لفظ حجی محد و لیس ملاحد بعد که فرموده اند این را باینکه این
زیادت مروی است بنا بر ضعیف بعضی گفته اند مختص است بولد و جالبش آنست که قیاس بر روی دلیل شرعی است و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم تنبیذ فرمود است بر علت بقول منی الحدیث فدين الله ان بالقضاء ما فی فی پس آنرا درین قرار داده و این صحیح است که گفته اند
آنرا غیر ولد الاتفاق متفق علیه و اللفظ للبخاري و درین حدیث روایات دیگر است در بعضی وی آمده که سالک مرزی بود و اول
آن حج از طرف مراد مذکور پس جائز باشد بعد و قصد و آنرا روایت است از ابن عباس رضی الله عنه ان امرأة من صحبة جئنا
الی النبی بدر سنی که در فی باز قیاسیه بمینه بعضی روایات باو شنیدیم تخانیه نام قبیل است آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت
واقف نشدم بر نام وی و نام مادر وی فقال ان ای نذلت ان حج فله حج حتی ماتت افاجع عنها بدر سنی که مادر من مذکور
و حج کند پس حج کند و آنکه در آیه پس حج کن من از جانب منی قال نعم حجی عنها فرمود آری حج کن از جانب منی ای را بیت لوکان علی احد

در کتب فاضله آمده که اگر کسی بود برادر تو دومی یا یای بودی تو که میگذاردی و امیر را آفتوا الله قاله الحق بالوفاء
 بگذرد و ما خدا را پس خدای تعالی سزاوارترست بوفادارند حق و ی شایخ در ترجمه گفته درین صورت نیز جایز نیست مگر بصیت
 و اتفاق و این مذهب است و نزد شافعی هر کرم و در گرون دی حق خداست حج یا غیر حج واجب است قضای آن از راس مال و
 مقدم بر وصایا و میراث استی گویم در بیل است که حدیث دال است بر تنجیح از نیست بر ابرست که وصیت کرده یا نه زیرا که واجب است تحقیق
 درین طهارت و همچنین سائر حقوق مالی از کفار و غویا و باین فستاد این عباس زید بن ثابت و ابوهریره و شافعی و واجب است اخراج ابرست
 از راس مال تر و ایشان و ظاهرش آنست که این مقدم است بر دین آدمی و هو احد احوال الشافعی نیست این معارض قول و ی سبحانه
 و آن نیست لایانسان الا ما سی زیرا که این عام است حدیث آنرا خاص کرده و این در حق کافرست و گفته اند لام آیه یعنی علی است ای نبی
 علیه السلام و لم یستأیم و قد یسقط القول فی هذا فی جاشی خود النمار و اة البخاری حدیث دال است بر آنکه تا در حج چون میرود و حج
 و ولده و اطرافش حج میکند بخیری باشد از وی و بهمان نفس دی اگر حج کرده است از طرف خود زیرا که آنحضرت از وی نیز سید که توجع نظر خود کو
 یان و وصیت آنکه تشبیه کرد آنحضرت او را بدین و قضای این از طرف غیر قبل از دین خود جایز نیست و در کرده اند بعدیش شریک دال است بر
 عدم اجز اگر حج خود نکرده است و اما سلب این پس غیر از ترست او را صرف مال خود و درین غیر حال آنکه خودش بدین مطالب است و در حد
 و دلیل است بر شریعت قیاس و ضرب ثل تا واقع باشد نفس ساسع و تشبیه محمول الحکم معلوم زیرا که قضای دین از نیست معلوم بود
 از و ایشان و لهذا الحاق بدان تحسن افتاد و ترجمه و ایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ایما صبی حج تریبع الحنث فعليه ان یحج حجة اخوی هر که ام کو دل که حج کرد پسترسید بلوغ را پس لازم است
 بروی اینکه بگذارد حج دیگر خنثی که بر سکون و نفع معنی انهم را او آنست که تا آنجا رسیده که بروی انهم بنگارند یعنی بالغ باشد آن اطفال گفته
 اجماع کرده اند از فتوی بر سقوط فرض از صبی تا آنکه بالغ شود و لیکن معذرا که حج کند نطفی باشد نزد جمهور و ابوحنیفه گفت صحیح نیست احادیث
 و لازم نمیشود و او را پیری از مسهرات احرام بلکه حج و ی بطریق تدرب است و تقدم الکلام فی ذلک و ایما عبد حج فترحق فعليه
 حجة اخوی و هر چند که حج کرد پسترسید آنکه کرده شد پس بروی است گذاردن حج دیگر و باین رفتانده خفید و اة ابن ابی شیبة و ابن خنثه
 و الاصح فی سنن الاعمش و انما لم یحج بخصیص فی التاریخ و البیهقی و رجاله ثقات الا انه اختلف فی رفعه و رجال سند
 ثقات مگر آنکه اختلاف کرده شده است در رفع آن و المحقق انه موقوف و محفوظ نزد جمیع آنست که موقوف است بر این عباس
 ابن خنثه گفت صحیح موقوف است و محمد بن اکام نیز است در رفع و وقف وی و اخری که کابن عدی من و ایتة عن شعبة یقولی قلت سقرو
 رفع ابن محمد بن المنهال و رواد الثوری عن شعبة موقوف فاصنف و تلخیص گفته و این نزدیک اسمعیل و خطیب از ابن شریح
 از زید بن زریج است بطریق متابعت محمد بن منهال و یو میحت رفع او است انچه روایت کرد ابن ابی شیبة در صنف خود از ابن عباس
 گفت احتفظوا عمنی و لا تقولوا قال ابن عباس و ظاهرش اینست که را در رفع کرد و ولید ثانی کرد ایشان را نسبت نمودن آن بسوختن
 و درین باب است از جابر بن زید بن عدی و سند ضعیف است و اخری ابو یوسف و فی المراسیل و در وی یک ادوی متمم است و احتیاج کرد
 بدان احمد و روایت کرد محمد بن کعب القرظی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اری ابن احد فی صمد و المؤمنین ایما صبی حج یا بل
 فأت اجزه فان ادک فعل الحج و شد قال فی العبد رواد سعید بن منصور و روی الشافعی حدیث ابن عباس آیه تمییز گفته رسول چون عمل کند

باب فضل الحج ومن فرض علیه

بر آن صحاحجت است بالاتفاق و معنی این مجمع علیه است زیرا که وی از اهل عبادات است پس حج از وی صحیح باشد که محرمی نبود زیرا که اصل
از منوط این بود که فعل آورده و بهم روایت است از ابن عباس رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
يخطب فقلت شنيدتم رسول خدا را خطبه میگفت يقول میفرمود که لا يخلو رجل بامرأة أبداً بأكبر خلوت نسأله من ذی بازنی یعنی
زن بیکجا نه خواه جوان باشد یا پیر و این اجماع است و وارد شده که ثالث این هر دو شیطان است و آیا غیر محرم قائم محرم درین
امر می تواند شد یا نه بطوریکه همراه این هر دو کسی باشد که معنی خلوت را ائمه گردانده ظاهر آنست که می تواند شد زیرا که معنی مناسب نمی خواند
ایضا شیطان است فتنه را میسران هر دو خلوت در لغت بمعنی تنهایی ساختن است و معنی آنست که با کسی باشد با وی محرمی و محرم کسی
که کجای با وی جائز نشاید باشد اما خواه جوان باشد یا پیر و در بعضی روایات فتیه آمده است که اگر با وی زنی باشد که بروی و فوق و تحت و جلیج
و تحت است جائز باشد و بعضی گویند زن باشد مستعد ده ثقات و یا یک زن و اینست بمعنی گویند در هجرت از او عریض صحبت شرعیست
زیرا که اقامت و رانجام محرم است فقال گفته اند بستم از محرم عملاً بلفظ الحديث ولا تسافر المرأة الا مع ذي محرم و باید که سفر کند
مگر همراه محرم و اصل در نمی تحریم است و این بطلان است و قلیل و کثیر سفر و وارد شده اند احادیث مقیده این اطلاق مگر آنکه الفاظ آنها
مختلف است و لفظی الا تسافر المرأة مسیوة لیلۃ الا مع ذي محرم و در لفظی فوق ثلاث و در لفظی مسیوة یومین و در لفظی ثلثة اسیال و در لفظ
برید او و لفظی ثلثة ایام و قوی گفته اند از تجدید ظاهر وی نیست بلکه هر ساف که نامیده شود سفر زن منی عند است از آن مگر با محرم
و وقتی تجدید از امری واقع بوده است پس عمل محرم آن توان کرد و علمای ادرین جافصل است گفته اند جائز است سفر زن تنها در هجرت
از او عریض و مخافت بنفس خود و برای قضای دین و روزه و ولایت و رجوع از نشوز و این مجمع علیه است و اختلاف کرده اند در سفر حج و حب
جمو که چند جائز نیست زن جوان را مگر با محرم بفعل کرد اگر آبسی از شافعی که سفر کند تنها وقتی که طریق مامون باشد و لیکن بولی بر قول
ناقص نیست ابن قتیبه العید گفته قوله تعالی و لد علی الناس حج البیت عموم است شامل رجال و نساء و قوله لا تسافر المرأة الا مع ذي محرم
عموم است برای انواع سفر و هر دو عموم معارض یکدیگر را ندیش سبیل ترجیح است میان هر دو جواب میدهند که احادیث نمی زن از سفر
مگر با محرم خصوص عموم آیت اند بترجیح عام است از پیر و جوان جماعتی از ائمه گفته اند که پیر از ال اسفری با محرم حج جائز است و گویا ایشان نظر بر
معنی کرده عموم را بخصوص کردند و قیل نیست تخصیص بلکه عموم و خصوص است و جائز داشته اند بعضی اقامت نسائی ثقیات بجای محرم
بدلیل افعال صحابه لیکن ناقص نیست حجت بر آن زیرا که اجماع نیست و گفته اند جائز است او را سفر اگر باشد با حشم و اوله دال نیست بر آن
فقام رجل پس ایستاد مردی مصنف گفته واقف نشدم بر نام وی فقال یا رسول الله ان امرأتی خضت حاجۃ فیس گفت
ای رسول خدا بدرستی که بیرون آمده است زن من قصد کننده خانه کعبه را وانی الکنتب بضم همزه و سکون کاف و ختم تالی اول و کسر تاء
ثانیه و سکون بائی غنة فا کذا و کذا و بدرستی که من نوشته شده و ثابت کرده شده است نام من در دیوان در جنگ چنین و چنین یعنی نام مرا
باجاءه که جنگ کافران و غیره و نوشته اند که همراه ایشان بغیر از این پیش چکار کنم جهاد و روم و زن را تنها بگذارم که حج رود یا نه
ازن ورم قال انطلق لحج مع امرأتک فرمود بر این حج کن با زن خود زیرا که خانیاں بسیارند و با زن تو حج کو کسی نیست که برود متفق
علیه و اللفظ مسلم اما اصحاب این حدیث اندک کرده که تفرج را با زوج برای حج بیرون آمدن و نیست چون با غیر این که همراه نباشد و غیره
نقد و اجاب نیست و امر را بر مذبح عمل کرده اند اگر چه عمل بر آن بی قرینه نباشد و قرینه در اینجا قاعده دین است که در هیچیک بطل منافعی نمود

که از ابله شام ندی اعلیٰه و کرده و کسی که ندیده پس در میان دو عیم معارض یکدیگر انداخته و گفته و حاصل میشود انشکاک باینطور که قول هر یکن
 مفسر قول است وقت لایله بنیضه اعلیٰه و در ابله مدینه سکته او بیند و هر که سالک طریق میقات آنست است و بر حقیقت ایشان گذشته است
 گویم اگر صحیح شود حدیث و در آنکه آنحضرت توفیق کرد برای ابله مدینه و کس که ندیده اند برایشان ذوالعلیفر را ظاهر شود که چندی میقات شامی است
 چون به مدینه نیاید زیرا که این نه اتمیت محیط بیت اند و هیچ احاطه با حرم و هر که بگذرد بجای از حرم لازم آید و از تعلیم حرمی و اگر چه
 بعضی جواب وی دور تر از بعضی باشد معین اراد الحج و العرفه از کسانی که راه کرده اند حج و عمره را و از این حدیث معلوم میشود که هر که
 از میقات بگذرد بی اراد حج و عمره لازم نیست و از احرام برای دخول که صحیح از مذہب شافعی همین است و داخل شدن بر غیر احرام
 و با اتفاق ثابت است حج و عمره نزد قائل و وجوب وی بیکبار واجب است پس اگر بر داخل حج و عمره واجب گردانیم اگر از نزدیک و از اجتناب
 و در حدیث جابر است که در آمد آنحضرت روز فتح مکه و بود بر وی حمامه سیاه بغیر احرام راه سلم و النساء و فی الباب عن انس عند احمد
 و البخاری در تخیل الا و لا گفته مسلمانان در آمد آنحضرت بلکه آمد و شنیدند و مذبر برای حجاج خود و حق قول نیست که امر کرده باشد کسی را از اینها
 با حرام قصه آنحاج بن عطاء و کذا قصه ابی قتاده لما عقر حمار الوحش داخل المیقات و هو حلال و قد کان ارسله لغرض قبل الحج فادارته
 لا ینبئ الحج و العرفه فقید صلی الله علیه و سلم مع القیدی لعدم الوجوب من منع تعاقب البراءة الاصلیة الی ان نعوم و دلیل نقل عن ابی استخ
 و زخرفه و رواست و آمدن مکه بی احرام اگر چه اراد حج و عمره ندارد از جهت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم تجاوز کند میقات را حج اگر احرام
 و این حدیث مطلق است مقید با راد حج و عمره و بلکه وجوب احرام برای تعلیم این بقعه است پس بر اوست حاج و عمره و برایشان و اما هر که داخل
 میقات است و اراد حج و عمره است دخول مکه بی احرام برای حاجت خود زیرا که در آمدن او مکه بسیار میشود و در ایجاب احرام بر راجع است پس عالم
 حکم ابله است که ذاتی الهادیه و رسول گفته هر که جائز میگوید تجاوز میقات بغیر احرام اگر برای ابل حاجات بخواهد پس ابل او آنست سلف است و انقوم
 بهما تجاوز کرد و باید که با راد خود نیست حج نسک اگر حج و عمره ندارد و تجاوز کند از میقات بغیر احرام چه ظاهر شود و اراد حج و نسک وی
 احرام بپندد و از جای که راد کرده است و لازم نیست و اراد کردن بسوی میقات انتی و الله اعلم و من کان دون ذلك فمن حیثه انشا
 و کسی که باشد و رای این مواضع پس احرام بپندد و از جای که انشا کرده است احرام را با ابل خود یا وطن یا از غیره و در روایتی باین لفظ است
 پس کسی که باشد و رای این موضع داخل آن پس احرام وی از جای است که در اینجا ساکن است همچنین همچنین حتی اهل مکه من مکه
 ما که ساکنان که احرام بپندد از مکه و این مخصوص است حج و از برای عمره ابل مکه از زمین جل احرام بپندد و الا آنست از موضعی است که نام
 او تعلیم است و این موضع قریب ترین مواضع است مکه و عایشه از همین جا برای عمره احرام بست و آنحضرت در اینجا موضعی است
 که او را سجد عایشه بگوید یعنی جای که عایشه نماز کرد و احرام بست و بعضی گفته میقات احرام عمره در جی که مکه خارج حرم است
 موافق میقات حج است و میقات احرام عمره کسی که در حرم است محل باشد بدلیل حدیث شیخین که آنحضرت عایشه را بعد قضای حج بپند
 فرستاد و بنیم قریب اطراف محل است بلکه در آنحال وقت تنگ بود و آنحضرت عازم سفر بودند پس اگر احرام عمره در حرم میتوانست شد
 آنحضرت در میان وقتی تکلیف خروج بسوی محل نمیدادند آنست که گویم در سبیل گفته ابل مکه عاصم اندازد آنکه سکنه مکه باشند یا بخارج و بیرون
 بسوی آن و احرام برای حج بست باشند یا عمره و از اینجا معلوم شد که میقات عمو ابل مکه است مثل حج و همچنین قیام تارن را ایشان مکه

ولیکن **باب حج** که در این باب می آید که هر که را میقات عمر گردانیده باشد و جانش آنست که آنحضرت میقات عمر بهین مکه گردانید
 باین حدیث و اخبار این عباس هر وی است که گفت ای ابل که هر که خواهد از شما عمر پس باید که گردانند میان خود و میان او بطین محسب را
 و نیز گفت هر که را که گردانید ابل عمر خود گردانید و نیز آن آید بسوی تنعم و حجاب و زکرم مر را پس این بنام موقوف است مقام حدیث فوج نتوانست
 و اما آنحضرت عایشه را از فوج بسوی تنعم پس برای تلبیب قلب او بود و دخول در مکه و دعا لیکه مقهور است همچو دیگر مصوابات خود زیرا که وی
 احرام عمر بسته بود با آنحضرت مکه حاضر شد و در مکه و طواف نکرد و بیست چنانکه دیگر زنان گردانید که ایل یا رسول الله صیدر الناس
 بتسکین و اصدر بئسک قال تنظری فاخرجی الی التیمم فاحلی مندا حدیث و این محمل است که را در او و قشایه داخلین از صل بسوی مکه بمرور بود
 و نیست در وی دلالت بر آنکه صحیح نیست عمر مکه داخل برای سیکه در مکه باشد با احتمال مذکور مقام حدیث کتاب نتواند شد و گفت طاف و
 نغید انکم ساینکه عمر میگفتند از تنعم اجماعی باینجا معذب میشود گفته شد معذب چه باشد گفت زیرا که بیت و طواف را ترک میکنند
 و بیرون می روند چار بیل و می آیند چار بیل و درین مدت دو صد طواف میتوان کرد و هر طواف که کند عظم باشد در اجزای رفتن در غیری
 مگر اگر این کلام وی در تفصیل طواف بر عمر است تمام حرکت بعضی در عمر و در مکه بر طواف اختیار کرده اند و بعضی تمام طواف را اختیار کرده اند
 و نزد اصحاب صحیح عمری چون احرام آن را که بند صحیح است ولیکن لازم می آید بروی دم نه بار ترک کردن احرام از میقات در سبیل گفته می آید
 اینکه لازم دم هر وی بی دلیل است متفق علیه در مصفی گفته فائده توقیت باین مواقیت عدم تجاوز است از آن بغیر احرام پس اگر
 پیش از مواقیت احرام کند جائز است لیکن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا از فوجی المخلیفه اختیار کردند از مدینه پس از میقات مکه
 و افضل آنست که از اذل میقات احرام کند و اگر از آخر میقات احرام کند گناه نیست بروی و اگر از میقات بگذرد لازم است عود قبل از
 تلبس بئسک و اگر از نحو باغی است ظاهر آنست که دم لازم شود محمول این عباس من این منی منک شینا او ترک فلیه ق و انا همی گویم و به
 حال ناگ و ابو حنیفه و اشافعی و احمد و انجم و عطاء و عقیلیست بروی چیزی و سعید بن جبیر گفته صحیح نیست حج و اشافعی گفته اند پس
 اگر خود در بسوی میقات قبل تلبس بئسک سا قاطع شد از وی دم و چهار مصفی است و اگر برای گذشت که گذر بر میقاتی نذر و نزد یک محاذ
 میقات می آید که احرام نند و اگر محاذات کرد و بر میقات احتیاط آنست که از بعد میقاتین احرام نند و اگر از اقرب کرد و بعد لازم نیست
 زیرا که عمل ریخت شرع نموده است **و عن** عایشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم وقت لا هل
 العراق ذات عرق بدستیکه آنحضرت میقات گردانید برای ابل عراق ذات عرق را یکسری عین محمد و سکون را و بعد وی قافه مفتحت
 شرقی مکه بود و در حله وازی قرن عرق یکسری عین که بچند خزیر گویند و عراق بلاد معروف است طول آن از عبادان تا مومل و عرض آن از قافه
 تا حولان و تسمیه او بجراف بجهت آنست که این بلاد عراق و حله و قرات است و عراق ساحل بحر را گویند و راه ابل و اود و داللسانی و ابله
 عند مسلم من حدیث جابر و آن این است که گفت آنحضرت ممل ابل درینا زوی المخلیفه است و طریق دیگر محمد و ممل ابل عراق ذات عرق
 و ممل ابل بخفرن و ممل ابل بن طیم که آن را وایه شاک فی دفعه مکه را وای حدیث جابر شاک کرده است در رفع آن زیرا که
 صحیح مسلم است از ابی الزبیر که وی شنید جابر بن عبد الله را و پرسیده شد از ممل پس گفت شنیدم گمان میکنم و را که رفع کرد آنرا بسوی
 نبی صلی الله علیه و سلم پس جزم نکرد و رفع و قی صحیح البخاری ان عمر هو الذي وقت ذات عرق و در بخاری است بدستیکه
 عمر آنکس است که میقات گردانید ذات عرق را برای ابل عراق و لفظ وی این است که گفت عمر ابل بعمره و کوفه را که بهینید مقابل قره با

از راه خود پس محدود کرد برای ایشان ذات عرق را انتهى و مسلمانان اجماع کردند بر آن آبن تمیید و مستحق گفته نفس بتوقیت ذات عرق
در قوت مثل غیر خود نیست پس اگر بشدت رسد ببلع نباشد وقوع اجتهاد و عمر بر وفق آن زیر که وی موقوف بود بصواب و وی را
حدیث نرسیده پس اجتهاد کرد موافق نفس و مردی ست رفع آن بلا شک از حدیث ابی الزنبر از جابر بن زید این ماجه و رواه احمد و فوا
عن جابر بن عبد الله و ابن عمرو و سنا و ش حجاج بن برطاة سنت و رواه ابو داود و النسائی و الدارقطنی و غیر هم حدیث داشته
انصلى الله عليه وسلم لما ليل الحراق ذات عرق با سنا و جید و رواه عبد الله بن احما ايضا عنهما وقد ثبت عن سلمان عن كحول و عطاء
ابن تميم كوفيته الا ان ادرك الفوعة البعيدا و الحسن سبب العمل بمثلها مع تعدد ما وحيثما سنده و در سله من وجه شتى و عند احمد ابى داود
و الترمذى عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم وقت لاهل المشرك العقيق مفاست كروا نيدا ان حضرت سر
اهل مشرق عقيق را ترمذى گفته اين حدیث حسن است نووی گفته ليس كما قال زهير كذا رندش زيريد بن زباد است كه روايت ميكنند از محمد بن
بن عبد الله بن عباس را ابى بن كزيبه عقيق است اتفاق ثور بن حكيم كرده اند و روى غير واحد از ايمه مفسر و تخریص گفته در نقل اتفاق نظر است
كه ناخته ميشود از ترجمه روى او را علقى ديگر است كه مسلم در كنى گفته نديانم و اسماعيل از جردى محمد بن على انتهى و عقيق شقيق عين كسوفان
موضعى است قريب ذات عرق كه يقينات اهل حراق است ليكن پيش از عقيق است و عقيق هم نام وادى است بر سه ميل از مدية منوره و ظاهر
آنست كه آن را فرستد بگرانك از جانبى بابر موضع رسيد باشد و طبعي گفته صحاح آنست كه انحضرت صلى الله عليه وسلم بيان كرده اياش شفا
ميقانى بلكه امير المؤمنين عمر بن خطاب گفته كه حراق را خواستند مردم آنجا كه براى انسان ميقاتى است تعيين كرده اند امام شافعى گفته احرام از عقيق
هى بايد بست احتياقا و جماعين از حديثين و ابى جهم البكره اجماع كرده اند ابا عبد الله علم بريكه احرام اهل عراق از ذات عرق احرام شافعيان گفته
از ذات عرق گفته اند كه اگر بن حدیث بن عباس اصلى باشد منسوخ خواهد بود و زيرا كه توقيت ذات عرق در حقه الويل بود و عين اهل الكوفه و ذوال
اورا روايت حارث بن عمر سمعى كه گفت آدم انحضرت صلى الله عليه وسلم وادى دسنى بود يا عرفات و كرده بود و نماز و دم گشت پس عرق و عقيق
اعراب وى او را گفته ابر بن وى مبارك است گفت و توقيت كرد ذات عرق را بر ابر اهل حراق رواه ابو داود و الدارقطنى فاحسن و در حقه الويل
گفته اصل در واقعيت اين است كه چون آمدن بركه معطر در حالت نزول كه موقوفه كعبه و ترك علوانى نفس مطلوب است و در تحريك و رمي
بجستن احرام از بلخ و حرمي ظاهر است چه نظر بعضى از ايشان بر ساق است كه نه و رواه مستند او واجب شد كه اكنه معلومه را حول يكه خاص كنند
ناز انما احرام بست بايد و فانه كنند احرام را بعد از ضرورت كه ابر بن ابى جهم ظاهر بن مشهور باشد و بچي كه بنى خود را از اهل خاق و پاره ناست بايد
استفاد كرد شايخ انوار و كنم نو بيان واضح و اختيار كرد براى اهل مدية البعد و اقيمت از يركه مدية مدية و حى است و ما ز يايمان دارا و اجرة و او را
قريبه است كه ايمان آورده و سوره پس ايمان نداشتن انكه يا نيكه با فدا كرده شود در علای كانه و خاص كرده شود و نيز ايد طاعت خدا و نيز
اقربا اظهار است كه ايمان آورده زبان بر او اخصا و خاص كرد ايمان خود را بخلاف حوالى و طائف و پيامد و نيز آن كه نيست حرج و دران است

باب وجوه الاحرام و حفته

ووجه جمع وجه است و در ابدان انواع است كه متعلق است بان احرام و آن چه و عمره است يا جمعيه هر دو و احرام و تحريم هر دو اينست
و در چه و عمره چه چیز حرام ميگردد كه بيان آن خواهد آمد و تحريم ناهيز از اين باب است يا احرام مبنى در آمدن در حرم است و چون احرام سبب
استباحه دخول حرم است نام كرده شده بدان و در اوصفت احرام عقيقى است كه فاضل آن بسببى يا محرمى خود (۱) عاكشه

رضی الله عنهما قالت خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حجة الوداع فقلت عايشة بیرون انکم یوم یا یا ان حضرت
از مدینه روز شنبه بیست و پنج روزی قعد بعد نماز ظهر که در مدینه گذار و چهار رکعت خطبه کرد ایشان او آخوت در وی احرام و واجبات
و سنن حج را سال حجة الوداع که سال دهم از هجرت بود و وداع الفتح و او بدرود و تودیع پدر و در کردن حجی را که آنحضرت کرد و حج الوالد گویند
زیرا که در مدینه او را نیکو تعلیم شرع و وداع کرد و خیر و ادب رحلت خود و گو گرفت ایشان را بر او ای رسالت و تبلیغ احکام و گوادر خدا را تعالی را را
بر گواهی داد و ایشان را تبلیغ وی و این در سنه دهم بود که آخر سنه شریف وی صلی الله علیه و سلم است فمنا من اهل بصره که پس بعضی
از کسان می بودند که با کسی بر او روز نه بجز نما و ابلال در منزل یعنی آواز بلند کردن است و اینجا احرام را درست که در وی تبلیغ آواز بلند میکنند و
آنست که احرام بند از صل و اگر کافی است از سیقات و طواف و سعی کند و خلق یا تصرغاید و منا من اهل الحج و عمره که بعضی از کسان می بودند
که تکبیه میگفتند و حج و عمره بود و یعنی قارن بودند و قارن آنست که احرام بند آفاق برای حج و عمره معا و داخل شود و بگو باقی ماند بر احرام تا آنکه
فان گذرد از افصال حج و لازم بودی یک طواف و یک سعی است در قنوی و دو طواف و دو سعی در قنوی بعده و حج کند آنچند سیه سار از بدی و چون
که کوچ کند از کثوف کند برای وداع و منا من اهل الحج و بعضی از کسان می بودند که تکبیه میکردند و حج تنها یعنی مفرد بودند و افراد آنست که
احرام بند آفاق از سیقات پس در ایام بکه و طواف قدم کند و رمل کند در آن و سعی نماید میان صفا و مروه و مانند بر احرام خود تا آنکه استنشود
در عرفه و سعی کند و خلق نماید و طواف کنند و نیست سعی درین وقت و از اینجا معلوم شد که شک حج قسم است که سفری بضمیم و سکون و منا
و کسر یعنی افراد کنند که احرام وی برای حج تنها یا برای عمره تنهاست دوم قارن یعنی قارن کنند که احرام برای حج و عمره هر دو است
سوم متمتع که اول عمره میکنند و اگر ساقی بدی کرده است هم بر احرام می ماند و اگر نکرده است از احرام می براید بعد از آن در یک می شنیدند
و چون ایام حج می در ایام احرام حج می بندد و حج میکنند و درین حدیث دلیل است بر آنکه این انواع از مجموع رکب که در صحبت شریف آنحضرت
درین حج بودند و توقع آمده و مفردی است از عایشه و روایات دیگر مخالفان و وجه جمع میان آنها شاید و اختلاف کرده اند و اگر افضل ازین
انواع کدام نوع است خفیه قارن از ترجیح میدهد و گویند قارن افضل است بعد از آن متمتع بعد از آن افراد و قول جماعتی از صحابه و تابعین
و این نیز در قول جماعتی از عظمای شافعی نیز همین است و دلیل گفته الا دلالت علی ان افضلها القارن و قد استوفی ادلة ذلك ابن القیم و نزد امام
و مالک تشیع افضل است و جماعتی از صحابه و تابعین من بعد هم و ائمه با ایشان است و به قال الشوکانی و فرغ درین سله در است و ذیل الباطل
استغفار می آن کرده و اهل رسول الله صلى الله عليه وسلم بالحج و ابلال کرد آنحضرت حج تنها و علمای اختلاف است در این بنابر
اختلاف سادات و ائمه و درین باب بعضی گویند قارن بود و بعضی گویند متمتع و بعضی گویند مفرد و چنانکه درین حدیث عایشه است محرمه
در رسته الصمدین الی البیت العتیق استغفار می ادواتین هر سه قول کرده و محصل آن این است که هر که روایت افراد کرد و صل بر او احوال بود که احوال
بهمان بود و هر که متمتع روایت کرده مراد وی آنست که صحابه را بآن امر فرموده و هر که قارن میگوید مراد وی با استغفار علیه الامت و شیخ الاسلام
ابن تیمیّه صحیح حسن نموده و گفته که متمتع نزد صحابه متنازل قارن است پس محمول باشد بر آن و هر که روایت افراد کرده روایت متمتع و قارن هر دو
پس تمیزین شد عمل بر آن و اول افراد اعمال حج کرد و چون از وی فارغ شد عمره بجا آورد و در سبیل گفته اکثر بر آنست که احرام حج و عمره هر دو در پس
قارن باشد و حدیث عایشه دل است بر آنکه مفرد بود و لکن الا دلالت علی ان حج قارنا و اسعده جدا انتهى و دلیل الاوطال گفته بنان البعثان
اعنی تعیین باجماع النبی صلی الله علیه و سلم من الانواع و بیان ما هو الافضل منها من المصلح و موطن البسط و فی ماحرنا مع کونه

غایة الایمان فی الغنی للیبب فاما من اهل بعثی تحمل بسبکما اهل الکر وبعثی پس حلال شد و بیرون آمدن از احرام زوقد و کم بعد از اداء بقیة اعمال پیش از ایام حج و اما من اهل سحج و اجمع الحج و العرق فلم یحلو و اما کسیکه اهل الکر و سحج تنها جامع کردند حج و عمره بر حلال شدند و برآمدن از احرام و در بعضی نسخ حکم ببعثی میفرود آمد و حتی کان یوم الفجر تا آنکه شدند و در بعضی روز عید که وقت نماز شدن و برآمدن از احرام است اگر چه طواف باقی است و در بیجا دلالت است بر آنکه ازین کتب هر سرفوج حج واقع شده پس محمد حج مفروض بود و محمد حج مستحب و محمد هر دو قایل و هم دلالت است بر آنکه محمد حج تنها از عمره حلال نشد مگر روز نحر و این مخالف چیزی است که ثابت شده است از اقوال از چهارده صحابی صحیحین غیر هاکم امر کرد آنحضرت کسی را که نبود با وی بی کسی فرستاد و او را بمسجی عمره پس موقوف باشد حدیث عایشه بن عبدالمطلب که کسیکه با وی بی بود و او را حج تنها بسته دوی مانند کسی است که بی فرستاده و او را عمره و او را بمسجی عمره پس موقوف باشد حدیث عایشه بن عبدالمطلب و فرسخ حج بسوی عمره که یا خاص است بکسانی که جز در نماز آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا در سبک گفته و قد یسطو ذلک ابن القیم فی زاد المعاد و افزوده بر سبک و لا یحمل برناقل الخلاف و الاطلاک انهی گویند جائز است شخ حج بسوی عمره نزد گرویی از اهل ظاهر برای هر واحد بود و قال ام مالک الشافعی فی بعضه و بسط حکام درین مقام در مسند خود کرده ایم فلیرجع الیه متفق علیه در مصنفی گفته ارکان حج پنج چیز است احرام بقول خدای تعالی الحج شهر معلومات و ظاهر است که درین مدت بجز احرام مقصور نیست پس آن جزو حج باشد و توقف بعرفه یکی از حج بعرفه و شقی بین اصفاء و المروة بعد حدیث حسن و داوطلبی و یقینی یا ایها الناس سوفا ان لیسعی و کتب علیکم و یقول عایشه چنانکه باید و گذر بقول خدای تعالی لیقنوا انفسهم و طواف بقول خدای تعالی و لیطوفوا بالبيت المتیق و از ارکان عمره همین چیزهاست سوای و توقف عرفه از جهت استقرای افزای عمره و یافتن این چیزها در وی پس این چیزها از ارکان حج و عمره اند و حج و عمره هر یک یکی ازین چیزهاست یا تباها شود و هر یک یکی ازینها مجبوریم نیست و غیر ارکان سنن اند بعضی ابعاض مجبوریم و بعض غیر مجبور است

باب الاحرام وما يتعلق

باب در بیان درآمدن در یکی از دو تنگ و چیزی که متعلق است بدان و محمد کسی است که شغل است باعمال حج یا عمره یا نیت و مصنف گفته و اگر نیت نکرد و ملکیت احرام منعقد نمیشود زیرا که نیت شرط عمل است و اگر نیت کرد و ملکیت گفت ظاهر آنست که صحیح باشد زیرا که ملکیت سنت است و فرضیت او از حج ثابت نشده است و احرام در حج و عمره بجای نیکیر تحریر است در نماز چه در آن تصور خلاص و تکلیف مضطر چیست چه بفعل ظاهر و متلا و فاشع گردانیدن نفس است برای حق جل و علی شرک ملاذ و عادات مالف و انواع تحمل تحقیق معانات تعب و شقت و شفت و تفسیر است برای خدای واحد و قدیر جل جلاله و عمره و احرام ابن عمر رضی الله عنه قال اهل سبک لاله صلی الله علیه و سلم اکامن عند المسجد گفت این عمره اهل الکر و آنحضرت ملاز نزدیک مسجد ذی الحلیفه که میقات اهل مدینه است و در سبک روست بر کسی گفت احرام بخت آنحضرت از مدینه و در وایتی است از نزد شجره چون بر خاست شتر وی و درخت مذکور نزد مسجد بود و در سبک است که گذارد و دو کعبه ذی الحلیفه بستر حرج بن سقوی شدند نزد مسجد ذی الحلیفه اهل الکر و در لفظی این است بود رسول خدا چنان می در آورد پای مبارک خود را در رکاب و بر سرید پشت او را بر پشت خود و اقامه اهل الکر و سبک ذی الحلیفه و از اینجا پیدا شد اختلاف و آنکه تعبیه بعد از نماز بود یا بعد از استقامت پشت نماز ازین حدیث مفهومی شد گفتن او است بعد استقامت پشت نماز و این آنکه گفته است شافعی و نزد حنفیه تعبیه بعد از نماز مسنون است و قول مالک نیز چنین است و در اینجا گفته تعبیه کند تعبیه صلوات و کمر وی است از آنحضرت و اگر

گفت آنحضرت آمد اجر کسلی پس امر کرد که امر کنم بران خود را که بند کنند آوازهای خود را با هلال و در روایتی عوض اهل نطق ملکی گفت
 و امر دیگری است و اگر چه آنقدر از ذکر فضل است اما اینجا رفع صوت فضل است و آواز مالک فی الموطا و الدارمی و الشافعی و ابن حبان
 و الحاکم و البیهقی آنحضرت یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه گفت مالک شنیدم از بعض اهل علم که دوست شنید
 لبیک گفتن را عتب بن ناز و ابوالای بر بندی از زمین و شنید وی از بعض اهل علم که گفتند نیست لازم هر زمان بلند کردن و آواز لبیک
 لبیک باید که بشنود از نفس خود را از جنبی الموطا و صحیح ابی یوسف و ابی حنبل الحاکم در روایت که در این ماجه که پرسیده شد آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که امر اعمال فضل است فرمود ع و ش و ز و ر و ا و ی از سائب از آنحضرت آمده که امر امیر ابریل و گفت باش عجاج عجاج
 ع و رفع صوت است و ع و ج و ح و ز و این همه از این است بر آستیناب رفع صوت بتقلید اگر چه ظاهر امر واجب است و بوجوب فقه است ابن ابی هریر
 و حکاه ابن قدامه عن بعض المالک و الخلیف عن مالک ابی حنیفه و ابن ابی شیبه روایت کرده که اصحاب آنحضرت بلند میکردند آوازهای خود را
 بتقلید تا آنکه بند میشد و می افتاد و آوازهای ایشان و این فقه اند هم مورد شافعی و احمد گفته سنت است و از مالک مروی است که رفع کنند
 آواز بتقلید مگر نه سبب عرام و سبب سنی و بعضی گفته است سبب است بلند کردن آواز بتقلید و رفع مودنه و حق و زن و سبب است گفتار آن
 در حق مودنه و زن و سبب صانع از یک قایم احوال مانند رکوب و نزول و صعود و وهبوط و اختلاط رفاقتی و اختلاف کرده اند و واجب دم
 بر ترک تقلید این شاس از مالک و صاحب دایره از حنفیه گفته اند واجب است قائم میشود و مقام آن فعلی که متعلق است حج و توجیه بر طریقی
 و حکایت کرده است ابن عبد البر از خوری و ابن حنیفه و ابن حبیب مالکی و زبیری شافعی و اهل ظاهر که آن فعلی است و در احرام شفعه نشود و بدین
 احرام و ابن سعد از عطاء بن سحیح آورده که فرض است و حکاه ابن المنذر عن ابن عمر و طائوس و عکرمه و عثمان زید بن ثابت
 از فضیله عجاج و کبار ایشان است کاتبی و جامع قرآن و قائم بقرآن و رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم بخروج
 لاهلاله و اغسل بر ستم که آنحضرت برهنه شد برای احرام خود و غسل کرد و آهلال بمبئی رفع صوت است و مراد بان در اینجا احرام است
 که سبب اهلال باشد و در نسخ مساجح لاحرام واقع شده و این غسل سبب است و اهل و فضل و اگر وضو کنند نیز کفایت است و در بعضی گفته
 مستحب است غسل کردن درین محال یعنی برای احرام و دخول کرد و قوف عرفه پس اگر عاجز باشد از غسل بجم کند یا بکند و قوف آمده
 و ظاهر آنست که غسل کبرای تطهیر و قطع را بکار گیرد باشد تم عوض او می تواند شد انتهای غیر اهل گفته انشالات مستحب مسنون در حج غیره است
 اول برای احرام از یقات بستر برای دخول کبر بستر برای طواف قدم بستر برای قوف عرفه بستر برای قوف بزرگ بستر برای طواف
 زیارت بستر غسل برای می هر سه چهار و نیست غسل برای رمی جمره بستر بستر برای طواف و دعوت و تقدیم شافعی در قول جدید غسل برای طواف
 زیارت و طواف و دعوت پس بخت غسل باشد انتهای آنرا گرفته مسنون است برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن بدین طریقه
 و داخل شدن میاده یا از تنیه که او خارج شدن از آن و این تنیه علیاست در بکار و آهال الترمذی و الدارمی و البیهقی و الدارمی و الدارمی
 و الطبرانی گویند چنانکه غسل برای احرام مستحب است چنانکه مستحب است گرفتن از پیش بر و غیره چنانکه مستحب است تائب بر
 احرام حلق عانه و تطهیر بطو و شارب و تعلیم اغفار و لائق آنست که این امور را مقدم کند بر غسل و مشقه فی العالمیه و فی یاده کرد
 در وی حلق راس برای سبک عادت آن داشته باشند از مردان و الا تصریح وی و در بعضی گفته و سبب معناد باشد بوی سر از ابتدای حال
 که اولی اشهر است بوی بجا دارد و از نزدیک عمل بر احرام شاعر چنانچه ظاهر شود انتهای و در حدیث ابن عباس است مرفوعا که انفسا و انفسا

برای فاقه نعلین و اول با که رخصت قطع رکعت آن کرد و قطع نعلین می شود و اولند اصحیح جواز لبس ما دون العکبرین است
 مثل خن کعب و ملس و حجم و خود ملک برابر است که واجب نعلین باشد یا فاقه آن و چون نعلین واجب قائم مقام لبس است یا بدین مثل جمع
 و ماس مجوزه پوشیده قطع کند آنرا و همچنین چون از آن یاد بر او بل پوشیده و این صحیح قول علماء است و در عرفات بود و کنار راه ابن عمر و همچنین جاکوت
 هر آنچه از جنس از او رد باشد پس محرم است که لمحقف شود بقبا و جبهه و قیصر و مانند آن و تنغی شود بلجاف و غیره و لیکن هر چه پوشیده مگر از
 برای حاجت انتہی گویم چه روزی او بل کرده اند حدیث ابن عباس را بوجوب حمل مطلق بر تنقید و گویند که امام احمد که بعد از قطع خنین رفته نیز
 قائل است باین قاعده و این جوزی گفته اند قطع را حمل بر اباحت باید کرد نه بر اشتراط علامه یحیی بن شوکانی در نیل الاوطار گفته معنی نیست که
 این تکلف است و حق آنست که زیست قمارض در میان مطلق و تنقید بنا بر امکان چنان میان هر دو حمل مطلق بر تنقید واجب ممکن است جمع کرد
 واجب است بر جمع نتوان رفت و اگر قصد بر تنقید باشد ممکن است ترجیح مطلق باین طور که آن ثابت است از حدیث ابن عباس که جاری
 و روایت و کس ارجح است از روایت یک کس انتہی گویم چون حدیث ابن عمر مستند است و حدیث ابن عباس مؤخر بسبیل در اینجا ترجیح
 مطلق باشد یعنی عدم قطع بر تنقید یعنی قطع نه حمل مطلق بر تنقید و الله اعلم و بقیة کلام درین سلسله در فاقه الشیوخ بعد از النسخه المفسرین و کما
 ولا تلعبوا شیئا من الثیاب مسند زعفران و پوشیده از جامه چیزی را که موده است آنرا زعفران و اختلاف کرده اند در علتی که
 بحجت آن نمی کرده اند که آیا زینت است یا آنچه چه روز گویند را آنچه است پس اگر باشد جامه آنچنان که از رسیدن آب بوی او ندهد جائز باشد
 احرام در آن وارد شده است در روایتی که مکرر آنکه باشد غشیل و اگر چه در وی مخالفت و حرام است لبس صغیر و مویس بر مردان و حال حل
 مثل احرام و کلا درین و جامه که موده است آنرا و لبس متنجس و او و سکون را گویا ه زردی است که رنگ کرده میشود بدان و آنرا اسپرک گویند
 و رسول گفته اتفاق کرده اند بر آنکه او تحریم در اینجا تحریمش بر مرد است و لاجن نیست زن بدان درین مکتب متفق علیہ شیخ الاسلام بن تیمیه
 درینست که گفته جائز است احرام جامه منسفیه و چنانکه از الوان جائزه و اگر چه ملون باشد و تسبیح است که احرام بندد و در ثوب لطیف پس
 اگر چه و منسفیه باشد افضل بود و جائز است که احرام بندد و در جمیع اجناس ثیاب مباح از قطن و کتان و صوف و سفست آنست که احرام کند
 در از او رد برابر است که تحط باشد یا نه با اتفاق آید و اگر احرام بندد در غیر این هر دو جائز باشد اگر مست از آن جنبش که پوشیده نش
 رواست انتہی و اللفظ مسلم و زیاده در بخاری و در روایتی این عبارت را و لا تنقب المرأة الخصره و ثوب بر روی نیست کنند
 زن احرام کند و اختلاف کرده اند علماء در این جمهور منع کنند و حنفیه جائز گویند و جمهور وایه عنده الشافعیة و المالکیة شکوکانی گفتار این است
 بعض حدیث و در فتح الباری گفته اند تلمغافو منجاس منسج و جها و لعیبا باسوا الثیاب و القفازین انتہی و گفت فاطمة بنت المنذر یوم
 که خارجی آفندیم روی خود را و ما حرامیم براه اسباب بنت ابی بکر پس انکار نکرد و بر او راه مالک فی الموطا و حمزوی گفته معنی وی آنست
 کمی پوشیدیم روی خود را بسدل ثوب برای منع البصار مردم و برین اندا اهل علم چون تنجافی باشد از بشرویه و اعتراض بر صاحب کتاب
 در مذہب احمد بر تنقید تنجافی و گفت ظاهر آنست که این حدیث نیست و نیست در حدیث انتہی شکوکانی فرموده ظاهر حدیث خلاف او است
 زیرا که ثوب بسدل سال را از صابت بشرونی تواند ماند پس اگر تنجافی بشرطی بود آنحضرت بیان میکرد و آنرا انتہی بهیچنی از احکام دینی است
 نقل کرده که قول لا تنقب المرأة از قول ابن عمرست در حدیث و خبر و گفت صاحب امام که این محتاج دلیل است و یکایت کرده است لبس منذر
 نیز خلاف بدان که از قول ابن عمرست یا از حدیث قد رد او مالک فی الموطا معنی منع من ابن عمر و توفوا و لوطا طرق است در بخاری صحیح و موطا

ولا لبس القفازين ونبوشه بر دست قفاز از البضم قاف و تشدید فا و زای در آخر کوششی است که زنان عرب برای دفع سرما یا در دستها پوشند که انگشتان و کف و ساعد همه را می پوشند و در میان آن بنده است پر کرده شده و بعضی گفته اند نوعی از زیور است که زنان و دیگران بپوشند و روا و اما احمد و الزهري و النسائي و محمد و ابو داود و الحاکم و البیهقي محلی گفته شافعی در ام از سعد بن ابی وقاص آورد که از میکرو دختران خود را بلبس قفازین در احرام در شرح السنه گوید جواز قفازین برای آنها اظهر است گویم حدیث وارد است بران در سبل گفته نصف حدیث و بیانی آنچه حرام است بر زن محمد بنیاده و آنچه از احادیث ثابت شده انقباض است و مثل او است برقع که مفصل باشد بر قدر تر و به زیر که وارد است بدان بعضی پوشند زن روی خود بغیر این مثل خمار و ثوب و هر که گفت روی او بچو سر و دست به هیچ چیز آلوده نشود این نیست دلیل باوی و حرام است بروی لبس قفازین و لبس ثیاب و روس و مغفر و مباح است خلیه و خزان و اما صید و طیب و علق را پس ظاهر است آنست که زنان درین باب در حکم و مانند و اما انقباس در آب و با شترت محل براس و ستر براس بدست و همچنین نهدان و او بر خنده و زیاده پس غیر ضررست زیرا که صاحب اولابن نیست و نیست فدییه بر لابس خنجر لابس الخلین و خنجره گویند واجب است **وعن** عائشه رضي الله عنها قالت كنت اطيب رسول الله صلى الله عليه وسلم للاحرام ما قبل ان يحجموا فقلت عائشه بود من که خوشبو میکردم آنحضرت را می میدم طیب برای احرام می پیش از آنکه احرام بند و حلاله قبل ان يطوفوا بالبیت و برای حل و یعنی بیرون آمدن از احرام پیش از آنکه طواف کنند بخانه کعبه معلوم خواهد شد که روزی که از مدینه یعنی می آیند بعد از رمی حجره عقبة از احرام بر می آیند و بعد بر حلال می شود و الا از آن پس بگو می آیند و طواف می کنند بعد از آن بسوی منابر میگرددند و زنان نیز حلال میشوند پس مراد بکل احتلال کامل است که هر محظوظ بسبب آن حلال میشود و طواف الزیارة و بعضی احتلال مثل طیب غیره بر می حلال شده بود و بعد طاعت زنان باقی است و ظاهر شرح آنست که حلق و روزه و طواف باقی مانده و تمام این روایت آنست که تطیب یکدیگر مبطین که در روزی شرک بود گویا من می نیمد و ششیدن طیب او را تا نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم و حال آنکه آنحضرت محرم بود یعنی از تطیب بعد از احرام و در سبب باقی میماند و بعد از آن با الفاظ غیره متفق علیه در حدیث دلیل است بر تحبب تطیب و داده احرام و جواز استلام او بعد از احرام و بر او کفای لونی یح او بعد از احرام مفصل احرام و محض آنست و حرام تا باقی است حال آنکه قصد استعمال او است بعد از احرام و این روایت ازدها میرانده اصحاب و تابعین و مشهور در مذنب خفیه و احرام است مستند بهین حدیث و نزد یک مالک و شافعی و بر و اقی از احمد کرده است تطیب بخیزی که باقی ماند از آن بعد از احرام و بطبیحی الاحتراق اول شافعی و اگر است را قول مالک و اجاب فدییه را قول ابو حنیفه ساخته و آنچه با گفتیم مذکور است در برابر و شرح و در شرح کتاب غرق که در مذنب امام احمد است ذکر کرده که از ابن عمر پرسید نماز مردی که شب احرام است و تطیب کرده و بر ناست صباح که بوی طیب می آید از وی گفت اگر من طاف لکن قطران دوست ترم که آتش کنم و این خبر بعائشه رسید پس حکما کرد و بر این عمر روایت کرد حدیث باب را و این التبر را دید که احرام است بود و در سر و برایش وی طیب بود و در سبل گفته رفته است جماعتی بخلاف این تکلف کرده اند درین روایت یعنی که آن بخیزی که تمام نمیشود بدان مدعی آنها یعنی میگویند که آنحضرت خوشبو نمیداد به غیر غسل که پس خوشبو برفت و می و در شرح مسلم بعد تصویب قرائت او گفته مستحب است تطیب برای احرام لقولها لا احرام و بعضی از ایشان گمان کرده اند که این خاص با آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم تمام نیست ثبوت خصوصیت مگر دلیل و حال آنکه دلیل بر خلاف آن قائم است چرا حدیث عائشه ثابت شده که گفت نه و چون ما طیب المسک قبل ان نخرج فغفرک فیسبل علی وجوهنا و نحن مع رسول الله صلی الله علیه و سلم فلما نینما ناه و اما ابو داود

واجده ولفظ احرام است که تخرج مع النبي صلى الله عليه وسلم الى مكة ففضم جباهنا بالمسك الطيب عند الاحرام فاذا عرفت احدا
سال علي وجمعا فراه النبي صلى الله عليه وسلم فلا ينهانا ونقول لعنت که این خاص است بزبان زیر که زمان و مردان برابرند و برین علم
با جماع پس حرمت طیب بعد از احرام است نه قبل از آن و اگر چه چال می دایم باشد تا بچرخ کاح زیر که این از دواعی اوست و غیرت
که منع کرده بشود محرم از ابتدای کتخ تار است مدت او پس بچندین حال طیب است و طیب از نظافت است که مقصود از وی دفع ریح
که برید است چنانکه مقصود از نظافت از ازاله ریح است که در اشعار و الفاظ فراهم میشود و اما دستوب شد اخذ شعر و نظف قبل احرام زیرا که
بعد از آن منع است و اگر چه باقی ماند اثر او بعد و اما حدیث مسلم و بخاری از عیسی بن امیه در قصه اعرابی که فرمود او را آنحضرت صلی الله علیه و آله
اما غشیو بی که بد است و آلوده است بدان بدن تو پس بشوی آنرا سب با راحه پیش جوابش آنست که این سوال و جواب در جهانه بود و در
سنة هشتم آنحضرت در سنه شانزدهم گذارده و انداخته است زیرا که آخر نسخ اول باشد یا بجهت آنکه استعمال زعفران بر مردان
در اوست نه آنجهت که ابتدای انرطیب بدان احرام حرام باشد شوکانی در شرح خفیه گفته خوشبو نماند ابتدا جمعا بمن الالوده و بمن راجح
و چنانکه است آنرا بریتبی که پیش از احرام بکار برده و در نیل الاوطا گفته محرم از طیب بر محرم آنست که ابتدای استعمال کرده باشد بعد
احرام آنکه آنکه زار او در احرام بکار برده و آنرا لون و ریح او باقی مانده و صحیح نیست بگویند ناجائز است استدامت طیب قیاسا بر عدم جواز
استدامت لباس زیرا که استدامت لبس لبس است بخلاف استدامت طیب که طیب نیست سلمنا استقواء ای هر دو لیکن این قیاس در

مقابل النص است و بوقاسد الاعتباری و عن عثمان بن عفان رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا ينكح المحرم
ولا ينكح ولا يخطب نكاحا و لا یكف محرم خود را و لا یكف نكاح دیگر بولایت و وکالت خود و خواستگاری نمکند زن را هر سه فطری و جنسی
مروی است و خطبه بکسی از آن خواستن و این مذنب جمهور علی و شافعی است و بنی ازین هر سه تحریمی است و گفته اند در خطبه تحریمی است
با جماع پس اگر اطلاق ثابت شود نه گمانی بر تحریم آن و ظاهر همین است که برای تحریم است و دلیل گفته نقلی از ابن عقیل جنبی دیدم که
خطبه هم حرمت است این تمیز گفته زیرا که آنحضرت نمی که در آنچه بایک نمی تفصیل نفی و وجوب نمی تحریم است و هیچ اثر و نظر معارض او
موجود نیست انتهی و نزد عطا و عکرمه و اهل کوفه جائز است محرم را تزویج چنانکه جائز است اشتراکی جاری برای و طوی و عقب کرده اند بآنکه این
قیاس است و مقابل النص و بوقاسد الاعتبار و ظاهر نمی عدم فرق است در میان کسی که تزویج کند غیر از ولایت خاصه یا عامه که اسد سلطان
و القاضی و بعض شافعی گفته اند جائز است محرم را تزویج غیر بولایت عامه و این بخصص است عموم نفس ابله بخصص و نزد خفیه جائز است
هر سه و دلیل ایشان تفرج آنحضرت صلی الله علیه و سلمست میمونه را و حال آنکه محرم بود کما فی روایت ابن عباس در سبل گفته این قول مردود است
زیر که روایت ابی ارفع که تزویج کرد آنحضرت میمونه را و حالیکه حلال بود ارجح است چه وی سفیر بود میان هر دو و هر روایت اکثر صحابه هر سه است
قاضی عیاض گفته می شده که تزویج کرده باشد میمونه را در حال احرام مگر تنها در حدیث ابن عباس تا آنکه گفت سعید بن مسیب که سوغوطا که
ابن عباس اگر چه میمونه خاله اوست زیرا که تزویج نکرد او را رسول خدا مگر بعد از آنکه حلال شد ذره البخاری انتهی و در نیل الاوطا گفته حدیث
ابن عباس حکایت فعل است پس معارض صریح قول یعنی نمی از آن بشود و لیکن می صیغیو کی آن نزد قدس رجح است جمیع مکرر است در حیا بر فرض اجماع
روایت ابن عباس از روایت غیر او این طریقی که فعل آنحضرت را بخصص عموم قول اگر دانند که مقرر ذلک فی الاصحاح چون فرض آنچند
تا غیر فعل را بقبول و اگر تقدم و فرض نیست پس در آن خلافی است مشهور در اصول در جواب شخصی ص عام تا غیر خاص مستند کما یزید

یا کوا ویند عام متاخر تا رخ او کما ذهب الیه البعض و چون این مقرر شد پس حق آنست که حرام است محرم را تزیین خود و تزیین دیگر
 کما ذهب الیه الجمهور استی روا مسلم و رواه الجماعة الا البخاری و یحیی بن منیع و منی عنه سنت جلیع و کسی شرح موطا گفته اگر چنانچه قبل
 و توفیق جمع فاسد شده و بی یک گویند فاسد است و چون سال آئیده نیست برسد و تفرق و اگر چنانچه بعد و توفیق جمع فاسد نیست
 و بر وی است بدنه و تزیینش اگر چنانچه پیش از تحلل اول است جمع فاسد است بر سرست که قبل و توفیق بعرفه باشد یا بعد آن و بر وی است بدنه و توفیق
 مضی و فاسد و قضا از قابل و اگر چه تطوع باشد و چون خارج شوند هم و متفرق شوند بر سرست هزار مثل آنچه واقع شد و راول و اگر چنانچه
 کرده است میان هر دو تحلل جمع غیر فاسد است و لیکن بر وی فدیة است نه قضا و این فدیة در قولی شاة است و در قولی بدنه و ذیل الایضا
 گفته کفار و طی شاة است زیرا که اقل صدق بر وی است و این مردی است از ابو حنیفه و وال است بر آن قوله صلی الله علیه و سلم و اید به یا
 کما فی امر ابی داؤد و جمهور گویند بدنه است بر زوج و بدنه بر زوج و بدنه بر زوج واجب است بر زوج مطلقا و شافعی گفته اگر باشد زن
 مکره نه مطاوعه و ابو حنیفه و جمهور گویند بر زوج است مطلقا و شافعی در یکی از دو قول خود گفته علیه ما بدی واحد و شروع است تفرق و محلی است
 در بخاری علی و ابن عباس و عثمان و اکثر فقهاء و اختلاف کرده اند در آنکه واجب است یا نه ذنب عطا و مالک و شافعی در ادعای قولین و چون
 و در قولی مندوب ابو حنیفه گفته نه واجب است و نه مندوب شوکانی بعد ازین گفته اعلم ان لیس فی الباب من المرفوع ما تقوم به الحج و المکون
 لیس من یقبل المرسل و لا رای جماعه اقول الصحابی فی منتهی عن التزام هذه الاحکام و لدی فی ذلک سلف صالح کما اورد الطاهری استی **و عن**
ابی قتاده الا انضاری رضی الله عنه فی قصه صید الکحاح الحاشی و هو غیر محرم مردی است از ابی قتاده و در قصه نکاح
 او حار و شعی را در عام حدیبیه و دی محرم نبود در اینجا استشکال کرده اند بعد از احرام و می و تجاوز از امیقات و از آن حواجم داده اند و از جمله
 آنکه وی عجزه آنحضرت نموده بود بلکه ابی بنیه او را فرستاده بودند یا موقتیت تا آن وقت موقت نشده بود ذکره فی السبل گویم هر صنف از پیش
 انهم گویند یعنی شنیدیم صاحب حدیث را عجب میکردند ازین حدیث و میگفتند چه قسم جائز شد ابو قتاده را عبادت امیقات بلا احرام هیچ
 نمیدانند و وجه آن وید من آنرا منفسر و حدیث عیاض از ابی سعید که گفت بیرون آمدیم همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم و احرام حرام
 پس چون سید آنحضرت در مکان جنین و چنانکه ما بانی قتاده میفرستاده بود او را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و چیزی که نام برد آنرا
 پس از آنکه حدیث حار و شعی را قال گفت ابو قتاده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا صحابا و کانا فاحصین پس فرمود
 آنحضرت بیار آن خود و بودند آنها محرم هل منکم احد امره او اشار الیه آیا از شما یکی ای که امر او را ببید کردن این حار و شعی باشد
 بسوی آن یعنی اعانت کرده باشد بوجهی از وجه بر سر کردن آنرا قال الا گفتند نکرد قال فکلوا ما بقی من لحمه فرمود پس بخورید
 چیزی که باقی مانده است از گوشت وی این حدیث لالت میکند بر جوانا کل محرم صید بر اگر صید غیر محرم است یعنی خود صید نموده
 و دلالت و اشارت و اعانت بر آن نموده و این ای حایر نیست و حدیث نص است درین و گفته اند حلال نیست اکل آن و اگر چه بر سر
 اعانت بخیزی نکرده و این مردی است از علی و ابن عباس و ابن عمر علاوه بر آنکه قولی که علی و ابن عباس و ابن عمر علیه السلام
 در اینجا صید است و جواب داده اند از آن که مرد در آیه اصطیاد است و لفظ صید اگر چه مترادف است در میان هر دو معنی لیکن حدیث باب
 بیان مرد کرده و حدیث جابر بن عبد الله آنحضرت صلی الله علیه و سلم زیادت آن بیان نموده یعنی آنحضرت فرمود صید البر که حلال است صید
 او صید که از غیر اصحابی است و این نیز در میان و الحاکم را که در بعضی روایات وی مقال است که صنف از شخص ذکر کرده و بر تقدیر آنکه مرد است

حیوانی باشد که صد کرده بشود پس ثابت شده است تحریم صطیا و از آیات دیگر و احادیث و حدیث جابر در بیان معاد نص است و در حدیث زیاد است و بی فوای علی علیه السلام قال بل حکم من لم یحرم شیء من لحمه شیء من دمه و روایتی بل حکم من شیء قالوا مسنار جلد فاخذ ما رسول الله صلی الله علیه و آله و اکله و اگر شیخین اخراج این زیاد نکرده اند و استدلال کرده اند ماغبین اکل صید مطلقا برای محرم بحديث آیند شیخ در ترجمه گوید اعاد و انکار بسیار در هر دو جانب آمده و بعضی نسخ بعضی خود بود و انتی گویم در سبیل الما و طارست که کوفیان و طاعان از سلف بآن رفته اند جابر است محرم را اکل صید مطلقا و گفته اند که حرام است مطلقا و این هر دو مذاهب مستلزم اطلاق بعض احادیث صحیح است بلا موجب و حق مذاهب جمهر است جمع میان احادیث مختلف پس گفته اند که احادیث قبول محمول اند بر صید حلال برای نفس خود و اهدا نمودن از آن برای محرم و احادیث رد محمول اند بر صید حلال برای محرم و مؤید این جمع است حدیث جابر که تقدم رواه احمد التی الا این مایه شافعی گفته اند احسن حدیث روی فی هذا الباب و اقیس این حدیث صریح است در تفرقه مذکور و تقیید دیگر احادیث طلقه مثل حدیث صعب و طوی و ابی قتاده مخصوص است برای عموم آیه تقدمه انتهى متفق علیه و لعدنجا الفاظ کثیره و **عن** الصعب یفقه صا و کون عین ملتین بن حنمالة اللبثی فتح جمیع و تشدید ثلثه صحابی است ابن عباس از وی روایت دارد فاتی فی مناة ابی بکر الصدیق رضی الله عنه انه اهدی رسول الله صلی الله علیه و سلم حمارا و حشیا که دی به آرد برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گوهر که شکا کرده بود و در روایتی حمار و شش قطره دما و در روایتی لحم حمار و شش و در روایتی جحر حمار و شش و در روایتی عضد امن لحم صید و این هر دو روایات در مسلم است و هو با کالبواء و ان تخضرت و ابوا بود شیخ بنزه و سکون موده الف محمود و این در حجة الوداع بود چون آن یاد روان بود و شیخ و او و تشدید دال حمل نام و دو موضع است میان مکه و مدینه نزدیک تر مدینه و میگویند که قربة الله له آنحضرت در ابوی است و این صعب بن جشامه در اینجا ساکن بود و قد حاک علیه پس برگردانید آنحضرت آزاد روی و قبول نکرد بدیدار او و هرگاه که دید آنحضرت چیزی را که در روی او است از ناخوشی و انفعال و اندوه از قبول ناکردن بدیدار و بعضی قال فرمود بطریق مغذرت از دانا لخرج الی یفقه و ال رواده المحرفون و انکره المحققون من اهل العربیة و قالوا صیغتها زکیر که قاعده رد تحریم ساکنین چون بعد از تغییر مذکرات باشد همین است علی الاصح نووی و شرح مسلم گفته در رده و نخوان برای مذکر سه وجه است اوضح ضم است و ثانی کسر و هو ضعیف سوم فتح و آن اضعف است بخلاف آنکه چون متصل شود ضعیف میون شود که آنکه ان یفتح است علیک الا انا حرام بضم حاء و ا جمع حرام است بکسر معنی حرام که کافی القاموس و در صحاح گفته که جمع حرام است یعنی بدستیکه با برگردانید هم آنرا بر تو مگر بجهت آنکه ما محرمانیم ظاهرا بر این حدیث است که صعب بن جشامه حار و ششی را زنده بهمدی آورد و محرم را جانز نیست قبول آن لیکن سخن و گوشت شکار است که محرم را خوردن آن رواست یا نه و در روایات مذکور که گوشت حمار و ششی بود یا سرن او که خون پیکچک را زوی شمش و شش بکسر نیمه هر چیزی یا عضوی از وی یا پای او پس بقرینه این الفاظ درین حدیث نیز همین مراد خواهد بود و احادیث درین باب بظاهر حق و متعارض آمده و شیخ و شرح سفر السعادة استغفای آن نموده و جوه توفیق و تطبیق میان آنها ذکر کرده و یک نوع توفیق این است که خوردن صید صعب اب این جهت که وی صید برای آنحضرت کرده بود و خوردن صید ابی قتاده را باین جهت که آن از برای آنحضرت بود و حدیث جابر در آنست بران که تقدم پس اگر صا محرم نیست مذاهب مالک و شافعی این است و این بطور متوسط میان مذاهب و مذاهب ابوحنیفه است و حدیث که صا محرم را با او میگوید صید نکرده است و امردان نموده و احوافی حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فاکدا که حاصل است خود برین شکار محرم را با او میگوید صید نکرده است و امردان نموده و احوافی حدیث ابو قتاده و بقیه کلام درین مقام شرح فاکدا

صاحب حق و شریف طاقت ندارد که با و تعرض رساند روزی تعمیر بزیارت شیخ ابو طالب رسید شخصی را درون گنبد نشسته دید چون از وی پرسید
 گفت بخلاف از من قبل واقع شده و اینجا راه درختی است مردم خانه طعام و شرابی آرند و شریف و اولیای متحول را بر من و دسترس نیست و بر
 ۱۰ روز نماند به اغلال و بنیو و آهنی بسیار آید بخت دیدم گفتند هر مجوسی که گریخته در خیابانی آید قیود خود را بر او روا فرایغ الهال می شنیدند و از پس
 نجات می یابند اینی بلفظ گفت محرم بطور عفا الله عنه این عدم تعرض از شریف و صاحب حق اگر بخوف انحر صاحب قبرست مرایشان را
 پس خود شکر کی هست که لا ضار و لا نافع الا الله عز و جل صورت عمار و خطا را و لیارا حکم عدم دادن است و اگر ترک خود و خدا هست بر عایت
 ادب صاحب قبر خود ما نیست درین و اگر محض ترک حق خود است لا باس به است و شاید این عادت غریب بالفعل در آن دیار نیست
و عن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم احبوه وهو محرم بدستیکه انحضرت حجامت کرد یعنی
 خون کشید و حال آنکه وی محرم بود و در حدیث بن عبد الله بن مالک بن عقیه است که خون کشید انحضرت صلی الله علیه و سلم و حال آنکه وی محرم بود و در
 موضع حلی جمل که میان مکوه مدینه است و در آنکه خون کشید در میان سرخ و تنق علیه حلی محل مسطح لام و میم و وی است نجی به تشنیه بگری عجم
 خود گفتند این بر محل است که در کش در حدیث ابن جهم در بیان تیمم آمده و غیر وی گفته بی حقیقت گفته علی بن سبیال من السقا و با کمال در حدیث
 دلیل است بر جواز حجامت برای محرم و این اجماع است و در غیره چون از جهت حاجتی باشد بشرط آنکه موی کند و نشود و اگر کند و شود و جرح
 آن بدهد و اگر در جایی باشد که اجاموی نیست جائز است بی فدیة نزد جمهور و مؤید او است حدیث انس که گفت حجامت کرد انحضرت و بلو و محرم
 بر پشت پا از جهت دردی که بود بر پشت پا رواه ابو داود و الدنسائی و پایاس موی نیست غالباً و معذرت او داشت و قوی گفته مکره است
 و واجب است در وی فدیة و حدیث وار و دست بر ایشان و اگر حجامت بی عذرت و در سر است حرام است اگر کند نشود همراه آن موی بنابر
 حرمت قطع شعر و در حدیث تنبیه است بر قاعده شرعیه و آن این است که محرمات اعم از حلق و قتل صید و نحو هما مباح است بجهت حاجت
 و بر وی است فدیة پس هر که محتاج شود بکلی راس یا لبس قمیص مثلاً از جهت حراب و مباح است برای او و لازم است و را از وی فدیة علیه
 یل قولنا فی من کان منکم فیضا اویه اذی من راسه الایه متفق علیه و قد بیان فدیة در حدیث آمده و می آید **و عن کعب بن عجره**
 بضم عین همزه و سکون جیم و بر اصحابه الضاری جلیل القدر حلیف انصار است نزول کرد و کوفه و در مدینه سینه بچاه و یکسان از صاحب شجره است
 که نیندا و ایچی بود که می پرسیدند آنرا و عباد بن الصامت یا راه بود روزی بروی در آمدید که بت را پرستید از خانه بیرون آمد عباد و در خانه او
 در آمد بت را شکست چون کعب آمد دید که بت شکسته است بخشم آمد و خواست که عباد را دشنام دهد باز تفکر رفت و گفت که اگر درین بت چیزی
 می بود نگاه میداشت خود را پس سلمان شتر رضي الله عنه قال جعلت الی رسول الله صلى الله عليه وسلم والقمل بثقله
 و حی گفت کعب برداشته شرم و برده شرم پسوی رسول خدا و شیشه همامی افتاد بر بروی من فقال ما کننت اری بضم همزه ای افمن
 العوج بلغ باک صا اری بفتح همزه از ویت پس فرمود بنمودم من که گمان میکردم در در که رسیده است تو تا آنجا که می بینم من یعنی
 انسان خدا شکر آید ای تو باین حد رسیده است انجد شاة ای ای بابی که سفندی که در کجی از قفلت که گفتیم را بمقابل اقص ثلثه
 ایام فرمود پس روزه دار شد و از او اطعم سنه مساکین یا بخور ان شش سکین یا کلک مسکین نصف صاع هر سکین را
 نیم صاع جماعیر علی الظاهر مقدار این حدیث رفته اند اما بوضیئه و ثوری گفته اند که از گندم نصف صاع و از غنیه وی یک صاع و در روایتی از
 بخاری باین لفظ است که گذشت من رسول خدا و حدیثی غیر من می ریخت شیش پس فرمود یا ایذا میسر دتر اهو ام که گفتیم آری فرمود

پس خلق کس سر خود را حدیث و در وی این است که فرود آمد درین مقدمه این آیت قرآن که **وَلْيَضْحَكُوا بَآيَاتِ رَبِّهِمْ لَكِنَّ الْإِنْسَانَ كَثُورٌ مِّنْ غَيْرِ** و حدیثی است
 و چند الفاظ و ظاهرش تقدیر شکست بر دو نوع دیگر چون بیا بداند از او ظاهر کرد و وسائر روایات حدیث در آنست که محمد بن
 درین هرست و لهذا بخاری در اول بابی غارات گفته خبر الدی علی صلی الله علیه و سلم کسبانی الغدیه و اخرج کرد و ابو داود و ابن جریر و
 ابن کعب بن عجر که گفت آنحضرت اگر خواهی که بیخ کنی و اگر خواهی که سه روزه داری و اگر خواهی طعام بخوری و ظاهر آنست که تخفیر جمیع است
 متفق علیه بین آنخبر روایات با الفاظ **وَعَنْ** ابی هریره رضی الله عنه قال لما فتح الله تعالى على رسول الله مكة
 قام رسول الله صلى الله عليه وسلم والناس گفت ابو هریره هرگاه که فتح کرد خدا بر رسول خود که مسطیر را ایستاد آنحضرت در مردم
 روز دوم از فتح خطبگنان فحمد الله و اتقی علیه پس شاییش کرد خدا را و شاکت بروی ثور قال ان الله حبس عن مكة
 الفيل بستة اشهر بدستیکه خدای تعالی باز داشت از که فیل را و درینجا تعریف منت خداست که بر ایشان کرده و قصد آن معروف
 و مذکور است و قرآن و سبط علیه اسوله و المؤمنین و سبط کرد بروی رسول خود و مومنان را پس فتح کرد بطریق غن
 و اها له التحل لاحد کان قبلی و بدستیکه که هرگز محال نشد بر هیچیک را که بود پیش از من یعنی کارزار کردن در آن و اها لجلد
 لی ساعت من نهاده و محال نشد مرا که یک ساعت از روز که آن ساعت دخول اوست در که نصف در فتح گفته که آن مایل طلوع غروب
 و عصر بود و در بنیاد است بر آنکه فتح که بعد و غلبه بود که در کتب قد آثر فتح عود گویند لقوله لم تحل و قوله سبط علیها و قوله لا تحل و درین
 جابره بن عبد الله و حذیفه بن یمان و شافعی و در ابی از احمد آنست که فتح او بصلح است زیرا که ایشان تئیی بودند برای حرب و وقوع آن اتفاق بود
 و نیزه تقسیم کرد و آنرا آنحضرت بر غنمین چنانکه خبر کرد و جوابش آنست که تعرض مشرکان بعد دخول خالد بن ولید و اعتذار آنحضرت
 بکانت قتال برای یک ساعت صریح است در وقوع قتال و فتح عود و عدم قسمت بجهت آنست که آنحضرت احسان منت کرد بر که گویند
 اهل او اطلقا و معینان کرد ایشان را از قتل و سبی اسناد و فریت و انعام اموال بطریق انضال بر قربات و عشیره خود و ثمره خلافت
 آنکه هر که بگوید فتح عود بود جانز سیدار و فروغ من خانه و اجاره زمین خانههای آنها را زیرا که آنحضرت آنرا از انظار گرفته بر مسلمانان وقف کرد
 و کسیکه بگوید بطریق صلح و توجیه نیکو بیع و اجاره را زیرا که برین تقدیر ملوک آن کسان است و باقی است بر ملک ایشان و اها لا تحل
 لاحد بعد و بدستیکه آن محال نیست برای هیچیک بعد از بلکه حرام است بجز آنکه خداوند ان شاء الله تعالی آنرا را روز قیامت و در بنیاد است
 بر آنکه محال نیست قتال هیچیک را بعد آنحضرت صلی الله علیه و سلم که گفت ما و روی از انضال صحرای حرم است که محاریر و فتنه کسان او و اگر چنانکه
 در نزد اهل عدل و گروهی بجز از نه و در سبط خلافت و ظاهر تخریم قتال است در آن قبلی گفته ظاهر حدیث متفق تخصیص آنحضرت است
 صلی الله علیه و سلم بقتال بنابر اعتدال از اجابت او با آنکه اهل مکه در آن وقت فتح قتال بودند بنابر صحت مسلمانان از مسجد حرام و اخرج اهل مکه
 از وی و کفر خود با قول و بغیر واحد من اهل العلم ابن دقیق العید گفته است که است قول تخریم زیرا که حدیث دال است بر آنکه ما ذون فیض آنحضرت
 بودند و غیر او را در وی اذنی نیست و مؤید اوست قوله صلی الله علیه و سلم فان تعرض احد لقتال رسول الله صلی الله علیه و سلم فقولوا ان الله
 افقن لرسوله ما ذون لکم پس این دال است بر آنکه قتال در آن انضال صحرای حرم است صلی الله علیه و سلم فاحیی صید هاکس بر مانید
 و رنجانید نشود شکا و چون تغییر حرام شد قتل و اکتاف بطریق اولی حرام باشد اگر غیره کرد و بهر دو تغییر پیش از سکون تلف ضامن بود
 و لا یقتل شوک که بریده نشود ضار او تا بشمار چهره رسد و بالاولی آنچه مذکور نیست در سبط که بگوید آنست که شافعی بجز از قطع نوازش و قطع

لما تقدمه ابو ثور و اجازة جماعة غيره و تعليل كرده اند بلكه مودی است پس مشابه فواسق باشد گویند این از باب تقدیم قیاس است بر نص آن
باطل است بنا بر آنچه شناختی که تمام نیست دلیل این معنی که علت قتل فواسق اذیت است و اتفاق كرده اند علمای بر تحریر قطع اشجار و می که آدمیان
از انبات كرده اند عادت بر تحریر قطع خلای او گویا و تر را خلا گویند و خشک رخشیش و در انبات كرده اند آدمیان اختلاف است قطری گفته
صهور بر جوانان می گویم در هدایه گفته هر که خشیش حرم را درخت آنرا برید که ملوک نیست و خود رسته است بروست قیمت آن مگر آنچه
خشک شد از آن و در خشک شده ضمان نیست زیرا که سستی نیست و چرا نیده نشود خشیش حرم و بریده نشود مگر از خوا ابو یوسف گفته
بالی نیست بجز انیدن بخت و وجود ضرورت و تعدد منع و ابای از آن و دلیل ابو حنیفه و محمد این حدیث است و نیز بر داشتن آن از اصل مکن
پس ضرورتی نباشد و نزد امام شافعی و هر که موافق اوست جائز است بری به تمام در کلاهی او و مذنب امام احمد و مجتهد مذنب حنفیه است شیخ در ترجمه
گفته شیخ عبد الوهاب بنی از عاصمه بنی خود که در آخر عمر حاضر شده بود حکایت میکرد که از اصحاب ما مدی بود که او را احمد سقا می گفتند و در
گلی از حرم آورد بدست ما و او بقدر بر آبی سهو شد ما آنرا بوی کردیم بخور و لو کردن الی در بنی ما و دو پنج تا بخور به دو و دو باغ رسید و از
دباغ بهر دو چشم بر آمد و روزی روزی ده شد تا رسید بجا نیکه رسید ما شادانند بقدره انتی آری مع نزدیکان را پیش بود و حیرانی
و لا تحل ساقطها و حلال نیست بر زمین افتاده حرم که الا لمنشئ مگر منشئ را و انشاء و تعریف گم شده کردن و در روایتی باین
لفظ است و لا یقطع لقطه الا من عرفها یعنی بر نادر بر زمین افتاده او را مگر یک تعریف کند و شناسا چنانکه حکم لفظ بیاع و یک است از تعریف
کند و اگر فقیر باشد خرج کند و بعد از آنکه صاحب و را بیاید بد با نا ایجا ند یعنی در لفظ حرم هر تعریف نیست و این نظر تومین شافعی است اکثر
علماء فرق كرده اند میان لفظ حرم و غیره از آن که امام و مذنب حنفیه بر زمین است و دلیل بر آن اطلاق حدیثی است که وارد شده در لفظ و میگویند
که معنی قول ذی الامن عرفها در حدیث آنست که تعریف کند تا یک سال درست چنانکه بعد میگوید و مخصوص با یام موس نیست و این خلاف
ظاهر عبارت است و نیز سیاق کلام برای فصل حرم که مذکور ضا اوست و اگر حکم لفظ و می حکم لفظ سائر بیاع باشد که اگر آفانده نمی بینم و من
قتل له قاتل فهو بخیر الظنون و کسی که کشته شده او را کشته پس آنکس بدترین دو نفر است یا فدی دهد یا بکشد و در روایتی از احمد
ابن شریح الخزاز آمده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که رسیده شد بخو احتی پس وی بخیر است میان کبی از سه ضا یا قصاص گیرد
یا دیت ستانند یا بخشش پس اگر خوا به ضلعت چهارم پس بگیرد دست او را و در سندانش سفیان بن ابی العوجا است و در وی مهال است
و نیز در وی محمد بن یحیی است و حدیث معنعن است و با جمله در وی دلیل است بر آنکه خیار ولی راست و یا بی الخلفانی ذی الذک فی بابها یا
فقال العباس الا الا ذخر یا رسول الله پس گفت عباس بن عبد المطلب عم آنحضرت مگر از خیرای رسول خدا که آنرا استنکان از
سیان خلا از کسر سهره و سکون ذال سحره نام گویای شهور است خوشبوی فانا بحمله فی قبورنا و بعدا تنزیر که ما سیرگه دانیم آنرا و قبرها
و خانه های ما به عرب از خرا در میان گورمان میماند از حدیث بن عباس آمده که از خرا برای آنکه گران و خانه های مردم است
که بدان سقفت خانه می سازند و کلام عباس بن عمر که بطریق شفاعت باشد یا بطور اجتهاد بنا بر علم آنکه عموم غالب تخصیص می باشد گوای گفت
که این چیز است که حاجت بسوی او داعی است و از شریعت عدم حج محمود است فقال پس گفت آنحضرت و عمر داشت کلام و استثنای
را بایوی یا اجتهاد خود و فرمود الا الا ذخر که گویا از خرا که او است قطع کردن آن و رعای آن برای حوائج مذکور و غیره و او کلماتی است که در
اجتهاد بنا است و مذنب بعضی آنست که احکام غرض بود و بوی عملی الله علیه و سلم هر چه خواهد و بر هر که خواهد حلال و حرام گرداند و بعضی گویند

باجتماع گفت و اول اصح و اطهرست متفق عليه شيخ ابراهيم باجوري در ماشيه شاميل ترمذي گفته از خواص اسمي که آنست که چون فرشته
 بر پیشانی هر عوف بدر رخت مکة وسطا البلاد و السدرون بالعبا و تقطع شود و درم و عن عبد الله بن زيد بن عامر ان
 رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة و دعا لاهلها بدست خرد و آنحضرت که تحقیق ابراهيم عليه السلام
 حرام گردانید که را و دعا کرد برای که و حرم ساختن وی خدا را پس حرام گردانید و در روایتی آمده ان الله حرم مکة و نیست منافات چه مراد
 آنست که خدا حکم کرد و بجهت می و ابراهيم این حکم را بر عباد ظاهر ساخت و دعای ابراهيم این بود و اختل في البلد كما تناذر في مكة من التمرات
 و غير ما من الآيات و اني حرمت المدينة و من حرام گردانیدم مدینه را و در حدیث ابی سعید که نزد مسلمت زیاده کرده که حرام گردانیدم چیزی را
 که میان دو طرف است از کوهی که بر خیزه نشود و در وی حق و بر داشته نشود و در وی سلاح برای کارزار کردن و بر خیزه نشود و در وی گرهای خوش
 مگر برای خوش نشود که حرام ابراهيم مکه چنانکه حرام گردانید ابراهيم مکه را و مدینه علمت بالغلبه برای شهر آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 که هر چه کرد بسوی آن پس متبادر نشود و نزد اطلاق این لفظ که همین بلد مبارکه و انی دعوت فی صاعها و معدها و بدستیکه برین دعا کرد
 و صاع مدینه و مدینه و صاع و مدبر و دو و یکبار و یک رطل و یک ثلث است نزد اهل حجاز و دو رطل است نزد اهل عراق و صاع
 چهار دست مراد و سغ رزق و برکت و دران است و در حدیث ابوهریره نزد مسلم باین لفظ آمده بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مدنا یعنی ما کما
 ابراهيم و مدنا و ما نماند آنچه دعا کرده است ابراهيم مدینه را و چندان سخن را همچو که راست که اهل مکه برای اهل مکة حجة الله البان گفته
 ان من حدیث معلوم شده که دعای آنحضرت را که بجهت است و تا که غریمت باشد و فعل غنیمت و نزول توفیقات است و مراد از تحریم مکة همین
 اهل اوست از قائل کرده شدن و تحریم داخل اول قوله تعالی و من في مكة کان ابراهيم و تحریم صیدا و قطع شجر او و بریدن شوك او و مراد از تحریم مدینه
 تحریم صیدا و قطع شجر او است و عدم احداث حیاتی دران و در تحدید حرم مدینه خلاف است و وارد شده است تحدید آن بالغاطثه و در ارجح
 روایت مابین الایام است بنا بر تواتر و زوات بران که انی لیسئل و یبصر فی گفته انس بن مالک گفته ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لاخ له
 صغیر یا اعمیر فاعل النخیر و غیره چنانکه حرام می بود صید مدینه حلال نبود و شکار کردن آن در مدینه و هر آینه انکار میفرموده آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم این ابرایشان پس مختلف شدند اقوال درین باب پس قول شافعی و مالک و اکثر فقهاء آنست که جزا از نیست بر سیکه شکار کنند و نیز
 یا بر دوختن را غیر ازین نیست که تعظیم مدینه مراد است از تحریم آن غیر تحریم صید و شکار بجهت حدیث انس و بعضی تحریم شجر مدینه قائل اند و بعضی
 بحدیث انس و دعا و دیگر تحریم هر دو گفته اند و حمل کردند حدیث انس را بر آنکه گرفته بودند آن طائر را از خارج مدینه بعد از ان داخل کرده شد بحدیث قال لعلی اصح
 یضمن کسبا الصائد و قال الشیخ الاسلامی متفق علیه گویم درین باب حدیث است از عاصم بن درسن مذکور است و در ترتیب حکم تحریم بران که
 علامت نه برید و چنانکه آنست که معنی حرمت دران مجزیه تعظیم و تکریم است بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و از هر چه جزا و هر که چیزه
 از ان کند آنرا میگرد و نیست جزا بران و این است قول مالک و روایتی است از احمد و قولی است مشافعی از ثوری گفته شهور از مدینه مالک و شافعی
 و جمهور علی آنست که ضمان نیست و صید مدینه و قطع شجر آن بلکه حرام است بی ضمان و تکریم نیستی گفته قائل نشدند تحریم صید مدینه اگر چندی معذوران
 صحابه و جمهور ایشان منکر نیستند اصطیاد و طیور را در مدینه و زمره است ما را نسبی از ان بطریق که اعتماد توان کرد و بران و بعضی علی گفته
 واجبست در وی جزیه چنانچه در حرم مکة و بعضی گفته اند که جزا در حرم مدینه از حد سبب است از جهت حدیث مسلم که از سعد بن ابی وقاص است
 و قاضی یحیی گفته که قائل نشده باین که مشافعی در قول قدیم که انی ترجمه اینست گفت کاتب جرو و عفی عن و باین قائلست جماعتی از

حدیث و البیه ذیل الشک **الحرام** **الاحرام** است حدیث شریفی است که در حدیث آمده است که هر چه است و زنا و ابله و دود و غیره و همچنین
 بت است احادیثی از ائمه اربعه در قطع درخت و قتل سید و حمل سلاح و اهر اق م در صحاح و سنن و لغزانی و حرمت المذنبه که هر چه است و اهر اق م و لغزانی
 و ت به نقلی با و عا و مانی معناه اول دلیل است بر تحریم حرم مدینه و مثل تحریم مکرم که بدین نقص چیزی از ان بلکه بر زیادت بر ان شکست
 سنت مقدم است بر مدینه و تفصیل تمام و منسک است **و عن** علی رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم
 لمدينة حرام ما بین عبدی الی بقاع مدینه حرام است و حدیثی از عیسی است تا نور مجری بفتح عین حمل و سکون تخانیه و توفیق بفتح ثانیه سکون
 او نام و کوه است در مدینه و قاسم گفته فوجیل بالمدينة گفته و فی الحدیث الصحیح و این حدیث را ذکر کرده بعد گفته و اما قول ابی عیینة قاسم بن سلیمان
 فیروز انکار بر اعلا م که این تحقیق است و صواب الی آمدست زیرا که توری که است پس غیر چیزی است زیرا که خبر و ادرا شجاع یعنی زاهدان حافظی
 و عبد السلام البصری که حمادی احد مائل بسوی و رای کوی است کوچک که او را توری گویند و نوشت بسوی شیخ عقیف الدین المطری از زواله
 و حفاظت گفته که گفت بدرستی که خلف آمد از جانب شمال و بی جلی است معنی مدور که نامیده میشود و توری شناسند آنرا اهل مدینه خلف از
 سلف شانی و دلیل گفته و این منافاتی با بین لایته نیست زیرا که هر دو لایه دو حره اند که گفتاف کرده اند آنرا که فی القاموس و غیره و مختلف
 اند بر مدینه پس حدیث غیر و توری لایه است و اما مسلم و بخاری هم آنرا روایت کرده و در حدیث ابو هریره است حرم رسول الله صلی
 الله علیه و سلم ما بین لایه المدینه و جبل اشقی عشره سلا حول المدینه حتی متفق علیه و حدیث باب لویل است شیخ ابی اسیم باجوری در ابی لایه
 عایشه شامل محمد گفته مسفق شده است اجماع برینکه که و مدینه افضل بقاع اند و این گفته برانند که مکمل فضل است از مدینه و مالک عکس گفته
 و خلاف و غیر بقعه شریفه است زیرا که بقعه شریفه فضل است از سبلوات و ارض همه انتهی گویم در حدیث زیر برین عوام آمده که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم که تحقیق شکار و فوج و درختان فوج حرام است حرام کرده شده است برای خدا و او احمد و ضعف که ذکره الخلال ابو داود
 و البخاری فی تاریخ و نقصان از حدیثی و لایه تابع علیه و سکوت کرد و وی ابو داود و حسنہ المنذری و مکتب ختمه عبد الحق
 ایضا و ذکر الله فی ان الشافعی صحیح و گفت نووی در شرح معذب اسناد ضعیف و گفت ابن حبان متفق است بر آن محمد بن عبد الله بن اسحاق
 الطائفی و ابو دوی که خطا میکرد و گفت عقیلی لایه تابع الاسن جبهه بقا برین فی الضیقه و فوج بفتح و او و تشدید جیم ابن سلیمان گفته زمین است در
 طائف نزد اهل ائت و علم گفته اند نام وادی است طائف و قبل کل الطائف و حازمی و مختلف گفته که فوج نام حصون طائف است
 گفته اند نام یکی از انهاست و حدیثی است بر تحریم سید و غیره و غریب شافعی که است در بحر خارج و ذکر این حدیث گفته اند
 صحیح القیاس التقریم که منع منه الاجماع انتهی شوکانی گفته و ردعی اجماع فطر است زیرا که جمهور اصحاب شافعی جویم کرده اند تحریم خطای
 گفته مدینه برای تحریم و هیچ معنی که اگر که حرم است و بر سبیل می بود برای نوعی از انسان مسلمان و محکم که این تحریم در وقتی معلوم است
 محصور باشد پیش منسوخ شده ابو داود و مسن گفته و کان فی لایه یعنی تحریم فوج قبل نزول صلی الله علیه و سلم با طائف و حصاره فیقا انتهی و دلیل الی
 گفته ظاهر حدیث تأیید تحریم است هر که ردعی نسخ کند بر وی است دلیل زیرا که اصل عدم است و اما زمان سید و شجر ابو جهمان حرم کل فوج وقت
 برورد دلیل الی بران چهل بارت آمده است ثبوت ملاذمت میان تحریم و همان انتهی گویم که گفته علم برانند که حرم مدینه و فوج هر دو باعتبار رعایه گفته
 و احترام است باعتبار تحریم حیات و وجوب جزا و شوکانی در مختصر گفته حرام است و در حدیث او و در شرح دی گفته که باید بینه است شافعی
 او بینه حق و اعتبار دفع و درین حدیث چیزی که مصالح فوج باشد و سکر بود عدم ثبوت تکلیف را بمضمون حدیث انتهی و اما علم بصواب

تا آنکه چون برداشت آنحضرت را نافه وی علی البیداء برید که نام موضعی است و بمعنی بیابان نیز آید اهل بالتوحید و از یکدیگر
بتوحید یعنی افراط و تفریط برای خدای تنها و یکتا چنانکه گفت لیلیک اللهم لیلیک الشریک لیلیک لیلیک معی ایستم برای خدمت
و طاعت تو ای بار خدا یا نیست شریک من تراد استحقاق خدمت و طاعت و زیاده و کمبود و اهل باجلیت در تلبیه الاشرک با و ملک
حکله و مالک آن الحمد بکسر حمره و فتح نیز روایتی است و معنی واحد است و هو العقیل و النعمه بدستیکه استایش نوئی و منت
لک مر تر است و الملک بضم هم بمعنی پادشاهی الاشریایک لک نیست انباز مر تر و بعضی الفاظ زیاده برین هم آمده و این هم
گفته اند من شایسته همین ملک است زیاده و کمبود بران معنی همین مقدار کافی است و در روایتی از ابن عمر نزدیک بخاری و سلم آمده که بود در هوا
که میگذازد برای احدی در ذی الحلیفه و کثرت و چون بر میداشت او را نافر که ایستاده بود و نزدیک سجده ای الحلیفه اهل میگذازد و این کلمات
لیلیک اللهم لیلیک و سجد یک و انحر فی دیک لیلیک الرغاء و الیک العمل معنی لیلیک معلوم شد و معنی سجد یک یاری میدهم ترا یاری و آو
بعد از یاری و آو فی معنی مکرر و دائم و نصرت دین و استئصال امر تو ام و نیکی در دوست تو و قدرت و تصرف است و سئل و طلب نیز
بسیوی است نیز که بخیر و دوست است و عمل نیز معنی بسوی است و قوی مقصود از عمل و بسوی است معبود آن و باجماع اهل که در مردم
بهین لفظ که بدان اهل میکنند و در ذکر آنحضرت چیزی را از آن و آنحضرت تلبیه خود لازم گرفت بخاری که بنویسد بکمال نیت میگردد و هم گج را
نمودیم که می شناسیم عمره را یعنی در شهر حج حتی اذا ایتینا البیت استلم الکن تا آنکه چون آمدیم خانه کعبه را با آنحضرت استلام حجره
را کردند که ایشانند و مراد آن کرانه است که در وی حجره او در صورت و آنرا رکن اسود نیز گویند و رکن آنجا که مطلق واقع شود همین که مراد گردد
و اهل قاش بجره او در محبت آنست که غالب برانی بهین لفظ است و استلام بوسه دادن اوست یا سودن بدست افتعال است از اسلام
بمعنی تحیت و سلام بروی بهین است که او را بوس کنند و اهل اهل بن این رکن را محبتا گویند بضم هم و تشدید یا بمعنی تحیت کرده شده و واحد
سلسله بکسر لام پس استلام از دست چنانکه اکتال از کل استک الحج بمعنی لمسته و مسخته بیدی است و وجه دیگر نیز هست که در طاعت و غیره
مذکورند و فصل پس رمل که آنحضرت یعنی در طواف خود و رمل بفتحین جمیدن و رشی که سخت نبود یا جنبانیدن و دشوار چنانکه پیلو انان
و مبارکان در میان و وصف قتال کنند و باید که در رمل گامها نزدیک هم زنند و اصل و تشریح این فعل آنست که چون آنحضرت در عمره القضا
یکم آمده شکران گفته که ای شایان اتپ ثیر لا غروست ساخته است پس آنحضرت مسلمان را فود که باین نوع شعی و حرکت انبار
جلادت و قوت کنند و بعد از رفع علم هم باقی ماند و حجه الوداع نیز که درنگ را به گاهی بزوال علت حکم نیز رمل میگردد و چنانکه فی بعضی القنوی
اما اینها هم باقی ماند ثلث و شعی اربعه در سه گشتن و شعی کرد و در چهار و در بعضی نوشته ثلثه طواف سبعة و رمل و در بنیاد که طواف نکرد
از جهت ظهور و شورت و رمل سنون است در هر طوافی که بعد از وی سعی است چنانکه طواف عمره و طواف قدوم و طواف افاضه و طواف وداع
از قبیل و از این عباس آمده که آنحضرت و طواف افاضه رمل نکرد و درین حدیث ذکر ضبط غایت نیست با آنکه این نیز مسنون است و در احادیث مذکور
و اضطلع بضم او و بای سوجه از ضعیف بمعنی باز دست و بمعنی زیر بغل نیز آید و درین نیز صورت تلبیه است چنانکه در رمل پس اضطلع بضم او
چهار دست از زیر بغل راست بر دوش چپ و بهین است کیفیت وی شهادتی و در بعضی تقدم الی مقام ابراهیم و پیوسته بعد از طواف آمد
یا پیش آمد بسوی مقام ابراهیم که نام سنگی است که در وی نشان پای ابراهیم علیه السلام و الاذن در پیش خانه در حجره نماده اند پس خواند آنحضرت
این آیه را و آنحضرت از پیش خانه از پیش من صلی و بکبریه مقام ابراهیم را تو ابراهیم نماز و آنحضرت واقع خواجه محمد و سترن در قرآن مجید هر دو قرارت است در

حدیث روایت بکسر آمده فصل پس بگذار و آنحضرت دو رکعت نماز طواف و طاهر آنست که این تلاوت بعد از طواف و قبل از صلوة بود و در
 هر صرح فی روایت این جهان و البقیه فی این و رکعت واجب است نزد حشفه بعد از هر طواف از جهت در دوام بدایع و زو شافعی سنت است
 پس گردانید و مقام ابراهیم را میان خود میان خانه که یعنی خلف مقام ایستاد و این بفضل خواست است برای گذاردن این دو رکعت
 و جایز است هر جا که گذارد و در روایتی آمده است که آنحضرت خواند و این دو رکعت قبل بر او آمد و قلی ایها الکافرون و تقدیم قلی ایها
 بر قلی ایها الکافرون واقع است در صحیح مسلم و در یک روایت از شرح السنه و توجیه میکند آنرا که قلی ایها صریحاً برای شایات توحید است
 و قلی ایها الکافرون برای تنبیہ از شرک پس تقدیم کرده شد بحجت اتمام بحال ثبات توحید و در بعضی آیات تقدیم کافرون نیز آمده چنانکه
 ظاهر است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه تقدیم سورۃ شاعر بر سورۃ متقدم جایز است و این را شواهد بسیار است و احادیثی که رجوع
 الی الکین فاستلمه پست بر آن آمار در سجده بسوی کوه صفا و بر آمدن هم از در صفا بود و صفا و لغت سنگ سبط صلب پس گویند
 و الا ان نام کوهی است متصل بابائیس و طول سحر عرام از باب السلام جدید تا باب عمره جارد و هفت ذراع و عرض سبعمی صد و چهل
 ذراع و مسافت زمین سبعمی صد و سبست و سه هزار و هشتصد و سبست و هشت ذراع است که از فی منسک محمد ششم چونکه الی باب
 فلما دنا من الصفا قرأ پس هنگامیکه نزدیک شد آنحضرت بصفا خواند این آیت را ان الصفا والمرق تعمن شفا عاقل الله بدستیکه
 صفا و مروه از نشانه آنکه ساخته است خدای تعالی برای حج و فزود آنحضرت ایداً بما بدأ الله به آغاز کردیم در سجده آغاز کرد و است
 خدای تعالی بآن پس آغاز کرد بصفا چنانکه او تعالی در آیت بدان آغاز کرده و نسائی این را همین بلفظ حدیث جابر روایت کرده و صحیح
 ابن جریر و او را طریقاً مست نزد اقطنی و روایت کرد آنرا مسلم بلفظ اید و بصفتی خبر و روایت کرد آنرا احمد و مالک و ابن ماجه و ابو داود
 و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و نسائی نیز بلفظ نید ابو الفتح قشیری گفته مخیر حدیث نزدیک ایشان واحد است و اجتماع کرده اند
 مالک و سفیان و یحیی بن سعید قطان بر روایت نید ابو نجر که برای جمع است نصف و تفسیر گفته ایشان حافظ تراز از باقیمانده انتی و بعضی گفته
 همین است مذنب علما که این الصفا ضرورت پس اگر شخصی سعی معکوس بجا آورد و ابتدا بمروه کند در آن مختلف شده اند صحیح آنست که شریح
 اول اعتدال نماید و اسد علم فقیه بقاف الصفا پس بر آمد کوه صفا و سعی را ای البیت تا آنکه دیده خانه را و در آن زمان که بعد از صفا نمود و پیش
 و محبان در میان نبود و الا آن بنای حرم پوشیده است آنرا و با وجود آن نظر بر چه اسود از بعضی در می حرم که محاذی اوست می یافت فاستقبل
 القبله فی حد الله و کلین پس وی آورد و قبله را پس بر نیگانی یاد کرد و خدا را و بزرگ یاد کرد و او را و بیان کرد این توحید و تکیه بقول خود
 و قال لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شئی قدير لا اله الا الله ترجمه وی
 ظاهر است و در باب الذکر و العبادیه آنچیز و عده را و کرد و راست گردانید و عده خود را که بقیه که و تعالی دین و حصول فتوحات عظیم
 کرده بود هر چه بود آورد و نفسی عبده و یاری داد بنده خود را که ذات شریف وی صلی الله علیه و سلم باشد و هم از اخلاص اب و حده
 و شکست و اگر و بای کافران را و دشمنان دین را استنار و رشید فی تعالی بی قتال مردم و بی هیچ سبب ظاهری را از اسباب انعامشان که ایشان
 الیه قول تعالی فاستلک علیهم ثم یأخوذون و اگر گویند که نام او آنست که هر چه برای آنحضرت و قتال وی تخریب گشته و او را نیز مرتد او اندوختن
 خلک پیوسته و کار و میان این او کار و گفت مانند این ثلث مراتب سه بار یعنی ذکر کرد و دعا کرد باز کرد و دعا کرد تا سکت و ذکر نکرد و کرد
 تخریب الی الحرف تا پیوسته و اما صفا و رفت بسوی مروه کوهی و بزرگست طوق دیگرا بصفا حتی انصببت قدما عا فی بطن الوادی

پس استاد رسول خدا صلی الله علیه و آله بن جبرئیل علیه السلام را میفرمود که ای رسول خدا! ایاری مسال است این علم
 یا برای همیشه است پس در هر دو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتان خود را یک انگشت دیگر برای تمثیل گفت و اگر چه
 در حج و بارگشت این حکام را وقت این چنین نیست که توفیقی این علم با مسال مخصوص باشد بلکه برای همیشه مقصود اطلاق است
 که در بابیت بود از امتناع عمره و در شرح آمد علی رضی الله عنه از من پرسیدند ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و این پیغمبر با کون
 جمع بدین معنی با و اول شتر و گاو و قربانی که بجزم کنند و نزد شافعی بدین مخصوص فبرست پس گفت **الحج تمتع** و نیت کردی و
 هنگامیکه فرض کردی حج را و احرام هستی گفت علی این نعمت و نیت کردم که خداوند ابد استیکه من احرام تمتع میبندم که احرام است باین
 پیغمبر گفت آنحضرت بدستیکه با من هدی است و از احرام نمی برای پس حلال شود از احرام بیرون میا گفت حابر راوی این است
 پس ابو جمیع شتران که آورد آنها را علی رضی الله عنه از من دانست شتران که آورد آنها را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از مدینه همراه خود
 صد گفت حابر پس حلال شدند و بر انداز احرام مردم همه و موسی قصردند مردم هر گویا قصروی با وجود افضلیت سلیح با خود داشت
 آمده است برای آن بود تا بقیه از موسی بماند که در حج حلق کنند یا هنوز در طبیعت ایشان تنگی بود از بریدن از احرام پس قصیر که کردند
 در ابقای حکم آن تمام که حلق است و اقتصار کرد در قصر و کفایت و الله اعلم مگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که از احرام نبراد و دیگر کسیکه
 با وی بود وی و فیه و درین حدیث آنچه مذکور میشود فلما کان یوم الذریعة پس هرگاه که شکر و زریه و این نام بر روی تو
 از ذی الحجه است زیرا که در وی سیراب میکرد و شتران را با جفت آنکه ابراهیم علیه السلام را می جی زد و فکر میکرد و در ویای خود که
 در فوج دیده بود که ذی القاموس و توجهوا الی منی و روی آوردند بسوی منا و منی را منا از آن میگویی که در وی ریخته میشوند
 خونهایا جفت آنکه چون جبرئیل خواست که مفاقت کند آدم را علیه السلام گفت تنی کن چه میخواهی گفت بهشت میخواهم و فرشتگان
 و پیوت و در آن نزو حقیقه واجب نیست بلکه سنت است و منی از مکه بر سه گاه و سه روز یعنی احرام بستند برای حج و زریه و فیک
 الذی پس سوار شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی منا و رسید باین وقت بها الظهور والعصر والمغرب والعشاء والجر
 پس گذارد و زمان این پنج نماز و شب و روزی بیوت کرد و نه مکث قلیلا پیتر و رنگ کرد آنکی بعد از گذاردن نماز با مدتی طلعت
 الشمس آنکه برآمد آفتاب و اگر در نیمه از موسی که زده شود برای وی صلی الله علیه و آله و سلم و راوی غیره فیه فون و کسریم که قریب و ادب
 عرفات است و فتهای زمین حرم است و اگر گاو و گوسفند است که بر وی مناره است که اسیر المومنین و موسی الله عنه از برای نشان حرم بکار کرده
 و عرفات را صل است و غیره باین که شهور است که او را پلنگ گویند این کوه را کلتای سیاه و سفید دارد بآن شبیه که دندان است و راند
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب عرفات و گمان نمی بردند قریش را آنکه آنحضرت و قوف کنند است نزد شتر حرام که نام کوهی است
 بخلاف آنکه از قریب میگویند و در فاته بر سه گاه و سه روز از منی چنانکه بود نزد قریش که میکردند در جاهلیت زیرا که ایشان و قوف بزاره میکردند و آنرا
 توقیف حرم و اهل حرم الله میگفتند و عرفات نمی رفتند بخلاف سایر عرب که قوف بعرفات میکردند پس گمان بردند که آنحضرت نیز قوف
 بزاره خواهد کرد و قاجار پس نماز کرد و دو گشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بزاره و فاته حتی اتی عرفه آنکه آمد عرفه را یعنی قریب شد
 بآن و در وقت بقیع را سفره منی مکان و زمان هر دو می آید و عرفات بلفظ جمع مخصوص بآن مکان است و وجه تسمیه بعرفه باید و عرفات برست باین شرف
 و جنوب از که واقع است باین صول که روه توجها للقبه قد ضربت له بمنی پس یافت خمیر را که تحقیق زده شده است برای وی بزمه

نماز و هر چیز را از زمین روا تب و نوافل و درین هنگام و قوف است اینجا می پرسند پیچ جان می است که فرض را بجهت نقل ترک دهن
جواب میگویند و عرفات است که فرض و هیچ نماز نیست بجهت هنگام و قوف که نقل است ترک میدهند. بعد از آنکه حتی اتی الموضع بپوش
آنحضرت آنکه ادعای استادان را در عرفات فجعل بطن ناقته القصوی الی الصفات پس گردانید شکر نافه خود را که حصوی بود و بجهت
صخرات جمع صخره سنگ بزرگ و در واری صخرات بلفظ تصغیر سنگهای خود و سیاه نزدیک جبل حمت که در اینجا موقوف آنحضرت بود و جعل
جبل المشاة بین دیده و استقبال القبلة و گردانید جبل المشاة را که نام موضعی است هم در اینجا پیش و دو دست خود یعنی پیش خود و ر
آورد و بجانب قبله جبل مشح حای و طه و سکون بای و صحره را یک که در آن افتاده باشد و گفته اند خود را یک سطر جمع و می حبال است و بعضی
گفته اند حبال بجای طه و در یک مانند حبال بجم و در غیر یک و مشاة بالضم جمع ماشی و اضافت جبل مشاة از جهت اجتماع ایشان است
در وی و قاضی عیاض گفته اند که در این جبل المشاة صفت مشاة و محل اجتماع ایشان است تشبیه که در صفت و جعل رمل و موقوف آنحضرت جعل
الصلیة و علم عرفات در اینجا بود و اگر چه موقوف شریف شخصیست معین نشده است اما باید که در هر دو موضع می گشته باشد گاهی اینجا و گاهی آن
نزدیک و بنیای قدیم که آنجا است که عالم دوم آنرا مطلع آدم علیه السلام میگویند شاید که موقوف شریف فلان گرد و باین نعمت مشرف شود
فلان بزل و اتفاقا حتی غربت الشمس پس همیشه بود آنحضرت استاده آنکه فرو رفت آفتاب و ذهبه الصفیة قلیلا و وقت زرا
انلی حتی اذا غاب القرص آنکه چون ناپدید شد قرص آفتاب تا کید و بیان غروب است تا سی گمان نبود که در اواخر غروب است
و شرح مسلم گفته در جمیع نسخ همچنین است و همچنین نقل کرده است آنرا قاضی عیاض از جمیع نسخ و لیکن جواب این است حتی غاب القرص
و محتمل آنکه یعنی غاب القرص بیان قوله غربت الشمس الا ماشد زیرا که اطلاق غیبت مجازا از غیبت عظم قرص هم می آید پس قوا حتی غاب القرص
این احتمال را از آن کرد پس خود سوار گردانیده بن زید را و دفع و برگشت و بیرون آمد از عرفات و سرعت کرد و در سیر و ظاهر آنست که بجا
دفع انداخته گویند زیرا که دفع یعنی برگردانیدن و بیرون آوردن است نه برگشتن و بیرون آمدن لیکن اینجا یعنی خروج و نایب است تعبیر
بفرض بجهت آنکه در آنکه چون از حاکم بود وقت برگشتن بعضی مردم را دفع میکردند یا مردود دفع نفس مرکب است و قد شقی تخفیف نون القصص
الزمام و تحقیق کشید و ضم کرد و تنگ نمود آنحضرت برای نافه قصوی زمام راحتی آن را سها که صییب مورد دفع میگرد و کسر را حمله
بجای حمله آنکه سر آن نامی رسید یا پیش پایش بالان و او را بقول بیده یعنی و سیرمود و اشارت میکرد بدست رست خود یا رها
الناس السکينة السکينة ای مردمان آهستگی آهستگی و آرام و وقار یعنی شتابی نکنید و غضب السکينة بتقدیر الزمواست و در
حدیث ابن عباس نزد عباسی آمده که یکی گردن نیست بپیش راندن یعنی آفتاب یافتن در ابج و جز آن نیست بشناس یافتن و منظر ابی و
بلکه باجتناب از کمروا و نمودن و از رفت و فسخ و در بودن است و حکما اتی جبالا ارجی لها قلیلا و هرگاه می آمد آنحضرت کوی را
از خاک میکرو حمانا و از آنکی و در حدیث شقی علیه است که رسیده شد اسامه بن زید که بگونه سیر میکرد و میرفت رسول خدا صلی الله علیه و
در حواله او بهنگامیکه برگشت از عرفات گفت سیر میکرد میان آهستگی و شتابی و چون می یافت فرجیته تریر یافت و لطف جبل و در اینجا یعنی
جبل الراس است بجای حمله یا بجم است حتی تصعد لفتح تا و ضم به و دست تا آنکه بر می آمد تا آنکه کوه را بقال صعود و احدی حتی لای
مزدلفة آنکه آمد و الله را که موضعی است میان عرفات و منی و میوت در وی نیز تخفیف واجب است و همچنین نزد امام احمد و بعضی شها
نیز و بعضی از ایشان فرض است و فر و الله از عرفات بر سر کرده است و از آن یعنی سر کرده و از اینجا که عظمه است کرده و بجهت عظمه بزرگ است

لشوق است از زلف معنی قرب و مردم در وی قریب بینی که محل مناسک است می آیند و نیز زلف معنی زمین هموار جارب و داده است
 زمین این موضع این چنین واقع شده است و در دفتر جامع فتح جمیع مسکون هم نیز گویند و مردمی است از این عباس که میان آدم و خدادین
 موضع اجتماعی و اقترانی حاصل شد و تفاوت و عرفات شده بود و الله اعلم فصلی بها المغرب والعشاء باذان واحد و اقامتین
 پس گذارد آنحضرت و در دفتر مغرب و عشاء یک اذان و دو اقامت چنانکه بطر و محضر اعرافات گذارده بود و این منزه شامعی و زفر و بعض
 این دیگر است و زفر با جو صیف و بر وایتی از امام احمد و بسیاری از علمای یک اذان و یک اقامت زیر که عشاء در خجارد وقت خودست پس اصبیح
 با قامت جدا و اعلام نباشد و عصر و غیره وقت بود پس محتاج بود بزادت اعلام با مسنت مقدم است برین تعلیل و در صحیح مسلم این را از ابن عمر
 روایت کرده و ترمذی گفته حسن صحیح و کلبه یسبح بدینا شامتا و گذارد نماز نفل در میان مغرب و عشاء چیزی بسجده یسبح سید نماز نفل گویند
 ثم اصبیح پیستر پیله و خداد آنحضرت و پنجواب رفت حتی طلوع الفجر تا آنکه طلوع کرد و صبح و درین شب به تهنید رخاست با وجود آنکه سنت
 دائمی و صلی الله علیه و سلم بود فصل الفجر حین تبیین له الصبح پس بگذارد نماز فجر در میان گاسیکه ظاهر شد مردان و فرجوا این کلام
 مفهوم میگردد که در دیگران طلوع فجر ظاهر نشده تا آنکه بعضی روایت کرده اند که گذارد نماز صبح را در غیر وقتش و در روایتی گذارد نماز را بری
 و صواب آنست که در وقت گذارد و لیکن مردم شک داشتند که صبح طلوع کرده یا نکرده آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بوجی یا بجبت کمال علم
 ظاهر شد که طلوع کرده است و مردان با که در غیر وقت گذارد و وقت محمودست نه آنکه وقت مطلق نرسیده بود باذان و اقامه پس گذارد
 نماز فجر را یک اذان و اقامت این را برای دفع نوعی گفت که با وجود آنکه استعجال نموده دیگر گذارده اما اذان و اقامت که سنت مستمره است
 ترک نداد و رکب پیستر سوار شدند تا که نام وی قصوی بود حتی اتی المشعر الحرام تا آنکه آمد مشعر حرام که نام موضعی است در دفعه
 و اکثر فرج گویند یسبح فاف و فتح زای و حامی حمله در آخر که قریش در جا بایت و قوف در آن میکردند چنانکه گذشت فاستقبل القبلة فذعا
 و کبر و هلیل پس روی کرد بسوی قبله و دعا کردی سبحانرا و تکبیر و تهلیل یا و کرد و فله یزل و افاقا حتی اسفر جدا پس همیشه بود
 آنحضرت استاد تا آنکه روشن شد صبح خوب و تمام جد کوشیدن و رکار و این و قوف در دفعه واجب است نیز خفیه فدفع قبل ان
 تطلع الشمس پس برانند و بیرون آمد از مدینه و پیش از آنکه بر آید آفتاب و ردیف گردانید فضل بن عباس را چنانکه از عرفات اسامه
 بن زید را ردیف ساخته بود حتی اتی بطن محس تا آنکه آمد بطن وادی محسر البضم سیم و فتح حاکم رسیدن شده ده کیسان جز دفعه و مسانت
 و برنخست میان هر دو و پارها از آن است و پارها برین شوق است از حضور معنی نامه شدن و تحسیر نامه کردن و این وانی نامه میگردد و گذارد نماز
 یا نامه گردانیده است اصحاب فیل را خیرا و قلیلا پس جنبانید ناقدرا اندکی و تیرا نذران دسل گفته و فلک سافه مقدار ریت بجز استی و از خج
 روایات مفهوم میشود که سخت ترانند و شاید که قفلت باعتبار زبان باشد که مقدار سافت وادی است و مستحب است شتاب فتن ازین واک
 و اگر پیاده است تیر و دو و اگر سوار است تیرا نذران بقصد دریافت شرف اتباع و اختلاص کرده اند در سبب و حکمت تیز رواندن آنحضرت ناقدرا نذران
 وادی مشهور آنست که این مکان نزول عذاب بود بر اصحاب فیل که قاصد بهم بیت اند آمده بود پس سبب داشت شتاب فتن و گذشتن
 از آن و ثابت شده است در صحیح امر کردن آنحضرت گذرندگان از دیار لوط و دیار ثمود را بتیر گذشتن و گریه کردن و عبرت گرفتن از آن و همچنین
 عادت شریف در مواضع که نازل شده در وی عذاب خدا و در خوانمب لدنیه از اسفونی که از عطای شافیه است نقل کرده که سبب می آنست
 که نصاری می ایستادند و در وی چنانکه رافعی گفته یا شکران عجمی ایستادند چنانکه در وسیط گفته پس امر کرده شد برهما لغت ایشان

وامام شافعی و امام ائمه حاضرست که این نیز گدشتن از حجت عدم فراخی موضع باشد و بعضی گفته اند از حجت اینکه این جای بودن شیاطین است و اما علم سلسلک الطريق الوسطی پسترفت آنحضرت میان راه را و این غیر رایجی است که از ان رفته بود و بعضی گفت و این راه نخست را طریق صفت گویند و بضاعتی و تشدید و صده و این را طریق مازنین که نام و گویند و بخت بکسر از او فتح میم و بلند ادر وقتش بر وادی میسر گشته بود و التي تخرج علی الجسر الکبری آن راهی که بیرون می آید بر حجره اولی که در جانب مزدلفه فرج خجیف است مقصود تعیین طریق است امام و زازان حجره میگذرند و بجزوه می آیند که در جانب مکاست و او را حجره العقبه گویند و عقبه یعنی عین قاف راه و کوه و این حجره در ته است و بقیه العقبه که انصار کردند نیز مضان باوست و احکام می جاریه حتی اقی الجسر الی التي تحت الشجرة تا آنکه آمد آنحضرت حجره را که زیر درخت است مراد همین حجره عقبه است که مذکور شد و این درخت حدیثی است و از غنی نیست و حجره با فراهم شدن سنگریزه سیمی شد آن بسبب اجتماع مردم و آن بقال اجمرو بنو فلان اذا اجتمعوا فماها بسبع حصيات پس انداخت دروی هفت سنگریزه را یکبار مع کل حصاة و حالیکه تکیه میگفت با هر سنگریزه از ان سنگریزه ماکل حصاة مثل حصی الحذف بر حصی مانند سنگریزه های خذف یعنی خفا و سکون و آل عجمین سنگریزه انداختن با انگشتان مخدنه کبیر سیم و سکون خافلا خن و صورت خذف آنست که سنگریزه باخته در دو انگشت سبابه می گیرند تا میان زانگشت و سبابه نهاده می اندازند یا مخدنه فیسیازند از اجوب و بوی می اندازند و در حدیث از خذف نمی آمده و اینجا مقصود بیان مقدار سنگریزه است و صغر و کبر و بعضی تفسیر کرده اند حصی و خذف را بمقدار دانه یا قاعه و بعضی گفته اند گران تر از خود و در تر از بندق و بعضی مثل پشنگ گو سفند و می بختن الوادی انداخت آنحضرت سنگریزه را از میانه وادی که حجره در آنجاست فواضلت الی المخی پستر گشت آنحضرت بسوی قربان جانی که در سنی بود و فصل پس هرگز از حجت شدت و سه شتر را بدست مبارک خود و غر شتر کشتن و بر سینه زدن نیزه پسترداد آنحضرت یعنی شتر از ایاکار و را بعلی پس عمر خمر علی بنی زید که باقی ماند بعد از خمر آنحضرت از شتران و سابق معلوم شد که همه صد شتر بود پس باقی سی و هفت باشد و شتر کبیر دانید آنحضرت علی را رضی الله عنه در قربانی خود پستر کرد و بگرفت گوشت پاره از هر شتر پس گردانیده شد این گوشت پاره را در گمی پس نیمه شتران گوشت پاره را پس خوردند و بوی آنحضرت و علی از گوشت پاره ای از گوشت قدر و نوشیدند از شور باقی آن جهت آنکه مستحب است که از قربانی چیزی بخورند و باقی گوشتها پیش کردند و روایتی آمده که شتر کردند و فرمود که بخورید و قار کند قدر کب پستر سوار شد رسول الله صلی الله علیه و سلم فافاض الی البیت پس شتابی را ندسوی خانه که به و طواف کرد و این را طواف افاضه گویند و این کن و دیگرست از حج بعد از نفوت عرفه و این تمام میشود و حج و این فصل است و فرخ و بعد از وی نیزه حاضرست فصلی بکفة الطهر پس آمد بسوی بیت و طواف افاضه کرد پستر نماز نگذارد این روایت جابرست و عایشه نیزه همین جانب است و در روایت ابن عمر آمده که نماز نگذارد پیشین را بمنی بعد از برگشتن از مکه و هر دو روایت صحیح است و جمع میان هر دو این طریق است که اول یکم گذارد و سپس منی سیه تا صحابه فضل جماعت در پس وی در ایند قال المندری و این جمع سببی است بر جواز نماز مغرب و غفلت قبل از نماز و این القیم ترجیح داده است حدیث ابن عمر را و ذکر خلاف عل را درین باب و اینکه بعضی از ایشان ترجیح حدیث جابر کرده اند پس آمد آنحضرت بر پسران عبد المطلب که عباس و اودا و وی بودند و عبد المطلب نام همه آنحضرت است و منصب سقایه زعمهم دست ایشان بود و در حالیکه آب میدادند مردم را بر زعمم پس گفت آنحضرت که شتاب از زعمم ای سیران عبد المطلب پس اگر نمی بود و خوف آنکه غایت آید در شمارم در کشیدن آب از زعمم و اجتماع

و از امام ایشان بر آن از جهت اتباع فعل من و پیروان آید این نصب از دست شاهان نیز می کشید من من آب از زم زم از جهت فضل و کرم
 این فعل پس دادند آنحضرت را ولوی از آب زم زم پس نوشید از آن آب این احکام در حدیث جابر رضی الله عنه واقع شده و احکام دیگر
 بعد از طواف است که در ایام منی آنرا بیکسند و محل خود مذکور است و الا مسلم مطول را روایت کرده این حدیث را مسلم طول
 چنانکه در طحاوی شرح این حدیث گذشت و مصنف در اینجا بحذف زیادات آورده و بر محل حاجت اقتصار کرده و این حدیثی است
 عظیم الشان نیز القوائد شتمل بر رجل از غافل و فرائد از مهمات قواعد قاضی عیاض گفته حکم کرده اند مردم بر آنچه درین حدیث است
 از نقد و انکار کرده اند و در آن و تصنیف نمود و در آن ابو بکر بن المنذر جزوی کلان و آخر آن کرد و روی از نقد زیاد به بر یک نیم صد فوع
 و گفت اگر استقصا کرده شود برین عدم هم میفزاید و رسول السلام گفته اصل در هر آنچه ثابت شده است از فعل آنحضرت در حج و عیبت
 به وجوب یکی آنکه افعال دی در حج بیان حجی است که امر کرد خدای تعالی بدان محمد صلی الله علیه و سلم را در قرآن افعال در بیان حج
 معمول اند بر وجوب دوم قول دی صلی الله علیه و سلم خذوا عنی مناسک و ال ست بر وجوب و هر که دعوی عدم وجوب چیزی ازین
 افعال در حج کند دلیل بیار و ما ذکر میکنیم فوائد و دلائل این حدیث بقدر احتمال این مختصر و میگوئیم در وی دلالت است بر آنکه غسل
 احرام سنت است برای نفسا و محالض و برای غیر این هر دو بالاولی و بر استنفا حائض و نفسا و غیرت احرام این هر دو بر وجوب
 احرام حقیقی نماز فرض باشد یا فعل و گفته اند که آن دو رکعت که بعد از آن ابلال کرده دو رکعت نماز فجر بود و گفته شد پیشتر که صحیح است
 که دو رکعت ظهر بود زیرا که نظر را در اینجا قصر گذارد پیشتر ابلال کرد و بلند نمود و آن خود به تلبیه عملاً گویند استحب است اقتصار بر تلبیه آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و اگر بغیر از ابلال یا سه است نیز که زیاد کرد و عمر بیک النعماء و الفضل الحسن لبیک مذهب با سنک مغربا لیک زیاد کرد
 ابن عمر لبیک و سعید بن الخیر فی لبیک و الرخاء لبیک العمل زیاد کرد و النس لبیک حقا قاعدا و در قاف و لاف است حاجی را قدم
 آوردن اول یک برای طواف قدم پس استلام کند رکن را قبل طواف و رمل کند در شوط اول و رمل سریع ششی است با تقارب
 خطا و مجتنب و این رمل را در اعراسی هر دو رکن میانی کند که نماز در چهار باقی منشی کند و افاق عادت خود و بعد تمام طواف بر مقام
 ابراهیم بایستد و بخواند و آنقدر و امن مقام ابراهیم صلی و مقام ارمیان خود و خانه کعبه ساخته دو رکعت بگذارد و اجماع کرده اند علماء بر آنکه
 لاف است هر طواف را چون طواف کند بخانه بگذارد پس مقام دو رکعت طواف و اختلاف کرده اند و آنکه این دو رکعت واجب است یا نه
 بعضی بوجوب رفته و بعضی گفته اند که اگر طواف واجب باشد و نه سنت است و واجب خلف مقام آنست حتما یا با زیاد و غیره و می گفته اند واجب در
 پس مقام اند و دلیل مندوب اند خلف آن و اگر بگذارد آنها در حج یا در مسجد حرام یا در هر محل از مک جائز است اما فضیلت فوت شده
 و آورده است قرائت کافون بعد فاتحه در اولی و بعد فاتحه در ثانیه رواه مسلم و روی دلالت است بر آنکه شروع استلام نه خروج از مسجد کنند
 چنانکه نزد خود کرده بود و اتفاق کرده اند بر آنکه استلام سنت است و بعد طواف می باید کرد و شروع بصفا کند و بالای آن برآمده مقابل قبلایست
 ذکر و دعا کند سه بار یا ثور مذکور در روایت خطا است که چون به سبقتی آمد هر دو قدم او در بطین وادی سعی کرد و روایت مسلم این حرف
 ساقط شده که تقدیم پس این روایت دال است بر آنکه رمل کند در بطین وادی و همین راسعی بین المیلین گویند و این شروع است در باران
 هفت شوط سه شوط اول و چنانکه در طواف قدم به بیت بود و بر اید بر مروه چنانکه بر صفا برآمده بود و ذکر کند و دعا نماید و تمام این افعال
 تمام میشود و عمر را و پس اگر حلق یا قصر کرد حلال شد و همچنین اگر کرده بود و صفا بر آنکه مکمل کرده بود رسول خدا و ایشان از بعضی جمع کرده و هر که تدارک باشد

حلق **بائمهة الجوهرة** در روز نیکه ششم ذیحجه است سیاه یک سیکه را در ده جج دارد و از عمر خود حلال شده است هر کس
و همچنین قارن بیاید بسوی حی که کمال جا بر فیل کان یوم الترویة توجه الی منی یعنی متوجه شد که باقی بود بر احرام خود برای تمام حج و هر که
حلال شده بود احرام بسته یعنی متوجه گشته و توجه آنحضرت بسوی منی بر کوب بود و نزول فرمود بیامنا و نماز گذارد و چنگانه دوری این است که
بر کوب فیل است از منی درین اوطان در طریق نیز دوری خلاف است و دلیل فضیلت فعل اوست صلی الله علیه و سلم و سنت آنست که در شب
هر پنج نماز گذارد و این شب هفتا نماز کرد و این شب نهم ذیحجه است و سنت آنست که نه براید روز عرفه از منی مگر بعد طلوع آفتاب و سنت آنست
که داخل نشود برفات مگر بعد زوال شمس و بگذارد ظهر و عصر جمیع اوقات زیرا که آنحضرت بنه فرود آمد و نماز عرفات نیست و داخل نشد برفات
مگر بعد بر دو نماز گذارد و میان هر دو نماز پنج شمی یعنی از نفل و سنت آنست که خطبه گوید امام مردم را قبل صلوة عصر و این یکی از جمیع خطبه
مستوفیه است که در حج خوانده میشود دوم خطبه روز نهم ذیحجه است نزد کعبه بعد نماز پیشین سوم روز نهم چهارم روز نفل اول و آن روز و دوم
از ایام تشریق و کلام در آن سیاه بود و قول وی ثم کعب حتی الی الوقت منین و آداب ماندن از آنجا اگر رفتن بسوی موقوفه نزد فراخ از هر دو
نماز کند و دیگر وقت سوره الفتح است و دیگر وقت ترویحات مختصره در سفر است و رحمت کند و این کوه در میان تینین
عرفات است و دیگر استقبال قبله است و قبله دیگر باقی ماندن است در موقوفه تا غروب آفتاب و در وقت دعا کند بر دو دست سجد و در دستها
تاسیدن خود و آنحضرت خبر کرد و یاد ساز که غیر الله و الله و ما علمهم فودو کر ده انداز دعای آنحضرت در موقوفه اللهم کمال الحمد کالذی انقلی و غیره اما نقل
الله کمال صلواتی و شکی و محیای و ماتی و الیک ملکی و الیک غائبی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر و سواس الصدرو شتات الامر اللهم انی
اعوذ بک من شر ما یجی الی الیج ذکره الترمذی دیگر برین برآمد است از عرفات بعد تحقق غروب شمس بسکینه و قاروا لمن کند و مان را یان اگر
سطلع است و یکشنبه و محرم کن زمام کوب خود تا سرعت نکند و روشنی مگر وقتی که بیاید جلی انجبال که آنجا انقضاء نما کند آنکس تا بر کوب خود
آسان شود و چون برسد بزدان فرود آید آنجا و بگذارد نماز غروب و عشا جمیع اوقات آن و دو قاف است و این جمیع تفصیلی است و اختصار در سبب
اوست گفته اند بجهت آنکه سنگ است گفته اند بجهت آنکه ایسان ساقران اند و گفته اند در میان این هر دو فیه هیچ نافه و قوله ثم سطلع حتی
طلع الفجر روی این بنویس است باینکه توت بزدان و سنگ بودن و مجموع علیه است و اختصار در آنست که واجب است با ست و حمل و زایل
آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حج و وجوب است که معرفت و حسنت آنست که صبح بزدان گذارد از آنجا روانه شود و بشهر حرام رسیده و وقت
و دعا خواند و وقت نزد وی از مناسک است سپس از آنجا روانه شود نزد اسفار فخر چون اسفار یلیع شود و بیاید در بطریق ادی و مسجد شانی کند
در سیر از آنجا زیرا که عمل غضب خداست بر اصحاب فیل و لاتی نیست انادت در آن و آنست روی و زماندن و از آنجا چون برسد مسجد را که
مجموعه عقیده است نزول کن بیطن وادی و می کند آنرا بهفت سنگ نیزه بر سنگ نیزه بر سنگ نیزه باشد و کعبه گوید بهر سنگ نیزه بهر سنگ نیزه
بعد آن بسوی منی خمر پس قربانی کند آنجا بدنگر باشد نزد او و آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بدست شریف شعت و سه بدنه خمر کرد و
وی صد بدنه و علی کریم الله و هر اگر در پنج باقی آن بهر سوار شد بسوی مکه و در طواف افاضه و همین را طواف زیارت گویند و بعد
این طواف طلال میشود و او را هر چه حرام شده بود و بسبب احرام حتی که دلی انسانیزه و اما هر که رمی جمرة عقبه کرد و این طواف نموده پس
طلال است و او را هر چه از آن است بجز زنان آیین است بجز از منن و آداب که خدا در این حدیث جمیل است از افضل وی صلی الله علیه و سلم که فرمود
زنان کیفیت اعمال حج و در بسیاری از مذلولات این حدیث که سوق کردیم چنانست میان علماء در وجوب و عدم وجوب آن دراز و

و عدم لزوم آن بزل و در محنت حج اگر چیزی از آن ترک کرده و عدم محنت آن و در شجر بذر آن طی و در دهه و الاصل ذکر دریم بر نهادن
 غالاتی باشد مثل علیه الحدیث هو المثلث بقوله صلى الله عليه وسلم خذوا عني سناسلكم و التقتدي به في افعاله و اقواله انتهى كلامه اهل
 روایت است از عارفه بن عمر بن الخطاب و تفضیل هم و تا در آخر این خزیمه بضم نای محمد و فتح زاین ثابت از ثقات تابعین است روایت
 میکند از پدر خود که خبر من ثابت است و او را و الشهادتین خوانند صلی الله علیه و آله جلی الله علیه و آله و سلم
 اذا فرغ من تلبیته سال الله رضوانه و الحجة بود آنحضرت چون می برداشت از تلبیه خود سوال میکرد و از خدا می رشت
 او را که این حج و عمره مضی و مقبول وی گردد و سوال میکرد بهشت را که ثواب آن گردد چنانکه در حدیث دیگر آمده الحج المبرور و ابوجهبة
 و استغفار به بر حجت من الناکر و پناه به حجت بر حمت خدای تعالی از آتش دوزخ و در نفی استغفار آمده یعنی طلب مغفرت و رواه
 الشافعی و این حدیث از سنن شراح مغربی ساقط شده و حدیث دلیل است بر استحباب دعا بعد فراغ از هر تلبیکه محرم میگردد هر چه وقت
 که باشد باین دعا یا دیگر بخوان و بگویند که بعد از فراغ از انتهای وقت شروعت تلبیه باشد و آن نزدی حمزه عقبه است و اول صحیح است
 با سند ضعیف زیرا که در سندش صالح بن محمد بن ابی زائده ابو و اقلیش مدنی است و او ضعیف است و اما ما را همیم بن ابی سحبه
 که راوی است از وی غیر نیست بآن بلکه متابع است برین روایت عبد الله بن عبد الله الاسوی با خبره البیوقی و القزاعی و عن
 جابر بن عبد الله علیه و آله و سلم حضرت ههنا گفت آنحضرت که تحریر کرد معنی اینجا اشارت به
 مسعود میکند از منی که آنحضرت در آنجا فرمائی کرده و الا آن نیز آن موضع معلوم و معروف است که آنرا خبر النبی نامند و دیگر کا و انا عاری کرده اند
 و منی که اهل صحو و منا همه محل غرست و در هر موضعی از منا که بگویند جای غرست فاحش را می رها کنند پس بگویند شما در منا و جای غرست
 و درین میان موضعی خاص برای غرست قرار داده اند که بکنان بهمانجا غرست کنند و اگر جای دیگر کنند کسان حکام تعرض میشوند و اول قاروره
 کسرت فی الاسلام و بگویند که از غرست در هر جا و با سواد میشود و این قیاس است بمقابلت فاحش و باجماع این را در منی گفت و در عرفات گفت و وقت
 ههنا و عرفه که اهل موقف استاد من اینجا و عرفات همه محل ایستادن است یعنی هر چه روی موقف است هر جا که بایستد صحیح
 و حدیث از عرفه تا کوه های مقابل که قریب است این معنی عامر است بوده است و در رواه گفت و وقت ههنا و عرفه که اهل موقف و وقت
 کرم من اینجا و جمع همه موقف است جمع بیخ و سکن و هم نامزد لغه است بحبت اجتماع آدم و حوا و روی و مزدلفه از اذان است یعنی
 قریب در روایت ابو داود و درمی از جابر زیاد کرده که همه نامی که راه و جای غرست یعنی از راهی که که در آیند درست است و در جای
 دیگر غرست رواست بخود هم باید و کرم است لیکن در منی عادت شده است در روز تحریر که هم در منی می باشد آنجا غرست
 میکنند و در منی دیگر مثل بوی دوم شکر است و نذر و جز آن اگر در یک کند قصوری ندارد و قصود از تسویه موضع مذکور محل جواز
 و خروج از عده است و الا فضیلت مواضع آنحضرت صلی الله علیه و سلم و نحو طریق وی باقی است لاصار عنده رسل گفته محل جم
 قرآن و تمتع و احصار و افساد و قطع بهدی منی است و در مسکه لازم میشود و معمر را محل و منی که است و اما سائر ده که لازم میشود
 از جز آن تملش حرم محترم است و در وی خلاف مشهور است رواه مسلم درین حدیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم افاده که لازم میشود
 بجز یکی بخود و خروید و وقت و بوی و نذر و نذر بجای و قوف وی و درین توسع است بر ایشان تا در هر بقعه که از بیاض
 خواهند غرست بجز سنا از ایشان و در هر بقعه که از بیاض و قوف نماید کافی است و این زیادت است در بیان تخفیف بر ایشان

تا غسل کند چنانکه سنت و علی بن ابی طالب العلم و روانوار گفته است سنت برای داخل از طریق مدینه و شام غسل کردن در زمی طوی و در آمدن به ایامه
 از تیره شد که استعق علیه شجر در تیره گفت درین حدیث استحاب در آمدن که در روز است تا پدید آمدن او و عا کند و الآن علوت جاری شده است
 در آمدن وقت محرم کسانی را که می آیند از جده و سنت و باغی اول است و اگر چه جلوه به حال حقوق و حوالی دیگر می باشد و لیکن ظهور سلطان عزت
 و اہمیت و جلالت بیت اللہ زاده الله تعالی و تشریف اذ وقت داشت قطره و اہرست عرف ذلک بالذوق و الحمد لسانتی حجر سطو چون در جنس
 و تمانین و تمانین الف و فیض تادی فریضه حج و عمره در یافت نیم شب بود که از بیرون بلدیہ پدید آمدند و سزا قدم ساخته لبیک گویند و از شرم گریه
 و بران بچشم محترم کبر یا سید کی از غرائب اوقات و حالات آن مقام که بطواف نیم شبی است که بجای خاص و عظمتی مخصوص پروردگار شایسته
 لغیر از آن جز بیسان وقت ممکن نیست یعنی کی که و کین که میگویند در حال آنخانه مدبر میگردد تا کسیانیکه بیاصل خانه آشنا باشد چندی بنشیند
 خداوند اندک در آن دیوار و در چه جذب و برکت و عظمت نموده اند **شعر** ز فرق تا بقدم هر کجا که می گویم به که شمس و اسیر دل بکشد که بایست
 الحمد و سکه با آنکه عین و سم بود و زانچه حجاج عجب غلوت و فرست در آن وقت دست بهم داد که در بطوفان اسلام حجری رحمت بیخ شتر
 میسر آمد و همه آنچه در خاطر بود بوی گفت اغیار حاصل شد بعد فراغ از اعمال عمره بقیه شب نیز تا صبح جا نگذازد و شده گفت **شعر**
 شب و وصل است ملی شد تا سحر چه سلام فی حق مطلع الفجر و کین عرفا و رباب قلوب نزع می شد مذند و در آمدن بیکه و لایع می شد لایع
 انوار کعبه و نام می شد نموده به حال باجلال او چه رویت منزل یاد از صاحب منزل سید به مطلع غریبی گروی بشهر و دیار چه روی در
 مسجد مصفا کن چه دوست را گری توانی دید چه خانه دوست را تماشا کن چه زنی عابدی که چون بکشد گفتن گرفت این بیت کنی این بیت کنی
 یعنی خانه رب من که است و چون خانه سید از دور دیده و دید و جبین را بدیوار خانه چسباند و از انجا برداشته نشد معلوم و جان
شعر گزشتار قدم بهار گری گفتم که گوهر جان بچه کار و گرم باز آید **و عن** ابن عباس رضی الله عنه انه کان یقبل الحجر
 ویسجد علیہ بود وی بعضی الله عنہ میسجد میسجد و او حجر اسود را و سجده میکرد و بروی در سفر السعاده گفته و گاه به حجر اسود پیشانی می نهاد
 و بر انجا سجد میکرد و انگاه می بوسید این کنیایات مجموع در حدیث ثابت شده است و در ذیل الاطوار است حکایت کرده است ابن منذر از
 عمر بن الخطاب و ابن عباس و طاوس و شافعی و احمد که تسبیح است سجده کردن بروی به پیشانی بعد از تقبیل آن به قال الجمهور و مروی
 از مالک آن به عزت است و اعتراض کرد قاضی عیاض باشند و این روایت از مالک و اوا الحاکم و البیہقی من حدیث من فوا عا
 بالشافعی و البیہقی موقوف و حسن احمد و رواه ابو داؤد الطیالسی و الدارمی و ابن خزمیه و ابوبکر البزار و ابوعلی بن السکون و البیہقی
 من حدیث جعفر بن عبد الله بن السکون گفته مروی است از بنی حمید از قریش حمیدی و گفت بزار از جعفر بن عثمان مخزومی و گفت حاکم
 بن ابی اناس که است روایت میکند از محمد بن عباد بن جعفر گفت دیدم محمد بن عباد بن جعفر را که بوسه داد حجر اسود و سجده کرد بروی بستر گفت
 دیدم خال خود این عباس را که می بوسید و سجده میکرد و گفت ابن عباس دیدم عمر بن الخطاب را که می بوسید آنرا و سجده میکرد بروی بستر
 گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم که در این را این لفظ حاکم است و دیگر در قول خود که جعفر بن عبد الله بن ابی اناس است
 حال آنکه نص کرده است جعیلی که وی غیر اوست و گفت درین حدیث حاکم و دیگر و اضطراب است و در ذیل گفته رواه الارزقی بسنده الی محمد بن علی
 مالک بن ابی عباس جابرم الترمذی و علی بن حاتم و اسد بن فیصل الحجری و سید علی بن حماد و سید علی بن غفله و سید علی بن حماد و سید علی بن حماد و سید علی بن حماد و سید علی بن حماد
 قال بایت رسول الله صلی الله علیه و سلم که خیا میسجد و سجد و در وی شریعت تقبیل حج و سجود بران است و در روایت از ابن عباس

رضی الله عنه قال امرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يرموا بالضمير من ثلث اشواط گفتن ابن عباس امر را و ایشان را
یعنی صحابه را رسول خدا که رمل کنند و تیز روند در سه شوط اول و این امر در عروه قضیه بود طواف که سبابت است از هفت بار گشتن گرد خانه
هر یک گشتن را از آن شوط گویند یعنی یک دور را یک بار گشتن بهین لفظ واقع شده و در قاسم گفته جماعه از فقهاء این لفظ را مکرر و در
و بجای آن طواف را اطلاق میکنند و وجه آن بیان کرده مگر آنکه گویند طواف دلالت بر تعظیم دارد و لفظ شوط لفظ جابلیت است چنانکه
در کتاب است اطلاق لفظ شرب بریده نیز پذیرفته اند و عیشوا اربعاً و بر و در شربعتا در چهار شوطها بدین الرکنین در میان دو رکن
که یک حجر اسودست و دیگر رکن یثانی که محاذی او است و در حدیث ابن عمر است که دیدم رسول خدا را چون طواف میکرد در حج یا عمره او اقبل قدم
سوطا و میگردد یعنی بر رمل و شش می نمود و در چهار باقی تنقی علیه و وجه حکمت تشریع وی ابن عباس چنین روایت کرده که چون آمد آنحضرت
و اصحابا و بکلمه شکران گفتند بر شاد و فدی می آید که سست گردانیده است ایشان را تپ شرب پس امر کرد آنحضرت که رمل کنند در سه شوط
و شش نمایند میان هر دو رکن و شش کرد و او را از امر جمیع اشواط مگر شققت بر ایشان اخراجیه الشیخان و در لفظی از مسلم این است که
مشرکان نشسته نزدیک حجر چون دیدند ایشان را که رمل میکنند گفتند ایشان اندا آنکه زعم میکردند شما که تپ سست کرده است آنها را
ایشان اعلی اندا که او که زد او و لفظی غیر مسلم است نیستند ایشان مگر همچو آور با این است سهل رمل و هلبش اغاظه است که بر
قول آنهاست و این در عروه قضیه بود بعد سنت شد و کرد آنرا رسول خدا در حجه الوداع با وجود زوال سبب و اسلام اهل مکه و میان
رکنین از آنحضرت رمل میکنند که شکران از ناحیه حج نزد یقینان بودند و از آنجا مابین الرکنین را می دیدند و در حدیث و دلیل است بر لا یاس به
بودن اغاظه بعد العبادت و اینکه نیست آن رفائی اخصاص عمل بلکه اضافت طاعت است بسوی طاعت و قد قال تعالی و لا یأتون
من حیث یؤملون الا کتب لهم بها اجر متفق علیه و در خاص است بر دان و نیست رمل بر زنان و نیست دم و ترک آن در حج و عروه
مسنون طواف قدوم برای محرم از مکه و علیه اهل العلم و عنه و هم روایت است از ابن عباس قال گفت که امر را رسول الله
صلی الله علیه و سلم لیست من البیت دیدم آنحضرت را که اسلام میگردد و از خانه که بعد و سلام شامل لمس بید و تقبیل هم برود
غیر الرکنین الیما اینین سومی دور رکن یثانی که حجر اسودست و رکنی که مقابل او است رکن یثانی نام همین رکن است و لیکن آنجا
هر دو رکن را یثانی خوانند بطریق تغلیب یثانی بخفیف یا ست و قد تشدد و بیت را دو رکن دیگر است یکی رکن عراقی و دیگر رکن شامی این
هر دو را شامیین گویند و دو رکن یثانی را افضل است برین دور رکن شامیین باعتبار بقای آنها بر حمل بنای خلیل علیه السلام و بخت
مفحس بوده اند با سلام و رکن اسود افضل است بوجه وجود حجر اسود در وی و لکن تقبیل میکنند او را و اسلام می نمایند بی تقبیل رکن یثانی
را و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسیدن رکن یثانی ثابت نشده و جمهور برین اند و در اسلام رکنین شامیین کلام است و شیخ آنرا
در شرح سفر السعاده ذکر کرده گویم جمهور متفق اند بر اینکه سبب کند طائف این هر دو رکن را قاضی عیاض گفته منقرض شد خلاف حاجت آنکه
بر عدم اسلام این هر دو رسل گفته و علیه فی حدیث الباب رواه مسلم شوکانی و دریل الاواط گفته استنباط کرده اند بعضی ایشان از
شرح بیت تقبیل حجر و هم تقبیل حجر و تقبیل بستره العظیم را آدمی و غیره داخل کرده اند از امام احمد که پرسیده شد از تقبیل منبر نبی صلی الله علیه
و سلم و تقبیل قبر او پس ندید بان باس و بعضی صحابا و استبعاد کرده اند این روایت را از وی و نقل است از ابن ابی العقیف یثانی فی
علای که از شافعیان تقبیل حجر ای حدیث و توبه صحابین که از اهل بیت استی گویم این استنباط نزد من پسندیده نیست و مساعده میکنند

اور آنچه دلیل شرعی چو قوی و چه ضعیف و قیاس بر حجر اسود و تعقیل وی قیاس مع الفارق است زیرا که اعمال حج خاص اند و حج القیاس علیها
والقصه علی المورد هو الاحوط والاولی والدعا علم **وعن** روایت است از عباس بن بیدار از الحسن بن اخطاب رضی الله عنه انه قبل
الحج کروی و دیدار که بوسه داد حجر اسود را در نیل الاوطار گفته است که من تعقیل حج اسود و باین رفتار از مجموع صحابه و تابعین و سایر اهل بیت
و قال گفت ای علم انک حج را نمی بینی و لا تنفع برستی که من میدانم که تو سنگی را تعقیباً بصورت ظاهر در دنیا زیان نمیرسانی و سود نکشی
ولو لا انی راایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقبلک ما قبلک و اگر نمی بودم من که دیدم پیغمبر خدا را که بوسه میداد و ترا بوسه
نمیداد من ترا و در پیش سید بن غفله است که گفت دیدم عمر را بوسه میداد سنگ اسود را و التزام کرد و او را و گفت دیدم رسول خدا صلی الله علیه و سلم
بوجه پان از هر چه مسلم و در بخاری است که بر سید رمی این عمر از اسلام حجر گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و سلم استلام میکرد و از او می پرسید
گفت راایت ان غلبت یعنی خبر ده مرا که اگر غلبه کرد شوم و نتوانم استلام و تعقیل کردن گفت دفع آن است یا نه بلین یعنی این لحظه را در پیشگاه
و در اینجا گوید هر سواد صلی الله علیه و سلم را استلام میکرد آنرا و تعقیل می نمود و روایت کرد حدیث عمر از زنی زیاده از این فقط که عمر چون این
سخن گفت علی کرم الله وجهه فرمود با زمان ازین سخن ای امیر المؤمنین که وی لغو و زیان میکند با وضع حجر و تعقیل آن است یا نه گفت بلین گفت بلین گفت
کتاب خدا کجاست گفت قال الله تعالی و اذا قلتم کذبکم فاعوذوا بالله من ان کذبکم و انتم فاعوذوا بالله من ان کذبکم و انتم فاعوذوا بالله من ان کذبکم و انتم
علی پس چون بیدار کرد خدا آدم را مسح کرد پشت او را و بر ویان آورد و در بیت را از صلب وی پس اقرار کردند از ایشان که وی رب است
و ایشان بعد از آن دست نوشت میثاق ایشان و کافعی و بود و این سنگ را دوشیم و یک زبان پس گفت او را بگشاد و این خود پس اقرار داد و او را
این صق را نهاد و او را درین موضع گفت گواهی دهی برای کسی که بیاید ترا یا بیا من روز قیامت را وی گوید عمر گفت اعدوا بالمدان اعیش فی
توبت فیم یابا ایسین یعنی بنیاییم بخدا ازینکه زنده مانم در قومی که نیستی تو را ایشان ای ابا الحسن و این انیت حضرت امیر است تقری گوید
عمر این قول از جهت آن گفت که مردم قریب العمه بودند بعبادت احسان پس ترسیدم که تعقیل حج را بابت تعظیم بعض احما است چنانکه عرب
در جا بلیت میکرد پس خواست عمر که با گماند مردم را که استلام وی اتبع فعل رسول خدا صلی الله علیه و سلم تا آنکه حجر زیاده نافع
و ضار است چنانکه اهل جا بلیت در حق او ثبات اعتقاد میداشتند اما مصنف در تفسیر گفته که در سند حدیث از زنی از علی رضی الله عنه
ابو بارون عبیدی است و بعضی ضعیف جدا است و لیکن حدیث ابن عباس که نزد ترمذی و ابن ماجه و دارمی است مؤید است و لفظ و
این است که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخدا سوگند که بر می انگیزد حجر اسود را خدا صلی الله علیه و آله روز قیامت در جا بلیت که او را دوشیم
گهی بیند بآن و دوشیم یعنی می شناسد کسی را که استلام کرده است او را و بانی است که سخن میگوید بآن گواهی میداد که استلام کرده است
او را حج یعنی بیا من و صدق و یقین حسبه شد متفق علیه و رواه الحاکم مطبوعه و در ترجمه گفته حدیث ابن عباس نیز معمول است
بر ظاهر زیرا که حق سبحانه و تعالی قادر است بر ایجاد ویر و نطق و حیوانات تا و بل میکنند آن کسی که در دل ایشان زینغ و تعلیف است و بیکوین که این
کنایت است از تحقق ثواب است و عدم ضیاع اجر و سعی او و عجب است از بیضادی که میگویی غالب برین آنست که مراد همین است اگر چه
متن نیست حمل او بر ظاهر و هیچ عجب نیست از بیضادی زیرا که دی معمول است نیز بر تعلیف و تاویل و تفسیر قرآن شرح احادیث و تجا و ترا
عن انسی **وعن** ابی الطفیل صحابی است و آخر صحابه بر روی زمین است در موت و از خواص باران و تابان علی کرم الله وجهه است
رضی الله عنه قال راایت گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه و سلم یطوف بالبيت طران سیکر و میگشت گرد خانه و میگردید

و یستلمه الذی یحیی من مسرهم و سکونهای مسلو و فتح جیم معه و یقبل الحنجره و السلام میگردان و راجع بر سر که مانند چوگان که با او بود
و بوسه میداد آن چوبی که را در سفر السعاده گفته اند آن چوب عصای بود کوتاه سر که انتهی شایخ وی گفته خدا و عرف عرب چوب خرد را گویند
و در دست مبارک آنحضرت اکثر اوقات این چنین چوبی بود و درین روز طواف نیز داشت درلی عمره که خادمان برای سترو می داشتند
و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم وی نیست که راه باین عصای متعارف که به این در دست گیرند و با اعتماد آن راه روند میرفت انتهی گویم
و از اینجا معلوم شد که عصای موسی که در قرآن شریف ذکرش آمده نیز چوبی خرد بود و وقت ضرورت بر آن تکیه میکردند آنکه با اعتماد آن
راه میرفت و در روایتی از ابن عباس آمده که طواف کرد آنحضرت در حجه الوداع بر شتر در حالیکه اسلام میکرد و حجر اسود را بچوبی که در دست
وی بود آن چوب اشارت میکرد و چوب را بوسه میداد و راه البخاری و مسلم و تهم از وی است که آنحضرت طواف کرد بخانه بر شتر و هرگاه
کمی آید حجر اسود اشارت میکرد و بسوی وی بخیزی یعنی بچوبی که در دست وی بود و تکبیر می برد آورد و راه البخاری و درین حدیث ذکر
نویسید آن چنین نیست اما ذکر کوب در حالت طواف است و در صغری گفته بر همین است اتفاق علما جمعی گفته که سنت است طواف بپاوه
گویند و اگر غیره در سواره طواف نمود جایز است بلکه اگر است حاصل آنکه ازین احادیث هم اسلام کن ثابت شده و هم اشارت بحنجره و هم
تفصیل آن تخفیف که هر چه استطاعت دارد بکند و رفع الباری گفته در پس کردن باید که آواز نکند چنانکه در بوسه کردن زبان را در سفر السعاده
که حجر اسود را بوسه میداد وی مبارک خود را بر آن می نهاد و در احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و گاه دست مبارک بر آن
می نهاد و دست خود را می نویسد و حالت اسلام میگفت بمس الله و الله و الله و هرگاه که بر حجر اسود رسیدی میگفت الله الباری انتی و الله
از نقی با سند صحیح از حدیث ابن عباس آورده که این کن باین خدا است و در زمین مصافح میکنند بآن بندگان خود را مانند مصافحه مردم
براد خود را و تهم از وی آورده که کن باین خدای تعالی است و در زمین که مصافحه میکنند بآن خلق خود را و گویند کسی که نفس این عمل
در دست او نیست پیغمبر و مسلمان که سوال میکنند خدا را از او بخیزی مگر آنکه میدهند آن چیز را باین کس و در اینجا صحت اطلاق لفظ
باین ویدست بر خدا و تهم بلفظ الباری این قسم الفاظ است بر ظاهر و اعتقاد کردن موافق آن بی تاویل و تشبیه و بهوا الصواب
در سبیل گفته حدیث ابی الطفیل دال است بر آنکه جویست از اسلام پیدا اسلام با کد و تقبیل آنکه چو حنجره و عصا و همچنین تقبیل پدید اسلام آن
پدید شافعی روایت کرده که گفت ابن جریج عطار را دیدی هر چه یکی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم که چون اسلام کردند بوسیدند
و ستمای خود را گفت اری دیدم جابر بن عبد الله و ابن عمر و اباسعید و ابابهریره را که چون اسلام میکردند تقبیل می نمودند ای خود را
گفت پس اگر نباشد اسلام وی از جهت رحمت بایست مقابل او برود و در دست خود و گویند تکبیر زیر که مروی است که گفت آنحضرت
عمره را ای عمر تو مروی قوی بوده رحمت کن بر حنجره پس ای زادی ضعیفان ای پس اگر بای ضلوت اسلام کن و الا استقبالش کن و تقبیل کن
و تکبیر برار و راه احمد و المازنی و چون اشاره کند بدست پس بوسه آفریز که بوسه نمیشود چیزی را بر حنجره یا چیزی که کس کرده
حجر را انتهی و صحابه که دستها بوسیدند بعد مس حج بوسیدند و صنف در فتح گفته سنت آنست که اسلام کنند و دست بوسه و اگر
اسلام بدست نتواند بخیزی که بدست باشد اسلام کرده آن چیز را بوسه و اگر اینهم نتواند اشاره کند بسوی وی و بر آن گفتا نماید
و اما گفته دست نبوسد و بقالی القاسم بن محمد بن ابی بکر و در روایتی از مالکیه هست که بنزد دست بردمان آن تقبیل انتهی و تکبیر و
عطا و در دست بر مالک و اتباع او و عن علی بن النعمان و سکون جمله بن احمیه بفهم چهره و فتح میر و تشدید اصحاب است

طیفت فریست اسلام آورد و روز قح و حاضر شد جنین و طواف و توبه که سال عمر بن خطاب بود بخیر ان رضی الله عنه قال طواف رسول الله صلی الله علیه وسلم مضطجاً گفت طواف کرد آنحضرت خانه اکبر را در حالیکه مضطجع است اضطجاع افتعال است اضطجع که بمعنی خمد است و نامیده شد بآن تا بطایر زیرا که وسط راه را از زیر بغل کرده ساعده باین را طایر میدارند و گفته اند که هر دو ساعده را نمایان دارند و لفظ نمایان است که از اریار دور از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف او را بر کتف چپ از طرف سینه و پشت هر دو انداخته یعنی طرفی بر سینه باشد و طرفی بر پشت بدو اضطجی بجای سینه و اضطجاع قبل ابتدای طواف است بآنکه زمان و داخل است در سجده و نشاء و حکم او احتجاب است در طواف و البیه ذهب الجوهري و ابی مالک و اصحاب شافعی گفته اند که تسبیح و طوافی است که در وی رمل نیست در مصطفی گفته اضطجاع و رمل مخصوص است بر حال و ن النساء و در اشواط سبعة مولات کند و رسول گفته اضطجاع و در اشواط سبعة و چون تمام کند طواف جامع را بر این نماید و اضطجاع نکند و گفته اند که اضطجاع در سه شوط اول است لا غیر استثنای رواه الخمسة الا النسائی یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و صححه الترمذی و رواه الدارمی و ابی داود و در حدیث ابن کثیر آمده است که هر که در نماز احتضرت و اصحاب او از جهر که نام موضعی است پس مل کردند در طواف بیت بسته شوط و گردانیدند در امامی خود را از زیر بغل یا خود پیستر انداختند آنرا بر ووشمای چپ خود و این معنی اضطجاع است و چهارم او دست از وی رضی الله عنه که اضطجاع کرد آنحضرت و تکبیر گفت و استلام نمود و تکبیر گفت پیستر مل کرد در سه شوط و بود در صحاب چون رسیدند ننگر بانی را و غایب میشدند از قریش میگرد و نایب طالع همیشه در بر آنها و رمل میکرد و نگویا اتبوان مانند ابن عباس گوید پس سنت شد و اول اضطجاع که کردند در عمره القضاء بود اما استعانت کنند بدان بر رمل و بیه بینند شکر ان قوت ایشان را پیستر گردید سنت **وعن** انس رضی الله عنه قال كان يهل من المهل فلا يتكبر عليه ويكبر المله المله فلا يتكبر عليه گفت انس بود که اهلان میکرد و از ما اهلان کنند پس انکار کرده نمیشد بروی و تکبیر میگفت تکبیر گویند پس انکار کرده نمیشد بروی یعنی لازم نبود که تکبیر گویند اگر تکبیر گویند روست و لیکن گفته اند که تکبیر گفتن رخصت است و تکبیر گفتن سنت و تکبیر روز عرفه حاجی را سنت نیست بلکه سنت تکبیر گفتن سنت تاری جمرة العقبة و تکبیر سنت است در پس نماز حاج و غیره حاج هر دور در رمل گفته حدیث دال است بر عدم انکار بر تکبیر بلکه تکبیر سنت است زیرا که او انس گفت که صحاب این را در حضرت وی صلی الله علیه وسلم میکرد و آنحضرت بر یکی را بر قول وی مقرر میداشت مگر آنکه حضرت وارست در صفت بچهار گفتن ایشان را یعنی بسوی عرفات و در وی روست بر سیکه قائل است بقطع تکبیر بعد از بیع و حج و گذشت اینکه اهل لیل رفع صوت است ب تکبیر و اول وقت وی از صحن احرام است تا شروع در اهلال و آن در حج تا شروع کردن سنت در می جمرة العقبة و غیره لاطوان استی متفق علیه گویم و از ابن عباس آمده مرفوعاً که وی بازمی ماند از تکبیر و در عرفه وقتی که استلام کرد و حج را اخبره الشریع و محمد و هم از وی است از آنحضرت که فرمود تکبیر گوید محترماً آنکه استلام کند حج را رواه ابو داود گویم ظاهرش در تکبیر گفتن است در حال دخول مسجد و بعد رویت بیت و در حال شعی تا شروع در استلام و مستثنی است از وی اوقاتی که در آن دعای مخصوص است و رفته اند بکول ابن حدیث البخاری و شافعی در چه دو ر قد گفته تکبیر گوید لیکن مختصص صوت و هو قول ابن عباس و احمد **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال یعنی صلی الله علیه وسلم فی الثقل او قال فی الضعفة من جمع لبیل گفت ابن عباس فرستاد رسول خدا را بروخت خود را گفت و ضمن ضعیفان ابل و حیال خود از زمان و اطفال از نماز و شب و خود و بعد از اسفار و غیره

بیش از طلوع آفتاب سوار شده و دست این ست چلا بدست از مبت جمع و افاضه نگذارد و زوال شود بیعت کند و در آن مگر بعد از فجر
 همانا نگذارد و پیشتر مشعر حم را رسیده و قوت کند و روانه نشود و از آنجا که بعد از سفار طبع اقبل طلوع شمس نیز که اهل جاهلیت افاضه نمیکردند
 از صبح طلوع آفتاب و میگفتند اشرف بنبر که ما تیره پس آنحضرت خلاف ایشان کرد و پیش از طلوع روانه شد اما این جاعل را در شب فرستاد
 و فرمود که بی حیره العقیقه بکنید و بعد از آمدن آفتاب و همین ست قول ابوحنیفه و در بعضی احادیث طلق آمده که بروید و بی حیره العقیقه بکنید
 باین اطلاق امام شافعی و امام احمد بن حنبل بعد از نصف لیل کرده اند شیخ در ترجمه گفته ظاهر نظر بقاعده مستمر و شافعی آنست که طلق را
 حمل بر عقیده بکنید و الله اعلم انتهى متفق علیه و رواه الشافعی و النسائی و البیهقی نحوه در جمل گفته این حدیث و بخوان لا تلبس
 بر نضت برای ضعف و عدم استحکال محبت و زمان و در حکم نصفه اند بحدیث اسما بنت ابی بکر که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از زن داد
 برای طعن بیهوش و عین محمد و سکون آن جمیع طعنه است یعنی زن در بروج بعد از اطلاق وی بر زن بلا بروج و در بروج بلا زن برآمد
 کانی الزماریه **وعن** عایشه رضی الله عنها قالت استأذنت سودة رسول الله گفت عایشه اذن خواست سودة
 ام المؤمنین از آنحضرت صلی الله علیه و سلم لیلۃ المن خلفه شب زلفان آن تدفع قبله که بروی قبل آنحضرت و کانت شیطنة
 و بود و سودة زن فریضه افتح شفته و سکون و حوده تشهیر کرد و از آن قول خود یعنی تقبیل که از آنرا باذن لها پس اذن داد آنحضرت و او را
 بر رفتن پیش از خود و در اینجا اشارت است باستعمال وی در رمی شوکانی در ترجمه گفته رمی کند جرات را مگر بعد از آمدن آفتاب مگر زن
 و کوکان که ایشان را جاز نیست قبل از طلوع برآیندی و همین حدیث این عباس عایشه را حجت آورده و گفته که درین باب حدیثهاست
 تحقیق علیه و حدیثه دلیل است بر جواز دفع از زلفه قبل فریضه و لیکن از جهت عذر که افاده قوله و کانت شیطنة و محبور علی بر آنکه محبت
 بنزد الله واجب است و لازم می آید از آنکه وی دم و دیگران گویند سنت است اگر ترک نشد فضیلتی ترک شد و از آنهم و دم هیچ بروی لازم نیامد
 و محبت اکثری است و گفته اند ساعتی از نصف ثانی و قبیل غیر ذلک و اما فصل آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس محبت تامل و غیره بود
 و فرموده و اعنی مناسک فافهم **وعن** ابن عباس رضی الله عنه قال قال لنا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لا ترموا الحجر حتى تطلع الشمس یعنی نگذارد تا طلوع خورشید و آنکه باید آفتاب و طلوع کند و اگر چه لامی بخورد کسانى باشد که مباح است
 او را و تقدیر بعضی چنین و ما فاه است در عدم محبت بنزد الله و درین سلسله چار قول است یکی آنکه جائز است رمی از نصف لیل برای قادر
 او و غیر اینها اما در آنکه شافعی و احمد و امام نیکه باینست مگر بعد از طلوع آفتاب تا وقت زوال و اگر بعد از طلوع فجر کند نیز جائز است و لیکن
 اسنادی دارد و بیوقوفان بنحیفه میگویند که قادر بعد از طلوع فجر و بعد از آنکه نیمه شب جائزست و قول و بدو این ست پیام آنکه قادر را
 بعد از طلوع شمس باینست و این قولی و ندوی است در سبیل گفته و هذا اقوی الاقوال و دلیل او در جمیع اقوال و اما الحسنة الا لکن
 یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و فیه انقطاع و در وی انقطاع است زیرا که در سندش حسن خبری بکلی کوفی است و وی نقد است
 مسلم و احتجاج کرده و بخاری پس استنباط نماید و در آنکه حدیث وی از ابن عباس منقطع است و بعد حسن خبری از ابن عباس ساعت نماز
وعن عایشه رضی الله عنها قالت ارسل الله صلی الله علیه و سلم بام سلمة لیلۃ النحر گفت عایشه فرستاد
 آنحضرت ام سلمه را در شب غرق صفت الحجر قبل الفجر پس رمی کرد و بر او پیش از فجر نفوذت فاذا ضلت بپشت گذشت ام سلمه پس
 طواف افاضه کرد و بگوید و این در روی مکی بود آنحضرت نزد ام سلمه یعنی روز نوبت او بود و گویا این اشارت است بسبب استعمال وی در رمی

وافتخت و ابد اعلم و در فرستادن ام حبیبیه و سوده نیز احادیث آمده و ظاهر آنست که همه را فرستاده بود و گفته اند که این حصتی بود و خاص
 بام سلمه در سبیل گفته حدیث و دلیل است بر جواز رمی قبل فخر نیز که ظاهر آنست که بر آنحضرت مخفی نبود و معتمد آنرا امر در داشت و حدیث ابن عباس
 معارض اوست و جمیع میان هر دو باین طریق است که جواز برای معذور است و ابن عباس را عذر نبود انتهی سید علامه عبدالصمد بن علی
 گفته قاضی است و جمیع روایت سبعة از ابن عباس که پیش فرستاد آنحضرت او را شبیه زدن و نه عذر اهل خود انتهی را رواه ابو داود و شیخ
 در ترجمه گفته درین حدیث مقال است و اساطین علم حدیث نیز آنرا از انتهی و لیکین محضت فرموده و اسناد آن علی بن شریط مسلم
 که سنده این حدیث بر شریط مسلم است پس قوی باشد و ممکن است عروقه بن مضی بن بصریم هم فرستاده را یکی و رفع ضایع و کیفیت حاضر شد
 حجة الوداع را و سنده حدیث وی این است که گفت آدم رسول خدا را در موت انتهی جمیع گفته آدم ای رسول خدا از اجل بی ایس مانده که مرا قوا
 سوارای خود را و بنیادیم نفس خود را و در این بجای نفس من آمده و الله بکذا اشم بیچ کوی مگر که استادم بر این پس نیست جمیع پست بر این
 حدیث را ذکر کرد رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من شهد صلاتنا هذه فمروا بها
 مبر که حاضر نماز را که این است یعنی باین حدیث آمده و سنده آن حضرت از نماز مغرب را و در وی دلیل است بر آنکه تمام نمیشود جمیع کارها
 و مملوۀ فجر و مغرب و وقوف در آنجا و اشیاء امام فقیه گفته است این ایستاد با حق ندفع تا آنکه بر و ان شود بر آنز و گفته و قد وقت بعضی
 قبل ذلك و حال آنکه تحقیق ایستاد آنکس و در پیش از این که هر چه ساعتی باشد و اگر چه دروغ باشد یک ساعت که درین موضع ایستاد و بعد
 زوال یا در شب صبحی باشد این حرم و ابن رشید ادعای اجاع کرده اند بر آنکه کافی نیست و وقوف روز عرفه قبل زوال و در کتب گفته شده است
 که وقت وقوف بعضی از طلوع فجر بود و بعضی است طلوع فجر بود و بعضی از طلوع فجر بود و بعضی از طلوع فجر بود و بعضی از طلوع فجر بود
 این تمیز و تفریق بعد حدیثی است و در گفته اند حدیثی است و در گفته تمام آن وقت است برای قیوف انتهی لیلانها را استاد آورده
 باروزه قوف عرفه یکی از دو رکن است جمیع بلکه رکن عظیم است آنکه وارد شده است و در گفته و بعضی گفته اند که وقوف فرض است و شرط وقوف ضروری است
 از عافیت و وقت آن از زوال شمس است تا جمیع بوم الغر فوج و در میان هر دو از نماز و اذیل سنت است انتهی و عرفه اسم کلانی مخصوص است
 و بعضی زمان که روز عرفه است نیز آید و بعضی گویند که شفق از عرفه است بالغت و سکون را یعنی بوی شخص و چون و زمانا بومی بیکت کند و درین
 پنج پیای شود و در مقابل آن عرفه و گفته اند از جهت خالی بودن اواز آن و دلالت و لیکن درین زمان خلاف آن رواه کرده اند که کثرت غلط
 مردم که در آن وادی سبک از اهل جفالتی شان می باشند و ابن عباس از صد اول با ثوب نیست از اوقات این زمان است فقد توجه به تحقیق
 تمام شد چرا و قضی گفته و تمام گفته خود را گفت و لغیت یعنی اذنا به شعش است قال النضر بن سبل و قبل قضاء المذکر رواه
 المحسنه یعنی احمد و ابو داود و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و رواه ابن حبان و الحاکم و الدارقطنی و البیهقی من حدیثه با الفاظ مختلفه
 و صححه الترمذی و ابن خزیمه و الدارقطنی و الحاکم و القاضی ابوبکر بن العربی علی شرطهما و مفهوم شرط آنست که هر که این همه نکند
 حج وی تمام نیست و وقوف عرفه جمیع عید است و اما در گفته اند جمیع تمام است و اگر چه وقوف در آن و نماز صبح آنجا قوت شده باشد
 و لیکن هم لازم است و نیز سبب ابن عباس و جماعه از سلف آنست که وقوفش رکن است مثل عرفه و ابن غنوم و ایل و است و بنو داود است
 روایت نسائی که هر که ندیافت جمیع را پس نیست حج او را و قوله تعالی فانکراه الله عند المشعر الحرام و فعل آنحضرت با قول ای می خذوا عنی سنگ
 و جواب او اندام جو را زین روایت با آنکه را از حدیث عروه آنست که هر که در جمیع مذکورات تمام شد چرا و و آنچه کامل و دال است برین

و هو قول الامام ابي والي و عن الحسن البصري مثله و لكن گفته چون گذارد نماز صبح روز عرفه و الصواب ما قد مره **و عن** عبد الله بن مسعود رضي الله عنه انه جعل البيت عن يساره و مضى عن يمينه بركعتي و كبر و رافعه خانه كعبه را بجانب دست چپ و وقت رمي حجره عقبه و گرداني را بجانب دست راست خود يعني وقتي كه برسيد بحجر كبري كه در جانب چپ خيبت است رمي الحق بسبع حصيا و اذناخت حجره و ايفت سنگريزه و كبري گفت با هر سنگريزه و قال هذا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة و گفت سوگند كنيد كه هر اوضائي نيست كه اين دست هاي مسيكه فرو آورده شده است بروي سوره بقره عبارت است از ان حضرت صلي الله عليه و سلم تخصيص سوره بقره بجهت آنست كه دروي مناسك حج مذکور است يا مقصود انزال قرآن است و تشتمل است بر اكثر الامور و ايات و امثال چنين سوره و طول و ارفاع سوره آنست چنانكه در حديث آمده كه هر چيز را كوفائي است و كوفائي قرآن سوره بقره است و دوري حجاز گفت سوره بقره بلكه ان مسيكه كه كوه سبويه را از اسفل گفته اند دليل عليه متفق عليه اجماع قائم است بر اينكه اين كه گفت واجب نيست بلكه مستحب است و اين را ابن سعد بطور و گفته بر كبري گفت رمي كنست آخر از بالا ي آن و اتفاق كرد و اندر رمي سائر حجاز را فوق آنها و از نجا معلوم شد كه در رمي رفا عود طاق مي بايد كرد و در سلسله حديث جابر آمده كه انداختن سنگريزه را در حط است يعني هفت سنگريزه مي اندازد **و عن** جابر رضي الله عنه قال رمي رسول الله صلى الله عليه و سلم الحجرة يوم النحر حتى رمي كرد رسول خدا حجره را روز نحر وقت چاشت و اما بعد انك فاذا زالت الشمس ليكن سپس روز نحر و در سوره و ديگر پس وقتي مي كند كه بركشت آفتاب از جانب شرق بموي غرب و راه مسلم كرام وقت رمي حجره گذشت و اين حديث دليل است بر اينكه وقت رمي چهار گوشه بعد از زوال شمس است و هو قول جابر بن عبد الله **و عن** ابن عمر رضي الله عنه ان كان يرمي الحجرة الدنيا و اربع عمره رمي مسيكه و حجره را كه نزديك ترست از منازل كه در جانب چپ خيبت است و اين اول حرات است كه رمي كرده ميشوند روز نحر بسبع حصيات هفت سنگريزه و بلكه على اقل كل حصاة در حال كه كبري گفت برني بر سنگريزه نقره بيقدم پسترو بستر يفت حتى يسهل فجمعهم و خدا و كسر با ز سلسله سكون حط و در روايتي بجا مي آيد يعني تمام نموده رمي آمدن زمين نرم را و قصد آن مي نمود مثل خدا و حزن بفتح حامي حط و از اين حجره زمين و رشت فيقوم فيستقبل القبلة نياما طويلا پس مي ايستاد و قبله است و اني دراز و تفسير مقدار اين قيام در روايت ابن ابي شيبة با سواد جميع چنين آمده كه اين عمره است و از نحر زمين است و بعد از آن كه و يد و عود بر فعيديده و عايد و برسيداشت هر دو دست خود را اين قلم گفته شد و اندر اين خائف مگر انچه رمي است از لاله كه رفع كند دست را بر ابي دعا و اين حديث بجهت است بروي و تقدم الكلام في ذلك في كتاب الصلوة و بشر رمي الواسطي پستري مي كبر و بويده بهفت سنگريزه و كبري گفت هرگاه كه مي انداخت حصات را تخمها خد ذات النخال فيسهل و يقوم فيستقبل القبلة ثوب و خوذ فذيع يديه و يقوم طويلا پستري كه راه رمي رفته بجانب دست چپ پس مي آمدن زمين نرم را و مي ايستاد مقابل قبله پسترو عايد و برسيداشت هر دو دست خود را و مي ايستاد و از نحر رمي حجرة ذات العقبة من بطن الوادي پستري كرد حجره عقبه را از نخل و كبري بهفت سنگريزه و كبري گفت نزديك بر سنگريزه ولا يفت عند هادي استاد و حجره عقبه ثوبه صرف فيقول هكذا رايت رسول الله صلى الله عليه و سلم يفعلها پستري بركشت پس بركشت اين نين يوم بغير خدا را مسيكه و كبري و الله البخاري سنت چنين واقع شده است بعد از رمي حجره اول مي بايد استاد و بسيار ايستاده در و دعا يا كود و حجره اخيره را مي ميكنند و برگردند و ايستاده و نمائند استر از اجزائش كسي ندانم معظم اركان حج و افعال آن تعبد است كه عمل و بدريافت آن را مي نيست اين نيز از ان قبيل است

[illegible]

و سوال سائل معروف است بلم شعر کس این حکم مختص بعین حالت باشد و قول وی لا حرج بمحمول باشد بر نفی دم و او هم هر دو صلواتی میسائل
و یاقی مانند عابد بر سهل و جویبار تا علی رسول درج و قابل لغز قریسیان عابد و غیره نیز منشی بر قاعه نموده که چون حکم مرتب باشد بر وصف باید که
مستبر باشد و جان نریز و اطراح آن دشمن نیست که عدم شعور و صفت مناسب عدم تکلیف و مواضع است و حکم مطلق است بدان پس بر منشی
اطراح آن باقی عابد بدان زیرا که نیست مساوی او و لغت و اما تمسک بقول راوی فاسل عن شی الزک مشعر بعد مباحات ترتیبی است
پس جواب این است که این اخبار را راوی حلق بسبب آنست و آن مطلق است نسبت بحال سائل مطلق و لاف نیست که یکی از اینها
پس حجت نباشد و حال عمدت متفق علیه من حدیث من حدیث ابن عباس نحوه و درین باب حدیث است و در وقت است و شکر کلمه
بمضمون حدیث و در سبل الاوطار طالت بسیا کرده و ان و ترجیح داد و آنرا و در جملة البالغ لفته فتوی داد و آنحضرت صلی الله علیه و سلم
در باره یک مطلق و قبل پنج یا غیر قبل می یار می بعد سار یا اضافه قبل مطلق و که نیست حرج و امر نکرد بکفار و سکوت نزدیک
حاجت بیان است و کاش آگاه میشدیم که آیا کدام صیغه حرج تر است در بیان استحباب ازینکه نیست حرج **و عن المسوق** که میسر
و سکون سین حمله و فتح و او بن محمده لفتیغ میسر و سکون فانه بر سه قشری است در وقت انتقال آنحضرت بهشت سال بود و اما منافع
از آنحضرت و یاد دار و از وی صلی الله علیه و سلم بعد انتقال عثمان از مدینه بکوفه نقل کرد و مانند آنجا تا آنوقت که محاصر و کرد که را لشکر نریزید
پس کشته شد پس بنگار سنگمانی بنحیف و حالیکه ناز میگرد و در اول سنه اربع و ستیغ بود و از ابل فضل دین رضى الله عنه نقل رسول الله
صلی الله علیه و سلم تخر قبل ان یخلق و امر اصحابه بذلك بدستیکه آنحضرت تخر کرد پیش از آنکه برآید موی سر را و امر کرد
یاران خود را به تخر کردن قبل خلق و ازین حال است بر تقدیم تخر قبل خلق و این اخبار است از فضل آنحضرت در عمره حدیثیه وقت حصر پس
بر اما از احرام پنج و تبویب کرد بخاری و گفت باب التخر قبل الخلق فی الحصر و اشار کرد بخاری که این ترتیب مخصوص است بحجر جمعه
و جوب زیرا که روایت کرده است از ابن عباس و قد اخبر به بطوله فی کتاب الشروط و در وی این است که فرمود اصحاب این خبر بدو پیچید
پس تروی میسر نه شد و در وی قول ام سلمه است مرا آنحضرت را که بیرون رو و سخن مکن با هیچکس از ایشان سخن تا آنکه سخن کنی بدن خود را
پس بیرون آمد و تخر کرد و بدن البستر خود خالق را و تراشید موی سر را حدیث در سبل گفته حسن آن بود که مصنف این حدیث را ناخبر میکرد
تا باب الاصحائى لقی روى فی آورده و در بخاری و اه البخاری و غیره درین حدیث دلیل است بر افضلیت خلق و وجوب افضلیت
آنست که قصه یاقی و آورده است بغض خود زینت را از موی و حاج و معتز ما و اند بترک زینت و بتذلل و انکسار و خلق تمام سر
اقرب است بهنت اگر چه اینچیز نزد خفیه کافی است و ثابت نباشده است خلق آنحضرت در غیر حرج و عمره حافظ ابن القیم افاده کرده که
خلق را س چهار نوع است یکی شروع و جویا یا استحباب و آن عبادت خداست در حرج و عمره و آنحضرت برای فاعل او وسایل استغفار کرد
و دوم شرک محرم است چنانکه جابلان برای مخلوق می یابست سر خود می تراشید و این نوعی از عبادت برای مخلوق است چنانکه خلق و اصل تذلل و تعبد
و عادت عرب بود که چون آسیبی را را میگردند ناصیه کومی بر میدهند و موی سر را می تراشیدند برای تسبی و اذلال و این عجویت و اذلال
و تواضع در شریعت جاری مانند برای خدای وحده لا شریک که جزوی کسی حق عبادت نیست و تشریع آن در اعطای عبادت برای انکسار
و تذلل مقرر شد که آن جست سپهر که موی سر را می غیر خدا بر نام دیگری از زنده و مرده تراشند و گویند این عبادت را بنابر اهل انجشیده و در غیره میباش
استحکم خلق برای حاجت ستان مرض و نقل و کله و جگر آن و این چهار است بحیث که بن عبده که در صحیح است چهارم خلق برای راحت ترفند و جفا

نیست بر زمان خلق یعنی موی ستر و من نیست که گواه میکنند موی سرهای خود را در وصفی گفته و طیفه زمان قصرست همین حدیث
و این خلق یا قصر کن است و اقل او را یطلق علیه الحاقی است تنقیح خلق و قصر از الشعر است هر صفت که باشد نف یا خلق یا قصر با سنان
و بقراض بهترست و یکسایه موی سر را در او است و استحبست زدن آن بر سر استی و او را اوج او که والد را قطنی و الطبرانی والد را س
با سنان حسن و قنود ابو حاتم فی العلل و البخاری فی التاریخ و اعلی ابن القطان و رد علیه ابن المواق فاصاب و در حدیث علی
و عایشه است نزد ترندی که منی فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از یک خلق کند زن سرش را پس خلق بر زنان حرام است و نزد شیخ
اگر کن مجزی باشد بکراهت که اقام و **عن** ابن عمر رضی الله عنه ان العباس بن عبد المطلب استاذن رسول الله
صلی الله علیه و سلم ان یبیت بمكة لیالی منی من اجل سقایتها فان له گفت ابن عمر طلب اذن کرد و عباس عمر است
که شب باش کند که کوشهای منی از هر منصب قایم زعم که حواله بنی المطلب بود و عباس رئیس ایشان بود و در آنوقت پس اذن کرد
آنحضرت را باینوقت که در سقای جای آید اذن مراد ببقای آب زعم است که شب هنگام از چاه کشیده در حوضها بطریق سبیل میریزند
و سبیت منی واجب است نزد جمیع علما و سنت است نزد ابو حنیفه و همچنین در روایتی از شافعی واحد و معتبر و سبیت اکثر لیل است همچنین
حکوم را وضعی که قیام لیل در آنجا مستحب است و بعضی گفته اند که بیوت یک ساعت کفایت است و دلیل قائل سبیت منی همین حدیث
میگویند که اگر واجب بود عباس آنچه قسم اذن میکرد بیوت است که وجوب میگویند که بجهت عذره صورت بود و بعضی روایات الفاظ حضرت
بر جای اذن و گاهی گویند اگر سنت می بود واجب است اذن چسبیدن بی اذن نیز میرفت و این سخن ضعیف است زیرا که مخالفت سنت امر خطا بود
نزد ایشان و در مثل این تمام اجبت اسلام این جانب و مخالفت تمام مردم و ترک ملازمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شک نیست که در ترک
سنت انجامت و تکرار این اشیاء استقامت او در آنجا بود و در آنجا گفته بیوت منی از سانس کج مقصود از آن نیست بلکه برای آسانی رمی سنگ
علی بیوت کند و غیره منی و حاشا که در وقت رمی لازم منی آید بیرونی چیزی لیکن ترک متابعت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و امیرالمومنین
او بیکدیگر و ترک آن انتهی و بعضی گویند این حکم مخصوص است بعباس و غیره و گفته اند و یکسایه محتاج است بسوی آن در سقای خود و در سقای
او بود الا ظاهر آنکه تمام نشود برای تنها عباس اعدا و ما را برای شایعین و آب است یا ملحق است با آن هر چه در منی آنست از اکل و غیره
و همچنین خطه مال و علاج بعضی این الحاق را می شافعی است حدیث عامه که می آید اذ است بران انتهی متفق علیه و در شرح السنه گفته اند که
سبیت این لیل از غیر مخصوص نیست بروی دم است نزد شافعی و گفت ابو حنیفه اساء و لا شای علی انتهی و **عن** عاصم بن عک
گفت او ابو عبد الله یا ابو عمر یا ابو جهم و است حلیف بنی عبید بن زید از بنی عمرو بن عوف از انصار است حاضر شد بر او و مشاهد او را
و گفت اندک نیست بدی بلکه براه آنحضرت برآمد بود آنحضرت و را بسوی اهل مسجد ضرار برگردانید و بارانچ از آنجا گوشه منی صلی الله علیه و سلم
رسیده و لیکن آنحضرت برای او سهم زده پس گویا که مثل حاضرین در بود و مات سنه خمسین و اربعین گفته اند شنیده شد روز پاره و عمری یکصد
و سبیت سال بود رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و سلم رخص لواءه الا بل فی البیتا عن منی بدرستیکه آنحضرت
خصت کردی بر آنندگان شتران در شب باش بودن از منی یعنی اگر در منی بیوت نکند خصت است یوم و یوم اهل الحرم می کنند و دیگر
جموعه عسکرا پیوسته می کنند و شب منی مانند یوم و یوم غدیر خم بعد از غدیر خم و یومین تهریم یوم النقی پسر می کنند فردا
و بعد از فردا و در پیتر می کنند روز نفرین روز چهارم اگر عید می و شبانی نکنند و در تاجا دلیل است بر جواز عدم سبیت منی بعد و برین

بعد گفت نمیدانم شاید ملاقات کنم شمار بعد این سال آگاه باشید که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام است بر شما مانند حرمت این بلد شما در این سال شما آنکه ملاقات کنید خود را پس بر شما را از افعال شما آگاه باشید که برسانند نزدیکتر شما بود و تر شما آگاه باشید یا تبلیغ کرد پس چون قدم آوردم باین دو رنگ را و آنحضرت گماند که تا آنکه در وصلی علیه و آله و سلم رواه ابو داود و ابساند حسن

وعن عائشه رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لها طوافك بالبيت وسعيك به نصف
والمروة قالته فكذلك وعمر بن الخطاب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما معنى طوافك بالبيت وسعيك به نصف
برای حج و عمره و تور و اه مسلم درین حدیث دلیل است بر نیکی کفایت میکند قارن را یک طواف و یک سعی برای حج و عمره و باین رفته است
بما عتی انما عباد و شافعی و غیره و مخفی که نیکو است از دو طواف و دو سعی و احادیث متواتر اند بر معنی حدیث عائشه از عمر و ابی بن کثیر
خفیه قول نقل است و اگر آنچه و اگر تعریف و لیکن در وی دلالت نیست بر مدعا زیرا که تمام حاصل است و اگر چه یک طواف کرده و اگر چه یک طواف
آنحضرت بر یک طواف و سعی و بود قارن که ما با و معنی این فعل آنحضرت است و آن قول آنحضرت و نیز استدلال کرده اند بر حدیث زیاد بن ابی
یا آنکه در بیان گفته روایت زیاد بن ابی سعید و حجت نیست و بخاری گفته اند لا تعرفون سماعا من عبد الله و غیره و حدیث القارن بطواف و سعي
و سعی سبعین انتهى در ذیل الاطلاق گفته قول یک طواف و سعی قول یا آنکه و اسحق و داود و ابی عمر است و دو طواف و دو سعی قول زیاد بن علی
و ابی سعید و شعبی و مخفی است و اما ابو اعین احادیث الباب باوجه مستشفه بعد از ابو فریقین ذکر کرده گفته ابو ثور استیجاب کرده است بر انقاف
اطواف و احدی تحت نظریه چنانکه گفته کفایت کرد و اما جملگان را بر برای حج و عمره و یک طواف و یک طواف و یک طواف و یک طواف
کفایت میکند یکی نه اعطاء این المندرجه جمیع طواف واحد حدیث و دخلت العمرة في الحج الى يوم القيلولة و صحیح زیرا که بعد دخول عمره
در حج حاجت بعمل دیگر عمل و نیست و البته الصحیح احق بالاتباع فظا لم یفت الى ما خلفها انتهى در ذیل گفته عائشه ابطال عمره کرده
چون جائز شد آنحضرت فرمود ترک کن عمره و وی گفته معنی ترک آنست که اعمال عمره کن از طواف و سعی و تقصیر شعر را پس میسر کرد و را
آنحضرت با عرض از افعال عمره و احرام مستحسن حج پس قارن شود و وقوع کند بر نفات و بجا آورد جمله مناسک جز طواف که تا نیکو از نا طاهر
و آنچه اوله بود آنی قارن حدیث باب است که طواف با بلیت اگر چه صحیح است در آنکه وی تنگس بود حج و عمره و تاویل قول آنحضرت که ترک کن
عمره را همان است که نوی ذکر کرده زیرا که معنی ترک خروج از عمره و ابطال آن بالکلیه نیست چنانکه صحیح خروج از حج و عمره و احرام مستحسن نیست
خروج بلکه تحمل از آن هر دو بعد از اتمام آنست **وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال**
عليه وسلم لم يرمل في السبع الذي افاض فيه رمل نكرو آنحضرت و طواف افاضه و آنرا بنی معلوم شد که درین طواف گذار
طواف زیارت هم گویند رمل نیست چنانچه در طواف و ادعای هم نیست بلکه شریعت آن در طواف قدم است و علیه الجهور رواه احمد و الحنفیة
الذمذی یعنی احد و ابو داود و نسائی و ابن ماجه و صحیح ما که در مصنف گفته رمل مخصوص است بطوافی که عقبی سعی باشد خواه قدم باشد
یا طواف فرض در حج یا عمره و معنی رمل اسراع است در شری یا بقارب خطی و اصطلاح بحجت اتباع و آن نیز خاص است بطوافی که در آن رمل باشد
و رمل مخصوص است بر طواف و نسا و انتهى **وعن ابن عباس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال**
والمغرب والعشاء ثم قد رملوا بالحصب بكذا و آنحضرت نماز پیشین و نماز دیگر و نماز شام و نماز عقیق بر سر بخار و گمان خطی
بمصنفین صحابا و مشدود بر بعضی که بسیار باشد سنگریزه روی و آن نام مخفی است صحیح بیرون بلکه در جانب معنی متصل یعنی آنرا باطل و غیره

حضرت شیخ و مبلغان نماز و طهارت و نجابت و زکاة و زهد و نماز و عبادت و انما نماز عصر بعد از آن فرمود سوار شوید این قدر برای دریافت سعادت اتباع کافی
و فرمود یعنی باینکه و این قول شیخ منبغی است برای آنکه گفته اند که نزول محصب سست است و لیکن توقف آنحضرت را عشا از برای همه و عایشه
و اهل علم انبغی گویند اگر چه توقف عشا برای عمره عایشه باشد تمام اتباع در توقف و ران تا نماز عشا است زیرا که گذاردن این همه را بکار و نماز و
بحدیث صحیح ثابت شده و لیکن درین زمان این سنت یا تحجب بزرگ گشته از هزار یکی هم آنرا بجای می آرد و **ع** ابن عباس رضی الله عنه
قال گفت این عباس اهل الناس امر کرد آنحضرت مردم را زیرا که علوم است که جزوی علی السلام از نیست یا امر کرده شد مردم که
فی السبل و در فضیلت هیزه امیر مضمع باشد و ناس نائب فاعل آن یکن آنحضرت هم بالکلیت که باشد آخر زمان چنان اهل این
بخانه کعبه نمایند است از طواف و ادعای آنکه خفت علی الحافض مگر آنکه سبک گردانیده است کار بر جانف و ساقط گردانیده شد
از وی طواف و ادعای طواف زیارت کرده است و در حدیث ابن عباس است باین لفظ بود مردم که بر سبک گردانیده شد از هر جهت پس گفت آنحضرت
نه برگرد و هیچکس تا آنکه باشد آنحضرت وی بخانه نهد و آید و دلیل است بر وجوب طواف و ادعای و به قال جابر السلف و اختلف قاین است نه بوجوب
و احمد و صحیح از نهیب شافعی و سنت است نزد مالک و فرض نیست بالاتفاق و مالک گفته اگر واجب می بود تخفیف کرده نیست از اضلاع قوس
داده اند که همین تخفیف دلیل ایجاب است چه اگر واجب نمی بود و لفظ تخفیف بروی الطلاق کرده نمی شد و تخفیف از اضلاع دلیل عدم وجوب است
بروی پس انتظار نگذارند و لازم نمی آید و او را هم از ترک کردن آن زیرا که در اصل از وی ساقط بوده است متفق علیه و کذا الفاظ و قاین است بوجوب
از ثبات نحرست و مخیری است اجماع و آیا مخیری است پیش از نیوقت یا نه پس اجماع بر این است زیرا که آنحضرت سست و اختلاف کرده اند که
اگر اقامت کرد بعد از آن پس اعلام کند یا نگفته اند اگر برای صلوة جماعت و غیره مانده است اعاده کند و اگر برای مرض و مانند آن اعاده نکند و چون
گفته اند و ماه اقامت کند اعاده نکند و آیا شروع است در حق ستم یا نگفته اند لازم نیست اول از زیاده رو نشده است مگر در حق گفتن بخیر
واجب است ورنه لازم آید و او را **ع** ابن النبی ز و الطلاق مراد بدان عبدالله باشد رضی الله عنه قل قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم صلوة فی مسجدی هذا افضل من الف صلوة فیکما سواها الا المسجد الحرام فرمود آنحضرت نماز مسجدین
که این است فاضل تر است از هزار نماز مسجدی که سواي او است مگر مسجد حرام که نماز و روی فضیلت است از این مسجد اشارت افاد کرد که مراد
مسجدی است که در وقت خطاب موجود بود پس آنچه زیاده کرده اند روی بعد از آن داخل درین حکم نباشد و در روایتی بجای فی فضل لفظ خیر
و در روایتی تعدل الف صلوة آمده و صلوة فی المسجد الحرام افضل من صلوة فی مسجدی هذا یا ثلثة صلوة و نماز مسجد حرام
فاضل تر است از نماز مسجدین که این است بعد نماز و در کفنی نزد ابن ماجه و ابن نجیم و ابن عساکر از حدیث انش جنین است صلوة فی
مسجدی بخمسین الف صلوة و در کفنی نزد احمد از حدیث ابن عمر این است صلوة فی المسجد الحرام افضل من ثلثة صلوة فیما سواها و در لفظی
از جابر این است فضل من الف صلوة فیما سواها اخبره احمد و غیره و کعبه فی انسابی الدرداء آورده که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم
الصلوة فی المسجد الحرام کما هی الف صلوة و الف صلوة فی بیت المقدس خمس مائة صلوة و رواه ابن عبد البر
من طریق البزار و گفته که گفت بزار از انس و حسن و سبک گفته پس برین صورت محمول باشد قول وی در حدیث ابن الزبیر مائة صلوة
ای من صلوات مسجدی پس صد هزار باشد و در حدیث متوافقی شده اند ابو محمد بن یحیی گفته رواه ابن الزبیر عن عمر بن الخطاب سینه که خمس
فی الصلوة و لا تخالف لهما من الصلوات فکما کالاصح و قد روی بالفاظ کثیره عن جماعة من الصحابة و عددهم فی اهل العلم ثلثة عشر صحابیاً

و نام این صحابه بر شمرده و این حدیث را نیز در معنی او ست دال است بر افضلیت این هر دو و مسجد غیر ایشان از مساجد روی زمین بر
 تفضل این هر دو بیان خود را مختلف شده اند اما در مضاعفت که عرفت و اکثر احوال است بر عدم اعتبار اقل و حکم اکثر است زیرا که اگر آن مرتجع
 و سابق شد اشاره بآنکه افضلیت در سهوی صلی الله علیه و سلم خاص است بوجه و در عسوی نووی گفته لقوله فی مسجدی و اضافت برای حدیث
 گویم و لقوله بها و مثالی آنچه نووی گفته است از اختصاص فعل کرده است نصف حج از این عقیل جنبی و دیگران گویند نیست اختصاص بوجه
 هر کدام حکم گوئی صلی الله علیه و سلم بلکه تمام برید علیه داخل است درین فضیلت و فائده اضافت اختصاص او است باین فضیلت از میان
 دیگر مساجد بدینند آنکه برای احترام است از غیره و میگوید بلکه فائده اضافت هر دو اما در معا و گفت قائل عموم فضیلت که شاید راست روایت
 ابن ابی شیبہ و دیگری در سند لغو و در حدیث ابو هریره مرفوعا و بدین مسجدی یا مسجدی که آن مسجدی در روایت کرد و نقلی مرفوعا نه مسجدی
 و ما زیفریه فرموده و در سندش عبد الله بن مسعود بن سید تقیر می ست و هو و او و نیز نووی حدیثی دیگر معنی او را و روایت کرده که اگر آنکه حدیثی است و ابن ابی شیبہ از
 ابی عمر آورده که گفت زیاد کرد و عمر در مسجد از شامی سپید گفتند صحابه بگزارید که بنی در آن تا آنکه برسد بخانه باشد مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و در سندش عبد الغفر بن عمر بن عفان مدنی متروک است و نیست متخیی هم نهوض این آثار زیرا که مرفوعی حاصل است و آنچه جز او است کلام صحابی است
 به تمام است این مضاعفت فرض فاعل را یا مختص است باول نووی گفته عام است و خانه الطحطاوی و المالک و دستمال کرده اند باین حدیث
 افضل صلوة الرافی حیة الامم که چو گفت نصف کلک است بقای حدیث افضل صلوة الرافی هر دو هم وی این باشد نافله رخا که در یک یا بدین است
 مضاعف وی و یو خانه که در غیر این هر دو جاست و همچنین در مسجد اگر چه در خانه افضل باشد مطلقا گوئیم نمیست که کلام مضاعفت در مسجد
 نه در بیت در که و بدین نیز که وارد نشده است و در آن مضاعفت بلکه در مسجد این هر دو در کشی گفته که مضاعف میشود نافله در مسجد بدین و یک
 و گذاردن آن در بیت فضیلت گویم دال است بر افضلیت نافله در بیت مطلقا محافظت از حضرت صلی الله علیه و سلم صلوة نافله در خانه نبود
 و بیرون نمی آمد از خانه بسوی مسجد مگر برای ادای فرائض با وجود قرب بیت شریف از مسجد بقیع بعد این تضییع مختص نیست بزمان بلکه در هر
 گفته هر عمل در بدین زمانه برابر است و جمیع از نماز بر فاعل آورده که نماز در مسجد که این است فضیلت از هزار تا در مساوی او مگر مسجد حرام
 و مسجد مسجد که این است افضل است از هزار جعد در مساوی او مگر مسجد حرام و شهر رمضان در مسجد که این است افضل است از هزار
 ماه رمضان در مساوی او مگر مسجد حرام و این عمر خود و قرب منظر لطیفی فی الکبیر من طلال بن الحارث استی کلام اهل بیت و اهل التوفیق و اهل احمد
 نووی در این پنج فائده سوم از این مضاعف المناسک نوشته عطا اختلاف کرده اند در محاربت بلکه ابو حنیفه و کسی که موافق او است گفته مکره است
 و احمد بن حنبل و دیگران گفته اند بلکه مستحب است و هر که مکره و میگوید بجهت خوف طل و قلت حضرت از آنس و ملاست ذنوب بگوید زیرا که گناه
 در اینجا اقیح است از غیره و چنانکه حسن در آن عظم است از غیره و این انتهی ابن هلال در شرح آن گفته وی که گناه در اینجا اقیح است بنا بر قول
 عمر و مجاهد و جاعتی است که گفته اند سید مضاعف میشود در اینجا مثل تضاعف حسنه و بر سیده و شد احمد بن حنبل که آیا نوشته میشود سید زیاد
 بر یک گناه گفت مگر بجهت تعظیم و این را رأیه که بر معارض است من جاز السید فاکلجی الی الله و حدیث فان علمای اهل السید قال الله تعالی
 انکم لو سید واحد پس هیچ آنست که آن سید یک سید است اگر چه برابر صد هزار باشد در کف و قیج تنبیه کرده است بر آن زکری در احکام المسامح
 انتی گویم که او بقول عمر بن قتل است خطیبه آن صدیها بلکه اعتر علی من سبعین خطیبه تنبیه و نیز نووی در فائده پنجم از باب مذکور نوشته مضاعف نوشت
 اجماعا و نه مکره و همچنین با هر سائر انواع طاعات و رفته است جاعتی از طاعت مضاعف سیئات و در آن نیز من قال ذلک مجاهد و احمد بن حنبل است

هری برای محرم احوال است جمیع گونیند فوج کند جانی که حلال نمود در حل یا حرم و خفیه گویند محرکند مگر در حرم این عباس جماعتی گفته اند قدرت
 رسانیدش بحرم دارد بحرم فوج کند و در محل احصار و سبب اختلاف ایشان درین اختلاف ایشان است در آن حضرت در حدیثیکه در حل
 یا حرم حلال گفته نموده مگر در حرم و اتفاق این سخن و اهل سخاوری و غیره حلال گفته اند در حل که در ویه قال الشافعی و گفته حدیث از زمین حل است
 و خفیه گویند ممکن بود فرستادن هری بحرم پس حکم ضرورت کرد و در نه شناختنش دست ریختن خون قربت و عبادت جز در مکان خاص
 و بعضی گویند حدیثیه پاره اصل و پاره از حرم است و شاید که فوج در حرم وی کرده باشند و در واهب لدنیه از محب طبری آورده که حدیثیه
 اکثرش از حرم است و طهر اول است یعنی اصل بودن و الله اعلم و نیز اختلاف کرده اند علماء در آنکه احصار بچه چیز میشود اکثر یا کمتر که بعضی پس
 از حد و مرض و غیر ذلک میشود آنکه فتوی داد این معهود گردیده شده را که وی محرم است و باین فتیله اندک و بی از علما و منهم خفیه و گفته اند
 که میشود مرض که خوف و این خصوص علیماست و سایر اعزاز مانع نفیس اند بران و عموم قول تعالی فان حرم حرم الایه دال است بر آن اگر چه
 سبب نزول آن احصار آنحضرت بود و بعد از آنکه حکم بر سبب خود مقصود نباشد و در اینجا سه قول است یکی آنکه خاص است آنحضرت و نیست
 بعد وی صلی الله علیه و سلم دوم آنکه خاص است باینکه اتفاق افتاد آنحضرت را پس ملحق نشود بدان مگر کسیکه احصار کرد و او را عدو کافر
 سوم آنکه گویی باشد احصار بر بعد و کافر یا باغی در سبب گفته و القول المصدیه هو اقوی الاقوال و لیس فی غیره من الاقوال الا انار و فتاوی الصفا
 حتی اعقب عاماً قاطلاً آنکه مکرر در سال آئینه مقتضای صلحی که با اهل کربلا واقع شده و این است بر ارجاب تضارب محصور و ادکسی است آنحضرت
 از نفل از احصار واجب باشد یا حرم نیست کلام در وجوب بیان آن در صورت منع از او حتی این است که نیست دالالت دکلام
 ابن عباس بر ارجاب تضارب بلکه ظاهرش اخبار است از اتمام عام قابل نیست کلام در آنکه عده که در آنحضرت در عام خفیه و لیکن آن عده دیگر است
 تضارب عموماً حدیثیه نیست امام مالک بلاغاً آورده که حلال شد آنحضرت و اصحاب و در حدیثیه و تحریر و دند بر او را و ملحق کردند بر بار و حلال شدند
 از هر شیخی قبل از آنکه طواف کنند آنحضرت بخانه کعبه و قبل از آنکه برسد آنجا پدید بیست معلوم نمشد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم امر کرده باشد
 احدی از اصحاب خود و نکسانی که همراه او بودند که تضارب کنند چیزی را و نه آنکه عاده چیزی بکنند و گفت شافعی که فوج کند بجا آنکه محصور شود
 و حلال گردد و نیست تضارب وی بسال آئینه زیرا که او حلالی ذکر تضارب کرده و از متواضعی احادیث معلوم کردیم که همراه آنحضرت در حدیثیه دم معهود بود
 و اینها عموماً تضارب کردند و بعضی از ایشان بی ضرورت که در نفس ملل باشد تخلف کردند در حدیثیه پس اگر تضارب آن لازم می بود آنحضرت امر میکرد ایشان را
 بعد تخلف از خود و عده تضارب خفیه از آن گویند که بیان آنحضرت و قریش مضارعت صلح واقع شده بر نه جهت آنکه تضارب آن بی اجابت در اهل الاطاع
 گفته و از اهل الاطاع الذی یبغی التعلیل علیه و لکن بجا ضرر و روایت الواقدی انتهى در کج زان گفته محصور تضارب بالاجماع و در فرض و قبل از حدیثیه
 و اصحاب و کذا فی نفل انتهى و حق احمد و یاتان و الصواب ما قد سنه و رواه البخاری و اختلاف کرده اند علماء در وجوب هری بحرم
 جمهور بر آنکه واجب است و هو ظاهر الاحادیث الثابتة عنه صلی الله علیه و سلم انه فعل ذلک فی الجحیمه و دال است بر آن قوله تعالی فان حرم حرم
 فما استیسر من المدی و ذکر کرده است شافعی که نیست خلاف و تفسیر آیت و مخالف است در آن مالک و گفته که واجب نیست هری بحرم
 و حول علی قیاس المحصر الاحصار علی اخر ج من الصوم للعدو شوکانی در نفل الاوطا گفته و التمسک مثل هذا القیاس فی متعاقباته یا یحلف
 من الموقوفه المستثنی عن الغرائب الذی یجب من قمع عثمان بن ابی العاصم را انتهى و لیکن در سبب گفته که حق با مالک است زیرا که همراه حرم صحرین هری خود و این
 هری که با آنحضرت بود و از آن حدیثیه بطور نفل آورده و بعد و همین است مراد بقوله تعالی و انهدی سفلوفاً ان یبغی محلاً و آیه دلالت نمی کند

برایاب اعنی قوله تعالی فان یحضرکم فاما سیه من الذی وحقناه فی سیه الغفار حواشی ضوء النهار و عایشه رضی الله
عنها قالت دخل البی صلی الله علیه وسلم ضبا عینت الی بید گفت عایشه در آمد آنحضرت ضبا بعض ضبا و بعض ضبا
سجده و بعدین جمله بنت عم آنحضرت است پدرش زبیر شافعی گفته کفایت او ام یکم است بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف
تزوج کرد و او را مقدار بن عمرو پس ایسید برای او عبدالمسد و کرید را روی عنما ابن عباس بن عایشه و غیره جافا له ابن الاثیر فی البحار المعانی
و ضبا ع صحابه چهاره است و دوم کرد غزالی و گفت ضبا ع سلمیه است و تعقب کرد او را نووی و گفت ضبا ع ابی شامیه است و باجماع
آنحضرت بروی در آمد فقالت پیر گفت ضبا ع رسول الله انی ارید الحج و انما شاکیه من اراده یکم حج را و من یام فیما فقال البی
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حجی حج کن یعنی احرام حج بپند و اشتراطی و شرط کن و کوان محلی حیث حبستی
خدا یا مکان را بعد از آن از احرام همان جا است که حسین بن ابی و باز داری تو مرا در اینجا محل الغنیمت میرسد و کسرا مکان یا زمان محل متفق علیا
و سلم عن ابن عباس نحوه این حدیث دلالت دارد بر تحقق احصاء مرض لیکن دلالت دارد بر حجت اشتراط و جامع میگوید که نیست احصاء و کراه
و میگویند که اگر مرض بی محل می بود احتیاج با شرط بود و جواب میگویند که اشتراط برای تعجیل تکلیف است که اگر اشتراط نبود متاخر باشد
تکلیف تا رسیدن هدی در محل خود که حرم است و بر تقدیر اشتراط پیش از بخردن تکلیف میتواند کرد و همچنین است مذاهب ابوحنیفه و دیگر که وافی است
در تحقق احصاء مرض بعضی گویند جایز نیست تکلیف یا وجود اشتراط و این حکم مخصوص است فضا بعه و الداعی و بجهت رسیده است
از ابن عمر که وی اشتراط انکار میکرد و در حج و قول وی نزد بخاری که یا کافیا نیست شمار اسنت پیغمبر خدا اگر کسی حبس کرده شود از حج عمره برادر
و از احرام برادر و بعد از آن حج را قصا کند بجهت این است و از اینجا مفهوم میگردد که ابن عمر قائل است باحصاء از جهت مرض و مصنف در تفسیر
گفته وی است از ابن عمر که اشتراط و تسک کرده است بدان که قائل نیست با اشتراط و نیست حجت در آن بنابر مخالفت احادیث ثابته و ادعا
کرده اند بعضی که اشتراط منسوخ است و موسی است از ابن عباس نیز لیکن در سندش حسن بن عماره است و وی متروک است و در عمره و تکلیف که
ثابت نیست در اشتراط حدیثی و این است از وی از آنچه در صحیحین است شافعی گفته اگر ثابت شود حدیث عایشه در سستنا تجاوز نکند از آن
سبوی غیر آن زیرا که حلال نیست نزد من خلاف چیزی که ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و بهیچ گفته ثابت شده است این
حدیث با وجود گفت قبلی مروی است از ابن عباس قصه ضبا ع با سیدنا بیه زیاد و او را خبر این خبریست من حدیث ضبا ع انفسها و من حدیث
النس جابر و اهل البی و فی ایضاً عن ابن مسعود و عایشه و ام سلمه الا اشتراط و گفت بهیچ اگر می رسید ابن عمر حدیث ضبا ع میرفت
سبوی آن و انکار میکرد چنانکه انکار نکرد پدر وی رضی الله عنهما انستی و در سبل گفته درین حدیث دلیل است بر انکار محرم چون اشتراط کرد در
احرام خود و پست عارض شد او را مرضی پس می رسد او را که حلال شود و باین فتنه است گروهی از صحابه و تابعین و از اهل مذاهب احمد و اسحق
و ابو یوسف و من ذهاب الشافعی و دیگر که گفت مرض در عذر احصاء داخل است گفته که مرض احکم محرم است و ظاهر حدیث آنست که وی مختص است
بلکه حلال شود چنانکه کسر کند او را مرض لازم نمی آید و از اینجا لازم است محصر از هدی و غیره و گروهی از فقها گفته صحیح نیست اشتراط نیست
و را حکم و حدیث ضبا ع قضیه تشدید است و توقف یا نسخ حدیث ضعیف است و این همه تا ویلات مردود است زیرا که اصل عدم خصوصیت
عدم نسخ است و حدیث ثابت است در صحیحین و سنن ابو داود و ترمذی و نسائی و سایر کتب حدیث معتبره بطریق متعدد با سائید که روا
باعدا صحابه و مفهوم حدیث دال است بر اینکه هر که اشتراط نکرد در احرام خود نیست و را تحلل بلکه محصر میشود و او را حکم محصر است علی ما هو الصواب

از یاد احصاء بعبودیت و سجد و سجده و کعبه و حلق و غیره که گفت و ابوعبدالله است مولای ابن عباس بود اصل وی از بر سرست
 سماعت دارد و از ابن عباس عایشه را می بره و ابی سعید و غیره و نسبت کرده اند او را برای خروج و نصف در ترجمه و وی در مقدمه فتح البکر
 و فزنی و در میزان الطالح کرده و اکثر بر اطران و عدم قبول وی اند عمن **الحج** حج بن عمر بن ابی غزیه بفتح غین و حمزه و کسر زاء و تده
 بایمی تخمینا کلاص کای المازنی منسوب است بموی جدید و مازن بن النجاشی صحابی است محدوده در اهل مدینه روایت کرد و از آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم و حدیث یک از آن دو همین حدیث که کلمه و غیره وی از وی روایت کرده اند قال گفت حجاج قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من کمل او عرج فقد حل کسیکه شکسته شود یعنی بای او یا اگر شکسته پس تحقیق حلال شد یعنی باید که از احرام براید کسر بلفظ
 معمول و عرج کسر البصینه معلوم است شوکانی گفته تسک کرده اند بظاهر بر آن حدیث ابو ثور و داؤد و گفته اند که حلال میشود و در جای خود نفس که عرج
 و بقیه عملی اجماع کرده اند بر تحلیل لیکن عجاج شافعی گویند حلال میشود و وقتی که شرط کرده است تحلیل بدان و چون یافته شود بشرط حلال گردد و لازم است
 و ممالک و غیره گفته حلال شود بطواف بیت نه بخیمه و دیگر و مخالف فی الزاهل گویند حلال میشود به نیت و ذبح و طعن است و در سبیل گفته حد
 دل است بر آنکه هر که احرام بست و رسید او را مانعی از مرض غیره و پیش بی بجز حصول این حلال میشود و اگر چه اشتراط کرده است و نمیشود
 محصره و ابوقوله فقد حل آنست که هیچ که ذلک صراحه لا پس این هر سه حدیث افاده کرده اند که می براید محرم از احرام خود یکی از سه امر احصاء بر هر
 که باشد یا اشتراط یا حصول کسر و عرج و این در حق محصری است که حج از وی فوت شده و هر که حج وی از غیر احصاء فوت شده علماء را در وجه
 اختلاف است بعضی گویند عمره گذارد و سال آینده حج کند اخرجه البیهقی عن الاسود عن عمرو زید بن ثابت بوضی گویند المال کنه و استیناف نماید
 احرام را و نیست واجب بر وی و من زود شافعی و خفیه زیرا که شریعت در هر برای تحلیل است و وی تحلیل شد بعمره و همین است بلکه وجوب تحلیل
 بر ایجاب م و الله تعالی اعلم و علیه **الحج** من قابل و بروست حج از سال آینده این حدیث لالت دارد بر آنکه احصاء بعبودیت و سجد و سجده
 چنانکه مذکور است و گویند تعذیر با اشتراط تحلف است قال حکم زناک است ابن عباس با هر چه عمن خلالت فکلا صدق گفت عمره
 پس پس سید این عباس ابوهریره را ازین حدیث پس گفتند آن هر دو که راست گفت حجاج بن عمرو و الاضامی را و اء الخمسة یعنی احمد
 و ابو داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و روه الدارمی و الضاء و سکت عنه ابو داود و المنذری و حسنه الترمذی و در شفا حسن صحیح و در
 مسابیح گفته این حدیث ضعیف است و توشی گفته حکم بضعف این حدیث باطل است استی و اخرجه البیهقی عن ابن عمر و ابی و ابوعمر بن الخطاب
 و در روایت از ابو داود و ابن ماجه زیاد شاین لفظ آمده و عمره من ذلیل لا و لای گفته احصاء تخصص نیست باعدا مذکور بلکه هر چند را همین حکم است
 اعوانه و ضلل و در طریق و فی سفینه و در جوابین قائل اند بسیاری از صحابه و فقهی و اهل کوفه گویند حصر کبر و من من خوف است دیگران که مالک
 و شافعی و احمد از ایشان آمده گویند نیست حصر که بعد و ابن جریر قولی حکایت کرده که لا حصر بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سبیل بن جهمان
 آنست که ایشان اختلاف کرده اند و تفصیل احصاء شش و هزارا گفته اند که گفتند کسی و فرأ و ابوعبید و ابن السکیت گفتند این تفسیر
 از ایشان انداخته است که نمی باشد احصاء مگر برض و اما بعد و پس آن محصر است و بعضی گویند حصر و حصر یک نیست و احصاء می کرد و در حدیث

صلی الله علیه و سلم و در عمره و پس قیاس کردند بطلاق را بر آن موسن الاحاق ففی الفارق و الله اعلم

خلاصه

منهج

بهترین کلام که بدان شاهراه بلوغ المرام تواند دید، محمد ملک علام است که از فقر شریفین تپهرش برین هزاران دلائل
 یکتا نیش پیدا است + و از سبک تاسما که فراوان علاماتی همتا نیش هویدا و خوشترین مرام که بآن ذائقه حقیق
 مسک الختام تواند چشید + نعت شفیع یوم الحشر الخصوص بطیب الفسنت که جز استشام روح خلق عظیمش برده بسر منزل
 مقصود نیده اند + و در نشیب فراز نشانی غیر وسیع و عظیم و واسطه مستقیمش سلی برای ارتقای مدارج نجات حاصل
 مکرده + صلی الله علیه و علی آله الاطهار و اصحابه الکبار الی یوم القدر بعد ازین برضائرا باب حدیث مستتر سباده که درین
 ایام برکت انصاف توفیق فراغ اختتام طبع جلد اول و عملیات از مجلدین کمالین کتاب مستطاب خواند انتساب سفینه بحر
 احیای نبوی + صحیفه شرح اخبار مصطفوی + معرات حقیقت شمای آثار جناب رسالت پناهی + مطلع انوار تجلیات حاج
 حضرت آبی + احکام شرائع راجله و نکاحی آراسته + ارکان دین اسلام را خلو نگذیده پیراسته + نقاد و امی مستند محدثین
 کرام + دستور العمل معتقد علای اعلام + یعنی مسک الختام شرح بلوغ المرام که قلمی است مشون بجا بهر
 آبدار معانی لطیفه + و صدقہ ایست مطلوبان بار و انمار مبانی شریفه + و قافیه کاتش چون باطن ارباب معانی با نور
 بلاغت آراسته + و حقائق الفاظش چون ظاهرا اصحاب صورت باز بار فصاحت پیراسته + از تصنیفات قدیمی
 صفات کشف معارف علوم + نقاد و جواهر فروع + پیر و سنت مصطفوی + دستاورد آداب نبوی + معارف الفاظ قدیم
 بحر الرائق تحقیق + مستدام المفسرین + امام المحدثین + مستند آرای ایوان فضل و کمال + جناب مولانا مولوی
 سید محمد صدیق حسن خان بهادر الخاطب بنواب والاجاه امیر الملک سلمه الله بالقیض والاقبال که در توضیح
 مطالب و تفتیح آداب این کتاب تخصص بلوغ و تلاش فہیم کار برده + و مدارج تحقیق و مراتب تدقیق را علی بایلیق
 روی کار آورده + غیر ازین تاب بیان ندارم که گنجی از اوصافش بنوک زبان خامه سپارم + بآیه تمام عابسر
 همچون رابی غفران محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد روشن خان و تربیت یافته قدمت برادر خطم



محمد مصطفی خان افیض علیهما سجال الرحمة والرضوان در مطبع نظامی واقع کائنور او اعلی
 محرم الحرام ۱۲۸۵ هجری تأمین بهین و عنوان متین دست داور و انشاء الله تعالی
 حیدر ثانی بن محمد غریب قدم فرار از مشکین سواد
 استتباب ارشام در بیاض دیده مطامع
 خواهر منسا و فقط و آخر دعوانا ان
 الحمد لله رب
 العالمین

و در هر دو کتاب خط و قلم بهی و کسب دین نسی که از این حد
 مطبوع بن نظامی است در کسب دین نسی که از این حد
 مستقیم مطبوع در آخر نشانی ثبت
 نموده شد فقط

فهرس مجلد اول بلوغ المرام

كتاب الصلاة

٣٠	باب	الآنية	باب	المياه	١٥
٣٢	باب	الوضوء	باب	ازالة النجاسة	٣٥
٧٤	باب	تواضع الوضوء	باب	المسح على الخفين	٧٢
٩٥	باب	الفعل محرم الجنب	باب	آداب قضاء الحاجة	١٢
١١٨	باب	الحيض والنفاس	باب	التيمم	١٠٧

كتاب الزكاة

١٣٣	باب	أ. ذان	باب	المواقيت	١٢٧
١٥٤	باب	سنة المصل	باب	فروع وطائفة	١٥٩
١٨٥	باب	المساجد	باب	الحث على خشوع في الصلوة	١٨٠
٢٥٩	باب	معبود السهو وغيره	باب	صفة الصلوة	١٩٢
٢٢	باب	صلوة الجماعة	باب	صلوة التطوع	٢٤٥
٣٣٢	باب	صلوة الجمعة	باب	صلوة المسافر والمريض	٣٣٧
٣٤٥	باب	صلوة العيدين	باب	صلوة الكسوف	٣٧٨
٣٩٥	باب	صلوة الاستسقاء	باب	صلوة الكسوف	٣٨٨

كتاب الحج

٢٨٨	باب	صدقة التطوع	باب	صدقة الفطر	٢٨٣
٢٩٥	باب	فروع الصدقات	باب	فروع الصدقات	٢٩٥

كتاب الزكاة

٥٣٥	باب	الزكاة في رمضان	باب	صوم التطوع والكسوف	٥٧٥
٥٥٣	باب	المواقيت	باب	فروع الصدقات	٥٣٣
٥٥٩	باب	الأحكام المتعلقة به	باب	فروع الصدقات	٥٥٣
٦٠٤	باب	الفواتر والحصار	باب	صفة الصدقات	٥٤٥

صحت نامه مسک الختام مجد او شرح بلوغ المرام حسب ترتیب واده بنیاد صنف علما

صنف	خطا	صواب	صنف	خطا	صواب	صنف	خطا	صواب	صنف	خطا	صواب
۳	۲	۱۹	۱۳	طهور	طهور	۵۵	خطا	صواب	۵۵	خطا	صواب
۴	۱	۲۰	۱۹	وادیام	وادیام	۵۶	۹	آریج	۵۶	۹	آریج
۵	۱	۲۳	۲۳	سبخر	سبخر	۵۸	۱	سیر	۵۸	۱	سیر
۵	۵	۲۵	۲۵	لاقیوم	لاقیوم	۶۰	۲۵	المایشان	۶۰	۲۵	المایشان
۶	۲۱	۲۶	۲۶	زوال	زوال	۶۱	۱۳	بنی	۶۱	۱۳	بنی
۷	۴	۲۷	۲۷	الخرزجی	الخرزجی	۶۲	۲۱	کافی	۶۲	۲۱	کافی
۸	۱۴	۲۸	۲۸	بازیاب	بازیاب	۶۳	۱۹	فضل	۶۳	۱۹	فضل
۹	۲۰	۲۹	۲۹	ینجا	ینجا	۶۴	۱۴	سفری	۶۴	۱۴	سفری
۱۰	۲۵	۳۱	۳۱	سبب	سبب	۶۵	۲۵	مبتدات	۶۵	۲۵	مبتدات
۱۱	۶	۳۳	۳۳	پاک	پاک	۶۶	۱۴	ازت	۶۶	۱۴	ازت
۱۲	۲۵	۳۴	۳۴	ابن و ابن	ابن و ابن	۶۷	۱۰	خیر	۶۷	۱۰	خیر
۱۳	۱۰	۳۵	۳۵	وان	وان	۶۸	۲۰	مر	۶۸	۲۰	مر
۱۴	۶	۳۶	۳۶	نو	نو	۶۹	۲۵	کرده اند	۶۹	۲۵	کرده اند
۱۵	۴	۳۷	۳۷	موت	موت	۷۰	۱۸	بناکند	۷۰	۱۸	بناکند
۱۶	۱۰	۳۸	۳۸	شریعت	شریعت	۷۱	۴	بنای	۷۱	۴	بنای
۱۷	۲۵	۳۹	۳۹	نمی بود	نمی بود	۷۲	۸۰	ضعف	۷۲	۸۰	ضعف
۱۸	۱۱	۴۰	۴۰	بایشان	بایشان	۷۳	۸۱	عابد	۷۳	۸۱	عابد
۱۹	۱۳	۴۱	۴۱	صنغ	صنغ	۷۴	۸۲	است	۷۴	۸۲	است
۲۰	۱	۴۲	۴۲	استخوانی	استخوانی	۷۵	۸۳	اند	۷۵	۸۳	اند
۲۱	۴	۴۳	۴۳	مزه	مزه	۷۶	۸۴	لمقت	۷۶	۸۴	لمقت
۲۲	۱۴	۴۴	۴۴	آغاز	آغاز	۷۷	۸۵	مرحض	۷۷	۸۵	مرحض
۲۳	۲۵	۴۵	۴۵	صفت	صفت	۷۸	۸۶	لمقت	۷۸	۸۶	لمقت
۲۴	۱۴	۴۶	۴۶	در دست	در دست	۷۹	۸۷	دینه	۷۹	۸۷	دینه
۲۵	۲۰	۴۷	۴۷	اسبلغ	اسبلغ	۸۰	۹۰	نیاید	۸۰	۹۰	نیاید
۲۶	۱۴	۴۸	۴۸	بطریق	بطریق	۸۱	۹۱	فقات	۸۱	۹۱	فقات
۲۷	۲۲	۴۹	۴۹	تخیر	تخیر	۸۲	۹۲	فکر	۸۲	۹۲	فکر
۲۸	۲۲	۵۰	۵۰	تسلی	تسلی	۸۳	۹۳	تسلی	۸۳	۹۳	تسلی
۲۹	۲۲	۵۱	۵۱	تسلی	تسلی	۸۴	۹۴	تسلی	۸۴	۹۴	تسلی
۳۰	۲۲	۵۲	۵۲	تسلی	تسلی	۸۵	۹۵	تسلی	۸۵	۹۵	تسلی
۳۱	۲۲	۵۳	۵۳	تسلی	تسلی	۸۶	۹۶	تسلی	۸۶	۹۶	تسلی
۳۲	۲۲	۵۴	۵۴	تسلی	تسلی	۸۷	۹۷	تسلی	۸۷	۹۷	تسلی
۳۳	۲۲	۵۵	۵۵	تسلی	تسلی	۸۸	۹۸	تسلی	۸۸	۹۸	تسلی
۳۴	۲۲	۵۶	۵۶	تسلی	تسلی	۸۹	۹۹	تسلی	۸۹	۹۹	تسلی
۳۵	۲۲	۵۷	۵۷	تسلی	تسلی	۹۰	۱۰۰	تسلی	۹۰	۱۰۰	تسلی
۳۶	۲۲	۵۸	۵۸	تسلی	تسلی	۹۱	۱۰۱	تسلی	۹۱	۱۰۱	تسلی
۳۷	۲۲	۵۹	۵۹	تسلی	تسلی	۹۲	۱۰۲	تسلی	۹۲	۱۰۲	تسلی
۳۸	۲۲	۶۰	۶۰	تسلی	تسلی	۹۳	۱۰۳	تسلی	۹۳	۱۰۳	تسلی
۳۹	۲۲	۶۱	۶۱	تسلی	تسلی	۹۴	۱۰۴	تسلی	۹۴	۱۰۴	تسلی
۴۰	۲۲	۶۲	۶۲	تسلی	تسلی	۹۵	۱۰۵	تسلی	۹۵	۱۰۵	تسلی
۴۱	۲۲	۶۳	۶۳	تسلی	تسلی	۹۶	۱۰۶	تسلی	۹۶	۱۰۶	تسلی
۴۲	۲۲	۶۴	۶۴	تسلی	تسلی	۹۷	۱۰۷	تسلی	۹۷	۱۰۷	تسلی
۴۳	۲۲	۶۵	۶۵	تسلی	تسلی	۹۸	۱۰۸	تسلی	۹۸	۱۰۸	تسلی
۴۴	۲۲	۶۶	۶۶	تسلی	تسلی	۹۹	۱۰۹	تسلی	۹۹	۱۰۹	تسلی
۴۵	۲۲	۶۷	۶۷	تسلی	تسلی	۱۰۰	۱۱۰	تسلی	۱۰۰	۱۱۰	تسلی
۴۶	۲۲	۶۸	۶۸	تسلی	تسلی	۱۰۱	۱۱۱	تسلی	۱۰۱	۱۱۱	تسلی
۴۷	۲۲	۶۹	۶۹	تسلی	تسلی	۱۰۲	۱۱۲	تسلی	۱۰۲	۱۱۲	تسلی
۴۸	۲۲	۷۰	۷۰	تسلی	تسلی	۱۰۳	۱۱۳	تسلی	۱۰۳	۱۱۳	تسلی
۴۹	۲۲	۷۱	۷۱	تسلی	تسلی	۱۰۴	۱۱۴	تسلی	۱۰۴	۱۱۴	تسلی
۵۰	۲۲	۷۲	۷۲	تسلی	تسلی	۱۰۵	۱۱۵	تسلی	۱۰۵	۱۱۵	تسلی
۵۱	۲۲	۷۳	۷۳	تسلی	تسلی	۱۰۶	۱۱۶	تسلی	۱۰۶	۱۱۶	تسلی
۵۲	۲۲	۷۴	۷۴	تسلی	تسلی	۱۰۷	۱۱۷	تسلی	۱۰۷	۱۱۷	تسلی
۵۳	۲۲	۷۵	۷۵	تسلی	تسلی	۱۰۸	۱۱۸	تسلی	۱۰۸	۱۱۸	تسلی
۵۴	۲۲	۷۶	۷۶	تسلی	تسلی	۱۰۹	۱۱۹	تسلی	۱۰۹	۱۱۹	تسلی
۵۵	۲۲	۷۷	۷۷	تسلی	تسلی	۱۱۰	۱۲۰	تسلی	۱۱۰	۱۲۰	تسلی
۵۶	۲۲	۷۸	۷۸	تسلی	تسلی	۱۱۱	۱۲۱	تسلی	۱۱۱	۱۲۱	تسلی
۵۷	۲۲	۷۹	۷۹	تسلی	تسلی	۱۱۲	۱۲۲	تسلی	۱۱۲	۱۲۲	تسلی
۵۸	۲۲	۸۰	۸۰	تسلی	تسلی	۱۱۳	۱۲۳	تسلی	۱۱۳	۱۲۳	تسلی
۵۹	۲۲	۸۱	۸۱	تسلی	تسلی	۱۱۴	۱۲۴	تسلی	۱۱۴	۱۲۴	تسلی
۶۰	۲۲	۸۲	۸۲	تسلی	تسلی	۱۱۵	۱۲۵	تسلی	۱۱۵	۱۲۵	تسلی
۶۱	۲۲	۸۳	۸۳	تسلی	تسلی	۱۱۶	۱۲۶	تسلی	۱۱۶	۱۲۶	تسلی
۶۲	۲۲	۸۴	۸۴	تسلی	تسلی	۱۱۷	۱۲۷	تسلی	۱۱۷	۱۲۷	تسلی
۶۳	۲۲	۸۵	۸۵	تسلی	تسلی	۱۱۸	۱۲۸	تسلی	۱۱۸	۱۲۸	تسلی
۶۴	۲۲	۸۶	۸۶	تسلی	تسلی	۱۱۹	۱۲۹	تسلی	۱۱۹	۱۲۹	تسلی
۶۵	۲۲	۸۷	۸۷	تسلی	تسلی	۱۲۰	۱۳۰	تسلی	۱۲۰	۱۳۰	تسلی
۶۶	۲۲	۸۸	۸۸	تسلی	تسلی	۱۲۱	۱۳۱	تسلی	۱۲۱	۱۳۱	تسلی
۶۷	۲۲	۸۹	۸۹	تسلی	تسلی	۱۲۲	۱۳۲	تسلی	۱۲۲	۱۳۲	تسلی
۶۸	۲۲	۹۰	۹۰	تسلی	تسلی	۱۲۳	۱۳۳	تسلی	۱۲۳	۱۳۳	تسلی
۶۹	۲۲	۹۱	۹۱	تسلی	تسلی	۱۲۴	۱۳۴	تسلی	۱۲۴	۱۳۴	تسلی
۷۰	۲۲	۹۲	۹۲	تسلی	تسلی	۱۲۵	۱۳۵	تسلی	۱۲۵	۱۳۵	تسلی
۷۱	۲۲	۹۳	۹۳	تسلی	تسلی	۱۲۶	۱۳۶	تسلی	۱۲۶	۱۳۶	تسلی
۷۲	۲۲	۹۴	۹۴	تسلی	تسلی	۱۲۷	۱۳۷	تسلی	۱۲۷	۱۳۷	تسلی
۷۳	۲۲	۹۵	۹۵	تسلی	تسلی	۱۲۸	۱۳۸	تسلی	۱۲۸	۱۳۸	تسلی
۷۴	۲۲	۹۶	۹۶	تسلی	تسلی	۱۲۹	۱۳۹	تسلی	۱۲۹	۱۳۹	تسلی
۷۵	۲۲	۹۷	۹۷	تسلی	تسلی	۱۳۰	۱۴۰	تسلی	۱۳۰	۱۴۰	تسلی
۷۶	۲۲	۹۸	۹۸	تسلی	تسلی	۱۳۱	۱۴۱	تسلی	۱۳۱	۱۴۱	تسلی
۷۷	۲۲	۹۹	۹۹	تسلی	تسلی	۱۳۲	۱۴۲	تسلی	۱۳۲	۱۴۲	تسلی
۷۸	۲۲	۱۰۰	۱۰۰	تسلی	تسلی	۱۳۳	۱۴۳	تسلی	۱۳۳	۱۴۳	تسلی
۷۹	۲۲	۱۰۱	۱۰۱	تسلی	تسلی	۱۳۴	۱۴۴	تسلی	۱۳۴	۱۴۴	تسلی
۸۰	۲۲	۱۰۲	۱۰۲	تسلی	تسلی	۱۳۵	۱۴۵	تسلی	۱۳۵	۱۴۵	تسلی
۸۱	۲۲	۱۰۳	۱۰۳	تسلی	تسلی	۱۳۶	۱۴۶	تسلی	۱۳۶	۱۴۶	تسلی
۸۲	۲۲	۱۰۴	۱۰۴	تسلی	تسلی	۱۳۷	۱۴۷	تسلی	۱۳۷	۱۴۷	تسلی
۸۳	۲۲	۱۰۵	۱۰۵	تسلی	تسلی	۱۳۸	۱۴۸	تسلی	۱۳۸	۱۴۸	تسلی
۸۴	۲۲	۱۰۶	۱۰۶	تسلی	تسلی	۱۳۹	۱۴۹	تسلی	۱۳۹	۱۴۹	تسلی
۸۵	۲۲	۱۰۷	۱۰۷	تسلی	تسلی	۱۴۰	۱۵۰	تسلی	۱۴۰	۱۵۰	تسلی
۸۶	۲۲	۱۰۸	۱۰۸	تسلی	تسلی	۱۴۱	۱۵۱	تسلی	۱۴۱	۱۵۱	تسلی
۸۷	۲۲	۱۰۹	۱۰۹	تسلی	تسلی	۱۴۲	۱۵۲	تسلی	۱۴۲	۱۵۲	تسلی
۸۸	۲۲	۱۱۰	۱۱۰	تسلی	تسلی	۱۴۳	۱۵۳	تسلی	۱۴۳	۱۵۳	تسلی
۸۹	۲۲	۱۱۱	۱۱۱	تسلی	تسلی	۱۴۴	۱۵۴	تسلی	۱۴۴	۱۵۴	تسلی
۹۰	۲۲	۱۱۲	۱۱۲	تسلی	تسلی	۱۴۵	۱۵۵	تسلی	۱۴۵	۱۵۵	تسلی
۹۱	۲۲	۱۱۳	۱۱۳	تسلی	تسلی	۱۴۶	۱۵۶	تسلی	۱۴۶	۱۵۶	تسلی
۹۲	۲۲	۱۱۴	۱۱۴	تسلی	تسلی	۱۴۷	۱۵۷	تسلی	۱۴۷	۱۵۷	تسلی
۹۳	۲۲	۱۱۵	۱۱۵	تسلی	تسلی	۱۴۸	۱۵۸	تسلی	۱۴۸	۱۵۸	تسلی
۹۴	۲۲	۱۱۶	۱۱۶	تسلی	تسلی	۱۴۹	۱۵۹	تسلی	۱۴۹	۱۵۹	تسلی
۹۵	۲۲	۱۱۷	۱۱۷	تسلی	تسلی	۱۵۰	۱۶۰	تسلی	۱۵۰	۱۶۰	تسلی
۹۶	۲۲	۱۱۸	۱۱۸	تسلی	تسلی	۱۵۱	۱۶۱	تسلی	۱۵۱	۱۶۱	تسلی
۹۷	۲۲	۱۱۹	۱۱۹	تسلی	تسلی	۱۵۲	۱۶۲	تسلی	۱۵۲	۱۶۲	تسلی
۹۸	۲۲	۱۲۰	۱۲۰	تسلی	تسلی	۱۵۳	۱۶۳	تسلی	۱۵۳	۱۶۳	تسلی
۹۹	۲۲	۱۲۱	۱۲۱	تسلی	تسلی	۱۵۴	۱۶۴	تسلی	۱۵۴	۱۶۴	تسلی
۱۰۰	۲۲	۱۲۲	۱۲۲	تسلی	تسلی	۱۵۵	۱۶۵	تسلی	۱۵۵	۱۶۵	تسلی
۱۰۱	۲۲	۱۲۳	۱۲۳	تسلی	تسلی	۱۵۶	۱۶۶	تسلی	۱۵۶	۱۶۶	تسلی
۱۰۲	۲۲	۱۲۴	۱۲۴	تسلی	تسلی	۱۵۷	۱۶۷	تسلی	۱۵۷	۱۶۷	تسلی
۱۰۳	۲۲	۱۲۵	۱۲۵	تسلی	تسلی	۱۵۸	۱۶۸	تسلی	۱۵۸	۱۶۸	تسلی
۱۰۴	۲۲	۱۲۶	۱۲۶	تسلی	تسلی	۱۵۹	۱۶۹	تسلی	۱۵۹	۱۶۹	تسلی
۱۰۵	۲۲	۱۲۷	۱۲۷	تسلی	تسلی	۱۶۰	۱۷۰	تسلی	۱۶۰	۱۷۰	تسلی
۱۰۶	۲۲	۱۲۸	۱۲۸	تسلی	تسلی	۱۶۱	۱۷۱	تسلی	۱۶۱	۱۷۱	تسلی
۱۰۷	۲۲	۱۲۹	۱۲۹	تسلی	تسلی	۱					

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۳۶	۷	نخیز بل	نخیز بل	۲۷۰	۵	او	اوست	۲۹۱	۱۱	بقوت	بقوت	۳۹۵	۲۶	احسی	احسی
۱۳۷	۱۶	یا آنکه	یا آنکه	۲۷۱	۱۶	از	از	۲۹۵	۱۹	بالمندر	بالمندر	۳۹۸	۲	المخزى	المخزى
۱۳۸	۱۰	موقوف علیه	موقوف علیه	۲۷۲	۲۵	باوجود	باوجود	۳۰۰	۳	بگذار	بگذار	۳۹۹	۱۳	عدو	عدو
۱۳۹	۸	متداول	متداول	۲۷۳	۱۷	میخواند	میخواند	۳۰۴	۱۵	وایشان	وایشان	۴۰۰	۱۸	بگذار	بگذار
۱۴۰	۲۷	اعاز	اعاز	۲۷۴	۱۹	توی	توی	۳۰۸	۱۱	جماعت نفا	جماعت نفا	۴۰۱	۲۵	بار	بار
۱۴۱	۷	وینس از	وینس از	۲۷۵	۱۷	بقوم	بقوم	۳۱۰	۱۶	روایت	روایت	۴۰۲	۱۹	نک	نک
۱۴۲	۱۲	ویرامع	ویرامع	۲۷۶	۱۶	یکت	یکت	۳۱۶	۲۵	پانچ	پانچ	۴۰۳	۶	جهر جفی	جهر جفی
۱۴۳	۵	بسته	بسته	۲۷۷	۲۵	آورد	آورد	۳۱۷	۲	تعلیق	تعلیق	۴۰۴	۷	اونید	اونید
۱۴۴	۱۷	بیش	بیش	۲۷۸	۵	اوست	اوست	۳۱۸	۱۳	دل	دل	۴۰۵	۱۲	اجتاد	اجتاد
۱۴۵	۹	فلیت	فلیت	۲۷۹	۲۲	آنها	آنها	۳۲۰	۲۲	ویدان	ویدان	۴۰۶	۲۷	بافراد	بافراد
۱۴۶	۲۶	برقوق	برقوق	۲۸۰	۱۱	مر	مر	۳۲۱	۱۲	رشت	رشت	۴۰۷	۱۳	ممازق	ممازق
۱۴۷	۲۰	خبر	خبر	۲۸۱	۲۵	از روی	از روی	۳۲۲	۱۲	دای	دای	۴۰۸	۱	صبری	صبری
۱۴۸	۲۲	حصاة	حصاة	۲۸۲	۲۵	از روی	از روی	۳۲۳	۱	نار	نار	۴۰۹	۲	خطب	خطب
۱۴۹	۲۰	قذات	قذات	۲۸۳	۱۹	بیا بیا	بیا بیا	۳۲۴	۵	اربعه	اربعه	۴۱۰	۲۷	فرج	فرج
۱۵۰	۱۷	متوسط	متوسط	۲۸۴	۲۵	موقف	موقف	۳۲۵	۴	متفقد	متفقد	۴۱۱	۱۲	نماز	نماز
۱۵۱	۷	کینه	کینه	۲۸۵	۱	موقف	موقف	۳۲۶	۱۸	اگرچ	اگرچ	۴۱۲	۳	راز	راز
۱۵۲	۲۰	تکسیر	تکسیر	۲۸۶	۷	خبر	خبر	۳۲۷	۷	نیت	نیت	۴۱۳	۸	بلجی	بلجی
۱۵۳	۸	عصبی	عصبی	۲۸۷	۱	ذک	ذک	۳۲۸	۲۳	و	و	۴۱۴	۶	نبودی	نبودی
۱۵۴	۱۶	حمی	حمی	۲۸۸	۲۵	تخصیص	تخصیص	۳۲۹	۲۳	و	و	۴۱۵	۲۱	مکایت	مکایت
۱۵۵	۱۵	مارودی	مارودی	۲۸۹	۷	بفت او	بفت او	۳۳۰	۴	روایت	روایت	۴۱۶	۲۷	قالا	قالا
۱۵۶	۱۸	بیترا	بیترا	۲۹۰	۲۶	تخصیص	تخصیص	۳۳۱	۱۶	مبک	مبک	۴۱۷	۱۵	الشعاه	الشعاه
۱۵۷	۱۸	ابن عمرو	ابن عمرو	۲۹۱	۲۶	بعضی از	بعضی از	۳۳۲	۸	الجبلی	الجبلی	۴۱۸	۱۹	ابن	ابن
۱۵۸	۱۹	نسبت	نسبت	۲۹۲	۷	پرست و	پرست و	۳۳۳	۲۱	خمر	خمر	۴۱۹	۲۷	جبل	جبل
۱۵۹	۲۲	عن	عن	۲۹۳	۸	شفا	شفا	۳۳۴	۲۲	هشام	هشام	۴۲۰	۱	سی	سی
۱۶۰	۲۴	حبال	حبال	۲۹۴	۱۷	قبل	قبل	۳۳۵	۱۳	قد	قد	۴۲۱	۱۶	جعفر	جعفر
۱۶۱	۷	می بیند	می بیند	۲۹۵	۲۶	عبدی	عبدی	۳۳۶	۱۷	دلیل	دلیل	۴۲۲	۱۳	اوتونی	اوتونی
۱۶۲	۱۷	الانام	الانام	۲۹۶	۳	ابن	ابن	۳۳۷	۹	حاصل	حاصل	۴۲۳	۲۷	ع	ع

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۷۹	۱۶	در آنا	ور آنا	۲۷۹	۱۸	ابره	اجره	۲۷۹	۱۸	ابره	اجره	۲۷۹	۱۶	در آنا	ور آنا
۳۰۱	۳	بیمارت	بیمارت	۳۰۱	۲۷	برای	برای	۳۰۱	۲۷	برای	برای	۳۰۱	۳	بیمارت	بیمارت
۳۱	۵	مقرره	مقرره	۳۱	۹	المشره	المشره	۳۱	۹	المشره	المشره	۳۱	۵	مقرره	مقرره
۳۲	۱۲	محرره	محرره	۳۲	۸	انقضیب	انقضیب	۳۲	۸	انقضیب	انقضیب	۳۲	۱۲	محرره	محرره
۳۹	۱	تقوم	تقوم	۳۹	۱۵	لازم کرسی	لازم کرسی	۳۹	۱۵	لازم کرسی	لازم کرسی	۳۹	۱	تقوم	تقوم
۴۰	۳	غیرا	غیرا	۴۰	۵	بست	بست	۴۰	۵	بست	بست	۴۰	۳	غیرا	غیرا
۴۲	۱۰	الحال	الحال	۴۲	۲۶	سنبی	سنبی	۴۲	۲۶	سنبی	سنبی	۴۲	۱۰	الحال	الحال
۴۳	۱۰	مستحقه	مستحقه	۴۳	۲۵	شباتی	شباتی	۴۳	۲۵	شباتی	شباتی	۴۳	۱۰	مستحقه	مستحقه
۴۵	۱۹	تعمیق	تعمیق	۴۵	۱۶	یشا	یشا	۴۵	۱۶	یشا	یشا	۴۵	۱۹	تعمیق	تعمیق
۴۸	۱۲	مصنف	مصنف	۴۸	۱۷	تقوین	تقوین	۴۸	۱۷	تقوین	تقوین	۴۸	۱۲	مصنف	مصنف
۵۱	۷	تقسیم	تقسیم	۵۱	۱۳	برای	برای	۵۱	۱۳	برای	برای	۵۱	۷	تقسیم	تقسیم
۵۲	۷	برای	برای	۵۲	۱۰	مسئله	مسئله	۵۲	۱۰	مسئله	مسئله	۵۲	۷	برای	برای
۵۵	۷	وقت	وقت	۵۵	۶	معنی	معنی	۵۵	۶	معنی	معنی	۵۵	۷	وقت	وقت
۵۶	۱	آنا	آنا	۵۶	۲	روز	روز	۵۶	۲	روز	روز	۵۶	۱	آنا	آنا
۵۷	۱۲	قد فضا	قد فضا	۵۷	۳	تسیرا	تسیرا	۵۷	۳	تسیرا	تسیرا	۵۷	۱۲	قد فضا	قد فضا
۵۸	۱۵	مستحقه	مستحقه	۵۸	۱۱	این	این	۵۸	۱۱	این	این	۵۸	۱۵	مستحقه	مستحقه
۵۹	۴	زرا	زرا	۵۹	۱	رایب	رایب	۵۹	۱	رایب	رایب	۵۹	۴	زرا	زرا
۶۰	۷	شات	شات	۶۰	۱۲	موقوف	موقوف	۶۰	۱۲	موقوف	موقوف	۶۰	۷	شات	شات
۶۱	۲۱	نشده	نشده	۶۱	۷	مکره	مکره	۶۱	۷	مکره	مکره	۶۱	۲۱	نشده	نشده
۶۲	۱۷	شات	شات	۶۲	۲۳	شده	شده	۶۲	۲۳	شده	شده	۶۲	۱۷	شات	شات
۶۳	۱۹	سنا	سنا	۶۳	۷	صاعم	صاعم	۶۳	۷	صاعم	صاعم	۶۳	۱۹	سنا	سنا
۶۴	۵	جزی	جزی	۶۴	۹	ننه	ننه	۶۴	۹	ننه	ننه	۶۴	۵	جزی	جزی
۶۵	۲۳	شیا	شیا	۶۵	۲۱	ورد	ورد	۶۵	۲۱	ورد	ورد	۶۵	۲۳	شیا	شیا
۶۶	۲۳	فراز	فراز	۶۶	۲۵	لیفه	لیفه	۶۶	۲۵	لیفه	لیفه	۶۶	۲۳	فراز	فراز
۶۷	۱۰	خط	خط	۶۷	۱۳	خط	خط	۶۷	۱۳	خط	خط	۶۷	۱۰	خط	خط
۶۸	۱۳	خط	خط	۶۸	۱۳	خط	خط	۶۸	۱۳	خط	خط	۶۸	۱۳	خط	خط
۶۹	۱۳	خط	خط	۶۹	۱۳	خط	خط	۶۹	۱۳	خط	خط	۶۹	۱۳	خط	خط
۷۰	۱۳	خط	خط	۷۰	۱۳	خط	خط	۷۰	۱۳	خط	خط	۷۰	۱۳	خط	خط
۷۱	۱۳	خط	خط	۷۱	۱۳	خط	خط	۷۱	۱۳	خط	خط	۷۱	۱۳	خط	خط
۷۲	۱۳	خط	خط	۷۲	۱۳	خط	خط	۷۲	۱۳	خط	خط	۷۲	۱۳	خط	خط
۷۳	۱۳	خط	خط	۷۳	۱۳	خط	خط	۷۳	۱۳	خط	خط	۷۳	۱۳	خط	خط
۷۴	۱۳	خط	خط	۷۴	۱۳	خط	خط	۷۴	۱۳	خط	خط	۷۴	۱۳	خط	خط
۷۵	۱۳	خط	خط	۷۵	۱۳	خط	خط	۷۵	۱۳	خط	خط	۷۵	۱۳	خط	خط
۷۶	۱۳	خط	خط	۷۶	۱۳	خط	خط	۷۶	۱۳	خط	خط	۷۶	۱۳	خط	خط
۷۷	۱۳	خط	خط	۷۷	۱۳	خط	خط	۷۷	۱۳	خط	خط	۷۷	۱۳	خط	خط
۷۸	۱۳	خط	خط	۷۸	۱۳	خط	خط	۷۸	۱۳	خط	خط	۷۸	۱۳	خط	خط
۷۹	۱۳	خط	خط	۷۹	۱۳	خط	خط	۷۹	۱۳	خط	خط	۷۹	۱۳	خط	خط
۸۰	۱۳	خط	خط	۸۰	۱۳	خط	خط	۸۰	۱۳	خط	خط	۸۰	۱۳	خط	خط
۸۱	۱۳	خط	خط	۸۱	۱۳	خط	خط	۸۱	۱۳	خط	خط	۸۱	۱۳	خط	خط
۸۲	۱۳	خط	خط	۸۲	۱۳	خط	خط	۸۲	۱۳	خط	خط	۸۲	۱۳	خط	خط
۸۳	۱۳	خط	خط	۸۳	۱۳	خط	خط	۸۳	۱۳	خط	خط	۸۳	۱۳	خط	خط
۸۴	۱۳	خط	خط	۸۴	۱۳	خط	خط	۸۴	۱۳	خط	خط	۸۴	۱۳	خط	خط
۸۵	۱۳	خط	خط	۸۵	۱۳	خط	خط	۸۵	۱۳	خط	خط	۸۵	۱۳	خط	خط
۸۶	۱۳	خط	خط	۸۶	۱۳	خط	خط	۸۶	۱۳	خط	خط	۸۶	۱۳	خط	خط
۸۷	۱۳	خط	خط	۸۷	۱۳	خط	خط	۸۷	۱۳	خط	خط	۸۷	۱۳	خط	خط
۸۸	۱۳	خط	خط	۸۸	۱۳	خط	خط	۸۸	۱۳	خط	خط	۸۸	۱۳	خط	خط
۸۹	۱۳	خط	خط	۸۹	۱۳	خط	خط	۸۹	۱۳	خط	خط	۸۹	۱۳	خط	خط
۹۰	۱۳	خط	خط	۹۰	۱۳	خط	خط	۹۰	۱۳	خط	خط	۹۰	۱۳	خط	خط
۹۱	۱۳	خط	خط	۹۱	۱۳	خط	خط	۹۱	۱۳	خط	خط	۹۱	۱۳	خط	خط
۹۲	۱۳	خط	خط	۹۲	۱۳	خط	خط	۹۲	۱۳	خط	خط	۹۲	۱۳	خط	خط
۹۳	۱۳	خط	خط	۹۳	۱۳	خط	خط	۹۳	۱۳	خط	خط	۹۳	۱۳	خط	خط
۹۴	۱۳	خط	خط	۹۴	۱۳	خط	خط	۹۴	۱۳	خط	خط	۹۴	۱۳	خط	خط
۹۵	۱۳	خط	خط	۹۵	۱۳	خط	خط	۹۵	۱۳	خط	خط	۹۵	۱۳	خط	خط
۹۶	۱۳	خط	خط	۹۶	۱۳	خط	خط	۹۶	۱۳	خط	خط	۹۶	۱۳	خط	خط
۹۷	۱۳	خط	خط	۹۷	۱۳	خط	خط	۹۷	۱۳	خط	خط	۹۷	۱۳	خط	خط
۹۸	۱۳	خط	خط	۹۸	۱۳	خط	خط	۹۸	۱۳	خط	خط	۹۸	۱۳	خط	خط
۹۹	۱۳	خط	خط	۹۹	۱۳	خط	خط	۹۹	۱۳	خط	خط	۹۹	۱۳	خط	خط
۱۰۰	۱۳	خط	خط	۱۰۰	۱۳	خط	خط	۱۰۰	۱۳	خط	خط	۱۰۰	۱۳	خط	خط